

# بازار یا نابازار؟

بررسی موانع نهادی کارایی نظام اقتصادی بازار در

اقتصاد ایران

نویسنده: دکتر محسن رِنانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه برنامه و بودجه - ۴

---

---

# بازار یا نابازار؟

بررسی موانع نهادی کارایی نظام اقتصادی بازار در

اقتصاد ایران

---

---

# بازار یا نابازار؟

بررسی موانع نهادی کارایی نظام اقتصادی بازار در

اقتصاد ایران

نویسنده: دکتر محسن رنانی

چاپ دوم

۱۳۸۴

انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور ۸۴/۰۰/۷۵

## فهرست برگه

رنانی، محسن، ۱۳۴۴ -

بازار یا نابازار؟: بررسی موانع نهادی کارایی نظام اقتصادی بازار در اقتصاد ایران / نویسنده محسن رنانی. - تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، معاونت امور اداری، مالی و منابع انسانی، مرکز مدارک علمی، موزه و انتشارات، ۱۳۸۴، ۱۳۷۶.

م، ۴۲۶: مصور. - (مجموعه برنامه و بودجه؛ ۴) (انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور؛

۸۴/۰۰/۷۵)

ISBN 964-425-011-7

"چاپ دوم"

همراه با پیشگفتار مؤلف بر چاپ دوم

چاپ اول توسط سازمان برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات منتشر شده است.

۱. بازار. ۲. بازار - ایران - جنبه‌های اقتصادی. ۳. نوسانهای اقتصادی - ایران. ۴. ایران - سیاست

اقتصادی. الف. سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور. مرکز مدارک علمی، موزه و انتشارات. ب. عنوان.

ج. عنوان: بررسی موانع نهادی کارایی نظام اقتصادی بازار در اقتصاد ایران. د. فروست.

HF ۵۴۷۰ / ۹ ب ۴ ۱۳۸۴

ISBN 964-425-011-7

شابک ۰۱۱-۷ - ۴۲۵-۹۶۴

**بازار یا نابازار؟: بررسی موانع نهادی کارایی نظام اقتصادی بازار در اقتصاد ایران**

ناشر: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، معاونت امور اداری، مالی و منابع انسانی، مرکز مدارک

علمی، موزه و انتشارات

چاپ دوم، ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۲۰۰۰ ریال

تاریخ انتشار: سال ۱۳۸۴

لیتوگرافی: قاسملو

چاپ و صحافی: الجواد

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات سازمان برنامه و بودجه به منظور انعکاس مناسب نتایج پژوهشهای داخلی و تجارب علمی و عملی پژوهشگران خارجی در زمینه برنامه‌ریزی و توسعه و نیز برای تدارک منابع و متون علمی مورد نیاز کارشناسان، دانشگاهیان و سایر دانشوران اقدام به انتشار کتاب می‌نماید.

از همه صاحب‌نظران، کارشناسان و پژوهشگران دعوت می‌شود دیدگاهها، پیشنهادها و تجارب تألیفی و ترجمه‌ای خود را جهت گسترش مناسب این فعالیتها در موضوعاتی چون فرایند برنامه‌ریزی، ارزشیابی و نظارت، شیوه‌ها و تجارب و سیاستهای برنامه‌ریزی و توسعه، برنامه‌ریزی بخشی و منطقه‌ای، برنامه‌ریزی بلندمدت (آینده پژوهی)، بودجه‌ریزی و نیز پژوهشهای کاربردی و موردی در مسائل اقتصادی و اجتماعی ایران، در اختیار این مرکز قرار دهند. گفتنی است آثار منتشر شده لزوماً در برگیرنده نظرات سازمان برنامه و بودجه نیست و صرفاً برای کمک به تجربه‌اندوزی و دانش‌پژوهی کارشناسان و دانشوران انتشار یافته است.

**مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات**

مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات سازمان برنامه و بودجه از همکارانی که نام آنها در پایین می‌آید به خاطر تلاش و کوششی که در آماده‌سازی و انتشار کتاب "بازار یا نابازار" به کار بسته‌اند صمیمانه سپاسگزاری می‌کند:

- |                          |                     |
|--------------------------|---------------------|
| ۱. خانم ملیحه‌الله‌داد   | صفحه‌آرا و طراح جلد |
| ۲. خانم اعظم افشاری      | حروفچین             |
| ۵. خانم مهتاب صابری نمین | نسخه‌پرداز          |
| ۶. آقای مجتبی امیرحسینی  | ناظر امور چاپ       |

## آغاز سخن

این کتاب، پایانی است بر سیزده سال پیشینه "دانشجویی" نگارنده، و آغازی است بر آینده‌ای که امیدوارم - در پیشه و اندیشه - همچنان "دانش‌جویانه" بگذرد. به اقتصاد، جاهلانه و ناخواسته آمدم، سپس حسابگرانه خواندم و سرانجام عاشقانه دنبال کردم. اگر چنین نهاده شود که از نو بی‌اغازم، و در انتخاب مختارم کنند، بی‌گمان همین رشته را بر خواهم گزید - و البته به گونه‌ای دیگر و در جایی دیگر! علم اقتصاد، دنیایی است ژرف و دیدنی، که با پوسته‌ای از مفاهیم خشک و آزار دهنده - همچون سود و زیان، مطلوبیت، حداکثرسازی، بهینه‌یابی و ... - پوشیده است.

در این دنیا است که می‌توان دریافت که چرا اصول و ارزشهای خُرد یا فردی را نمی‌توان به سطح کلان یا به جمع - یا برعکس - تعمیم داد. در این دنیا است که می‌توان دریافت که مثلاً قناعت - که از دیدگاه اخلاق فردی، ممکن است ارزش به‌شمار آید - از دیدگاه اجتماعی می‌تواند نامطلوب باشد. در اینجا است که در می‌یابیم که، جامعه سالم، الزاماً جامعه‌ای کامل نیست.

شاید هیچ‌کس مانند اقتصاددانان، نگران کمیاب‌ترین عامل یا منبع تولید در زندگی، یعنی عمر خود نباشد. اقتصاددانان بیش از همه، از منافع مادی عظیمی که استقرار ارزشهای معنوی و دینی می‌تواند در مناسبات میان انسانها ایجاد کند، آگاهند. نیز آنان بر کاهش بزرگی که ایدئولوژی می‌تواند در هزینه مبادله مربوط به فعالیت‌های اقتصادی به وجود آورد، واقفند. به همین ترتیب، آنان از کمک بزرگ آزادی و مردمسالاری در دسترسی به کارایی برتر یا کارایی تاریخی جوامع، به خوبی آگاهی دارند. در واقع، دامنه تحلیل در علم اقتصاد، از بررسی شیوه‌های بهینه‌سازی تولید و حداکثرسازی مطلوبیت آغاز می‌شود، اما سرانجام به تحلیل موضوعه‌هایی همچون "چگونگی پیدایش و عوامل بقای احزاب، رژیم‌های سیاسی و ایدئولوژیها" می‌انجامد.

گرافه نیست اگر بگوییم برخی از دستاوردهای معرفتی عارفان، از طریق تحلیل اقتصاد نیز قابل دستیابی است. مثلاً این بیت ژرف خواجه شیراز:

در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است

خدایا مُنعمم گردان به درویشی و خرسندی



برای اقتصاددانان، مفهومی ملموس، معقول و حتی علمی دارد! بی‌جهت نیست که بسیاری از نظریه‌پردازان بزرگ اقتصاد - که گاه نظریه‌های خیره‌کننده‌ای برای بهبود اوضاع اقتصادی و مادی جوامع ارائه کرده‌اند - خود، در عزلت و گمنامی و گاه تنگدستی، روزگار گذرانده‌اند و درویشی و خرسندی را بر سوداگری و سودگرایی مرجح داشته‌اند. در واقع، از مینش فردی و روش اجتماعی دانش‌آموختگان اقتصاد می‌توان دریافت که کدام یک اقتصاددان‌اند و کدام یک اقتصادخوان.

این همه ژرفا، تنوع در رویکرد، و خدمات و حسنات گسترده، چشم‌اندازهایی بود که این دانش‌آموخته اقتصاد را شیفته علم اقتصاد کرد. در واقع، دوره سه‌ساله تدوین پایان‌نامه - که مبنای نگارش این کتاب نیز بوده است - پربارترین دوره دانشجویی نگارنده بود. در همین دوره بود که با دنیاهاى ژرف و تویرتوی تازه‌ای در علم اقتصاد آشنا - و فقط آشنا - شدم. و این، از اثر انقباس خویش استاد دکتر محمدحسین تمدن جهرمی، استاد راهنمایم، بود که سپاسشان می‌گویم و جاودانه و امدارشان خواهم ماند. بی‌گمان، و امدار و سپاسگزار همه بزرگان دیگری نیز هستم که در طول دوره دانشجویی، الهام‌بخش من بوده‌اند و از خرمنشان خوشه‌ها برچیده‌ام. در این میان، استاد دکتر نورعلی نوری و مرحوم استاد دکتر امیرحسین جهانبگلو، شایسته یادکردی ویژه هستند.

در نگارش این کتاب، بسیاری از واژگان و اصطلاحاتی که ممکن است برای خواننده غیرمتخصص دشوار بنماید، در متن یا در پانوشته‌ها با توضیحاتی همراه شده‌اند. نیز برخی مباحث صرف نظری و بسط‌های تئوریک دشوار - که ممکن است در پایان‌نامه نقش محوری و تعیین‌کننده داشته‌اند، ولی وجود آنها برای خواننده غیرمتخصص ضروری نبوده است - در این کتاب، یا حذف شده یا به پیوست فصول منتقل شده‌اند. کوشش شده است تا مباحث نظری پایه‌ای - که حذف آنها توالی منطقی بررسی را مخدوش می‌سازد - به گونه‌ای چکیده، در متن، پانوشته یا پیوست آورده شود. اما بخش اصلی مباحث توصیفی، به همان گونه اولیه آمده است. همچنین برخی آمارها به‌هنگام شده است. از آن‌جا که در این بررسی تأکید عمده بر روندها و ساختارها بوده است، گمان نمی‌رود نبود اطلاعات مربوط به برخی از سالها، یا پایان یافتن سری‌های زمانی به سالهای پیشین، تحلیل‌ها یا نتیجه‌گیریها را مخدوش سازد.

با وجود کوشش فراوانی که برای ارائه آمارها و تحلیل‌های درست، به کار گرفته شده است، و به‌رغم زحمتی که استادان ارجمندم در دانشگاه - بویژه آقایان دکتر احمد فرجی دانا، دکتر حمید ابریشمی، دکتر جمشید پژیوان و دکتر اسدا... فرزین‌وش - و نیز صاحب‌نظران محترم سازمان برنامه و بودجه - بویژه آقایان بایزید مردوخی و کورس صدیقی - متقبل شده‌اند و با مطالعه

پیش‌نویسها، نادرستی‌هایی را زدوده و راهنمایی‌های ارزنده‌ای را ارائه کرده‌اند، باز بر این باورم که در کاری از این دست، پرهیز کامل از هرگونه کاستی و ناراستی، ناممکن است. بنابراین، ضمن سپاسگزاری از زحمات این بزرگان، مسؤلیت خطاهای احتمالی باقیمانده با نگارنده است و وامدار بزرگوارانی خواهم بود که منت نهاده و گوشزد می‌کنند.

گردآوری برخی از آمارهایی که در این بررسی به کار گرفته شده است، مستلزم جست و جوها و صبوریهایی ویژه‌ای بوده است. در این کار از همکاریهای ارزنده سرکار خانم مهتاب صابری نمین برخوردار بوده‌ام که سپاسشان می‌گویم. همچنین در آماده‌سازی این کتاب برای چاپ، دست‌اندرکاران مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات سازمان برنامه و بودجه، بویژه آقایان مهدی پازوکی و حجت‌... میرزایی زحمات شایان تقدیری را متقبل شده‌اند، که از همه آنان سپاسگزارم.

سرانجام وظیفه خود می‌دانم از پدر، مادر و همسرم - که بی‌حمایت‌های مادی و معنوی آنان، پی‌گیری یک زندگی بهنجار دانشجویی، در شرایطی کاملاً متلاطم و انگیزه‌کاه، ناممکن می‌نمود - صمیمانه سپاسگزاری کنم و از عدم انجام مسؤلیت‌های بسیاری که بردوش داشته‌ام - و به اقتضای دوران دانشجویی، وانهاده‌ام - از آنان پوزش بخواهم.

شاید اگر رابطه‌ای - نخست آمیخته با ترس، و سپس مملو از ارادت و عشق - که در طول زندگی، با یگانه‌دایی‌ام داشته‌ام، نمی‌بود، بارها از رفتن باز مانده بودم. اگر این راه پیموده را منزلتی است، مدیون او هستم. سپاسش می‌گویم و این اثر را به او تقدیم می‌کنم.

محسن رنانی

خرداد ۱۳۷۶



## پیشگفتار منتشر نشده مولف بر چاپ سوم

(این پیشگفتار در چاپ سوم، ۱۳۸۹، توسط ناشر حذف شد)<sup>۱</sup>

چاپ سوم کتاب «بازار یا نابازار؟» که اکنون در دست شماست، گرچه به لحاظ محتوایی و شکلی تفاوتی نسبت به چاپ اول ندارد، اما سه عامل مرتبط با آن - یعنی تحلیل گر، موضوع تحلیل و ابزار تحلیل - به طور گسترده تغییر کرده‌اند به گونه‌ای که شاید بتوان گفت به کل، به هویت‌های تازه‌ای بدل شده‌اند. نخست نویسنده کتاب است که هم به اقتضای تغییر سن و گذر زمان و انباشت تجارب و هم به اقتضای تحول در دستگاه فکری‌اش نسبت به نویسنده هنگام چاپ نخست، تغییرات فکری گسترده‌ای کرده است و نه تنها فهم او از موضوعات قدیم، نو شده است بلکه مسائل و پرسش‌های تازه‌ای نیز در

---

۱. چاپ سوم کتاب، توسط ناشری غیر از ناشر چاپ‌های اول و دوم صورت گرفت. گرچه نسخه کنونی کتاب که اکنون در دست خواننده محترم است، از روی چاپ دوم کتاب تهیه شده است، اما بی‌مناسبت ندیدم که مقدمه‌ای که برای چاپ سوم کتاب نگارش یافت و توسط ناشر حذف شد را نیز در این نسخه بگنجانم. بنابراین بقیه محتوای نسخه کنونی دقیقاً با محتوای چاپ‌های اول تا سوم کتاب مطابقت دارد از فهرست به بعد، شماره صفحه‌ها نیز یکسان است.

برابر دستگاه اندیشگی او پدیدار شده است که مستلزم یافتن پاسخ‌های نو یا برساختن تحلیل‌های تازه‌تری است.

دوم، جامعه و اقتصادی که کتاب «بازار یا نابازار؟» درباره مسائل آن سخن می‌گوید نیز تحولات شگرفی را تجربه کرده است و روند لحظه به لحظه نو شونده‌ای را از سر گذارنده است که شاید تحلیل ریشه‌ها و پیامدهای هر کدام از آنها نیازمند چارچوب نظری ویژه‌ای باشد. جامعه و اقتصاد امروز ایران گرچه نتیجه روندهایی است که در سالهای پس از جنگ آغاز شده است، اما تغییراتی را از سر گذارنده است که در برخی زمینه‌ها دیگر هیچ نسبتی با جامعه و اقتصاد آن سالیان ندارد.

سوم، ابزار تحلیل یا همان دانش اقتصادی است که هم در سطح جهانی جهش‌های شگرفی را تجربه کرده است و هم در سطح ملی با انبوهی از مطالعات و نظریه‌ها و پدیدارشدن نسلی از دانش آموختگان تازه به سرعت فربه شده و به مرز بالندگی رسیده است و آن فضای کویری پیشین که تنها عرصه جلوگری تک درختانی بود، اکنون آرام آرام به سبزی گراییده و نویدگر پیدایش فضای اندیشگی بالنده و پویایی شده است.

اکنون این پرسش رخ می‌نماید که با وجود هر سه این تحولات، و با وجود زمان درازی که از چاپ نخستین این کتاب می‌گذرد، چرا باید چاپ تازه‌ای از آن روانه بازار شود؟ آیا چون برای آن تقاضایی هست؟ یا چون هنوز برای آن جانشینی پدیدار نشده است؟ یا سوالات دیگری از این دست؟ پاسخ را نمی‌دانم. اما می‌دانم که سه سال پیش، هنگامی که ناشر<sup>۱</sup> تصمیم گرفت این کتاب را به چاپ سوم بسپارد این کار را نیازمند نگارشی تازه از کتاب و افزودن فصولی تازه به آن دانستم. اما به علت انحلال سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، مساله چاپ سوم به محاق رفت و من نیز از صرافت

۱. «مرکز مدارک علمی، موزه و انتشارات» سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور

بازنویسی و تکمیل کتاب افتادم. تا این که چند روز پیش از سوی ناشر جدید<sup>۱</sup> تماس گرفته شد و درخواست شد تا ظرف چند روز برای چاپ سوم کتاب، پیشگفتاری بنگارم. و البته هم این مدت کوتاه تر از آن بود که من بتوانم تحولاتی را که در سه جنبه مرتبط با این کتاب (نویسنده، موضوع و دانش اقتصاد) رخ داده بود، مرور کرده و پیامدهای آن را برای تحلیل اقتصاد ایران بازگو کنم، و هم در فضای کنونی مجالی برای بیان مبسوط و تحلیل روشن فرایندهای اقتصاد ایران در اختیار نمی بینم.

از این گذشته، دشواری کار به این علت است که مقدمه و پیشگفتار چاپهای اول و دوم کتاب «بازار یا نابازار؟» گاهی بیش از اصل کتاب مورد توجه خوانندگان آن قرار گرفته است. برخی از خوانندگان بر این باور بوده اند که نویسنده، نظریه محوری خود را نه در متن کتاب که در پیشگفتار آورده است. حتی پیشگفتار چاپ دوم را برخی نشریات به عنوان یک مقاله مستقل منتشر کرده اند<sup>۲</sup>. بنابراین با این سابقه، به طور طبیعی خواننده انتظار دارد که نویسنده در پیشگفتار چاپ سوم نیز طرح نظری مفصلی را برای تحلیل شرایط امروز اقتصاد ایران ارائه کند. گرچه اکنون چنین مجالی در اختیار نویسنده نیست، با این وجود می‌کوشم در چند بند مختصر خطوط اصلی نگاه تحلیلی خویش به وضعیت جامعه و اقتصاد ایران امروز را بازگو کنم<sup>۳</sup>.

۱. موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه ریزی

۲. یک بار روزنامه سرمایه آن را در سالنامه ۱۳۸۶ خود (که در اسفند ۸۶ منتشر شد) با عنوان «خداحافظی با علم اقتصاد در ایران» به چاپ رساند، و یک بار هم در ۲۶ مهر ماه ۱۳۸۸ روزنامه اعتماد آن را با عنوان «آیا در شرایط کنونی، اقتصاد ایران برنامه پذیر است؟» منتشر کرده است.

۳. البته نگارنده با رویکرد نظریه عمومی سیستم‌ها، نگاه خود به عملکرد سیستمی اقتصاد ایران و دشواریهای در پیش آن را در مقاله‌ای تفصیلی با عنوان «توسعه ملی در کمند سیاست» در شماره ۲۸ ماهنامه آیین (خرداد ۱۳۸۹) به چاپ رسانده است. در آن مقاله نظریه «امتناع توسعه» مطرح و شواهدی برای کاربرد آن در وضعیت ایران امروز مطرح شده است.

اما پیش از بیان خطوط اصلی طرح تحلیل، ببینیم این قلم در زمان نگارش پیشگفتار چاپهای اول و دوم کتاب «بازار یا نابازار؟»، چالش محوری اقتصاد ایران را چه می دانسته است. در چاپ اول (۱۳۷۶)، تمام دشواریهایی که منجر به شکست سازوکار بازار در اقتصاد ایران شده است به دو مساله بنیادین نسبت داده شده است. یکی بالابودن «هزینه مبادله»<sup>۱</sup> در اقتصاد ایران و دیگری فقدان «بازارهای مالی یکپارچه» در این اقتصاد. البته - همان گونه که در متن کتاب آمده است - اصلی ترین عامل تحمیل هزینه مبادله نیز ناتوانی دولت در انجام وظایف سنتی و کلاسیک (وظایف حاکمیتی) خود است. در واقع اقتصاد همانند موتوری در نظر گرفته شده است که اجزای آن به گونه ای منظم و هدفمند در تعامل و همکاری اند. برای این که این موتور با کمترین هزینه و استهلاک کار کند دو ویژگی لازم است. نخست این که در بخش هایی از موتور که قطعه ها با هم در تماسند (محل اتصالات)، کمترین استهلاک وجود داشته باشد و این مستلزم صیقلی بودن اجزایی است که با هم مرتبطند. اکنون در یک اقتصاد، هر چه هزینه مبادله پایین تر باشد به این معنی است که محل اتصالات اجزای اقتصاد، صیقلی اند و در همکاری و تعامل با هم، کمترین استهلاک را دارند. یعنی مبادلات اقتصادی به راحتی و بدون تخاصم و تنش و بی اعتمادی انجام می پذیرد.

۱. هزینه مبادله (Transaction Cost) شامل تمام هزینه هایی است که برای تولید، حمل و نقل، مبادله و مصرف یک کالا لازم نیست اما در عمل بر طرفین مبادلات تحمیل می شود. مانند هزینه های کسب اطلاعات (در مورد کیفیت و محتوای کالا و در مورد طرف قرارداد)، هزینه های کسب اعتماد، هزینه های عقد و تضمین مفاد قراردادها، هزینه های حفاظت از حقوق مالکیت، و نظایر آنها. همچنین هزینه هایی که به علت ناکارآمدی نظام اداری در اجرای دقیق قوانین یا عدم شفافیت قوانین یا عدم پایبندی مقامات به قوانین یا مصوبات دولتی یا تغییرات مکرر قوانین و سیاست های دولتی، بر افراد و فعالین اقتصادی تحمیل می شود، هزینه مبادله تلقی می شود.

ویژگی ضروری دوم این است که ماده‌ای روغن‌گون لازم است تا حرکت اجزا و قطعات سیستم را در کنار یکدیگر تسهیل کند، به گونه‌ای که اتصالات به راحتی بر روی یکدیگر بلغزند و انرژی از یک بخش موتور به بخش دیگر آن منتقل شود. در یک اقتصاد نیز پول و دیگر ابزارهای مالی مانند روغنی عمل می‌کنند که باعث می‌شود اجزای سیستم به راحتی با هم تعامل کنند و انرژی‌های تولید شده در سیستم به بخش‌های مختلف منتقل شود. ابزارهای مالی، معاملات را تسهیل و روان می‌کنند و بنابراین باعث می‌شوند بازیگران اقتصاد بتوانند تصمیمات خود را سریع و با کمترین هزینه عملی کنند. گرچه در جای خود، توسعه ابزارهای مالی هم به معنی پایین آمدن هزینه مبادله است و این عامل را هم می‌توانستیم ذیل هزینه مبادله دسته بندی کنیم، اما به علت اهمیت آن، به عنوان عاملی جداگانه مطرح کرده ایم. هر چه بازارهای مالی شفاف‌تر، یکپارچه‌تر و به هم پیوسته‌تر باشند به این معنی است که روغن رسانی به همه اجزای نظام اقتصادی به خوبی انجام می‌شود.

در یک تمثیل دیگر می‌توان اقتصاد را به سیستم بدن موجود زنده‌ای تشبیه کرد که هر چه هزینه مبادله در آن کمتر باشد، دیواره رگهای بدن این موجود زنده گشادتر و انعطاف‌پذیرتر است و بنابراین مانعی برای خون رسانی به تمام سلول‌ها و اجزای این بدن نیست. از سوی دیگر، هر چه ابزارهای مالی بهتر و فراگیرتری در اختیار این سیستم باشد مانند این است که خون، رقیق‌تر است و به راحتی در رگها جریان می‌یابد.

اما در پیشگفتار چاپ دوم کتاب، به این پرسش پاسخ داده شد که «آیا اصولاً اقتصادی مانند اقتصاد ایران می‌تواند موضوع علم اقتصاد باشد؟» شاید در نگاه اول، این پرسش، غریب بنماید اما با اندکی تعمق می‌توان به جدی بودن آن پی برد. علم اقتصاد آشکارا بیان می‌کند که درباره انسانها و جوامعی نظریه‌پردازی می‌کند که واجد برخی شرایط و حائز برخی مقدماتند. مثلاً اقتصاد درباره انسانهایی سخن می‌گوید که



رفتارهایشان بر اساس «عقلانیت ابزاری» شکل می‌گیرد. یا اقتصاد درباره جوامعی سخن می‌گوید که هزینه مبادله در آنها در حداقل قرار دارد و حکومت نیز، هم متوجه وظایف سنتی و حاکمیتی خود هست و هم در انجام آنها کارآمد عمل می‌کند. همچنین علم اقتصاد درباره جوامع و اقتصادهایی نظریه می‌پردازد که افق آینده تا حد قابل قبولی روشن، مطمئن و قابل برنامه‌ریزی است و گرنه اگر بازیگران اقتصادی گمان برند که جامعه یا نظامی که در آن زیست می‌کنند به زودی به علتی مانند جنگ، سیل، زلزله، شورش یا انقلاب و نظایر آنها درهم می‌ریزد، هرگز وارد برنامه‌ریزی برای فعالیت بلندمدت در آن نمی‌شوند. بنابراین تحلیل‌های علم اقتصاد برای اقتصادها و جوامعی که شرایط معینی را برآورده می‌سازند تدوین شده‌اند. در این صورت، طبیعی است بگوییم جوامع و اقتصادهایی که واجد چنین مقدمات و شرایطی نیستند موضوع علم اقتصاد هم نیستند.

پیشگفتار چاپ دوم با برشمردن هشت مساله، مدعی است که با توجه به اوضاع و احوال امروز ایران، به نظر می‌رسد اقتصاد ایران فاقد شرایط اولیه‌ای است که علم اقتصاد برای تحلیل‌هایش مفروض می‌گیرد. در واقع اشکال در علم اقتصاد یا در ناتوانی اقتصاددانان ایرانی برای تحلیل وضعیت و پیشنهاد سیاست برای هدایت اقتصاد ایران نیست. بلکه اشکال در شرایط غیر اقتصادی (سیاسی، اجتماعی، حقوقی) حاکم بر اقتصاد ایران است که به طور کلی کاربرد علم اقتصاد را برای آن ممتنع کرده است.

اما اکنون در پیشگفتار چاپ سوم می‌خواهم همه آن عوامل و شرایطی را که معتقدم تیغ کاربرد سیاست‌های اقتصادی در اقتصاد ایران را کند کرده‌اند، در سه عامل اصلی خلاصه کنم. در واقع معتقدم بدون اصلاح این هرسه، هیچ تغییری در سایر وضعیت‌ها و شرایط رخ نخواهد داد و بنابراین ناکارآمدی علم اقتصاد در ایران با ماندگاری این سه عامل، برجای می‌ماند. به گمان من «انحصار درآمد نفت در دستان دولت»، «ماهیت دولت» و «تحول در ساختار عقلانیت ایرانی»، سه عامل بنیادین همه کژتابی‌ها و بی-

تابی‌های اقتصاد ایران است. این قلم بیشتر درباره این هر سه و نحوه تاثیرگذاری آنها بر رفتارها و بر عملکرد اقتصاد، جدا گانه سخن گفته است.<sup>۱</sup> اما اینک می‌کوشد تا در یک طرح کلی، تعامل این سه عامل و نحوه تاثیرگذاری‌شان بر ساختارهای دیگر را چکیده کند.

بیشتر در مقاله ای<sup>۲</sup> نشان داده‌ام که ساختار قدرت برآمده از قانون اساسی جمهوری اسلامی از نوع «نفوذهای ناهمگن» است. به این معنی که پاره‌های مختلف قدرت سیاسی بین رویکردهای فکری مختلف (جناح‌ها) و گروه‌های همسود متفاوت توزیع شده است.

۱. درباره درآمد نفت و تأثیرش بر ساختار و رفتار جامعه و دولت در ایران در این مقالات سخن گفته‌ام: {«نقش نفت در گذار از کارآفرینی به افزونه‌خواری در اقتصاد ایران»، مقاله ارائه شده به همایش «سایه نفت بر پهنه ایران»، دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی، اردیبهشت ۱۳۸۱} / {«نفت، سرمایه اجتماعی و امتناع توسعه»، روزنامه سرمایه، ۹ آذر ۱۳۸۷} / {«یا نفت یا آزادی!»، روزنامه اعتماد ملی، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۸}.

همچنین درباره ماهیت دولت در ایران و تحولات آن در مقالات زیر بحث کرده‌ام: {«اقتصاد نفوذهای ناهمگن: تأثیر قانون اساسی بر ساختار اقتصاد سیاسی»، ارائه شده به همایش «تأملی نو بر اصول اقتصادی قانون اساسی»، موسسه مطالعات دین و اقتصاد، اردیبهشت ۱۳۸۱} / {«ماهیت و ساختار دولت در ایران»، در کتاب «نقش دولت در اقتصاد»، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی} / {«پویش‌های درونی در ترکیب دولت و بازار»، مقاله ارائه شده به همایش «پنجاه سال برنامه ریزی توسعه در ایران»، سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، اسفند ۱۳۷۷} / {«تناسب در اقتدار»، ماهنامه آفتاب، شماره ۱۹، مهر ۱۳۸۱} / {«گذار از گذار سوم: پیش شرط توسعه در ایران»، مجله فرهنگ اندیشه، شماره ۱۹، پاییز ۱۳۸۵}.

در مورد عقلانیت ایرانی و تحولات آن نیز نظراتم را در مقالات زیر به تفصیل آورده‌ام: {«عقلانیت ایرانی و موانع توسعه اقتصادی»، فصلنامه دریچه، شماره ۱۱، پاییز ۱۳۸۵} / {«دگرذیسی در عقل و علم ایرانی»، مجله مهرنامه، شماره ۳، خرداد ۱۳۸۹}.

۲. مقاله «اقتصاد نفوذهای ناهمگن» که در پاورقی پیشین معرفی شده است.

وجود درآمد نفت باعث می‌شود، هم رقابت این گروهها برای کسب قدرت سیاسی تشدید شود، یعنی نوعی رفتار رانت‌جویانه در میان گروههای سیاسی رقیب شکل بگیرد و نهادینه شود، و هم در درون نظام سیاسی الزام به پاسخ‌گویی در برابر منابع درآمدی که هزینه می‌شود از بین برود و بنابراین نظام اداری و سیاسی به تدریج دچار ناکارایی شود. از سوی دیگر، رفتار رانت‌جویانه گروههای همسود وقتی با دو ویژگی جامعه سیاسی پس از انقلاب (یعنی اهمیت ارزشهای مذهبی و کاربرد روشهای مردمسالاری در انتخاب مسئولان در بخش‌هایی از قوای حاکم) ترکیب می‌شود، هم شکاف و هم بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی را تشدید می‌کند. چون از یک سو تکیه بر ارزشها مذهبی موجب تشدید شکافهای فکری میان گروههای رقیب و واگرایی جناح‌ها می‌شود، و از سوی دیگر وجود سازوکار انتخابات برای توزیع قدرت در میان بخش‌هایی از نظام سیاسی، موجب بی‌ثباتی‌های مکرر مدیریتی و سیاسی می‌شود. هر چه شکاف‌های فکری و ارزشی میان گروههای رقیب شدیدتر باشد دست به دست شدن قدرت، بی‌ثباتی‌های بیشتری می‌آفریند.

بنابراین وقتی خون نفت به پیکر سیستمی از نوع «نفوذهای ناهمگن» که به دو ابزار «ارزشهای مذهبی» و «سازوکارهای دموکراتیک نسبی برای توزیع قدرت سیاسی» متکی است تزریق می‌شود، محصول آن تشدید رقابت‌های رانت‌جویانه از یک سو و بی‌ثباتی‌های سیاسی از سوی دیگر است. چون دست‌به‌دست شدن قدرت تنها زمانی به اصلاح گروههای در قدرت می‌انجامد که درآمد مسحورکننده نفت در دست آنان نباشد. در غیراین صورت، آنان که در قدرتند انگیزه کافی برای حفظ آن به هر روشی، حتی با تخریب رقیب، و ابزار کافی (درآمد نفت) برای تغییر ساختارهای گذشته به هر هزینه‌ای را در دست دارند. در مقابل نیز آنان که در بیرون قدرتند انگیزه کافی برای تخریب رقیب حاکم به هر روشی و توانایی کافی برای ایجاد انتظارات عمومی غیرواقعی از دولت به هر بهانه‌ای را دارند. و هر گاه در یک فرایند دموکراتیک هر یک از این

گروه‌های رقیب جای خود را به دیگری بدهد، رقیبِ پیروز، تغییرات گسترده و گاه ویرانگری در ساختارهای موجود می‌دهد و در این تغییرات گسترده معمولاً آنچه از دست می‌رود سرمایه‌های انسانی انباشته شده و تجربه‌ها، روشها و دانش‌های ضمنی و غیرمکتوب رسوب کرده در نظام اداری است. و همین نگرانی از وقوع تغییرات گسترده و درهم ریزی ساختارهای پیشین و بی‌اعتبار سازی تلاش‌های گذشته، رقیب در قدرت را وا می‌دارد تا به هر قیمتی در قدرت بماند. و البته بدون نفت، بخش بزرگی از این رقابت‌ها و رانت‌جویی‌ها بی‌معنی می‌شود. بنابراین نفت وقتی در چنین ساختاری از قدرت تزریق شود، رانت‌جویی و بی‌ثباتی و هزینه‌های تکراری می‌آفریند که محصول نهایی آن افزایش هزینه مبادله در کوتاه مدت و از دست رفتن «فضای معنایی» اقتصادی در بلند مدت خواهد بود.

از میان چنین ساختاری از توزیع قدرت سیاسی معطوف به ثروت نفت، به تدریج حاکمیتی شکل می‌گیرد که نسبتش با توسعه آشکار و شفاف نیست. بی‌گمان بعد از قاجاران، دیگر دولت «توسعه خوار» در ایران پا نگرفته است اما دولت‌هایی که پس از آنان آمده‌اند نیز نتوانسته‌اند رفتار «توسعه خواهانه» آشکاری را نیز به نمایش بگذارند. ساخت دولت در تقریباً همه دولت‌های معاصر از نوع «دولت مردد» بوده است یعنی دولتی که در ظاهر و از دیدگاه نظری طرفدار و طالب توسعه است اما در عمل حاضر به عقب نشینی در برابر جامعه مدنی و واگذاری بخش‌هایی از اقتدارش به جامعه مدنی نیست. چرا که توسعه چیزی نیست جز تحقق فرایند انتقال اقتدار از دولت به سوی جامعه مدنی!

۱. درباره این مفهوم از توسعه و تحلیل فرایند انتقال اقتدار از دولت به سوی جامعه مدنی به مقاله «تناسب در اقتدار»، که در شماره ۱۹ ماهنامه آفتاب (مهر ۱۳۸۱) به چاپ رسیده است نگاه کنید.

اکنون اگر صبغه رفتاری دولت نسبت به فرایند توسعه، از نوع مردد باشد و این ساخت بر بستری از رانت‌جویی همراه با بی‌ثباتی مستمر شکل بگیرد، هزینه مبادله روندی صعودی می‌یابد، و قانون و ارزشهای اخلاقی در جامعه بی‌اعتبار و تخریب می‌شود و بنابراین «سرمایه اجتماعی» رو به کاهش می‌گذارد، و این دو، «فضای معنایی» اقتصاد را بیش از پیش پر ابهام می‌کنند. در واقع شکل‌گیری فضای معنایی مناسب در یک اقتصاد، محصول فضای کسب‌وکار باثبات و مطمئن، سرمایه اجتماعی بالا و حکمرانی خوب است. بی‌گمان در یک جامعه بی‌اخلاق، در یک ساخت سیاسی بی‌ثبات، و در یک نظام اداری ناکارآمد و غیرشفاف، این سه عامل، وضعیت مناسبی نخواهند داشت.

وقتی چنین شرایطی در بلند مدت ادامه یابد به تدریج افق‌های برنامه‌ریزی، امید به آینده، اعتماد به ساختار موجود و انتظار برای اصلاح وضع موجود تضعیف می‌شود. این وضعیت نیز به تدریج امکان عمل «عقلانی»<sup>۱</sup> را از بازیگران اقتصادی می‌ستاند. عقلانیت زمانی قابل اعمال است که اطلاعات لازم و قابل اعتماد در دسترس باشد و انتظارات مربوط به آینده، روشن و امیدوار کننده باشد. اگر همه چیز درباره آینده تیره باشد، امکان برنامه‌ریزی برای آیند و انتخابهای عقلانی از دست می‌رود. مردم البته به ضرورت جریان زندگی، در مورد موضوعات روزمره و عاجل زندگی خود تصمیم می‌گیرند و بیشتر این تصمیمات نیز عقلانی خواهد بود اما در مورد تصمیمات اساسی و مهم و برنامه‌ریزیهای بلندمدت، آنان به تدریج می‌آموزند که «عقلایی»<sup>۲</sup> عمل کنند نه «عقلانی». رفتارهای «عقلایی» رفتارهایی است که در آنها ما معمولاً به «معنی‌داری» اعمالمان می‌نگریم نه به منافع آنها. اما رفتارهای عقلانی آنهایی هستند که ما اصولاً بر

---

۱. Rational

۲. Reasonable

اساس حسابهای عقلانی دو دو تا چهارتایی (عقل معاش) برمی گزینیم که قاعدتا نیز معطوف به منافع هستند.

جامعه امروز ایران، به علت آشفته و تیره بودن فضای معنایی اقتصاد، در مورد برنامه ریزیهای بلندمدت خویش معمولاً به گونه «عقلایی» رفتار می کند نه «عقلانی». یعنی تصمیماتش در مورد موضوعات اساسی را بر پایه «معنی دار» بودن آنها می گیرد نه بر پایه «منفعت آمیز» بودن آنها. به همین دلیل «رفتارهای بلندمدت» آن را نمی توان با نظریه های علم اقتصاد مرسوم تبیین کرد و به همین دلیل سیاست های برآمده از این علم اکنون برای سیاستگذاری بلندمدت در اقتصاد ایران کاربردی ندارد. اکنون در جامعه ایران محاسبات منفعتی مبتنی بر عقل ابزاری تنها در حوزه تصمیمات کوتاه مدت، روزمره، غیراساسی و عاجل زندگی انجام می گیرد. حوزه های اساسی زندگی اقتصادی - که رشد بلندمدت اقتصادی نیز تابع آنهاست - مانند تصمیم برای سرمایه گذاریهای بزرگ، تصمیم برای نوآوری در فناوری، تصمیم برای متعهد کردن خود در فعالیتی ارزشمند و خلاق اما زمان بر و عمرکاه، و نظایر اینها، عمدتاً در چارچوب عقل معنایی یا رفتار عقلایی قابل تحلیل است، در حالی که علم اقتصاد هنوز برای این حوزه ابزار تحلیلی لازم را بسط نداده است.

اگر در اقتصاد ایران کارآفرینی شکل نمی گیرد، اگر مقیاس بنگاهها کوچک است، اگر مدیران بنگاهها نیروی کار خانوادگی یا نیروی کار موقت را به نیروی کار استخدامی رسمی ترجیح می دهند، اگر فعالیت های غیررسمی در اقتصاد هم گسترده است و هم رو به گسترش است، اگر مهاجرت نیروهای متخصص به خارج روبه رشد است، اگر سرمایه های مالی از کشور خارج می شود، اگر وام دادن ها به رشد اشتغال نمی انجامد، اگر مطالبات معوقه بانک ها رو به گسترش است، اگر علی رغم همه تشویق ها صادرات جهش نمی کند، اگر نظام اداری روبه روز ناکارآمدتر می شود، و ... همه و همه

ناشی از تبدیل رفتارهای بازیگران اقتصادی ایران از حالت «عقلانی» به حالت «عقلایی» یا از حالت «حسابگرانه» به حالت «معنی دارانه» است.

سه گانه «نفت - دولت - عقلانیت» در ایران امروز آنچنان در هم تنیده‌اند که تحلیل انفرادی آنها برای اقتصاد ایران ممکن نیست. نفت در انحصار دولت است و دولت نیز از نوع «نفوذهای ناهمگن» است که ماهیت و نسبتش با توسعه از نوع مردد است. رفتارهای سیاسی و اجتماعی برآمده از چنین ساخت سیاسی منجر به درهم ریزی فضای معنایی اقتصادی و اجتماعی شده است و این نیز به تدریج به تحول در ماهیت عقلانیت ایرانیان انجامیده است و ایرانیان را از کاربرد معمول عقل ابزاری در تصمیمات بلندمدتشان ناتوان کرده است و به ضرورت آنان را به سوی کاربرد «عقل معنایی» یا رفتار عقلایی سوق داده است. در یک کلام، هرگونه تحولی در عملکرد اقتصاد ایران، یا مستلزم تحول در هر سه عامل یاد شده است و یا مستلزم قطع این ارتباط سه گانه. این نیز هم زمان درازی می‌برد و هم هزینه‌های سنگینی می‌طلبد. از دید این قلم، هرگونه تلاش توسعه ای در هر کدام از حوزه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، بدون عطف توجه به ضرورت تغییر در این زنجیره سه گانه، راه به جایی نخواهد برد. تفصیل این چارچوب نظری بماند تا نوبتی که هم زمان نگارش دراز و هم مجال سخن فراخ باشد.

محسن رنانی

دانشگاه اصفهان

۳۱ خرداد ۱۳۸۹

## پیش‌گفتار مؤلف بر چاپ دوم

اکنون که پیش‌گفتار چاپ دوم کتاب «بازار یا نابازار؟» را می‌نگارم، در این اندیشه‌ام که آیا نظریه محوری این کتاب مبنی بر این که «شکست سازوکار بازار در اقتصاد ایران عمدتاً ناشی از بالا بودن هزینه مبادله و عدم حفاظت مؤثر از حقوق مالکیت بوده است»، همچنان در وضعیت جاری اقتصاد ایران به قوت خود باقی و قابل دفاع است؟ و آیا شواهد مؤید تازه‌ای می‌توان یافت که آن نظریه را بیش از پیش «تقویت» کند؟ آیا توقف ترویج و انتشار آن رویکرد از سوی این قلم، و مهم‌تر از آن، توقف دوره «تئوری زایی انبوه»<sup>۱</sup> در مورد راه‌های برون‌شو اقتصاد ایران از عدم تعادل‌ها و معضل توسعه نیافتگی (دوره‌ای که در سال‌های پس از جنگ آغاز و تا اواخر دهه هفتاد شمسی کم و بیش ادامه یافت و در چند سال اخیر، به کلی متوقف شده است) نشان از ناتوانی در نظریه پردازی توسط صاحب‌نظران اقتصاد ایران دارد یا ناشی از پیچیدگی اقتصاد ایران است، و یا آن که اصولاً یافتن راه‌حل برای مشکلات اقتصادی ایران برای اقتصاددانان بلاموضوع شده است؟ آیا نسل جدید دانش‌آموختگان اقتصاد ایران فاقد انگیزه یا دانش کافی برای تحرک در حوزه نظریه پردازی است؟ یا آن که در وضعیت کنونی ایران، در حوزه نظریه پردازی، بازاری، تنها با یک طرف (طرف عرضه) وجود دارد و این بازار فاقد طرف تقاضاست؟ که اگر چنین است کدام انسان عاقل - به ویژه اقتصاد خوانده - حاضر است تولیدی کند که متقاضی ندارد؟

و سرانجام، شاید اقتصاد ایران اصولاً در وضعیتی است که خارج از مفروضات مرسوم علم اقتصاد قرار دارد، یعنی اقتصادهایی نظیر اقتصاد ایران اصولاً «موضوع علم اقتصاد» نیستند؛ و به همین دلیل دانش‌آموختگان اقتصاد، نظریه‌پردازی در این حوزه را متوقف کرده‌اند؛ و به همین علت نظریات و سیاست‌های اجرا شده در سال‌های اخیر عمدتاً با شکست روبه‌رو شده‌اند.<sup>۲</sup>

از نگاه این قلم، همه موارد یاد شده قابل بررسی هستند، اما این نکته آخر - در شرایط کنونی ایران - بیش از همه قابل تأمل است. به عبارت دیگر، اقتصادی با مشخصات کنونی اقتصاد ایران،

---

### 1. Theory Proliferation

۲. آزاد سازی موجب جلب سرمایه و افزایش رقابت نشد، کاهش چند صد درصدی ارزش پول ملی موجب افزایش طبیعی و قابل قبول صادرات نشد، خصوصی سازی موجب رشد سهم دولت در اقتصاد شد، طرح ضربتی اشتغال - با اعتبار ده هزار میلیارد ریال - برای افزایش اشتغال در همان ماه‌های اول شکست خورد، و مثالهای فراوان دیگر.



اصولاً در حوزه علم اقتصاد مرسوم<sup>۱</sup> (یعنی علم اقتصادی که امروز به عنوان پارادایم یا الگوی فکری غالب در اکثر دانشگاه‌های دنیا تدریس و تجویز می‌شود) قابل بررسی نیست و به همین علت نیز سیاست‌ها و راه‌حل‌های آن در اقتصاد ایران جواب‌های معکوس می‌دهند. اما چنین ادعای بزرگی چگونه قابل دفاع است؟ در این جا، این ادعا را تنها به عنوان یک تئوری (فرضیه) قابل ابطال که «تقویت» آن نیازمند بررسی و آزمون‌های سخت است، مطرح می‌کنیم و برخی شواهد تجربی را برای آن اقامه می‌کنیم، تا با طرح موضوع، شاید انگیزه‌ای برای پژوهشگران جوان اقتصادی این دیار فراهم آید و اقتصاد ایران را از منظری دیگر مطالعه و بررسی کنند، امید که راهی فراروی دوره تازه‌ای از نظریه پردازی برای اقتصاد ایران پدیدار گردد:

یکم: علم اقتصاد فرض می‌کند انسان‌هایی که موضوع بررسی‌اش هستند، رفتارهایی عقلانی<sup>۲</sup> یا حداقل بخردانه<sup>۳</sup> دارند، آن هم از نوع عقلانیت ابزاری<sup>۴</sup>. شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد عقلانیت در ایران هم در حوزه سیاست‌ورزان و هم در حوزه افراد و کارگزاران خصوصی، از سطح عقلانیت ابزاری به لایه‌های زیرین‌تر (عقلانیت آیینی<sup>۵</sup> و عقلانیت معنی‌داری<sup>۶</sup>) تحویل شده است.<sup>۷</sup>

به دیگر سخن، به نظر می‌رسد در ایران، رفتارهای افراد - حداقل در حوزه تصمیمات مهم اقتصادی - حاصل محاسبات عقل ابزاری آنها نیست و بنابراین مسائل اقتصادی ایران هم، با تئوری‌های مرسوم اقتصاد قابل تبیین نیست. گرچه بیان دقیق و دفاع قاطع از این موضوع نیازمند

- 
1. Orthodox
  2. Rational
  3. Reasonable
  4. Instrumental Rationality
  5. Procedural Rationality
  6. Expressive Rationality

۷. در مورد تعاریف و تفاوت‌های انواع عقلانیت، با توجه به این که توضیح آنها خارج از حوصله این مقدمه است، تنها به ارائه چند مثال بسنده می‌شود. ما برای خرید خانه یا اتومبیل، برای احداث یک کارخانه یا واحد اقتصادی، برای انتخاب شغل و تصمیماتی از این دست، معمولاً از عقل ابزاری استفاده می‌کنیم. عقل ابزاری، بهترین (کم هزینه‌ترین، سریع‌ترین، راحت‌ترین و...) ابزارها یا روش‌های دستیابی به اهداف معین را به ما معرفی می‌کند. اما برای فعالیت‌ها یا تصمیماتی نظیر ازدواج، مهاجرت، انتخاب شهر یا محل سکونت، شرکت یا عدم شرکت در انتخابات، در جنگ یا در دفاع ملی، بچه‌دار شدن یا نشدن، شرکت در فعالیت‌های عام‌المنفعه اجتماعی یا نهادهای مدنی غیر دولتی و ... از عقل معنی‌داری استفاده می‌کنیم. عقل آیینی نیز تحلیل آن دسته از رفتارها و توجیه آن دسته از تصمیمات ما را برعهده دارد که به رعایت یا عدم رعایت قواعد و آیین‌های اجتماعی - مثل توقف در پشت چراغ قرمز حتی هنگامی که پلیس حاضر نیست - مربوط می‌شود.

بررسی‌های موشکافانه است، اما در یک نگاه گذرا، می‌توان برخی شواهد تجربی مؤید برای آن یافت. برای مثال توجه کنیم که نرخ بهره در ایران در سال‌های اخیر، یکی از بالاترین نرخ‌های بهره در دنیا بوده است، اما چرا نه تنها سرمایه‌های خارجی‌ان بلکه حتی سرمایه‌های ایرانیان خارج از کشور نیز - علی‌رغم تضمین‌هایی که دولت با تصویب قوانین متعدد برای آنها قایل شده است و بنابراین عملاً ریسک آنها را به صفر رسانده است - وارد کشور و جذب سیستم بانکی ایران نشدند؟ از این گذشته، انبوهی از شرکت‌های ایرانی در کشورهای خارجی - به ویژه در کشورهای عربی همسایه - به ثبت رسیده‌اند، و این به معنی جریان معکوس، یعنی خروج سرمایه از کشور، است. به گونه‌ای که اکنون سرمایه ایرانیان خارج از کشور حدود ۷۰۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود.<sup>۱</sup> این وضعیت در حالی است که دولت، تشویق‌ها و حمایت‌های فراوانی نیز از سرمایه‌گذاری در بسیاری زمینه‌ها کرده است. موارد بسیار دیگری همچون: عدم استقبال و عدم پذیرش مسئولیت‌ها و پست‌های دولتی از سوی بسیاری از نخبگان جامعه؛ خروج رو به ازدیاد مغزها از کشور و نیز درخواست‌های فزاینده مهاجرت به خارج، علی‌رغم فرایند زمان بر و پرهزینه و نیز نتیجه مبهم و نامطمئن آن حتی در صورت تحقق مهاجرت؛ گسترش بزه، فساد، قاچاق، و به ویژه اعتیاد، علی‌رغم افزایش جرایم آنها؛ عدم استقبال صادرکنندگان برای افزایش صادرات کالا، علی‌رغم اعطای مشوق‌های فراوان از سوی دولت؛ جذب نشدن بسیاری از اعتبارات مربوط به وام‌های با نرخ ترجیحی (نظیر وام‌های تبصره سه) برای فعالیت‌های اقتصادی، علی‌رغم سود آوری آنها؛ و ... می‌تواند بیانگر جایگزینی عقلانیت ابزاری با سایر انواع عقلانیت، در فرایند تصمیم‌گیری افراد و کارگزاران اقتصادی در ایران باشد. براین اساس، به نظر می‌رسد این رفتارها با ابزارهای تحلیلی علم اقتصاد مرسوم قابل تبیین نیستند.

دوم: علم اقتصاد مرسوم فرض می‌کند که در جامعه مورد نظر، یک دولت<sup>۲</sup> یگانه و مقتدر<sup>۳</sup> مستقر است. چنین دولتی، شرّ لازمی است که گرچه همه چیزدان و الزاماً خیرخواه نیست اما دارای یک تابع

---

۱. در شهریور سال گذشته، ۱۳۸۳، وزیر اطلاعات در دیدار با اعضای هیئت نمایندگان اتاق بازرگانی تهران اعلام کرد که سرمایه ایرانیان خارج از کشور ۶۰۰ تا ۸۰۰ میلیارد دلار برآورد شده است (مأخذ: سایت بازتاب، ۱۳۸۴/۴/۲۱، خبر کد ۲۶۳۶۵).

۲. در سراسر این نوشته، منظور از دولت، معادل مفهومی state و به معنی حکومت یا مجموعه قوای یک نظام سیاسی است و به قوه مجریه یا همان هیئت وزیران محدود نمی‌شود.

۳. اقتدار با دیکتاتوری یا استبداد خلط نشود.

هدف یگانه (یا در شرایط آرمانی، یک تابع مطلوبیت اجتماعی) است که در پی حداکثرسازی آن است. در حالی که اگر در شرایط امروزی ایران ادعا نکنیم که «دولت نفوذهای ناهمگن» در آن مستقر است، اما می‌توان نشان داد که در بین سیاست‌گذاران ارشد ایران در مورد یک تابع هدف اجتماعی مشترک، اجماعی وجود ندارد. حتی فارغ از تابع هدف (که مستلزم تعریف و ورود متغیرهای بسیار زیادی به تحلیل سیاست‌گذاران است) می‌توان گفت در مورد اولویت‌بندی اساسی‌ترین موضوعات کشور نیز توافق وجود ندارد. چنین توافقی ممکن است به صورت مکتوبات بی‌روح و یا حتی قوانین مصوب - مثل قانون اساسی یا سایر قوانین مادر - وجود داشته باشد، اما آنچه مهم است، وجود یک «توافق بین‌الذهانی» قوی در مورد آنها یا در مورد مسائل اساسی کشور، نه تنها در میان مقامات بلکه حتی در میان عموم مردم، است. حداقل شرط لازم برای وجود یک تابع هدف اجتماعی یگانه نیز این است که اولویت‌های اصلی داخلی و خارجی کشور برای نسل جاری، و اولویت‌های تاریخی بین‌نسلی برای نسل‌های آینده، روشن و تعریف شده باشد. چنین وضعیتی در ایران نه در مورد اصول و رویکردهای کلان سیاست خارجی، نه در مورد رویکردهای کلان سیاست داخلی و نه در مورد مسائل بین‌نسلی (مثل جهت‌گیری‌های ما در مورد منابع نفتی و معدنی و یا سرزمینی) وجود ندارد.

سوم: علم اقتصاد مرسوم فرض می‌کند برخی قواعد اصلی و بنیادین بازی اجتماعی (مثل اصول قانون اساسی یا سایر قوانین مادر) که ممکن است مکتوب و مصوب یا نامکتوب ولی پذیرفته و محترم باشند، وجود دارند که همه قواعد فرعی بازی بر اساس آنها تنظیم می‌شوند. چنین وضعیتی وقتی وجود دارد که نه تنها اصول و قواعد موجود در قوانین اساسی و مادر، صریح و روشن باشند، بلکه برداشت‌ها و تفسیرها از این قوانین نیز جاافتاده و مشخص باشند و در عمل نیز تخطی از آنها ناممکن یا دشوار و پرهزینه باشد. در شرایط کنونی ایران می‌توان ادعا کرد که چنین اجماعی در مورد اصول قوانین اساسی و سایر قوانین مادر وجود ندارد. وقتی قوانین اساسی تفسیر پایدار و اجرای قطعی نداشته باشند، سایر قوانین پایین‌تر به راحتی - در تفسیر یا در اجرا - قابل نقض و انکار هستند. در شرایط امروز ایران حتی در مورد اصول قانون اساسی، نیز میان مقامات ارشد و نهادهای اصلی کشور تفسیر یکدست و هماهنگی وجود ندارد. وضعیت سایر قوانین به مراتب دشوارتر است. بنابراین اصولاً بازی اقتصادی در چنین شرایطی موضوع بررسی علم اقتصاد مرسوم نیست.

در واقع، در چنین وضعیتی سیاست‌های دولت حتی در مورد خودش هم قابل اجرا نیست چه رسد برای افراد یا گروه‌های جامعه (و در صورت اجرا هم نتایج مطلوب حاصل نخواهد شد). برای مثال، طبق قوانین توسعه پنج ساله کشور تمام سیاست‌های اقتصاد ایران در سال‌های پس از جنگ، معطوف به باز کردن اقتصاد، خصوصی‌سازی، تمرکززدایی و کوچک‌سازی دولت بوده است. با وجود فروش بخش بزرگی از شرکت‌های دولتی، واگذاری سهام بسیاری از کارخانه‌های دولتی، تمرکززدایی و واگذاری برخی اختیارات دولت مرکزی به مراکز استان‌ها و نظایر آنها، در طول سال‌های پس از جنگ، آمارها بیانگر آن است که حجم و سهم دولت در اقتصاد افزایش یافته است. افزایش نسبت بودجه کل کشور به تولید ناخالص داخلی به قیمت جاری از ۳۵/۱ درصد در سال ۱۳۶۸ به ۸۷/۴ درصد در سال ۱۳۸۲ مؤید این امر است. یعنی گرچه سیاست‌ها معطوف به کوچک‌سازی دولت بوده است اما در عمل، دولت بزرگ شده است!

چهارم: علم اقتصاد مرسوم، مفروض می‌انگارد که در رفتارهای متقابل و مناسبات عمومی افراد جامعه، حداقل‌هایی از سرمایه اجتماعی<sup>۱</sup> وجود دارد. بدون حداقلی از سرمایه اجتماعی اصولاً افراد وارد بازی‌های اقتصادی جدی (فعالیت‌های اقتصادی زمان‌بر و هزینه‌بر مثل سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت) نخواهند شد. بسیاری از شاخص‌هایی که می‌توان تغییرات آنها را به تغییرات سرمایه اجتماعی نسبت داد<sup>۲</sup>، نشان می‌دهند که سرمایه اجتماعی در کل سال‌های پس از جنگ در ایران رو به سقوط بوده است.

پنجم: علم اقتصاد مرسوم فرض می‌کند که نظام حقوقی جامعه مورد مطالعه، متناسب با نظام تولیدی آن است. یعنی نظام حقوقی (شامل کلیه ترتیبات قانونی، نهادها و دستگاه‌هایی که حقوق

---

۱. سرمایه اجتماعی (Social Capital) مفهومی نسبتاً پیچیده و گسترده دارد. اما با ساده‌سازی و به گونه خلاصه می‌توان آن را ترکیبی از احساس تعلق و اعتماد متقابل بین افراد، میان گروه‌ها و در جامعه تعریف کرد که منجر به قاعده‌مند و قابل پیش‌بینی شدن رفتارهای افراد می‌شود و به کاهش بسیاری از هزینه‌ها (به ویژه هزینه مبادله) در روابط افراد می‌انجامد.

۲. شاخص‌هایی نظیر: تعداد پرونده‌های بزهکاری‌های عمدی در دادگستری نسبت به جمعیت، نرخ افزایش طلاق، احساس امنیت در افراد، احساس تعلق اجتماعی، امید به آینده، احساس عدالت، حس نوع دوستی، میزان احترام به قوانین، میزان مراقبت از اموال عمومی، سهم هزینه‌های انجام شده برای حفاظت اموال عمومی یا خصوصی (مانند زرده‌کشی، نگهبانی، نصب دزدگیر و...)، مشارکت در گروه‌های اجتماعی و فعالیت‌های عام‌المنفعه، هم‌یاری‌های اجتماعی (داوطلبانه، مستمر، سازماندهی شده، قانونی و عقلایی)، نسبت معاملات شفاهی به کل معاملات، سهم چک‌های برگشتی بانک‌ها (صادر شده از سوی افراد)، نرخ افزایش اعتیاد، نرخ رشد تصادفات رانندگی (نسبت به تعداد اتومبیل‌ها) و ...

مالکیت افراد را تعریف، اجرا و تضمین می‌کنند<sup>۱</sup>) از نظر سرمایه انسانی، سازماندهی، مدیریت و فناوری، متناسب با نظام تولیدی است و همراه با تحولات آن نیز متحول می‌شود. اکثر شاخص‌های مربوطه بیانگر عقب ماندگی نظام حقوقی ایران نسبت به نظام تولیدی آن است (در برخی جنبه‌ها مثل سازماندهی یا فناوری، نظام حقوقی تا حدود چهل سال است که متحول نشده است. مثلاً مقایسه کنید نحوه نگهداری پرونده‌ها را در سازمان‌های ثبت اسناد یا در دادگستری و یا روند ثبت یک شرکت را در سازمان‌های ثبت ایران<sup>۲</sup>). در واقع علم اقتصاد فرض می‌کند که کارگزاران اقتصادی، همین که با توجه به اطلاعات بازار تصمیم به اقدام جدیدی گرفتند، در چارچوب قوانین موجود، به راحتی و به سرعت می‌توانند آن تصمیم را اجرا کنند و نظام حقوقی به اندازه کافی سریع، ارزان، قاطع، بی طرف و همه جا در دسترس است تا آنان را در اجرای قانونی تصمیم شان حمایت کند. در غیر این صورت تحرک (سرمایه و نیروی کار) و انعطاف پذیری و سیالیت بازارها در اقتصاد (که شرایط اولیه و ضروری برای ایجاد تعادل بین بازارها محسوب می‌شوند)، مفهومی نخواهد داشت. آشکار است که نظام حقوقی موجود ایران توانایی چنین حمایتی را از نظام تولیدی آن ندارد.

ششم: علم اقتصاد مرسوم، مفروض می‌انگارد که در جامعه مورد مطالعه، عدم اطمینان‌ها و ریسک‌های ناشی از تحولات سیاسی، تغییر سیاست‌های داخلی و خارجی حکومت، تغییر برنامه‌ها و یا جا به جایی مقامات، از نظر مقدار، گستره اثرگذاری، تناوب زمانی و ... در دامنه قابل قبول و قابل تحملی - برای بنگاه‌های اقتصادی - باشد. البته طبیعی است که هر فعالیت اقتصادی واجد خطر است. اما خطرها و ریسک‌های طبیعی که ملازم محیط‌های کسب و کار است، و نه خطراتی که ناشی از دست‌کاری غیر قابل پیش‌بینی قواعد بازی توسط حکومت یا بی‌قاعدگی در رفتار مقامات است. براساس قواعد آماری، خطای تا ۵ درصد، خطای نرمال محسوب می‌شود و قابل چشم پوشی و تحمل است. یعنی محاسبات و پیش‌بینی‌های آماری با حداکثر ۵ درصد خطا، قابل قبول و نرمال تلقی

---

۱. نهادها و دستگاه‌هایی مانند: قوانین و نهادهای قانون‌گذاری (نظیر مجلس)، سازمان‌های مسئول تهیه اطلاعات مالکیتی افراد (نظیر سازمان نقشه‌برداری)، دستگاه‌های صادرکننده اسناد مالکیت (نظیر سازمان ثبت اسناد و اداره ثبت اختراعات) و نهادهای حفاظت‌کننده از حقوق مالکیت (نظیر پلیس، دستگاه قضایی و...)

۲. فرایند ثبت قانونی یک شرکت در کشورهای پیشرفته فقط چند ساعت است، مثلاً این فرایند در آمریکا ۳ ساعت کاری به طول می‌انجامد.

می‌شوند. در مورد خطرات و ریسک‌های تحمیل شده از خارج از محیط کسب و کار نیز حداکثر تا این مقدار، قابل قبول است.

در ایران امروز، بی‌ثباتی‌ها و عدم اطمینان‌ها در حوزه اقتصاد، سیاست و جامعه (یعنی هم در رفتار مقامات سیاسی، هم در رفتار سیاست‌گذاران اقتصادی و هم در حوزه رفتار عمومی مردم) بسیار متغیر، رادیکال، سریع، گسترده و پی‌درپی است. در شرایطی که نااطمینانی‌ها خارج از حدود معقول، پذیرفته و قابل تحمل باشد، اصولاً بازیگران عاقل وارد بازی نمی‌شوند. بسیاری از کارگزاران اقتصادی در شرایط امروز ایران ترجیح می‌دهند وارد بازی‌های اقتصادی بزرگ، زمان‌بر و سرمایه‌بر نشوند. شاید به همین علت است که از ۲/۸ میلیون کارگاه شناسایی شده در کشور، ۹۲/۲ درصد آنها بسیار کوچک مقیاس (دارای یک تا پنج نفر شاغل) و تنها یک درصد آنها دارای بیش از ۵۰ نفر شاغل بوده‌اند.<sup>۱</sup> کارآفرینی (به مفهوم مدیریت نوآور و خطرپذیری که با معرفی محصول جدید، یا ابداع روش‌های جدید تولید و مدیریت، و یا ابداع فناوری تازه، فرصت‌های جدید اقتصادی می‌آفریند)، در صنایع کلاسیک قرن بیستم<sup>۲</sup>، عمدتاً در بنگاه‌های نسبتاً بزرگ مقیاس امکان‌پذیر بوده است. با وضعیتی که اقتصاد ایران از نظر مقیاس بنگاه‌های اقتصادی دارد، طبیعی است که انتظار پدیداری انبوهی از کارآفرینان - که برای رشد خودانگیخته اقتصادی ضروری هستند - انتظاری بیهوده است. به نظر می‌رسد فقدان ترکیب قابل قبولی از بنگاه‌های بزرگ، متوسط و کوچک مقیاس در اقتصاد ایران، ناشی از بی‌ثباتی‌های گسترده سیاسی و اقتصادی - که موجب نااطمینانی شدید در اقتصاد ایران شده است - می‌باشد (گرچه مسئله حقوق مالکیت و هزینه مبادله را نیز در کنار این، باید ملاحظه کرد). اگر اقتصاد ایران شرایط لازم برای تولید کارآفرین را ندارد، قاعدتاً نمی‌توان آن را در چارچوب علم اقتصاد مرسوم نیز تحلیل کرد. چراکه تحلیل‌های علم اقتصاد مرسوم، حول سازوکار رقابت، رشد و مدل‌های تعادلی، با فرض حضور عنصر «مدیریت کارآفرین» است.

هفتم: علم اقتصاد مرسوم فرض می‌کند که رفتار اقتصادی جوامعی را بررسی می‌کند که یک سیستم اجتماعی و اقتصادی پویا محسوب می‌شوند (با تمام ویژگی‌های سیستم‌های پویا نظیر: وجود

۱. نتایج سرشماری عمومی کارگاه‌های کشور، سال ۱۳۸۱، مرکز آمار ایران.

۲. البته ممکن است با تحولات گسترده در فناوری‌های قرن بیست و یکم، به ویژه پیدایش نانو تکنولوژی‌ها، در این قرن، بنگاه‌های کوچک اما دانش محور نقش اصلی در رشد اقتصادها را برعهده گیرند.

اهداف معین، روش‌های تعریف شده برای رسیدن به اهداف، سازوکارهای اصلاح انحراف‌های سیستم، سازوکارهای انطباق سیستم با تحولات بیرونی، وجود اجزاء یا عناصر اخلاص در سطح نرمال و... در چنین سیستمی است که می‌شود از تعادل‌های کوتاه‌مدت، بلندمدت، پویا و نظایر آنها گفت و گو کرد و در مورد عبور دادن اقتصاد از یک وضعیت عدم تعادل به سوی وضعیت تعادل سیاست‌گذاری کرد. برای مثال در ارگانیزم زنده‌ای مانند بدن انسان، به عنوان یک سیستم پویا، وقتی - مثلاً با ورود یک ویروس به بدن - بیماری‌ای پدید می‌آید، علائم لازم از سوی اعضای گوناگون بدن منتشر و دستورات لازم از سوی مغز صادر و اعضای مربوطه و کل سیستم دفاعی بدن دست به کار مبارزه با بیماری و اصلاح سیستم می‌شوند. اکنون اگر سیستم دفاعی حساسیت خود را از دست دهد، ویروس‌ها به سرعت تکثیر شده و بدن را تسخیر می‌کنند. چنین بدنی به طور طبیعی و به سرعت از تعادل خارج شده و سرانجام زوال خواهد یافت. اما این بدن را به طور غیر طبیعی و با مداخله از بیرون می‌توان زنده نگه داشت. مثلاً تزریق مداوم خون تازه و سالم به این بدن، مرگ آن را به تعویق می‌اندازد.

داستان اقتصاد نیز به همین گونه است. علم اقتصاد مرسوم، فرایندهایی و رفتارهایی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد که انتظار می‌رود در یک سیستم اجتماعی و اقتصادی پویا وجود داشته باشد. به‌گونه‌ای که فرایندهای پویای سیستمی بتوانند به طور خودکار، در بلند مدت، یا با کمک سیاست‌های دولت، در کوتاه‌مدت، عدم تعادل‌های نظام اقتصادی را به سوی تعادل ببرند. علم اقتصاد کنونی برای اقتصادهایی که سازوکارهای سیستمی آنها از کار افتاده است و تنها با تزریق منابع بیرونی، زنده نگه داشته شده‌اند، راه حلی ندارد.

مثلاً یکی از ویژگی‌ها و علامت‌های مهم پویایی و زنده بودن سازوکارهای اصلاحی یک سیستم، آن است که به علائم و اطلاعات منتشره در سیستم در مورد خرابی‌ها یا عملکرد خطای اجزای سیستم، به موقع واکنش نشان می‌دهد و آن را اصلاح می‌کند. نگاهی گذرا به وضعیت اقتصادی و سیاسی کنونی ایران بیانگر فقدان این ویژگی است. در وضعیت کنونی ایران انتشار اطلاعات مهمی از عملکرد ناکارا یا حتی خلاف قانون یا فساد آمیز مقامات یا نهادها یا دستگاه‌های سیاسی و اقتصادی

در کشور، جز به دوره کوتاهی از تنش‌ها و انگ زدن‌ها و سروصداها منتهی نمی‌شود و به زودی همه چیز به روال قبل بازمی‌گردد بدون آن که اصلاحی ساختاری در فرایندها صورت گیرد.<sup>۱</sup>

نظام اقتصادی ایران زمان درازی است که همچون پیکره‌ای که سلول‌های سرطانی (حاصل از فساد و ناکارایی گسترده نظام اداری؛ کرختی رفتاری بخش خصوصی ناشی از حمایت‌ها و دریافت‌های خارج از قواعد رقابت و کارایی از دولت؛ پدیداری و گسترده شدن بیماری هلندی؛ رنت جویی گسترده مقامات دولتی؛ بی‌ثباتی‌های پی‌درپی سیاسی؛ بی‌اعتمادی دو طرفه بین کارگزاران دولتی و خصوصی؛ فقدان بازار برای مدیران دولتی؛ گسترده‌گی فعالیت در بخش‌های غیررسمی، غیر قانونی و یا پنهان اقتصادی؛ مخدوش بودن داده‌ها و اطلاعات منتشره؛ و ...) تمام وجود آن را فرا گرفته‌اند، تنها با تزریق مداوم خون تازه دلارهای نفتی، زنده مانده است. با ساختارها و سازوکارهای کنونی این اقتصاد و نیز با مناسبات رفتاری حاکم بر رفتار اقتصادی دولت و بخش خصوصی، این اقتصاد فاقد پویایی‌ها و توانایی‌های درونزا برای برون شو از عدم تعادل‌های ساختاری و نهایتاً خروج از «مدار توسعه نیافتگی» است. بنابراین، علم اقتصاد درباره چنین اقتصادی سخنی و راه حلی ندارد.

هشتم: علم اقتصاد مرسوم (به ویژه در حوزه اقتصاد کلان و زمانی که به مسائل سیاست‌گذاری توسط دولت می‌پردازد) درباره اقتصادهایی گفت و گو می‌کند که در آنها همه یا دست کم نزدیک به همه واحدهای اقتصادی، قواعد آمره و ناظر بر فعالیت‌های اقتصادی، به ویژه استانداردها، را می‌پذیرند و رعایت می‌کنند و دولت نیز به عنوان داور و ناظر اجتماعی، نه تنها به تعریف دقیق این قواعد می‌پردازد بلکه بر اجرای دقیق آنها نیز به طور کارآمد نظارت دارد. چنین وضعیتی مستلزم آن است که

---

۱. مثلاً می‌توان از این موارد نام برد: ناتوانی، ناکارآمدی و ابهام آمیز و بنابراین فساد انگیز بودن نظام بودجه‌ریزی دولتی در ایران سال‌هاست که از سوی کارشناسان و مقامات و نمایندگان مجلس مطرح می‌شود؛ یا شواهد فراوان و مورد اعتراف مقامات قضایی که در مورد رفتارهای گسترده خلاف قانون - حتی خلاف قانون اساسی - در بخش‌های مختلف قوه قضائیه (که گاه به صورت رویه روزمره درآمده است) منتشر شده است؛ نیز خطاها یا فسادهای گسترده در عقد قراردادهای خارجی به ویژه در حوزه نفت و گاز؛ یا رسوایی‌های بزرگ مالی برخی مقامات یا وابستگان آنها؛ تعرضات آشکار به حقوق شهروندی برخی افراد؛ نیز واردات قاچاق کالا توسط برخی دستگاه‌های دولتی؛ رانت خواری‌های دولتی؛ فرار مالیاتی برخی بنگاه‌ها و نهادهای بزرگ؛ و نظایر آنها که گاه وقوع هر یک از آنها می‌تواند یک حکومت را با بحران روبه رو کند، در ایران رخ می‌دهد ولی موجب هیچ تغییر جدی و مؤثری در ساختار و سازوکارهای موجود نمی‌شود (و عمدتاً به برخوردهای سیاسی یا به مجازات برخی رده‌های پایین منجر می‌شود)، از نشانه‌های جدی زوال سازوکارهای اصلاح سیستمی است. گرچه متأسفانه این وضعیت، گاهی به عنوان ثبات سیاسی کشور تعبیر می‌شود ولی بیشتر به معنی انسداد و انجماد مکانیزم‌های اصلاح سیستمی است.



کل فعالیت‌ها یا واحدهای اقتصادی - به ویژه در بخش‌هایی که بر سایر فعالیت‌ها اثر محرکه دارند - به صورت قانونی و رسمی فعالیت کنند. به عبارت دیگر فعالیت‌های اقتصادی واحدهای خصوصی به صورت رسمی و در بخش رسمی باشد. مطالعات اخیر حاکی از این است که نزدیک به ۷۰ درصد شاغلین در بخش کشاورزی، بیش از ۳۵ درصد شاغلین در بخش صنعت، بیش از ۴۵ درصد شاغلین در بخش ساختمان و بیش از ۱۵ درصد شاغلین در بخش خدمات در ایران، در بخش غیر رسمی فعالیت می‌کنند. به عبارت دیگر در اقتصاد ایران، بخش بزرگی از فعالیت‌های اقتصادی، خارج از حوزه نظارت و سیاست‌گذاری دولت عمل می‌کنند. این وضعیت در سال‌های اخیر نیز رو به تشدید بوده است - و احتمالاً با ورود موج شدید متقاضیان کار در سال‌های آینده تشدید می‌شود.<sup>۱</sup>

البته در همه اقتصادها کم و بیش فعالیت‌های غیررسمی وجود دارد، اما در مورد اقتصاد ایران، این فعالیت‌ها نه تنها گسترده بلکه رو به افزایش هستند و وقتی در کنار ناکارآمدی جدی نظام اداری و به ویژه فقدان سازوکارهای اصلاح سیستمی قرار می‌گیرد، می‌تواند اقتصاد ایران را به عرصه فعالیت‌های بی‌مهار، بی‌ضابطه و خارج از استاندارد تبدیل کند. حاصل چنین وضعیتی در بلندمدت، ناتوانی از کسب، ذخیره، نگهداری و ارتقاء هر نوع سرمایه انسانی و اقتصادی است. علم اقتصاد مرسوم برای تبیین چنین اقتصادی تدوین نشده است و کاربرد سیاست‌های آن در چنین اقتصادی جز تحمیل هزینه به اقتصاد نخواهد بود.

*بنابراین:* همان گونه که پیشتر آمد، علم اقتصاد مرسوم دارای پیش فرض‌هایی - تصریح شده یا تلویحی - است و تحلیل‌های خود را با این فرض که در اقتصادهای مورد بحث، شرایط مندرج در پیش فرض‌ها محقق و مستقر است، ارائه می‌کند. منطقی‌اً وقتی آن پیش فرض‌ها در اقتصادی محقق نباشد، نباید انتظار داشته باشیم که تئوری‌های علم اقتصاد، تبیین‌گر و پاسخ‌گوی نیازهای آن اقتصاد باشند. همه موارد یاد شده فوق - و نمونه‌های دیگری که در این مجال فرصت بیان آنها نیست - مواردی هستند که می‌توان از آنها به عنوان شواهد مؤید این فرضیه یاد کرد که: «پیش فرض‌های علم اقتصاد مرسوم، در ایران کنونی، یا وجود ندارند یا حداقل با آنچه انتظار می‌رود، فاصله دارند. بنابراین، شناخت و تبیین روابط رفتاری در اقتصاد ایران کنونی، یا علمی دیگر می‌طلبد (به مفهوم نوعی دیگر از معرفت) یا نیازمند نوعی دیگر از علم/اقتصاد است».

---

۱. اطلاعات بخش غیررسمی، از نتایج مطالعه‌ای به دست آمده است که با عنوان «بررسی بخش غیررسمی قابل ارتقاء در ایران» توسط نگارنده و به سفارش وزارت امور اقتصادی و دارایی، در سال ۱۳۸۴ انجام پذیرفته است.

در چنین وضعیتی دانش آموختگان اقتصاد، اکنون تنها می‌توانند توضیح دهند که چرا نمی‌توانند اقتصاد ایران را تحلیل کنند، و چرا سیاست‌های اتخاذ شده از علم اقتصاد مرسوم، در ایران جواب نمی‌دهد. اما آنان نمی‌توانند هیچ سیاست معینی را برای دستیابی به هدف معینی یا رفع مشکل خاصی در اقتصاد ایران، توصیه کنند.

اکنون کلید برون‌شو اقتصاد ایران از عدم تعادل‌های پی‌درپی و از «مدارهای توسعه نیافتگی»، تنها و تنها در دست سیاست‌مداران است. اقتصاد امروز ایران حاصل دوران بلندی از سیاست ورزی غلط است. بدون بازگشت فرایندهای سیاسی به سوی روندهای متعادل، قابل پیش‌بینی، کم‌هزینه و هماهنگ با نظام اقتصادی و فناوری امروز دنیا، نسخه پیچی‌های سیاستی برای اقتصاد ایران، جز تحمیل هزینه، دست‌آوردی نخواهد داشت.

کوتاه سخن، در شرایط امروز ایران، ما در دوره «امتناع برنامه» به سر می‌بریم، یعنی دوره‌ای که اقتصاد «برنامه پذیر» نیست. بنابراین، همه تحلیل‌های نظری، توصیه‌های سیاستی و برنامه‌های اجرایی باید معطوف به «سال صفر برنامه‌ریزی»<sup>۱</sup> شود. تئوری‌های علم اقتصاد مرسوم، برای شرایط پس از سال صفر تدوین شده‌اند، کاربرد آنها برای تحلیل شرایط پیش از سال صفر، خطای نظری و اجرای توصیه‌های آنها در این شرایط، خطای مدیریتی خواهد بود.

\*\*\*

اما در پاسخ به پرسش نخستین این نوشتار، نگارنده البته همچنان بر این باور است که مسئله حفاظت (تعریف و تضمین) حقوق مالکیت و مسئله هزینه‌های مبادله - همچنان که در کتاب بر آنها تأکید رفته است - از علل بنیادین شکست سازوکارهای بازار در این دیارند (با این فرض که بپذیریم مسائل اقتصاد ایران همچنان در چارچوب علم اقتصاد مرسوم یا حداقل در چارچوب اقتصاد نهادگرای جدید - به عنوان شعبه بسط یافته اقتصاد مرسوم - قابل تبیین است). با وجود این، اگر امروز می‌خواستیم این کتاب را بنویسم، مسئله سرمایه اجتماعی، مسئله نوع مسلط عقلانیت ایرانی، مسئله نفت و رنت جویی سیاست‌گذاران عمومی، مسئله مدیریت فیلسوف - شاهی سیاست‌مداران، و مدیریت مکانیکی بوروکرات‌های پس از انقلاب، مسئله گستردگی بخش غیر رسمی (که در آغاز معلول

---

۱. سال صفر برنامه‌ریزی اشاره به وضعیت یا مرحله‌ای دارد که در آن، الزامات، شرایط لازم و حداقل اقتضانات ضروری برای اقدام به برنامه‌ریزی یا سیاست‌گذاری - که نتایج آن با درصد قابل قبولی از خطا، قابل پیش‌بینی باشد - فراهم است.

ناکارایی دولت بوده است اما اکنون به یکی از علل اصلی ناکارایی سیاست‌های دولت تبدیل شده است) را در کنار مسئله فقدان تعریف اجتماعی مشترک از قوانین اساسی و منافع ملی، به آن تصویر می‌افزودم.

اکنون که دوباره به کتاب «بازار یا نابازار؟» می‌نگرم از بسیار نوشتن خویش در این کتاب در شگفت می‌مانم - گرچه اکنون نیز دیگر آمادگی آن را ندارم که از نو و به شیوه‌ای دیگر بنویسم.<sup>۱</sup> در واقع، اکنون بر این باورم که نه تنها ارائه تصویری کامل‌تر از واقعیت<sup>۲</sup> نیازمند بسط تحلیل به موضوعات مهمی از آن دست که در بالا مطرح شد، می‌بود، بلکه جان سخن در برگه‌هایی بسیار کوتاه‌تر نیز قابل بیان بود. اما چه باید کرد وقتی که بخش‌های بزرگی از عرصه‌های علمی این دیار - نیز همچون جغرافیایش - کویری است؟ بنابراین، به گمان من، اگر اقبالی به این کتاب بوده است، نه از بابت تقدم فضل، که احتمالاً از باب فضل تقدم - در نگاه به برخی نادیده‌ها - بوده است!

و البته رشد جوامع بشری در همه عرصه‌ها حاصل انباشت‌های اندک اندک ناشی از تلاش‌های آرام و صبورانه و یا پرشتاب و حریصانه انبوهی از آدمیانی است که یا بی‌رشوت و متنی و یا به امید منفعتی، عمری را سر در کار چیزی داشته‌اند که وظیفه، عشق یا نیاز خویش یا جامعه خویش پنداشته‌اند - بی آن که لزوماً چنین بوده باشد. و گاه نیز بخش بزرگی از آنان در پایان راه، بر بی‌حاصلی تلاشی که کرده‌اند و راهی که رفته‌اند، گریسته‌اند. و بدین گونه است که نیروی تک تک اعضای جامعه بشری در خدمت تعالی آن جامعه قرار می‌گیرد. در این مسیر، غالباً به گونه ناخودآگاه، جانیان و بزهکاران همان اندازه در خدمت رشد جامعه بشری بوده‌اند که عارفان و عالمان - گرچه از منظر انسانی، با ارزش‌گذاری‌های متفاوت. و نیز مصرف‌کنندگان همان اندازه پیشرفت را تسریع کرده‌اند که سیاست‌گذاران یا تئوری پردازان - اما هر یک به شیوه‌ای و انگیزه‌ای! هر شیوه و انگیزه‌ای که ما را به عرصه تلاش بکشاند - عشق، نیاز یا وظیفه - در واقع ما را به خدمت رشد جامعه درآورده است.

---

۱. دریغ که عمر آدمی نه چندان کوتاه است که دل به هیچ کاری نبندد و همچون مسافری واقعی مسائل زندگی را در گذری آرام ببیند و بگذرد، و نه چنان بلند است که همه اولویت‌های خویش را واری کند و داد دل از همه سؤالات، خواسته‌ها و نیازهایش بستاند! و چه نعمتی است این گردش نیازها و اولویت‌ها در روح آدمی، که اگر قرار بود همه چیز در روح آدمی بر همان قرار اول بماند، چه دوران جانکاهی را باید از سر می‌گذرانیم!

۲. که البته تصویر کامل حتی وقتی کامل است نیز تصویر است نه خود واقعیت، و اصولاً ارایه تصویر کامل از واقعیت منطقاً ناممکن است.

در طی این سال‌ها که از نگارش این کتاب گذشته است، آمارها و شاخص‌های اصلی به ما می‌گویند که ما رشد، به معنی رفاه واقعی در سبد مصرفی خانوارها، و توسعه، به معنی حرکت به سوی درونزایی و پایداری رشدمان، نداشته‌ایم - یا حداقل چشم‌گیر نبوده است. اما پرسش‌ها یا دشواری‌های جدی‌تری فرا راه اقتصادمان پدیدار شده است که یافتن برون‌شو از معضل توسعه نیافتگی را بسیار پیچیده‌تر ساخته است. پاسخ به این پرسش‌های تازه، عزم‌ها، انگیزه‌ها، عشق‌ها و نیازهایی تازه می‌طلبد که خوشبختانه در نسل تازه بالیده و تنوع جوی این دیار به فراوانی پدیدار شده است. امید که به بار نشیند.

محسن رنانی

تابستان ۱۳۸۴



## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۵	مقدمه
۳۳	بخش اول: نظام اقتصادی
۳۵	فصل اول - اقتصاد: یک سیستم هماهنگ سازی اجتماعی
۳۸	۱. ضرورت و منطق سیستم اقتصادی
۴۰	۲. اهداف و وظایف سیستم اقتصادی
۴۲	۳. تقسیم بندی نظری اقتصادها
۴۲	۳-۱. تقسیم بندی بر پایه نهاد مرکزی
۴۵	۳-۲. تقسیم بندی بر پایه مکانیزم هماهنگی
۴۶	الف) شیوه های سنتی
۴۷	ب) شیوه های فرمانی
۴۸	ج) بازار
۴۹	۳-۳. تقسیم بندی سومبارت از نوع مجرد نظام
۵۰	۳-۴. تقسیم بندی اویکن، براساس نوع محض سازمان
۵۳	۴. تقسیم بندی عملی اقتصادها
۵۶	۵. ارزیابی اقتصادها
۶۹	فصل دوم - اقتصاد بازار
۷۰	- بازشناسی واژگان
۷۴	۱. بازار: به عنوان نهاد
۷۴	- مفهوم بازار
۸۲	- فرآیند بازار
۸۳	- از رقابت آزاد اسمیت تا رقابت کامل نئوکلاسیک
۹۰	- شومپیتر و فرایند رقابتی تخریب خلاق
۹۳	- مکتب اتریشی و تئوری فرایند بازار

۹۶	- نظریه‌های جدید بازار
۱۰۰	۲. بازار: به عنوان نظام
۱۰۵	الف) اقتصاد بازاری محض
۱۰۹	ب) تکامل تاریخی اقتصاد بازار
۱۱۵	ج) اقتصادهای بازاری صنعتی پیشرفته
۱۲۳	فصل سوم - بازار در برابر نابازار
۱۲۷	- شکست‌های بازار
۱۳۲	الف) شکست در ساختار
۱۳۲	۱. پراکنندگی
۱۳۳	۲. سودگرایی
۱۳۴	۳. مالکیت خصوصی
۱۳۵	ب) شکست در سازوکار
۱۳۶	۱. نابرابری توزیعی
۱۳۸	۲. آثار خارجی
۱۴۰	۳. کالاهای عمومی
۱۴۱	۴. بازده فرایند
۱۴۲	۵. ناقصی بازار
۱۴۷	۶. هزینه مبادله
۱۴۸	- شکست‌های نابازار
۱۵۰	۱. نابرابری توزیعی
۱۵۲	۲. استقلال درآمد و هزینه
۱۵۳	۳. اهداف درون سازمانی
۱۵۷	۴. آثار خارجی
۱۵۹	- گزینش: بازار یا نابازار؟
۱۶۳	بخش دوم - اقتصاد ایران: ساختار بازار و موانع نهادی
۱۶۷	فصل چهارم - مشخصه‌های سیستمی اقتصاد ایران
۱۶۹	الف) نهاد مرکزی

۱۷۶	ب) مکانیزم هماهنگی
۱۷۶	۱. سازوکار اقتصاد، پیش از مشروطیت
۱۸۰	۲. سازوکار اقتصاد، پس از مشروطیت
۱۹۱	۳. سازوکار اقتصاد، پس از انقلاب اسلامی
۱۹۱	۳-۱. عوامل گسترش تصویر مداخله گرانه دولت
۱۹۸	۴. علل کاهش سهم دولت در GDP
۲۰۴	۵. تحول در ساختار درونی بودجه
۲۰۶	ج) نتیجه گیری
۲۰۹	فصل پنجم - ساختار بازارهای اقتصاد ایران
۲۰۹	۱. تحلیل نظری ساختار بازارها در اقتصاد ایران
۲۱۵	الف) بازارهای محلی با بنگاههای کوچک
۲۱۹	ب) بازارهای ملی با بنگاههای بزرگ
۲۲۶	ج) بازارهای ملی به عنوان بخشی از بازار جهانی
۲۳۱	۲. عوامل شکل گیری بازارهای متمایل به انحصار
۲۳۴	- پیش فرضهای مرسوم
۲۳۷	- آزادی عمل و ساختار بازار
۲۴۵	فصل ششم - رقابت و بازارهای مالی
۲۴۶	الف) نایکپارچگی و تضعیف رقابت
۲۵۵	ب) بازارهای مالی در اقتصاد ایران
۲۶۰	ج) عوامل شکل گیری بازارهای مالی غیررسمی و گسترش نایکپارچگی
۲۶۳	پیوست فصل ششم - نایکپارچگی مالی، اضافه تقاضا و نرخهای بهره
۲۶۵	فصل هفتم - رقابت و توزیع درآمد
۲۶۷	۱. خاستگاه انحصار و قدرت بازاری
۲۷۱	۲. توزیع درآمد و تقاضا
۲۷۶	۳. فقر و توزیع درآمد در ایران



۲۸۷	فصل هشتم - حقوق مالکیت و ناقصی بازارها
۲۸۷	۱. مفهوم، نقش و عوامل مؤثر بر حقوق مالکیت
۲۹۷	۲. حقوق مالکیت و رقابت
۳۰۷	۳. حقوق مالکیت و رشد
۳۱۰	۴. حقوق مالکیت در ایران
۳۲۵	فصل نهم - هزینه مبادله و ناقصی بازارها
۳۲۶	۱. مفهوم هزینه مبادله
۳۲۹	۲. هزینه مبادله و اقتصاد نهادگرا
۳۳۵	۳. رقابت و هزینه مبادله در اقتصاد ایران
۳۳۶	الف) تحولات هزینه مبادله در ایران
۳۴۱	ب) هزینه مبادله و بازارهای مالی در ایران
۳۵۱	ج) هزینه مبادله و دوگانگی در صنایع ایران
۳۵۹	پیوست فصل نهم - هزینه مبادله و مقیاس بنگاه
۳۷۵	فصل دهم - اقتصاد ایران و رقابت تکنولوژیک
۳۷۶	- مفهوم رقابت تکنولوژیک
۳۸۱	- رقابت تکنولوژیک در اقتصاد ایران
۳۸۲	الف) تصویر گذشته تحقیق و توسعه در ایران
۳۸۹	ب) ساختار کنونی تحقیق و توسعه در ایران
۳۹۵	ج) موانع رقابت تکنولوژیک در ایران
۳۹۵	۱. دوگانگی در بخش عرضه
۳۹۸	۲. دوگانگی میان عرضه و تقاضا
۳۹۸	۳. بازارهای مالی نایکپارچه
۳۹۹	۴. حقوق مالکیت و هزینه مبادله
۴۰۲	۵. فقدان طبقه کارآفرینان
۴۰۹	فصل یازدهم - خلاصه، نتایج و سخن پایانی
۴۱۷	منابع

## مقدمه

اقتصاد ایران در دوران معاصر - بویژه از آن گاه که نظارت و برنامه‌ریزی فن‌سالاران و دانش‌آموختگان اقتصاد را بر خویش احساس کرده است - هر از گاه، به یکی از قطب‌های بازار یا برنامه‌گرایش یافته است. این چرخش‌های مکرر در جهت‌گیری اقتصاد، حاصل تغییرات پی‌در پی در سیاست‌گذاریها و بنابراین منجر به جابه‌جایی‌های عظیم تخصیصی و توزیعی در منابع شده است. جابه‌جایی‌هایی که موجب تحمیل هزینه‌های سنگین بر اقتصاد شده است. اما سنگینی این هزینه‌ها به دلیل تزریق مداوم و فزاینده منابع مالی رایگان حاصل از نفت به اقتصاد، هرگز احساس نشده است.

چنین می‌نماید که با آغاز روند کاهش درآمدهای واقعی نفت، ظرفیت اقتصاد ایران برای تحمل این‌گونه هزینه‌ها بسیار کاهش یافته است. از آن جا که مجموعه شرایط جهانی و داخلی بیانگر تداوم کاهش (نسبی) درآمدهای واقعی نفت است، و از آن جا که جایگزینی برای این‌گونه درآمدها پدیدار نیست، گمان می‌رود که ضروری‌ترین اقدام سیاست‌گذار اقتصادی - پیش از هر گونه سیاست‌گذاری - تعیین و تثبیت جهت‌گیری عمومی سیاست‌های اقتصادی برای آینده‌ای طولانی است؛ به گونه‌ای که با تحولات مقطعی اقتصادی، در این جهت‌گیری عمومی تغییری ایجاد نشود و گرنه پیامدهای تخصیصی و توزیعی حاصل از این تغییرات مکرر در سیاست اقتصادی، نه تنها راه را بر هر گونه خیز اقتصادی خواهد بست، بلکه با جابه‌جایی طبقات و گسترش شکافهای اجتماعی منجر به تحولات پرهزینه - و گاه ویرانگر - اجتماعی خواهد شد.

اکنون نخستین پرسشی که در این زمینه رخ می‌نماید این است که اقتصاد ایران از نظر مشخصه‌های سیستمی و ساختار درونی متناسب با کدام یک از این جهت‌گیریهای عمومی - برنامه یا بازار - است؟ به دیگر سخن، رشد اقتصاد ایران با کدام یک از این جهت‌گیریهای عمومی، هزینه کمتری می‌طلبد، و در صورت اتخاذ هر کدام از این شیوه‌های تنظیم اقتصاد، چه موانعی در راه عملکرد موفقیت‌آمیز آن قرار دارد؟

اقتصاد ایران پس از مشروطیت، در عمل آمیزه‌ای بوده است از سرمایه‌داری، اقتصاد دولتی و مقیدات تاریخی. یا به زبان خوشایندتر، ترکیب نامناسبی بوده است از بازار، برنامه و سنت.

نهادهای اصلی سرمایه‌داری، همچون مالکیت خصوصی، پول، بانک، بورس و بهره، از یک سو، و نهادهای اساسی اقتصاد دولتی، همچون مالکیت عمومی و برنامه، از سوی دیگر، بطور گسترده و ناکارآ در کنار هم استقرار یافته‌اند. دولت نیز هر روز برای کنترل و رفع برخوردهای اقتصادی - اجتماعی ناشی از عملکرد متداخل این نهادها، دست به قانون‌گذاریها و نهادسازیهای متداخل و گاه متضاد جدید زده است، و این زنجیره اکنون نیز همچنان ادامه دارد، تا آنگاه که درآمدهای رایگان نفت، دیگر قادر به جبران هزینه‌های سنگین ناکارایی نهادی و تاریخی اقتصاد ایران نباشد.

اما برخلاف باورهای معمول، که تحقق رشد اقتصادی را یا مستلزم دولتی شدن اقتصاد می‌دانند، و یا مستلزم بازاری شدن اقتصاد، تازه‌ترین شعبه شکفته علم اقتصاد، یعنی «اقتصاد نهادگرایی جدید»<sup>(۱)</sup> بر این باور است که اقتصاد باید ترکیب بهینه‌ای باشد از نهادهای بازاری و نابازاری؛ یا با واژگان کلاسیک، ترکیبی از بازار، برنامه و سنت؛ و یا با واژگان نهادگرایان، ترکیبی از بازار، دولت و بنگاه (به مفهوم یک مجموعه نهادین منظم، هدفمند و دارای سلسله مراتب)<sup>(۲)</sup>. اما این مجموعه نهادها، باید به گونه‌ای ترکیب شوند که نه تنها هزینه مبادله<sup>(۳)</sup> (در قراردادهای خصوصی میان کارگزاران اقتصادی) و سواری مجانی<sup>(۴)</sup> (در تصمیمات جمعی) را حداقل سازند<sup>(۵)</sup> (که برای کارایی تخصیصی بازار، ضروری است) بلکه دیگر شاخص‌های عملکرد اقتصاد را - همچون امنیت، عدالت توزیعی، مروت و همدردی، آزادی و ... - نیز بهبود بخشند<sup>(۶)</sup> (کارایی برتر<sup>(۷)</sup>).

اکنون پرسش این است که چنین ترکیب بهینه‌ای از نهادهای اجتماعی-اقتصادی چگونه چهره خواهد بست؟ پایداری هر سیستم - و از جمله، سیستم‌های اقتصادی - مستلزم آن است که سیستم دائماً از طریق فرآیند بازخورد<sup>(۸)</sup>، اختلالهای خویش را «اصلاح» کند و خود را با تحول شرایط «انطباق» دهد. اصلاح عملکرد هر نظام اقتصادی، با توجه به اهداف تعریف شده جاری و از طریق اصلاح عملکرد نهادهای موجود انجام می‌پذیرد. اما انطباق نظامهای اقتصادی با شرایط

### 1- The New Institutional Economics

۲- [۱۰۸] صص ۵۴-۱۴۹.

3- Transaction Cost

4- free riding

۶- [۸۶] صص ۲۶-۷.

۵- [۱۰۱] صص ۹-۱۶.

7- higher efficiency

8- feedback

جدید؛ از طریق تجدید سازمان نهادهای موجود یا استقرار «نهادهای جدید» انجام می‌شود<sup>(۱)</sup>. این فرایند نهادسازی می‌تواند «خودکار» یا «هدایت‌شده» باشد. اما در هر صورت، منافع طرف تقاضای تحول نهادی، باید پاسخ‌گوی هزینه‌های طرف عرضه آن باشد. به دیگر سخن، در تحول نهادی، اولویت با عوامل تقاضاست - گرچه تا زمانی که طرف عرضه، خواهان عرضه و استقرار نهادهای جدید نباشد، هرگز تحول نهادی رخ نخواهد داد. برای نمونه، شواهد تاریخی نشان می‌دهد که علی‌رغم تقاضای نسبی جهانی برای پیدایش بازارهای دائمی در اواخر قرون وسطی در اروپا، این گونه بازارها تنها زمانی به وجود آمدند که در این باره، علایق مشترکی، از جمله علایق مربوط به طرف عرضه تحول نهادی، رواج پیدا کرد. مثلاً این گونه بازارها و قوانین بازرگانی مربوط به آنها، زمانی ظاهر شدند که نه تنها بازرگانان، متقاضی آنها بودند، بلکه دولت‌های محلی و مقامات کلیسایی نیز خواهان عرضه آنها بودند (احتمالاً برای جلب بازرگانان و افزایش منابع درآمدی دولت و کلیسا)<sup>(۲)</sup>.

تحول نهادی، اگر خودکار (درونزا) باشد یا از طریق فرایندهای دموکراتیک، «هدایت‌شده» باشد، معمولاً با کارایی همراه است (به این مفهوم که متقاضی حاضر است هزینه‌های تولید را پردازد). چرا که در تحول نهادی درونزا، متقاضیان تحول، از طریق فرایند بازار هزینه‌های عرضه نهادهای جدید را می‌پردازند. پیدایش اتحادیه‌های کارگری نمونه‌ای از این تحول است؛ که اعضاء اتحادیه با پرداخت حق عضویت و نیز از دست دادن دستمزد زمان اعتصاب، هزینه‌های استقرار و فعالیت اتحادیه را می‌پردازند.

همچنین در تحول نهادی هدایت‌شده از طریق فرایندهای دموکراتیک، رأی‌دهندگان مسؤلیت این تحولات را می‌پذیرند و با پرداخت مالیات، هزینه‌های آن را جبران می‌کنند. استقرار دولت رفاه در بسیاری از کشورهای اروپایی، نتیجه نوعی تحول نهادی دموکراتیک است. اما بخش بزرگی از تحولات نهادی در ایران پس از انقلاب مشروطیت، نه درونزا بود و نه دموکراتیک. در واقع طرف عرضه تحول نهادی، بر طرف تقاضای آن پیشی گرفت. بخش بزرگی از تحولات نهادی این دوران، حاصل اقدامات دولت بوده است. در واقع بخش عمده تحولات نهادی این دوران را دولت - به دلیل در دست داشتن درآمدهای رایگان نفت - به جامعه تحمیل

کرده است. اما بطور طبیعی، تحمیل تحولات نهادی از سوی دولت، با گسترش قدرت و مداخله دولتی همراه است. این گرایش طبیعی گسترش قدرت و کنترل دولتی در ایران، در این دوران - به همان دلیل وجود نفت - با مانع جدی اقتصادی یا اجتماعی روبه رو نشد؛ تا آنگاه که سرانجام افزایش شدید هزینه‌های کنترل، از یک سو، و کاهش نسبی درآمدهای واقعی دولت، از سوی دیگر، دولت را وادار به عقب‌نشینی ساخت.

کنترل، همیشه، هزینه در بر دارد. در دولت‌های قدیم که قدرت را در سایه شمشیر و طایفه‌گری حفظ می‌کردند، با همان شمشیر، هم کنترل را اعمال می‌کردند و هم وجوه لازم برای کنترل را فراهم می‌آوردند. در ایران امروز، نفت بر جای شمشیر نشسته است: هم کنترل می‌کند و هم هزینه‌های کنترل را می‌پردازد. حتی اگر دولتی در ایران پس از مشروطیت وجود می‌داشت که از جنبه نظری در پی اعمال قدرت و گسترش کنترل‌های خود نمی‌بود، صرف وجود درآمدهای رایگان نفت - که از طریق یک فرایند دموکراتیک جمع‌آوری نشده است و دولت‌ها در برابر هزینه کردن آن مسؤولیتی نداشته‌اند - کافی بود تا کنترل‌های دولتی را گسترش دهد. دولت‌های ایران پس از مشروطیت، درآمد رایگانی داشته‌اند که باید خرج می‌کرده‌اند. این درآمدها، هرگونه که خرج شود (با نیک‌اندیشی یا بداندیشی، با برنامه یا بی‌برنامه، مصرف یا سرمایه‌گذاری و ..) خود به خود نوعی اعمال کنترل است. کنترل زمانی به حداقل و سطح معقول می‌رسد که هزینه‌های کنترل، بطور دموکراتیک یا از طریق فرایند بازار، از خود کنترل‌شوندگان دریافت شود. در غیر این صورت، دولت‌ها خواه ناخواه به کنترل نامعقول و غیراقتصادی کشانده می‌شوند.

بنابراین، به صرف وجود منابع درآمدی رایگان، دولت‌های جدید ایران دست به کنترل گسترده زدند. اعمال این کنترل‌ها از طریق استقرار مجموعه‌ای از نهادهای جدید انجام گرفت و این نهادها، خود موجب پیدایش درونزای نهادهای دیگری شدند. آنگاه دولت، برای رفع عملکردهای متداخل و متضاد این نهادها، دوباره دست به کنترل و نهادسازی زد و سرانجام، نظام اقتصادی‌ای شکل گرفت که ترکیبی است ناهماهنگ از مجموعه‌ای از نهادهای بازاری و نابازاری. از آن جا که بخش بزرگی از این تحولات نهادی، حاصل فرایندهای دموکراتیک یا ساز و کار عرضه و تقاضا نبوده است، این مجموعه نهادی، هماهنگ‌سازی و تنظیم اقتصاد ایران را به گونه‌ای ناکارآ و پر هزینه، انجام می‌دهد.

بنابراین، اقتصاد ایران، با ترکیب نهادین کنونی، هم از شکست‌ها و نقص‌های بازاری رنج

می‌برد و هم از شکست‌های نابازاری (عدم کارایی در تصمیم‌گیری دولتی). مثلاً مطالعات اخیر نشان می‌دهد که بخش بزرگی از بازارهای ایران دارای درجه‌ای از تمرکز و گرایش به انحصار هستند<sup>(۱)</sup> (شکست بازاری). از سوی دیگر - همچنان که در این کتاب خواهیم دید - سیاست‌های حمایتی دولت، یکی از عوامل اساسی شکل‌گیری بازارهای متمرکز و متمایل به انحصار است. همچنین شواهد بسیاری در دست است که حکایت از عملکرد ناکارای بهترین واحدهای دولتی در ایران، دارد (شکست نابازاری)<sup>(۲)</sup>.

استقرار ناهماهنگ نهادهای بازاری و نابازاری در اقتصاد ایران به گونه‌ای است که از یک سو منجر به استقرار یک دولت رفاه مدرن شده است، بدون آن که وظایف دولت‌های پیش از رفاه (مثلاً وظایف دولت قانون‌گذار یا دولت کلاسیک<sup>(۳)</sup>) بطور کامل انجام شده باشد؛ و از سوی دیگر منجر به گسترش بازارهای کالایی و پیدایش بازارهای ملی شده است، بدون آن که پیش‌شرطهای کارکرد درست این بازارها (مثل وجود بازارهای مالی یکپارچه، یا تعریف و تضمین کامل حقوق مالکیت خصوصی) محقق شده باشد. اصولاً پیدایش دولت‌ها بر پایه نیاز جامعه به امنیت خارجی و داخلی، تعریف استانداردها، انتشار پول، و تعریف و تضمین حقوق مالکیت بوده است. بنابراین هر دولتی، پیش از هر گونه گسترش وظایف خود، باید این وظایف اولیه را به خوبی انجام دهد. دولت‌های ایران عموماً با حقوق مالکیت، با مسامحه برخورد کرده‌اند. این مسامحه، خواه به دلایل نهادی و ناشی از ناکارآمدی دیوانسالاری دولتی بوده باشد، یا به عمد و به دلایل ارزشی انجام شده باشد، هزینه‌های گزافی را بر اقتصاد ایران تحمیل کرده است: رکود سرمایه‌ها، گسترش نااطمینانی‌ها، افزایش هزینه‌های مبادله و اطلاعات، و سرانجام، ناکارایی فراگیر در تولید و نابرابری گسترده در توزیع.

از این گذشته، مشکلات اقتصادی و اجتماعی فراوانی که ناشی از عدم تناسب نهادی اقتصاد ایران بوده، باعث شده است تا با تغییر دولت‌ها و سیاست‌گذاران، جهت‌گیری اقتصاد سیاسی ایران دائماً در تحول باشد. هر سیاست‌گذار جدید، به دلایل خاص خویش، برون‌رفت اقتصاد ایران را از

۱- [۱۳]، فصل چهارم. ۲- [۳۵]، فصل ششم.

۳- دولت‌ها را از نظر مداخله اقتصادی می‌توان طیف گسترده‌ای دانست که از دولت کلاسیک آغاز و به دولت برنامه‌ریز متمرکز ختم می‌شود. در بیان این دو می‌توان به دولت قانون‌گذار، دولت رفاه، دولت سیاست‌گذار و دولت برنامه‌ریز بخشی اشاره کرد.

چنگال مشکلات اقتصادی و توسعه نیافتگی، در تغییر گرایش اقتصاد سیاسی آن می‌داند. برای این تغییر گرایش (مثلاً از برنامه به بازار یا برعکس)، نهادهای جدیدی مستقر می‌شوند.

بنابراین از یک سو هزینه‌های استقرار نهادهای جدید بر اقتصاد تحمیل می‌شود، و از سوی دیگر این تغییرات، منجر به جا به جایی منابع (تخصیص مجدد) و جا به جایی درآمدها (توزیع مجدد) می‌شود، که این جا به جایی‌ها نیز هزینه‌های سنگینی را بر دوش اقتصاد می‌گذارند.

اکنون پرسش این است که چگونه می‌توان بار این هزینه‌های متنوع و گسترده را از دوش اقتصاد ایران کاست و آن را به تحرک واداشت. در حالی که خود این فروکاستن بار هزینه‌ها نیز هزینه می‌برد - چرا که مستلزم تحولات نهادی بزرگی است: انهدام نهادهایی که به ضرورت‌های گذشته مستقر شده‌اند و استقرار نهادهایی که به ضرورت امروز باید مستقر شوند. اگر چنین تحولی ضرورت داشته باشد، معلوم نیست همیشه بتوانیم هزینه‌های آن را پردازیم، آینده درآمدهای نفتی ما در زیر زمین و در بازارهای آن سوی دریاها رقم زده می‌شود. نه منابع نفتی زیرزمینی ما قابل برآورد دقیق است و نه تحولات بازارهای جهانی نفت، قابل پیش‌بینی است.

بنابراین اقتصاد ایران اکنون در مرحله سرنوشت‌سازی قرار دارد. پیوستگی و ارتباط گسترده و فزاینده آن با اقتصاد جهانی ایجاب می‌کند که ساز و کارها و نهادهای لازم را برای استقرار، پایداری و پویایی در جهانی شدیداً متحول، فراهم آورد. گرچه چشم‌انداز کاملاً روشنی وجود ندارد، اما وجود درآمدهای نفتی، نقطه امیدی است برای آغاز چنین تحولی. هدف، ایجاد ترکیب بهینه‌ای از نهادهای بازاری و نابازاری است. یا به زبان دیگر، کاهش نارسایی‌ها و ناقصی‌های بازاری و نابازاری. چنین تحولی گرچه نهایتاً مستلزم تجدید سازمان یا انهدام بخش بزرگی از نهادهای غیرضروری، متداخل و گاه متضادی است که به مرور زمان و به ضرورت ناکارایی دیوانسالاری دولتی مستقر شده‌اند، اما گستردگی این گونه نهادها گویای آن است که چنین فرایند تحولی - حتی اگر در آغاز امکان‌پذیر باشد - منجر به ناهنجاریها و تنش‌های شدید اجتماعی، سیاسی و بویژه اقتصادی خواهد شد. بنابراین، باز ملاک کارایی حکم می‌کند که چنین تحولی، یکباره، سریع و هدایت‌شده از طریق فرایندهای غیردموکراتیک، نباشد، و تا حد ممکن به دست فرایندهای خودکار انطباق سیستم، سپرده شود.

اما این تحول نهادی، عمدتاً به سود کدام دسته از نهادها انجام خواهد شد؟ بر اساس برخی شواهد، «مالکیت خصوصی» - به عنوان نهاد مرکزی اقتصاد بازار - در ایران بطور تاریخی مستقر

بوده و دارای مشروعیت بوده است. گرچه هیچگاه استقرار آن خدشه‌ناپذیر نبوده است و هر از گاهی با تحولات سیاسی-اجتماعی بطور مقطعی به سود مالکیت دولتی بازپس نشسته است؛ و گرچه هنوز هم حفاظت قانونی گسترده‌ای از آن صورت نمی‌گیرد (یعنی به شکل ابزارهای مدرن قانوناً تعریف و تضمین شده‌ای که با هزینه مبادله اندک در بازارها قابل مبادله باشد، در دسترس همگان نیست)؛ با این وجود توانسته است انبوهی از نهادهای بازاری را - هرچند ناقص و ناتوان - پیرامون خویش پدید آورد. پول، بهره، بورس، بانک، شبه پول، مبادلات سلف، بازارهای مالی، بازارهای کالا، بیمه، اجاره و ... از جمله نهادهایی هستند که بدون استقرار مالکیت خصوصی، پدیدار نمی‌شدند. از سوی دیگر، گرچه مداخله دولت در اقتصاد ایران، در سالهای پس از انقلاب مشروطیت به شدت رو به افزایش نهاد، اما آمارهای دهه‌های اخیر بیانگر آن است که نه تنها سهم دولت از *GDP* رو به کاهش است، بلکه ساختار هزینه‌های دولت نیز از یک ساختار شدیداً مداخله‌گرانه، به یک ساختار رفاهی (دولت رفاه) تبدیل شده است. از این گذشته، بخش بزرگی از هزینه‌های دولت نیز نقش مداخله‌گرانه نداشته‌اند و از طریق فرایند بازار وارد جریان فعالیت‌های اقتصادی شده‌اند - یعنی گرچه نتایج بازار را تغییر داده‌اند، اما فرایند بازار را مختل نکرده‌اند. بنابراین شواهد عملی حاکی از آن است که اقتصاد ایران علی‌رغم تحولات اجتماعی و سیاسی گوناگون، به تدریج به سوی یک اقتصاد بازاری در حرکت است (و نشانه آن است که علی‌رغم وجود موانع بسیار، "فرایند انطباق خودکار سیستم اقتصادی" هنوز فعال است و حتی بسیاری از فعالیت‌های مربوط به "انطباق هدایت شده سیستم اقتصادی" را با شکست رو به رو کرده است).

از این گذشته، گرچه تجربه تاریخی بیانگر موفقیت برخی دولت‌های اقتدارگر و برنامه‌ریز، در رشد و توسعه جوامعشان می‌باشد؛ اما حتی اگر دیگر ملاکهای ارزشیابی اقتصادها را در نظر نگیریم - ملاکهایی همچون آزادی، کرامت انسانها، امنیت و ... (کارایی برتر) - و تنها با ملاک کارایی اقتصادی (رشد) به داوری بنشینیم، باز نرخ رشد سرانه در اقتصادهای بازاری بیشتر بوده است. بر اساس مطالعات رگرسیونی که *Scully* در مورد ۱۱۵ کشور و برای سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ انجام داده است، نرخ رشد سرانه در کشورهایی که یکی از ویژگی‌های نهادی "باز بودن سیاسی"، "تسلط حقوق فردی"، "بازاری بودن اقتصاد"، یا هر سه این ویژگی را دارند، از نرخ رشد سرانه در کشورهای دارای ویژگی‌های متضاد با آنها، بیشتر است.

نتایج مطالعات *Scully* در جدول شماره (۱) آمده‌اند. تمامی متغیرهای مستقل در مطالعه



رگرسیون چندمتغیره او، در سطح یک درصد، معنی دار بوده و علامت انتظاری را داشته‌اند. همان گونه که در جدول آمده است، نرخ رشد در کشورهایی که یکی از ویژگی‌های آزادی سیاسی، آزادی اقتصادی و تسلط حقوق فردی یا هر سه آنها را داشته‌اند، دو تا سه برابر نرخ رشد کشورهای گروه مقابل بوده است.

جدول (۱): نرخهای رشد متوسط محصول ناخالص سرانه داخلی کشورها، براساس ویژگی‌های نهادی

اختلاف نرخ رشد (درصد)	نرخ رشد سرانه (درصد)	ویژگی نهادی	نرخ رشد سرانه (درصد)	ویژگی نهادی
۱/۱۲	۱/۴۱	از نظر سیاسی بسته	۲/۵۳	از نظر سیاسی، باز (آزاد)
۱/۵۲	۱/۲۱	تسلط حقوق دولتی	۲/۷۵	تسلط حقوق فردی
۱/۶۶	۱/۱	اقتصاد دستوری	۲/۷۶	بازار آزاد
۱/۸۲	۰/۹۱	از نظر سیاسی بسته و تسلط حقوق دولتی و اقتصاد دستوری	۲/۷۳	از نظر سیاسی باز و تسلط حقوق فردی و بازار آزاد

مأخذ: جدول شماره یک در: Scully (1988)

فراتر از این، Scully معیاری برای کارایی نسبی ابداع کرده است (اندازه تأثیر رشد نسبت سرمایه به کار، بر رشد تولید) که مقدار آن بین صفر و یک قرار دارد. او دریافت که اقتصادهایی که از نظر سیاسی باز هستند و حقوق افراد برتر از حقوق دولت است، بطور متوسط سطح کارایی ۰/۷۴ تا ۰/۷۷ داشته‌اند. در برابر آن، در اقتصادهایی که از نظر سیاسی بسته‌اند، حقوق دولت بر حقوق افراد تسلط دارد، یا برای مالکیت خصوصی و تخصیص بازاری منابع، محدودیت‌ها و موانعی وجود دارد، کارایی بطور متوسط میان ۰/۳۴ و ۰/۳۶ بوده است. به دیگر سخن، چنین اقتصادهایی اگر آزادی سیاسی را افزایش دهند، و حقوق فردی را محترم بدانند، با

همان منابع و امکانات می‌توانند دوبرابر مقدار فعلی، تولید کنند<sup>(۱)</sup>.

اکنون از یک سو با توجه به شواهد دگرگونی تدریجی اقتصاد ایران - ناشی از عملکرد فرایند انطباق خودکار نظام - به سوی یک اقتصاد بازاری، و از سوی دیگر با توجه به شواهد تاریخی مربوط به برتری رشد اقتصادی در کشورهای دارای نظامهای سیاسی باز و اقتصادهای بازاری، منطق و احتیاط (البته، تنها براساس معیار کارایی) حکم می‌کنند که تحول نهادی در ایران به سود نهادهای بازاری چهره بندد.

حتی برای پرهیز از تلاطم‌های اجتماعی و سیاسی - و بنابراین پرهیز از هزینه‌های پیش‌بینی نشده - ضرورتی ندارد که به یکباره دست به انهدام نهادهای نابازاری و زائد زده شود. بلکه کافی است کارکرد دیوانسالاری دولتی و نهادهای وابسته به آن، از وظایف مربوط به مداخله‌های گسترده در اقتصاد، به وظایف مربوط به یک دولت رفاه ملایم معطوف شود. دولتی که در کنار انجام قاطع وظایف اصلی یک دولت کلاسیک، سیاست‌هایی نیز در جهت بهبود توزیع ناشی از ساز و کار بازار در پیش بگیرد. ضرورت چنین تحولی از آن جاست که هیچ چشم‌انداز روشنی وجود ندارد که اقتصاد ایران در آینده بتواند هزینه‌های یک جا به جایی عظیم را در گرایش اقتصاد سیاسی خود پردازد. اقتصاد ایران یکبار - آنگاه که در شکوفان‌ترین موقعیت خود قرار داشت - در زیر هزینه‌های این چنین تحولی، فرو نشست. بنابراین، خرد حکم می‌کند که از تکرار این جا به جایی‌ها پرهیزیم و آنچه را داریم، کارآمد کنیم. یعنی کاهش هر دو نوع ناقصی‌های بازاری و نابازاری. به دیگر سخن، نهادهای نابازاری به سوی کارکردهایی هم جهت با وظایف اولیه و اصلی دولت‌ها هدایت شوند (که ضرورتاً به مفهوم کاهش حجم دولت یا انهدام نهادهای نابازاری نیست) تا از این طریق، هم ناکارایی دولت کاهش یابد، و هم شرایط برای عملکرد کارای بازارها فراهم شود.

از آن جا که در میان وظایف کلاسیک دولت در ایران، بیش از همه، مسأله تعریف و تضمین حقوق مالکیت خصوصی، مغفول افتاده است - بطوری که سهم نسبی هزینه‌های مربوط به این امور در کل اقتصاد کاهش یافته است (فصل ۸) - اجرای این وظیفه، به عمده‌ترین هدف دولت تبدیل خواهد شد. از این گذشته، برخی از اقتصاددانان بر این باورند که قرن بیست و یکم، قرنی

۱ - در باره تکنیک‌های تخمین‌های یاد شده و برآورد نرخهای جدول (۱) در [۱۱۵] به تفصیل توضیح داده شده است.

است که دولت‌ها دست از سیاست‌گذاری در اقتصاد کلان می‌شویند و نیروی خود را صرف اطمینان از گسترش حقوق مالکیت و محافظت از آن با قوانین خواهند کرد. در واقع آنان تفاوت اصلی کشورهای پیشرفته و عقب‌مانده را این نمی‌دانند که یکی بازار دارد، دیگری نه، یکی تکنولوژی برتر دارد، دیگری نه، و ...، بلکه آنها تفاوت اصلی را در این می‌دانند که کشورهای پیشرفته، به وسیله یک نظام قانونی و حقوقی پیشرفته، حقوق مالکیت شهروندان را - در دارایی‌ها، توانایی‌ها و فعالیت‌هایشان - آن‌گونه تعریف و تضمین کرده‌اند که می‌توان آن را در یک بازار پیشرفته، با کمترین هزینه، خرید و فروش کرد، در حالی که در کشورهای عقب‌افتاده، چنین امکانی وجود ندارد. به عبارت دیگر، آولی اقتصادش مالی است، اما دومی فناقد یک اقتصاد مالی است<sup>(۱)</sup>. بنابراین، تعریف و تضمین گسترده حقوق مالکیت نه تنها یک وظیفه کلاسیک و سنتی دولت‌هاست، بلکه به وظیفه‌ای مدرن نیز تبدیل خواهد شد - چرا که سرعت رشد تکنولوژی آنچنان است که مستلزم گسترش مداوم و سریع مرزهای فعلی، و تعریف و تضمین حوزه‌های جدیدی از حقوق مالکیت است.

بر اساس نظریه نئوکلاسیک، تعریف و تضمین حقوق مالکیت، یکی از پیش‌فرضهای مربوط به عملکرد کامل و درست ساز و کار بازار است. از این گذشته بر اساس برخی تحلیل‌ها (مثلاً فریدمن، ۱۹۶۲) اقتصاد آزاد بازاری، شرط لازم (ولی نه کافی) برای آزادی سیاسی است<sup>(۲)</sup>. بنابراین، با هدایت دیوانسالاری و نهادهای دولتی در ایران به سوی اجرای وظایف کلاسیک دولت و بطور خاص به سوی حفاظت از حقوق مالکیت خصوصی، شرایط برای استقرار هر سه ویژگی نهادی افزایش‌دهنده نرخ رشد اقتصادی که در جدول (۱) آمده است، مهیا می‌شود. از این گذشته، استقرار این ویژگی‌ها نه تنها موجب رشد اقتصادی (ملاک کارایی) می‌شود، بلکه دیگر ملاکهای ارزیابی نظامهای اقتصادی - همچون آزادی و کرامت انسانی - را نیز بهبود می‌بخشد. در این میان، ممکن است تسلط نهادهای بازاری، نتوانند معیار عدالت توزیعی را برآورده سازند. در این صورت، دولت در کنار اجرای وظایف سنتی خویش، برخی سیاست‌های توزیعی را نیز به کار می‌گیرد. روشن است که چنین تحولی - با توجه به نتایج مطالعات *Scully* - کارایی نسبی را نیز افزایش می‌دهد. هدفی<sup>۳</sup> این کتاب نیز نشان دادن اهمیت و ضرورت چنین تحولی است. این بررسی در پی آن

است که نشان دهد با وجود این که دولت در ایران، پس از یک دوره مداخله گسترده در اقتصاد، اکنون به سوی نقش‌های کمتر مداخله‌گرانه و رفاهی روی آورده است و هماهنگی و تنظیم اقتصاد، بیشتر به سازوکارهای بازاری و انباده شده است، اما به دلیل عدم انجام وظایف سنتی دولت و محقق‌نشدن پیش‌شرطهای لازم برای کارکرد کامل و درست سازوکار بازار - و به دیگر سخن، به دلیل عدم تناسب نهادهای بازاری و نابازاری و بنابراین به دلیل استقرار ناقص و ضعف عملکرد نهادهای بازاری - نه تنها بخش بزرگی از بازارهای ایران با ناقصی و درجه‌ای از تمرکز و تمایل به انحصار روبه‌رو هستند، بلکه یکی از علل اصلی پیدایش این ناقصی‌ها نیز مداخلات دولتی و عملکرد نهادهای نابازاری است. در این مسیر، نشان داده می‌شود که چگونه عدم اجرای وظایف سنتی دولت از یک سو، و مداخلات دولتی و استقرار گسترده نهادهای اقتصادی نابازاری، از سوی دیگر، منجر به عدم تحقق دو پیش‌فرض نئوکلاسیکی بازارها می‌گردد: «یکپارچه بودن بازارهای مالی» و «گسترده بودن بازارهای کالایی». در واقع، نخست نشان داده می‌شود که چگونه عدم تحقق نسبی این فروض در ایران، از یک سو منجر به دوگانگی در صنایع ایران (دوگانگی در بخش عرضه) و از سوی دیگر منجر به دوگانگی میان عرضه و تقاضا در بازارهای ایران می‌شود. آنگاه نقش این دوگانگی در ایجاد ناقصی در بازارها و ایجاد درجه‌ای از تمرکز و تمایل به انحصار بازگو می‌گردد.

گرچه با ارتباط دادن ناگسترده‌گی بازارها به «فقدان یک طبقه متوسط گسترده و منسجم» می‌توان دو پیش‌فرض یادشده را از دیدگاه نهادی به فقدان یا ضعف دو نهاد اجتماعی-اقتصادی بازاری تعبیر کرد، اما یک مرحله عقب می‌رویم و تحقق این دو پیش‌فرض را به استقرار کامل و قدرتمند نهاد «مالکیت خصوصی» و تبلور آن در ابزارهای قانونی تعریف، تضمین و تسهیل شده، مرتبط می‌سازیم. بنابراین، نخست نقش حفاظت از حقوق مالکیت در ایجاد بازارهای (نهادهای) مالی یکپارچه و بازارهای کالایی گسترده - و بنابراین، در تشدید رقابت - روشن می‌شود، و با ابزارهای تحلیلی مرسوم، نشان داده می‌شود که چگونه تحول در «حقوق مالکیت» می‌تواند نتایج بازارهای مالی (نرخ بهره) و نتایج بازارهای کالا (سرمایه‌گذاری) را تغییر دهد. آنگاه با تحلیل‌های آماری، این تحولات در اقتصاد ایران پی‌جویی می‌گردد.

از این نیز فراتر رفته و حقوق مالکیت را به عنوان یکی از عناصر مهم مؤثر بر هزینه مبادله می‌نگریم. آنگاه نشان داده می‌شود که چگونه کاهش هزینه مبادله می‌تواند با تأثیر بر مقیاس تولید

بنگاهها، دوگانگی میان عرضه و تقاضا و دوگانگی در بخش عرضه را که عوامل اصلی ناقصی بازارها دانسته شده است - از میان بردارد.

نتیجه سیاستی حاصل از مباحث یادشده برای اقتصاد ایران، بیانگر ضرورت تحول نهادینی خواهد بود که بطور کلی منجر به کاهش هزینه مبادله و بطور خاص منجر به استقرار و حفاظت گسترده و قانونی از حقوق مالکیت شود - به این مفهوم که بسته‌های حقوق مالکیتی افراد در تمامی زمینه‌های مورد نیاز (اعم از مادی و معنوی یا سخت‌افزاری و نرم‌افزاری) به شکل وسایل و ابزارهای قانونی ثبت شده و متحدالشکلی در اختیار آنان قرار بگیرد، که گواه بی‌چون و چرای مالکیت بوده، همه جا در دسترس و با هزینه‌های اندکی قابل مبادله باشد، و بنابراین حقوق مالکیت افراد را از هر نوع عدم اطمینان و ریسک محفوظ بدارد<sup>(۱)</sup>. شاید این تحول، ساده انگاشته شود و چنین وظیفه‌ای برای دولت، پیش پا افتاده تلقی شود. در این باره در فصل ۸ به تفصیل سخن گفته خواهد شد. اما در این جا تنها یادآوری می‌کنیم که در کشورهایی که مالکیت خصوصی زمین در آنها رسمیت دارد، سالانه ۹ میلیارد دلار، تنها صرف نقشه‌برداری از زمین می‌شود<sup>(۲)</sup>. گرچه نقشه‌برداری چیزهای زیادی در باره زمین می‌گوید، اما هیچ چیزی در این باره که چه کسی چه چیزی را مالک است و این که برای مالکیت رسمی - نه تنها در مورد زمین بلکه در همه زمینه‌های اقتصاد - چه چیزی سریع، زیاد و ارزان لازم است، نمی‌گوید. در ایران بر اساس پیش‌بینی‌های رسمی، اجرای طرح نقشه‌برداری بزرگ مقیاس از زمین، بیست و پنج سال به درازا خواهد کشید<sup>(۳)</sup>؛ و این تنها بخشی از کاری است که فقط در باره حفاظت از حقوق مالکیت زمین باید انجام شود.

شاید اگر دولت ایران بخواهد همه وظایف خود را در زمینه حفاظت گسترده قانونی از حقوق مالکیت انجام دهد - در کنار دیگر وظایف سنتی و نیز در کنار وظایف مربوط به جبران شکست بازار در توزیع درآمد و در تولید کالاهای عمومی - حجم دولت از آنچه امروز هست نیز بزرگتر شود. چرا که دامنه حقوق مالکیت به سرعت در حال گسترش و "حقوق مالکیت مدرن" در راه است. در این باره، دمستر<sup>(۴)</sup>، نزدیک به سی سال پیش چنین نوشته است:

۲- همان، ص ۱۴

۱- [۱۱۸] ص ۱۰

۳ روزنامه اخبار، یکشنبه ۷۴/۵/۲۹، ص ۴

«تحول در دانش، منجر به تحول در توابع تولید، در ارزشهای بازار، و در تمایلات و آرزوها می‌شود. تکنیک‌های جدید، راه‌های جدید برای فراهم کردن همان چیزهای سابق یا چیزهای جدید، همگی منجر به آثار سودمند یا زیان‌بخشی می‌شود که جامعه به آنها عادت نکرده است... دیدگاه من این است که در پاسخ به درخواست افراد - که دارای کنش متقابل هستند - برای انطباق و سازگاری با فرصت‌های هزینه-منفعت جدید، حقوق مالکیت جدیدی پیدا و مستقر خواهد شد...»

این دیدگاه را می‌توان به شیوه دیگری نیز بیان کرد: حقوق مالکیت توسعه می‌یابد تا آثار خارجی<sup>(۱)</sup> را درونی کند - وقتی منافع درونی کردن<sup>(۲)</sup>، بیش از هزینه‌های آن باشد. در اصل، افزایش درونی‌سازی، حاصل تحول در ارزشهای اقتصادی است. تحولاتی که از توسعه تکنولوژی جدید و گشایش بازارهای جدید سرچشمه گرفته است، تحولاتی که حقوق مالکیت قدیمی، با آنها آشنایی ندارد<sup>(۳)</sup>.

در بخش نخست این کتاب (فصول یک تا سه)، بررسی نسبتاً خلاصه‌ای در باره انواع نظامهای اقتصادی، ملاکهای دسته‌بندی آنها و معیارهای ارزیابی عملکرد آنها، اقتصاد بازار، تکامل و نهادهای اصلی آن، مفاهیم مختلف بازار، و سرانجام ناقصی‌های بازار و نابازار (دولت) انجام شده است. ضرورت گنجاندن این بخش، از آنجاست که بسیاری از واژگان به کار رفته در این بررسی - مثل بازار، رقابت، انحصار، عدالت، اقتصاد بازار، سوسیالیسم و ... - در کاربردهای روزمره، و گاه در مباحث علمی، نه تنها دارای بار معنایی گوناگون، بلکه حتی دارای بار ارزشی و عاطفی متفاوتی هستند. وجود مفاهیم مختلف و بارهای ارزشی گوناگون برای واژگان مورد استفاده ما، ایجاب می‌کند که دقیقاً مشخص کنیم آنگاه که از اقتصاد بازار (به عنوان نظام)، بازار (به عنوان نهاد)، فرآیند بازار (به عنوان مکانیزم)، عدالت تخصیصی، عدالت توزیعی، انواع کارایی، شکست‌های بازاری یا نابازاری، تمایلات انحصاری، حقوق مالکیت، هزینه‌های مبادله و ... سخن می‌گوئیم، چه، مفاهیمی را در نظر داریم.

مروری بر ادبیات اقتصادی رقابت و انحصار، بازار و نابازار و ... به ما کمک می‌کند تا آنگاه که به داوری در باره عملکرد دولت و بازار در ایران می‌پردازیم، بیش از هر چیز به ملاکهای

اقتصادی نظر داشته باشیم - حتی آنگاه که از توزیع عادلانه‌تر، یا از اتحادیه کارگری یا از آزادی و کرامت انسانی سخن می‌گوئیم. چرا که اگر نهادهایی همچون اتحادیه‌های کارگری یا آزادی سیاسی، "فرآیند انطباق" نظام اقتصادی را با شرایط جدید، تسهیل و کم هزینه کنند و نظام اقتصادی را از تلاطم‌ها و جا به جایی‌های شدید و گاه از فروپاشی محفوظ بدارند - که در غیر این صورت هزینه‌های توزیعی و تخصیص عظیمی بر اقتصاد تحمیل می‌شود - عملکرد مجموعه نظام اقتصادی را در طول زمان، کارآ و کم هزینه ساخته‌اند (کارایی تاریخی). در واقع، کار *Scully* آنگاه که نشان می‌دهد، تنها با گسترش و حفاظت از حقوق فردی می‌توان کارایی اقتصادی را (با همان منابع و امکانات قبلی) تا دو برابر افزایش داد، بیانگر نقش اقتصادی نهادهای غیراقتصادی است.

از این گذشته، مباحث بخش اول کتاب، پایه‌های نظری و تاریخی تحلیل‌ها، آزمون‌ها و مقایسه‌های بخش دوم کتاب را ارائه می‌دهند.

نتیجه کلی حاصل از مباحث بخش اول کتاب، این است که یک اقتصاد موفق، اقتصادی است که مجموعه ناقصی‌ها و شکست‌های حاصل از کارکرد بازار و دولت را به حداقل برساند. اگر چنین است، به جای کوشش برای تغییر گرایشهای اقتصاد سیاسی، یا تغییر مداوم قوانین و سیاستهای اقتصادی، باید کوشید مجموعه نهادی موجود را کارا کرد. بنابراین - با توجه به این نتیجه‌گیری - بخش دوم کتاب، در پی آن است که هم نشان دهد که روند عمومی حرکت اقتصاد ایران به سوی تسلط کدام دسته از نهادهاست، و هم مشخص کند که کدام موانع در عملکرد کارآی این نهادها - و بنابراین عملکرد کارآی کل اقتصاد - اخلال می‌کنند، و آنگاه راه-کارها و تحولات لازم را برای اصلاح این اخلالها بر شمارد.

فصل چهارم، کوششی است که نشان می‌دهد نه تنها نهاد مرکزی اقتصادهای بازاری، یعنی "مالکیت خصوصی"، در ایران مستقر و دارای مشروعیت تاریخی و مذهبی است (گرچه از حقوق مالکیت بطور گسترده و با ابزارهای قانونی حفاظت نمی‌شود) و نه تنها دیگر نهادهای بازاری، پیرامون نهاد مالکیت خصوصی، شکل گرفته و در حال گسترش هستند، بلکه ساز و کار بازار نیز (به عنوان مکانیزم هماهنگ‌کننده اقتصاد) روز به روز بخشهای گسترده‌تری از اقتصاد ایران را تسخیر می‌کند. در این باره، نشان داده می‌شود که نه تنها پس از یک دوره افزایش شدید هزینه‌های دولت، اکنون سهم هزینه‌های دولت در تولید ناخالص داخلی - به دلایل ساختاری و خارج از

کنترل دولت - در حال کاهش است، بلکه نشان داده می‌شود که ساختار درونی هزینه‌های دولت نیز از هزینه‌های مربوط به نقش‌های شدیداً مداخله‌گرانه به هزینه‌های مربوط به یک دولت رفاه تغییر ماهیت داده‌اند. این که تغییر ماهیت هزینه‌های دولت، از این پس چگونه باید باشد، موضوعی است که در فصل‌های پایانی کتاب، به آن پرداخته می‌شود.

فصل پنجم به تحلیلی اختصاص دارد که هدف آن نشان دادن وجود ناقصی‌ها و شکست‌های فراگیر در اصلی‌ترین مجموعه نهادهای بازاری مستقر در اقتصاد ایران (بازارهای کالا) است. بر اساس این تحلیل، دوگانگی موجود در بخش عرضه و دوگانگی میان عرضه و تقاضا، به عنوان عوامل شکل‌دهنده این ناقصی‌ها و به عبارت دیگر، به عنوان عوامل تضعیف رقابت و ایجاد درجه‌ای از تمرکز و تمایل به انحصار در بازارهای ایران، معرفی می‌شود.

در فصل‌های ششم و هفتم، علل ایجاد دوگانگی‌های یادشده، بررسی می‌شود. در واقع، در فصل ششم نشان داده می‌شود که نه تنها فقدان بازارهای مالی یکپارچه در ایران، یکی از عوامل وجود ناقصی در بازارهای کالاهاست، بلکه خود بازارهای مالی نیز از همان دوگانگی موجود در بازارهای کالایی، رنج می‌برند.

به عبارت دیگر، بازارهای مالی نیز به عنوان مجموعه‌ای از نهادهای بازاری مستقر در اقتصاد ایران، از یک سو به دلیل سیاست‌های مداخله‌گرانه دولت و از سوی دیگر به دلیل عدم حفاظت قانونی گسترده از حقوق مالکیت، از عملکرد کارآ و انجام درست وظایف خویش، ناتوانند. در این فصل همچنین از دیدگاه نظری نشان داده می‌شود که چگونه فقدان بازارهای مالی یکپارچه می‌تواند شرایط طرف عرضه را برای شکل‌گیری رفتارهای غیر رقابتی در بازارهای کالا، فراهم آورد. همین مسأله در فصل هفتم از دیدگاه طرف تقاضا بررسی شده است. در این فصل نخست نشان داده می‌شود که چگونه ناگستردگی بازار، شرایط طرف تقاضا را برای شکل‌گیری رفتارهای غیر رقابتی در بازارها آماده می‌سازد، و این که چگونه بهبود توزیع درآمد می‌تواند برگستردگی بازارها تأثیر مثبت بگذارد. آنگاه با گریزی به وضعیت توزیع ثروت و درآمد در ایران، نشان داده می‌شود که نه تنها توزیع بسیار نابرابر درآمدها، یکی از عوامل مهم دوگانگی، میان عرضه و تقاضا در بازارهای ایران است، بلکه این نابرابری - براساس فرضیه دوگانگی بخشی کوزنتس - دارای ویژگی ساختاری است.

سپس در بررسی زنجیره علل ناقصی‌های گسترده نهادهای بازاری در اقتصاد ایران، یک مرحله



به عقب می‌رویم. این کار در فصلهای هشت و نه انجام خواهد شد. در واقع در این دو فصل بطور خاص از واژگان و ابزارهای تحلیلی نهادگرایان استفاده می‌شود. در فصل هشت، نخست نشان داده می‌شود که چگونه حفاظت گسترده قانونی از حقوق مالکیت خصوصی می‌تواند به تشکیل بازارهای مالی یکپارچه، از یک سو، و تشکیل تقاضای مؤثر و کافی در بازارهای کالا (گسترده‌ی بازار) از سوی دیگر - و بنابراین به کاهش ناقصی‌های بازارهای کالا - بینجامد. سپس با ابزارهای تحلیلی هندسی، تأثیر مستقیم تحول در حقوق مالکیت، بر نرخ بهره و بر سرمایه‌گذاری نشان داده می‌شود. آنگاه با استفاده از برخی شاخص‌های کلی در اقتصاد ایران، وضعیت حفاظت قانونی از حقوق مالکیت در اقتصاد ایران و روندهای عمومی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

سرانجام، تمامی تحلیل‌های فصول پنجم تا هشتم، در فصل نهم، در تحلیل هزینه مبادله خلاصه می‌شود. در واقع در این فصل، مستقیماً نشان داده می‌شود که چگونه در اقتصادی مثل اقتصاد ایران - که دولت دارای منابع مالی کافی بوده و در اقتصاد دخالت گسترده داشته است - وجود هزینه‌های مبادله سنگین، نه تنها مستقیماً از طریق تأثیر بر اندازه بنگاهها و مقیاس تولید، بلکه بطور غیرمستقیم از طریق تشدید عدم یکپارچگی بازارهای مالی، به دوگانگی در بخش عرضه (میان بنگاهها) دامن زده است و بنابراین ناقصی بازارها را تشدید کرده است.

از یک دیدگاه، تمامی مباحث بخش دوم این کتاب، بر روی ضعف عملکرد نهادها متمرکز شده است. با وجود این، در فصل‌های پنجم، ششم و هفتم، بطور خاص نقش سست شدن فروض اقتصاد نئوکلاسیک و نتایج تجربی آن برای اقتصاد ایران بررسی می‌شود و تنها در فصول هشتم و نهم، مسأله ناقصی بازارها از دیدگاه نهادی بررسی خواهد شد. یادآوری این نکته مهم است که هدف این بررسی، انگشت نهادن بر اختلافات نظریه نئوکلاسیک با نظریه نهادی، یا حتی توضیح ویژگی‌ها یا حمایت از این یا آن نظریه نیست. بلکه هدف، نشان دادن علل ناکارایی بازارها در ایران است، که به کمک هر دو دیدگاه انجام یافته است. اما نکته قابل تأمل آن است که نتیجه‌ی سیاستی حاصل از هر دو دیدگاه، برای اقتصاد ایران، یک چیز است: ضرورت تغییر جهت‌گیری دستگاه بوروکراتیک دولتی به سوی حفاظت قانونی گسترده از حقوق مالکیت خصوصی و کمک به تکوین و استقرار حقوق مالکیت جدید.

سرانجام در فصل دهم، به بررسی پاسخ دو پرسش بنیادین پرداخته می‌شود: اگر بخش بزرگی از بازارهای ایران با نوعی تمرکز و گرایش به انحصار رو به روست، آیا این انحصارها به همان نتایجی

که در نظریه رقابت انحصاری از آنها گفت و گو می‌شود و در تجربه عملی کشورهای بازاری صنعتی (سرمایه‌داری تراستی شده) نیز مشاهده شده است - یعنی به کارایی تکنولوژیک (یا رقابت پویا) - می‌انجامد؟ اگر نه، علل آن چیست؟

در این فصل نشان داده می‌شود که در ایران، از یک سو به همان دلایلی که انحصارات شکل می‌گیرند (یعنی مسأله عدم حفاظت از حقوق مالکیت، فقدان بازارهای مالی یکپارچه و حمایت مداوم دولت از برخی بنگاهها و صنایع بزرگ مقیاس که منجر به دوگانگی در بخش تولید می‌شود)، و از سوی دیگر به دلیل دخالت گسترده دولت در تجارت خارجی (در واقع حمایت گسترده دولت از صنایع داخلی که منجر به پیدایش و تشدید دوگانگی میان تکنولوژی داخلی و خارجی شده است)، رقابت تکنولوژیک شکل نمی‌گیرد. نتایج حاصل از این فصل نیز مؤید نتیجه‌گیریهای فصول پیشین است: لزوم تغییر جهت‌گیری نهادهای دولتی به سوی کاهش مداخله در بازارها و حفاظت از حقوق مالکیت.

سرانجام در پایان کتاب (فصل یازدهم)، مجموعه فصول پیشین، جمع‌بندی شده و چکیده نتایج و توصیه‌های سیاستی حاصل از این مباحث، در کنار هم ارائه می‌شود.



**بخش اول**

**نظام اقتصادی**



# فصل اول

## اقتصاد:

### یک سیستم هماهنگ‌سازی اجتماعی

#### مقدمه

انسان را حیوانی "مدنی الطبع" دانسته‌اند. این گونه باشد یا نه، واقعیت این است که در سراسر جهان، شهرهای بزرگ و کوچکی پراکنده‌اند که انبوهی از انسانها به صورت انفرادی یا گروهی، در آنها مأوا گزیده‌اند؛ و این تنها، رخساره دنیای امروز نیست، که تاریخ‌نگاران شهرهایی بس بزرگ و قابل مقایسه با شهرهای امروزی را در سراسر تاریخ یاد کرده‌اند. این جمعیت‌های انبوه، خواه در محدوده‌های منطقه‌ای، خواه در مرزهای ملی، و خواه فراتر از آن، چگونه و بر بنیاد کدامین پیمان، یا به وسیله کدام قدرت، یا از طریق کدامین ساز و کار، در یک تقسیم کار فراگیر جمعی شرکت می‌جسته و نیازهای متقابل یکدیگر را برآورده می‌ساخته‌اند؟

شهروندی که امروزه در تهران، لندن، پاریس و نیویورک، شب هنگام، سر بر بالین می‌گذارد - یا دیروز، در مسکو، پکن و بلگراد؛ و یا در قرون وسطی در دولت - شهرهای فئودالی چنین می‌کرده است - با این اطمینان به خواب می‌رود که فردا صبح تنها کافی است بر سر شغل معهود خود، در مزرعه، کارگاه، اداره یا کارخانه باز گردد و همان چیزی را تولید کند و همان کاری را کند که روز پیش و روزهای پیش از آن می‌کرده است، بدون آن که نگران تولید دیگر نیازهای خود، همچون کفش و کلاه و خوراک و پوشاک باشد - آنچه او لازم دارد، دیگران به اندازه کافی تولید

خواهند کرد، و البته نه از روی نوع دوستی که معمولاً از روی خویشتن خواهی<sup>(۱)</sup>. امروزه در هر اقتصادی، میلیونها تصمیم در باره چگونگی خرج کردن درآمدها گرفته می شود. در همان زمان نیز میلیونها تصمیم در باره این که چه چیزی تولید شود و چگونه درآمد کسب شود، گرفته می شود. شگفتی آور این که این دو مجموعه تصمیم، در بیشتر موارد با هم هماهنگی دارند و آنگاه که چنین نیست، نیروهایی در کار می شود تا انطباق آنها را بیشتر کند. اگر بخش بزرگی از مردم، تنها آنچه خود یا خانواده شان بدان نیازمند بودند را تولید می کردند، یا نیازهای خود را از طریق سفارش دادن به نزدیکان، برآورده می ساختند، وجود هماهنگی شگفتی آور نبود. شگفتی آن جاست که هریک از این انسانها برای بی شمار انسان دیگری که آنها را نمی شناسد و نمی بیند، تولید می کند. یعنی آنها برای بازارهای غیر شخصی<sup>(۲)</sup> تولید می کنند.

این تلاش مشترک اقتصادی به وسیله یک سازمان اجتماعی بزرگی از مردم را اقتصاد اجتماعی<sup>(۳)</sup> می گویند. میلیونها فرد با مهارتهای مختلف، از یک سو برای برآوردن نیازهای مصرفی همدیگر و از سوی دیگر برای تکمیل تولیدات یکدیگر، با هم کار می کنند. هرکدام از آنها در یک کار، شدیداً متخصص و به موازات این تخصص، شدیداً وابسته به کار دیگران می شود. چگونه این تلاش جمعی پیچیده منجر به تولید انواع کالاها - به صورت کارآ و به تعداد مورد نیاز - می شود؟

هر جامعه ای برای انجام هماهنگی این فرایندهای پیچیده اقتصاد اجتماعی اش، دارای یک سیستم یا نظام اقتصادی است.

هر سیستم یک کل فعال<sup>(۴)</sup> متشکل از اجزایی است که با یکدیگر دارای روابط و کنش متقابل هستند، و این اجزاء در این روابط و کنش متقابل، دارای درجه ای از هماهنگی و انسجام مشترک می باشند<sup>(۵)</sup>. سیستم باید بتواند انواع اختلالهای خویش را اصلاح<sup>(۶)</sup> کند و با تحول شرایط، سازگاری و انطباق<sup>(۷)</sup> پیدا کند. فرایندهای اصلاح و انطباق از طریق حلقه های بازخورد<sup>(۸)</sup> و

۱ - آدام اسمیت در این باره، بحث مستوفایی دارد: [۱]، صص ۱۷ - ۱۴. همچنین فریدمن در باره فرایندهای انطباق اجتماعی در [۳۸]، فصل اول، توضیحات مبسوطی دارد.

2- impersonal markets

3- social economy

4- functioning whole

۵. در باره تعاریف گوناگون سیستم در [۱۶]، صص ۶۳ - ۵۸ به تفصیل سخن گفته شده است.

6- adjustment

7- adaptation

8- feed back

ارسال علائم<sup>(۱)</sup> به اجزاء سیستم، فعال می‌شود. اصلاح و انطباق می‌توانند به صورت "خودکار" یا به صورت "هدایت شده" انجام شوند. در "اصلاح"، سیستم با استفاده از اجزاء موجود، عملکرد خود را تصحیح می‌کند. اما فرایند "انطباق" معمولاً با تغییر اجزاء و ورود اجزاء جدید، یا سازمان‌دهی مجدد سیستم انجام می‌شود. گاهی تغییرات ناشی از فرایند انطباق آنقدر شدید و گسترده است که می‌توان گفت یک سیستم جدید به وجود آمده است<sup>(۲)</sup>.

بنابراین هر سیستم اقتصادی، یک کل فعال متشکل از مجموعه‌ای از نهادهای "اقتصادی - اجتماعی" است. از آن‌جا که برای هر هدف معینی می‌توان از مجموعه‌هایی از اجزاء گوناگون (سیستمهای گوناگون) با انواع مختلف روابط، کنش‌های متقابل و فرایندهای اصلاح و انطباق استفاده کرد؛ می‌توان برای اهداف اقتصادی معینی نیز تعداد بی‌شماری نظام اقتصادی متصور شد - گرچه در عمل، اقتصادهای گوناگون را در نظامهای اقتصادی انگشت‌شماری دسته‌بندی می‌کنند، اما در میان هر دسته نیز با وجود مشخصه‌های عمومی مشترک، تنوع نهادی چشم‌گیری به چشم می‌خورد.

اکنون، با توجه به آنچه آمد، می‌توان این چهار پرسش اساسی را در باره سیستم‌های اقتصادی پیش کشید:

(۱) به کدام ضرورت، یا بر اساس کدام منطق، وجود یک سیستم برای گردش کار اقتصادی هر جامعه لازم است؟ و آیا جوامعی وجود داشته‌اند یا می‌توانند وجود داشته باشند که بدون وجود یک سیستم اقتصادی به بقای خویش ادامه دهند؟

(۲) اهداف اصلی یک اقتصاد اجتماعی، و در واقع، وظایف یک سیستم اقتصادی چیست؟

(۳) انواع روشها و مکانیزمهایی که یک اقتصاد اجتماعی را به سوی اهدافش رهنمون می‌سازد - و در واقع انواع سیستمهای اقتصادی - کدامند؟

(۴) برای انتخاب از میان سیستم‌های گوناگون اقتصادی، باید آنها را مقایسه و ارزیابی کرد. با کدام ابزارها و معیارها، یا بر اساس کدام نتایج می‌توان انواع سیستمهای اقتصادی را با یکدیگر هم‌سنجی و ارزش‌گذاری کرد؟

1- signals

۲- بحث مبسوط در باره فرایندهای اصلاح و انطباق، در [۳۶]، صص ۸۵ - ۷۵ و [۸۱]، صص ۱۸ - ۱۵ آمده است.



آنچه در ادامه این فصل می‌آید، کوششی است برای ارائه پاسخ به پرسشهای بالا.

## ۱- ضرورت و منطق سیستم اقتصادی

یک زندگی فردی یا حتی خانوادگی را می‌توان در انزوا و به دور از مشارکت دیگر افراد یا گروههای اجتماعی گذراند. این ساده‌ترین شکل تأمین نیازهای اقتصادی است که هر خانواده‌ای با توجه به منابع محلی محدودی که در دسترس دارد، نیازهایش را مستقیماً و کاملاً مستقل از بقیه جامعه تأمین کند. در یک چنین خانواده فرضی، تولید غذا، پوشاک و چیزهای دیگر و توزیع آنها در میان اعضای خانواده، مراقبت از سالمندان و معلولین و بچه‌ها، و کنار گذاشتن منابع لازم برای مقابله با انواع ناامنی‌ها، بر اساس سنت‌ها و رسوم، یا بر اساس حکم رئیس خانواده انجام می‌شود. البته همین شکل تأمین نیازها را می‌توان به گروههایی فراتر از خانواده گسترش داد. اما نمونه‌های چنین اقتصاد معیشتی به شکل حدی‌اش که هیچ‌گونه مبادله‌ای در میان خانواده‌ها نباشد، شاید هرگز دیده نشده باشد. گرچه گونه‌های معتدل‌تری که در آنها مبادله در مقیاس محدودی وجود دارد، نیز هنوز در بخش‌هایی از دنیای توسعه‌نیافته امروزی وجود دارد.

اما چنین اقتصادی، با دو محدودیت یا دشواری بزرگ رو به روست. از یک سو با "کمیابی" (۱) منابع طبیعی و امکانات انسانی رو به روست، و از سوی دیگر به دلیل فقدان تقسیم کار گسترده و تخصص، بازدهی (بهره‌وری) نیروی کار بسیار پایین است. بنابراین مصرف و سطح زندگی در چنین اقتصادی بسیار پایین است. بالا بودن سطح زندگی، بستگی به بالا بودن بازدهی نیروی کار دارد و این امر، تنها با تقسیم کار، تخصص، مبادله و بنابراین با ایجاد وابستگی متقابل شدید در میان افراد و خانواده‌ها، امکان‌پذیر است.

بنابراین، تلاش بشر برای دست‌یابی به سطح بالاتر زندگی، او را در یک فرایند پیچیده وابستگی متقابل اقتصادی قرار می‌دهد که آن را اقتصاد اجتماعی نامیدیم. هر اقتصاد اجتماعی برای گردش آموزش، همواره باید دو مسأله را حل کند: کمیابی و هماهنگی.

کمیابی - ناشی از خست طبیعت باشد یا اشتهای انسان - واقعیتی است که همواره برای بیشتر افراد و همه جوامع وجود داشته است. طبیعت به ندرت آن‌گونه سخاوتمند است که نیازهای زندگی

را به مقدار و شکل مورد نیاز، فراهم آورد<sup>(۱)</sup>. بدین ترتیب هر جامعه‌ای در برابر کمیابی، باید دست به "انتخاب" بزند.

اکنون هر اقتصاد اجتماعی با دو سطح هماهنگی یا انطباق رو به روست: هماهنگی میان بی‌شمار انتخابی که در برابر مسأله کمیابی منابع انجام می‌دهد، و هماهنگی میان نیازها و وابستگی‌های متقابل افرادی که برای گریز از دو مشکل "کمیابی" و "بازدهی پایین"، به وابستگی شدیداً متقابل در یک زندگی اجتماعی تن داده‌اند.

یک اقتصاد اجتماعی برای انجام وظایف یادشده به ابزارهایی متوسل می‌شود که برای همه آنها واژه "نهاد"<sup>(۲)</sup> به کار می‌رود. یک "نهاد" در گسترده‌ترین مفهومش مجموعه‌ای است از هنجارها<sup>(۳)</sup>، قواعد رفتاری، یا شیوه‌های استقرار یافته تفکر. خانواده، بانک، مالکیت، شرکت سهامی، دولت، پول، مالیات، اجاره‌داری، برنامه‌ریزی، اتحادیه کارگری و ... همگی نمونه‌هایی از نهادهای اقتصادی هستند.

مجموعه نهادهای یک اقتصاد اجتماعی معین، همراه با روابط و کنش متقابل میان آنها و فرآیندهای "اصلاح" و "انطباق" آنها، یک سیستم اقتصادی را به وجود می‌آورند<sup>(۴)</sup>. اکنون اگر این سیستم، همه اجزاء مورد نیاز را به خوبی دارا باشد و این اجزاء وظایف متقابل خویش را به خوبی انجام دهند، جامعه به اهداف مورد نظر خویش دست می‌یابد.

اگر چنین است، پس این همه تنوع در سیستم اقتصادی کشورهای جهان ناشی از چیست؟ آیا همه آنها به نتایج واحدی می‌انجامند؟ و اصولاً وظایف اصلی هر سیستم اقتصادی کدام است؟ پاسخ این است که، نخست ساختار هر سیستم، متأثر از آن است که مردم چگونه تلاشهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خود را شکل می‌دهند. به زبان دیگر، چه نهادهایی برای اقتصاد اجتماعی خویش بر می‌گزینند؛ و این در جای خود بستگی به آن دارد که ارزشهای آنها چیست و

۱- بحث گسترده در باره کمیابی در [۸۳] صفحات ۱۱ - ۲ آمده است.

۲- Institution، نهاد، بطور ساده مجموعه‌ای از الزامات است که بر روابط رفتاری میان افراد یا گروهها حاکم است. اتحادیه‌های کارگری، نهاد هستند، زیرا مجموعه‌ای از قواعد را بر رفتار اعضاء (رفتار اعضاء با هم و رفتار اعضاء با غیر اعضاء) تحمیل می‌کنند. به همین ترتیب، بازار، بورس و ... نیز نهاد هستند. بحث گسترده از مفهوم نهاد در [۱۰۱] فصل اول آمده است.

3- norms

۴- در باره فرآیندهای "اصلاح" و "انطباق" در اقتصاد در [۸۱]، صفحات ۱۸ - ۱۵ سخن گفته شده است.

چه چیزهایی را حق و عدالت می‌پندارند. از سوی دیگر، روشها و نهادهایی که آنها برای انجام کارهای خویش بر می‌گزینند بر اعتقادات و ارزشهای آنها اثر می‌گذارد. این کنش و واکنش دو سویه، سرانجام سیستمی را شکل می‌دهد که کاملاً از انواع دیگر متفاوت است و ناگزیر نتایج آنها یکسان نخواهد بود.

بنابراین، هر سیستم اقتصادی واقعی، هم از مدل نظری خویش متفاوت است و هم از سیستم‌های واقعی مشابه خویش. اما، جدای از این تفاوتها، همه سیستم‌ها باید به سؤالات اساسی نسبتاً یکسانی پاسخ دهند و وظایف نسبتاً مشابهی بر دوش دارند، گرچه پاسخهای متفاوتی برای آنها فراهم کنند.

## ۲- اهداف و وظایف سیستم اقتصادی

پیش‌تر گفتیم که یک اقتصاد اجتماعی از یک سو با "کمیایی" و در نتیجه، با "انتخاب" رو به روست، و از سوی دیگر با انبوهی از نیازهای متنوع و متقابل افراد. اقتصاد اجتماعی در هر دو مورد، نیاز به وجود ساز و کاری دارد که هماهنگی و انطباق لازم را فراهم آورد. تأمین این هماهنگی و انطباق دوگانه، بر عهده سیستم اقتصادی است. برای این کار، سیستم باید نهادهای لازم را به وجود آورد و به وسیله آنها، مسائل بی‌شماری را حل کند. از نهادها در جای خود گفت و گو خواهیم کرد، اما مهم‌ترین مسائلی که باید برای آنها، در سطح کل جامعه، راه حل فراهم آید، مسائلی است از قبیل: تعیین نوع و مقدار کالاهای تولیدی، توزیع درآمد و ثروت، رشد و توسعه اقتصادی، تأمین نیازهای مشترک جمعی، حمایت از افراد در برابر انواع عدم اطمینانهای اجتماعی، و سرانجام حمایت از جامعه در برابر نا امنی خارجی. بطور کلی می‌توان گفت که وظیفه سیستم اقتصادی ایجاد هماهنگی و انطباق لازم برای دستیابی به اهداف زیر است:

انگیزه - در هر جامعه‌ای تصمیم‌گیرندگان نهایی، افراد هستند که برای خود یا برای جامعه تصمیم می‌گیرند. باید انگیزه‌ای در کار باشد و آنان با هر روش ممکن، متقاعد شوند تا در هر زمان "بهترین" تصمیم را بگیرند و به کار بزنند. روشن است که نوع انگیزه و شدت و ضعف آن می‌تواند به تصمیمات کاملاً متفاوتی بینجامد. اقتصاد موفق آن است که بتواند افراد را با انگیزه‌های کاملاً قوی در جهت اهداف خود تجهیز کند.

اشتغال - هر اقتصاد باید آن چنان هماهنگ کار کند که تمامی عوامل و منابع موجود جامعه را

نه تنها به کار بگیرد، بلکه از آنها به بهترین شیوه‌ای که بازدهی آنها را حداکثر می‌سازد، استفاده کند. به زبان دیگر، اشتغال کامل و کارآیی منابع را محقق کند و در این میان، اشتغال نیروی کار از همه مهم تر و حساس تر است.

تولید - اقتصاد باید آن "انگیزه" و "اشتغال" را در جهت تولید مقدار کافی کالاهای مشروع<sup>(۱)</sup> (مشروع از دید کمیابی منابع، یا در واقع کالاهای اولویت دار و لازم) به کار بگیرد. چرا که دامنه انتخاب، گسترده، اما کل امکانات، محدود است. بنابراین تنها باید کالاهایی که از نظر جامعه در اولویت قرار دارند، به مقدار کافی تولید شوند.

فن شناسی (تکنولوژی) - چنین "تولیدی" و چنان "اشتغالی" مستلزم انتخاب بهترین روش یا تکنیک است. اقتصاد باید با توجه به محدودیت‌هایش، آن تکنیکی را برای تولید انتخاب کند، که هم هدف اشتغال را به بهترین شکل بر آورده سازد و هم حداکثر تولید را به ارمغان آورد. رشد - اقتصاد موفق، نه تنها آن بخش از منابع تولیدی سرمایه‌ای که مستهلک می‌شود را جایگزین می‌کند، بلکه برای رشد اقتصاد نیز چاره‌ای می‌اندیشد. هر اقتصاد باید تصمیم بگیرد که چه بخش از تولیدش را به مصرف و چه بخشی را به سرمایه گذاری اختصاص دهد. به زبان دیگر، باید میان مصرف حال و آینده، توازن برقرار کند.

توزیع - تولید و توزیع دو روی یک سکه‌اند. بدون توزیع، تولید برای که؟ و بدون تولید، توزیع برای چه؟ بنابراین، پیش از آن که تصمیم گرفته شود که "چه چیزی" تولید شود، باید معلوم گردد "برای که" تولید می‌شود. تولید، نتیجه تلاش مشترک انسانهای بی شماری است که سیستم اقتصادی باید سهم هریک را از تولید معلوم بدارد.

هر اقتصاد، در دست یابی به اهداف یاد شده باید به گونه‌ای هماهنگ عمل کند. "هماهنگی"، هدف سیستم اقتصادی نیست، اما "وظیفه" آن است، و گرنه به اهداف یاد شده دست نخواهد یافت. اگر مسأله "توزیع"، هماهنگ با "تولید" حل نشود، کالاهای تولید شده را چه کسی خریداری می‌کند؟ اگر در هنگام تولید معلوم نباشد که چه بخشی از تولید، به "هدف رشد" اختصاص دارد، چه چیزی را سرمایه گذاری کنیم؟ اگر انگیزه‌ها به اندازه کافی قوی نباشد، چگونه اشتغال کامل را فراهم آوریم؟ و اگر انگیزه‌ها به اندازه کافی تجهیز شده باشد، اما تکنیک تولید

به گونه‌ای باشد که نتواند همه منابع و عوامل موجود را به کار گیرد، سهم منابعی که در تولید مشارکت نداشته‌اند، در توزیع چیست؟  
 بنابراین، سیستم اقتصادی باید همزمان و به گونه‌ای هماهنگ در پی دست‌یابی به همه اهداف باشد. شکست در دست‌یابی به حد مطلوبی از هر کدام از اهداف یاد شده، ناکامی در برآوردن درست بقیه را نیز به همراه دارد.

### ۳- تقسیم‌بندی نظری اقتصادها

با توجه به آنچه آمد، اکنون این پرسش مطرح می‌شود که اقتصادهای گوناگون برای دست‌یابی به اهدافشان، کدام "نهادها" و برای انجام فرایندهای "اصلاح" و "انطباق"، کدام "ساز و کار" (مکانیزم)های هماهنگ‌کننده را بر می‌گزینند؟ به دیگر سخن، هر جامعه می‌تواند اقتصادش را با چه سیستم‌هایی اداره کند؟ بنابراین می‌توان سیستم‌های اقتصادی گوناگون را بر اساس "نهاد"های آنها، یا بر اساس "مکانیزم‌های هماهنگ‌کننده" آنها، یا ترکیبی از آن دو تقسیم‌بندی کرد.

#### ۳-۱. تقسیم‌بندی بر پایه نهاد مرکزی

اصولاً هر سیستم در میان اجزاء تشکیل دهنده خویش یک یا چند جزء مرکزی دارد، که بقیه اجزاء، پیرامون و متناسب با آنها شکل می‌گیرند. از آن جا که موضوع اصلی هر اقتصاد، کالاها، منابع و ثروت‌های جامعه می‌باشد، نخستین نکته آن است که حق تصمیم‌گیری در باره آنها در دست چه کسی است. به دیگر سخن، "مالکیت" آنها چگونه است. بنابراین "نهاد مرکزی" هر اقتصاد، که دیگر نهادها متناسب با آن و پیرامون آن شکل می‌گیرند، "نهاد مالکیت" است. این که مالکیت در دستان چه کسی باشد، می‌تواند سیستم‌های اقتصادی متفاوتی به وجود آورد.

از سوی دیگر، می‌توان سیستم‌های اقتصاد را بر اساس ساز و کارها و مکانیزم‌های هماهنگ‌کننده آنها تقسیم‌بندی کرد. مثلاً آیا اجزاء سیستم، بر اساس "تصمیم‌آگاهانه" یک قدرت مرکزی هماهنگ می‌شوند، یا از طریق "فرآیندهای خودکار" و بدون دخالت حساب‌شده انسانی؟ البته در عمل، نوع "نهاد" بر نوع "مکانیزم" اثر می‌گذارد و بنابراین تمایز میان سیستم‌های اقتصادی، عملاً با تمایز میان هر دوی "نهادها" و "مکانیزم"های آنها انجام می‌شود. مثلاً وقتی "پول" به عنوان

یک نهاد وارد اقتصاد جامعه می‌شود، موجب تسهیل و گسترش فرایندهای خود تنظیمی<sup>(۱)</sup> اقتصاد می‌شود. حتی این "نهاد" کمک می‌کند تا اقتصاد در پاسخ به تحول در شرایط بتواند از طریق خود - سازمان دهی، دست به "انطباق" با شرایط جدید بزند. یعنی نهادهای موجود را اصلاح کند، نهادهای جدیدی وارد کند و یا حتی خود را سازماندهی مجدد کند. مثال روشن این مورد، پیدایش شبه پول است. بدون وجود پول در اقتصاد، وجود شبه پول مفهومی ندارد. از طرفی می‌دانیم که شبه پول، نخست، نه با تصمیم آگاهانه یک قدرت مرکزی، بلکه در فرایند کسب و کار میان کارگزاران پدید آمد؛ و اکنون شبه پول نیز نهاد دیگری شده است که تسهیل‌کننده فرایندهای خود - تنظیمی اقتصاد است.

بنابراین، با توجه به مثال پول، یک نهاد نه تنها باعث گسترش نوع خاصی از مکانیزم‌های هماهنگ‌کننده می‌شود، بلکه به نوبه خود، نهادهای دیگری را متناسب با خود به وجود می‌آورد. البته می‌توان گفت که معمولاً (و نه در همه موارد) نهادهای جدید نیز تسهیل‌کننده همان ساز و کارهایی هستند که نهاد اولیه به وجود آورده یا تسهیل کرده است. اما استقرار "نهاد بانک مرکزی" در اقتصاد نه تنها خودش با یک "تصمیم آگاهانه" بوده است، بلکه در اغلب موارد مشوق مکانیزم‌هایی است که به اصلاحات یا انطباقهای "هدایت‌شده" در اقتصاد می‌انجامد.

اکنون، با توجه به بحث بالا، روشن می‌شود که چرا از "مالکیت" به عنوان "نهاد مرکزی" اقتصاد نام می‌بریم، و چرا یک نوع تقسیم‌بندی سیستم‌های اقتصادی را بر اساس "مالکیت" انجام می‌دهیم. اگر در اقتصادی "مالکیت خصوصی" تسلط داشته باشد، پیرامون آن، نهادهایی همچون پول، شبه پول، قیمت، بهره، بانک، شرکت سهامی، بورس و صدها نهاد کوچک و بزرگ دیگر پدید می‌آیند که اگر به آنها خوب بنگریم، در می‌یابیم که دو مشخصه مشترک دارند: نخست آن که هیچ کدام از آنها بدون وجود "مالکیت خصوصی" نمی‌توانست وجود داشته باشد - حداقل به شکل شناخته شده امروزی - و دوم این که تسهیل‌کننده و گسترنده ساز و کارهای هماهنگ‌کننده "خودکار" هستند. البته از این نهادها برای انجام اصلاحات یا انطباقهای "هدایت‌شده" نیز می‌توان سود جست، اما این، مستلزم استقرار - معمولاً - "آگاهانه" نهادهایی از نوع دیگر است. مثلاً اگر دولت بخواهد از پول برای هدایت اقتصاد سود جوید، باید نهادی مثل "بانک مرکزی" در اقتصاد

مستقر سازد. نتیجه آن که، نهادها معمولاً با مکانیزم‌های سازگار با خود همراهند. بنابراین از تعداد و نوع نهادهای مسلط در یک اقتصاد، می‌توان به ساز و کارهای هماهنگ‌کننده مسلط بر آن اقتصاد نیز پی بُرد.

برای تقسیم‌بندی اقتصادها بر اساس شکل مالکیت، باید دید کدام یک از اشکال شناخته‌شده مالکیت در آن اقتصاد، فراگیر تر و دارای تسلط است. مالکیت بطور دقیق‌تر، بسته‌ای از حقوق است که نسبت به دارایی‌های منقول و غیر منقول و حتی توانایی‌های شخصی، اعمال می‌شود. وقتی مالکیت "خصوصی" است، این حقوق برای افراد محفوظ است. گرچه می‌توان هر مالکیت غیر دولتی، از قبیل تعاونی‌ها و گروه‌های اشتراکی را نیز در مفهوم مالکیت خصوصی گنجانند، اما گاهی برای آن، ماهیت مستقلی قائل می‌شوند. با این حال، هرگز اقتصادی که تماماً بر پایه مالکیت تعاونی بر پا شده باشد، دیده نشده است. مالکیت خصوصی، همیشه مشخص و تعریف شده نیست. گاهی حقوقی مُنْصَم به مالکیت خصوصی آن چنان به وسیله دولت محدود و محصور می‌شود که یک واحد خصوصی با مالکیت خصوصی، عملاً از اعمال حقوق مترتب بر مالکیتش ناتوان می‌شود. وضعیت بخش عمده‌ای از خدمات عمومی که دولت بر آنها نظارت می‌کند، این گونه است. گاهی نیز حقوق مترتب بر مالکیت آن چنان تعریف نشده و نامشخص است که عملاً مالک، قادر به اعمال هیچ حقی نیست.

آنچه از دیدگاه نظری بر آن تأکید می‌شود و در عمل نیز در اقتصاد نقش مسلط دارد، نوع مالکیت بر دارایی‌ها و ابزارهای تولیدی است. مالکیت بر کالاهای صرفاً مصرفی معمولاً در بیشتر جوامع پذیرفته است. بنابراین، این مسأله که "ابزارهای تولید" در جامعه‌ای پیشاپیش به مالکیت خصوصی در آمده باشد یا مالکیت عمومی. یکی از مهم‌ترین جنبه‌های متمایزکننده است. معمولاً در یک تقسیم‌بندی بسیار کلی و غیر دقیق، نظام اقتصادی‌ای را که دارایی‌ها یا ابزارهای تولیدی اش (دست کم، بخش اعظم آنها) دارای مالکیت خصوصی باشد، سرمایه‌داری می‌نامند. گرچه مالکیت خصوصی دارای مفهوم ساده و روشنی نیست. همچنین بطور ساده، اقتصادی را که در آن بیشتر ابزارهای تولیدی در مالکیت عمومی باشد، سوسیالیزم نام نهاده‌اند. با آن که برای سوسیالیزم تعاریف و شروط بسیاری نهاده شده است، اما در این جا توجه ما صرفاً بر روی نوع

مالکیت مسلط در اقتصاد است<sup>(۱)</sup>. گاهی نیز اقتصادهایی را که در آنها مالکیت عمومی و خصوصی در کنار هم و بطور گسترده وجود دارد، اقتصاد مختلط نامیده‌اند. هرگز اقتصادی دیده نشده است که یکسره بر پایه مالکیت گروهی و مشاع ساخته شده باشد، به همین دلیل، نامی برای چنین اقتصادی وجود ندارد. اما عملاً در همه نظامهای اقتصادی واقعی، بخشی از وظایف اقتصادی جامعه بر دوش واحدهای گروهی دارای مالکیت مشاع بوده است (مالکیت ابزارها و سرمایه‌های تولیدی در ایلات عشایری در ایران، کیبوتص‌های اسرائیلی و کلخوزهای شوروی سابق را می‌توان به عنوان نمونه‌هایی از این مالکیت در نظر گرفت).

### ۳-۲. تقسیم‌بندی بر پایه مکانیزم هماهنگی

هر اقتصاد باید شیوه‌هایی را برای هماهنگ کردن فعالیت تعداد بی شماری واحد اقتصادی متقابلاً وابسته که به کار تولید کالاها و خدمات مشغولند و نیز هماهنگ کردن این مجموعه تولیدی با نیازها و تقاضاهای شهروندان، به کار بگیرد. از سوی دیگر باید انواع عوامل تولید را به صورت کامل و کارآ در تولید به کار گیرد، و درآمدها را به گونه‌ای معقول و منصفانه میان آنها تقسیم کند. این دامنه گسترده وظایف دشوار و دقیق، در اقتصادهای گوناگون، چگونه انجام می‌شوند؟ در واقع، یک راه تمایز میان سیستم‌های اقتصادی، جداسازی مکانیزم‌های هماهنگ‌کننده آنهاست. در طول تاریخ اصولاً سه راه حل برای مسأله هماهنگ‌سازی فعالیت‌های اقتصاد به کار گرفته شده است: سنت<sup>(۲)</sup>، فرمان<sup>(۳)</sup> و بازار<sup>(۴)</sup>. گرچه می‌توان مدل‌های مجرد نظامهای اقتصادی را بر اساس فقط یکی از این سه مکانیزم اجتماعی دسته‌بندی کرد، اما اقتصادهای واقعی در برگیرنده هر سه این مشخصات می‌باشند. با این حال، معمولاً در هر اقتصادی یکی از این شیوه‌ها بر دیگران تسلط دارد.

بنابراین وقتی از "اقتصاد بازار" گفت و گو می‌شود، منظور این است که بخش عمده هماهنگ‌سازی فعالیت اقتصادی و نیز فرایندهای "اصلاح" و "انطباق"، از طریق مکانیزم بازار انجام می‌شود؛ ولی در کنار فرایند بازار، "سنت" و "فرمان" نیز در بخش‌های ویژه‌ای به کار

۱- برای بحث گسترده از ساختارهای اقتصادهای سرمایه‌داری و سوسیالیست، می‌توان به [۳۸]، فصول ۶ و ۷ نگریست.



هماهنگ‌سازی، اصلاح و انطباق، مشغولند. بنابراین، شاید بتوان تعداد بی شماری اقتصاد بازاری تشخیص داد، بسته به این که سنت یا فرمان در آنها چه نقشی بازی می‌کنند و تا چه حد قدرت دارند. در این جا، به گونه‌ای بسیار کوتاه، این سه راه حل تاریخی را معرفی می‌کنیم<sup>(۱)</sup>.

### الف. شیوه‌های سنتی

در دوره‌ها یا مراحل مختلف تاریخ هر جامعه‌ای، قول و قرارهایی - گفته یا ناگفته، صریح یا تلویحی و به زور یا آزادانه - میان افراد، خانواده‌ها و گروههای جامعه، نهاده می‌شود که در گذر زمان به صورت قوانینی نا نوشته در چهره آداب و رسوم و سنت‌ها تجلی می‌یابند و بخش‌هایی از روابط متقابل انسانها را تنظیم می‌کنند.

راه حل‌های سنتی، مسائل تولید و توزیع را با تحمیل یک ارتباط کار - پاداش در میان نهادهای اجتماعی حل می‌کنند (نظیر راه حل‌های نظام کاستی یا نظام ارباب و رعیتی). در اقتصادهای نسبتاً ابتدایی بخش بزرگی از روابط اساسی را سنت تعیین می‌کند: چگونگی مبادله میان افراد یا قبایل، اشتغال افراد در تقسیم کار موجود، پرداخت مالیات، چگونگی سهم بری از محصول مزرعه و ... حتی در اقتصادهای مدرن نیز کم و بیش برخی روابط با سنت تنظیم می‌شوند. مثلاً هنوز روابط کارگر و کارفرما در جوامع زیادی با مسائل اخلاقی و محدودیت‌های سنتی آمیخته است (برای نمونه می‌توان به شیوه مدیریت پدرانۀ ژاپنی اشاره کرد).

راه حل‌های ارائه‌شده از طریق سنت، راه حل‌هایی ایستا هستند، یعنی در زمانی طولانی، تحولات اندکی در آنها رخ می‌دهد. این نکته گرچه عیب بزرگی است، اما گاهی نیز نتایج مثبت داشته است. از آن جا که راه حل‌های سنتی با تحول شرایط و پیش‌آمدن موضوعات جدید - مثل ابداعات، کالاهای جدید، تحولات فنی، تغییر سلیقه‌ها و غیره - تغییر نمی‌کنند، اغلب در جایی که سنت‌ها قوی باشند، مانعی برای پیشرفت به وجود می‌آورند. این نکته مخصوصاً در مراحل اولیه پیشرفت اقتصادی جوامع، بسیار مشهود است. از این مهم تر، گاهی ارزشها و مفاهیمی همچون عدالت و انصاف تغییر می‌کند. آنگاه راه حل‌های سنت که ممکن است روزگاری منصفانه بوده باشد، اکنون دیگر منصفانه نخواهد بود. البته سنت‌ها گاهی نیز در تحولات سریع و مدرن‌سازی جوامع، مانع ایجاد ناپایداری اجتماعی و نا امنی فردی می‌شود، و شرایط انتقال منظم و بدون

۱- برای بحث مبسوط تاریخی از سه راه حل یادشده، به [۸۴]، فصل اول مراجعه کنید.

بحران و فروپاشی را به یک جامعه یا اقتصاد مدرن فراهم می‌آورد. این خصیصه‌ای بوده است که ژاپن با وجود صنعتی شدن سریع، از آن بهره برد و به خاطر وجود روابط پدر سالارانه کارگر-کارفرما، گرفتار اختلافات فاحش طبقاتی و بهره‌کشی‌های مراحل اولیه رشد سرمایه‌داری - که اروپا آن را تجربه کرد - نشد.<sup>(۱)</sup> همچنین سنت، روابط و الگوهای رفتاری را قابل پیش‌بینی می‌سازد و افراد را در قراردادهای فردی از گفت و گوهای مجدد بی‌نیاز می‌سازد. در واقع هزینه‌های مبادله<sup>(۲)</sup> را کاهش می‌دهد. چرا که معمولاً یکی از مشکلات قراردادها و یکی از انواع هزینه‌های مبادله، کسب اطلاع و ضمانت اجرا است. در واقع سنت، "مبادلات شخصی" را بسیار ساده و کم هزینه می‌سازد.<sup>(۳)</sup> نکته دیگر این که، سنت در عین این که در روابط افراد همان تأثیر "فرمان" را دارد، اما از احساس ناخوشایندی که با فرمان همراه است، جلوگیری می‌کند.

اما با همه محاسنی که برای سنت بر شمردیم، نمی‌توان از عیب مهم آن یعنی ایستایی و ممانعت در برابر پیشرفت‌ها، چشم پوشید. سنت ممکن است بتواند روابط فردی را به خوبی تنظیم کند اما در دنیای پیچیده و متحول کنونی، کاری از پیش نمی‌برد و اغلب در روابط گسترده اجتماعی می‌تواند به عنوان مانعی برای تحول، عمل کند<sup>(۴)</sup> - مگر آن که دارای عناصری از خردگرایی باشد، به گونه‌ای که بتواند در برابر فرایندهای خود-انطباقی سیستم، انعطاف نشان دهد.

### ب - شیوه‌های فرمانی

اگر موضوعات هر اقتصادی - یعنی تولید، توزیع، اشتغال، رشد و غیره - از طریق تعیین صریح یا تحمیل روابطی تعریف شده به وسیله یک قدرت برتر هماهنگ شوند، اقتصاد از طریق "فرمان" تنظیم شده است. در این روش، "انتخاب حساب شده" افراد یا گروهها، جای سنت یا مکانیزم‌های خودکار نا انسانی را می‌گیرد. همه چیز، با "فرمان"، یا به اصطلاحی خوشایندتر، با "برنامه" تنظیم

۱- در این باره می‌توان به [۴۴] و [۶۳] مراجعه کرد.

#### 2- Transaction Cost

۳- هزینه مبادله بطور خلاصه شامل هزینه‌هایی است که در تابع فنی تولید (هزینه) وجود ندارد، اما کارگزار اقتصادی متحمل آنها می‌شود. مثلاً هزینه‌هایی که یکی از طرفین قرارداد، به واسطه رفتار فرصت طلبانه طرف دیگر متحمل می‌شود، یا هزینه‌های اعمال حقوق مالکیت مربوط به قراردادها، هزینه‌های کسب اطلاعات و ... از جمله این گونه هزینه‌ها هستند. در این باره در فصل ۹ به تفصیل گفت و گو خواهد شد. همچنین بحث مستوفایی در باره انواع مبادلات و هزینه‌های مبادله در [۶۰] آمده است.

۴- بحث مبسوط در این باره، در [۸۱]، فصل دوم آمده است.

می‌گردد. راه حل‌های فرمانی می‌تواند شکل اقتداری شدید یا شکل دموکراتیک ملایم به خود بگیرد. اما در هر حال به چند نکته اشاره دارد. نخست آن که کارگزاران یا واحدهای اقتصادی منفرد در یک اقتصاد فرمانی، استقلال یا خودمختاری اندکی دارند. دوم آن که در چنین اقتصادی ضرورتاً یک اقتدار مرکزی وجود دارد که می‌تواند واحدها را به درجه‌ای از موافقت یا تسلیم وادار کند. سوم، وجود یک ساختار سازمانی سلسله‌مراتبی، و سرانجام وجود مجموعه‌ای از فرمانها یا یک برنامه هماهنگ‌کننده. نکته مهم در این گونه اقتصادها این است که اقتدار مرکزی می‌تواند هم به عنوان یک عامل تحول سریع و گسترده اقتصادی و اجتماعی عمل کند، و هم به عنوان یک مانع برای تحول، بسته به مجموعه شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه.

### ج - بازار

آنگاه که هیچ نیرویی از خارج اقتصاد - مثل سنت یا فرمان - در تنظیم مسائل اقتصادی دخالت نداشته باشد، و اقتصاد رها شود تا به گونه‌ای خودکار (البته در چارچوب قوانین عمومی حاکم بر جامعه) به هماهنگی و نظم دست یابد و به هنگام بروز اختلال یا تحول در شرایط، اقتصاد به دست خود - تنظیمی و خود - انطباقی سپرده شود، "اقتصاد بازار" به شکل حدی اش وجود خواهد داشت. البته هیچ‌گاه، چنین اقتصادی وجود خارجی نداشته است. هم به دلیل برخی نارسایی‌های ذاتی اش و هم به دلیل وجود انواع اهداف و ارزشهای غیر اقتصادی برای جامعه، که هر دو منجر به مداخله سنت و بویژه فرمان در اقتصاد شده‌اند.

این که تعریف دقیق بازار چیست، نهاد است یا نظام، اجزاء آن کدام است، فرایندهای آن چگونه است، کامل است یا ناقص، مزیت‌های آن چیست و شکست‌ها یا نقائص آن کدام است، معیارهای ارزیابی عملکرد آن چیست، یک اقتصاد بازاری محض چه شرایطی دارد، و اقتصادهای بازاری پیشرفته صنعتی در عمل چگونه‌اند و متشکل از چه نهادها و مکانیزم‌های هستند، همه مسائلی هستند که در دو فصل آینده به آنها خواهیم پرداخت.

نکته‌ای که در تقسیم‌بندی اقتصادها بر پایه مکانیزم هماهنگی، باید در نظر داشت این است که از جنبه نظری، یک اقتصاد بازاری، الزاماً بیانگر "حاکمیت ترجیحات مصرف‌کننده" نیست. هم چنان که یک اقتصاد برنامه‌ای نیز الزاماً بیانگر "حاکمیت ترجیحات برنامه‌ریز" نیست. می‌توان حالتی را در نظر گرفت (گرچه با ابزارهای علمی و فنی کنونی، ناممکن) که برنامه‌ریز، کلیه مقادیر را بر اساس ترجیحات مصرف‌کنندگان، محاسبه کند. اما اقتصادهای بازاری فراوانی قابل مشاهده

است که برنامه ریز، در بخش های مختلف و با ابزارهای گوناگون، نوعی حاکمیت اعمال می کند. بنابراین اقتصادها را بر اساس نوع ترجیحات حاکم بر تصمیمات تولیدی، نیز می توان تقسیم بندی کرد. با این فرض که در یک اقتصاد فرمانی (در دنیای واقع)، تولید یا مستقیماً به وسیله دولت انجام می شود و یا مقادیر تولیدی مستقیماً به وسیله بخشنامه های اداری تعیین می شود، آنگاه می توان گفت اقتصادهای فرمانی محقق شده، اصولاً دارای حاکمیت برنامه ریز بوده اند.

اما در اقتصادهای بازاری نیز دولت ها ترجیحات خویش را (البته با این عنوان که بیانگر رجحان جمعی است) به گونه های مختلف بر برخی بخش ها اعمال می کنند. در برخی بخش ها، کنترل مستقیم نابازاری اعمال می شود، یعنی دولت مستقیماً اقدام به تولید می کند. در بسیاری از بخش ها نیز کنترل (مداخله) بازاری اعمال می شود. به این مفهوم که دولت در کار بنگاههای اقتصادی - بطور مستقیم یا غیر مستقیم - مداخله می کند. ممنوعیت های وارداتی، مجوزهای صادراتی، سهمیه بندی، قوانین کار و ... بیانگر مداخله های بازاری مستقیم هستند. همچنین دستکاری در قیمت ها - مثل حداقل دستمزد، سوبسید و ... - و خرید محصولات نهایی از بنگاهها، از انواع مداخله های غیر مستقیم بازاری هستند. در تمام این موارد، دولت ترجیحات خود را - به طور کلی یا جزئی - بر بازار تحمیل می کند.

### ۳-۳. تقسیم بندی سومبارت<sup>(۱)</sup> از نوع مجرد نظام

سومبارت بر اساس سه مجموعه از عناصر یا ساختارها، نظامها را تقسیم بندی می کند. او هر نظام اقتصادی را مجموعه یا ترکیب پیچیده ای از ساختارهای هماهنگ و همساز می داند که با روابط نسبتاً پایداری با یکدیگر مربوط می شوند<sup>(۲)</sup>. ساختارها (یا عناصر) مورد نظر سومبارت چنین اند:

الف) ساختارهای نهادی (یا شکل نظام)، که در برگیرنده مجموعه عناصر اجتماعی، حقوقی و نهادی است که محدوده فعالیت اقتصادی و روابط میان اشخاص اقتصادی را تعیین می کند. از جمله این عناصر می توان به نظام مالکیت ها، مقررات کار و نقش دولت در اقتصاد، اشاره کرد.

ب) ساختارهای روانشناختی (یا روح نظام) که انگیزه های مسلط در فعالیت های اقتصادی را مشخص می کنند. خود بسندگی، تأمین نیازهای محدود جمعی یا ناحیه ای، رعایت سلسله مراتب و

1- Sombart

سنت‌ها، کسب حداکثر سود، ایجاد برابری و عدالت توزیعی، پرهیز از آشفتگی‌های اجتماعی - اقتصادی و ... عناصر روانشناختی گوناگونی هستند که در نظام‌های گوناگون قابل تشخیص هستند. (ج) ساختارهای اقتصادی (یا محتوای نظام)، که بیانگر مجموعه فرایندهای اقتصادی و رویه‌های مادی و شیوه‌های فنی است که به وسیله آنها کالاها تولید و فراهم می‌شوند.

بر اساس تعریف سومبارت از نظام و ساختارهای آن، در طول تاریخ می‌توان پنج نوع نظام تشخیص داد. این نظامها و ترکیب ساختارهای سه‌گانه آنها در جدول (۱) خلاصه شده‌اند<sup>(۱)</sup>. نظامهای طبقه‌بندی شده در جدول (۱)، نظامهای عمده‌ای هستند که از لحاظ تاریخی تحقق یافته‌اند و خصوصیات اصلی آنها به صورت محض، نشان داده شده است. اما نظامهای واقعی معمولاً ترکیبی از ساختارها و اجزای نامتجانسی است که همگی به یک سیستم واحد تعلق ندارند. با وجود این، در هر اقتصاد، یک نظام برتر و مسلط دیده می‌شود. مثلاً در اقتصاد سرمایه‌داری، هم می‌توان بخش‌های پیش سرمایه‌داری (اقتصاد بسته یا اقتصاد پیشه‌وری) را تشخیص داد، و هم بخش‌های غیر سرمایه‌ای (اقتصاد عمومی یا شبه عمومی) را به همین ترتیب در اقتصادهای اشتراکی برنامه‌ای نیز - مانند اقتصاد شوروی سابق - در کنار بخش عمومی مسلط، گونه‌ای از اقتصادهای کوچک دهقانی انفرادی و بهره‌برداریهای تعاونی (کلخوزها) به چشم می‌خورد.

### ۳-۴. تقسیم‌بندی اویکن، بر اساس نوع محض سازمان

طبقه‌بندی سومبارت از نوع مجرد نظام، گرچه بسیار سودمند است، اما نارساست. چرا که سومبارت با تأکید بر چارچوبهای نهادی و حقوقی، کارکرد اقتصاد و ساز و کار تنظیم‌کننده فرایندهای اقتصادی را نادیده می‌گیرد<sup>(۲)</sup>. والتر اویکن با معرفی "نوع محض سازمان"، طبقه‌بندی انتزاعی نظام اقتصادی را بر شیوه‌های انطباق برنامه‌های اقتصادی افراد در یک اقتصاد، مبتنی می‌سازد. بر این اساس، طبقه‌بندی اویکن را می‌توان مکملی برای طبقه‌بندی سومبارت شناخت. در هر اقتصاد، واحدها بر اساس برنامه معینی دست به تصمیم‌گیری و عمل می‌زنند. روشن است که میان این برنامه‌ها، روابطی برقرار می‌شود. اویکن سازمان اقتصاد را بر اساس رابطه‌ای که

۱- برای بحث گسترده‌تر در باره انواع نظامها و ساختارها آنها از دیدگاه سومبارت، می‌توان به [۴]، صص ۲۰۶-۲۰۰ و [۱۴]، صص ۴-۱ مراجعه کرد.

۲- [۴]، صص ۲۰۵.

جدول (۱): انواع نظامها، بر اساس تقسیم بندی سومارت از نوع مجرد نظام

انواع نظام اقتصادی	ساختارها (عناصر) نظام	روانشناختی (روح نظام)	ساختارهای نهادی (شکل نظام)	ساختارهای اقتصادی (محتوای نظام)	نمونه تاریخی نظام
اقتصاد بسته	خود بستگی	برآوردن نیازهای محدود شهری؛ رعایت سلسله مراتب و سنتها؛ اعتدال و میانه روی	مالکیت خصوصی ابزارهای تولید؛ وجود اوصاف مبتنی بر سلسله مراتب؛ حاکمیت قواعد و سنتهای عرفی و حرفه‌ای در تولید و توزیع	فن آوری اندکی متروقی است اما تحول آن بسیار ناچیز است (به دلیل ثبات تقاضا)	فوانسه قرنهای چهارده و پانزده؛ اقتصاد شهری عصر صفوی و پس از آن در ایران
اقتصاد صنعتی	سرمایه داری	جداکسازی (سود)	تسلط مالکیت خصوصی ابزارهای تولید و نیروی کار؛ نقش بنیادین کار آفرین اقتصادی در بازار؛ دولت محدود	فن آوری بسیار پیشرفته و مابینتی است؛ وجود صنایع بزرگ؛ تحول مداوم در فن آوری	اقتصاد کشورهای اروپای غربی و آمریکا؛ پس از قرن هجده میلادی
اقتصاد اشتراکی	سرمایه داری	ایجاد برابری و پایداری اقتصادی	گروه بندیهای حرفه‌ای و اوصاف متکامل؛ مالکیت خصوصی ابزارهای تولید؛ دولت داور و ارشادی	فن آوری نوین و متروقی است (بدون توجه به هزینه‌های اقتصادی آن)	تجربه‌های نمازنی پس از جنگ جهانی اول در ایتالیا؛ فاشیست؛ آلمان نازی؛ نظام ونیزی فرانسه و سالازار در پرتغال
اقتصاد اشتراکی	ایجاد برابری و پایداری اقتصادی	ایجاد برابری و پایداری اقتصادی	مالکیت جمعی و اشتراکی ابزارهای تولید؛ برنامه ریزی مرکزی (در تولید و توزیع)	فن آوری پیشرفته، تحولات عظیم فن	حالت حدی اقتصاد شوروی و اروپای شرقی سابق

مأخذ: بر اساس مطالب مندرج در [۴] - صفحات ۲۰۰-۲۰۳ - تنظیم شده است.

میان این برنامه‌ها برقرار می‌شود - و به عبارت دیگر، بر اساس شیوه سازش و انطباق برنامه‌های منفرد در یک اقتصاد - طبقه‌بندی می‌کند. چکیده طبقه‌بندی او یکن از نوع محض سازمان اقتصادی در جدول (۲) آمده است. اما اقتصادهای واقعی، شکل انعطاف پذیری از این طبقه‌بندی را به خود می‌گیرند. زیرا در بسیاری از اقتصادهای نامتمرکز، نوعی سازمان نامتمرکز برنامه‌ریزی - به صورت ارشادی - پذیرفته شده است. همچنین اقتصادهای متمرکزی مشاهده شده است که درجه‌ای از عدم تمرکز تصمیمات را به کار بسته‌اند.

### جدول (۲): طبقه‌بندی او یکن از نوع محض سازمان

ویژگی‌های انواع سازمان	شیوه انطباق برنامه واحدهای اقتصاد	نوع سازمان اقتصادی
<p>سبرنامه ریزی مرکزی (تعیین اهداف، وسایل و زمانبندی تحقق اهداف)</p> <p>- واحدهای فنی تولید (به جای بنگاه که امکانات تولیدی را با نیازهای مصرفی مرتبط می‌سازد) مقادیر تعیین شده را بر اساس ضرایب فنی، تولید می‌کند</p> <p>- اقتصاد به طور عینی و فنی، محاسبه می‌شود (ارزیابی اداری به جای قیمت و محاسبه پولی، عمل می‌کند).</p>	<p>تحویل برنامه یک واحد بر بقیه واحدهای اقتصادی</p>	<p>اقتصاد متمرکز (تک قطبی یا تک سالاری)</p>
<p>- وجود بازار (برای ارتباط دهی و هماهنگ سازی بی شمار برنامه انفرادی واحدها)</p> <p>- وجود بنگاه (و کارفرمای اقتصادی برای ارتباط دادن نیازهای مصرفی و امکانات تولیدی)</p> <p>- وجود پول (برای تسهیل مبادله و ...)</p> <p>- مداخله کلی و غیر مستقیم دولت</p>	<p>رقابت برنامه‌های واحدهای اقتصادی خود مختار و مستقل</p>	<p>اقتصاد نامتمرکز (یا چند قطبی)</p>

مأخذ: بر اساس مطالب مندرج در /۴/ صفحات ۲۱۲-۲۰۶ و /۱۴/ صفحات ۳-۲ تنظیم شده است.

#### ۴ - تقسیم بندی عملی اقتصادها

اقتصادهای واقعی، در عمل، ترکیب های گوناگونی از معیارهای پیش گفته (معیارهای نظری تقسیم بندی نظامها) را آشکار می سازند. بنابراین اقتصادهای واقعی را می توان بر پایه ترکیب نوع نهاد مرکزی و مکانیزم هماهنگی؛ و یا بر پایه ترکیب نوع مجرد نظام (سومبارت) و نوع محض سازمان (اویکن)، طبقه بندی کرد. البته در هیچ کدام از اقتصادهای واقعی معیارهای یاد شده را به طور یگانه نمی توان یافت. اما معیار تقسیم بندی، تسلط یک ویژگی خاص بر انواع دیگر ویژگی هاست. مثلاً وقتی در یک اقتصاد، مالکیت خصوصی بر دیگر انواع مالکیت تسلط دارد، نهاد مرکزی آن اقتصاد را مالکیت خصوصی قلمداد می کنیم. همچنین اقتصادی - مثلاً از نوع فرانسه - را که با وجود برنامه ریزی اقتصادی ارشادی از سوی دولت، مجموعه اقتصاد با رقابت برنامه های واحدهای منفرد در بازار هماهنگ می شود، اقتصاد نا متمرکز می دانیم.

اگر معیارهای تقسیم بندی اویکن و سومبارت را با دو معیار پیشین (نهاد مرکزی، مکانیزم هماهنگی) مقایسه کنیم، در می یابیم که از یک سو، تقسیم بندی اویکن در واقع اشاره به مکانیزم هماهنگی دارد؛ و از سوی دیگر در تقسیم بندی سومبارت (بوئزه برای اقتصادهای معاصر - یعنی اقتصاد سرمایه داری و اقتصاد اشتراکی)، نهاد مرکزی (یا نوع مالکیت) جایگاه ویژه ای دارد. از آن جا که اقتصادهای سرمایه داری و اشتراکی معاصر، از نظر ساختار اقتصادی (محتوی نظام) نسبتاً شبیه بوده اند (یعنی فن آوری، پیشرفته و متحول شونده بوده است)، و از نظر ساختارهای روانشناختی (روح نظام) نیز در عمل، اقتصادهای اشتراکی (همچون سرمایه داری) در پی حداکثر سازی - تولید و رشد اقتصادی - بوده اند، می توان گفت که این دو گونه اقتصاد، در دوران معاصر، تنها از جنبه ساختارهای نهادی (شکل نظام) اختلاف داشته اند. اما در ساختار نهادی آنها نیز اختلاف اصلی - که موجب دیگر اختلافهاست - در نوع مالکیت است. بنابراین در تقسیم بندی اقتصادهای معاصر، با استفاده از معیارهای سومبارت نیز اختلاف در نوع مالکیت، مهمترین اختلافی است که به ساختار نهادی متفاوت - و بنابراین به نظام اقتصادی متفاوت - می انجامد (چرا که وجود بنگاه و کارفرمای اقتصادی، و وجود دولت محدود - که از دیگر ویژگی های مورد نظر سومبارت برای اقتصاد سرمایه داری است - تنها با وجود مالکیت خصوصی، قابل تصور است). بنابراین، اگر اکنون بخواهیم اقتصادهای واقعی معاصر را با معیارهای ترکیبی (معیارهای نهاد - مکانیزم یا معیارهای سومبارت - اویکن)، در یک تقسیم بندی کلی جای دهیم چهار گونه نظام



جدول (۳): تقسیم‌بندی اقتصادهای واقعی معاصر بر اساس نهاد مرکزی و مکانیزم هماهنگی\*

مالکیت عمومی	مالکیت خصوصی	نهاد مرکزی
		مکانیزم هماهنگی
۳- اقتصاد اشتراکی با برنامه‌ریزی غیر متمرکز	۱- اقتصاد سرمایه داری با مداخله طلبی لیبرال ۲- اقتصاد سرمایه داری غیر متمرکز	بازار
		برنامه
۴- اقتصاد اشتراکی با برنامه‌ریزی متمرکز		

\* شیوه تقسیم‌بندی اقتصادها در این جدول برداشتی کلی است از [۹۰]، ص ۱۰۰؛ و نامگذاری اقتصادها از [۱۴]، ص ۳ اقتباس شده است.

جدول (۴): تقسیم‌بندی اقتصادهای واقعی معاصر بر اساس معیارهای سومبارت - اوین\*

اقتصاد اشتراکی	اقتصاد سرمایه داری	نوع مجرد نظام نوع محض سازمان
۳- اقتصاد اشتراکی با برنامه‌ریزی غیر متمرکز	۱- اقتصاد سرمایه داری با مداخله طلبی لیبرال ۲- اقتصاد سرمایه داری غیر متمرکز	اقتصاد نامتمرکز
۴- اقتصاد اشتراکی با برنامه‌ریزی متمرکز		اقتصاد متمرکز

\* تقسیم‌بندی و نامگذاری اقتصادها در این جدول، از [۱۴] اقتباس شده است.

اقتصادی قابل تشخیص است. جداول (۳) و (۴) به ترتیب ویژگی‌های کلی این چهار نظام

اقتصادی را با معیارهای تلفیقی نشان می دهند. باید توجه داشت که چون تقسیم بندی، تنها برای "اقتصادهای معاصر" انجام می شود، در تقسیم بندی بر اساس نهاد - مکانیزم (جدول ۳)، "سنت" را که ساز و کار هماهنگ کننده اقتصادهای ابتدائی گذشته بوده است، وارد نکرده ایم. همچنین در تقسیم بندی بر اساس معیارهای تلفیقی سومبارت - اویکن (جدول ۴) نیز تنها دو شکل عمومی نظامهای اقتصادی معاصر (اقتصاد سرمایه داری و اقتصاد اشتراکی) را در نظر گرفته ایم.

اقتصادهای نوع اول تا سوم در هر دو جدول، "اقتصادهای بازاری" به شمار می روند. از نمونه های عینی این سه گونه نظام اقتصادی، به ترتیب می توان از اقتصادهای آمریکا، فرانسه و یوگسلاوی سابق نام برد. نمونه عینی اقتصاد نوع چهارم نیز اقتصاد شوروی و اروپای شرقی سابق است.

همان گونه که ملاحظه می شود، در هر دو جدول، یکی از خانه ها خالی است. چرا که هرگز یک اقتصاد سرمایه داری (یا یک اقتصاد مبتنی بر مالکیت خصوصی) که فرایندهای اقتصادی به صورت کاملاً متمرکز، اداره شوند و تمامی تصمیمات اقتصادی از طریق برنامه هماهنگ شوند، مشاهده نشده است (گرچه غیر قابل تصور نیست و در بسیاری از اقتصادهای بازاری، به صورت بخشی، در برخی صنایع چنین وضعیتی حاکم است<sup>(۱)</sup>).

همچنین همان گونه که از جدول (۳) پیداست، در همه اقتصادهای بازاری معاصر (نوع اول تا سوم) تا حدودی "برنامه ریزی" وجود دارد. اما این برنامه ها - با وجود تفاوت چشم گیر در گستردگی و فراگیری آنها - هرگز اقتصاد را به یک "اقتصاد متمرکز" تبدیل نمی کنند. در واقع حدود مداخله دولت در این چهار گونه از نظام اقتصاد واقعی معاصر را می توان به صورت زیر خلاصه کرد<sup>(۲)</sup>:

۱ - در اقتصاد سرمایه داری با مداخله طلبی لیبرال، مداخله دولت در حد خنثی سازی نوسانات ادواری تولید و کاهش بی عدالتی های بسیار وخیم اجتماعی است. بقیه فرایندهای اقتصادی به مکانیزم بازار واگذار می شود (نمونه آمریکا).

۱- مثلاً برخی صنایع تولید کننده تجهیزات نظامی را می توان در نظر گرفت که مالکیت واحدها متعلق به بخش خصوصی باشد اما دولت - به عنوان یگانه خریدار - مقدار تولید و قیمت آن را مشخص کند. همچنین تا حدودی در صنعت تولید نان در ایران، چنین وضعیتی حاکم است: مالکیت واحدهای نانوائی، خصوصی است اما قیمت آرد، مقدار تولید (سه میه آرد) و قیمت نان را - و حتی با توجه به قوانین کار، قیمت نیروی کار را - در این صنعت، دولت تعیین می کند (تصمیم گیری متمرکز).  
۲- [۱۴]، صص ۵ - ۲.

۲- در اقتصاد سرمایه‌داری غیر متمرکز، برنامه‌ریزی بر اساس پیش‌بینی شاخص‌های تولید انجام می‌شود، اما برنامه، آمرانه نیست. در واقع برنامه جایگزین بازار نمی‌شود بلکه می‌کوشد کاستی‌ها و مشکلات بازار را بر طرف کند. این گونه برنامه‌ها ممکن است "هنجاری" یا "اخباری" باشند.

برنامه‌هنجاری، اهداف کمی را همراه با سیاست‌هایی برای تحقق آن اهداف بیان می‌کند. اما برنامه‌اخباری محدود است به ارائه پیش‌بینی‌های کمی که کارگزاران اقتصادی را در اتخاذ تصمیمات درست، یاری می‌رساند (نمونه فرانسه).

۳- در اقتصاد اشتراکی با برنامه‌ریزی غیر متمرکز، تعادلهای کلان به وسیله مقامات برنامه‌ریز، تعیین می‌شود، اما واحدهای تولیدی در تصمیمات خود، مختارند. دست‌یابی به تعادلهای کلان مستلزم توسل دولت به تدابیر ترغیبی - مالیات، سوبسید و ... است (نمونه یوگسلاوی سابق).

۴- در اقتصاد اشتراکی با برنامه‌ریزی متمرکز، تعادلهای کلان، ماهیت، مقدار و نسبت‌های تولید در بنگاهها، مُزد و قیمت‌ها، همگی به وسیله مقامات برنامه‌ریز تعیین می‌شود (وضعیت آغازین شوروی و کشورهای اروپای شرقی سابق).

## ۵- ارزیابی اقتصادها

شاید هرگز نتوان گفت که کدام نظام اقتصادی برتر از دیگری است، چون هر نظام اقتصادی، هم در نظر و هم در عمل، از برخی جنبه‌ها فراتر و در برخی جنبه‌ها، فروتر از دیگران قرار دارد. از این گذشته، انتخاب هر مجموعه‌ای از "معیارها" برای مقایسه اقتصادها این سؤال را پیش می‌آورد: این مجموعه "معیارها" بر اساس کدام "معیارها" انتخاب شده‌اند؟ و روشن است که به دام "تسللی" بی‌پایان گرفتار می‌آییم. هر اقتصادی بر پایه اصول، ارزشها و پیش‌فرضهای خود، بنا نهاده شده است و ناگزیر نمی‌توان نتایج آن را با اصول، ارزشها و پیش‌فرضهای اقتصادی از نوع دیگر ارزیابی کرد. فراتر از این، وقتی معیار مشترکی برای مقایسه دو اقتصاد فراهم می‌آوریم، واحدهای شمارش این معیار، همیشه روشن نیست. مثلاً اگر "رفاه اجتماعی" یا "سطح زندگی" معیاری باشد برای مقایسه نتایج اقتصادهای گوناگون، واحد شمارش این معیار چیست؟ ممکن است بتوان شاخص‌هایی همچون "درآمد سرانه" را به کار گرفت، اما چرا "اشتغال" نه؟ چرا "ساعات تفریح و سرگرمی" نه؟ و اگر بپذیریم که "درآمد سرانه" معیاری برای مقایسه "سطح زندگی" حاصل از دو

سیستم اقتصادی گوناگون باشد، آیا "رفاه" ناشی از "درآمد سرانه یکسان" در دو جامعه‌ای که در همه چیز، یکسان هستند به جز هزینه‌های نظامی، به یک اندازه خواهد بود؟ فراتر از این، تکنیک‌های آماری محاسبه درآمد ملی در جوامع مختلف به خاطر تفاوت‌های فراوان آنها، یکسان نیستند و این نیز اعتماد به این "معیار" را کاهش می‌دهد.

این همه دشواری وقتی است که تنها یک معیار داریم، زمانی که معیارها بیش از یکی باشد، مسأله مقایسه معیارها با یکدیگر نیز پیش می‌آید. "درآمد سرانه" و "ضریب جینی"<sup>(۱)</sup> می‌تواند دو معیار باشد، یکی برای "سطح رفاه" و دیگری برای "برابری توزیع". اکنون دو اقتصاد را که در همه چیز یکسانند، اما یکی "درآمد سرانه" بالاتر و دیگری "توزیع" برابرتری دارد، چگونه مقایسه کنیم. به دیگر سخن، برای مقایسه این دو "معیار" نیز به "معیار"ی نیازمندیم.

دشواری کار مقایسه، زمانی افزون‌تر می‌شود که معیارهایی همچون "عدالت" و "آزادی" و ... وارد می‌شوند، معیارهایی که تعریف آنها از دیدگاه‌های گوناگون و برای مردم کشورهای مختلف، متفاوت است. از این گذشته، آزادی یا عدالت را با کدام واحد یا شمارشگر اندازه بگیریم؟ آیا به کار بردن واژه‌های "بیشتر" و "کمتر" دقت لازم را برای مقایسه اقتصادها دارند؟ دو کشور که یکی "درآمد سرانه" اش "دو برابر" دیگری است ولی "عدالت" اش "کمتر" است، چگونه رتبه بندی می‌شوند؟

اکنون با در نظر گرفتن این همه دشواری در انتخاب "معیار"، از یک سو، و با در نظر گرفتن اختلاف‌های مذهبی، فرهنگی، اجتماعی، جغرافیایی و طبیعی کشورهای گوناگون، از سوی دیگر، چگونه می‌توان دست به مقایسه عملکرد سیستم‌های مختلف اقتصادی در این کشورها زد؟ نکته دیگری که باید در نظر گرفت این است که نمی‌توان یک اقتصاد واقعی از یک نوع را با یک مدل نظری اقتصادی از نوع دیگر مقایسه کرد. تنها می‌توان، مثلاً، سرمایه‌داری عملی را با مدل نظری آن مقایسه کرد. البته مقایسه اقتصادهای واقعی با یکدیگر، و مقایسه سیستم‌های اقتصادی نظری با یکدیگر، بلامانع است.

اما از آنچه یاد شد، نتیجه نمی‌گیریم که مقایسه ناممکن است. با وجود گوناگونی شرایط جوامع گوناگون و با وجود متفاوت بودن اهداف سیاسی - اجتماعی سیستم‌های اقتصادی گوناگون، با این

۱- *Gini coefficient*، عددی است بین صفر و یک و معیاری است برای محاسبه شدت نابرابری در توزیع درآمد جامعه. با افزایش نابرابری، این ضریب به یک و با کاهش نابرابری به صفر نزدیک می‌شود.

حال، همه سیستم‌های اقتصادی معاصر کم و بیش "اهداف اقتصادی" یکسانی دارند. آنها کم و بیش، کوشش‌های مشابهی می‌کنند تا با حداکثر سرعت ممکن و کمترین هزینه به اهداف خود دست یابند.

اکنون پرسش این است که این اهداف مشترک "اقتصادی" سیستم‌های گوناگون کدامند. البته در این باره نیز نظر قاطعی نمی‌توان داد. در این جا تنها می‌توانیم ملاک‌هایی را که بیش از همه بر آنها تکیه می‌شود و اعتقاد بر این است که در بیشتر جوامع به عنوان ملاک‌های مهمی تلقی می‌شوند، بدون تعیین هیچ‌گونه اولویتی، بر شماریم. این که کدام یک از این معیارها اهمیت بیشتری دارند یا این که در مجموع، کدام سیستم اقتصادی بر دیگری مرجح است، موضوعات شخصی است و هرکس بر اساس ارزشهای خویش داوری خواهد کرد. اما نکته بسیار روشنی وجود دارد و آن این که برخی از مهمترین معیارها، در عمل، در اقتصادهای خاصی در سطح رضایت بخشی قرار دارند. معیارهایی که بیش از همه بر آنها تکیه می‌شود عبارتند از: فراوانی و رفاه، رشد، کارایی، ثبات و پایداری، امنیت، عدالت توزیعی، آزادی اقتصادی، حاکمیت اقتصادی، محیط زیست و... (۱)

در این میان، "کارایی" و "عدالت توزیعی" از برجستگی ویژه‌ای برخوردارند. از آن جا که موضوع هر اقتصاد "منابع کمیاب" است، و از آن جا که در ارزیابی عملی کارایی، دشواریها و اختلافات کمتری وجود دارد، معمولاً بیش از همه بر کارایی تکیه می‌شود. در فصل سوم در باره کارایی و ناکارایی در اقتصاد بازار به تفصیل سخن خواهیم گفت، اما اکنون بطور خلاصه عمومی‌ترین اهداف اقتصادها را به عنوان معیارهایی برای مقایسه بر می‌شماریم:

۱ - رفاه: ملت‌ها چیزهای زیادی نیاز دارند، اما منابعشان محدود است. هر اقتصاد می‌کوشد پیش از هر چیز، دست کم، از ضروری‌ترین کالاها و خدمات مورد نیاز مردم، به اندازه کافی برای آنها تولید کند. می‌توان بررسی کرد که یک اقتصاد در کل یا بطور سرانه چقدر کالا تولید کرده است. یا مثلاً چقدر از ضروری‌ترین کالاها - یا کالاهای درست یا مشروع (۲) - را تولید کرده است. مثلاً می‌توان مقدار تولید انواع کالاهای خصوصی یا عمومی، کشاورزی یا صنعتی، مصرفی یا سرمایه‌ای، دفاعی و جنگی یا غیر جنگی و ... را اندازه‌گیری کرد.

۱- در باره انواع معیارهای مقایسه سیستم‌ها در [۱۲۹] ص ۲۳-۱۷؛ [۱۰۵] ص ۶-۳؛ و [۸۱] ص ۱۴-۳ مطالبی ارائه شده است.

بنابراین بسته به هدف ما، می توان هر کدام از این معیارها را برگزید یا مثلاً در کل، به تولید ناخالص سرانه توجه کرد. این ها همه می توانند معیاری برای وفور، فراوانی، رفاه و سطح زندگی باشند. اما نه برتری درآمد سرانه ملی کره جنوبی نسبت به کره شمالی نشانه برتری سرمایه داری است، و نه برتری درآمد سرانه ملی چکسلواکی سابق به یونان، نشانه برتری اقتصاد سوسیالیستی.

۲- کارایی: هر اقتصادی در پی آن است که امکانات موجود را به گونه ای به کار گیرد که از آنها حداکثر بازدهی حاصل آید. اقتصاد ممکن است مطلوب ترین ترکیب ها را از داده ها انجام دهد و به بهترین نسبت ستاده ها دست یابد، اما اگر روشهای تولیدش را تغییر دهد ممکن است به نتایج بهتری برسد. در واقع اقتصاد باید هم تخصیص منابع را به گونه ای کارآ انجام دهد، و هم شیوه های کارای تولید را انتخاب کند. اقتصاددانان، کارایی را سه گونه تقسیم بندی کرده اند. نخست، کارایی فنی، تخصیصی یا ایستا<sup>(۱)</sup>، یعنی استفاده بهینه از عوامل و تکنولوژی موجود تولید در دوره ای مشخص. دوم، کارایی پویا<sup>(۲)</sup> که مربوط است به توانایی سیستم اقتصادی برای ایجاد تحول و بهبود در تکنولوژی تولید که منجر به کاهش هزینه و افزایش کیفیت محصولات موجود یا منجر به تولید کالاهای جدید می شود<sup>(۳)</sup>.

سوم، کارایی X<sup>(۴)</sup> که مربوط است به توانایی سیستم در افزایش بازدهی هر تکنولوژی معین از طریق تغییرات سازمانی تشویق کننده، افزایش انگیزه های مدیران و کارکنان، بهبود فرایندهای تصمیم گیری و بهبود انواع تصمیمات از قبیل استخدام، اخراج، ترفیع، مزایا، تخصیص فضا و لوازم اداری و ...<sup>(۵)</sup>.

همه کارایی ها بستگی دارند به: طبیعت قیمت ها، قواعد تصمیم گیری در میان مدیران و برنامه ریزان، درجه تمرکز تصمیم گیری، درصد رقابت، ساختارهای مالی، درصد ریسک پذیری یا آینده نگری مدیران، چشم اندازهای اقتصادی و ... روشن است که همه این موارد در جای خود از

1- technical\allocative static efficiency

2- dynamic efficiency

۳- این مفهوم از کارایی را - که کارایی تکنولوژیک نیز خوانده می شود - ژوزف شومپتر بسط داده است. در این باره می توان به فصل دوم این رساله و برای بحث بیشتر به [۱۰۲] فصل سوم، و نیز به [۱۷]، [۲] و [۶] مراجعه کرد.

4- X- efficiency

۵- اصطلاح کارایی X نخستین بار در سال ۱۹۶۶ توسط لیبنشتاین (*Leibenstein*) وارد ادبیات اقتصاد شد. برای بحث مبسوط در این باره، بنگرید به [۸۹].

نهادهای سیستم متأثر می‌شوند.

**۳- اشتغال و ثبات:** در واقع اگر اقتصادی هر سه نوع کارایی یاد شده را به خدمت گیرد باید به سویی برود که از همه عوامل تولید موجود، بهره‌برداری کامل کند. به عبارت دیگر، همه عوامل تولید، بویژه نیروی کار در "اشتغال کامل" قرار داشته باشند. اما اقتصادها در عمل، مخصوصاً درباره اشتغال نیروی کار، دائماً با نوساناتی همراهند. این نوسان در "اشتغال" نیز غالباً با نوسان در قیمت‌ها همراه است. یعنی بیکاری، تورم و رکود از خصیصه‌های دوره‌ای بسیاری از اقتصادهای مدرن شده است. توانایی اقتصادها در کاهش این نوسانات و ایجاد "پایداری و ثبات" نسبی در اقتصاد می‌تواند به عنوان یکی از جنبه‌های مثبت هر سیستمی تلقی شود.

**۴- امنیت:** در جوامع اولیه همواره سه گونه عدم امنیت می‌توانسته حیات و سعادت افراد و جوامع را به خطر بیندازد: تهاجم خارجی، عدم امنیت داخلی، و فقدان ضمانت اجرا برای توافق‌ها و قراردادهای میان افراد. در واقع برای رفع این گونه ناامنی‌ها بود که دولت به وجود آمد. بنابراین محافظت از فرد و جامعه در برابر این خطرها، همان وظایف کلاسیک دولت‌هاست.

نوع دیگری از ناامنی که با معیارهای جوامع اولیه، ناامنی محسوب نمی‌شده است، اما در دنیای جدید، ناامنی محسوب می‌شود، احتمال باخت در بخت‌آزمایی‌های طبیعی و اجتماعی است. مردم همواره در معرض فجایع طبیعی و فشار نیروهای ناخوشایند اجتماعی قرار دارند. کودکی که با نقص عضو به دنیا می‌آید، و خانواده‌ای که زندگی خود را در سیل از دست می‌دهد (باخت در بخت‌آزمایی طبیعی)، یا تاجری که درگیر و دار تحولات اقتصادی ورشکست می‌شود، و کارگری که به خاطر فشارهای رقابتی بنگاههای رقیب اخراج می‌شود (باخت در بخت‌آزمایی اجتماعی)، همگی با ناامنی رو به رو هستند و نیازمند حمایتند. بنابراین بخشی از فشار نیروهای ناخوشایند اجتماعی ناشی از همان تحولات دوره‌ای اقتصاد است که سیاست‌گذارهای اقتصادی دولت‌ها برای ایجاد "ثبات و پایداری" در پاسخ به آنهاست. بخش دیگر فشارهای ناخوشایند اجتماعی، ناشی از عوامل بی‌شماری همچون توزیع اولیه ثروت و امکانات، ساختار اقتصاد، سطح فن‌آوری، چارچوبهای نهادی و حقوقی، ارزشها و... می‌باشد. در واقع پیدایش "دولت رفاه" در اروپای قرن بیستم، در پاسخ به، و برای کاهش انواع فشارهای ناخوشایند اجتماعی و طبیعی

بوده است<sup>(۱)</sup>. به هر حال، این که سیستم‌های اقتصادی تا چه حد موفق می‌شوند تا از مردم در برابر انواع فشارهایی که خارج از کنترل آنها است، حفاظت کنند، یک معیار بنیادین می‌باشد. گرچه سیستم ممکن است به این نیاز با تأسیس یک "دولت رفاه" پاسخ دهد، یا با پیشگیری و مبارزه با علل به وجود آورنده حوادث و فشارها.

**۵- برابری:** گرچه توزیع بسیار نامتعادل درآمد و ثروت نیز می‌تواند جزء همان نا امنی‌های اجتماعی یاد شده گنجانده شود، اما به علت اهمیت آن، جداگانه مطرح می‌کنیم. اگر درآمد به طریقی توزیع شده باشد که مردم اندکی، کالاهای تجملی بسیاری را به خود اختصاص دهند و دیگران در ادمبار و نکبت به سر برند، دشوار بتوان چنین سیستمی را - گرچه کارآ باشد - به عنوان یک نظام مطلوب معرفی کرد. "سازگاری روانشناختی" در میان مردم جامعه، یک "کالای عمومی" محسوب می‌گردد که موجب صمیمیت و شادمانی و احساس تعلق و احترام متقابل میان مردم جامعه می‌شود. این کالای عمومی با ایجاد سلامت روحی و گسترش حس همکاری، بسیاری از هزینه‌های اجتماعی را می‌کاهد و بر کارایی کل جامعه می‌افزاید. در یک جامعه بسیار نامبرابر، تنها مقدار اندکی از این کالای عمومی، تولید می‌شود. شکی نیست که وجود مقداری نامبرابری برای گردش کار یک اقتصاد لازم است. درآمد، ثروت و قدرت، از یک سو انگیزه‌های خوبی است برای به صحنه کشاندن استعدادهاى مختلف، و از سوی دیگر، پاداشهای خوبی برای آنان که در بازی تولید موفق بوده‌اند. بنابراین سیستمی که فقط به "برابری" توجه دارد، به احتمال زیاد "کارایی" را از دست می‌دهد و بالعکس. هیچ فرمول عینی برای ایجاد توازن میان "عدالت توزیعی" و "عدالت تخصیصی" وجود ندارد. هر کدام از ما پاسخی برای آن داریم، اما در عمل، فرایندهای سیاسی هر جامعه، معیارهای اخلاقی آن جامعه را به واقعیت ترجمه می‌کند.

۱- دولت رفاه (*welfare state*) در گسترده‌ترین مفهومش به معنی دولتی است که می‌کوشد رفاه اجتماعی کل جامعه را افزایش دهد. اما در این مفهوم گسترده، می‌توان ادعا کرد که هرگونه فعالیتی که دولت انجام می‌دهد، "احتمالاً" رفاه جامعه را افزایش می‌دهد (چرا که فرض شده است که تصمیمات دولت‌ها با توجه به مصالح عمومی گرفته می‌شود). اما به طور خاص، "دولت رفاه" اشاره به دولت‌هایی است که - عمدتاً در سالهای پس از جنگ جهانی دوم - کوشیدند خدماتی همچون آموزش و پرورش، بهداشت، مسکن‌سازی و انواع دیگر خدمات عمومی نظیر بیمه‌های اجتماعی، بیمه‌های بیکاری، خدمات مربوط به سالخوردهگان یا کودکان بی سرپرست، کمکهای نقدی به گروههای آسیب پذیر و... را به صورت رایگان یا با قیمت‌های یارانه دار، ارائه دهند.



برابری "فرصت‌ها"، هم نتیجه یک توزیع نسبتاً مناسب است و هم یکی از عوامل فراهم آورنده آن. البته برابری فرصت، ضرورتاً به برابری درآمد، ثروت یا قدرت نمی‌انجامد. برابری فرصت‌ها، تنها به مفهوم برابر کردن "احتمال بُرد" در بخت‌آزمایی اجتماعی برای افراد است. بخت‌آزمایی طبیعی، همچنان به کار ایجاد نابرابری مشغول است. "دولت رفاه" نیز برای بهبود برابری فرصت‌ها تأسیس شده است، اما هیچ دولت رفاهی نتوانسته است فرصت‌ها را کاملاً برابر کند و احتمالاً نیز نخواهد توانست.

**۶- رشد:** گرچه در اقتصاد توسعه همواره مفهوم "رشد" را از "توسعه" متمایز می‌سازند اما هنوز نه تنها در کشورهای در حال توسعه بلکه در کشورهای توسعه یافته تر نیز، توسعه اقتصادی نخست به معنای رشد تولید است.

پیش از این، از "کارایی پویا" به عنوان یکی از انواع کارایی و معیاری برای سنجش اقتصادها سخن گفتیم. در واقع همین کارایی پویاست که به رشد اقتصادی می‌انجامد. شاید بتوان گفت اقتصادی که نتواند به یک رشد معقول دست یابد، از بر آوردن دیگر ملاک‌های تفوق اقتصادی، همچون امنیت، ثبات، توزیع منصفانه، اشتغال کامل، افزایش رفاه اجتماعی و ... نیز ناتوان است. البته رشد، همیشه نیز کار ساز نیست و گاهی خود می‌تواند به بدتر شدن برخی از ملاکهای فوق بینجامد. مخصوصاً در مراحل ابتدایی صنعتی شدن کشورها اگر رشد، بسیار سریع باشد - به دلیل در هم ریختن ساختارهای مستقر اجتماعی و انهدام سنت‌ها و نهادهایی که پیش از این وظیفه حفاظت از ملاک‌های یاد شده (ثبات، توزیع، امنیت و ...) را بر عهده داشتند و عدم استقرار ساختارهای جدید - جامعه ممکن است با دشواریها و نابسامانی‌های بسیاری رو به رو شود.

رشد سریع نه تنها ممکن است به بحرانهای اجتماعی بینجامد، بلکه می‌تواند انهدام طبیعت و محیط زیست را نیز در پی داشته باشد. بنابراین معیار رشد، همواره باید همراه با معیارهای دیگر مورد توجه قرار گیرد.

**۷- محیط زیست:** بنابراین، رشد هر اقتصاد ممکن است با نابودی محیط زیست همراه باشد. روشن است که محیط زیست نیز یکی از عوامل کمیاب تولید در سطح کل جامعه است و اقتصادی که یک عامل تولید را به کار بگیرد بدون آن که بتواند سهم آن عامل را پردازد، در واقع ناکارآمد عمل می‌کند. هر اقتصاد باید بتواند سهم مشارکت "محیط زیست" را در تولید پردازد و این پرداخت به صورت ابداع روشهایی برای عدم تخریب محیط زیست یا پرداخت هزینه‌های

بازسازی محیط زیست انجام می‌شود. گرچه تخریب محیط زیست، حاصل سرعت صنعتی شدن است و ربطی به نوع سیستم اقتصادی ندارد، ولی سیستم باید بتواند سهم آن را از تولید جدا کند. این کار را ممکن است دولتها با دریافت مالیات انجام دهند، یا قوانین، بنگاهها را مجبور به عدم تخریب محیط زیست یا بازسازی آن کنند؛ یا بخشی از هزینه‌های R&D<sup>(۱)</sup> بنگاههای بزرگ منجر به ابداع روشهای کمتر مخرب تولیدی شود که هزینه تخریب را برای کل جامعه کاهش می‌دهد. آنچه مهم است این است که سیستم اقتصادی بتواند راههایی را برای جبران تخریب محیط زیست پیشنهاد و اجرا کند.

**۸ - آزادی انتخاب:** اگر مفهوم کارایی را آن چنان گسترش دهیم که تمام امکانات بالقوه را برای حداکثر کردن تولید با استفاده از عوامل موجود، در بر گیرد، آنگاه می‌توانیم از "کارایی محض" صحبت کنیم. اما عملاً کارایی، منحصر است به انجام بهترین تولید با عوامل موجود و در محدودهٔ مجموعه شرایط اجتماعی - اقتصادی موجود. فقدان هرگونه عامل محدود کننده را که می‌تواند منجر به افزایش هر کدام از انواع کارایی شود، "آزادی اقتصادی" می‌نامیم. وجود اتحادیه کارگری ممکن است هم کارگران را مجبور کند که در پایین تر از یک دستمزد معین کار نکنند و هم بنگاهها را مجبور کند با دستمزدهای بالاتری تولید کنند. همچنین اتحادیه‌ها مانع اخراج کارگران توسط بنگاههایی که می‌خواهند تکنولوژی پیشرفته تری را به کار گیرند، می‌شوند. بنابراین اتحادیه کارگری - که ممکن است خود نهادی باشد که سیستم، آن را برای انطباق با شرایط جدید تأسیس کرده است تا انواع دیگری از ملاکها را (مثل تأمین امنیت شغلی) بر آورده سازد - عاملی می‌شود در جهت محدود ساختن "آزادی اقتصادی" کارگزاران و در نتیجه محدود تر شدن دامنه‌گزینه‌های مدیران برای انتخاب کارآترین روشها. شاید اگر اصطلاح "آزادی انتخاب"<sup>(۲)</sup> را به کار ببریم دامنه تعریفمان را به کلیه آزادیهایی که دامنه "انتخابهای کارآ" را برای کارگزاران افزایش می‌دهد، گسترده‌ایم. مثلاً آزادی مهاجرت پیش از آن که یک آزادی اقتصادی باشد، یک آزادی اجتماعی و سیاسی است، اما کشوری که محدودیتی برای مهاجرت نیروهای کار خارجی به داخل ایجاد می‌کند، پیش از هر چیز، دامنه انتخاب کارای تولیدکنندگان را محدود می‌سازد.

۱- *Research and Development*، هزینه‌های R&D هزینه‌هایی است که بنگاهها صرف ابداع و نوآوری در فن آوری یا بهبود کیفیت کالاها یا معرفی کالاهای جدید می‌کنند. در این باره در فصل ۱۰ به تفصیل سخن گفته شده است.  
 ۲- در باره مفهوم گسترده «آزادی انتخاب» می‌توان به [۳۸] نگاه کرد.

آزادی انتخاب در مصرف، آزادی انتخاب شغل و آزادی انتخاب بنگاهها (تصدی آزاد) از مهمترین آزادی‌های انتخاب هستند. تصدی آزاد چیزی جدای از مالکیت است. بنگاه می‌تواند خصوصی باشد یا عمومی اما تصدی آزاد داشته باشد. نمونه‌های تصدی آزاد دو بنگاه خصوصی و عمومی، به ترتیب کمپانی پژو و کمپانی رنو در فرانسه می‌باشند، و شرکت‌های خصوصی دوران آلمان نازی، نمونه بنگاههای خصوصی بدون تصدی آزاد می‌باشند.

گسترش "آزادیهای انتخاب" در یک سیستم اقتصادی می‌تواند فرایندهای خود-انطباقی یک اقتصاد را برای سازگاری با شرایط جدید تسهیل و تسریع کند. شاید شکل‌گیری آنچه ما اکنون مانعی برای آزادی انتخاب می‌پنداریم - مثل اتحادیه‌های کارگری - خود، حاصل وجود "آزادی انتخاب" باشد و اقتصادهای غربی، آنها را در پاسخ به تحول شرایط و از طریق یک فرایند خود-انطباقی به وجود آورده باشند - همان‌گونه که امروز نیز با گسترش دولت رفاه و پدیدار شدن بیمه‌های بیکاری و ... و بنابراین حذف بسیاری از ناامنی‌های شغلی، اتحادیه‌های کارگری اهمیت خود را از دست داده‌اند.

**۹ - حاکمیت مصرف‌کننده:** تاریخ، نمونه‌های فراوانی به یاد دارد که مردمان جامعه‌ای یا ترجیحات رهبران خویش را بر ترجیحات خویش مقدم داشته‌اند، یا اصولاً ترجیحاتشان بر اساس ترجیحات رهبرانشان شکل گرفته است. البته نیازی به یادآوری نیست که در نمونه‌های بیشتری، اغلب، ترجیحات رهبران بر مردم تحمیل شده است. در این مورد اخیر، رهبران نمی‌گویند ترجیحات ما چنین است، بلکه می‌گویند منافع مردم در این است که ترجیحاتشان چنین باشد! اکنون می‌توان این موضوع را که ترجیحات چه کسی سرانجام تعیین می‌کند که چه چیزی تولید شود، به عنوان یکی از ملاکهای مقایسه در نظر گرفت. به دیگر سخن، تولید با حاکمیت مصرف‌کننده تعیین می‌شود یا حاکمیت برنامه‌ریز؟ این که حاکمیت مصرف‌کننده رانکته‌ای مثبت ارزیابی کنیم یا منفی، بستگی به دیدگاه داور می‌کننده دارد. در این باره اختلاف بسیار بوده است، به خصوص در میان طرفداران انواع سوسیالیسم<sup>(۱)</sup>.

البته نباید مسأله "حاکمیت مصرف‌کننده" را با "آزادی مصرف‌کننده" اشتباه کرد - مردم ممکن است از "آزادی مصرف‌کننده" برخوردار باشند ولی حاکمیت نداشته باشند. این همان موضوعی

۱- در باره استدلالهای دیدگاههای مختلف سوسیالیست، در [۸۱] صفحه ۱۲ سخن گفته شده است.

است که در شوروی سابق وجود داشت، مردم تا حدودی آزاد بودند که در مصرف خویش انتخاب کنند، اما این را که چه تولید شود، رهبران تعیین می‌کردند - البته می‌پذیریم که دامنه کالاهای تولیدی که توسط رهبران تعیین می‌شود ممکن است آنقدر گسترده نباشد که همه گزینه‌های ممکن را در برگیرد، اما مردم آزاد بودند تا از میان آنچه تولید شده است، انتخاب کنند.

نکته مهم این است که گرچه حاکمیت برنامه ریز می‌تواند هیچ منافاتی با آزادی مصرف‌کننده نداشته باشد، اما "تصدی آزاد" را محدود می‌کند و بنابراین دامنه "گزینه‌های کارآ" را برای بنگاهها - چه خصوصی و چه عمومی - محدود می‌سازد. با این حال نمی‌توان نتیجه گرفت که همواره "حاکمیت مصرف‌کننده" اولویت دارد، چون اگر حاکمیت برنامه ریز به "ثبات و پایداری" یا به "رشد و توسعه" یا به "اشتغال کاری" و ... بینجامد شاید بتوان به آن رأی داد. اما به نظر می‌رسد در شرایط یکسان، از آنجا که حاکمیت برنامه ریز، تصدی آزاد و در نتیجه کارایی را محدود می‌کند، می‌توان به نفع حاکمیت مصرف‌کننده رأی داد.

۱۰ - اصلاح و انطباق: بی‌گمان هر ملتی برای خویش ارزشهای منحصر به فردی دارد که شاید برای ملتی دیگر، همان، یک ضد ارزش باشد. از این گذشته، مفهوم ارزش‌ها نیز در گذر تاریخ متحول می‌شود. همچنین یک ارزش مشترک برای ملل مختلف، اهمیت و اولویت متفاوتی دارد. هر ملتی در هر دوره از تاریخ خود، دارای شرایط ویژه‌ای است که یکی از ارزشها را برایش حیاتی تر می‌سازد. ملتی که سالها از هرج و مرج سیاسی و عدم امنیت رنج برده است، به پیشواز یک دیکتاتوری سیاسی می‌شتابد، و ملتی که سالها بحران و بی‌ثباتی اقتصادی ناشی از یک اقتصاد بازار را تجربه کرده است، از صمیم قلب به حاکمیت برنامه ریز رأی می‌دهد. بنابراین شاید بتوان گفت، هر ملتی در هر مرحله از توسعه تاریخی خویش، نظام اقتصادی ویژه‌ای می‌طلبد. اما دشواری آنجاست که برخی از نظامها که ویژه دوران خاصی از تحول هستند و ممکن است ملتی آنها را آزادانه برگزینند، پس از استقرار، راه را بر هر گونه تجدید نظر، تحول و انطباق با شرایط جدید ببندند. شک نیست که اکثریت مردم شوروی سابق، در انقلاب اکتبر از صمیم قلب برای برپایی یک نظام سوسیالیست کوشیدند. اما این نظام، پس از استقرار با آن که شرایط متحول شد و با آن که مردم ترجیحات و ارزشهایشان دگرگون گشت، راه را بر هر گونه تجدید نظر بست، تا آن که سرانجام با "انهدام" در آن تجدید نظر شد.

همچنین، هیچ نظام سرمایه‌داری‌ای وجود نداشته است که بدون یک انقلاب و با تحول تدریجی و بر اساس ضرورت یک دوره تاریخی، به یک نظام کمونیستی تبدیل شده باشد. (شاید بتوان تجربه شیلی‌آلنده را به عنوان نمونه ضعیفی برای چنین تحولی ذکر کرد، اما فراموش نشود که شیلی‌آلنده یک نظام کمونیستی نبود). اما از آن جا که هر ملت با تحولات شدیدی در ارزشهایش و بنابراین با تحولات شدیدی در نیازهای بنیادینش رو به رو می‌شود، ظاهراً در هر دوره به نوع ویژه‌ای از سیستم اقتصادی نیازمند است. بنابراین باید معیاری یافت که نشان دهنده درجه توانایی یک سیستم در اصلاح خود و انطباق با نیازها و شرایط جدید باشد. البته ضرورتی ندارد که این توانایی به آن حد شدید باشد که ماهیت سیستم را تغییر دهد و ظاهراً چنین انتظاری منطقی نیست. بنابراین انتظار نداریم که سرمایه‌داری بتواند تا آن حد متحول و منعطف باشد که بتواند تبدیل به یک نظام کمونیستی شود و بالعکس. اما هر نظامی که قدرت انطباق بیشتری داشته باشد، در طول تاریخ هزینه کمتری بر ملت خویش تحمیل خواهد کرد، چرا که با تحول و انطباق تدریجی و لازم، نیاز به جا به جایی‌های عظیم و یکباره قدرت، ثروت و منابع از بین می‌رود و بنابراین در هزینه‌های عظیمی که این نوع تحولات بنیادین بر هر جامعه‌ای تحمیل می‌کنند، صرفه جویی می‌شود.

همان گونه که در اوایل همین فصل آمد، هر سیستم برای ماندن خویش باید اخلاهای خویش را اصلاح کند و نیز خود را با شرایط جدید، منطبق و سازگار سازد. به نظر می‌رسد که ضرورتی ندارد، این فرآیندها بطور خودکار انجام شوند، یعنی ضرورتی ندارد که سیستم خود - اصلاح‌گر و خود - انطباقی باشد. بنابراین هر سیستم می‌تواند با "اصلاح هدایت‌شده" و "انطباق هدایت‌شده" نیز تداوم یابد. اما نکته این جاست که این عامل هدایت‌گر که از بیرون فرآیندها، سیستم را کنترل می‌کند، دارای "وقفه" است. وقفه‌های سه گانه "تشخیص"، "تصمیم" و "تأثیر" ممکن است آنقدر طولانی شوند که عملاً به مرگ سیستم بینجامد<sup>(۱)</sup>.

بدین ترتیب شاید بتوان نتیجه گرفت که سیستم‌هایی که فرآیندهای خود - اصلاحی و خود - انطباقی در آنها گسترده است، توانایی تحول آنها، بیشتر و سریع‌تر است. در این سیستم‌ها فرآیندهای اصلاح و انطباق، "خودکار"<sup>(۲)</sup> هستند، یعنی یک مرجع تصمیم‌گیرنده، آنها را بطور

۱- در باره انواع وقفه (درنگ / lag) بنگرید به [۱۵]، ص ۷۹ - ۴۷۰.

سنجیده و آگاهانه و عمدی به وجود نیاورده است. برای مثال، سیستم کارتهای اعتباری، نهاد جدیدی است که در پاسخ به تحول شرایط و از طریق یک فرایند خود-انطباقی در اقتصادهای غربی شکل گرفته است.

اکنون این پرسش به وجود می‌آید که در سیستم‌هایی که کنترل همه یا بخشی از آنها غیر خودکار و از بیرون فرآیندها انجام می‌شود، اگر عامل کنترل، درونی شود - یعنی به صورت بخشی از فرآیندهای سیستم در آید - آیا توانایی اصلاح و انطباق آن بیشتر و سریع‌تر می‌شود؟ پاسخ مثبت است، اما با این توضیح که هر مرجع تصمیم‌گیرنده خود مختاری که مستقل از کنش متقابل دیگر اجزاء سیستم، تصمیماتی آگاهانه، حساب شده و عمدی برای کل سیستم می‌گیرد، خارج از فرایندهای خودکار سیستم قرار دارد. درونی کردن فرایند اصلاح و انطباق به این مفهوم است که آن را به دست مکانیزم‌های خودکار غیر شخصی و نا انسانی سیستم بسپاریم. بنابراین درونی کردن عامل کنترل به این مفهوم است که مراجع تصمیم‌گیر مستقل و خود مختار، حذف و به جای آنها نهادهای متعامل جدیدی در سیستم مستقر شوند<sup>(۱)</sup>.

به هر ترتیب، این که چه نهادهایی قدرت و درجه تحول و انطباق سیستم را افزایش می‌دهند، و یا این که چه نوع مکانیزم‌های خود-اصلاحی و خود-انطباقی برای این کار ضرورت دارند، و یا این که معیارهای قدرت تحول و انطباق دقیقاً کدام است، مسائلی هستند که یا باید برای هر اقتصاد بطور جداگانه بررسی شوند و یا نیازمند بررسی و تحقیق مفصلی هستند. در این جا آنچه مورد نظر است این است، اصولاً درجه توانایی (قدرت و سرعت) سیستم‌ها برای اصلاح و انطباق، یکی از معیارهای مهم مقایسه آنها می‌باشد.

\*\*\*

۱- در باره تحولات لازم در سیستم‌ها، برای پایداری و تکامل به [۱۶]، ص ۵۳ - ۵۰ و [۳۶]، ص ۵ - ۸۲ بنگرید.



# فصل دوم

## اقتصاد بازار

### مقدمه

در فصل نخست، به کلیاتی در باره نقش، هدف و منطق کارکرد هر اقتصاد و نیز چگونگی تقسیم‌بندی کلی و نظری اقتصادها پرداختیم. همچنین مهم‌ترین انواع نظامهای اقتصادی واقعی، که هرکدام از اقتصادهای معاصر با یکی از آنها قرابت و شباهت دارد، برشمرده شد؛ و نیز نشان داده شد که "نهاد مرکزی" و "مکانیزم هماهنگی" در هرکدام از آنها چیست. و سرانجام، برخی از مهم‌ترین معیارهای مقایسه اقتصادها معرفی شد. اما موضوع اصلی بررسی، در این فصل، "اقتصاد بازار" است، یعنی ملاحظه دقیق‌تر مفاهیم، شرایط نظری و ساختار عملی اقتصاد بازار.

صرف‌نظر از نامهای متعددی که ممکن است با مقاصد مختلفی برای این نوع اقتصاد به کار رود، منظور ما از "اقتصاد بازار" بطور کلی آن گونه اقتصادی است که در عین داشتن انواع مالکیت‌های کوچک و بزرگ، خصوصی و دولتی، شرکتی و تعاونی، و در عین وجود انواع هدایتگرهای بیرونی از قبیل مجالس قانونگذاری، دولت، بانک مرکزی و ...، بخش اعظم فرایندهای تخصیص و توزیع، به گونه‌ای غیر متمرکز و از طریق ساز و کار بازار هماهنگ و سازگار می‌شوند.

در این فصل، نخست به بازشناسی برخی از واژگانی که ممکن است اغلب به جای هم به کار روند در حالی که معانی متفاوتی از آنها مراد می‌شود، می‌پردازیم. روشن کردن حوزه معنایی واژگان بسیار ضروری است، زیرا برای یک مفهوم ممکن است واژگان متعددی وضع شده باشد



– تنها به منظور تکیه بر ویژگی خاصی از آن مفهوم.

از سوی دیگر، هر واژه ممکن است بار عاطفی خاصی را با خود حمل کند که مفهوم یا جنبه توصیفی (بار توصیفی) آن را تحت الشعاع قرار دهد. مثال بارز آن کاربرد واژه "لیبرال" در زبان فارسی در دهه اخیر است<sup>(۱)</sup>.

سپس، بازار را به عنوان یک نهاد مورد بررسی قرار می‌دهیم. تعاریف، شناخت فرایندها، تحولات ساختاری و نظریات مربوط به آن بررسی خواهند شد. گرچه هر یک از عناوین این قسمت مستلزم یک پژوهش مستقل و بسیار گسترده است، اما ما را چاره‌ای نیست جز آن که برای تکمیل این بررسی، به همه چیزگریزی بزنیم و برای کوتاهی، همه را به اشارت بگذرانیم.

سرانجام، بازار به عنوان یک نظام اقتصادی بررسی خواهد شد. نخست به گونه‌ای خلاصه، به یک مدل نظری محض از نظام بازاری می‌پردازیم، سپس وضعیت نظامهای بازاری ساده اولیه را نشان خواهیم داد، و سرانجام از آنچه اکنون در جهان به عنوان نظامهای بازاری یاد می‌شود (یعنی اقتصادهای پیشرفته صنعتی معاصر که با انبوهی از نهادها و ساز و کارهای نابازاری‌شان، همچنان اقتصاد بازاری به شمار می‌آیند)، سخن می‌گوییم.

### بازشناسی واژگان

معمولاً برای هر مفهوم عمومی می‌توان چندین واژه جایگزین به کار برد، اما برای برخی از مفاهیم نه‌چندان عمومی و بویژه تخصصی، ضرورتاً باید واژه یگانه‌ای به کار رود تا همواره بر حوزه معنایی یکسانی دلالت کند. در این جا، لازم است برخی از واژگانی را که هم کاربرد عمومی دارند و هم تخصصی، به روشنی تعریف کنیم.

**فرد / واحد / کارگزار:** هر فرد، یک واحد اقتصادی است که با توجه به نیازها و امکاناتش، تصمیم‌گیری می‌کند. از سوی دیگر، هر واحد اقتصادی – مثل یک بنگاه یا یک اتحادیه کارگری – نیز تصمیمات خود را از طریق افراد می‌گیرد. آنچه از نظر اقتصاد اهمیت دارد، "واحد تصمیم‌گیرنده" است. بنابراین یک فرد، یک خانوار، یک بنگاه، یک اتحادیه و یک هیأت دولت، همگی واحدهای تصمیم‌گیرنده هستند. معمولاً به این واحدهای تصمیم‌گیرنده، با واژگان کلی‌ای

۱- در باره بار توصیفی و بار عاطفی واژگان در [۴۶] به تفصیل گفت و گو شده است.

چون "فرد"، "واحد" یا "کارگزار" اشاره می‌شود.

بازار: این واژه را به زودی به گونه‌ای گسترده مورد بررسی قرار خواهیم داد، اما تنها اشاره می‌کنیم که معمولاً (مخصوصاً در زبان فارسی) برای اشاره به یکی از چهار مفهوم زیر به کار می‌رود که لازم است هنگام کاربرد این واژه، مفهوم مورد اراده خویش را از دیگران متمایز کنیم: (۱) مکان خرید و فروش کالاها. صفاتی که معمولاً این مفهوم را همراهی می‌کنند، مفاهیمی ایستا دارند، مثل دور، نزدیک، بزرگ، کوچک، شلوغ، خلوت، گرم، سرد و ... (۲) مجموعه شرایط متعلق به مبادله یک کالا، از جمله محدوده جغرافیایی، وضعیت و شرایط عرضه کنندگان، وضعیت و شرایط متقاضیان، قیمت و ... صفاتی که این مفهوم را همراهی می‌کنند معمولاً مفاهیمی پویا دارند، مثل راکد، کساد، پر رونق، پر نوسان، نامطمئن، دارای کمبود، دارای مازاد، رقابتی، انحصاری و ... (۳) فرایندها و مکانیزم‌های درونی بازار که دامنه آن می‌تواند از یک بازار خاص تا کل اقتصاد را دربرگیرد. در واقع همان مکانیزم‌های هماهنگ‌کننده که تک تک بازارها و سرانجام کل اقتصاد را به تعادل می‌رسانند. این فرآیندها ناشی از ساخت بازار (یا بازارها) می‌باشند و صفاتی که می‌گیرند اغلب، مفاهیم پویای زمان‌بر را دربردارند، مثل، شدید، ضعیف، کند، سریع و ...، یا بر کیفیت‌هایی دلالت می‌کنند که حاصل یک فرآیند پویا یا زمان‌بر می‌باشند، مثل: کامل، ناقص و ... (۴) نظام اقتصادی بازار که شامل مجموعه‌ای از نهادها و مکانیزم‌هاست، که این نهادها و مکانیزم‌ها خود می‌توانند بازاری (به مفاهیم (۱) تا (۳)) یا نابازاری باشند. صفاتی که با این مفهوم به کار می‌رود اغلب دارای بار ارزشی هستند، مانند: عادلانه، منصفانه، غیرانسانی، سعادت‌مندانه، کارآ و ... نکته قابل توجه این است که ظاهراً هرکدام از این مفاهیم، نسبت به مفهوم پیشین خود، رابطه عموم و خصوص مطلق دارد. این مفاهیم معمولاً در زبان انگلیسی به ترتیب با این اصطلاحات متمایز می‌شوند:

(۱) *market place* (۲) *market* (۳) *market mechanism* (۴) *market system*

با این حال، همه این تقسیم‌بندی‌ها با مسامحه شدید انجام شده‌اند. معمولاً هرکس واژه بازار را برای آمیزه‌ای از مفاهیم مختلف به کار می‌برد. در باره این اختلافات در قسمت بعدی همین فصل به تفصیل گفت و گو خواهد شد.

رقابت / انحصار / بازار: در باره تمایز مفاهیم این واژگان و تحول آنها در طول تکامل علم اقتصاد، پس از این به تفصیل سخن خواهیم گفت، اما آنچه در این جا تنها به آن اشاره‌ای می‌کنیم

این است که معمولاً - و گاهی حتی میان دانش‌آموختگان اقتصاد - میان "بازار" و "رقابت" تمایزی ایجاد نمی‌شود. برای "بازار"، واژه "رقابت" به کار برده می‌شود و بر عکس<sup>(۱)</sup>. از این گذشته، معمولاً با واژه "رقابت" مفهوم "رقابت کامل" آن هم مفهوم کلاسیکی آن - را مراد می‌کنند؛ و از این نیز فراتر، گاهی "بازار" و "انحصار" به عنوان دو مفهوم متضاد قلمداد می‌شوند. بنابراین، توجه به این نکات ضروری است: (۱) "بازار" نهادی است که در نظامهای غیربازاری نیز می‌تواند وجود داشته باشد. (۲) هر بازار دارای ساختارهای متفاوتی است، که "رقابت" یکی از آنهاست. (۳) "رقابت" در تئوری، مفاهیم گوناگونی دارد و در عمل دامنه گسترده‌ای، که یک سوی آن "رقابت کامل" است و سوی دیگرش "انحصار". بنابراین (۴) "انحصار" نه تنها در برابر مفهوم بازار قرار ندارد، بلکه جزئی از ساختار بازار است<sup>(۲)</sup>. از این گذشته، گاهی انحصار، حاصل رقابت است: رقابت تولیدکنندگانی که یک به یک همدیگر را از بازار بیرون می‌کنند یا بر علیه یکدیگر تبانی می‌کنند تا سرانجام تنها یک بنگاه در بازار باقی بماند. از سوی دیگر، اگر خریداران با هم رقابت نکنند، انحصارگر هرگز نمی‌تواند قیمت‌های انحصاری را اعمال کند. بنابراین انحصار از هر دو سو، حاصل رقابت است. به دیگر سخن، "انحصار" نام دیگری است برای "ناقص‌ترین رقابت". این موضوعات در قسمت (۱) همین فصل به تفصیل بررسی خواهند شد.

**بازاری / نابازاری:** این واژه‌ها گاهی به عنوان صفت به کار می‌رود اما معانی مختلفی از آن مراد می‌شود که باید به آنها توجه داشت. وقتی صحبت از فرایندها یا مکانیزمهای بازاری است به مفهوم (*market mechanism*) اشاره دارد که پیش‌تر تعریف کردیم. اما وقتی صحبت از کالاها یا تولیدات بازاری می‌شود باید این مفاهیم را متمایز ساخت:

(۱) بازارپسند و قابل فروش در بازار (*marketable goods*): در این جا کالای بازاری کالایی است که بتوان آن را در بازار فروخت و هزینه‌های تولید آن را پوشاند. این کالا می‌تواند در بخش خصوصی یا دولتی تولید شود اما قطعاً کالای خصوصی<sup>(۳)</sup> است. در برابر، کالای نابازاری، آن

۱ - البته ریشه این یکسان‌انگاری باز می‌گردد به نوشته‌های اقتصاددان کلاسیکی، W.S. Jevons. در این باره در قسمت ۱ همین فصل گفت و گو خواهد شد.

۲ - البته در این باره هیچ‌گاه اجماع وجود نداشته است. اما مخصوصاً در طول این قرن همواره اقتصاددانانی آن را پذیرفته بوده‌اند. برای مثال، پروفیسور پیگو در آغاز قرن (بنگرید به [۹۷] صفحه ۱۰۳) و پروفیسور بوکانان در پایان قرن (بنگرید به [۶۸]). در این باره در همین فصل گفت و گو خواهد شد.

۳ - *private goods* - کالای خصوصی کالایی است که منافع آن قابل تخصیص به افراد، و هزینه‌های تولید آن

است که اگر تولید شود، نتوان آن را در بازار فروخت.

(۲) گاهی برای کالاهایی که برای فروش به بازار عرضه شده‌اند، اصطلاح *کالاهای بازاری* (*marketed goods*)، در برابر کالاهایی که عرضه نشده‌اند (نابازاری)، به کار برده می‌شود. در این مورد نیز چگونگی تولید کالا (تولید خصوصی یا عمومی) اهمیت ندارد و کالای عرضه شده می‌تواند به دو طریق خصوصی و دولتی تولید شده باشد. در این موارد، اصطلاح "کالاهای عرضه شده به بازار" درست تر است.

(۳) در بیشتر موارد، *کالای بازاری* (*market goods*)، برای کالاهایی که توسط واحدهای مشارکت‌کننده در بازار تولید می‌شود، و *کالای نابازاری* برای کالاهایی که توسط بخش دولتی تولید می‌شود، به کار برده می‌شود. که البته در این مورد *کالای نابازاری* می‌تواند *کالای خصوصی* (*private goods*) باشد یا *کالای عمومی* (*public goods*)، اما *کالای بازاری* قطعاً *کالای خصوصی* است.

(۴) همچنین گاهی *کالای خصوصی* را - یعنی کالاهایی که منافع حاصل از آنها قابل تخصیص است و هزینه‌های تولید آن را می‌توان از طریق فروش آن در بازار جمع‌آوری کرد و بنابراین بخش خصوصی به دنبال تولید آنها می‌رود - *کالای بازاری* (*market goods*) می‌نامند. و در برابر، *کالای عمومی* که هزینه‌های تولید آن را نمی‌توان از بازار جمع‌آوری کرد، *کالای نابازاری* نامیده می‌شود. از این گذشته، هر چیزی که متعلق به بازار نباشد یا نشانه‌ها و نتایج بازار را نداشته باشد، نابازاری خوانده می‌شود، مثل "نهادهای نابازاری". در این جا مفاهیم یاد شده به گونه‌ای به کار خواهد رفت که تمایزها آشکار باشد.

**سرمایه‌داری / اقتصاد بازار:** در کاربردهای جاری، گاهی اصطلاحات سرمایه‌داری، بازار آزاد، سرمایه‌داری رقابتی، سیستم قیمتی و ... به جای یکدیگر به کار می‌روند. با این حال، هر کدام از این اصطلاحات، بار عاطفی ویژه‌ای دارند و برای تأکید بر جنبه خاصی به کار می‌روند. مثلاً در ایران وقتی "سرمایه‌داری" را برای اشاره به نظام اقتصادی بازار به کار می‌برند، منظورشان تأکید بر

---

قابل جمع‌آوری است. یعنی وقتی یک فرد از آن استفاده می‌کند، فرد دیگری نیز در همان زمان نمی‌تواند از آن سود ببرد. بنابراین برای مصرف این گونه کالاها رقابت پدید می‌آید (مثل لباس، اتومبیل و ...). این مفهوم در برابر کالای عمومی (*public goods*) قرار دارد که وقتی تولید شد، همه می‌توانند همزمان از منافع آن سود ببرند (مثل خدمات دفاع ملی).

جنبه‌های استثمارگرایانه و سودجویانه آن است. گرچه چنین برداشتی منحصر به ایران نیست و از زمانی که مارکس سرمایه‌داری را به عنوان یک سیستم بهره‌کشی معرفی کرد، "استثمار" با واژه "سرمایه‌داری" عجین شد<sup>(۱)</sup>. از این روست که فریدمن<sup>(۲)</sup> می‌نویسد "برداشت تنگ‌نظرانه از بازار اقتصادی به تعبیری چنان تنگ‌نظرانه از "نفع شخصی" منجر شده که در چارچوب آن برداشت، نفع شخصی با خودخواهی کوتاه‌بینانه یا پول‌پرستی برابر گردیده است"<sup>(۳)</sup>.

در این جا، همه این برداشت‌ها را کنار می‌گذاریم. "اقتصاد بازار" را برای هرگونه اقتصادی که با وجود انواع دخالت‌های دولتی و انواع نهادهای محدودکننده، "نهاد مرکزی" آن "مالکیت خصوصی" است - یعنی بخش اعظم ابزارها و ثروتهای تولیدی در دست کارگزاران یا واحدهای خصوصی است - و مکانیزم اصلی هماهنگ‌کننده آن، "بازار" است، به کار می‌بریم. لاجرم در چنین اقتصادی "رقابت" هست، "انحصار" نیز هست، چون "بازار" هست. اما زمانی که اشاره ما به "مدل کلاسیکی رقابت کامل" یا اقتصاد کاملاً آزاد یا لسه فر<sup>(۴)</sup> است، اصطلاح "اقتصاد بازاری محض" را به کار می‌بریم. هر جا نیز لازم بود که نوع ویژه‌ای از "اقتصاد بازار" را مشخص کنیم، آن را با پسوندی روشن می‌کنیم، مثل: "اقتصاد بازاری اولیه"، "اقتصاد بازاری پیشرفته صنعتی" و ...

## ۱- بازار: به عنوان نهاد

### مفهوم بازار

همواره میان مفهوم بازار به عنوان "نهاد" (*Institution*) و به عنوان "نظام" (*System*) آمیزشی به وجود می‌آید که منجر به برداشتهای اشتباه‌آمیزی می‌شود. البته این آمیزش از آن روست که این دو مفهوم، عملاً بستگی نزدیکی دارند. فرآیندهای بازار تنها زمانی به نحو کامل و دلخواه عمل می‌کنند که این نهاد در یک اقتصاد بازاری مستقر باشد؛ چرا که در یک اقتصاد بازاری، "نهادهای نابازاری" کمتری وجود دارد و بنابراین موانع کمتری بر سر راه عملکرد آزاد مکانیزم بازار قرار

۱ - [۸۲]، ص ۲۷.

2- M.Friedman

۳ - [۳۸]، ص ۲۴.

4-Laissez faire economy

دارد. همچنین، هر جا که بازار بتواند نقش هماهنگ کننده خود را به خوبی بازی کند، آن جا یک نظام بازاری، مستقر است، گرچه انباشته از انواع "نهادهای نابازاری" باشد. با وجود این، باید میان "نقش نهادین بازار" و "اقتصاد بازار" تفاوت گذارد.

اما منظور از "نهاد بازار" چیست؟ پاسخ مفصل به این پرسش مستلزم روشن کردن مفهوم "شرایط، ساختارها و فرآیندهای بازار" است. با این حال، شاید بتوان بطور قراردادی فعلاً پذیرفت که مجموع سه مفهوم اولیه‌ای که - در قسمت قبل - برای بازار بیان شد، با همدیگر، نهاد بازار را تشکیل می‌دهند. بنابراین:

بازار به عنوان فرایندها و مکانیزم‌های بازار به عنوان مجموعه شرایط بازار به عنوان  
تنظیم کننده داد و ستد + و ساختارهای داد و ستد + مکان داد و ستد = نهاد بازار

اما این مفهوم قراردادی عملاً چیزی را تعریف نمی‌کند و شاید با وارد کردن واژه‌هایی مثل "داد و ستد"، "مکان"، "شرایط"، "ساختار"، "فرآیند" و "مکانیزم" بر ابهام موضوع افزوده‌ایم. چرا که هیچ کدام از این واژه‌ها نیز تعریف پذیرفته فراگیری ندارند. هر کدام از این واژه‌ها، خود، نماینده مجموعه‌ای از واژگان هستند که بر سر تعاریف آنها مشاجره وجود دارد: بازار کامل، بازار ناقص، بازار رقابتی، بازار انحصاری، بازار جهانی، عرضه بازار، تقاضای بازار و .... آیا واژه "بازار" برای یک کالا، یک ناحیه، خریداران یا فروشندگان به کار می‌رود؟ یا برای همه آنها؟ اگر برای همه آنها به کار می‌رود، این واژه چه مفهوم گسترده‌ای باید داشته باشد که این همه مفاهیم ناهمگن را در خود جای دهد! اگر برای یک کالا به کار می‌رود، یک کالا چگونه از کالای دیگر متمایز می‌شود؟ آیا کالاهایی که جانشین همدیگرند، یک نوع کالا هستند و همه در یک بازارند؟ اگر مرادمان یک ناحیه است، مرزهای این ناحیه کدامند؟ آیا تعدادی منطقه پراکنده را می‌توان در آن گنجانند یا باید به هم چسبیده باشند؟ خریداران و فروشندگان باید چگونه عمل کنند تا بازاری تشکیل شود؟ تعدادشان؟ اطلاعاتشان؟ و ...

معلوم نیست بدیهی و ساده بودن مفهوم بازار باعث شده است که نویسندگان اقتصاد، ضرورتی به تعریف آن در نوشته‌های خود نبینند، یا پیچیده و دیرپاب بودن آن. اما اقتصاددانان بزرگ همواره برای ارائه تعریفی کوشیده‌اند. سیجویک<sup>(۱)</sup> آن را مجموعه‌ای از افراد می‌داند با آن چنان

مناسبات تجاری که هرکس به راحتی می‌تواند نرخهایی را بیابد که افراد گاهگاهی کالاها و خدمات معینی را در آن نرخها مبادله می‌کنند. جونز<sup>(۱)</sup> آن را هر مجموعه از افرادی می‌داند که در مورد هر کالاهایی دارای روابط تجاری هستند و دست به مبادلات گسترده می‌زنند. گرنو<sup>(۲)</sup> می‌گوید منظور اقتصاددانان از واژه بازار، هر بازار و بازارچه‌ای نیست که در آن اجناس خرید و فروش می‌شود، بلکه کل ناحیه‌ای است که در آن خریداران و فروشندگان با هم، درگیر چنان مبادله آزادانه‌ای هستند که باعث می‌شود قیمت کالاهای یکسان، به راحتی و به سرعت، به سوی برابری برود. برای الی<sup>(۳)</sup>، بازار، محل عمومی است که نیروهای تعیین‌کننده قیمت یک کالای خاص، در آن عمل می‌کنند. پیگو<sup>(۴)</sup> نیز تعریف جونز را می‌پذیرد<sup>(۵)</sup>. این افراد، همه، بزرگان اقتصادند و اختلاف آنها تا حدی است که یکی "کارگزاران"، یکی "ناحیه" و دیگری "محل" را به عنوان بازار تعریف می‌کند.

از این گذشته، آنها در شرایط بازار نیز با یکدیگر اختلاف دارند. سیجویک آگاهی کامل برای فروشندگان را لازم می‌داند اما وجود رقابت میان آنها را لازم نمی‌داند. گرنو رقابت آزاد میان فروشندگان و خریداران را ضروری می‌داند. جونز می‌گوید فروشندگان باید در موضع رقابت باشند. اما پیگو انحصار را نیز با بازار، سازگار می‌بیند و معتقد است کامل بودن بازار بستگی به وجود یا فقدان رقابت ندارد بلکه بستگی به آگاهی کامل از شرایط عرضه و تقاضا دارد<sup>(۶)</sup>. ولی آنان که رقابت را برای بازار لازم می‌دانند معلوم نکرده‌اند که یک انحصارگر تولیداتش را در کجا می‌فروشد؟ خودش در بازار قرار ندارد یا تولیداتش؟

هنوز موضوعات بسیار دیگری وجود دارد که بر سر آنها توافقی وجود ندارد. همگن بودن، اطلاعات، تحرک، جانشینی و دهها اصطلاح دیگر که مربوط به بازار است، اما تعریف یکسانی ندارند. بنابراین ظاهراً باید بپذیریم که دست‌یابی به یک تعریف جامع و مانع، ناممکن بوده است که با وجود انبوه پیشرفت‌های نظری ظریف و دقیق در باره بسیاری از موضوعات نه‌چندان ضروری، اقتصاددانان هنوز به یک تعریف دقیق از بازار دست نیافته‌اند. نکته این‌جاست که هرکدام از تعاریفی که برای بازار داده می‌شود، بر یکی از سه جنبه بازار یعنی "مکان"، "شرایط و

1- Jevons

2- Cournot

3- R. T. Ely

4- Pigou

ساختار" و "فرآیند و مکانیزم" تکیه می‌کنند. مثلاً در نمونه‌هایی که آوردیم، الی بر جنبه اول، پیگو و جونز بر جنبه‌های دوم و سوم، کرنو بر هر سه جنبه، و سیجویک بیشتر بر جنبه دوم، تأکید کرده‌اند. بیشتر گفتیم که برای هر کدام از جنبه‌های بازار، صفت‌های خاصی به کار می‌رود. بنابراین، تعریفی که فقط بر جنبه دوم تأکید دارد، نمی‌تواند برای نشان دادن انواع و حالات مختلف بازار، از صفات مربوط به جنبه‌های اول و سوم استفاده کند. همین طور است برای تعاریف مرتبط با جنبه‌های دیگر بازار. به برخی از تعاریفی که در کتب گوناگون اقتصادی آورده شده است، نگاهی می‌افکنیم:

«بازار، مجموعه‌ای است از افراد که برخی از آنان در پی خرید و برخی در پی فروش یک کالا یا خدمت ویژه هستند. بنابراین برای کفش، گوجه‌فرنگی، کار و غیره بازار وجود دارد، و در واقع برای هر کالا یا خدمتی که خرید و فروش شود، یک بازار وجود دارد»<sup>(۱)</sup>.

«واژه بازار دلالت دارد بر وضعیتی که در آن یک کالا در محلی که برای فروش عرضه شده است، تقاضا داشته باشد. بنابراین حتی وقتی فقط یک خریدار و یک فروشنده وجود دارد، بازاری هست، مشروط بر این که خریدار بتواند از فروشنده خرید کند»<sup>(۲)</sup>.

بازار در یک اقتصاد پولی وظیفه دارد که «خریداران و فروشندگانی که می‌خواهند کالاها و پولشان را مبادله کنند گرد هم بیاورد، افرادی که با همدیگر نقش اصلی را در تعیین قیمت‌ها و مقادیر بازی می‌کنند»<sup>(۳)</sup>.

«بازار، مکان و یا موقعیتی است که در آن خریداران و فروشندگان، کالاها و خدمات و منابع را خرید و فروش می‌کنند. برای هر کالا، خدمت یا منبعی که در اقتصاد خرید و فروش می‌شود، بازاری وجود دارد»<sup>(۴)</sup>.

«بازار، محلی است که در آن به خرید و فروش و عرضه کالا، خدمات و منابع می‌پردازند؛ برای هر کالا، منبع یا خدمت، بازاری وجود دارد که در آن رفتار عرضه‌کنندگان و تقاضاکنندگان در تقابل قرار می‌گیرد»<sup>(۵)</sup>.

«بازار عبارت از شبکه‌ی روابط بین مبادله‌کنندگان یا تمرکز سازمان‌یافته‌ی برخوردار عرضه و

۱ - [۸۳]، ص ۱۱۲. ۲ - [۹۷]، ص ۱۰۷.

۳ - تعریف George Stigler به نقل از [۸۳]، ص ۱۱۲. ۴ - [۱۱۱]، ص ۱.

۵ - [۳۲]، ص ۷.



تقاضای مربوط به کالاها و خدمات معین است.»<sup>(۱)</sup>

شاید نتوان هیچ کدام از تعاریف بالا را به عنوان "تعریف معیار" پذیرفت، چرا که باز، هر کدام از آنها به مفهوم خاصی از بازار تکیه دارند: "مجموعه افراد"، "وضعیت"، "مبادله"، "مکان، موقعیت و محل" و "شبکه روابط". بنابراین بدون آنکه بکوشیم تعریفی ارائه دهیم، تنها به ملاحظات می پردازیم که بیانگر محدودیت‌ها و دشواریهای تأکید بر هر کدام از این جنبه‌های خاص است. وقتی از بازار گفت‌وگو می‌شود، در ذهن ما یک کالا، تعدادی خریدار، تعدادی فروشنده، یک محل، ناحیه یا سرزمین، یک قیمت، "داد و ستد کردن"، حضور یا فقدان رقابت و ... مجسم می‌شود. بنابراین آیا بازار ترکیب ساده همه این چیزهاست یا یک گلی کاملاً متفاوت از اجزاء است؟ یا برخی از این اجزاء، خود برای رساندن مفهوم بازار کافی می‌باشند؟ مثلاً اگر "بازار" را به مفهوم فعل "داد و ستد کردن" یا "فروختن" بگیریم مشکل حل نمی‌شود؟ چون هر داد و ستدی نیاز به همه شرایط دیگر نیز دارد. یا آن را منحصر کنیم به محدوده‌های جغرافیایی، مثلاً در بازاری به بزرگی تهران، همه اجزاء یادشده وجود دارند. یا بازار را محدود کنیم به نوع کالا، زیرا تمام کالاهایی که از یک نوع تولید می‌شوند باید سرانجام مصرف شود و این مسأله، مستلزم تحقق همه آن شرایط است (یعنی خریدار، فروشنده، قیمت، محل و ...) و الی آخر.

فرض کنید بازار را به مفهوم «داد و ستد کردن و فروختن» بگیریم. اکنون بازار قیصریه اصفهان را مجسم می‌کنیم که در دو سوی آن انبوه سفره‌های قلم‌کار به در و دیوار آویخته است، فروشندگان خیره خیره در انتظار مشتری به عابرین می‌نگرند و عابرین نیز با نگاههای سرسری از مقابل مغازه‌ها عبور می‌کنند. به هر دلیلی روزهای پی در پی، هیچ داد و ستدی رخ نمی‌دهد و هیچ سفره‌ای فروخته نمی‌شود. اکنون می‌توان نتیجه گرفت که برای "سفره قلم‌کار ساخت اصفهان" بازاری وجود ندارد<sup>(۲)</sup>؟

اگر بازار "مجموعه‌ای از خریداران و فروشندگان" است، وقتی همه خریداران بالقوه یک تابلو نقاشی نفیس همراه با فروشنده آن تابلو در سالن حراج گرد آمده‌اند، می‌توانیم به آنها اشاره کنیم و

۱- [۵۶]، ص ۱۲۹.

۲- شاید این از ظرایف زبان فارسی است (یا از پیچیدگی مفهوم بازار؟) که این همه معنی از آن مراد می‌شود. در فارسی "بازار نداشتن" به مفهوم "تقاضا نداشتن" یا "رونق نداشتن" نیز به کار می‌رود - که در این جا مورد نظر نیست.

بازار را نشان دهیم؟ و می‌توانیم بگوئیم محدوده بازار، دیوارهای سالن حراج است؟ اگر این خریداران که از سراسر دنیا آمده‌اند، در همان خانه‌هاشان می‌مانند و از طریق شبکه‌های کامپیوتری در حراج شرکت می‌کردند، این بار با یک بازار جهانی رو به رو بودیم؟ همچنین می‌توان این پرسش را پیش کشید که در دوره‌هایی که قیمت سکه طلا در ایران آن چنان به سرعت بالا می‌رود که همه خریداران و هیچ‌کس فروشنده سکه نیست، آیا می‌توان گفت که چون فقط "خریدار" وجود دارد و طبق تعریف، بازار "مجموعه خریداران و فروشندگان" است، بنابراین بازاری وجود ندارد؟

اما بینیم وقتی در تعریف بازار، بر "محل، مکان و ناحیه" تأکید می‌شود، چه پیش می‌آید. آیا بازار شامل محلی است که به وسیله خریداران، فروشندگان یا به وسیله کالا، و یا به وسیله همه آنها اشغال شده است؟ اگر خریداران در تهران و فروشندگان در مشهد هستند و خود کالا در انبارهای نیشابور است، بازار شامل کدام یک از این شهرهاست؟ آیا فقط شهرهای یادشده جزء بازارند یا استانهای این شهرها؟ و آیا کل شهر نیشابور جزء بازار است یا فقط انبارهای آن؟

در این باره هنوز دشواریهایی باقی است. به شهر تهران توجه کنید. کدام یک از عرضه کنندگان لبنیات (غیر پاستوریزه) در بازار تهران قرار دارند؟ شعاع دایره محصورکننده تهران را می‌توان، مثلاً، تا شهری امتداد داد. اما اگر این شعاع تا ورامین امتداد یابد، تعداد زیادی عرضه کننده جدید وارد بازار می‌شوند. واقعیت این است که این شعاع فرضی دائماً در حال تغییر است.

به خاطر وجود هزینه‌های حمل و نقل، هرچه قیمت‌های مواد لبنی بالاتر باشد، عرضه کنندگان دوردست‌تری می‌توانند وارد "بازار تهران" شوند. به دیگر سخن، هرچه ارزش ساخت یک کالا نسبت به هزینه‌های حمل و نقل آن بیشتر باشد (مثل دوربین یا دارو)، یا فقط دارای یک منبع عرضه باشد (مثل تابلوهای یک نقاش خاص)، یا به صورت عمده و ارزان قابل حمل باشد (مثل نفت خام)، مرزهای بازار گسترش می‌یابند. از این گذشته، در بسیاری از موارد، مرزهای یک بازار را محدودیت‌های غیراقتصادی تعیین می‌کنند.

مسئله دیگری که در بیشتر تعاریف دیده می‌شود، اشاره به بازار یک محصول یا یک کالا یا یک خدمت است. نخست این پرسش رخ می‌نماید که یک کالا دقیقاً چیست و چگونه از کالای دیگر متمایز می‌شود. آیا به توصیه خانم جون رابینسون، پذیریم که نیازی به تعریف دقیق این واژه

نیست و همه چیزهایی که شبیه به هم هستند، کالاهای یکسانی می‌باشند؟<sup>(۱)</sup> اما بسیاری از کالاها ممکن است شبیه به هم باشند ولی برای هدف یکسانی به کار نروند (مثل کت چرمی و کت نخی). از این گذشته، کالاهای زیادی وجود دارند که شبیه به هم نیستند، اما نیاز یکسانی را برآورده می‌کنند. در این صورت، آیا می‌توان همه کالاهایی که نیاز یکسانی را برآورده می‌سازند به عنوان کالای مشابه در نظر بگیریم؟ اما در این باره هیچ ملاک پایداری وجود ندارد. کالاهای مشابه قند کدامند؟ در واقع، جانشین‌های نزدیک قند کدامند؟ وقتی قند ارزان است، همه برای خوردن چای، از قند استفاده می‌کنند. اگر قند گران شود، از خرما نیز استفاده خواهند کرد. وقتی خرما نیز گران شود به کشمش روی می‌آورند، و سپس به انجیر و بعد کالاهای دیگری از این دست. آیا همه این‌ها را چون نیاز یکسانی را برآورده می‌سازند یک کالا بدانیم؟ مرز توقف کجاست؟ شاید بتوان گفت همه چیزهایی که مطلوبیت یکسانی ایجاد می‌کنند. آنگاه باید پذیرفت که صد گرم کشمش با بیست گرم قند یکسان است! از این گذشته، برای چه کسی مطلوبیت یکسانی دارد؟

پرسش دیگر این است که چرا بر "یک" کالا تأکید می‌شود. هر مبادله‌ای دو طرف دارد. آیا هر دو طرف، از یک نوع کالا به همدیگر می‌دهند؟ در این صورت مبادله چرا؟ مبادله برای معاوضه دو کالا است. اگر گفته شود یک کالا در مقابل پول معاوضه می‌شود، این سؤال پیش می‌آید که پول چیست؟ اگر هر آن چیزی که دارای ارزشی است یا واجد مطلوبیتی، کالا است، مگر پول دارای ارزش و واجد مطلوبیت نیست؟ و اگر بپذیریم که پول، کالا نیست، آنگاه تعریف ما از بازار، منحصر به مبادلات پولی است و مبادلات پایاپای در بازار قرار ندارد؛ چون در هر مبادله پایاپای دو گونه کالا مبادله می‌شود. اگر در هر مبادله دو گونه کالا مبادله می‌شود، پس هر مبادله شامل دو بازار است. اما پیش از این دیدیم که بازار چیزی مستقل از "داد و ستد" و مبادله است، چه رسد به آن که در هر مبادله دو بازار وجود داشته باشد.

در باره "رقابت" نیز پیش از این اشاره شد، که تعاریفی که "رقابت" را در نظر می‌گیرند، معلوم نمی‌کند که وقتی تنها یک خریدار و تنها یک فروشنده (انحصار دو جانبه) وجود دارد، این‌ها کجا و چگونه مبادله می‌کنند؟ اگر بگوییم آنها خارج از بازار مبادله می‌کنند، این "خارج" کجاست؟ بنابراین "فرآیندهای" بازار را نیز نمی‌توان به مفهوم خود بازار گرفت.

بدین ترتیب اگر تک تک این مفاهیم نتوانند به تنهایی "بازار" نامیده شوند، ترکیب ساده‌ای از دو یا چند مورد آنها نیز نمی‌تواند بازار نامیده شود. ظاهراً بازار ماهیتی مستقل و متفاوت دارد و باید آن را به عنوان یک "مفهوم اولیه" رها کرد. بنابراین آنچه که ما در آغاز بحث، قرارداد کردیم، یعنی مجموع سه برداشت ایستا از "واژه بازار" و در واقع مجموع سه جزء از بازار را به عنوان "نهاد بازار" معرفی کردیم، نمی‌تواند پذیرفته باشد. تنها می‌توان گفت آنها اجزائی از بازارند، اما خود بازار ماهیتی متفاوت از مجموع آن اجزاء دارد.

سرانجام یادآوری این نکته لازم است که برای آن سه دسته اجزائی که برای بازار آوردیم، سه دسته نیز از انواع صفتها برشمردیم. صفاتی که مربوط به اجزاء است را نمی‌توان بر خود بازار حمل کرد. بنابراین گرچه در ادبیات اقتصادی به اصطلاحاتی همچون "بازار گسترده"، "بازار محدود"، "بازار کامل"، "بازار ناقص" و ... به فراوانی بر می‌خوریم، اما این صفات مربوط به شرایط و فرآیندهای بازار است و نه خود بازار. مثلاً "گسترده‌گی" یا اشاره به محدوده جغرافیایی بازار است، و یا اشاره بر "شدت تقاضای مؤثر" در بازار است و "ناقص بودن" می‌تواند مربوط به "فرآیند رقابت" باشد یا مربوط به شرایط عرضه و تقاضا، یا مربوط به وضعیت اطلاعات و ... به هر حال گرچه این صفات همراه با بازار به کار می‌روند ولی تلویحاً اشاره به شرایط و اجزاء بازار دارند، نه خود بازار. وقتی ما هنوز برای "بازار" تعریف جامع و مانعی نداریم، چگونه انواع آن را تشخیص می‌دهیم و تفکیک می‌کنیم؟

اما در عمل چه باید کرد؟ همان‌گونه که آمد، ظاهراً باید بازار را به عنوان یک مفهوم اولیه رها کرد. در این صورت می‌توان دست از تعریف "بازار" برداشت و به جای آن، صفات یک بازار را تعریف کرد. در این صورت، به کار بردن بازار کامل و ناقص و ... مفهوم پیدا می‌کند. این همان کاری است که اغلب انجام می‌شود. مثلاً در تعریف زیر به جای آن که برای بازار، واژه‌های "مکان"، "افراد"، "موقعیت"، "شرایط" و غیره به کار برده شود، واژه "نهاد"، بدون هیچ تعریفی، به جای "بازار" نشسته است و آنگاه صفات بازار تعریف شده است:

«بازار، نهادی است برای انجام و اتصال معاملات. این نهاد، وقتی هر خریداری که حاضرست بیش از حداقل قیمت رایج برای هر کالایی پردازد، موفق به خرید آن شود، و هر فروشنده‌ای که حاضرست در پایین‌تر از حداقل قیمت رایج بفروشد، موفق به فروش آن کالا شود، این وظیفه را به صورت کارآ انجام داده است. اگر کالاها خوب مشخص شده باشند و اگر خریداران و فروشندگان از

اموالشان و از قیمت‌ها اطلاعات کامل داشته باشند، آنگاه بازار، آن وظایف را به گونه‌ای کارآتر انجام می‌دهد. همچنین بازار کامل به تمام معنا، به خریداران و فروشندگان اجازه می‌دهد تا بر اساس تغییر انتظارات در باره قیمت‌های آینده عمل کنند. یک بازار ممکن است کامل و انحصاری باشد یا ناقص و رقابتی»<sup>(۱)</sup>.

و به همین ترتیب می‌توان، انواع دیگر صفات بازار را تعریف کرد، مثل: بازار گسترده، بازار محدود، بازار رقابتی، بازار انحصاری و ...

### فرآیند بازار

بازار با هر تعریفی و هر ماهیتی، آنچه از آن مراد است، فرآیندی است که معمولاً از میان آن بر می‌خیزد (رقابت)، و نتیجه‌ای است که انتظار می‌رود از این فرآیند حاصل شود (کارایی). تمامی دفاعها و انتقادها و نظریه‌پردازیهای پیرامون بازار بر سرائبات یا انکار تحقق آن فرآیند و این نتیجه بوده است. "رقابت" یعنی سبقت‌جویی در دست‌یابی بر چیزی که همه نمی‌توانند همزمان داشته باشند (و به این مفهوم، تاریخ پیدایش رقابت در میان انسانها از تاریخ پیدایش بازار نیز قدیمی‌تر است)، و چه مفهوم گسترده و نا دقیق می‌تواند باشد وقتی آن را بتوان هم در باره دو میوه‌فروش به کار برد و هم در باره تمامی تولیدکنندگان اتومبیل در سراسر جهان.

رقابت برای اقتصاددانان مفهومی دارد که از مفهوم روزمره آن کاملاً متفاوت است. رقابت در کاربرد عادی آن معمولاً معادل مسابقه شخصی است، مثل مسابقه شطرنج میان افراد که بُرد یکی به مفهوم باخت دیگری است (یک بازی با مجموع صفر<sup>(۲)</sup>). اما در رقابت به مفهوم اقتصادی آن، مسابقه‌ای وجود ندارد. یعنی هرچه رقابت شدیدتر باشد، کارگزاران و واحدها کمتر به هم دیگر به چشم رقیب می‌نگرند. چرا که رقابت در اقتصاد، یک پدیده غیرشخصی است و هرچه رقابت شدیدتر باشد، تأثیر مشارکت‌کنندگان بر یکدیگر کمتر می‌شود. این نکته جالبی است که وقتی صدها تولیدکننده پوشاک در بازاری وجود دارد و رقابت شدید است، هیچ تولیدکننده‌ای احساس نمی‌کند که از رقابت تولیدکننده مجاور خویش در فشاری سخت قرار دارد. اما در بازاری که رقابت

۱- [۱۲۰]، ص ۵۳۳

۲- در تئوری بازیها، بازی‌ای که جمع جبری سود یا زیان همه بازیگران صفر شود (یعنی جمع سود برندگان برابر مجموع باخت بازندگان باشد)، بازی مجموع صفر (Zero Sum Game) خوانده می‌شود.

بسیار اندک است، و مثلاً دو تولیدکننده اتومبیل وجود دارد، هر تولیدکننده خود را در فشار سختی از سوی رقیب می‌پندارد.

گرچه با چنین مفهوم گسترده‌ای، دشوار بتوان تعیین کرد که کدام بازار از دیگری رقابتی‌تر است، با این حال بسیاری از اقتصاددانان، از دیدگاه عقل سلیم، بر این باور اند که افزایش تعداد رقبا به افزایش رقابت می‌انجامد. به هر روی، در همه دیدگاه‌های نظریه اقتصاد، رقابت - در عین حالی که به گونه‌های متفاوتی از آن دفاع شده است - یک مفهوم سازمان‌دهنده مرکزی بوده است. در واقع شاید این سخن جان استوارت میل، دست‌کم در مراحل استقرار علم اقتصاد به عنوان یک علم جامع، درست باشد که: «تنها به واسطه اصل رقابت است که اقتصاد سیاسی مدعی ماهیت علمی است. تا وقتی که نرخها/ی بهره /، سودها، دستمزدها و قیمت‌ها به وسیله رقابت تعیین می‌شوند، می‌توان به آنها نسبت قانون داد. فرض کنید رقابت، تنظیم‌کننده منحصر به فرد آنها باشد و اصول تعمیم کلی و [اصول منطقی] دقت علمی را بتوان به کار گرفت، آنگاه آن متغیرها تنظیم خواهند شد»<sup>(۱)</sup>. با این حال، علل و عواملی که برای توضیح فرایند رقابت آورده شده است، گاه تا حد تضاد بایکدیگر پیش می‌روند. بنابراین، بینیم رقابت از دیدگاه‌های مختلف چگونه فرایندی است.

### از رقابت آزاد اسمیت تا رقابت کامل نئوکلاسیک

آدام اسمیت نخستین کسی است که این مفهوم را به صورتی دقیق پی‌جویی کرده است. او توضیح داد که چرا کاهشی در عرضه یک کالا منجر به قیمت‌های بالاتری می‌شود: "رقابتی که بی‌درنگ شروع می‌شود"، قیمت را در میان خریداران بالا می‌برد. باز، اگر عرضه بیشتر شود، قیمت کاهش می‌یابد زیرا "فروشنندگان رقابت می‌کنند".

بدین ترتیب از دید اسمیت، رقابت، فرایندی است که زمانی که برابری عرضه و تقاضا به هم می‌خورد، "شروع می‌شود"<sup>(۲)</sup>. به این مفهوم، رقابت همانند یک مسابقه است که در آن یا متقاضیان می‌کوشند آن بخش از عرضه‌ای که کاهش یافته است را از چنگ دیگران به در آورند، یا عرضه‌کنندگان می‌کوشند از چنگ آن بخش از عرضه‌ای که اضافی است رها شوند و آن را بر

دیگران تحمیل کنند. مفهوم رقابت همواره با تصور تعدادی خریدار و فروشنده همراه بوده است: «اگر این سرمایه (کافی برای کسب و کار در یک شهر کوچک) به جای آن که در دستان فقط یک نفر باشد، بین دو مغازه‌دار کوچک تقسیم شده باشد، رقابت آنها باعث می‌شود، هر دوی آنها ارزانتر بفروشند؛ و اگر آن سرمایه در میان بیست نفر تقسیم شده باشد، رقابت آنها دقیقاً به همین مقدار بیشتر خواهد بود، و احتمال ائتلاف آنها با یکدیگر به منظور بالا بردن قیمت، دقیقاً به همین مقدار کاهش می‌یابد»<sup>(۱)</sup>.

روشن است که اسمیت نیز شدت رقابت را با تعداد رقبا اندازه می‌گرفته است. اما حقیقت این است که همگام با تحول دنیای واقع و پیدایش پیچیدگی‌های هرچه بیشتر در اقتصادهای صنعتی رو به رشد، مفهوم رقابت همچنان ابعاد تازه‌ای یافته است. به زودی در این باره گفت و گو خواهد شد که چگونه شومپتر با ایجاد تمایز میان سرمایه‌داری رقابتی و سرمایه‌داری تراستی، و روشن کردن مفاهیم رقابت و انحصار، مفهوم رقابت را از حالت کاملاً ایستایی که در تئوری تعادلی داشت، به یک مفهوم پویا تبدیل کرد.

از نظر کلاسیک‌ها رقابت، یک مفهوم بسیار ساده‌ای بود که نیاز به هیچ‌گونه تعریف دقیقی نداشت، علت آن نیز این بود که اصولاً انحصار یک مفهوم اقتصادی نداشت و در مواردی هم که مفهوم اقتصادی داشت بسیار استثنایی بود. به دلیل همین موضوعیت نداشتن است که تعداد صفحاتی که در "ثروت ملل" آدام اسمیت یا در "اصول اقتصاد سیاسی" جان استوارت میل به انحصار اختصاص داده شده است، کمتر از عدد انگشتان دست است<sup>(۲)</sup>. اصولاً در آن زمان انحصار خلاصه می‌شده است در اقطاع و واگذاری حقوقی منحصر به فرد، توسط پادشاه، به فرد یا افرادی برای ساختن، وارد کردن، یا فروش یک کالا<sup>(۳)</sup>.

بنابراین اصولاً انحصار، یک موضوع خارج از محدوده مطالعات اقتصادی بوده است. به همین دلیل است که اسمیت برای دستمزدها، سودها و قیمت‌ها یک نرخ معمولی یا متوسط تشخیص داده بود که آن را "قیمت طبیعی" می‌نامید و معتقد بود که قیمت‌ها حول این "قیمت طبیعی" قرار خواهند گرفت. وقتی که مفهومی به نام "انحصار" هنوز در تئوری اقتصاد جا نگرفته بود، آنچه بود، رقابت بود و هر قیمت، قیمت رقابتی. بدین ترتیب "قیمت طبیعی" به عنوان یکی از عناصر دائمی،

۱- [۱۱۷]، صص ۲-۳۶۱. ۲- بحث تفصیلی در [۷۵] آمده است.

۳- [۱۲۰]، صص ۵۳۲.

در رفتار اقتصادی جا افتاد.

حتی وقتی ریکاردو از اصطلاح "قیمت انحصاری" استفاده کرد، منظورش قیمت کالاهایی بود که ارزش آنها به وسیله کمیابی آنها تعیین می‌شود، مثل تابلوهای نقاشی، کتب خطی و... او این‌گونه کالاها را کالاهایی که "یک ارزش غیر واقعی کسب کرده‌اند"<sup>(۱)</sup> تلقی می‌کرد. یادآوری این نیز خوب است که همین فقدان هرگونه مفهومی غیر از رقابت، در بازار، خود علت اصلی آن بوده است که اقتصاددانان اولیه، همواره از بازار، "بازار رقابت" را اراده کنند، آن هم از نوع کامل آن. اسمیت، آزادی رقابت را نتیجه منطقی اصل آزادی طبیعی می‌دانست: «هر فرد مادامی که قوانین عدالت را نقض نکند، کاملاً آزاد است تا منافع خویش را به روش خویش دنبال کند و صنعت و سرمایه‌اش را به رقابت با صنعت و سرمایه هر فرد دیگر، یا مجموعه‌ای از افراد دیگر، وارد کند»<sup>(۲)</sup>.

از دیدگاه اسمیت و کلاسیکها، توانایی رقبا برای جست‌وجو و سبقت‌جویی در کسب سودهای غیرعادی، دلیل اساسی‌گسترش رقابت پنداشته می‌شود، مگر آن که قانون، این توانایی را مانع شود. بنابراین: اجزاء رقابت کلاسیکها یا اجزاء مکانیزم دست‌نামرشی آدام اسمیت را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱ - آزادی رقابت، نتیجه منطقی آزادی طبیعی است، بنابراین دولت نباید در آزادی افراد مداخله کند و باید اعمال خود را تنها محدود کند به تأمین امنیت در برابر بیگانگان، تأمین امنیت داخلی، و تنفیذ و تضمین قراردادها.

۲ - منافع خصوصی به عنوان انگیزه‌های رهبری‌کننده افراد، آنان را به انجام کارهایی و می‌دارد که جامعه حاضرست به آن پاداش دهد.

۳ - رقابت افراد در استفاده از هر فرصتی برای کسب منافع خصوصی، باعث می‌شود تا این منافع ناهمگن به سوی منافع جامعه رهنمون شوند و جامعه به بقای خویش ادامه دهد.

مشخصه‌های تئوریک این دیدگاه را می‌توان بطور خلاصه این‌گونه بیان کرد که: رقابت اسمیتی یک "فعالیت" و حرکتی است که تنها در وضعیت‌های "عدم تعادلی" به وجود می‌آید. از نظر اسمیت، رقابت در یک وضعیت عدم تعادل "شروع می‌شود" و به سوی تحقق می‌رود. بنابراین،



رقابت اسمیتی یک مفهوم ایستانیست. همچنین از نظر اسمیت، وقتی اضافه عرضه ای به وجود می آید، عرضه کنندگان شروع به رقابت می کنند بدون آن که آینده نگری و اطلاع کامل داشته باشند<sup>(۱)</sup>. البته این مفاهیم که شاید اکنون ساده بنمایند برای توصیف دنیایی که هنوز واژه انحصار را جز برای اعطای امتیازات دولتی به کار نمی برد و قیمت گندم سراسر انگلستان - با آن که هزینه های حمل و نقل سنگین بودند - در لیورپول تعیین می شد<sup>(۲)</sup>، و دولت ها نیز جز به وظایف کلاسیک خود نمی پرداختند، کافی بود. اما از یک سو در نیمه دوم قرن نوزدهم، مؤسسه های بزرگ مقیاس - مثل راه آهن، خدمات عمومی و کارخانه های بزرگ و ... - شروع به رشد کردند؛ از سوی دیگر، تئوری ارزش - کار که مبنای "قیمت طبیعی" در نظریه کلاسیک بود بادشواریه های منطقی رو به رو شد، بنابراین در دهه های پایانی قرن نوزدهم دوباره مفهوم رقابت موضوع مطالعات فراوانی قرار گرفت.

در آغاز این قرن تقریباً اجزاء اصلی تئوری رقابت نئوکلاسیک تکمیل شده بود. والراس، پرتو، فیشر و کرنو، با کاربرد ابزارهای ریاضی، مفهوم رقابت کامل را دقت بخشیدند و دیگران نیز اجزاء آن را بسط دادند. کرنو با استفاده از حساب دیفرانسیل، "رفتار حداکثرسازی" را در قلب تئوری نئوکلاسیک جای داد. از این گذشته با استخراج رابطه  $P = MC - \frac{P}{nE}$ ، از شرایط حداکثرسازی مقید (که در آن،  $P$  قیمت،  $MC$  هزینه نهایی،  $n$  تعداد رقبا و  $E$  کشش تقاضای بازار است)، هم نشان داد که با افزایش تعداد بنگاهها، بازار به سوی رقابت نامحدود (سود صفر) می رود و هم این که منحنی تقاضایی که در برابر بنگاه قرار دارد افقی است<sup>(۳)</sup>.

۱- [۱۲۵] فصل ۳. ۲- در این باره در [۱۲۰] اطلاعات مفصلی آمده است.

۳- برای به دست آوردن رابطه بالا، کرنو فرض می کند که  $n$  بنگاه همگون در بازار فعالیت دارند که رفتار تولیدیشان از یکدیگر مستقل است، اما معتقدند که مقدار تولیدشان بر قیمت بازار اثر دارد. هر یک از بنگاهها در پی حداکثرسازی سود خود می باشد. بنابراین هر کدام، شرط  $MC_i = MR_i$  را برآورده می سازند. از آنجا که قیمت از کل تقاضا،  $Q$  (که در تعادل برابر با کل عرضه است)، تأثیر می پذیرد، درآمد هر بنگاه به صورت  $R_i = P(Q) \cdot q_i$  خواهد بود که  $Q = q_1 + \dots + q_n$ .

بنابراین درآمد نهایی چنین خواهد شد:

از آنجا که  $\partial Q / \partial q_i = 1$  و  $(p/Q) = E$  بنابراین:

$$MR_i = \partial R_i / \partial q_i = (\partial p / \partial Q) (Q/p) q_i + p = (1/E) (pq_i/Q) + p$$

چون بنگاهها همگونند، بنابراین انتظار می رود  $q_i = q_j$ ، در نتیجه  $Q = nq_i$ ، آنگاه:

با برابر نهادن درآمد نهایی با هزینه نهایی خواهیم داشت:  $p = MC_i - (p/nE) \Rightarrow MC_i = (p/nE) + p$

اما کرنو تصمیمات بنگاهها را مستقل انگاشت و نقش اطلاعاتی را که کارگزاران از یکدیگر دارند در تصمیم‌گیری آنان وارد نکرد. ولی جونز<sup>(۱)</sup> در سال ۱۸۷۱ در کتاب "تئوری اقتصاد سیاسی"<sup>(۲)</sup> خود با ادغام مفاهیم بازار و رقابت - که سستی شد برای اخلافش - با وارد کردن "اطلاعات کامل" این دو شرط را برای یک بازار کامل<sup>(۳)</sup> بیان کرد: «(۱) پس یک بازار از نظر تئوریک، کامل است فقط وقتی که همه تجار اطلاعات کامل از شرایط عرضه و تقاضا و نسبت مبادله حاصل از آن داشته باشند؛ ... (۲) ... باید رقابت آزاد کامل وجود داشته باشد، به گونه‌ای که هر فردی با فرد دیگری بر روی کوچکترین مزیتی که آشکار می‌شود، مبادله انجام دهد. نباید هیچ‌گونه تبانی‌ای برای جذب و نگهداری عرضه‌ها به منظور ایجاد نسبت‌های مبادله غیرطبیعی وجود داشته باشد»<sup>(۴)</sup>.

منظور جونز از اطلاعات کامل این بود که هر تاجر در یک بازار، پیشنهادهای قیمتی همه تجار دیگر را بداند. اما جونز توجه نکرده بود که تنها در یک تبانی ممکن است تجار از یکدیگر اطلاعات کامل داشته باشند.

ده سال بعد، اجورث<sup>(۵)</sup> کوشید تا یک تعریف سیستماتیک از رقابت بدهد. اجورث ترکیبی از شرط کرنو (بی‌نهایت بودن تعداد رقبا) و شرط جونز (اطلاعات کامل) را برای رقابت کامل بیان کرد. اما در این شروط اجورث، این حقیقت نادیده گرفته شده است که اگر رقبا دارای اطلاعات کامل باشند، می‌دانند که پیوستن آنها به یکدیگر، برای تک‌تکشان منافع بیشتری در مقایسه با رقابت دارد، پس چه چیزی مانع ائتلاف آنها می‌شود. تنها در دهه‌های اخیر به این سؤال پاسخ داده شد: وجود هزینه‌های دست‌یابی به توافق و تضمین اجرای توافقات در باره عمل مشترک، که هم با تعداد رقبا و هم با پیچیدگی قراردادها افزایش می‌یابد (هزینه‌های مبادله). اجورث همچنین برای از بین بردن توانایی مشارکت‌کنندگان برای تأثیرگذاری بر روی قیمت، ضرورت "تقسیم‌پذیری" کالا را مطرح کرد.

دو سال مانده به پایان قرن نوزدهم، جان بیتس کلارک<sup>(۶)</sup> مسأله "تحرك کامل عوامل" را برای

1- W. S. Jevons

2- Theory of Political Economy

3- perfect market

۴- همان، ص ۵۳۳

5- Edgeworth

6- John Bates Clark

پیش‌گیری از انحصار و برقراری یک قیمت یگانه مطرح کرد. گرچه همه اجزاء تئوری رقابت کامل نئوکلاسیک تکمیل شده بود، با این حال در میان خود نئوکلاسیک‌ها نیز توافق اندکی بر سر همه آنها وجود داشت.

اکنون بر اساس تئوری تعادل نئوکلاسیک، یک بازار رقابتی را می‌توان بازاری دانست که شامل تعداد زیادی بنگاه است که همگی دقیقاً کالای یکسانی تولید می‌کنند و اطلاعات و تحرک، کامل است و این بنگاهها در برابر اندازه بازار آنقدر کوچکند که بطور فردی نمی‌توانند هیچ تأثیری بر قیمت بگذارند. همه این مفاهیم نیز حول مسأله حداکثرسازی مقید مطلوبیت فردی شکل گرفته بود، چیزی که اصلاً در تئوری کلاسیک وجود نداشت<sup>(۱)</sup>.

اما نه تنها کسانی همچون هایک و ریچاردسون<sup>(۲)</sup> بر این مفهوم تاخستند، بلکه خود نئوکلاسیک‌ها و مخصوصاً کلارک، معتقد بودند که رقابت کامل فقط در اقتصاد ایستا قابل دست‌یابی است<sup>(۳)</sup>.

اصولاً اسمیت از رقابت بر اساس فعالیت و رفتار صحبت کرده است، اما در مدل نئوکلاسیکی، رقابت کامل بر "ساختار" مبتنی است، با تأکید بر جنبه‌هایی همچون تعداد رقبا، کشش‌های تقاضا و اطلاعات. در حالی که برای اسمیت، رقابت تنها زمانی رخ می‌دهد که تعادل بر هم بخورد، تئوری نئوکلاسیک به رقابت به عنوان یک مفهوم "تعادلی" می‌نگرد. رقابت اسمیت، بدون آینده‌نگری و اطلاع کامل آغاز می‌شود، رقابت نئوکلاسیک با اطلاع کامل همراه است. هایک معتقد است که تئوری رقابت کامل نئوکلاسیکی استحقاق کمی دارد که "رقابت" نامیده شود، چرا که این تئوری "فرض می‌کند که وضعیت فعلی قبلاً وجود داشته است، ولی بر اساس دیدگاه دقیق‌تر نظریه قبلی (اسمیت)، فرآیند رقابت می‌رود تا محقق شود، و این که، اگر در تئوری رقابت فرض شود که وضعیت فعلی تاکنون وجود داشته است، این نه تنها مانعی می‌شود برای همه فعالیت‌هایی که فعل رقابت کردن توصیف می‌کند، بلکه آنها را تقریباً ناممکن می‌سازد"<sup>(۴)</sup>.

هایک معتقد است که فرض اطلاع و آینده‌نگری کامل، همه فعالیت‌ها را فلج می‌کند. با این مسأله که فرض کنیم همه کس همه چیز را می‌دانند، چیزی حل نمی‌شود. این همه دانش در چه

۱- [۷۶] ص ۵۴۰

2- Richardson

۴- [۱۲۵]، ص ص ۲۲ - ۲۱

۳- [۱۲۰]، ص ۵۳۵

وضعیتی می‌تواند به کار گرفته شود. تنها از طریق رقابت است که آگاهی به دست می‌آید. ظاهراً آن‌گونه که کلارک نیز تشخیص داده بود بزرگترین مشکل تئوری نئوکلاسیک، ایستایی آن بود. در شرایط متحول - از نظر جمعیت، سرمایه، ابداعات و تقاضای مصرف‌کنندگان - رقابت چیزی فراتر از مفهوم ایستایی آن بود. در عین حال خود نئوکلاسیک‌ها نیز بر سر اجزاء این مفهوم، مثل تحرک کامل، بی‌هزینه بودن تحرک و اطلاع، اطلاع و آینده‌نگری کامل، تقسیم‌پذیری و ...، اختلاف شدیدی داشتند. مثلاً فرانک نایت<sup>(۱)</sup> نشان داده بود که این شرایط مستقل از هم نیستند، برای نمونه وقتی جابه‌جایی میان دو مکان بسیار ارزان باشد، این خود، اطمینان می‌دهد که اطلاعات در مورد قیمت‌ها نیز کافی است<sup>(۲)</sup>. یک تعدیل دیگر نیز در مفهوم رقابت انجام شد تا تغییر و تحول را نیز در آن بگنجانند. یعنی آن را به یک مفهوم تعادلی بلندمدت تبدیل کردند. به این مفهوم که اگر یک تغییر بزرگ فقط و فقط یک بار رخ دهد، بازار می‌تواند قبل و بعد از این تغییر در تعادل باشد. تحلیل این وضعیت را آنچه اکنون تئوری ایستایی مقایسه‌ای نامیده می‌شود، انجام می‌دهد.

بطور خلاصه، نزدیک به هشتاد سال به طول انجامید تا مفهوم نئوکلاسیکی رقابت کامل، بسط یافت. این توسعه، با کرنو (۱۸۳۸) شروع شد که به دنبال تصریح و تشخیص دقیق نتایج یک فرایند رقابتی بود که به حد کمال و نهایت رسیده است (رقابت کامل). او این وضعیت را از طریق "ساختار بازاری" تدوین کرد. در این ساختار، تأثیر ستاده‌های هر بنگاه بر کل بازار ناچیز بود. بعدها کارهای جونز، اجورث، پرتو، والراس، ج.ب. کلارک و سرانجام فرانک نایت منجر به تکمیل مدلی شد که امروز آن را به عنوان "مدل رقابت کامل" می‌شناسیم<sup>(۳)</sup>.

با وجود همه این پیشرفت‌ها، تئوری رقابتی نئوکلاسیک نمی‌توانست شرایط شدیداً متحول نیمه اول قرن بیستم، همچون رشد شدید، انواع تمرکز، تحول مداوم در انواع محصولات و روشهای تولیدی و ... را توضیح دهد.

1- Frank H. Knight

### شومپیتر و فرایند رقابتی تخریب خلاق<sup>(۱)</sup>

تلاش شومپیتر نشان دادن این بود که تحول مداوم در محصولات و روشهای تولیدی، ذاتی خود سرمایه‌داری رقابتی است و مفهوم رقابت کامل نمی‌تواند این فرایند را توضیح دهد. در واقع انتقاد شومپیتر به رقابت نئوکلاسیکی از دیدگاه دینامیک انجام شد - همان نقطه ضعفی که خود نئوکلاسیک‌ها نیز به آن پی برده بودند.

بر اساس نظر شومپیتر در یک اقتصاد سرمایه‌داری، رقابت واقعی میان بنگاههای کوچکی که تولیدکننده کالای یکسانی هستند، در نمی‌گیرد، بلکه میان بنگاههای مُبدع و دیگر بنگاهها رخ می‌دهد. بنگاههای مُبدع آنهایی هستند که در آنها تلاشهای کارآفرینانه در جریان است، یعنی کارآفرینان خلاق وجود دارند که به اهداف سنتی حداکثرسازی، دل خوش نکرده‌اند. در این حالت، رقابت به جای آن که بر سر قیمت کالاهای یکسانی که به روش یکسانی تولید شده‌اند، در گیرد، میان محصولات جدید و محصولات قدیم، و میان روشهای تولیدی جدید و قدیم در می‌گیرد.

این دریافت نواز رقابت، لاجرم همراه خود، استنباطی نو نیز برای انحصار می‌آورد. وارد کردن ابداعات، به ناچار، همراه خود درجه معینی از انحصار را می‌آورد. ابداع، پیش از آن که گسترش یابد و پخش شود، در واقع خدمت منحصر به فرد یک کارفرمای نوآور است و پاداش این خدمت، سودی است که از رهگذر این انحصار فراهم می‌شود. البته این انحصار، مطلق نیست، شبیه آن گونه انحصاری که در تئوری سنتی در نظر گرفته می‌شود. بلکه تنها یک انحصار موقت و گذراست.

شومپیتر یک انحصار پویا و پیش رو را به یک رقابت بی‌روتن ترجیح می‌دهد؛ چرا که انحصار، پاداشهای بزرگ (گرچه موقت) را برای ابداعگران موفق فراهم می‌آورد، اما رقابت چنین نمی‌کند: «اما ورود کاملاً آزادانه به یک حرفه جدید ممکن است ورود به آن را به کلی ناممکن بسازد. معرفی روشهای تولید جدید را به سختی می‌توان همراه با رقابت کامل - و کاملاً سریع - از نخست تصور کرد و این بدین مفهوم است که بخش عمده‌ای از آنچه ما آن را پیشرفت اقتصادی می‌نامیم، با آن در تضاد است. این واقعیتی است که رقابت کامل، هرگاه چیز جدیدی معرفی می‌شود، موقتاً به حال تعلیق در می‌آید، و همیشه در آمده است - بطور خودکار یا به وسیله سیاست‌هایی که به همین

منظور برقرار شده است»<sup>(۱)</sup>.

شومپیتر بر این باور است که در شرایط رقابت کامل، رقابت آنی باعث حذف انگیزه‌های ابداع می‌شود. ولی اگر رقابت را بر حسب تعادل بلند مدت تعریف کنیم، چنین نمی‌شود. همان فرآیندی که نام آن را "تخریب خلاق" نهاد: نخست ابداعی صورت می‌گیرد (خلاقیت) و انحصار گذرا را شکل می‌دهد و سودهای انحصاری را به ارمغان می‌آورد. آنگاه این ابداع پخش می‌شود و سپس در معرض ابداعات جدید و بیشتری قرار می‌گیرد که سودهای انحصاری آن را از بین می‌برد (تخریب) و این جریان همچنان ادامه می‌یابد (رقابت دینامیک)<sup>(۲)</sup>.

با این حال، این امکان نیز وجود دارد که برخی بنگاهها موفق شوند از این فرایند رقابتی بپرهیزند. در این حالت، سود آنها به تدریج مشخصه‌های سودهای انحصاری را می‌گیرد و وضعیت آنها در بازار به تدریج به یک وضعیت انحصاری دائمی تبدیل می‌شود. این مسأله در تاریخ سرمایه‌داری به وفور اتفاق افتاده است. البته خود شومپیتر نیز علیه چنین کردارهای انحصارگرایانه‌ای که نشانه‌ای از یک وضعیت بیمارگونه است و نرخ توسعه را پایین می‌آورد هشدار می‌دهد. با این حال دو نکته قابل توجه است. نخست آن که در اقتصادهایی که رفتارهای انحصارگرایانه عمومی تر هستند، وجود یک بنگاه بزرگ، به هیچ‌روی، مانعی برای ابداعات نیست، بلکه ابداعات اغلب در همین بنگاههای نسبتاً بزرگ رخ می‌دهد. زیرا تحقیق و کسب تجارب علمی معمولاً در واحدهای بزرگ ساده‌تر است. دوم این که به تعویق افتادن رقابت، حتی برای یک دوره طولانی، را می‌توان به عنوان نوعی بیمه برای توجیه خطر دنبال کردن ابداعات دیردست‌یاب، به شمار آورد. وقتی شرایط بازار به سرعت متحول می‌شود پذیرش چنین خطری دشوار است و برای جبران این خطر باید بازار را از طریق ثبت اختراعات، توافق‌های بلندمدت درباره اسرار صنعتی، توافقیهای کارتلی، قیمت‌های چسبنده و غیره، تثبیت کرد.

شومپیتر معتقد بود که عبور از سرمایه‌داری رقابتی به سرمایه‌داری تراستی - یعنی عبور از مرحله‌ای که در آن ابداعات معمولاً به شکل پیدایش بنگاههای جدید محقق می‌شوند، به مرحله‌ای که در آن ابداعات معمولاً در درون بنگاههای موجود انجام می‌شوند - نه با کاهش سرعت توسعه اقتصادی همراه است و نه با کاهش کیفیت آن. او معتقد بود که حتی ممکن است توسعه

سرمایه‌داری با عبور از این مرحله، تسریع نیز بشود. بنابراین، گرچه شومپیتر بر اساس ملاحظات "غیراقتصادی" متقاعد شده بود که سرمایه‌داری نمی‌تواند جان سالم بدر ببرد، اما این نظریه را، که از گذشته‌های دور وجود داشته است، که سرمایه‌داری محکوم به شکست در یک بحران نهایی ناشی از مکانیزم اقتصادی ذاتی خود است، نمی‌پذیرفت<sup>(۱)</sup>.

به طور خلاصه می‌توان گفت شومپیتر معتقد بود که برای ارائه هر تحلیل واقع‌بینانه‌ای از رقابت، باید تمرکز تحلیل، از این مسأله که اقتصاد چگونه منابع را بطور کارآ تخصیص می‌دهد، برداشته شود و معطوف به این مسأله شود که اقتصاد چگونه منابع را "می‌آفریند و نابود می‌کند" (تخریب خلاق). "مدیری" که در تحلیل نئوکلاسیک فراموش شده بود، در تحلیل شومپیتر به یک عامل مرکزی تبدیل شده است. اکنون مدیر از طریق گسیختن جریان گردش زندگی اقتصادی<sup>(۲)</sup>، نقش نامتعادل‌کننده‌ای را در فرایند بازار بر عهده گرفته است. او از طریق ابداعات - یعنی معرفی تکنولوژی جدید، عوامل تولید جدید، سازماندهی صنعتی جدید، محصول جدید و بازار جدید - روند جاری تولید کالاها و خدمات موجود به وسیله تکنولوژی، روش و سازمان موجود را مختل می‌کند. بنابراین تأکید از رقابت قیمتی سنتی، بر مزیت‌های کارایی درونی بنگاه منتقل می‌شود و بدین ترتیب است که سازمانهای تجاری بزرگ مقیاس و درجه‌ای از انحصار، پذیرفتنی می‌شود. از دیدگاه مدل رقابت کامل، تحلیل شومپیتر، کمتر دفاع از قدرت انحصاری بود، بلکه بیشتر دفاع از فعالیتهای تجاری مشخصی بود که آنها را انحصاری تلقی کرده بودند. او بر این باور بود که کیفیت مدیریت یک بنگاه بسیار مهم‌تر از بهینه‌سازی ساده آن می‌باشد<sup>(۳)</sup>.

انتقادات شومپیتر به همراه انتقادات مکتب اتریشی از مدل رقابت کامل، باعث شد تا نظریه‌های جدیدی در باره رقابت ارائه شود: رقابت ناقص<sup>(۴)</sup> و رقابت انحصاری<sup>(۵)</sup>. با آن که دیدگاه شومپیتر موجب پذیرش درجه‌ای از انحصار می‌شود، اما شومپیتر رقابت انحصاری را مورد نقد قرار داد. زیرا این نظریه - که در قسمت‌های بعدی آن را معرفی خواهیم کرد - ساختار صنعتی نامتغیر و اشکال سازمان صنعتی نامتغیر را می‌پذیرد.

۱- برای اطلاع مبسوط از دیدگاههای شومپیتر در این باره، می‌توان به [۲۹] نگاه کرد.

## 2-Circular Flow

## 4- Imperfect Competition

## 5- Monopolistic Competition

## مکتب اتریشی و تئوری فرایند بازار

نه در دوران توسعه مفهوم رقابت کامل نئوکلاسیک و نه پس از آن، هیچگاه مفهوم رقابت آزاد اسمیتی فراموش نشد. نقطه قوت این دیدگاه آن بود که به رقابت، به عنوان یک "فرآیند" می‌نگریست، نه یک "ساختار". در ادبیات اقتصادی قرن بیستم نوشته‌های فراوانی وجود دارد که با تکیه بر رقابت به عنوان یک فرایند، به دنبال رد کردن مفهوم "رقابت کامل" هستند. از میان این نوشته‌ها به مرور یک جریان فکری مستقل شکل گرفت که تأکیدش بر "فرایند مستمر بازار"<sup>(۱)</sup>، به عنوان نقطه مقابل تحلیل تعادلی تئوری نئوکلاسیک، بود. هسته فکری این جریان را که "مکتب اتریشی" نام گرفت مجموعه‌ای از مفاهیم و قالب‌های تحلیلی کلی شکل می‌داد که هایک و فون میزز<sup>(۲)</sup> در جریان مباحثات مربوط به سوسیالیسم بازار آنها را استخراج کردند<sup>(۳)</sup>.

با وجود این، اقتصاددانانی وجود دارند که نمی‌توان اندیشه‌ها و نوشته‌های آنان را از کلیه جوانب اتریشی دانست، اما در یک چیز با مکتب اتریشی اشتراک دارند و آن تأکید بر فعالیت‌ها و فرایندهای واقعی بازار است؛ کسانی همچون شومپیتر، جان موریس کلارک<sup>(۴)</sup>، فریتز مکلاپ<sup>(۵)</sup> و دیگران<sup>(۶)</sup>. کلارک کوشید تا مفهوم "رقابت عملی"<sup>(۷)</sup> را به وجود آورد تا به عنوان یک قاعده کاری برای سیاست‌گذارهای عمومی که در پی حفظ یا افزایش رقابت هستند، مفید باشد. همچنین کلارک بر این واقعیت تأکید کرد که اگر یکی از شرایط رقابت کامل وجود نداشته باشد، ممکن است بهتر باشد که یک شرط دیگر آن نیز تحقق نیابد. مثلاً با تحرک فوری اما اطلاعات ناقص، اعضاء یک حرفه دائماً به رفت و آمد میان مناطق ادامه می‌دهند ولی مقدار مهاجرت‌ها همواره از مقدار تعادلی منحرف است. این گرایش به انحراف از تعادل، وقتی تصحیح می‌شود که تحرک کار، کمتر باشد. این مسأله بعداً به عنوان تئوری بهینه دوم<sup>(۸)</sup> تدوین شد. چکیده مفهوم "رقابت عملی" این اعتقاد بود که منحنی‌های بلندمدت - هر دو منحنی هزینه و تقاضا - بسیار خوابیده‌تر از منحنی‌های کوتاه‌مدت هستند و نیز بسیار خوابیده‌تر از منحنی‌هایی که عموماً در نمودارهای

1-ongoing economic process

2- Von Mises

۳- [۳۴]، ص ۱۷.

4- John Maurice Clark

5- Fritz Machlup

۶- [۹۶]، ص ۵۳۶.

7-Workable Competition

8-second best



تئوری پردازان به کار می‌رود (۱).

مکلاپ نیز در تأکید بر "فرایند" می‌نویسد: «من می‌خواهم بگویم که "نظم" بازار تنها از "فرایند" مبادله داوطلبانه، میان افراد شرکت‌کننده، پدیدار می‌گردد. خود این "نظم" را به عنوان نتیجه فرایند مولد آن تعریف می‌کنیم. این نظم، یعنی همان نتایج توزیعی و تخصیصی، مستقل از فرایند مبادله وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. غیبت این فرایند به فقدان نظم می‌انجامد (۲)».

اکنون بینیم مفاهیم هسته‌ای مکتب اتریشی کدامند. اقتصاددانان اتریشی برای تحلیل‌های خود، دیگر از اصطلاحات مرسوم مربوط به تئوری رقابت کامل (تعادل، عقلانیت، تحرک، اطلاعات کامل و ...) استفاده نکردند. آنان مفاهیم تازه‌ای همچون کارآفرین اقتصادی (۳)، غفلت محض (۴)، هوشیاری (۵)، خطا (۶)، فرصت سودآور، کشف (۷)، عدم تعادل، و هماهنگی (۸) را به کار می‌گیرند، و می‌کوشند نظم اقتصادی و هماهنگی تصمیمات انفرادی کارگزاران و واحدها را در یک اقتصاد، در یک چارچوب عدم تعادلی و بدون حضور برنامه‌ریزی مرکزی، توضیح دهند (۹).

دشواری اصلی رقابت کامل نئوکلاسیکی از دیدگاه اتریشی آن است که این مفهوم، وضعیت تعادل را توضیح می‌دهد، اما هیچ چیزی در باره "فرایند" رقابتی که به آن تعادل می‌انجامد، نمی‌گوید. هایک می‌گوید بنگاه‌های داخل یک مدل رقابتی کامل، قیمت را مستقل از محصولاتشان بالا و پایین نمی‌برند. آنها تبلیغ می‌کنند، می‌کوشند تا ساختارهای تولیدی خود را نسبت به رقبا تغییر دهند و هر کار لازم دیگری را که معمولاً در بنگاه‌های تجاری در یک وضعیت اقتصادی دینامیک انجام می‌شود، انجام می‌دهند. این دقیقاً همان دلیلی است که شومپتر برای نامناسب بودن رقابت کامل برای درک فرایند سرمایه‌داری ارائه می‌کرد.

مکتب اتریشی نیز، همانند دیدگاه شومپتری، درجه‌ای از قدرت انحصاری را می‌پذیرد. مثلاً هایک میان انحصار تثبیت شده (۱۰) که احتمالاً هزینه‌هایش بیش از حد لازم است، و یک انحصار مبتنی بر کارایی برتر که نسبتاً آسیب کمتری می‌رساند، تفاوت می‌گذارد. زیرا در حالت دوم،

۲ - [۶۸]، ص ۷۳.

۱ - [۱۲۰] ص ۵۳۵

3- Entrepreneur

4- Utter Ignorance

5- Alertness

6- Error

7- discovery

8- Coordination

۹ - [۳۴]، ص ۵۰

10- entrenched monopoly

احتمالاً انحصار محو می‌شود یا مجبور به انطباق با شرایط بازار می‌شود. یعنی به موازات آن که دیگر بنگاهها با فراهم آوردن همین کالاها یا خدمات یا مشابه آنها، کارآتر می‌شوند قدرت انحصاری محو می‌شود<sup>(۱)</sup>.

در نظریه اتریشی، مدیریت بر پایه تعریفی که فون میزز داده است، تعریف می‌شود. فون میزز مدیریت را یک کنش انسانی<sup>(۲)</sup> در بازار می‌داند که با موفقیت، جریان منابع را به سوی ارضای خواسته‌های مصرف‌کننده هدایت می‌کند. بعدها، در ۱۹۷۳، نظریه پرداز معاصر اتریشی، کیزنر<sup>(۳)</sup> با استفاده از مفهوم کنش انسانی فون میزز، دست به تحلیل فرایند بازار زد. تئوری رقابت کیزنر بر این ایده بنیاد شده است که ارتباط ابزار-هدف<sup>(۴)</sup> در زندگی اقتصادی، یک رابطه معین و داده شده نیست، بلکه بستگی به کنش انسانی خلاق دارد. کیزنر این نقش خلاق را به عنوان مدیریت تعریف می‌کند که اساساً عبارت است از توانایی کشف خواسته‌های انسانی جدید، اما مطلوب، همراه با کشف منابع جدید، تکنیک‌های جدید، یا دیگر راههای جدیدی که از طریق آنها، آن نیازها برآورده می‌شوند. از دید کیزنر، مدیر، خواه خواسته‌های جدید را کشف کند یا ابزارهای جدید برآوردن آنها، را در هر حال چیزهایی را می‌بیند و درک می‌کند که دیگران نمی‌توانند - یعنی فرصت‌های سودآوری را که در هر وضعیتی که قیمت داده‌های عوامل کمتر از قیمت محصول نهایی است، وجود دارد<sup>(۵)</sup>.

پیش از این دیدیم که مدیر شومپیتری کسی بود که روند جاری گردش فعالیت اقتصادی را با نوآوری و ابداع خویش می‌گسلد. در واقع مدیر شومپیتری نقش نامتعادل‌کننده‌ای در بازار داشت، یعنی او تحول اقتصادی را به راه می‌انداخت. اکنون می‌بینیم مدیر کیزنری یک نقش متعادل‌کننده را بازی می‌کند. مدیر کیزنری اگر تحولی ایجاد می‌کند، در واقع پاسخی است که او به تصمیمات غلط و فرصت‌های از دست رفته دیگران می‌دهد و در بازار به آنها پی می‌برد. مدیر شومپیتری آفریننده فرصت‌های خویش است، اما مدیر کیزنری پاسخ‌دهنده به فرصت‌های ناشناخته‌ای است که قبلاً در بازار وجود داشته است. بنابراین در فرایند بازار رقابتی این دو گونه مدیر می‌توانند مکمل

۱- بنگرید به [۹۶].

2-Human action

3- Israel Kirzner

4- Means-endnexus

۵- برای یک بررسی تفصیلی در باره پیدایش و تکامل مکتب اتریشی و بسط کامل تئوری فرایند رقابت، می‌توان به [۳۴] نگاه کرد.

یکدیگر باشند: یکی عدم تعادل را ایجاد کند، دیگری آن را به سوی تعادل ببرد؛ یکی تحول را ایجاد کند، دیگری به آن پاسخ دهد؛ یکی فرصت بیافریند، دیگری آن را کشف کند. بدین ترتیب اگر شومپیتر را نیز بتوان در شمار اقتصاددانان مکتب اتریشی آورد، مجموعه نظریه‌های آنان از فرایند رقابت، تصویر روشن‌تری ارائه می‌دهد.

### نظریه‌های جدید بازار

همان‌گونه که دیدیم دیدگاه‌های شومپیتری و اتریشی از چارچوب تعادلی نظریه نئوکلاسیک خارج شدند. در واقع از یک تحلیل ایستای مربوط به تعادل، به یک تحلیل پویای مربوط به عدم تعادل توجه کردند. آنها یا برخی فروض مدل نئوکلاسیک را کنار گذاشتند یا اصولاً مجموعه مفاهیم و واژگان تازه‌ای ابداع کردند. در واقع این نظریه‌ها با خروج از چارچوب نئوکلاسیکی کوشیدند تا نشان دهند آن‌گونه که تئوری نئوکلاسیک می‌پندارد، بازار تنها به دو شکل حدی رقابت یا انحصار وجود ندارد. آنها مخصوصاً با وارد کردن یک مدیر فعال و خلاق در تحلیل، اصلی‌ترین فرض نئوکلاسیک یعنی ثبات شرایط تکنولوژیکی را کنار گذاشتند.

اما در همان دورانی که این اندیشه‌های دینامیک شکل می‌گرفت، عده‌ای دیگر در پی آن بودند که در همان چارچوب تئوری تعادلی ایستا باقی بمانند و نشان دهند که حتی با مفروض گرفتن شرایط نئوکلاسیکی، یعنی عدم تحول تکنولوژیکی و ثبات شرایط تقاضا، باز نمی‌توان رقابت کامل و انحصار را به عنوان نمایندگان بازارهای سرمایه‌داری در دنیا به شمار آورد. بنیاد این اندیشه در فاصله سالهای ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۳ به وسیله پیرو سرافا<sup>(۱)</sup> (در مقاله "قوانین بازده در شرایط رقابت"<sup>(۲)</sup>)، جون رابینسون<sup>(۳)</sup> (در کتاب "اقتصاد رقابت ناقص"<sup>(۴)</sup>) و ادوارد چمبرلین<sup>(۵)</sup> (در کتاب "نظریه رقابت انحصاری"<sup>(۶)</sup>) نهاده شد<sup>(۷)</sup>.

بطور خلاصه، در بازارهای رقابت ناقص، هر بنگاه رقیب، با یک منحنی تقاضای نزولی

1- Piero Sraffa

2- "The laws of returns under competitive conditions", Economic Journal, 1926

3- Joan Robinson

4- The Economics of Imperfect Competition; Macmillan, 1933

5- Edward Chamberlin

6- The theory of monopolistic competition ; Harward University Press, 1933

رو به رو است. در حالی که در بازارهای رقابت کامل، منحنی تقاضایی که در برابر هر رقیب قرار دارد، دارای کشش بی‌نهایت است، یعنی رقبا در بازار رقابت کامل، تصمیم‌گیرندگان عقلایی هستند که نمی‌توانند بر قیمت‌های پاک‌کننده بازار اثر بگذارند، آنان تنها، گیرنده قیمت هستند. اما رقبای بازارهای رقابت ناقص با حضور خود، بر قیمت‌های تعادلی اثر می‌گذارند.

این دیدگاه، نخست به وسیله اقتصاددان ایتالیایی، پیرو سرافا، بیان شد. همان‌گونه که گفتیم، در نظریه سنتی اقتصاد، قیمت برای بنگاهها داده و معین است و بنابراین اگر هزینه متوسط بنگاهها از مرحله‌ای به بعد شروع به افزایش کند، بنگاه به نقطه‌ای خواهد رسید که از آن پس، افزایش ستاده به کاهش سود می‌انجامد.

اما سرافا نمی‌پذیرفت که بنگاه رقابتی پس از دست‌یابی به سطحی از تولید، افزایش تولید را محدود کند. او معتقد بود که براساس تجربه، آنچه مانع افزایش ستاده در بنگاههای رقابتی می‌شود، رفتار هزینه‌ها نیست، بلکه برعکس شرایط تقاضاست. یعنی بنگاه برای افزایش تولید خود باید قیمت را کاهش دهد. اگر این سخن سرافا درست باشد، نتیجه این می‌شود که برای بنگاه رقابتی، دیگر قیمت، ثابت و داده شده نیست، بلکه تابع کاهنده‌ای از حجم فروش است، یعنی کل نمودار تقاضا در برابر بنگاه قرار دارد.

نظریه رقابت کامل که قیمت را برای بنگاه داده و معین می‌گیرد، بر این فرض استوار است که هر بنگاه در برابر کل بازار بسیار کوچک است. بنابراین چون هر بنگاهی که محصولش را کمی بالاتر از قیمت دیگران بفروشد، همه مشتری‌های خود را از دست می‌دهد، هیچ بنگاهی به قیمتی بالاتر از دیگران نمی‌فروشد و در نتیجه یک قیمت یگانه در بازار حکم‌فرما می‌شود. اما نکته نهفته در فرض بالا آن است که برای خریداران فرقی نمی‌کند که از کدام بنگاه خرید کنند، کالا همگن است و آنان از هر بنگاهی که ارزان‌تر بدهد، خرید خواهند کرد.

اکنون اگر خریداران در این باره که از کدام بنگاه خرید کنند، بی‌تفاوت نباشند چه می‌شود؟ سرافا دلایل زیادی آورده است که خریداران ممکن است بنا بر آن دلایل، نسبت به خرید از بنگاههای مختلف بی‌تفاوت نباشند. مثلاً عادت خرید از یک بنگاه، آشنایی‌های شخصی با یک فروشنده، اعتماد به کیفیت محصول یک بنگاه، نزدیک بودن به یک فروشگاه، وجود شرایط خاص فروش در هر بنگاه، امکان به دست آوردن امتیاز و اعتبار توسط خریدار به خاطر خرید مداوم از یک بنگاه، آوازه یک مارک تجاری خاص، نوع مدل‌سازی و طراحی و بسته‌بندی

محصولات که در اصل برای ایجاد تمایز در محصول یک بنگاه انجام شده است، همگی دلایلی هستند که سرافا معتقد است باعث می‌شوند مصرف‌کنندگان در خرید از بنگاه‌های مختلف بی تفاوت نباشند<sup>(۱)</sup>. در این صورت دیگر برای یک کالا، یک بازار همگن وجود نخواهد داشت. بلکه هر بنگاه برای کالای خود، بازاری مخصوص به خود دارد که از بازار بنگاه‌های دیگری که همان کالا را تولید می‌کنند، متمایز است. در واقع کل بازار یک کالا، به تعدادی بازار کوچکتر نسبتاً مجزا تقسیم می‌شود. بدین ترتیب هر بنگاه با یک تابع تقاضای نزولی مخصوص به خود روبه‌روست و برای افزایش فروشش باید قیمت را کاهش دهد.

گرچه صورت ظاهر چنین ساختار بازاری، شبیه بازار انحصار محض است، یعنی برای انحصارگر محض نیز تابع تقاضا نزولی است؛ اما اختلاف مهم در این است که در انحصار، یک کالا وجود دارد با یک تولیدکننده. یعنی اگر انحصارگر قیمت را بالا برد، تولیدکنندگان دیگری وجود ندارند که کالاهای بسیار شبیه به کالای او را تولید کنند و بنابراین کاهش فروش انحصارگر اندک است (کشش قیمتی تقاضا، کم است). اما در حالت بنگاه رقابتی، محصول این بنگاه دارای درجه بالایی از قابلیت جانشینی با محصولات دیگر بنگاه‌هاست و اگر این بنگاه رقابتی قیمت را افزایش دهد، فروش او بسیار بیشتر از حالت انحصار، کاهش می‌یابد. در واقع کشش قیمتی تقاضا بسیار زیاد است. بدین ترتیب، در رقابت ناقص، نه همچون رقابت کامل قیمت یگانه‌ای وجود دارد، و نه همچون انحصار قیمت‌ها از یکدیگر استقلال کامل دارند. در واقع، در این حالت، هر بنگاه می‌تواند در قیمت ویژه خودش بفروشد، اما این فروش از قیمت‌های بنگاه‌های دیگر این صنعت نیز متأثر می‌شود.

این انتقاد سرافا، تئوری تعادل عمومی را در فشاری سخت گذاشت. از یک سو، فرض رقابت کامل نمی‌توانست توضیح‌دهنده دنیای واقع باشد، از سوی دیگر کنار گذاشتن این فرض، نظریه نئوکلاسیک را در توسعه یک مفهوم تعادل عمومی، ناتوان می‌ساخت. از این رو پس از مقاله سرافا، کوشش‌های فراوانی شد تا تئوری بازار، بازسازی شود و در حالی که دقت و انسجام تئوری رقابت کامل و تئوری انحصار حفظ می‌شود، مسأله‌ای که سرافا مطرح کرده است نیز در آن گنجانیده شود. کار اصلی را خانم رایینسون در انگلستان و ادوارد چمبرلین در آمریکا انجام دادند. این دو مستقلاً

روی یک موضوع اما از دیدگاههای متفاوت کار کردند. خانم رایینسون اصطلاح "رقابت ناقص" را برای بحث خود برگزید و آقای چمبرلین اصطلاح "رقابت انحصاری" را. با وجود آن که مسأله مورد بررسی آنها یک چیز بود، اما محتوای بحث آنها متفاوت گشت.

مفهومی که چمبرلین برای بنیادکردن بحث خود بر آن، بر می‌گزیند تقریباً همان چیزی است که سرافا به آن اشاره داشت، یعنی تمایز محصول. البته بر خلاف خانم رایینسون که در راستای کار سرافا بحث خویش را به پیش برد، چمبرلین بحث خود را در خطوطی کاملاً مستقل از سرافا بسط داد. منظور چمبرلین از مسأله تمایز محصول این است که کالاهایی که به وسیله بنگاههای رقابتی تولید می‌شود، در واقع به خاطر اختلاف در طبیعتشان، یکسان نیستند. یا حتی ممکن است در واقع کالاهای یکسانی باشند اما خریداران به علل مختلف گمان می‌برند که این کالاها یکسان نیستند و آنها را یکسان تلقی نمی‌کنند. چمبرلین مواردی مثل وجود یک مارک تجاری خاص، داشتن ویژگی کیفی خاص، رنگ، شکل یا نوع بسته‌بندی محصول را مثال می‌زند<sup>(۱)</sup>.

اما خانم رایینسون، نخست اشاره می‌کند که بازار رقابت کامل بر این فرض استوار است که خریداران در باره اختلاف قیمت بنگاههای مختلف، همگی عکس‌العملی یکسان دارند، یعنی همگی به سراغ بنگاههایی می‌روند که قیمت پایین‌تری پیشنهاد می‌کنند، و بنابراین هر بنگاهی که قیمتی بالاتر از قیمت بازار پیشنهاد کند، تمام مشتریهای خود را از دست می‌دهد. ولی او معتقد است که در بازارهای واقعی خریداران به جز قیمت، عوامل دیگری را نیز به حساب می‌آورند. اگر فرض کنیم عدم تحرک و عدم اطلاع وجود ندارد، یعنی خریداران با همان سرعتی که در قیمت‌های بازار اختلاف پدید می‌آید، تقاضای خود را از فروشنده‌ای به فروشنده دیگر منتقل می‌کنند، باز می‌توان دلایلی آورد که نشان دهد چرا یک خریدار ممکن است فروشنده‌ای را به فروشنده دیگر ترجیح دهد. مواردی که خانم رایینسون مثال می‌زند عبارتند از: محل و موقعیت فروشنده، هزینه‌های جابه‌جایی، تضمین کیفیت فراهم‌آمده با یک نام مشهور، تسهیلات مختلفی که فروشنندگان گوناگون ارائه می‌دهند، دست و دل‌بازی، خوش‌برخوردی و بذل و بخشش خدمات فروش، تبلیغات و غیره. همه این‌ها، باعث مخدوش شدن همگنی بازار رقابت کامل می‌شوند و یک نقص بازاری به وجود می‌آورند که نمود آن در این است که هر بنگاه، گروه معینی از مشتریها را

به خود جلب می‌کند. مشتریهایی که تصمیم به خرید یا عدم خرید از یک بنگاه را فقط بر اساس قیمت نمی‌گیرند.

با آن که رایبسون و چمبرلین فرض همگنی کالا و بنابراین فرض قیمت‌پذیر بودن بنگاهها را - که تئوری نئوکلاسیک می‌انگاشت - کنار گذاشته‌اند، با این حال توانسته‌اند در همان چارچوب تعادلی ایستا و بدون توسل به فرض غیرنئوکلاسیکی تحول تکنولوژیک، نه تنها نشان دهند که بازارها در واقع در حالتی میان رقابت کامل و انحصار قرار دارند، بلکه نشان دهند که چنین بازارهایی در بلندمدت به تعادل نیز می‌رسند. در واقع آنان چارچوب تئوری رقابتی نئوکلاسیک را به گونه‌ای بسط دادند که بتواند بر اساس همان رقابت ساده قیمتی، هم حالت‌های بینابینی رقابت و انحصار را نشان دهد و هم به تعادل ایستا دست یابد. رمز کار در این بود که آنها بنگاههای بازار رقابت ناقص را کاملاً مستقل ندانستند. در واقع با پذیرش این نکته که کالاهای این بنگاهها جانشینهای بسیار نزدیکی برای یکدیگر هستند، قیمت این کالاها را با همدیگر مرتبط ساختند و بنابراین امکان رقابت را فراهم آوردند، بطوری که در بلندمدت، بازار به تعادل پایدار دست یابد. تنها تفاوت در این است که قیمت تعادلی این بازارها، بیشتر از قیمت رقابت کامل و کمتر از قیمت انحصاری است<sup>(۱)</sup>.

## ۲- بازار: به عنوان نظام

در فصل یک یادآور شدیم که هر سیستم، یک کل فعال، شامل مجموعه‌ای از اجزاء است که به گونه‌ای هماهنگ و منسجم، و در جهت برآوردن اهداف سیستم، با یکدیگر گنجانده و واکنش دارند. برون‌داد یا ستاده<sup>(۲)</sup> حاصل از کارکرد هر سیستم ممکن است از اهداف آن انحراف داشته باشد که سیستم با استفاده از فرایند بازخورد<sup>(۳)</sup> به اصلاح عملکرد خویش می‌پردازد<sup>(۴)</sup>. نیز در مواردی که انحراف نتایج سیستم ناشی از عدم سازگاری سیستم با شرایط جدید است، سیستم با تجدید سازمان خویش و به کارگیری اجزاء جدید، خود را با شرایط جدید سازگار و منطبق می‌سازد.

۱- برای یک تحلیل ریاضی - هندسی در باره تعادل بلندمدت رقابت انحصاری می‌توان به [۶۵]، ص ۶۲ - ۲۵۷ نگاه کرد.

2-output

3-feed back

۴- در باره "بازخورد" و چگونگی فرایند آن، در [۳۶]، ص ۹ - ۷۵ به طور مبسوط صحبت شده است.

همچنین بر این اساس، هر اقتصاد نیز یک کلّ فعال، شامل مجموعه‌ای از "نهاد"ها تعریف شد که با هماهنگی، برای تولید ستاده‌هایی معین یا دسترسی به اهداف معین (تولید کالاها و خدمات کافی برای مردم، توزیع درآمد و ثروت، رشد، توسعه، و ...) با همدیگر رابطه متقابل دارند. به چنین مجموعه‌ای سیستم یا "نظام اقتصادی" گفته می‌شود.

توجه به تفاوت میان نظامهای اقتصادی - اجتماعی و ایدئولوژیها بسیار مهم است. گاه دیده می‌شود که یک واژه، هم برای اشاره به یک ایدئولوژی به کار گرفته می‌شود، هم برای اشاره به یک نظام اجتماعی و اقتصادی. بویژه وقتی واژه‌ای برای اشاره به نظام اقتصادی - اجتماعی به کار می‌رود، بسیار مهم است که روشن شود منظور ما نظام واقعی و عملی است، یا منظور، یک نظام آرمانی و در واقع یک مدل نظری است. این دشواری همواره در کاربرد واژه‌هایی همچون "سرمایه‌داری"، "سوسیالیزم"، "کمونیزم" و ... وجود داشته است. "ایدئولوژی سرمایه‌داری" چیزی متفاوت از "نظام ایده‌آل اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری" است و هر دو با "نظام عملی سرمایه‌داری" اختلاف دارند. اما میان هر سه، همواره عمل متقابل وجود دارد.

ایدئولوژی، مجموعه‌ای از اندیشه‌ها، آرمان‌ها و برنامه‌هاست که به وسیله یک گروه اجتماعی، پذیرفته می‌شود. هر ایدئولوژی در پاسخ به نیازها و شرایطی خاص، و در تعامل با دیگر مجموعه‌ایده‌ها، در فرایندهای تاریخی ویژه‌ای شکل می‌گیرد. ایدئولوژیها زمینی‌اند اما در بسیاری از مواقع عناصری آسمانی در خویش دارند. حتی مکاتب محض آسمانی نیز آنگاه که به عنوان ایدئولوژی در میان ملت‌ها جای می‌گیرند با انبوهی از عناصر زمینی بر می‌آمیزند.

با تعریفی که از ایدئولوژی داده شد، به ناگزیر باید پذیرفت که ایدئولوژیها نیز در پاسخ به تحول شرایط تاریخی - گرچه بسیار کند - چهره می‌گردانند<sup>(۱)</sup>. کار عمده ایدئولوژیها این است که نخست، تصویر مشخصی از واقعیت اجتماعی به دست می‌دهند و سپس ارزشها و اهدافی را برای جامعه تعیین می‌کنند که باید به آنها دست‌یازیده شود.

هر "نظام واقعی" اقتصادی - اجتماعی بر پایه یک "نظام آرمانی" شکل گرفته است و هر نظام آرمانی بر اساس یک "ایدئولوژی" ساخته شده است. اما این سه، هیچ‌گاه نمی‌توانند با هم سازگاری و انطباق کامل داشته باشند. عناصر ایدئولوژیها، کاملاً ذهنی هستند؛ اما یک "نظام

۱ - بحث گسترده از تحول ایدئولوژیها در [۲۴] آمده است.



ایده‌آل، گرچه ذهنی است، ولی باید با توجه به واقعیات و امکانات عملی پی‌ریزی شود. سرانجام، "نظام واقعی" که در عمل ساخته می‌شود و شکل می‌گیرد، عناصری کاملاً عینی دارد که از آنچه در نظام ایده‌آل و در ایدئولوژی بوده است، تفاوت‌های اساسی دارد. به این ترتیب، هر تحولی در ایدئولوژی، بر نظام عملی، تأثیر مستقیم دارد. اما نکته ظریف آن‌جاست که این رابطه، در عمل، معکوس است. یعنی از آن‌جا که ایدئولوژیها بسیار "دیر انطباق" هستند، واقعیت‌ها و تحول شرایط، نخست خود را بر "نظام عملی" تحمیل می‌کنند و در واقع، وارد جریان زندگی اجتماعی و اقتصادی می‌شوند. آنگاه وقتی با گذشت زمان، مورد قبول ذهنی نیز قرار گرفتند، ایدئولوژی و در نتیجه نظام ایده‌آل حاصل از آن را نیز دگرگون می‌کنند.

بنابراین، گرچه ایدئولوژیها متحول می‌شوند، اما آنها همواره از نظامهای عملی خویش فاصله دارند. شدت این فاصله بستگی به شدت ارزشها و شدت اعتقاد (نه الزاماً پایبندی) مردم به آنها دارد. همچنین وقتی سرعت تحول شرایط بسیار زیاد است، فاصله نظامهای عملی با ایدئولوژیهایشان بیشتر می‌شود.

بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که، مثلاً، ایدئولوژی سرمایه‌داری امروز با آنچه در قرن نوزدهم بود، تفاوت فاحش دارد. از این گذشته، نظام اجتماعی - اقتصادی که امروزه در کشورهای موسوم به سرمایه‌داری جریان دارد، با ایدئولوژی امروزین آن هم، تفاوت بسیاری دارد.

با توجه به آنچه آمد، اکنون پرسش این است که منظور ما از "نظام اقتصادی بازار" چیست؟ از فصل اول به یاد داریم که تقسیم‌بندی اقتصادها را با به کار بردن دو ملاک "نهاد مرکزی" و "مکانیزم هماهنگی" انجام دادیم. در آن‌جا اقتصادهایی که در آنها تنها "مالکیت خصوصی" و تنها "مکانیزم بازار" بر سراسر اقتصاد حکم فرما بود را "اقتصاد بازاری محض" نامیدیم. اما آیا در عمل نیز چنین اقتصادی امکان‌پذیر است و می‌توانیم یک اقتصاد بازاری محض در دنیای واقع بیابیم؟ پاسخ منفی است. با این حال، در دنیای واقع اقتصادهایی قابل تشخیص است که گرچه شدیداً در مجموعه نهادها و شدت فراگیری مکانیزم بازار با هم اختلاف دارند، ولی همه آنها را می‌توان "بازاری" نامید. معیار عملی در تشخیص چنین اقتصادهایی، تفوق و فراگیری "مالکیت خصوصی" نسبت به انواع مالکیت‌های دولتی و غیر خصوصی (گروهی، مشاعی، وقفی و ...) در اقتصاد، همراه با وجود یک مکانیزم فراگیر هماهنگی بازاری، است.

در فصل یک گفته شد که معمولاً نهادهای مرکزی هر اقتصاد، پیرامون خویش، نهادهایی

سازگار با خود پدید می‌آورند. مثلاً در یک اقتصاد بنیاد شده بر مالکیت خصوصی، نهادهایی همچون قیمت، پول، شبه پول، بانک، بازار و ... به وجود می‌آیند (مگر آن‌که آگاهانه از پدید آمدن آنها جلوگیری شود) و این نهادها نیز مکانیزم‌های سازگار با خود را تشدید می‌کنند. بنابراین انتظار این است که در یک اقتصاد مبتنی بر مالکیت خصوصی، مکانیزم بازار نیز خود بخود به وجود آید. اما این نظام - به دلیل وجود اهداف گوناگون اقتصادی و غیراقتصادی در هر جامعه - مملو از نهادهای گوناگون است. برخی از این نهادها تشدیدکننده مکانیزم‌های خودکارند و برخی دیگر، کنترل‌کننده و تخفیف‌دهنده آنها. معمولاً نهادهایی که بطور خودکار و بیرون از تصمیمات حساب شده انسانی و بر اساس فرایندهای انطباقی سیستم برای سازگاری با شرایط جدید، پدید می‌آیند و می‌توان آنها را نهادهای درونزا نامید (مثل پیدایش شبه پول، بازارهای بورس، بازارهای سلف خری و ...) تشدیدکننده مکانیزم‌های خودکارند. اما نهادهایی که با تصمیمات سنجیده و آگاهانه مراکز تصمیم‌گیری یک جامعه، پدید می‌آیند، معمولاً مکانیزم‌های خودکار را تخفیف می‌دهند (البته همیشه این‌گونه نیست، مثلاً استقرار نهاد "تأمین اجتماعی" یا "بیمه بیکاری" به عنوان یک نهاد برونزا، نه تنها مکانیزم‌های خودکار را مختل تا تضعیف نمی‌کند بلکه اخلاها و نقص‌های آنها را نیز کاهش می‌دهد). بدین ترتیب تقریباً می‌توان گفت هرچه نهادهایی که خارج از فرایند خود - انطباقی سیستم به وجود آمده‌اند (نهادهای برونزا)، بیشتر و قدرتمندتر باشند، باعث تضعیف نهادهای درونزای سیستم و بنابراین تضعیف فرایندهای خودکار می‌شوند.

بدین ترتیب در هر اقتصاد بازاری، هرچه نهاد مالکیت خصوصی قوی‌تر و نهادهای پیرامونی آن بیشتر باشند و در برابر، نهادهای برونزای نظام، کمتر باشند، یا قدرت باز دارندگی آنها ضعیف‌تر باشد، مکانیزم‌های خودکار اقتصاد شدیدتر خواهد بود. انواع گوناگون بازارها، نهادهایی هستند که پیرامون مالکیت خصوصی فراهم می‌آیند (گرچه برخی از بازارها در فقدان مالکیت خصوصی نیز می‌توانند وجود داشته باشند). اگر مالکیت خصوصی، یگانه شکل مالکیت باشد و نهادهای برونزا مانع پدید آمدن انواع نهادهای درونزای متناسب با مالکیت خصوصی نشوند، انواع متنوعی از نهادهای بازاری، از قیمت، بهره، پول و شبه پول گرفته تا بازارهای محصولات، بازارهای عوامل، بازارهای سرمایه و بورسها پدید خواهند آمد.

در چنین وضعیتی است که مکانیزم خودکار بازار در حد کاملی برقرار می‌شود. بنابراین قدرت و قوت مکانیزم بازار در هر اقتصادی بستگی به تنوع و قدرت انواع بازارها و دیگر نهادهای بازاری

مستقر در آن اقتصاد دارد.

با این حال، هیچ اقتصادی نمی‌تواند چنین وضعیتی که توصیف کردیم را دارا باشد. ایدئولوژیهای هر ملت مملو از آرمانها و اهداف غیراقتصادی است و به ناچار هر جامعه برای دست‌یابی به آن اهداف، یا دست‌کم نزدیک شدن به آنها، نهادهایی را به صورت برونزا در نظام اقتصادی - اجتماعی خویش مستقر می‌سازد.

این‌گونه نهادها، معمولاً هم‌گسترش خودکار و بی‌حد و مرز نهادهای درونزا را محدود می‌کنند و هم مکانیزم‌های خودکار هماهنگی را تخفیف می‌دهند. بنابراین، ملل مختلف بسته به نوع ایدئولوژیهای خویش و اهداف غیراقتصادی نهفته در آن، مجموعه‌های متنوعی از نهادهای برونزا را در نظام خویش مستقر ساخته‌اند. گاه این نهادها تا آن پایه فراوان و نیرومند هستند که همه نهادهای درونزا و مکانیزم‌های خودکار را از کار می‌اندازند (همچون دورانی کوتاه از شوروی سابق) و گاه آن‌چنان اندک و ضعیف که هیچ خللی در کار نهادهای درونزا و مکانیزم‌های خودکار جامعه وارد نمی‌کنند.

بنابراین، ملاک ما در نامیدن یک نظام به عنوان "اقتصاد بازاری" آن است که آن نظام با هر ایدئولوژی و اهداف غیراقتصادی‌ای که پی‌می‌گیرد، آن‌چنان نهادهای برونزا و فرایندهای کنترل بیرونی به وجود نیاورد که نهادهای بازاری را نابود کند و/یا مکانیزم‌های خودکار آنها را ناتوان سازد. بدین‌گونه، روشن می‌شود که اقتصادهای بسیاری را می‌توان "بازاری" نامید، صرف‌نظر از ایدئولوژیها و آرمانهای غیراقتصادی آنها. همچنین روشن می‌شود که حد مطلوب گسترش یک اقتصاد به سوی "اقتصاد بازاری محض" برای ملل گوناگون، متفاوت و بسته به آرمانهای اجتماعی آنها خواهد بود.

اکنون می‌توان نتیجه گرفت که، مثلاً، اقتصاد ایران نیز در طیف اقتصادهای بازاری قرار دارد<sup>(۱)</sup>. اگر چنین باشد، آنگاه باید دید که این اقتصاد تا چه حد "اهداف اقتصادی" خویش را برآورده می‌سازد و اگر در برآوردن آنها ناکام بوده است، کدام نهادهای برونزا در این ناکامی مؤثر بوده‌اند. در واقع، به نظر می‌رسد نهادهای برونزای زیادی که ویژه برخی شرایط خاص بوده‌اند در اقتصاد ایران مستقر شده‌اند و در حالی که آن شرایط خاص دگرگون شده است، این نهادها به دلایل

۱ - در این باره در بخش دوم کتاب، به تفصیل سخن گفته خواهد شد.

گوناگون، همچنان از یک سو نقشی در ایجاد روندهای اصلاح و انطباق ندارند و از سوی دیگر، فرایندهای خود اصلاحی و خود انطباقی نظام اقتصادی را مختل می‌سازند (در واقع سخن بر سر بازاری یا نابازاری بودن اقتصاد ایران نیست، بلکه بر سر بهترین ترکیب از نهادهای بازاری و نابازاری برای دستیابی به مجموعه اهداف اقتصادی و غیراقتصادی جامعه با کمترین هزینه است - آن هم برای جامعه‌ای که با کمیابی شدید منابع روبه روست).

پس در ادامه این فصل، نخست با تفصیل بیشتری بینیم مشخصه‌های یک اقتصاد بازاری کدام است. یعنی اگر "نهاد مرکزی" یک اقتصاد، مالکیت خصوصی بود و این نوع مالکیت، نسبت به انواع دیگرش، در بیشتر بخشهای اقتصادی تسلط داشت؛ و اگر تعداد و قدرت نهادهای بازاری مستقر در یک اقتصاد آن‌گونه بود که بتوان گفت مکانیزم اصلی هماهنگی اقتصاد، "مکانیزم بازار" است، در این حالت چنین اقتصادی چه مشخصه‌های عمومی پیدا خواهد کرد. برای این کار، نخست به طرح یک "اقتصاد بازاری محض" - آن‌گونه که مطلوب اقتصاددانان طرفدار آزادی کامل اقتصادی (*laissez faire*) بوده است - می‌پردازیم. آنگاه به گونه‌ای بسیار خلاصه، فرایند واقعی تکامل اقتصادهای بازاری را در طول تاریخ و مشخصه‌های اقتصادهای بازاری اولیه را بررسی می‌کنیم. سرانجام به بررسی نشانه‌ها و مشخصات اقتصادهای بازاری صنعتی پیشرفته خواهیم پرداخت.

### الف. اقتصاد بازاری محض

گرچه یک چنین اقتصادی کاملاً فرضی است و هیچ‌گاه محقق نشده است و احتمالاً نیز هرگز نخواهد شد، اما همواره دارای یک زندگی تئوریک در مجامع دانشگاهی بوده است. در عین حال شناخت مشخصات چنین اقتصادی کمک می‌کند تا با آگاهی بیشتری بتوانیم مشخصات اقتصادهای بازاری واقعی را بررسی کنیم.

به گونه‌ای خلاصه، در یک اقتصاد بازاری محض، مالکیت همه ابزارهای تولید، از جمله کار، زمین و سرمایه در دست کارگزاران یا واحدهای خصوصی است (توجه شود که می‌توان ماشین‌آلات و تجهیزات را جزئی از سرمایه، و مواد خام و منابع طبیعی را نیز جزئی از زمین محسوب کرد). در این اقتصاد، تولید، حاصل تلاش و تصمیم‌گیری تعداد زیادی واحد تولیدی خصوصی است که عمدتاً به وسیله مدیران مالک اداره می‌شوند و با داشتن آزادی کامل کسب و

کار<sup>(۱)</sup>، به دنبال کسب حداکثر منافع خویش هستند؛ و برای این کار سعی در تخصیص بهینه منابع در چارچوب تکنولوژی و امکانات موجود، دارند. در این اقتصاد، هیچ کنترل آگاهانه بر تولید وجود ندارد، یعنی کالاها برای مبادله در بازار تولید می‌شوند و برای تسهیل این کار، مبادلات به صورت پولی انجام می‌شود. همچنین خانوارها دارای آزادی کامل در باره مصرف، انتخاب شغل و کسب درآمد از ثروتها و امکانات مادی خویش، هستند (آزادی کامل خانوار)، و آنها در این موارد با هدف کسب حداکثر درآمد و بیشترین مطلوبیت، دست به تصمیم‌گیری می‌زنند. در چنین اقتصادی، همه کالاها و خدمات تولیدی و همه عوامل تولید، در بازار به فروش می‌روند، بنابراین همه آنها دارای قیمت هستند که این قیمت‌ها با کنش و واکنش اعضای بازار تعیین می‌شود. این قیمت‌ها در بیشتر موارد به دلیل تعداد زیاد اعضاء بازار و عدم توانایی تأثیرگذاری تک تک آنها بر قیمت‌ها، قیمت‌های رقابتی یا قیمت‌های کارآ، هستند. همچنین در بازارهای عوامل و مخصوصاً در بازار کار، سازماندهی جمعی وجود ندارد و همه عوامل، پاداشهای خود را از طریق بازار دریافت می‌کنند.

اما در این اقتصاد، نقش دولت چیست؟ دولت این جامعه، یک دولت عدم مداخله‌ای (*laissez faire*) است یعنی محدود است به انجام وظایف کلاسیک دولت. این دولت، تنها برای تأمین امنیت خارجی (و نه کشورگشایی و اهداف توسعه طلبانه) ارتشی را اداره می‌کند و برای تأمین امنیت داخلی (و نه اقتدارگرایی) نیروی پلیس را به وجود می‌آورد. همچنین مجموعه‌ای از قوانین را برای تنفیذ و تضمین حقوق مالکیت خصوصی و قراردادهای میان افراد (و نه برای قانونی کردن مداخله‌اش در اقتصاد) برقرار می‌سازد و اجرای آن را بر عهده می‌گیرد. این دولت همچنین برای سهولت مبادلات، استانداردها، مقیاس‌ها و معیارهای اندازه‌گیری را تعیین و لازم‌الاجرا می‌سازد. در این اقتصاد، انتشار پول - که برای تسریع و تسهیل مبادلات لازم است - نیز بر دوش دولت است. دولت تنها آن مقدار پول که برای انجام مبادلات در جامعه ضروری است، منتشر می‌کند و از انتشار پول در جهت سیاست‌گذاری یا تأمین هزینه‌هایش استفاده نمی‌کند. چنین دولتی در انجام مبادلات با دنیای خارج و تحرک کالاها و عوامل تولید، هیچ محدودیتی به وجود نمی‌آورد. سرانجام این دولت برای تأمین هزینه‌های انجام این وظایف، مالیات دریافت می‌کند. در دریافت این مالیاتها،

۱- در باره آزادی کسب و کار در فصل یک سخن گفته شد.

هیچ‌گونه هدف سیاست‌گذاری و مداخله در تولید، توزیع یا تجارت خارجی وجود ندارد. بنابراین مالیاتها به گونه‌ای جمع‌آوری می‌شوند که تأثیرات تخصیصی و توزیعی آنها حداقل باشد<sup>(۱)</sup>.

سرانجام در چنین اقتصادی، با آن مجموعه از اجزاء، روابط و نهادها که بر شمردیم، تولید از طریق مکانیزم بازار منظم و هماهنگ می‌شود و درآمدها و پاداشهای عوامل نیز از همان طریق توزیع می‌شود. در واقع مجموعه تصمیمات مصرفی و تولیدی از طریق بازار هماهنگ می‌شوند. در چنین اقتصادی از آن‌جا که پیشاپیش هیچ تمهیدی برای توزیع اولیه ثروت و توانایی‌های فردی در میان افراد جامعه اندیشیده نشده است، می‌توان انتظار داشت که توزیع اولیه، بر اساس بخت‌آزمایی‌های طبیعی و اجتماعی صورت گرفته باشد که معمولاً با برابری همراه نیست. آنگاه این نابرابری اولیه با توجه به تداوم مالکیت خصوصی در خانواده (نهاد وراثت) در طول زمان تشدید می‌شود. در نتیجه، معمولاً توزیع درآمد در چنین اقتصادی نابرابر خواهد بود.

این همه، مشخصات مجموعه نهادها، اجزاء، روابط و مکانیزم‌های یک اقتصاد بازاری محض را نشان می‌دهد. اما این مسأله که حاصل این مجموعه نهادها و مکانیزم‌ها برای جامعه چیست، نکته‌ای است که داوری در باره آن ساده نیست. باید عملاً نتایج چنان چشم‌گیری نداشته باشد که تا به حال هیچ جامعه‌ای تن به اجرای کامل آن نداده است و تنها برخی جوامع تا حدودی به آن نزدیک شده‌اند. در این باره تنها می‌توان با برخی شواهد و حدسها داوری کرد. مثلاً شاید نتوان در باره سطح زندگی و رفاه و فراوانی کالا بطور قطعی نظر دارد، اما می‌توان حدس زد که احتمالاً با معیارهای جدید زندگی، سطح زندگی در آن اقتصاد بسیار پایین باشد. چرا که تعداد فراوان واحدها و کارگزاران تولیدی و کوچک بودن آنها نسبت به حجم بازار نشان می‌دهد که مقیاسهای تولید، بسیار کوچک است. بنابراین چنین اقتصادی توانایی بهره‌برداری از صرفه‌های حاصل از افزایش مقیاس را ندارد.

بدین ترتیب با آن که رقابت، باعث بهره‌برداری مطلوب از منابع می‌شود ولی رفاه چندانی در پی ندارد. باز در چنین اقتصادی احتمالاً مردم از مزایای برخورداری از بسیاری از خدمات عمومی که بنگاههای خصوصی معمولاً متمایل به تولید آنها نیستند، محروم خواهند بود. چون دولت دست به تولید کالاهایی نظیر شبکه جاده‌ها، بهداشت عمومی شهرها، امکانات تفریحی و از

این قبیل کالاهای عمومی، نخواهد زد. همچنین مردم چنین اقتصادی ممکن است با ویرانی و آلودگی محیط زیست اطراف خود که به خاطر بهره‌برداری آزمندانه از طبیعت به وجود آمده است، رو به رو شوند. البته در چنین اقتصادی نگرانی برای کارایی و انگیزه‌های مدیریتی وجود ندارد. مدیران، معمولاً خود، مالک بنگاه خویشند و هم از سرمایه‌های مادی خویش به خوبی حفاظت می‌کنند و هم در پی حداکثر بهره‌برداری از عوامل تولید (کارایی ایستا یا تخصیصی) هستند. اما معلوم نیست حاضر باشند دست به سرمایه‌گذاری‌های پرخطر برای تحول در نوع، کیفیت یا روش تولید کالاهای خویش (کارایی پویا) بزنند. و بنابراین پیشرفت‌های تکنولوژیکی احتمالاً در چنین اقتصادی بسیار کند خواهد بود. حتی اگر مدیرانی پیدا شوند که بسیار خطرپذیر و پُرانگیزه باشند، معمولاً منابع مالی لازم برای به راه انداختن تحقیقات فن شناختی و ایجاد نوآوری در تولید، دسترس ندارند. مقیاس کوچک تولید و رقابت شدید، سودهای چندانی در بر ندارد تا به چنین اموری اختصاص دهند (فقدان منابع مالی داخلی). همچنین بازارهای مالی نیز حاضر به تأمین سرمایه لازم برای چنین طرح‌های پرخطری نخواهند بود. بنابراین شیوه‌های تولید، متحول و دگرگون نمی‌شوند، بلکه بسیار کند بهبود می‌یابند.

اما اگر واحدها و مدیرانی یافت شوند که بتوانند دست به تحول و نوآوری شدیدی بزنند، برای خود مزیت‌های کم و بیش انحصاری به دست می‌آورند که در غیاب هرگونه مداخله دولتی، به تضعیف رقابت می‌انجامد. بنابراین در چنین اقتصادی احتمالاً در برخی بازارها به انحصارهای تثبیت‌شده‌ای بر خواهیم خورد. سرنوشت رشد نیز در چنین اقتصادی خیلی معلوم نیست. بنگاه‌های کوچک رقابتی، فاقد منابع داخلی لازم برای سرمایه‌گذاری هستند (سود ناچیز است)، بنگاه‌های انحصاری نیز انگیزه‌ای برای ایجاد تغییر ندارند. در چنین اقتصادی، رشد تا حدود زیادی بستگی به نرخ پس‌انداز دارد - که تعیین‌کننده نرخ سرمایه‌گذاری است. اما پس‌اندازها نیز شدیداً متأثر از سود بنگاه‌های رقابتی است - که معمولاً پایین است<sup>(۱)</sup>.

ما نمی‌دانیم در چنین اقتصادی بازارهای پولی و مالی تا چه حد گسترده‌اند، بنابراین در باره ثبات و پایداری اقتصاد نمی‌توانیم داوری کنیم. اما در هر حال سودجویی، تنوع تصمیمات و گستردگی واحدهای تصمیم‌گیرنده در اقتصاد، احتمال پدیدار شدن برخی نوسانات را به وجود

می آورد.

بدین ترتیب می توان گفت مهم ترین دست آورد یک چنین اقتصادی، تخصیص کارای منابع (کارایی ایستا) است. اما شاید این نتیجه را با مجموعه دیگری از نهادها، یعنی با اقتصادی از نوع دیگر، نیز بتوان فراهم کرد. از این مهم تر، شاید بتوان نظام اقتصادی دیگری را معرفی کرد و به کار گرفت که گرچه ممکن است با از دست دادن بخشی از کارایی ایستا، هزینه ای را بر جامعه تحمیل کند، اما با فراهم آوردن کارایی پویا، رشد تکنولوژیک، صرفه های مقیاس، پیش گیری از آثار خارجی<sup>(۱)</sup> منفی، تولید کالاهای عمومی و ... منافع بی شماری را به ارمغان می آورد. حتی چنان اقتصادی ممکن است به خاطر رقابت مسرفانه ای که گاه میان واحدها در می گیرد، منافع کارایی ایستا را هدر دهد<sup>(۲)</sup>. از این گذشته، نه تنها کارایی، یگانه هدف جوامع انسانی نیست، بلکه اهداف اقتصادی نیز به تنهایی مورد نظر نیستند. احتمالاً به دلیل همه این موارد بوده است که هیچ جامعه ای نکوشیده است به اقتصاد بازاری کاملاً آزادی که در این جا معرفی شد، دست یابد.

### ب. تکامل تاریخی اقتصاد بازار

در بخش نخست این فصل، مفاهیم گوناگونی که از واژه "بازار" اراده می شود را باز شناختیم. اکنون با توجه به آن تمایزها، به سادگی می توان دریافت که "بازار" به عنوان "محل داد و ستد"، یک پدیده باستانی است. حتی بازار به عنوان "نهاد" نیز بطور پراکنده در طول تاریخ دیده شده است. اما تاریخ راه درازی را پیمود تا جوامع بازاری پدیدار شدند؛ جوامعی که فعالیت های اساسی اقتصادشان را بازارها سازماندهی می کنند.

در این قسمت، تحولات اساسی که در طول تاریخ، پیدایش جوامع بازاری را تسهیل کرده اند و نهادهای اساسی اقتصادهای بازاری را شکل داده اند، به گونه ای بسیار خلاصه و گذرا بررسی می کنیم<sup>(۳)</sup>.

جوامع اقتصادی باستانی، چندین جنبه مشترک دارند که صریحاً با مشخصه های اقتصادهای

#### 1-Externalities

۲- [۹۴]، ص ۷۲۳.

۳- از آن جا که نخستین اقتصادهای بازاری در اروپا شکل گرفته است، تکامل اقتصاد بازار - به مفهوم بهبودهای طبیعی، تدریجی و خود انگیخته - اصولاً مربوط به اروپاست. اقتصادهای بازاری بعدی با نوعی تقلید، تأثیر پذیری یا تحول برنامه ریزی شده پدیدار شدند. بنابراین طبیعی است که بررسی ما به اروپا منحصر شود.



بازاری برخوردار دارند. بنیاد اقتصاد این جوامع بر پایه کشاورزی قرار داشته است. از دیدگاه اقتصادی، شهرها، مراکز انگلی مصرف بودند، نه مراکز فعال تولید. همچنین شکل عمومی و اصلی کار، نیروی بردگان بود. در یونان و روم باستان نزدیک به هشتاد درصد مردم برده بوده‌اند. بنابراین سازمان اقتصادی این جوامع بر پایه سنت تنظیم می‌شد. تولید کشاورزی بسیار ابتدایی و دارای بازده پایین بود. و هیچ گونه انگیزه‌ای برای تحول اقتصادی وجود نداشت. نتیجه آن که در جوامع باستانی، جنبه اقتصادی زندگی در خدمت جنبه سیاسی آن بود. روحانیان، نظامیان و دولت‌مردان که جملگی برده‌دار بودند، تمامی منافع اقتصادی بردگان را جمع می‌کردند و بنابراین ثروت پیامد قدرت بود و نه برعکس - آن گونه که در جوامع بعدی بود<sup>(۱)</sup>.

زندگی اقتصادی قرون وسطی در اروپا، از آشفتگی فاجعه‌آمیزی که حاصل انحطاط قانون و نظم روم بود، پدیدار شد که صفت مشخصه آن، شکل سازمانی‌ای بود که تیولداری یا فئودالیزم خوانده می‌شود. نهاد اصلی زندگی اقتصادی، مانور<sup>(۲)</sup> یا مزرعه فئودالی بود که دو طبقه جدا و مشخص را در خود جای می‌داد: نجیب‌زادگان یا اربابان مانور و سرفه‌ها<sup>(۳)</sup> یا رعایای آنها. این رعایا، بردگانی بودند که وابسته به زمین بودند، یعنی مالکیت بر آنها، بخشی از مالکیت زمین بود و با آن، انتقال می‌یافت. اربابان محلی، مراکز قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی بودند که زندگی‌شان از طریق کار رعایایی تأمین می‌شد که در زمینش زراعت می‌کردند و به او مالیات جنسی یا نقدی می‌پرداختند. امنیت فیزیکی مانور و گاه برخی امنیت‌های اقتصادی در دوران آشوب و خطر را ارباب تأمین می‌کرد.

سیستم تیولداری، بویژه در دوران اولیه‌اش (قرون ششم تا دهم) یک سیستم اقتصادی ایستا بوده است که در آن پرداختهای پولی نقش بسیار جزئی داشته‌اند. خودبسنده‌گی هدف عمده و اصلی مزرعه فئودالی بود. روشن است که در این اقتصاد، روابط تولید و توزیع به وسیله سنت تنظیم می‌شده است.

در کنار مزرعه اربابی، زندگی اقتصادی شهرهای کوچک جریان داشت. در این شهرها مبادلات پولی نقش مهمتری داشتند. شکل اصلی سازمان‌دهنده تولید در شهرهای کوچک و بزرگ، صنف<sup>(۴)</sup> بود. اما این اصناف، از حرفه‌ها و کسب و کارهای امروزی متفاوت بودند. آنها

۱- [۶۴]، ص ۵-۴.

رقابت یا سودجویی را منع می‌کردند و در پی تحمیل قواعد عمومی بر روشهای تولید، نرخهای پرداخت، امور فروش و غیره بودند. کلیسا که سازمان اصلی اجتماعی این دوره بود، در تمام قرون وسطی به فعالیت‌های خرید و فروش و کسب و کار بدگمان بود. این مسأله دو دلیل عمده داشت، یکی بهره‌کشی‌های استثماری در روابط اقتصادی آن دوره، و دیگری پست دانستن سودجویی و کسب پول و مخصوصاً خوارشماری رباخواری. رهبران مذهبی آن دوره نگران قیمت عادلانه<sup>(۱)</sup> بودند و اجازه نمی‌دادند خرید و فروش بدون نظارت، موجب افزایش قیمت عادلانه شود.<sup>(۲)</sup>

اقتصاد این دوره با سه دشواری بزرگ روبه‌رو بود که برای حرکت به سوی یک جامعه بازاری باید آنها را حل می‌کرد. نخست آن که نگرش خوارپنداری کسب پول و سودجویی باید اصلاح می‌شد و فعالیت برای کسب پول و ثروت مشروع می‌گشت. دوم، باید کاربرد پول گسترش می‌یافت و معاملات پولی در همه فعالیت‌ها رواج می‌یافت. سوم آن که باید کارکردهای سنت و نظارت مالکان از جریان عرضه و تقاضا حذف می‌شد. در اواخر قرون وسطی شرایط برای چنین تحولاتی آماده می‌گشت.

توسعه تدریجی صلح و آرامش در نواحی اطراف شهرها و یک دوره رشد سریع جمعیت باعث تشدید تجارت محلی و برقراری بازارهای سالیانه برای فروش کالاهایی که از شرق آورده می‌شد (داد و ستد دوره گردی) گشت. جنگ‌های صلیبی نیز به عنوان نیروی برای در هم پاشیدن زندگی فئودالی و ورود ایده‌ها و افکار جدید عمل کردند. در نتیجه این دو امر، تجارت، پول و روح جویندگی وارد جوامع فئودالی شد.

با ظهور دولت‌های ملی فراگیر، تجارت نیز گسترش یافت. بازرگانان ایتالیایی جزء نخستین کسانی بودند که تجارتهای دوردست را گسترش دادند و در دولت - شهرهای ایتالیا حرفه‌ها و پیشه‌های مهمی پا گرفت. یکی از این حرفه‌ها، ظهور بانک‌های سپرده بود که وجوه موجود در بانک را بر اساس درخواست کتبی، از شخصی به شخص دیگر منتقل می‌کرد - همان چیزی که امروز به شکل تکامل یافته "چک" در آمده است. این بانکها کم‌کم دریافتند که بخشی از سپرده‌ها همواره در بانک می‌ماند، بنابراین از محل سپرده‌ها دست به وام‌دهی زدند و بدین ترتیب فرایند گسترش اعتبار (بدون وجود پشتوانه کامل طلا و نقره) پدیدار شد. بنابراین بانکها از یک سو منابعی

برای سرمایه‌گذاری در اقتصاد فراهم آوردند و از سوی دیگر امکان گسترش یا کاهش پول (از طریق اعتبار) را بسته به نیاز اقتصاد، ایجاد کردند.<sup>(۱)</sup>

دولت شهرهای ایتالیا، تحول بزرگ دیگری نیز به وجود آوردند: دفترداری دوپل. این روش حسابداری برای معاملات تجاری، باعث به وجود آمدن یک کنترل دقیق بر روی ارقام ثبت شده در دفاتر تجاری شد. از این گذشته، اکنون تاجر می‌تواند با وجود همه پیچیدگی‌های کار تجاری، هرگاه بخواهد، تصویری از وضعیت تجاری اش داشته باشد. اکنون تاجر در عین حالی که می‌تواند حسابهای تجاری و خانوادگی را جدا کند، تصمیم‌گیریهای تجاری اش نیز بر اساس اطلاعات دقیق و روشنی خواهد بود. تاجر با داشتن اطلاعات جاری بیشتر می‌تواند در باره آینده دست به پیش‌بینی و تصمیم‌گیری بزنند.

در کنار این تحولات اقتصادی، تحولات اجتماعی و مذهبی نیز باعث شروع شدن کسب سود و پی‌گیری منافع شدند. همچنین تب دوران اکتشاف و طلا که دامان اروپا را گرفت، به شدت روحیه سودطلبی را تقویت کرد.<sup>(۲)</sup>

اما هنوز برای ظهور اقتصادهای بازاری در اروپا، که بتوان آنها را کاملاً از اقتصادهای پیش از خود متمایز ساخت، تحول دیگری ضروری بود. در یونان باستان و نیز در شهرهای ایتالیایی قرن پانزدهم پول به عنوان یک واسطه مبادله به کار می‌رفت و محصولات بر حسب یک شمارشگر پولی قیمت‌گذاری می‌شد. در این دوران بازارهای محصول تقریباً قابل تشخیص بوده‌اند. با این حال، جوامع بازاری پدید نیامده بودند، چرا که بازارهای منابع هنوز مستقر نشده بود. هنوز تخصیص کار و زمین بر پایه نیروهای سنت انجام می‌شد. گرچه مفهوم مالکیت خصوصی در قوانین روم شناخته شده بودند، اما مبادله زمین در برابر پول، پدیده‌ای جدید است. اجاره‌داری و مالکیت دو شکل زمین‌داری هستند که از همان قرون وسطی شناخته شده بودند اما تنها در دو قرن اخیر "مالکیت خصوصی" - به مفهوم کنترل اختصاصی زمین همراه با حق استفاده، حق سوء استفاده<sup>(۳)</sup> و آزادی کامل انتقال - به رسمیت شناخته شده است. در دوران فئودالی، اجاره‌داری و تملک، هر دو مشروط و محدود بودند. زارع تنها حق استفاده از جنگلهای مانور را در حد برآوردن نیازهای شخصی اش داشت، یا مالکیت زمینهای مزروعی فقط در دوره میان کاشت تا برداشت متعلق به

زارعین بود. در اواخر قرون وسطی، پرداختهای جنسی زارعین به فئودالها - که عوارضی بود برای حفاظت و اجرای عدالت به وسیله لُرد، و نه اجاره زمین - به پرداختهای پولی تبدیل شد. اما همین پرداختهای پولی به تدریج با گسترش خویش شرط لازم برای تشکیل بازار زمین را فراهم آوردند<sup>(۱)</sup>. با تحقق امکان پرداختهای پولی برای زمین، از یک سو وابستگی زارعان به زمینها گسسته شد و از سوی دیگر نظام تولید خود بسنده مزرعه فئودالی، به تولید برای فروش در بازار تبدیل شد. یعنی از یک سو، نیروی کار از زمین آزاد شد و امکان تشکیل بازار کار فراهم آمد، و از سوی دیگر مبادله پولی کالاها تشدید گشت. بدین ترتیب بازارهای عوامل اصلی تولید در آن دوره (کار، زمین) نیز وارد اقتصاد شدند<sup>(۲)</sup>.

به عنوان نتیجه این نیروها می بینیم که اقتصاد از زندگی اجتماعی جدا می شود و جریانهای تولید و توزیع، دیگر به گونه ای غیر قابل تشخیص، بر اعمال و سنتهای سیاسی، اجتماعی و مذهبی پیشین مبتنی نیستند، بلکه اکنون روندی کاملاً مستقل دارند.

بنابراین می بینیم که با ظهور جنبه اقتصادی زندگی، دگرگونی های ژرفی چهره می بندد. بردگان و زارعین دهاتی دیگر بسته به زمین نیستند. آنها اکنون کارگران آزاد و متحرک هستند. رؤسا و اعضاء صنفها دیگر گرفتار قواعد سخت صنف نیستند. آنان اکنون مدیران مستقلی شده اند که می توانند در پی سودهای شخصی - که اکنون با تحولات مذهبی، مشروع شده است - باشند. مالکان زمینها که تنها حق بهره برداری از زمینها را داشتند، اکنون به صاحبان آزاد ملک تبدیل شده اند - البته این تحول بسیار طولانی و خشونت آمیز بود، بویژه در مورد نهضت حصارکشی<sup>(۳)</sup>. گرچه برخی معتقدند - و برخی شواهد تجربی نیز مؤید آن است - که بدون وجود مالکیت خصوصی عوامل تولید، باز می توان آنها را از طریق مکانیزم قیمت تخصیص داد، با این حال از نظر

۱- [۸۳]، ص ۱۶.

۲ - البته آزاد شدن کارگران از زمین یک چیز است و تشکیل بازار کار چیز دیگری. چون این یک، نیازمند درجه ای از تحرک است. مثلاً کارل پولانی (Karl Polanyi) معتقد است که انگلستان تا سال ۱۸۳۴ که قانون فقرا اصلاح شد (The Poor Law Refarm) و کمک محلی به کارگران را قطع کرد، بازار کار نداشت. زیرا با آن که زارعین زمان درازی بود که آزاد شده بودند اما این قانون که برای کارگران بیکار در محدوده محل آنها کمک بیکاری در نظر گرفته بود باعث می شد تا آنان از ترس از دست دادن اعانه، جا به جا نشوند و عملاً تحرک کارگران بسیار محدود بود، در این باره می توان به [۱۰۹] نگاه کرد.

۳ - در این باره در [۶۴]، ص ۱۸ - ۱۵ گفت و گو شده است.

تاریخی هدایت قیمتی عوامل رابطه تنگاتنگی با توسعه مالکیت خصوصی داشته است. با ورود کارگران، سرمایه‌داران و صاحبان املاک به اقتصاد - که هرکدام خدمات خود را در بازارهای کار، سرمایه و زمین می‌فروشد - اکنون می‌توان در اقتصاد از "عوامل تولید" گفت و گو کرد. تا پیش از این، تفکیک عوامل از یکدیگر ناممکن بود. یعنی نیروی کار، زمین و سرمایه در یک واحد تولیدی - مصرفی (مانور) به هم گره خورده بودند. اکنون، از یک سو می‌توان از عوامل تولید به عنوان بخشهای مستقل فرایند تولید گفت و گو کرد، و از سوی دیگر، صحبت از طبقه‌بندیهای اجتماعی کارگران، زمین‌داران و سرمایه‌داران - که در بازارهای عوامل نقش فروشنده و در بازارهای محصول نقش خریداران را بازی می‌کنند - به میان آورد.

بدین ترتیب "نظام اقتصادی بازار" پدیدار می‌شود. خصایص این سیستم را می‌توان چنین بر شمرد: پیدایش "انگیزه سود" به عنوان محرک فعالیت‌های اقتصادی؛ تحرک اجتماعی و قانونی عوامل تولید؛ گسترش رقابت میان افراد در فعالیت‌های اقتصادی؛ پدیدار شدن "تقاضا" به عنوان جهت‌دهنده تولید؛ نشستن مصرف‌کنندگان در موضع کنترل بر اقتصاد. البته این تحولات، نتایج اجتماعی و سیاسی زیادی نیز به همراه خویش آورد؛ از جمله آزادی و استقلال اشخاص که در نظام فئودالی وجود نداشت.

اما این دگرگونی‌ها به یکباره انجام نشد، بلکه فئودالیزم از یک مرحله انتقالی به نام سوداگری (مرکانتی‌لیزم) گذشت تا به نظام بازارهای آزاد تکامل یافت. سوداگری می‌کوشید بازرگانی و تولید را با دخالت شدید در اقتصاد، تنظیم کند و مخصوصاً آن را در برابر خارج حمایت نماید. سیاست کلی نظام سوداگری، وارد کردن حداکثر مقدار فلزات قیمتی به کشور بود. اما چنین نظام مداخله‌گری با آن همه وظایف، ابزارهای اندکی برای کنترل اقتصاد روز به روز پیچیده‌شونده در دست داشت. دشواریهای تنظیم چنین نظامی به پیدایش دیدگاه تازه‌ای انجامید که شعار آن چنین بود: بگذار بگذرد (*laissez faire*)<sup>(۱)</sup>.

اما این دیدگاه، همچنان در مرحله سخن باقی ماند. یعنی نظام کاملاً مداخله‌گر سوداگری به یک نظام آزادی کامل اقتصادی تبدیل نشد. بسیاری گمان می‌برند که نظامهای سرمایه‌داری اولیه، همان لسه فر بوده‌اند که دولت در فعالیت‌های اقتصادی دخالتی نمی‌کرده و تنها نقش یک

۱- بحث مبسوط در باره نظریات و عملکرد نظام سوداگری در [۴۰]، فصل سوم آمده است.

نگاهبان شب را داشته است<sup>(۱)</sup>. اما حتی در انگلستان، پیشرفته‌ترین کشور سرمایه‌داری، لسه فر تنها در دوران کوتاهی در نیمه دوم قرن نوزدهم غلبه داشت. پیش از آن، دیدگاه مسلط، نظریه سوداگری بود و پس از آن نیز پیشرفت‌های سریع صنعتی و پیدایش مسائل جدید اقتصادی، منجر به دخالت فراوان دولت‌ها در اقتصاد شد.

در آمریکا نیز تنها در دورهٔ میان جنگ داخلی و رکود بزرگ، شکل اصلاح‌شده‌ای از لسه فر وجود داشت. چرا که هم حمایت‌های تعرفه‌ای وجود داشته است و هم سوبسیدهای بزرگ (مثلاً برای ساختن راه‌آهن). همچنین در همین دوران، دولت بر خدمات عمومی نظارت و با تراست‌ها مبارزه می‌کرده است. این دیدگاه (لسه فر) در دیگر کشورهای سرمایه‌داری اغلب به عنوان یک کالای لوکس تلقی شده است. در این کشورها پیش از جنگ جهانی اول، حمایت و کمک دولتی به صنایع خصوصی شدیداً پذیرفته بود و رواج داشت. جلوه‌های اصلی سرمایه‌داری اروپا در دهه‌های پیش از جنگ جهانی اول را می‌توان در وجود انحصار، کارتل و بانک‌های قدرتمند از یک سو، و وجود طبقات بزرگ کارگری از سوی دیگر، خلاصه کرد. این انبوه کارگران که در شرایط بسیار نامناسبی زندگی و کار می‌کردند، خاستگاه ایده‌ها، فعالیت‌ها و تحولات بزرگی بودند که چهره آینده اقتصادهای بازاری را دگرگون کرد.<sup>(۲)</sup>

### ج. اقتصادهای بازاری صنعتی پیشرفته

پس از جنگ جهانی دوم، اقتصاد کشورهای اروپای غربی، آمریکای شمالی و ژاپن با چنان تحولات گسترده و ژرفی رو به رو شدند که چهره این اقتصادها را بطور کلی از گذشته خود متمایز می‌سازد. دولت‌ها فراتر از وظایف کلاسیک خود، وظایف مدرنی را که لازمه ایجاد ثبات و هماهنگی در اقتصادهای جدید بود، بر عهده گرفتند. ظهور اقتصاد نوع کینزی و گسترش اقتصاد رفاه، دلایل و ابزارهای لازم را برای این گونه مداخلات گسترده فراهم آورد. این روند مداخله آن‌گونه تشدید شد که برخی اقتصاددانان را بر این باور آورد که دیگر چیزی به نام اقتصاد بازار وجود ندارد<sup>(۳)</sup>. با این حال در دو دهه اخیر، از یک سو با عقب‌نشینی دولت‌ها از عرصه اقتصاد و

۱- وظایف کلاسیک دولت را در قسمت قبلی همین فصل بر شمردیم.

۲- در [۶۴]، فصول ۵ و ۶، و [۸۱] فصل سوم بحث مبسوطی شده است.

۳- [۹۰]، صفحه ۱۰۷.

کاهش مداخلات گسترده و از سوی دیگر با تحولات اقتصادی - سیاسی عظیم و سریع در جهان و گسترش شدید تجارت جهانی و جهانی شدن بسیاری از بازارها، رقابت - اما از نوع مدرن - آن گونه تشدید شده است که برخی را بر این باور آورده است که اکنون جهان در حال تجربه گونه‌ای از لسه فیر است (۱).

در دهه هفتاد، در محافل دانشگاهی نیز نسبت به اعتبار برخی نظریات غیررقابتی، مانند نظریه تمرکز بازار (۲)، تردیدهایی پیدا شد (۳). از این مهم‌تر، حتی اقتصاددانی همچون خانم جون رابینسون متقاعد شد که باید دست از نظریه رقابت ناقص برداشت و در پی تحلیل کلاسیکی کامل و بسط یافته‌تری باشیم (۴). همه این‌ها بیانگر دنیایی شدیداً متحول است. با وجود این، همواره توافق گسترده‌ای بر این که چنین اقتصادهایی (اروپای غربی، آمریکای شمالی، ژاپن و ...) بازاری هستند، وجود داشته است.

بطور کلی عمده‌ترین و پایدارترین مشخصه‌های اقتصادهای بازاری این دوره (پس از جنگ جهانی دوم) را می‌توان در دو نکته خلاصه کرد: نخست گسترش "دولت رفاه" که خود حاصل دشواریهای پس از جنگ و شیوع اندیشه‌های جامعه‌گرا و استقرار احزاب سوسیالیست بود (پیدایش احزاب سوسیالیست را می‌توان به منزله استقرار یک نهاد درونزای جدید توسط سیستم و برای انطباق با شرایط جدید تلقی کرد). دوم، به وجود آمدن تعادل سیاسی - اجتماعی میان بخش کسب و کار (مخصوصاً بنگاههای بزرگ)، دولت و سازمانهای کارگری، و پذیرش متقابل یکدیگر. البته گسترش دولت رفاه، حاصل یک پذیرش اجتماعی بود. یعنی بنگاههای اقتصادی (بویژه واحدهای کوچک) مداخلات فعال دولت را برای برقراری ثبات، تسریع رشد، کاهش ناامنی‌های حاصل از کسب و کار، و اصلاح نابرابریها، پذیرفتند (۵). اما جدای از این دو مشخصه کلی، بینیم در درون اقتصادهای بازاری پیشرفته امروزی چه می‌گذرد.

مجموعه فعالیت‌های اقتصادی - اجتماعی این نظامها، در گروههای اجتماعی "خانواده"، "بنگاه تجاری" و "سازمانهای دولتی" - که به عنوان سه نهاد در جامعه مستقر شده‌اند - در جریان است. سازماندهی و هماهنگی درونی این سه نهاد را سنت، قدرت بوروکراتیک و قانون انجام

۱ - [۷۲]، صفحه ۵۵۵

2- The market concentration doctrine

۵ - [۸۱]، ص ۴۱

۴ - [۷۲]، ص ۵۵۳

۳ - بنگرید به [۷۵]

می‌دهد. اما در سازماندهی و هماهنگی بیرونی میان آنها، بازار نقش مسلط را بازی می‌کند. اتحادیه کارگری، نیز نهاد دیگری است. اما می‌توان آن را به عنوان یک بنگاه بزرگ عرضه‌کننده خدمات کار دانست. شاید گمان رود که خانوارها به عنوان واحد تولیدی نقش اندکی در اقتصادهای جدید دارند. اما با آن که تولید آنها نابازاری است و در محاسبات درآمد ملی به حساب نمی‌آید، حتی در کشورهای صنعتی بخش عمده‌ای را به خود اختصاص می‌دهد. مثلاً برآورد شده است که در آمریکا حجم تولید خانوارها تقریباً به اندازه  $\frac{1}{4}$  درآمد ناخالص ملی است<sup>(۱)</sup>. همچنین چشم‌انداز تحولات تکنولوژیک نشان‌دهنده آن است که بتدریج بخش‌هایی از تولیدات بازاری به درون خانوارها برده می‌شود<sup>(۲)</sup>.

با وجود تسلط بازار در سازماندهی روابط بیرونی گروه‌های اقتصادی یادشده، دولت نیز در این سازماندهی، با بازار همکاری می‌کند. دولت علاوه بر آن که برخی از بخشها را تنظیم می‌کند، خود در مرکز اقتصاد به فعالیت مشغول است. بزرگترین هزینه‌کننده، بزرگترین وام‌دهنده، بزرگترین وام‌گیرنده، بزرگترین کارفرما، بزرگترین مالک، بزرگترین اجاره‌کننده، بزرگترین بیمه‌گر و... در اقتصادهای پیشرفته امروزی، دولت است. زیانهایی که چنین فعالیت عظیم دولتی ممکن است بر اقتصاد وارد کند، معمولاً پوشیده‌تر از منافع آشکار آنهاست<sup>(۳)</sup> (اما در باره کمتر یا زیادتر بودنش نمی‌توان بطور کلی داوری کرد)، یا معمولاً بیشتر جنبه‌های سیاسی این زیانها مطرح می‌شود. اما بدون تردید، شبکه راهها که بازارها را تا مرزهای ملی می‌گستراند، گسترش بهداشت و آموزش و پرورش عمومی که کارایی انسانها را افزایش می‌دهد، پژوهش‌های عظیم علمی که جهش‌های تکنولوژیک را به دنبال دارد و... از دست‌آوردهای این دخالت عظیم است.

تا دو دهه پس از جنگ دوم جهانی، دخالت دولتهای غربی به سطح ۳۰ درصد (آمریکا) تا بیش از ۵۰ درصد (سوئد) محصول ناخالص ملی این کشورها رسید<sup>(۴)</sup>. این دخالت معمولاً با سه هدف اصلی انجام می‌شود: تنظیم کارکرد اقتصاد (کارایی، تثبیت، رشد)، تولید کالاهای عمومی،

۱- [۹۰]، ص ۱۰۸

۲- مثلاً با توسعه شبکه ارتباطات کامپیوتری، بسیاری از خدمات - از قبیل خدمات مشاوره‌ای، تحصیلی، خبررسانی، اپراتوری، بایگانی، منشیگری، تایپ و... - را می‌توان از درون خانه برای متقاضیان انجام داد. برای بحث گسترده و مثالهای متنوع، بنگرید به [۱۰]، فصل شانزدهم.

۳- در باره زیانهای دخالت دولت، در فصل سوم گفت و گو خواهد شد.

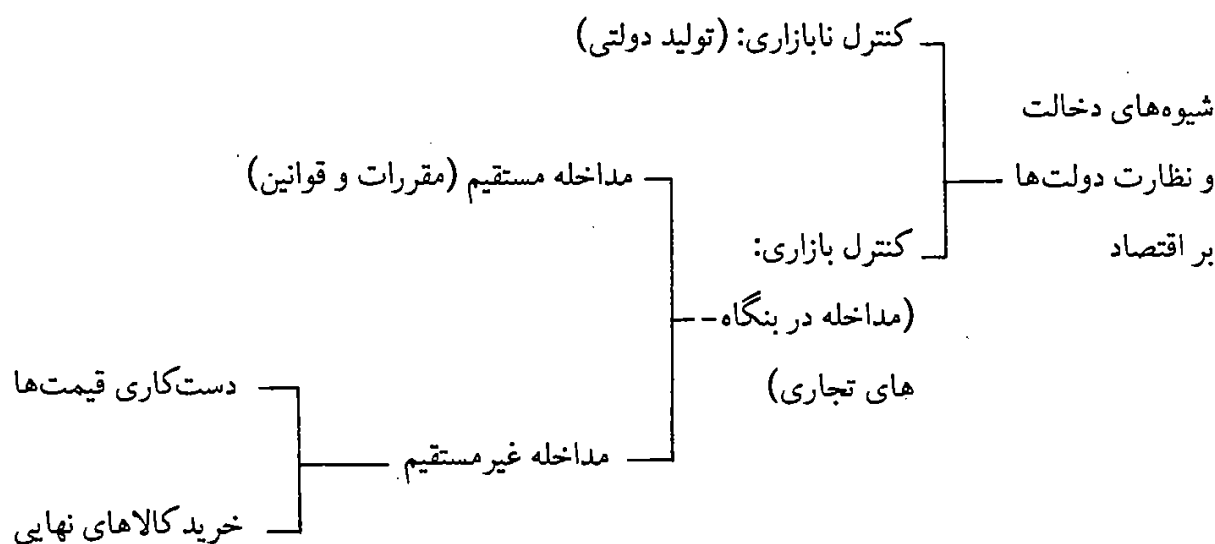
۴- [۹۰]، ص ۱۰۹



توزیع مجدد درآمد.

بیشتر دولت‌های اقتصادهای بازاری پیشرفته، برای تحقق اهداف یادشده، همزمان از دو شیوه برای مداخله یا نظارت استفاده می‌کنند. نخست، کنترل دولتی و نابازاری تولید، و دوم، کنترل و مداخله در بنگاههای تجاری. در این حالت دوم، دخالت ممکن است مستقیم باشد یا غیرمستقیم. دخالت غیرمستقیم، در جای خود، می‌تواند دخالت از طریق قیمت باشد یا دخالت از طریق خرید محصولات نهایی. انواع این مداخلات را به صورت نمودار شماره (۱) نمایش داد.

### نمودار (۱): انواع شیوه‌های مداخله یا نظارت دولتی در اقتصاد



در واقع دولت‌ها عملاً همه این انواع مداخله را همزمان به کار می‌برند. اگر همه دواير و ادارات دولتی و نیز ارتش و نیروهای انتظامی را واحدهای تولیدکننده کالا و خدمت به شمار آوریم (کالاهایی مثل: قضاوت، امنیت، دفاع، نظارت و ...)، همراه با انواع بنگاههای دارای مالکیت دولتی که کالاهای عمومی یا خصوصی تولید می‌کنند، روشن می‌شود که چه بخش بزرگی از تولید جامعه مستقیماً توسط دولت و به شیوه نابازاری تولید می‌شود. با مقایسه مجموع حقوق‌بگیران دولتی با کل نیروهای شاغل در اقتصاد، می‌توان به اهمیت کنترل نابازاری دولت‌ها - در اقتصادهای بازاری پیشرفته - پی برد. مثلاً تنها کارکنان ادارات دولتی (به غیر از ارتش و کارکنان بنگاههای دولتی) در آمریکا، فرانسه، آلمان غربی، ژاپن و انگلستان، در سال ۱۹۷۵ به

ترتیب ۱۴، ۸، ۷/۵، ۶ و ۶ درصد شاغلین کشور بوده است<sup>(۱)</sup>.

کنترلها و دخالت‌های بازاری مستقیم به شکل انواع احکام، قوانین و مقررات در می‌آید که برخی کارها را برای بنگاههای تجاری لازم یا ممنوع می‌سازد. مثلاً الزام به دریافت مجوز صادرات یا واردات، ممنوع کردن ورود بسیاری از کالاهای وارداتی، ممنوع کردن استخدام اطفال، تقسیم اجباری کارگران معلول میان بنگاهها، تنظیم قوانین مربوط به انتشار اوراق قرضه جدید، تعیین استانداردهای کمی و کیفی برای محصولات، اعمال مقررات استخدامی و الزامات ایمنی شرایط کار، اعمال قوانین ضد تراست، تعیین شیوه‌های حسابداری و تنظیم گزارشهای مالی، اجبار بیمه‌های بازنشستگی و ... همگی بیانگر انواع کنترلها و دخالت‌های مستقیم دولت در عملکرد بنگاههای تجاری است (مداخله مستقیم بازاری).

مداخله‌های غیرمستقیم بازاری از طریق قیمت، شامل همه شیوه‌هایی می‌شود که دولت بر سودآوری فعالیت‌های بنگاهها اثر می‌گذارد. بستن تعرفه بر واردات، تعیین عوارض بر تولید برخی کالاها، تحمیل مالیاتهای غیرمستقیم، پرداخت سوبسید بر تولید انواعی از کالاها، تعیین حداقل دستمزد، برقرار کردن سقف قیمت، و ... انواع مداخله‌های قیمتی را نشان می‌دهند.

نوع دیگر مداخله غیرمستقیم بازاری از طریق خرید - و گاهی فروش - کالاها و خدمات نهایی از/در بازار، انجام می‌شود. حتی در برخی از کشورها این گونه خریدها بیش از مجموع حقوق و دستمزدی است که دولت به مستخدمین خود می‌پردازد. این نشان می‌دهد که دولتها به مرور از شیوه‌های کنترل نابازاری اقتداری به کنترلهای بازاری روی آورده‌اند. خرید خدمات راهسازی، خرید خدمات نظافت شهرها، خرید خدمات نگهداری تأسیسات، خرید خدمات مربوطه پارکها و فضاها، خرید قطعات و تجهیزات نظامی، خرید محصولات کشاورزی و دامی (به منظور تثبیت بازار آنها و نه مصرف دولتی)، خرید خدمات حمل و نقل و ... انواع مداخله‌های بازاری از طریق خرید و فروش کالاهای نهایی را نشان می‌دهند.

مثلاً در سال ۱۹۷۴، بدون در نظر گرفتن نهاده‌ها و کالاهای واسطه‌ای که بنگاههای دولتی خریداری کرده‌اند و بدون در نظر گرفتن سرمایه‌گذاری جدید، خریدهای دولتی آمریکا، آلمان غربی، سوئد، بریتانیا و کانادا، شش تا هفت و نیم درصد محصول ناخالص ملی آنها را تشکیل

می‌داده است<sup>(۱)</sup>. می‌توان حدس زد که با احتساب سرمایه‌گذاری و خریدهای بنگاههای دولتی، چه حجم عظیمی از تولید ملی این کشورها توسط دولت و مستقیماً از بازار خریداری شده است. مثلاً این شیوه جدید تنظیم و سازماندهی اقتصاد (حاکمیت بازاری برنامه‌ریزی) در آمریکا آنچنان گسترده شده است که حجم آن از کل محصول ناخالص ملی کشوری مثل هند، بیشتر است<sup>(۲)</sup>.

در بسیاری از اقتصادهای پیشرفته بازاری، در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، برنامه‌ریزی اقتصادی ملی به یک مسأله جا افتاده تبدیل شد. هدف این‌گونه برنامه‌ریزیها - برخلاف برنامه‌ریزی مقتدرانه کشورهای کمونیستی سابق - تغییر مشخصات کلی اقتصاد، جامعه و فرهنگ از طریق کنترل مستقیم بنگاهها و واحدها نیست. بلکه روشی است پذیرفته، برای تنظیم و تشویق کسب و کار و اصولاً مبتنی بر نظارت بازاری غیرمستقیم است - البته عناصری از مداخله مستقیم بازاری یا کنترل نابازاری نیز در آن وجود دارد.

اجرای بخش‌های بزرگی از برنامه‌های اقتصادی، معمولاً بر عهده بنگاههای عمومی در تملک دولت گذارده می‌شود. در اقتصادهای بازاری پیشرفته، بنگاه عمومی اصولاً تفاوت چندانی با بنگاه خصوصی ندارد. چرا که هم از طریق خرید مالکیت (و نه مصادره)، یا تأسیس، در تملک دولت در آمده است و هم مدیریت عالی آن، حقوق‌بگیر است. هدف این بنگاهها نیز همچون بخش خصوصی، کسب سود است. البته در دو دهه اخیر هم برنامه‌ریزی و هم بنگاه عمومی، اهمیت خویش را در این‌گونه اقتصادها از دست داده‌اند. آخرین امواج ملی‌سازی در این کشورها در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ و برای تحریک رشد اقتصادی بوده است. این نکته نیز قابل توجه است که پیدایش بنگاههای عمومی معمولاً علل متفاوتی داشته است. وجود انگیزه‌های سوسیالیستی، کسب درآمد از طریق اعمال انحصارات دولتی، نظارت و مقابله با انحصارات طبیعی، تحولات انقلابی و الزامات پس از این تحولات، تسویه حسابهای سیاسی، و سرانجام ایجاد حاکمیت برنامه‌ریزی به منظور تحریک رشد اقتصادی از انواع علل پیدایش بنگاههای عمومی - از طریق مصادره، خرید یا تأسیس - می‌باشد. همان‌گونه که آمد، در این اقتصادها، بنگاه عمومی در بسیاری موارد شبیه بنگاه خصوصی است. این شباهت گاهی تا آن جا پیش می‌رود که بنگاه عمومی با رقبای خصوصی‌اش برای بالا نگه داشتن قیمت تبانی می‌کند<sup>(۳)</sup>. اصولاً در موارد بسیاری مدیران

بنگاههای عمومی از میان مدیران موفق بنگاههای خصوصی انتخاب می‌شوند. البته همه این نتایج در حالی به دست آمده است که در این اقتصادها تعداد بنگاههای عمومی نسبت به کل بنگاههای اقتصاد، بسیار اندک است. شاید اگر وضعیتی خلاف این برقرار باشد، نتایج دیگری به دست آید. نسبت بنگاههای بازاری که اداره آنها به گونه نابازاری است (بنگاههای عمومی تولیدکننده کالاهای خصوصی) در اقتصادهای بازاری، بسیار متفاوت است. مثلاً در سال ۱۹۷۳، در حالی که در اتریش، ایرلند، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، سوئد، فنلاند و آلمان غربی بین ۹ تا ۱۳ درصد اشتغال، در این بنگاهها بوده است این نسبت در آمریکا تنها ۳ درصد بوده است<sup>(۱)</sup>.

اتحادیه‌های کارگری اکنون به عنوان یکی از نهادهای مستقر اقتصادهای بازاری در آمده‌اند. گرچه معمولاً اعضای اتحادیه‌ها و حتی رهبران آنها فعالیت‌های خود را نه یک وظیفه اجتماعی بلکه یک کارگروهی مشترک برای منافع گروهی می‌پندارند؛ و نیز با وجود آن که کارفرمایان، اتحادیه‌ها را مخل فعالیت‌های تولیدی می‌دانند؛ اما از آن جا که این نهاد به صورت درونزا (بدون یک تصمیم آگاهانه از سوی یک تصمیم‌گیرنده بیرون از فرایندهای اجتماعی) به وسیله فرآیندهای خود - انطباقی نظام، تشکیل و مستقر شده است، می‌توان برای آن ضرورتی متصور شد. با این حال شواهدی در دست است که نشان می‌دهد اکنون که در بیشتر این اقتصادها، دولت‌های رفاه مستقر شده‌اند - و با انواع تضمین‌ها و تأمین‌های اجتماعی - اقتصادی، ضرورت‌های نخستین تشکیل اتحادیه‌ها را زدوده‌اند - خود به خود، از گستردگی و نفوذ اتحادیه‌ها کاسته شده است. مثلاً در اروپا برای تصمیم‌گیری در باره وظایف و حقوق شغلی، یک روش کارگاهی خودانگیخته در حال حذف شیوه چانه‌زنی اتحادیه‌ای است، و در آمریکا نسبت اعضای اتحادیه‌ها به کل نیروی کار در حال کاهش است<sup>(۲)</sup>. البته صرف تعیین دستمزد از طریق چانه‌زنی جمعی در هر سطحی (در سطح کارگاه یا صنعت - مثل فرانسه، انگلستان و آمریکا - یا در سطح ملی مثل سوئد) منجر به قیمت‌های ناکارآمد می‌شود و به همین خاطر برخی از مشکلات اقتصادی را به گردن اتحادیه‌ها می‌اندازند؛ اما در فصل پیشین یادآور شدیم که هدف یک نظام اقتصادی، فقط کارایی نیست.

سرانجام، این نکته نیز در باره اقتصادهای بازاری پیشرفته قابل ذکر است که گرچه تسلط دموکراسی اقتصادی (رای دادن مصرف‌کنندگان در بازار از طریق تصمیم به خرید یا عدم خرید

یک کالا) گاهی نیز با اقتدار اقتصادی (انحصار، تبانی، اتحادیه‌ها و...) و یا اقتدار سیاسی (آلمان نازی) همراه بوده است، اما بیشتر شواهد حکایت از آن دارد که معمولاً اقتصادهای بازاری همراه با درجه مقبولی از دموکراسی سیاسی هستند. البته کسانی همچون پروفیسور فریدمن، آزادی اقتصادی را "شرط لازم" (اما نه کافی) برای آزادی سیاسی می‌دانند<sup>(۱)</sup>.

---

۱ - بحث مبسوط در این باره را می‌توان در [۷۷] یافت.

# فصل سوم

## بازار در برابر نابازار<sup>(۱)</sup>

تاریخ تکامل علم اقتصاد شاهد آن است که روزگار درازی "علم اقتصاد" به مفهوم "علم بازار" بوده است. وارد شدن مفهوم "رقابت" در واژه "بازار" نه تنها در ذهن اقتصاددانان قرن نوزدهم مسأله‌ای عادی بود، بلکه هنوز نیز بسیاری از دانشجویان اقتصاد، بازار را به مفهوم رقابت - آن هم از نوع دست نامرئی اسمیت و یا رقابت کامل نئوکلاسیکی - می‌انگارند. در این، تردیدی نیست که بخش بزرگتر علم اقتصاد مربوط به فرآیندهای بازار است. اما نه فرایندهای بازار، منحصر به رقابت (کامل) است و نه تمامی علم اقتصاد پیرامون فرایندهای بازار چهره بسته است. شاید در یک تقسیم‌بندی بسیار کلی بتوان بخش اعظم ادبیات اقتصادی را در این چهار مقوله تقسیم‌بندی کرد: تئوریهای بازار، تئوریهای شکست بازار، تئوریهای نابازار، تئوریهای شکست نابازار. ما همه تلاشهایی که کوشیده‌اند اقتصاد و فرایندهای آن و کامیابی یا ناکامی‌های آن را در چارچوبهایی بیرون از بازار توضیح دهند، "نابازاری" می‌نامیم. چارچوب اصلی تئوریهای بازار تا آغاز این قرن شکل کاملی به خود گرفت و آنچه پس از آن انجام شد بیشتر، تفسیرها یا بسط‌های دقیقی از همان تئوریهای و مفاهیم بود. اما پیکره اصلی تئوریهای شکست بازار و تئوریهای نابازار در این قرن - و

---

۱- گرچه پیشوند "نا" در فارسی معمولاً بر سر صفت می‌آید (مانند: ناسالم، نادرست و ...) و تاکنون نیز واژه "نابازاری" را به عنوان صفت آورده‌ایم (کالای نابازاری، نهادهای نابازاری، تولید نابازاری و ...)، اما اکنون با اندکی مسامحه واژه "نابازار" را به عنوان اسم، در مقابل "بازار"، به کار می‌بریم. البته می‌توان به ترکیب‌هایی همچون نامرد، ناگس، نامعلوم، نامحسوس و ... به عنوان مواردی که "نا" بر سر "اسم" آمده است اشاره کرد. اما از این ترکیب‌های اسمی نیز معنای صفت مراد می‌شود و به عنوان صفت به کار می‌روند.

عمدتاً در نیمه اول - بسط و تکامل یافت و هنوز نیز به آنها افزوده می‌شود. در واقع این دو دسته تئوریه‌ها مکمل یکدیگر می‌باشند. اما پیدایش تئوریه‌های شکست نابازار تقریباً از دهه شصت میلادی آغاز شد. این دسته از تئوریه‌ها هنوز به شکل طرح‌های تئوریک پراکنده هستند و یک مجموعه جامع و منسجم را تشکیل نمی‌دهند، اما به سرعت در حال بهبود و تکامل هستند.

تئوریه‌های بازاری - که پیکره اصلی آن شامل نظریه‌های اقتصادی نئوکلاسیک و بسط و تفصیل‌های آنهاست - بر کارکرد آزاد اقتصاد، بر اساس تحرک و آزادی اقتصادی - اجتماعی و مالکیت و انگیزه‌های خصوصی، تأکید دارند؛ که با کاربرد گارای منابع منجر به پیشرفت اقتصادی و تکنولوژیکی و افزایش سطح زندگی و حتی گاهی توزیع مناسب درآمدها، می‌شود<sup>(۱)</sup>. با این دیدگاه، بسیاری از نظریاتی را که چارچوب‌های نئوکلاسیک را به دور انداخته‌اند اما فرآیندهای بازار را در چارچوب‌های جدیدی تحلیل کرده‌اند - مثل نظریه‌های مکتب اتریشی - می‌توان در این دسته جای داد.

تئوریه‌های شکست بازار و مکمل آنها، تئوریه‌های نابازار، بر پایه این بینش به وجود آمدند که تکامل و بلوغ بازار - در عین داشتن موفقیت‌هایی - همراه با ناکارایی اقتصاد خردی، ناپایداری اقتصاد کلانی و نابرابری‌های اجتماعی بوده است. بنابراین، این دو دسته تئوریه‌ها نخست کوشیدند کاستی‌ها و شکست‌های بازار را نشان دهند و سپس با تأکید بر لزوم مداخله دولتی (نابازار)، راه‌های نابازاری جبران شکست‌های بازار را تحلیل کنند. تئوریه‌های نابازار معمولاً بر یک دیدگاه ایده‌آل از دولت استوارند: یک دولت آگاه، کارآ و انسانی که می‌تواند شکست‌های بازار را تشخیص داده و با استفاده از تئوریه‌های نابازار، آنها را به روشی دموکراتیک چاره کند<sup>(۲)</sup>.

نظریه‌های رقابت ناقص، رقابت انحصاری، نظریه‌های مربوط به تمرکز، نظریه‌های مرسوم شکست بازار (کالاهای عمومی، آثار خارجی، بازده فزاینده به مقیاس)، و نظریه‌های شکست بازار ناشی از هزینه‌های مبادلاتی (اقتصاد نهادگرا<sup>(۳)</sup>)، همگی در گروه تئوریه‌های شکست بازار

۱ - پر شورترین مدافع فعلی چنین اقتصادی، پروفیسور میلتون فریدمن است که منافع چنین سیستمی را در [۳۸] بسط داده است.

۲ - دفاع تفصیلی از این دیدگاه را که توسط جان کنت گالبریت ارائه شده است می‌توان در [۷۸] یافت.

۳ - به دنبال انتشار مقاله کوز (Coase) در سال ۱۹۳۷ با نام "ماهیت بنگاه" (The nature of the firm) که در آن به شکست بازار از دیدگاه هزینه‌های اضافی مبادلاتی توجه شده بود و موجودیت بنگاه به عنوان یک "نهاد" اقتصادی سرمایه‌داری مورد توجه قرار گرفته بود، توجه زیادی به تئوری بنگاه (به عنوان نهادی مکمل بازار)

قرار می‌گیرند. البته در باره شکست بازار در زمینه عدالت توزیعی نیز تئوری‌هایی ارائه شده است<sup>(۱)</sup>. اما اختلاف مهم تئوری‌های "شکست توزیعی بازار" با تئوری‌های مربوط به شکست بازار در برقراری کارایی، این است که در مسأله توزیع، شکست یا عدم شکست بازار، با تعریفی که از "عدالت و انصاف" داده می‌شود، ارتباط دارد، و در این باره، اختلاف فراوان است. با این حال، بیشتر مدافعان بازار نیز به نابرابری‌های توزیعی آن اعتراف دارند.

پیکره اصلی تئوری‌های نابازاری را - که وظیفه آنها تحلیل نقش یا توجیه و ارائه ابزارها و دستورالعمل‌هایی برای مداخله نهادهای نابازاری در اقتصاد است - از دیدگاه خرد، نظریه‌های اقتصاد رفاه<sup>(۲)</sup>، و از دیدگاه کلان، تئوری‌های اقتصاد کلان و تئوری برنامه‌ریزی<sup>(۳)</sup> اقتصادی تشکیل می‌دهند. البته این تئوری‌ها ترتیبات دخالت دولت را (به عنوان یکی از نهادهای اصلی اقتصادهای بازاری) در تنظیم بازار و جبران شکست‌های آن، بیان می‌کنند. در کنار این تئوری‌ها، نظریه‌های دیگری نیز بسط یافته‌اند که شکست بازار را از دیدگاه "هزینه مبادله" نگریسته‌اند و آنگاه بنگاه را (به عنوان نهاد مهم دیگری در اقتصادهای بازاری)، و در واقع ترتیبات سازمانی را (در کنار دولت) پاسخ دیگری برای جبران شکست‌های بازاری دانسته‌اند (اقتصاد نهادگرا). بنابراین مراد از تئوری‌های نابازاری، تنها ارائه راه حل دولتی برای جبران شکست بازار نیست، بلکه اشاره‌ای است به هر راه حل غیربازاری برای شکست بازار.

در باره شکست‌های نابازار، گرچه هنوز یک مجموعه منسجم و جامعی که اجزاء یک پیکره واحد را تشکیل بدهند، به وجود نیامده است، اما قدم‌های مهمی در این باره برداشته شده است. نئوکلاسیک‌های جدید (نظریه انتظارات عقلایی<sup>(۴)</sup>) تئوری‌های اقتصاد کلانی شکست دولت در ایجاد پایداری اقتصادی را فراهم آورده‌اند<sup>(۵)</sup>. نظریه انتخاب عمومی<sup>(۶)</sup> که بر منافع شخصی

شد. این جریان تکمیل شد و به اقتصاد نهادگرا موسوم گشت. در سالهای اخیر پیشرفت‌های نظری زیادی در این زمینه به دست آمده است. در این باره در فصلهای ۸ و ۹ به تفصیل گفت و گو خواهد شد.

۱ - یکی از مهم‌ترین تئوری‌ها در دفاع از عدالت توزیعی و مداخله نابازاری برای برقراری آن توسط جان رالس (John Rawls) در [۱۱۰] آمده است.

۲ - در تدوین جامع نظریه اقتصاد رفاه، I.M.D.Little و Richard Musgrae، پیشگام بوده‌اند [۹۱ و ۱۰۰].

۳ - تئوری برنامه‌ریزی اقتصادی نخست به وسیله آسکار لانکه و آبا لرنر بسط داده شد.

4-rational expectation

۵ - پیش از همه لوکاس، سارجنت، و والاس این نظریه را بسط داده و تدوین کرده‌اند. [۱۰۸]، ص ۱۵۱.

6-public choice theory



سیاست‌گذاران و بوروکراتها در درک فرآیندهای نابازاری تأکید می‌ورزد، بخش مهمی از یک تئوری جامع را برای شکست نابازار (دولت، نهادهای دمکراتیک، هیئت‌های منتخب، تصمیم از طریق رأی‌گیری و ...) فراهم آورده است<sup>(۱)</sup>. مکتب اتریشی نیز - بویژه کارهای هایک و فون میزز - جزء ارزشمند دیگری را برای توسعه یک تئوری از شکست نابازار فراهم آورده است. هایک و فون میزز با تأکید بر رقابت بازار و مکانیزم قیمت به عنوان "فرآیندی"<sup>(۲)</sup> برای تولید اطلاعات و نیز تأکید بر انگیزه‌های حاصل از مالکیت خصوصی که منجر به تشدید این فرایند می‌شود، معتقد بودند که بازار در این باره مزیت‌های مهمی دارد که نابازار (دولت) فاقد آنهاست<sup>(۳)</sup>. کارهای ویلیامسون<sup>(۴)</sup> - که توسعه دقیق اقتصاد نهادگراست - در باره "اقتصاد هزینه مبادله"<sup>(۵)</sup>، نیز روشنگری بسیاری برای توسعه یک تئوری جامع شکست نابازار به دست داده است. در واقع، هم شکست بازار و هم شکست نابازار را می‌توان ناشی از هزینه مبادله ویژه‌ای که به ترتیب مربوط به بازار یا نابازار - به عنوان دو ساختار مسلط در سازماندهی فعالیت اقتصادی - است، دانست<sup>(۶)</sup>.

یادآوری این نکته ضروری است که معمولاً نمی‌توان میان بسیاری از تئوریهای مربوط به شکست بازار و تئوریهای نابازار خط جداکننده روشنی ترسیم کرد. بسیاری از آنها مکمل همدیگرند و یا یکی از آنها بر پایه دیگری بنیاد شده است. مثلاً تئوریهای اقتصاد رفاه، ریشه در تئوریهای شکست بازار دارند. از طرف دیگر، رابطه تئوریهای بازار و شکست نابازار نیز این گونه است. مکتب اتریشی که تمرکز خویش را بر توضیح فرآیندهای بازار قرار داده است در عین حال نطفه‌های بسط تئوریک شکست نابازار را نیز در خود دارد. در این باره، اقتصاد نهادگرا وضعیت ویژه‌ای دارد. اقتصاد نهادگرا، "بازار"، "بنگاه" و "دولت" را به عنوان نهادهای اصلی نظامهای بازاری در نظر می‌گیرد که ابزارهای جانشین برای تخصیص منابع هستند و باید ترکیب درستی از آنها انتخاب شود و هر کدام از آنها به گونه درستی تکامل یابند تا "هزینه مبادله" را در اقتصاد حداقل و در نتیجه کارایی را حداکثر سازند. بنابراین هر کدام از این نهادها، ابزاری است برای

۱ - بوکانان و تالوک، نخستین بار نظریه انتخاب عمومی را تدوین کردند [۶۹].

2- Procedure

۳- [۳۴]، فصول چهارم و هشتم.

4- Oliver Williamson

5- Transaction Cost Economics

۶- بحث مبسوط در [۱۲۶] آمده است.

جبران شکست‌های دیگری. بدین ترتیب اقتصاد نهادگرا، همزمان به "بازار" و "نابازار" (دولت و بنگاه) و شکست‌های آنها در تخصیص کارآی منابع توجه دارد<sup>(۱)</sup>.

با توجه به آنچه آمد، در ادامه این فصل، عوامل ناتوانی‌ها و شکست‌های بازاری و نابازاری را - در برقراری کارایی اقتصادی (عدالت تخصیصی) و توزیع منصفانه (عدالت توزیعی)، به عنوان دو معیار برتر برای عملکرد اقتصادی - بطور خلاصه و بدون اشاره به تئوریهای گوناگونی که در این زمینه‌ها وجود دارد، بررسی می‌کنیم.

## شکست‌های بازار

این که بازار را در دسترسی به اهداف اقتصادی جامعه کامیاب بینیم یا نه، معمولاً بستگی به دریچه‌ای دارد که از آن می‌نگریم. هرگاه در یک اقتصاد بازاری مشکلاتی به وجود آید، بسیاری آن را برگردن بازار انداخته و مداخله دولت را طلب می‌کنند. به همین ترتیب، در کشورهای بلوک شرق سابق، بسیاری گمان می‌کردند همه دشواریها زائیده جلوگیری از مکانیزم بازار است و با آمدن بازار، همه چیز به سامان خواهد شد. اما در هر مورد، معمولاً نتایج دلخواه به بار نیامده است. با صرفِ برشمردن موفقیت‌ها یا شکست‌های یک اقتصاد نمی‌توان در بارهٔ آن داوری کرد. چرا که هیچ اقتصادی نمی‌تواند بطور کامل به اهداف خود دست یابد. زیرا همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، هر جامعه دارای اهداف گوناگونی است که در بسیاری از موارد نیز با یکدیگر مغایرت دارند. بنابراین تنها می‌توان بر داوری نسبی در باره اقتصادها - آن هم نه بطور کلی بلکه در هر زمینه خاص - پرداخت. با این حال، معمولاً ملاک مقایسه، نه موفقیت‌ها، بلکه شکست‌ها و ناکامی‌هاست. چرا که انتظار می‌رود هر مجموعه نهادی (سیستم) عموماً خوب کار کند و ناکامی‌ها، استثناها باشند. بنابراین در این فصل نیز تأکید ما عمدتاً بر نقاط ضعف است و نه قوت. ولی بیان خلاصه مهمترین موفقیت‌ها، می‌تواند درک شکست‌ها را ساده‌تر سازد. پس با این انگیزه، نخست بینیم "بازار" چه نقاط قوتی دارد<sup>(۲)</sup>.

"بازار" یا سیستم قیمت از طریق سه نقش اصلی "اطلاعات‌رسانی"، "ایجاد انگیزه"، و "توزیع

۱- [۱۰۸]، صفحه ۲.

۲- شرح مبسوط و مثالهای فراوانی از زندگی روزمره اقتصادی، در باره موفقیت‌های بازار را می‌توان در [۳۸] فصل اول، یافت.

درآمدها، فعالیت‌های اقتصادی را به پیش می‌برد و هماهنگ می‌کند. بازار این سه نقش را بازی می‌کند تا دو وظیفه اصلی "تخصیص" و "توزیع" را انجام دهد؛ و این دو وظیفه را از طریق به راه انداختن فرایندهای "اصلاح" و "انطباق" انجام می‌دهد. اگر وظیفه "توزیع" را کنار بگذاریم، مکانیزم بازار، وظیفه تخصیصی خود را در اقتصادهای پیشرفته بازاری - با وجود برخی محدودیت‌ها - خوب انجام داده است (به جز موارد شکستی که در این قسمت از آنها گفت و گو خواهد شد).

مکانیزم قیمت، آشفته‌گی‌هایی را که در عرضه یا تقاضا رخ می‌دهد را به خوبی تعدیل می‌کند و مقادیر را به طور خودکار و بدون مشارکت فعال یک قدرت برتر، به سوی برابری می‌برد. با این کار، این امکان فراهم می‌آید که مصرف منظمی از منابع، برای برآوردن نیازها، به گونه‌ای کارآ و معقول، انجام شود.

بازار، اصلاح آشفته‌گی‌ها را نه تنها از طریق تغییرات قیمتی انجام می‌دهد، بلکه با فراهم آوردن ابداعات و نوآوریها در کالاها، منابع و شیوه‌های تولیدی (رقابت پویا) نیز ناهماهنگی را از بین می‌برد. از این گذشته، هر جا لازم بود، اصلاح آشفته‌گی‌ها را از طریق استقرار نهادهای جدید (انطباق) انجام می‌دهد: "شبه پول" به وجود می‌آورد، "اعتبارات" را می‌آفریند، "شرکت" خلق می‌کند، "اتحادیه" می‌سازد و حتی "احزاب چپ" را حاکم می‌کند.

سرعت و قدرت این فرایندهای اصلاح و انطباق، بستگی به جریان "بازخورد اطلاعات" دارد که به سوی کارگزاران و واحدهای تصمیم‌گیرنده در رفت و برگشت است. جریان اطلاعات به شکل/قیمت‌هایی است که در خود بازار تعیین می‌شوند. این قیمت‌ها، هم پیامهایی هستند برای انتقال اطلاعات، هم انگیزه‌هایی برای تولید و اشتغال، و هم ابزاری برای توزیع درآمد و ثروت. جدای از "مسأله توزیع"، سیستم قیمت معمولاً در دیگر نقش‌ها و وظایف خود، در مجموع قدرتمند و سریع عمل می‌کند. اهمیت این کار را تنها زمانی می‌توان دریافت که مشکلات ویژه اقتصادهای نابازاری ملاحظه شوند.

از وظایف اقتصادی - اجتماعی یاد شده که بگذریم، مکانیزم بازار، یک فرایند نامتمرکز است و "معمولاً" به پراکنده شدن قدرت اقتصادی - و در نتیجه، تقسیم قدرت سیاسی - می‌انجامد. با این حال، گاهی نیز به انباشت قدرت و ثروت اقتصادی می‌انجامد (که می‌توان با ابزارهای دیگری آن را اصلاح کرد). اقتصاد بازار، همراه با پراکندن قدرت، ابتکار عمل، مسؤولیت و تصمیم‌گیری را

نیز پراکنده می‌کند. این شرایط معمولاً به کارکرد بهتر نهادهای دموکراتیک کمک می‌کند. از این مهم‌تر، بازار، برخوردها، اصطکاکها و تضادها را در همان سطوح پایین و مراحل اولیه حل می‌کند و از گسترش آنها به سطوح بالاتر و کلی‌تر جلوگیری می‌کند.

بازار، هم از این طریق، یعنی حل موضعی تنش‌ها، و هم از طریق فرایند خودانطباقی، بسیاری از هزینه‌های تحول و تغییر گسترده، یکباره و ژرف را که ممکن است در طول تاریخ بر جامعه‌ای تحمیل شود، صرفه‌جویی می‌کند. بسیاری از برخوردهای منافع، در همان بازارچه‌ها و حجره‌ها حل و فصل می‌شود و به صحنه اجتماع و سطوح عالی سیاسی منتقل نمی‌شود. هرگاه این برخوردهای اولیه، در همان سطوح محلی رفع نشدند، بازار با نهادسازی این برخوردها را بطور کنترل‌شده و معقولی به سطوح بالاتر می‌کشاند (تشکیل گروه‌های سیاسی برای چانه‌زنی اقتصادی) و بدین ترتیب برخوردهای عظیم منافع که می‌تواند بالقوه برای جامعه‌ای ویرانگر باشد، از طریق نهادها، کنترل و حل و فصل می‌شوند.

بنابراین شاید این بُعد از نقش بازار که می‌توان آن را "کارایی تاریخی" نامید اهمیت بنیادی تری - نسبت به کارایی‌های ایستا و پویا (تخصیصی و تکنولوژیک) که معمولاً بر آنها تکیه می‌شود - داشته باشد. چرا که ممکن است جامعه‌ای، تمام منافع را که از کارایی‌های ایستا و پویا در طول دهه‌ها انباشته است، با یک تحول سریع ناشی از تضاد منافع گروه‌های اجتماعی (انقلاب)، از دست بدهد.

جنبه غیرشخصی بودن بازار همواره مورد انتقاد قرار گرفته است - مخصوصاً در زمینه توزیع. اما همین غیرشخصی بودن باعث می‌شود تا هر فرصت، فعالیت و هر منبعی که ارزش اقتصادی داشته باشد، یا هر فردی که بتواند ارزش اقتصادی تولید کند، مورد توجه قرار گیرد و از این طریق، فرصت‌های بی‌شماری خلق شود. در غیر این صورت بسیاری از این فرصت‌ها، در تعصبات و پیش‌داوریها نهفته و محصور می‌ماند.

بدون شک اقتصاد بازار در کنار همه مزیت‌ها و هنرهایش، نقاط ضعف فراوانی دارد. اما هنر اصلی این نظام، آن است که هزاران اقتصاددان، قانون‌گذار، سیاست‌مدار، حقوق‌دان، فیلمساز، نقاش و انواع دیگری از آدمهای عجیب و غریب را به خدمت می‌گیرد تا در باره همین کاستی‌ها بیندیشند، حرف بزنند، بنویسند، تئوری بسازند و ... و سرانجام اگر شد، حلشان کنند. نخست این که بازار برای این همه آدم - که ممکن بود به درد هیچ کار دیگری نخورند - فرصت‌های اشتغال

فراهم می‌آورد. و دیگر این که از این طریق، یک پتانسیل عظیم برای به کار انداختن فرایندهای انطباق به وجود می‌آورد، که قدرت و سرعت توانایی سیستم را برای انطباق و سازگاری با شرایط متحول، شدیداً افزایش می‌دهد (کارایی تاریخی). همان گونه که در پایان فصل یک یادآور شدیم، این مسأله یکی از ملاکهای مهم مقایسه نظامهای اقتصادی می‌باشد. چنین توانایی غیرشخصی درونزایی، در دیگر نظامهای اقتصادی دیده نمی‌شود (البته در عوض، در نظامهای نابازاری، رهبران توانایی فراوانی برای تعدیل و انطباق سیستم دارند). فراموش نکنیم، که نه تنها مارکس، "مارکسیزم" را در کتابخانه موزه بریتانیا - در قلب بازار - تدوین کرد<sup>(۱)</sup>، بلکه تئوریهای شکست بازار و تئوریهای نابازار نیز عمدتاً در اقتصادهای بازاری تدوین شده است!

موفقیت‌های کلی که در بالا بر شمرده شد و هر نوع کامیابی دیگری که به بازار نسبت داده شده است، همگی بسته به آن است که فرایند بازار در چه مجموعه‌ای از نهادها به کار افتد. به عبارت دیگر، این موفقیت‌ها بسته به آن است که قدرت و گستردگی نهادهای بازاری، در برابر نهادهای نابازاری مستقر در اقتصاد، چه اندازه است. پیش از این آمد که مجموعه نهادهای هر جامعه، بستگی به آرمانها و ارزشهای آن جامعه دارد. بنابراین به علت تفاوت‌های شدیدی که در ارزشها و اهداف ملت‌ها وجود دارد - حتی در جوامعی که همگی بازاری خوانده می‌شوند - عملکرد اقتصاد بازار در جوامع مختلف، شدیداً متفاوت است. با این حال، اگر نهادهای بازاری به حد کافی، قدرتمند و فراگیر باشند، انتظار می‌رود همه دست‌آوردهای یادشده کم و بیش محقق شوند.

نکته‌ای که در سخن فوق نهفته است این است که موفقیت یا شکست "مکانیزم بازار" همان موفقیت یا شکست "نظام بازار" نیست. نظام بازار ممکن است با استقرار نهادهای نابازاری، مانع تحقق کامیابی‌ها یا شکست‌های منسوب به "مکانیزم بازار" شود.

---

۱- مارکس ده سال در لندن، در درون یک جامعه بازاری و با استفاده از فرصت‌ها، امکانات و فضایی که جامعه سرمایه داری بازاری آن روز در اختیارش نهاد، و با کمک‌های مادی و معنوی یک سرمایه‌دار (انگلس) نشست و کتاب "سرمایه" را تدوین کرد. بنابراین شاید بتوان گفت "مارکس" را نیز فرایندهای یک اقتصاد بازاری "خلق" کرد. یا در واقع "مارکسیزم"، نهاد جدیدی بود که مکانیزم‌های خودکار اقتصادهای بازاری آن روز اروپا به وجود آوردند تا با شکل دهی یک فرایند باز خورد اطلاعات (از درون گروه‌ها و طبقات کارگران و حتی از درون اندیشه و فهمیر افراد این طبقات، به سوی مراجع تصمیم‌گیری یا به سوی وجدان جمعی و عقل سلیم اجتماعی) مکانیزمهای "اصلاح و انطباق" این اقتصادها را در جهت اصلاحات اجتماعی فعال سازد. شاید در پاسخ به همین عامل بود که "دولت رفاه" در اروپا شکل گرفت. بی‌گمان اگر مارکسیزم پدیدار نشده بود، تعدیل در اقتصادهای اروپایی به سرعتی که انجام شد، نمی‌بود.

بنابراین آنچه به نام کامیابی‌های بازار آمد، کامیابی‌های "نظام بازار" بود، اما فقط از دیدگاه "کارایی" - که البته به یمن وجود مکانیزم بازار محقق می‌شوند. ولی آنچه در زیر به عنوان "شکست‌های بازار" از آن گفت و گو می‌شود، شکست‌های "مکانیزم بازار" است که ممکن است نظام‌های بازاری واقعی، در عمل با تمهید نهادهای گوناگون، مانع تحقق آنها شوند. سخن گفتن از شکست‌ها یا ناکامی‌های "نظام بازار" مستلزم توافقی بر سر اهداف و ارزش‌هاست. بنابراین قضاوت در این باره بسته به دریچه نگاه، کاملاً متفاوت خواهد بود و اصولاً موضوع این بررسی نیست.

معمولاً در متون اقتصادی، شکست مکانیزم بازار را از دو دیدگاه "کارایی" و "توزیع" بررسی می‌کنند. بازار وقتی کارآ است که همان مجموعه منافع را نتوان با هزینه کمتری به روش دیگر تولید کرد. اما کارایی نیز می‌تواند تخصیصی، تکنولوژیک یا کارایی  $X$  باشد. در حالی که داوری بر اساس ملاک کارایی، روشن و دقیق است، ملاک "عدالت توزیعی" تعریف روشنی ندارد. با وجود این، بسیاری از مداخلات دولتی که هم‌نتایج تخصیصی دارد و هم‌نتایج توزیعی، بر اساس مباحث توزیعی توجیه می‌شوند. مثل: سیاست‌گذاری در باره آموزش و پرورش، انرژی، مسکن و ... اما، داوری در باره "عدالت توزیعی" بسته به این است که آن را چگونه تعریف کنیم: برابری دریافت‌ها؟ برابری فرصت‌ها؟ عدالت افقی<sup>(۱)</sup>؟ عدالت عمودی<sup>(۲)</sup>؟ عدالت به مفهومی که مارکس می‌فهمد؟ عدالت از دیدگاه رالس<sup>(۳)</sup>؟ عدالت از دیدگاه تورات، انجیل یا قرآن؟

به هر ترتیب در این جا، شکست‌های بازار را از دو دریچه بررسی می‌کنیم: شکست در ساختار و شکست در ساز و کار. که اولی اشکالات موجود در ساخت نهاد بازار را می‌نمایاند و دیگری نقائص حاصل از کارکرد فرایند بازار را. البته تردیدی نیست که وجود نقاط ضعف در ساختار نهاد بازار منجر به بسیاری از عملکردهای نامناسب در فرآیند آن می‌شود. اما در واقع این تقسیم‌بندی تنها از آن رو بوده است که شکست‌های کلاسیک را - که معمولاً در متون درسی به آن اشاره می‌شود - از دیگر نواقص جدا سازیم.

۱ - رفتار برابر با مردمی که در وضعیت‌های برابر قرار دارند.

۲ - رفتار نابرابر، مناسب با مردمی که در وضعیت‌های نابرابر قرار دارند.

۳ - معیار عدالت رالس (Rawls) آن است که هر تغییری، نخست وضع طبقات پایین‌تر را بهبود بخشد. در این باره می‌توان به [۱۱۰] نگاه کرد.

## الف - شکست در ساختار

به یاد داریم که یک اقتصاد بازاری محض را به عنوان اقتصادی که در آن "مالکیت خصوصی" و "مکانیزم بازار" بر نهادها و فرایندهای آن تسلط دارند، تعریف کردیم. و این که در چنین اقتصادی در هر بازار، تعداد بسیار زیادی خریدار و فروشنده آزادانه و با انگیزه به دست آوردن حداکثر منافع شخصی، به مبادله و داد و ستد مشغولند.

اما بینیم عناصر سازنده این مجموعه که مکانیزم بازار را به جریان می‌اندازند، کدامند: تعداد بی‌شماری خریدار و فروشنده وجود دارند (پراکندگی) که هرکدام با در اختیار داشتن و تملک برخی از عوامل کمیاب تولید (مالکیت خصوصی) به دنبال حداکثر کردن منافع شخصی خویش (سودگرایی) هستند. بنابراین بینیم این سه عنصر اصلی شکل‌دهنده فرایند بازار، در یک اقتصاد بازاری، چه دشواریهایی ممکن است به وجود آورند.

### ۱ - پراکندگی

فرایند بازار معمولاً به خوبی می‌تواند در سطح بازار یک محصول، مقادیر را به برابری برساند. اما اقتصادهای بازاری معمولاً در سطوح کلان با ناپایداری، اشتغال ناقص، کساد، تورم، رشد اندک و ... رو به رو می‌شوند، که در بیشتر موارد منجر به دخالت دولت‌ها می‌شود. سوسیالیست‌ها این دشواریها را معمولاً به "مالکیت خصوصی" ابزارهای تولید متناسب می‌کنند. اما در واقع، به طبیعت غیرمتمرکز و پراکندگی تصمیم‌گیری در بازارها مربوط می‌شود. میلیونها کارگزار و واحد اقتصادی (بنگاهها، خانوارها، سازمانهای دولتی) تصمیمات دخل و خرج خود را شخصاً و بدون هیچ‌گونه هماهنگی انجام می‌دهند. این تصمیمات پراکنده وقتی با انواع انتظارات ناشی از عدم اطمینان‌ها، کمبود اطلاعات و عدم تحرک‌ها - که خود ناشی از وجود انواع هزینه‌های مبادله می‌باشند و این نیز از اوضاع سیاسی - اجتماعی جامعه اثر می‌پذیرد - همراه می‌شوند، ممکن است به یک سو "تورش" پیدا کنند که در نتیجه امواجی ایجاد می‌کند که آثار تراکمی مطلوب یا نامطلوب خواهد داشت. فقدان اطلاعات از نرخ رشد پول و تشدید انتظارات تورمی می‌تواند به تورم شدید بینجامد. یا عدم اطمینان از شرایط اقتصادی سالهای بعد، نرخ سرمایه‌گذاری را کاهش می‌دهد و منجر به کاهش رشد می‌شود. بنابراین بسیاری از نوسانات اقتصادهای بازاری را می‌توان به طبیعت پراکنده تصمیم‌گیری در بازارها نسبت داد.

پراکندگی تصمیم‌گیری را علت اصلی صرفه‌های خارجی یا زیان‌های خارجی (آثار خارجی) نیز می‌توان دانست. گرچه ممکن است عموماً چنین پنداشته شود که "مالکیت خصوصی" یا "سودگرایی" عامل اصلی به وجود آمدن آثار خارجی (معمولاً منفی) است، اما عامل اصلی را باید در پراکندگی جست‌وجو کرد. مثلاً یک خانه سالمندان که مؤسسه‌ای است غیرانتفاعی و معمولاً با مالکیت غیرخصوصی (وقف، دولتی، مشارکتهای گروهی بدون هدف کسب سود) را در نظر می‌گیریم که در منطقه‌ای واقع شده است که سیستم فاضلاب شهری وجود ندارد و هرز آب واحدهای اقتصادی مجاور آن مؤسسه، به رودخانه روانه می‌شود. آیا این مؤسسه هرز آب خود را با هزینه‌های گزاف به گونه‌ای دیگر دفع خواهد کرد؟ هر مؤسسه "هدفی" دارد که به دنبال آن است تا با کمترین هزینه به آن دست یابد. این هدف، خواه "سود" باشد یا "خدمت به سالمندان"، مانع از آن نمی‌شود که مدیریت مؤسسه هزینه‌های خود را حداقل کند. بنابراین "گناه" بر دوش "مالکیت خصوصی" یا "سودگرایی" نیست. حتی بر خود مکانیزم بازار نیز گناهی نیست. بازار بر این فرض استوار است که هرکس که منابع کمیاب را به کار می‌گیرد، برای آن پرداختی داشته باشد. منابع کمیابی وجود دارند که در تملک هیچ کس نیست (یا در تملک همه است) و پراکندگی تصمیمات باعث می‌شود قیمت یا هزینه آنها وارد محاسبات نشود. بنابراین در این موارد، یا باید نوعی تصمیم‌گیری متمرکز برقرار شود، یا نوعی قاعده بر تصمیمات پراکنده تحمیل شود<sup>(۱)</sup>.

## ۲- سودگرایی

نخست توجه کنیم که "سودگرایی" الزاماً به معنی "سود بردن" نیست. بنگاههای یک بازار کاملاً رقابتی، سودگرا هستند اما سودشان صفر است. "سود" هدف روشنی است که هم به کارگزاران امکان تصمیم‌گیری عقلایی می‌دهد و هم امکان ارزیابی عملکرد را به سادگی فراهم می‌آورد. پیدا کردن شاخص دیگری که تمامی عملکرد بنگاهها در آن متجلی شود، دشوار است. حتی در بلوک شرق نیز پس از دهه‌ها استفاده ناموفق از دیگر "شاخص‌های موفقیت"، به کاربرد شاخص "سود" روی آوردند<sup>(۲)</sup>. البته، در یک اقتصاد بازاری، "هدف سود" همواره به مفهوم حداکثرسازی سود نیست. با این حال "سود" عمومی‌ترین هدف است.



در هر حال، فریب و اسراف، تبعاتی هستند که گاه از سودگرایی ناشی می‌شود. فریب - خواه کلاه برداریهای ناشیانه در بازارچه‌ها، خواه شیوه‌های مدرن و تبلیغاتی آن - به شکل‌های مختلف و حتی در شرایط رقابتی معقول نیز رخ می‌دهد، و گاه آنچنان گسترده می‌شود که دولت‌ها مجبور به مداخله و تحمیل شرایط و معیارهایی بر بنگاهها می‌شوند. اسراف نیز اشاره به تبلیغات پرهزینه‌ای است که عمدتاً در جهت جلب تقاضای مصرف‌کنندگان انجام می‌شود - و گاهی نیز در جهت فریب آنها. مسأله اسراف گاهی آنچنان گسترده می‌شده است که یکی از عوامل اقبال به نظریه‌های غیر رقابتی را در نیمه اول قرن بیستم، اندیشهٔ پرهزینه و مسرفانه بودن رقابت دانسته‌اند؛ و یکی از جنبه‌های این اسراف، هزینه‌های گزاف تبلیغات و انواع هزینه‌های دیگری است که بدون هیچ اثر واقعی بر تولید جامعه، تنها در جهت جا به جا کردن تقاضا صورت می‌گیرد. این نکته که رقابت بنگاهها برای کسب سود بیشتر می‌تواند "مسرفانه" باشد و نه ضرورتاً مفید، نخستین بار در دهه ۱۹۳۰ به وسیله چمبرلین و خانم رابینسون ارائه شد و اعتبار زیادی نیز برای نظریه "رقابت ناقص" به همراه داشت<sup>(۱)</sup>.

### ۳ - مالکیت خصوصی

مالکیت خصوصی در کنار محاسن بزرگی که دارد، عموماً منجر به انواع اسراف و هدر روی منابع کمیاب جامعه می‌شود، که برخی از انواع آن بسیار پرهزینه و غیرقابل چشم پوشی است. یکی از منابع عمده این گونه زیاده‌روی‌ها، تحمیل مقیاس‌های غیراقتصادی تولید است. مثلاً مالکان زمینهای کشاورزی یک منطقه که از سفره‌های آب زیرزمینی استفاده می‌کنند، ممکن است برای پیش‌دستی بر دیگران یا جلوگیری از تصاحب سهمشان از آب‌های زیرزمینی به وسیلهٔ دیگران، همگی دست به احداث چاههای عمیق بزنند.

با این کار، از یک سو ذخایر زیرزمینی آب به یکباره و بدون محاسبه نرخهای کارآ، مصرف می‌شوند، و از سوی دیگر سرمایه‌های زیادی در احداث چاهها صرف می‌شود که با توجه به دورهٔ کوتاه‌آبدهی چاهها، غیر اقتصادی است. مالکیت خصوصی باز ممکن است با پنخش کردن تملک انواع منابع تولید (زمین، سرمایه، منابع زیرزمینی و ...) امکان استفاده از صرفه‌های مقیاس را

محدود کند و منافع بالقوه‌ای را از دسترس جامعه دور کند که نوعی تحمیل هزینه است. مثلاً یکی از دشواریهای مهم کشاورزی ایران یکپارچه نبودن زمینهای کشاورزی و کوچک بودن واحدهاست که کشت یک محصول دارای مزیت و استفاده از روشهای مکانیزه را ناممکن می‌سازد و مانع صرفه‌های مقیاس می‌شود. به همین ترتیب، "مالکیت خصوصی" با افق کوتاه‌مدت (از دید جامعه) در تولید و بهره‌برداری از منابع همراه است که منجر به ویرانی منابع جامعه می‌شود. زمینهای کشاورزی اطراف شهرها مثال خوبی در این باره است، هزاران سال "ابر و باد و مه و خورشید و فلک" در کار بوده‌اند و صدها سال نسل‌هایی بر روی زمینهای کشاورزی کار کرده‌اند تا اکنون خاکهای حاصل خیزی فراهم آمده‌اند. با گسترش شهرها، مالکان خصوصی این زمینها، آنها را به خانه و کارخانه تبدیل می‌کنند و سرمایه تاریخی جامعه را نابود می‌سازند.

همچنین "مالکیت خصوصی"، از طریق فراهم آوردن "سواری مجانی" به هزینه جامعه، برای برخی افراد؛ یا در واقع ایجاد نوعی "آثار خارجی مثبت" به نفع برخی افراد - که حتی در بسیاری از موارد مداخله دولتی هم نمی‌تواند قیمت این منافع خارجی را از افراد بگیرد - منجر به نوعی ناکارایی و هدر روی منابع می‌شود. باز مثالی در باره زمین می‌تواند روشنگر باشد، زمینهای بیابانی بسیاری در اطراف شهرها وجود دارد که قیمت آنها پیش از گسترش شهرها بسیار اندک است. با گسترش شهرها، قیمت این زمینها بسیار بالا می‌رود. اما نکته این جاست که این افزایش قیمت به هیچ روی حاصل فعالیت تولیدی مالکان نبوده است، اما پاداشی (در واقع، بُردِ حاصل از بخت آزمایی اجتماعی) که اقتصاد به مالکان این زمینها می‌دهد، همان قدرت خریدی را دارد که پاداشهای فعالیت‌های تولیدی دارد. بنابراین مالکیت خصوصی، به روشهای مختلف هزینه‌های اضافی را بر جامعه تحمیل می‌کند. این هزینه‌ها یا اصولاً قابل پیش‌گیری نیستند، و یا در مواردی که مداخله دولتی می‌تواند از آنها پیش‌گیری کند، هرگونه پیش‌گیری نیز، خود مستلزم صرف هزینه است (هزینه عملیات دولت)<sup>(۱)</sup>.

## ب - شکست در ساز و کار

آنچه در این قسمت به عنوان "شکست در ساز و کار" بازار می‌آوریم، برخی زاینده همان

۱ - در این باره می‌توان به [۸۱]، ص ۱ - ۷۰ نگاه کرد.

دشواریهایی است که از "پراکندگی"، "سودگرایی"، و "مالکیت خصوصی" ناشی می‌شوند، ولی در فرآیند بازار رخ می‌نمایند، و برخی دیگر صرفاً نتیجه خود فرایند بازار است. با این حال، چنین تفکیکی در عمل، نه ساده است و نه مفید. در واقع این موارد زیر، شکست‌های کلاسیک بازار است - یعنی شکست‌هایی که معمولاً در ادبیات اقتصادی مرسوم و در کتابهای درسی اقتصاد بر آنها تأکید می‌شود.

### ۱ - نابرابری توزیعی

پیش‌تر نیز یادآوری شد که بر سر این که عدالت توزیعی به عنوان ملاکی برای شکست اقتصادها در نظر گرفته شود یا نه، توافق عامی وجود ندارد. اما در عمل بخش بزرگی از مداخله‌ها دولتی با انگیزه بهبود توزیع صورت می‌گیرد - گرچه ممکن است نتایج تخصیصی نیز داشته باشد - مثل تولید خدمات آموزش و پرورش به عنوان یک کالای عمومی که با انگیزه‌های توزیعی انجام می‌شود، اما به خاطر وجود آثار خارجی مثبت، به بهبود کارایی نیز می‌انجامد. البته این نبود توافق، تا حدود زیادی به خاطر اختلاف در تعریف عدالت از دیدگاههای مختلف است. به هر حال در نظامهای بازاری دموکراتیک توافق گسترده‌ای وجود دارد تا از بخشی از کارایی، به نفع توزیع منصفانه‌تر، چشم‌پوشی شود: در کشورهای بازاری، مداخله گسترده دولتی به نفع توزیع منصفانه‌تر تغییر جهت داده است " ... عمدتاً به خاطر ناخشنودی از توزیع رایج درآمد... هیچ انسان مدرنی مشتاق بازار آزاد نیست، مگر آن که این بازار در فضای خرسندکننده‌ای از عدالت توزیعی، فعالیت کند" (۱).

مکانیزم بازار به خاطر غیر شخصی بودنش، نه ملاحظات فردی را در نظر می‌گیرد و نه ملاحظات غیرمادی را. اگر توزیع اولیه امکانات و ثروت در جامعه‌ای عادلانه (و نه الزاماً برابر) می‌بود، می‌توانستیم، مکانیزم بازار را نوعی "عدالت آئینی" (۲) بدانیم. اما در غیر این صورت، مکانیزم بازار به کسانی که در بخت‌آزمایی‌های طبیعی و اجتماعی خوش شانس بوده‌اند - و مالک

۱- [۱۲۴]، ص ۶۸

۲- *procedural justice* - زمانی که قاعده عمومی و قانون عادلانه‌ای برقرار شود (حتی اگر نتیجه اعمال این قاعده در موارد خاصی و در مورد افراد ویژه‌ای، غیر عادلانه باشند)، عدالت آئینی برقرار شده است. برگزاری آزمون در پایان دوره تحصیلی مدارس - اگر بر پایه‌ای معقول پی ریخته باشد - آئینی عادلانه است، گرچه ممکن است دانش‌آموز ممتازی نیز به دلیل بیماری، در یکی از آزمونها مردود شود (نتیجه فردی ناعادلانه).

توانایی‌ها، امکانات و دارایی‌های هستند که خود در ایجاد آنها نقشی نداشته‌اند - این امکان را می‌دهد تا منافع باد آورده‌ای را بر بایند. اما دیگرانی که در بازی بازار از بخت برخوردار نبوده‌اند، از فرصت‌ها محروم می‌شوند و یا به گونه‌ای نامنتظر به نابودی و فلاکت کشیده می‌شوند. قهرمانان ورزشی، ستارگان سینما، خوانندگان، اشراف‌زادگان و ... در بازی بازار همواره برنده‌اند و خیل عظیمی از دیگران - روستازادگان، فقیرزادگان، سالخورده‌گان، معلولان، بیوگان، یتیمان، ورشکستگان، اقلیت‌های مذهبی، اقلیت‌های نژادی و ... - که تقصیر و خطایی نیز مرتکب نشده‌اند، بازنده.

جدای از آن که برقراری حدی از "عدالت توزیعی" یکی از اهداف عمده هر نظام اقتصادی - اجتماعی تلقی می‌شود، آن را می‌توان از دو دیدگاه دیگر نیز توجیه کرد. نخست آن که "توزیع درآمد" نوع ویژه‌ای از کالای عمومی است که جامعه به عنوان یک کل از آن سود می‌برد و باید آن را تولید کند. این کالا به خاطر آثار خارجی مثبت زیادی که دارد، معمولاً بسیار کمتر از حد کارایی تولید می‌شود. تمام کسانی که دستگیری مستمندی را از سوی یک نفر، مشاهده می‌کنند، از نظر روانی آسوده می‌شوند و تکلیف خود را ساقط می‌بینند (سواری مجانی). بنابراین، حتی با ملاک کارایی، دولت باید در توزیع دخالت کند. از همین رو، برخی اقتصاددانان - مثل جاکوب وینر<sup>(۱)</sup> - برای قابل قبول بودن بازارها در جوامع دموکراتیک، سطحی از عدالت توزیعی را که منجر به هم‌زیستی رضایت‌آمیز شود، لازم دانسته است<sup>(۲)</sup>. البته ممکن است، توزیعی که ملاک کارایی را برآورده می‌سازد، ملاکهای دیگری را که برای جامعه به عنوان معیار عدالت است، برآورده نسازد<sup>(۳)</sup>. به هر ترتیب، برآورده ساختن معیارهای عدالتی جامعه (جدای از معیار کارایی) می‌تواند به عملکرد آزادتر بازار کمک کند.

اما نکته دوم باز می‌گردد به مسأله بقای هر نظام و ضرورت انجام برخی انطباقها (سازماندهی مجدد) برای تضمین بقا و پرهیز از برخی تحولات و تغییرات شدید، ژرف و یکباره که هزینه‌های عظیمی را بر جامعه تحمیل می‌کند. بنابراین، جامعه برای پرهیز از این هزینه‌های عظیم و تضمین بقای نظام اجتماعی - اقتصادی موجود، باید تنش‌ها و اختلافها و تضادهای شدید را کاهش دهد

1- Jacob Viner

۲- [۱۲۴]، ص ۶۸

۳- در باره انواع معیارهای عدالت، در بخش دوم همین فصل بیشتر صحبت خواهد شد.

— و توزیع شدیداً نابرابر یکی از زمینه‌های پیدایش تنش‌های اجتماعی است. بنابراین چشم‌پوشی از کارایی به نفع عدالت توزیعی، هزینه‌ای است که جامعه برای دست‌یابی به این هدف (کاهش تضادها) می‌پردازد.

## ۲- آثار خارجی

هر فعالیت اقتصادی که سرریزهایی داشته باشد، خواه هزینه یا منفعت، و تولیدکننده نتواند آن منافع سرریز را جمع‌آوری کند یا هزینه‌های سرریز را وارد محاسباتش نکند، دارای آثار خارجی است و نتایج بازار کارآ نخواهد بود (ناکارایی پارتویی). از آن جا که این منافع یا هزینه‌های خارجی در محاسبات مربوط به تصمیم‌گیری وارد نمی‌شوند، آن کالا یا بیش از حد کارآ از نظر اجتماع، تولید می‌شود (در حالت آثار خارجی منفی)، یا کمتر (در حالت آثار خارجی مثبت). بنابراین در مواردی که تولید یک کالا یا خدمت دارای آثار خارجی است، بازار نمی‌تواند به کارایی دست یابد. آموزش و پرورش، بهداشت، توسعه منابع آب و ... از نمونه کالاهای خصوصی دارای منافع خارجی هستند. آلودگی‌های شیمیایی رودخانه‌ها، آلودگی صوتی محیط اطراف فرودگاهها، آلودگی هوا ناشی از دود کارخانه‌ها و ... انواع هزینه‌های خارجی ناشی از تولید کالاهای خصوصی هستند.

اما بازار نه تنها در برقراری کارایی پارتویی شکست می‌خورد، بلکه گاهی در برقراری کارایی دینامیک نیز ناکام می‌ماند. بسیاری از سرمایه‌گذارها بر روی طرحهای جدید صنعتی و نیز طرحهای پژوهشی بنگاهها (هزینه‌های R&D) دارای آثار خارجی عظیم و گاه بسیار دیرپای هستند. این طرحها ممکن است با محاسبات هزینه - منفعت داخلی بنگاه، اقتصادی نباشند، اما با به شمار آوردن منافع خارجی، برای جامعه، اقتصادی باشد. بنابراین انتظار می‌رود که بازار، سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه را در سطحی پایین‌تر از کارایی برقرار کند (ناکارایی دینامیک). همه این‌ها پایه‌های نظری مداخله دولت برای برقراری کارایی را فراهم می‌آورند. این مداخله‌ها می‌تواند از طریق تولید مستقیم دولتی، نظارت قیمتی (سوبسید یا مالیات) و نظارت مستقیم بر بنگاه خصوصی، انجام شود. با این حال، در باره تدارک دولتی کالاهای خصوصی که دارای آثار خارجی هستند، مشاجره وجود دارد. برخی معتقدند هزینه‌های اجتماعی ممانعت از تولید خصوصی این کالاها، بزرگتر از منافع ناشی از تولید دولتی آنهاست. مثلاً در باره احداث سد

بر روی رودخانه‌ها، مخالفان دولتی شدن این فعالیت معتقدند، بنگاه خصوصی هم هوشیارانه‌تر عمل می‌کند (کارایی پارتویی، بدون توجه به منافع خارجی) و هم همه هزینه‌های این فعالیت را از مشتریها دریافت می‌کند (یعنی منافع اجتماعی حاصل از ساختن سد، مثل خدمات قایقرانی و تفریحی و احیاء زمینها و ... را نیز به وسیله فروش این منافع، جمع‌آوری می‌کند). با این حال، مدافعان تولید دولتی معتقدند این طرحها، منافع خارجی فراوان و دیرپایی دارد که همگی قابل تخصیص و اسناد به مصرف‌کننده خصوصی نیستند - مثل منافع حاصل از کنترل سیل<sup>(۱)</sup>.

البته این استدلال نیز وجود دارد که تولید این‌گونه کالاها که دارای آثار خارجی هستند - اعم از کالای خصوصی یا عمومی - توسط دولت نه تنها بطور کلی می‌تواند با شکست‌های نابازاری<sup>(۲)</sup> رو به رو شود، بلکه دارای سه مشکل اساسی است: نخست آن که دولت باید آثار خارجی را تخمین بزند و معلوم نیست که با دقت بتواند به نتایج کارآ دست یابد. دوم آن که آثار خارجی کالاهای خصوصی - گاهی نیز کالاهای عمومی - معمولاً توزیع یکسانی در میان افراد جامعه ندارد، در حالی که هزینه آنها از طریق مالیات بر همه، یکسان تحمیل می‌شود. سوم، این‌که تولیدکنندگان خصوصی معمولاً همواره می‌کوشند تولید خود را بهبود دهند، اما کارکنان دولتی همواره در صدد دفاع از وضعیت موجود هستند<sup>(۳)</sup>.

البته بر اساس قضیه کوز<sup>(۴)</sup>، آثار خارجی الزاماً به شکست بازار نمی‌انجامد، مشروط بر آن که معامله‌ای میان منبع آثار و دریافت‌کننده آنها عملی باشد. در این صورت، آثار خارجی، درونی می‌شوند و بازار به کارایی دست می‌یابد<sup>(۵)</sup>. اما با وجود استدلال نظری قوی کوز، در عمل هزینه‌های معاملاتی انجام چانه‌زنی میان منبع آثار خارجی و دریافت‌کنندگان آنها، آنقدر سنگین است که چنین کاری را ناممکن می‌سازد. با این حال اگر مواردی از این چانه‌زنی امکان‌پذیر باشد، بازار نتایج خود را تصحیح خواهد کرد. اما قطعاً وضعیت توزیع به هم خواهد خورد، و بسته به ملاک عدالت توزیعی که به کار می‌رود، بهبود یا بدبود می‌یابد. در هر حال نباید فراموش کرد که - همان‌گونه که کوز تصریح می‌کند - انجام چنین چانه‌زنی میان طرفین آثار خارجی، با نقش دولت در

۱- [۸۳]، ص ۱۳ - ۲۱۱.

۲- در باره شکست‌های نابازاری در بخش دوم همین فصل توضیح داده خواهد شد.

۳- [۸۱]، ص ۷۱.

تعریف حقوق قانونی طرفین ممکن است. عدم تعریف و مشخص نبودن حقوق قانونی طرفین، می‌تواند هزینه‌های مبادله را به حدی افزایش دهد که هرگونه مبادله‌ای ناممکن گردد. از آن جا که دولت با ابزارهای نظری و عملی کنونی هنوز نمی‌تواند حقوق مالکیت افراد را کاملاً تعریف و تضمین کند، بنابراین حذف هزینه مبادله بطور کامل امکان پذیر نیست و بنابراین نمی‌توان کلیه آثار خارجی را وارد تصمیمات کارگزاران اقتصادی کرد (درونی کردن<sup>(۱)</sup>). بر این اساس باید انتظار داشت که همواره مواردی از آثار خارجی وجود داشته باشد که موجب شکست بازار شود.

### ۳- کالاهای عمومی

کالاهای عمومی، آنهایی هستند که همه (یا حداقل بخش اعظم) منافع یا هزینه‌های آنها، خارجی و بنابراین غیرقابل تخصیص یا تحمیل به/بر افراد خاصی می‌باشد. از این گذشته، آثار خارجی کالاهای خصوصی تنها متوجه عده محدودی می‌شود، اما آثار خارجی کالاهای عمومی (در واقع کل نتایج آن) متوجه همه افراد جامعه می‌شود. "امنیت" نمونه‌ای از کالای عمومی دارای آثار مثبت و "ایجاد جوّ ترور و وحشت" نمونه‌ای از کالای عمومی دارای آثار منفی است.

در واقع کالاهای عمومی، کالاهایی هستند که وقتی برای یک فرد تولید می‌شود، برای همه جامعه تولید شده است. بنابراین چون نمی‌توان هیچ‌کس را از منافع آن مستثنی کرد، هیچ‌کس حاضر به پرداخت برای تولید آن نیست. به همین دلیل بنگاههای خصوصی نمی‌توانند هزینه تولید این گونه کالاها را از طریق بازار جمع‌آوری کنند. در واقع اگر تولید کالای عمومی به مکانیزم بازار سپرده شود، هیچ کالایی تولید نخواهد شد و بازار در همه انواع کارایی شکست می‌خورد.

البته گاهی کشیدن خط تمایز دقیق میان کالاهای خصوصی دارای آثار خارجی زیاد و کالاهای عمومی، بسیار دشوار است. آتش‌گسترش می‌یابد، بیماری سرایت می‌کند و جهل و تعصب به جامعه‌ای پرتنش می‌انجامد. آنگاه خدمات آتش‌نشانی، خدمات بهداشتی، و خدمات آموزشی گرچه به افراد تخصیص می‌یابند، اما عملاً کل جامعه را مصونیت می‌بخشند. بنابراین می‌توان بسیاری از کالاهای خصوصی را که بخشی از منافع آنها قابل تخصیص است - و بنابراین می‌توان بخشی از هزینه‌های تولید آن را به مصرف‌کننده تحمیل کرد - نیز جزء کالاهای عمومی به شمار

آورد. با این ملاک، کالاهایی که دارای آثار خارجی بسیار زیاد هستند - مثل، آموزش و پرورش، بهداشت، بیمه‌های اجتماعی و ... - هم از دیدگاه کالاهای خصوصی دارای آثار خارجی، هم از دیدگاه کالاهای عمومی و هم از دیدگاه عدالت توزیعی، پشتوانه‌هایی برای دخالت دولتی فراهم می‌آورند<sup>(۱)</sup>.

#### ۴- بازده فزاینده

می‌دانیم که بازار با برخورد دادن منافع افراد، سودهای غیرطبیعی را حذف می‌کند. بنابراین بسیاری خواهند کوشید تا خود را از این فرایند بیرون بکشند و کنترل بازار را به دست آورند. کنترل بازار می‌تواند از طریق تبانی و ادغام واحدهای تولیدی صورت گیرد - یا تشکیل اتحادیه‌های کارگری در مورد بازار کار. در این صورت دلایل کافی برای مداخله دولت و وضع قوانین ضد تراست وجود دارد.

اما کنترل بازار، تنها از طریق تبانی و ادغام انجام نمی‌شود. بازده فزاینده به مقیاس نیز به انحصار طبیعی و شکست بازار در برقراری نتایج کارآ می‌انجامد. این جا، شکست در کارایی از هر دو نوع پارتویی (ایستا) و شومپتری (پویا) خواهد بود. قیمت دریافتی توسط انحصارگر، بیش از قیمتی است که هزینه‌ها آن را توجیه می‌کنند (ناکارایی ایستا). همچنین انحصارگر به خاطر فقدان رقابت، انگیزه‌ای برای ابداع و نوآوری - و بنابراین پیشرفت تکنولوژیک - نخواهد داشت (ناکارایی پویا). البته اگر نتایج دقیقاً این گونه باشد، مداخله دولتی (تولید مستقیم دولتی، مداخله مستقیم در بنگاه خصوصی) موجه خواهد بود. اما برخی اقتصاددانان معتقدند که این نتایج عمومیت ندارد و مداخله دولتی ضروری نیست.

بامول<sup>(۲)</sup> در نظریه بازارهای رقابت‌پذیر<sup>(۳)</sup> بحث می‌کند که حتی در حالت بازده‌های فزاینده ممکن است انحصارگران متمایل به قیمت‌گذاری و تولید در سطوحی تقریباً کارآ باشند. چرا که اگر بازارها به روی تازه واردین باز باشد و موانع و هزینه‌های ورود اندک باشد، بالا بودن سود انحصارگر، ورود رقبای بالقوه را ممکن می‌سازد. بنابراین به خاطر امکان ورود بالقوه رقبای

۱ - برای بحث مفصل از کالاهای خصوصی و عمومی و چگونگی مداخله دولت برای تنظیم آنها، می‌توان به [۹] مراجعه کرد.



انحصارگر حاشیه سود خود را پایین نگه می‌دارد و تولید را بالا (در سطوح نزدیک به کارایی) تا مانع ورود رقبای بالقوه شود<sup>(۱)</sup>. بنابراین، امکان رقابت بالقوه می‌تواند مانع شکست بازار در انحصار طبیعی شود.

نظریه بازارهای رقابت‌پذیر که پاسخی است برای شکست بازار در برقراری کارایی ایستا، درباره کارایی پویا نیز می‌تواند چاره‌ساز باشد. بنگاه انحصاری که به خاطر وجود رقابت بالقوه، حاشیه سود و قیمت را پایین نگه داشته است، باید نگران آن باشد که ممکن است رقبای بالقوه به زودی با تکنولوژی جدیدی بتوانند وارد شوند و بازار را از دست او بربایند. بنابراین همین امکان رقابت بالقوه (به جای رقابت بالفعل شومپتری) می‌تواند انگیزه‌ای باشد برای آن که انحصارگر در پی نوآوری، ابداع و بهبود روش‌های تولید باشد. بدین ترتیب بازار به کارایی پویا نیز نزدیک می‌شود.

### ۵- ناقصی بازار<sup>(۲)</sup>

یکی دیگر از موارد شکست بازار، شرایطی است که اصطلاحاً به ناقصی بازار شناخته شده است. عوامل اصلی ناقصی بازار را معمولاً اطلاعات ناقص - که خود منجر به مسأله عدم اطمینان<sup>(۳)</sup> می‌شود - عدم تحرک<sup>(۴)</sup>، تقسیم‌ناپذیری<sup>(۵)</sup>، و نا عقلانیت<sup>(۶)</sup> بر می‌شمارند.

### ۵-۱. فقدان اطلاعات

یکی از شروط برقراری کارایی در بازار، وجود اطلاعات کامل است. اما در دنیای واقعی دشوار بتوان تحقق چنین شرطی را متصور شد. بسیار می‌شود که قیمت‌ها و نرخ‌های بهره به هر دلیلی بیانگر کمیابی نسبی و هزینه‌های فرصتی نیستند، مصرف‌کنندگان دسترسی یکسانی به اطلاعات درباره محصولات و بازارها ندارند، اطلاعات در باره فرصت‌های بازار و تکنولوژی تولید بطور برابر در دسترس همه تولیدکنندگان نیست، و بطور خلاصه همه خریداران و فروشندگان از انتخابهایی که با آنها روبه‌رو هستند دارای اطلاعات کافی و خوب نیستند. در چنین شرایطی،

اقتصاد در زیر ظرفیت خود، کار خواهد کرد. فقدان اطلاعات کافی برای تصمیم‌گیری و پیش‌بینی کارگزاران اقتصادی، منجر به پیش‌آمدن مسأله "عدم اطمینان" در تصمیم‌گیری می‌شود. در این صورت گرچه کارگزار می‌کوشد با وجود عدم اطمینان، بهترین انتخاب را انجام دهد و در واقع دست به بهینه‌سازی در شرایط عدم اطمینان می‌زند، اما به سادگی می‌توان با استفاده از منطق ریاضی نشان داد که مقادیر بهینه‌ای که او در شرایط عدم اطمینان انتخاب خواهد کرد، آشکارا از مقدار بهینه در شرایط اطلاعات کامل، کمتر است<sup>(۱)</sup>. بنابراین وقتی اطلاعات تصمیم‌گیرندگان کافی نیست، از تمامی ظرفیت اقتصاد استفاده نمی‌شود. نقش بسیار مهمی که دولت می‌تواند در زمینه کاهش عدم اطمینان و بدون نیاز به دخالت مستقیم در بازار، بر عهده بگیرد، فراهم آوردن اطلاعات گسترده و مبسوط در باره اوضاع و احوال اقتصادی و آمارهای ملی و نیز انجام پیش‌بینی‌هایی در باره این اوضاع و احوال و در دسترس قرار دادن آنهاست.

البته گاهی اطلاعات بطور آگاهانه از دسترس کارگزاران دور نگه داشته می‌شود. مثلاً قانون ثبت اختراع، راهی است برای ممانعت از دسترسی دیگران به اطلاعات تکنولوژیک، اما این کار در واقع نوعی بهبود در کارایی تکنولوژیک به زیان کارایی تخصیصی است. این مثال نشان می‌دهد که بهبود در یک نقص بازاری معلوم نیست لزوماً به افزایش کارایی در بازار بینجامد.

## ۵-۲. عدم تحرک

مسأله "عدم تحرک" عامل دیگری برای ناقصی بازار است. هرگونه تحرک در عوامل تولید مستلزم هزینه است: هزینه کسب اطلاعات، هزینه جا به جا شدن، هزینه تبدیل تخصص، هزینه روحی-روانی (برای کار)، و هزینه از دست دادن موقعیت و مزایا (ارشدیت، بازنشستگی و...). بخشی از عدم تحرک منابع، به دلیل فقدان اطلاعات است. گاه کارگران از دستمزد مربوط به کار مشابه در کارخانه مجاور نیز خبر ندارند. این عدم اطلاع - و در نتیجه، عدم تحرک - با گسترش ابعاد جغرافیایی، افزایش می‌یابد. مدیران نیز از بسیاری از فرصت‌هایی که در برابر آنان (در برابر خود آنان به عنوان مدیر - یعنی یکی از عوامل تولید - یا در برابر بنگاهی که آنها مدیریتش را برعهده دارند) است، غافلند. به همین دلیل، بسیاری از جا به جایی‌ها و تحرکها - در مدیران، در

۱- در باره تحلیل ریاضی انتخاب در شرایط عدم اطمینان در [۵۵] گفت و گو شده است.

سرمایه بنگاهها و ... - انجام نمی‌گیرد. (همان گونه که پیشتر دیدیم، اصولاً مکتب اتریشی، تئوری رقابت خود را از همین نقطه آغاز می‌کند، یعنی عدم اطلاع کامل مدیران از فرصت‌هایی که در برابر آنان است و رقابت آنها در کسب اطلاعات و کشف این فرصت‌ها.<sup>(۱)</sup>)

هزینه جا به جایی نیز یکی از عوامل عدم تحرک است. هرچه هزینه جا به جایی یک عامل بیشتر باشد، تحرک آن کمتر است. به همین دلیل است که بسیاری از کارخانه‌های مربوط به فرآوری و پالایش مواد معدنی، در کنار معادن احداث می‌شوند، حتی وقتی که دیگر عوامل تولید در آن منطقه کمیاب باشد. جا به جایی تجهیزات سرمایه‌ای نیز با هزینه‌های فراوانی رو به روست. سرمایه تنها زمانی که به صورت وجوه مالی است، بدون هزینه - یا حداقل با هزینه اندکی - قابل جابه‌جایی است. اما به محض تبدیل شدن به تجهیزات و ماشین‌آلات، جا به جایی آن - از نظر جغرافیایی، یا از نظر کاربری - دارای هزینه است. کارگران نیز برای جا به جایی با هزینه‌هایی رو به رو هستند. آنها از یک سو باید هزینه‌های جابه‌جایی و استقرار در محل جدید را متحمل شوند و از سوی دیگر بسیاری از علایق و آشنایی‌ها و روابط - که همگی با هزینه به دست آمده‌اند - را رها کنند.

تخصص نیز از عوامل مهم عدم تحرک کار و سرمایه است. کارگر هزینه‌هایی به صورت زمان و پول صرف مهارت و یادگیری خویش کرده است و نمی‌تواند از تخصص فعلی خویش به آسانی چشم‌پوشد. سرمایه نیز وقتی به شکل ماشین‌آلات در می‌آید، تخصصی می‌شود و حتی از نیروی کار نیز تخصصی‌تر است. نمی‌توان به محض از رونق افتادن یک بازار، ماشین‌آلات را به تولید کالای مربوط به بازار دیگری اختصاص داد. جا به جایی سرمایه، بیشتر به صورت جا به جایی سرمایه‌گذاری جایگزین استهلاک از یک صنعت به صنعت دیگر انجام می‌شود. روشن است که گاه ده تا بیست سال طول می‌کشد تا تجهیزات یک خط تولید، کاملاً مستهلک شود. سرانجام، ترتیبات مربوط به رشدیت و بازنشستگی نیز از عوامل عدم تحرک نیروی کار است.<sup>(۲)</sup>

۱- روشن است که هرچه رقابت برای کسب اطلاعات و کشف فرصت‌ها بیشتر شود، جا به جایی و تحرک عوامل تولید نیز شدیدتر خواهد شد. نکته ظریفی که از این مسأله می‌توان نتیجه گرفت این است که در نظریه نئوکلاسیکی بازار، وجود اطلاعات و تحرک موجب رقابت می‌شود (یا پیش‌فرض رقابت است)، اما در نظریه اتریشی بازار، این "رقابت" مدیران برای کشف فرصت‌های سود آور است که موجب گسترش اطلاعات و تحرک عوامل تولید می‌شود.

۲- بحث مبسوط از "فقدان اطلاعات" و "عدم تحرک" در [۱۲۹] آمده است.

## ۵-۳. عدم قابلیت تقسیم

در تئوری اقتصادی مرسوم، دست‌یابی به بهینگی مستلزم در دسترس بودن تمامی نقاط روی منحنی‌های مطلوبیت (برای مصرف‌کنندگان) و منحنی‌های تولید (برای تولیدکنندگان) است. در حالی که در عمل، چنین وضعیتی امکان‌پذیر نیست. مصرف‌کننده نمی‌تواند آخرین واحد درآمدش را یا به خوردن یک ساندویچ یا خرید یک اتومبیل اختصاص دهد. فرض می‌کنیم تصمیم بهینه آن است که آخرین واحد درآمد برای خرید اتومبیل اختصاص یابد. یعنی مطلوبیت نهایی ناشی از صرف این آخرین واحد درآمد برای خرید اتومبیل، بیشتر از مطلوبیت نهایی خوردن ساندویچ باشد. اما فرد برای خرید اتومبیل باید یا مبلغ زیادی را یکجا بدهد یا اصلاً اتومبیلی نخرد. در چنین وضعیتی، هر دو انتخاب، ناکارآ خواهند بود. روشن است که بخش زیادی از تصمیمات مصرف‌کنندگان با چنین انتخابهایی رو به روست.

از طرف دیگر، تولیدکنندگان نیز نمی‌توانند تعدیل کاملی در حجم سرمایه خویش به وجود آورند. اگر مقدار بهینه تولید، یک واحد بیشتر از ظرفیت جاری بنگاه باشد، برای دست‌یابی به یک واحد تولید بیشتر، باید یک کارخانه دیگر تأسیس شود یا حداقل یک دستگاه دیگر وارد کارخانه شود. به همین دلیل است که معمولاً بسیاری از واحدهای بزرگ، یا زیر ظرفیت اسمی خویش تولید می‌کنند یا بیش از آن.

## ۵-۴. ناعقلانیت

فرض بنیادین تحلیل اقتصادی مرسوم، برای دست‌یابی به کارایی از طریق سیستم قیمت، آن است که همه کارگزاران بازار، عقلایی<sup>(۱)</sup> عمل می‌کنند. گرچه این فرض نه صرفاً بر اساس یک تئوری روان‌شناختی، بلکه مبتنی بر مشاهدات واقعی است، با این حال، مشاهدات فراوانی وجود دارند که این فرض را نقض می‌کنند.

از نظر تئوری، برخی اقتصاددانان بر این باورند که این فرض، مبتنی بر یک تئوری روان‌شناختی منسوخ و غیر مرسوم لذت‌گرایانه است، و دیگر نمی‌توان رفتار را خیلی ساده به‌عنوان برآیندی از لذت و رنج توضیح داد. عوامل بسیار زیادی بر رفتار خریداران اثر می‌گذارد.

از جمله این که خریداران، بسیاری از هزینه‌ها را بر اساس عادت انجام می‌دهند. همچنین برخی خریداران، دمدمی مزاج و دارای رفتارهای بی‌اختیار و تکانشی<sup>(۱)</sup> هستند و برخی دیگر، وسواسی<sup>(۲)</sup> و دارای رفتارهای تکراری و جبری می‌باشند<sup>(۳)</sup>.

خانوارها علاوه بر آن که خریدار کالاها هستند، فروشندگان نیروی کار نیز هستند. بر اساس تئوری مرسوم، آنها میان درآمد و فراغت به گونه‌ای انتخاب می‌کنند که مطلوبیتشان حداکثر شود. اما چنین انتخابی عملاً - جز برای عده معدودی همچون افراد خود اشتغال یا مدیران ارشد - امکان‌پذیر نیست. ساعات کار بیشتر مردم به وسیله ترتیبات نهادین مشخص می‌شود. معمولاً عُرف، قانون یا چانه‌زنی جمعی است که ساعات کار را مشخص می‌کند. بنابراین فرد انتخاب نمی‌کند که چه درآمدی با چه فراغتی داشته باشد، بلکه او از میان مشاغل و درآمدهای حاصل از آنها، یکی را انتخاب می‌کند - در واقع علت رفتار غیر عقلایی (یا ناکارا) در این مورد، عدم قابلیت تقسیم برخی از واحدهای درآمد یا برخی از واحدهای فراغت است؛ از این گذشته، کسب درآمد، یگانه انگیزه کار کردن یا انتخاب برخی مشاغل توسط خانوارها نیست.

مدیران نیز بر خلاف تئوری مرسوم، همواره در پی حداکثرسازی سود نیستند. نه تنها انگیزه‌های دیگری همچون حداکثرسازی محصول، حداکثرسازی قدرت بازاری و حتی حداکثرسازی قدرت سیاسی بنگاه می‌تواند مورد توجه مدیران باشد، بلکه مسائل دیگری همچون رابطه‌بازی و تبارگماری در تجارت بسیار فراوان است.

\*\*\*

گرچه مواردی که در بالا بر شمرده شد همگی نتایج بازار را از کارایی دور می‌کنند، اما "ناقصی بازار" تنها به موارد بالا محدود نمی‌شود. اصولاً بر اساس تعریف اقتصاددانان، هر گونه انحراف از شرایط "رقابت کامل"، منجر به ناقصی بازار می‌شود. بنابراین ناهمگنی کالاها (که مبنای نظریه "رقابت ناقص" خانم جون رابینسون است - بنگرید به فصل دوم)، تعداد اندک خریداران و فروشندگان، وجود موانع ورود و خروج، بزرگ بودن سهم برخی از خریداران یا فروشندگان در کل مبادلات، وجود تبانی میان هرکدام از طرفین بازار، و عدم قابلیت انتقال کالا، نیز از عوامل "ناقصی

بازار" محسوب می‌شوند<sup>(۱)</sup>. اما فراگیری و گسترده‌گی چهار عامل بالا - در رفتار بیشتر افراد یا در مورد بیشتر کالاها و بازارها - نسبت به عوامل دیگر ناقصی بازار، بسیار بیشتر است.

## ۶- هزینه مبادله<sup>(۲)</sup>

در تئوری مرسوم اقتصاد، هزینه مبادله یا نادیده گرفته می‌شود یا ناچیز انگاشته می‌شود. اما دنیای واقع، آکنده از هزینه‌های مبادله است. بطور خلاصه، هزینه مبادله، هزینه‌هایی است که طرفین قراردادها برای کسب اطلاعات، یا به خاطر عدم اجرای مفاد قرارداد از سوی طرف مقابل، یا به منظور نظارت و کنترل و اعمال قانونی قراردادها متحمل می‌شوند. دو بخش اصلی هزینه‌های مبادله، هزینه‌های ناشی از رفتار فرصت طلبانه<sup>(۳)</sup>، و هزینه‌های خبر نیوشی و نظارت است<sup>(۴)</sup>.

شکست بازار از دیدگاه تئوری مرسوم اقتصاد، به دلایل مربوط به وجود آثار خارجی، کالاهای عمومی، ساختارهای بازاری انحصاری یا انحصار چندجانبه و غیره است. همچنین تئوری نئوکلاسیک، وجود و دخالت دولت را بر اساس این شکست، ملاحظه و توجیه می‌کند. اما در دو دهه اخیر تلاش گسترده‌ای صورت گرفته است تا شکست بازار را بر حسب هزینه‌های مبادله توضیح دهند. در واقع، این دیدگاه کمک می‌کند تا نه تنها دولت، بلکه تکامل هر نهاد نابازاری در یک اقتصاد بازاری، بر اساس هزینه مبادله توضیح داده شود. بازار، بنگاه و دولت را می‌توان به عنوان ابزارهای جایگزین برای تخصیص منابع در نظر گرفت. ترکیب درست این ابزارها وقتی است که باعث حداقل شدن هزینه‌های مبادله در اقتصاد شوند. در واقع انگیزه کارایی را می‌توان به عنوان موتور محرک تکامل نهادها نگریست.

شاخه‌ای از علم اقتصاد که در دو دهه اخیر به شکفتگی و تکامل رسیده است و شکست بازار را از دیدگاه هزینه مبادله مطالعه می‌کند و انتخاب قراردادها و تکامل نهادها را نیز بر این اساس توضیح می‌دهد، به "اقتصاد نهادگرایی جدید"<sup>(۵)</sup> شناخته شده است<sup>(۶)</sup>.

۱- در باره ناقصی بازار، در [۹۳] صفحات ۱۹۰ و ۲۶۴ گفت و گو شده است.

2- Transaction Cost

3- Opportunistic behaviour

۴- بحث نسبتاً گسترده در باره انواع و اجزاء هزینه‌های مبادله، در فصل ۹ همین نوشته و نیز در [۶۰] و [۱۰۱] فصل ۲، آمده است.

5- New Institutional Economics

۶- برای مطالعه مبسوط درباره "اقتصاد نهادگرایی جدید" می‌توان به [۱۰۱]، [۱۰۸]، [۱۲۷] و [۱۲۸] مراجعه کرد.

از آن جا که در فصل های ۸ و ۹ این نوشتار در باره تعریف هزینه مبادله، انواع و اجزاء آن، و نیز در باره نقش هزینه مبادله در انتخابهای کارا و نقش نهادها در کاهش هزینه مبادله و افزایش کارایی به گونه ای گسترده سخن گفته شده است، خواننده برای بحث گسترده از نقش هزینه مبادله در شکست بازار و ایجاد نتایج ناکارآ، به فصل های یاد شده ارجاع داده می شود.

## شکست های نابازار

اگر از دیدگاه نهادگرایان بنگریم، تنظیم و هماهنگی تصمیمات بی شمار اقتصادی در اقتصادهای صنعتی بازاری، بر عهده سه نهاد اصلی "بازار"، "بنگاه" و "دولت" است، که به صورتهای مختلف با هم ترکیب می شوند و شکست های یکدیگر را جبران می نمایند<sup>(۱)</sup>. با این دید، تمامی عملکردها و فرآیندهای خارج از بازار را می توان "نابازاری" نامید. اما با توجه به مباحث قسمتهای پیشین، اکنون از "نابازار" تنها "مداخله های دولتی" در اقتصاد را مراد می کنیم.

همان گونه که در فصل دوم آمد، شیوه های دخالت و نظارت دولت در اقتصاد ممکن است بازاری یا نابازاری باشد. مداخله بازاری (مداخله در بنگاه تجاری) نیز می تواند به صورت مستقیم یا غیرمستقیم باشد. به هر حال، در هر اقتصاد، دولت ترکیبی از روشهای بالا را به کار می گیرد. اما این که ترکیب یاد شده و گستردگی هر کدام از روشها و فراگیری آنها در کل اقتصاد چگونه باشد، طیف گسترده ای از اقتصادهای بازاری و نابازاری را به وجود می آورد. این طیف می تواند در برگیرنده اقتصادهای اقتداری مطلق بدون حضور قیمت، اقتصادهای اقتداری که همه مقادیر با استفاده از قیمت های سایه و با محاسبه تعیین می شوند، اقتصادهای با برنامه ریزی مرکزی همراه با قیمت و پرداختهای پولی، سیستمهای بازاری با حاکمیت برنامه ریز، سوسیالیزم بازاری، و اقتصادهای بازاری - که خود نیز بسته به نهادهایش تنوع گسترده ای دارد - یا اقتصادهایی با ترکیب بخشی انواع این سیستم ها، باشد. در مورد این طیف اقتصادها در فصل یک و دو بطور خلاصه گفت و گو شد.

بنابراین، مداخله دولت، خواه در یک بنگاه، یک صنعت، یا در کل اقتصاد؛ و خواه به شیوه های نابازاری (تولید اقتداری دولتی) یا به شیوه های بازاری (مداخله در بنگاه خصوصی)

۱- در این باره، می توان به [۱۰۸] فصل اول نگرست.

دارای نقص‌ها و کاستی‌هایی است که از آنها به عنوان "شکست نابازار" یاد می‌کنیم. البته روشن است که هرچه این مداخله، گسترده‌تر و هرچه نابازاری‌تر و اقتداری‌تر باشد، انتظار آن که "شکست نابازاری" شدیدتر باشد، بیشتر است.

با این حال نباید فراموش کرد که "شکست‌های بازاری" دلایل منطقی قوی برای برخی مداخلات دولتی فراهم می‌آورند و صرف وجود شکست نابازاری، مانع مداخله دولتی نیست. در واقع تصمیم‌نهایی عقلایی برای مداخله یا عدم مداخله دولت، نخست باید موردی باشد، یعنی برای هر موضوع خاص، جداگانه انجام شود؛ و دوم این که باید با مقایسه ناکارایی‌های حاصل از "شکست بازار" و ناکارایی‌های حاصل از "شکست نابازار" اتخاذ گردد. حتی ممکن است منافع حاصل از مداخله دولت برای جبران شکست‌های بازار، در آغاز، بیش از هزینه‌های ناشی از "شکست نابازار" باشد؛ اما پس از گذشت مدتی از مداخله‌های دولتی، به خاطر طبیعت گسترش‌یابنده این گونه مداخلات، هزینه‌های "شکست نابازاری" بر منافع مداخلات دولتی بچربد. به همین دلیل، نه تنها هر مورد مداخله باید جداگانه بررسی و منافع و هزینه‌های آن مقایسه شود، بلکه این کار، در مراحل مختلف باید مورد بررسی مجدد و تجدیدنظر لازم قرار گیرد.

بنابراین منافع نابازار، همان منافع حاصل از جبران شکست‌های بازار و برقراری کارایی است. اما آنچه در این قسمت به آن می‌پردازیم، هزینه‌های ناکارایی مداخله دولتی و در واقع شکست‌های نابازار است.

در بحث شکست بازار یادآوری شد که توافق عامی وجود ندارد که هم ناکامی بازار در ایجاد نتایج مطلوب اقتصادی (کارایی)، و هم ناکامی آن در ایجاد نتایج مطلوب اجتماعی (انصاف و عدالت)، هر دو، به عنوان ملاک‌های شکست بازار تلقی شوند. با این حال برخی معتقد بودند که در جوامع دموکراتیک جدید، مقبولیت بازار بستگی به زمینه‌ای از عدالت توزیعی دارد که این بازارها در آن، با یکدیگر همزیستی دارند<sup>(۱)</sup>. بنابراین، با توجه به این مسأله "عدالت توزیعی" را نیز در کنار ملاک‌های کارایی برای داوری در باره ناتوانی‌های بازار مورد توجه قرار دادیم. بر این اساس، در بحث از ناتوانی‌های دولت در تنظیم اقتصاد (شکست نابازار) نیز به معیار "عدالت توزیعی" - در کنار ملاک‌های کارایی - توجه می‌کنیم.



## ۱- نابرابری توزیعی

در بحث شکست‌های بازار یادآوری شد که داوری در باره عدالت توزیعی بسته به این است که ما از منظر کدام دیدگاه، مکتب یا تئوری به عدالت بنگریم. مفهوم عدالت از نظر مذاهب گوناگون و دیدگاه‌های مختلف سیاسی، فلسفی نه تنها مختلف، بلکه گاه با هم در تضاد است. همچنین در هر دوره‌ای از تاریخ و در میان هر ملتی، مفهوم خاصی از عدالت مقبولیت عام می‌یابد و حتی برای آن مبانی تئوریک ساخته می‌شود. برده‌داری در یونان و روم باستان، عادلانه بود، چراکه نه تنها مردم عادی بلکه سرآمدانی چون ارسطو و افلاطون نیز برده‌داری را یک مسأله طبیعی به شمار می‌آوردند. با معیار عدالت مارکس، روابط و نتایج اقتصادی کشورهای بلوک شرق سابق، چندان هم ناعادلانه نبودند. با این حال در دهه‌های اخیر مفهوم عدالت عمودی (رفتار نابرابر اما مناسب، با مردمی که در موقعیت‌های نابرابر قرار دارند) توجه بیشتری را به خود جلب کرده است.

انبوهی از سازمانها و قوانینی که در این سالها به وجود آمده‌اند تا با انواع محرومیت‌های ناشی از اختلافات سنی، نژادی، جنسی، قومی و مذهبی مبارزه کنند و وضعیت چنین گروه‌های آسیب‌پذیر را بهبود بخشند، ناشی از همین دیدگاه است. اصولاً گسترش دولت رفاه نیز بازتاب همین دیدگاه است. در واقع امروزه کاستن از نابرابریهای ناشی از بخت‌آزمایی‌های طبیعی و اجتماعی - که از قدرت اراده و انتخاب فرد بیرون هستند - به گونه‌ای فراگیر در اهداف اجتماعی بسیاری از ملت‌ها و دولت‌ها گنجانده شده است.

نتایج بازار آنگاه عادلانه است که عدالت را این گونه تعریف کنیم: "سهم بیشتر برای هرکس که بیشتر (توانایی، ثروت، منزلت و ...) دارد". اما این تعریف، به روشنی با بیشتر تعاریف و ملاکهای پذیرفته و معمول برای عدالت، در تضاد است. بنابراین بازار، احتمالاً با هر تعریف پذیرفته عدالت در دنیای جدید، در برقراری نتایج مطلوب اجتماعی شکست می‌خورد. اما این بدین معنی نیست که دولت به راحتی و بدون دشواری بتواند شکست‌های بازار را جبران کند. شکست توزیعی بازار معمولاً به صورت نابرابریهای درآمدی و ثروتی جلوه‌گر می‌شود، اما شکست توزیعی نابازار معمولاً به صورت اختلاف در قدرت و امتیازات پدیدار می‌شود. روشن است که قدرت و امتیاز به راحتی قابل تبدیل به درآمد و ثروت است - البته نه همیشه. باید توجه کرد که شکست توزیعی نابازار، تنها در هنگام مداخله دولت برای جبران شکست توزیعی بازار رخ نمی‌دهد، بلکه هرگونه مداخله عمومی چه برای جبران شکست توزیعی بازار، یا برای رفع ناکارایی‌های حاصل از بازده

فزاینده، آثار خارجی، و ناقصی بازار (شکست‌های تخصیصی)، و یا برای تولید کالاهای عمومی، می‌تواند منجر به شکست توزیعی نابازار شود.

دولت برای جبران هر کدام از شکست‌های یاد شده، و با هر کدام از روش‌های مداخله و نظارت (بازاری یا نابازاری)، باید واحدها، کمیته‌ها، سازمانها و مؤسسه‌هایی را تأسیس کند و قدرت و امتیازاتی را در دست رؤسا و اعضای آنها قرار دهد تا برای سیاست‌گذاری، مداخله، نظارت و تنظیم، به کار بگیرند. بنابراین قدرت و امتیازاتی - قانوناً و گاه بدون نظارت‌های لازم - در دستان عده‌ای قرار گرفته است و از دیگران دریغ شده است. معلوم نیست که موازین اعطای این قدرت و امتیاز به وسیله دولت، از موازین بازار برای اعطای ثروت و درآمد تفاوت زیادی داشته باشد. در اشغال پست‌های دولتی نیز - همانند اشغال فرصت‌های بازار - برخی بخت‌آزمایی‌های طبیعی و اجتماعی در کارند. هرگز در کشور آزادی همچون ایالات متحده، رئیس‌جمهوری از سیاهان برگزیده نشده است؛ و درصد اندکی از مشاغل سیاسی مهم کشورهای صنعتی بازاری در دست زنان است؛ و اقلیت‌های اجتماعی بخت اندکی برای پیروزی در انتخابات دارند؛ و ...

گرچه همه این قدرتها و امتیازاتی که با انواع تبعیض‌ها - در میان جامعه - تقسیم می‌شود (در واقع به حکومت‌گران و سیاست‌گذاران اعطا می‌شود)، ممکن است با شایستگی، انصاف و برابری اعمال شوند، اما ممکن است این گونه نیز نباشد. چرا که وقتی جامعه نتواند در تقسیم اولیه قدرت و امتیاز، که اهمیت اساسی دارد، عدالت را مراعات کند، به ناچار در اعمال عادلانه آنها نیز ناتوان است. انواع قوانین، نهادها و رسانه‌ها می‌توانند مانع اعمال تبعیض‌آمیز اقتدار شوند. اما همین که این موانع یک بار در هنگام تقسیم اولیه اقتدار خوب عمل نکنند، می‌توان انتظار داشت در هنگام اعمال آن اقتدار نیز کارآمد نباشند.

از این گذشته، حتی با فرض تقسیم عادلانه اولیه اقتدار، هر سیاست عمومی (توزیعی یا تخصیصی) برای گروه‌هایی - به هزینه کل جامعه - منافی در بر دارد. چرا که دولت، چه بخواهد کالای عمومی تولید کند و چه بخواهد انواع ناکارایی‌های بازارها را جبران کند، یا بخواهد توزیع مجدد درآمد انجام دهد، همه این کارها را با مالیات - که بر همه جامعه تحمیل می‌شود - تأمین مالی می‌کند (یا از طریق فروش منابع طبیعی که باز متعلق به همه اعضای جامعه است). اما در همه این موارد (به استثناء تولید کالاهای عمومی محض) این مداخله‌ها، تنها به سود گروه‌هایی از جامعه خواهد بود: کسانی که از کاهش آلودگی نفع می‌برند، کسانی که از آثار خارجی مثبت منتفع

می‌شوند، کسانی که از بیمه‌های بیکاری و اجتماعی بهره‌مند می‌شوند و ... از سوی دیگر تولید هر نوع کالایی که با مداخله دولتی افزایش یابد (کالای عمومی یا خصوصی) منجر به افزایش درآمد واقعی تولیدکنندگان آن کالاها می‌شود. در نتیجه، اگر گروه‌هایی که از این تغییرات بهره می‌برند سازماندهی شوند، از طریق رأی‌گیری‌ها یا از طریق فشارهای مختلف سیاسی - اجتماعی می‌توانند مداخله‌ها و سیاست‌گذارهای دولتی را به نفع خویش - و به زیان کلیه جامعه - هدایت کنند و نتایج این سیاست‌ها را از مقادیر بهینه لازم برای برقراری کارایی یا لازم برای ایجاد زمینه مساعد عدالت توزیعی، منحرف سازند. در نتیجه، مداخله مشروع دولت برای جبران یک شکست بازاری به یک شکست توزیعی نابازاری تبدیل می‌شود.

## ۲ - استقلال درآمد و هزینه

اصولاً شکست بازار از دیدگاه کارایی، ناشی از آن بود که مقادیر و قیمت‌ها بر اساس شرایط کارایی - با توجه به هزینه‌ها و منافع حاصل از تولید یک کالا - برقرار نمی‌شدند. با توجه به آن که کارایی در بازار از طریق برابری هزینه‌ها و منافع (نهایی) تولید یک کالا برقرار می‌گردد، آنچه هزینه‌ها و منافع را با یکدیگر متصل می‌سازد، قیمت است که هرگاه قیمت نتواند این ارتباط را به خوبی برقرار کند، بازار شکست می‌خورد. با شکست بازار، شرایط مداخله دولت مهیا می‌شود. اما اگر بازار در برخی موارد، تنها در برقراری "رابطه کامل" هزینه‌ها و منافع - به خاطر عملکرد ناقص قیمت - شکست می‌خورد و فقط می‌تواند رابطه ناقصی ایجاد کند؛ ورود دولت، به یکباره رابطه هزینه‌ها و منافع را قطع می‌کند. چرا که درآمدهای دولت معمولاً حاصل فعالیت‌های نابازاری است (مالیات، فروش منابع طبیعی و ...). حتی در مواردی که درآمدهای دولت از طریق فروش کالاها در بازار تأمین می‌شود، هزینه تولید این کالاها با درآمدهای حاصل از آنها ارتباطی ندارد. واحدهای تولیدی برای دستیابی به اهداف تعیین شده فعالیت می‌کنند. از یک سو هزینه این فعالیت از بودجه دولت پرداخت می‌شود و از سوی دیگر درآمد حاصل از آن به خزانه دولت واریز می‌گردد.

گسست کامل ارتباط میان هزینه و درآمد در واحدهای دولتی، و عدم به کارگیری علائم قیمتی (هر چند ناقص) امکان تخصیص نادرست منابع را شدیداً افزایش می‌دهد. بنابراین معلوم نیست مداخله دولت برای برقراری کارایی، به نتیجه برسد؛ بلکه ممکن است همراه با ناکارایی - بیش از

آنچه در بازار بود - باشد. احتمال این ناکارایی مخصوصاً زمانی افزایش می‌یابد که توجه کنیم با فقدان ارتباط قیمتی میان هزینه و درآمد، گروههایی که از مداخله دولت منتفع یا متضرر می‌شوند ممکن است با سازماندهی خود، به این ناکارایی دامن بزنند.

همچنین، فقدان ارتباط میان هزینه و درآمد، منجر به افزایش روز به روز هزینه‌ها برای دست‌یابی به یک هدف ثابت می‌شوند. هر سازمان دولتی سعی بر آن دارد تا سال به سال مقدار مطلق یا نسبی هزینه‌های خود را در بودجه دولت بالا ببرد، در حالی که ممکن است اهداف عمومی و کالاها یا خدمات تولیدی آن سازمان، ثابت باقی بماند. در واقع، معیارها و اهداف داخلی واحدهای دولتی و استانداردهای کنترل عملکردهای داخلی آنها - که در قسمت بعدی توضیح می‌دهیم - روز به روز باعث انتقال تابع هزینه واحدهای دولتی به سوی بالا می‌شوند، در حالی که تولید آنها ممکن است ثابت مانده باشد.

### ۳- اهداف درون سازمانی

هر سازمان یا واحد تولیدی برای کنترل بخش‌ها، واحدها و عملیات درونی خود - در جهت برآوردن هدف عمومی سازمان - باید معیارها و ملاک‌هایی به کار گیرد. تخصیص بودجه، فضا و تجهیزات به قسمت‌های مختلف سازمان، ارزیابی عملکرد آنها، سیستم پاداش‌دهی (حقوق، مزایا، ترفیعات و ...) و ... همگی نیازمند شاخص‌هایی برای کمک به تصمیم‌گیری مدیریت سازمان دارد. این شاخص‌ها، معیارهای داخلی هستند و مستقل از عملکرد و ارزیابی خارجی بنگاه - در مورد دسترسی به اهداف سازمان یا منصفانه بودن آنها - هستند. سازمانهای بازاری، شاخص‌های بازاری را که برای ارزیابی عملکرد کل بنگاه به کار می‌رود به درون سازمان نیز تسری می‌دهند. یعنی همان سیستم علامت‌دهی بازاری را به کار می‌گیرند (نرخها، قیمت‌ها، سود و ...). اما سازمانهای غیربازاری برای هدایت، تنظیم و ارزیابی داخلی باید شاخص‌هایی مخصوص به خود به وجود بیاورند. این معیارها، در واقع، اهداف خصوصی سازمانهای عمومی هستند که مستقل از هدف عمومی و وجودی آن سازمان، شکل می‌گیرند. روشن است که در شکل‌گیری اهداف خصوصی این سازمانها، انگیزه‌های خصوصی بسیاری نیز دخالت دارند که می‌تواند اهداف خصوصی سازمانهای عمومی را به صورتی کاملاً مستقل از اهداف عمومی آنها در آورد؛ و این، همان اختلاف اساسی سازمانهای عمومی با سازمانهای خصوصی است. اما از آن‌جا که

سازمان خصوصی (بازاری) همواره در معرض فشار استانداردهای خارجی بازاری است، مجبور است برای بقای خویش استانداردهای داخلی اش را هماهنگ با استانداردهای خارجی تنظیم کند. بنابراین همان گونه که کل سازمان خصوصی باید توانایی لازم را برای تحمل فشارهای بیرونی (بازار) داشته باشد، واحدهای داخلی نیز باید آماده تحمل و پاسخگویی به این فشارها - ناشی از واکنش مصرف‌کنندگان، رقبا، سهامداران و ... - باشند.

اما در واحدهای عمومی، نه جریان علامت‌دهی مصرف‌کنندگان وجود دارد (یا اگر هست، نامعتبر است)، نه فشار رقبا برای کاهش هزینه‌ها تحمیل می‌شود، و نه انتظار سهامداران برای افزایش سودها دیده می‌شود. بنابراین استانداردهای داخلی این واحدها می‌تواند کاملاً مستقل از معیارهای خارجی (اهداف عمومی ظاهری) باشد. بدین ترتیب، اهداف درون سازمانی می‌تواند بر فعالیتهای سازمانهای دولتی اثر بگذارد و نتایج حاصل از عملکرد آنها را، از مقادیر مطلوب اجتماعی، دور کند.

در واقع، اهداف درون سازمانی، هزینه‌ها و منافع خصوصی‌ای هستند که مدیران بنگاههای عمومی در تصمیم‌گیریهای خود وارد می‌کنند و عملکرد سازمانهای دولتی را از مقادیر کارا منحرف می‌سازد. اثر این ملاحظات درون سازمانی برای جامعه، همچون آثار خارجی است که در بنگاههای خصوصی وجود داشت. در بنگاههای خصوصی، بخشی از هزینه‌ها یا منافع اجتماعی وارد "تصمیمات خصوصی" نمی‌شد؛ ولی در بنگاههای دولتی، بخشی از هزینه‌ها یا منافع خصوصی وارد "تصمیمات اجتماعی" می‌شود (در واقع از دیدگاه نهادگرایان، مسأله سواری مجانی پدیدار می‌شود<sup>(۱)</sup>). نتیجه حاصل از هر دو حالت، انحراف از نتایج کارای اجتماعی است. به همین دلیل، برخی از اقتصاددانان، نتایج حاصل از اهداف درون سازمانی را، آثار داخلی<sup>(۲)</sup>

۱- سواری مجانی (*free riding*) هنگامی رخ می‌دهد که فرد یا گروهی در هنگام تصمیم یا اقدام برای عمل جمعی، براساس انگیزه‌های فردی به گونه‌ای عمل کند (هماهنگی یا عدم هماهنگی با تصمیم جمع، و مشارکت یا عدم مشارکت در فعالیت جمعی) که منافع ویژه‌ای را به خود اختصاص دهد. در واقع رویکرد "کنش جمعی" در نظریه اقتصاد نهادگرا در پی توضیح چگونگی شکست یا کامیابی جمع، در دست‌یابی به تصمیماتی است که تحقق آنها برای همه سودمند است اما تک تک افراد نیز با انگیزه‌های فردی، در پی فرار از هزینه‌های این تصمیمات یا بهره‌برداری ویژه از منافع آنها هستند.

(در مقابل آثار خارجی) نام نهاده‌اند<sup>(۱)</sup>.

گرچه ذر واحدهای خصوصی "سود بیشتر" یا "بازدهی بیشتر" یکی از معیارهای اصلی ارزیابی عملکرد کل بنگاه یا واحدهای آن است؛ اما در واحدهای دولتی صفت "بیشتر" به جای سود، در کنار مشخصه‌های دیگر سازمان قرار می‌گیرد و معیارهای عملکرد را می‌سازد: پرسنل بیشتر، بودجه بیشتر، اطلاعات بیشتر، تجهیزات بیشتر، قدرت و اختیارات بیشتر و ... نتیجه اصلی این گونه اهداف، انتقال پی در پی تابع هزینه بنگاه عمومی به بالا است که به ناکارایی می‌انجامد (توجه کنید که در مورد آثار خارجی بنگاه خصوصی، تابع تقاضایی که در برابر بنگاه قرار دارد، بالاتر یا پایین‌تر از تابع تقاضای واقعی جامعه است، و در مورد بنگاه عمومی، تابع عرضه در موضع واقعی خود نیست).

یکی از اهداف مهم درون سازمانی بنگاههای دولتی که منجر به شکست نابازاری می‌شود و نماینده طیف گسترده‌ای از اهداف دیگر است، مسأله "بودجه" می‌باشد. بودجه بیشتر به منزله پرسنل، امکانات، قدرت و اختیارات بیشتر است. بنابراین با فقدان "معیار سود"، "بودجه بیشتر" می‌تواند هم به صورت هدفی برای سازمان و زیربخش‌هایش در آید و هم به عنوان معیاری برای عملکرد واحدها. کارکنان و واحدهایی که بتوانند بودجه بنگاه عمومی را گسترش دهند یا بودجه جاری را حفظ کنند، تشویق می‌شوند و بنابراین "توجیه هزینه‌ها" جایگزین "کاهش هزینه‌ها" می‌شود. به همین دلیل، مثلاً در ایران، حتی سازمانهایی که توانسته‌اند با هزینه‌ای کمتر از بودجه مصوب به اهداف عمومی خویش دست یابند، در آخر سال مالی می‌کوشند تا وجوه باقی مانده را یا سریع خرج کنند یا به اندازه آنها تعهد ایجاد کنند.

حتی گاهی بنگاههای عمومی برای توجیه گسترش خود و تأمین مالی این گسترش از طریق بودجه، می‌کوشند تا درآمد کل ناخالص بنگاه را (به جای سود) حداکثر کنند. یعنی تولید را تا حدی که درآمد نهایی مثبت است افزایش دهند. این مسأله نیز به ناکارایی می‌انجامد و شکست نابازاری را به دنبال دارد. همچنین بودجه، قدرت و اختیارات بنگاههای دولتی معمولاً از تعداد کارکنان آنها اثر می‌پذیرد. بنابراین گاهی نیز بنگاه عمومی می‌کوشد تعداد کارکنانش را حداکثر سازد. همه این اشکال حداکثرسازی بودجه‌ای، منجر به انحراف بنگاه عمومی از دستیابی به اهداف خود

(تولید در سطح کارای اجتماعی یا جبران نا کارایی بازار) می شود<sup>(۱)</sup>.

یکی دیگر از اهداف مهم درون سازمانی که در بسیاری از واحدهای دولتی، مخصوصاً واحدهای تولیدکننده کالاهای عمومی (مثل ارتش، واحدهای بهداشتی، صدا و سیما، و...) موجب شکست نابازاری می شود، مسأله استفاده هرچه بیشتر از تکنولوژیهای پیچیده تر و مدرن تر است. نفس افزایش کیفیت تکنولوژی بنگاه - خواه ارزشمند باشد یا نه، سود بنگاه را حداکثر کند یا نه، و هزینه دسترسی به اهداف عمومی بنگاه را کاهش دهد یا نه - کم کم به یک هدف درون سازمانی تبدیل می شود که پیوسته هزینه ها را افزایش می دهد. ارتش همواره در پی توسعه تجهیزات خود و جایگزین کردن سلاحهای موجود، با سلاحهای جدید است؛ بیمارستانهای دولتی بدون توجه به درآمدهای خالص و کارایی خود به دنبال استفاده از پیشرفته ترین امکانات پزشکی هستند؛ و به همین گونه هستند بسیاری از دیگر واحدهای دولتی.

در عین حال، بسیاری از واحدهای دولتی که بهبود و پیشرفت تکنولوژی ممکن است به دیگر اهداف درون سازمانی آنها لطمه بزند، مانع هر نوع تحول تکنولوژیک در شیوه های خود می شوند. این نیز در جای خود می تواند به نا کارایی بینجامد. چرا که این گونه تحول در تکنولوژی، منجر به کاهش هزینه ها می شود و کارایی را افزایش می دهد. بخش های آموزشی که تحول تکنولوژیک منجر به کاهش تعداد کارکنان آنها (یک هدف درون سازمانی مهم) می شود، معمولاً مخالف این گونه تحولات هستند. بنابراین هر گونه تحول یا عدم تحول تکنولوژیک که توجیه هزینه ای نداشته باشد، منجر به شکست نابازاری در عملکرد سازمانهای دولتی می شود. به همین دلیل، همواره تفاوت تکنولوژیک فاحشی میان بخش های دولتی وجود دارد. مثلاً از یک سو، در حالی که شیوه ها، ابزارها و موضوعات آموزشی در نظام آموزش و پرورش ایران طی چندین دهه گذشته ثابت باقی مانده است - با وجود گسترش واحدهای آموزشی، بودجه، تعداد معلمان و تعداد دانش آموزان - از سوی دیگر، ارتش، مخابرات یا رادیو تلویزیون به سرعت به سوی استفاده از تکنولوژیهای بسیار مدرن رفته اند.

همان گونه که در بنگاههای بازاری، اطلاعات نقش مهمی در استفاده از فرصت های سودآور بازی می کند، در سازمانهای نابازاری نیز اطلاعات به گسترش نفوذ و قدرت می انجامد. به همین

۱- در باره چگونگی تأثیر اهداف بودجه ای درون سازمانی بر روی حجم ستاده بنگاه عمومی در [۱۰۳] گفت و گو شده است.

دلیل اطلاعات نیز به یک هدف درون سازمانی تبدیل می‌شود که به وسیله آن اعضاء واحدهای سازمان ارزیابی می‌شوند. بنابراین چون ارزیابی افراد بر اساس توانایی آنها در جمع‌آوری، حفظ، کنترل و اشاعه زیرکانه اطلاعات انجام می‌شود، به مرور کسب اطلاعات به خودی خود - صرف نظر از نقش آن در بهبود تولید بنگاه یا کاهش هزینه‌ها - هدف قرار می‌گیرد.

گاهی در بنگاه‌های دولتی، "اطلاعات" به جای کنترل مؤثر سازمان، هدف اولیه بنگاه قرار می‌گیرد. چرا که اطلاعات ابزاری است برای فشار بر دیگر رقبای دولتی، ارتباط با گروه‌های فشار، حفظ جایگاه و موقعیت و سرانجام افزایش بودجه و قدرت بنگاه.

معنای مطالب یادشده این نیست که اعضای سازمانهای نابازاری مسؤولیت و تعهد لازم برای اداره بنگاه دولتی را ندارند. بلکه سخن این است که وقتی مجموعه عوامل انگیزشی بنگاه دولتی بر پایه اهداف درون سازمانی شکل بگیرد، خواه ناخواه رفتار اعضای سازمان به وسیله این اهداف داخلی کنترل و هدایت می‌شود و با آن که اعضا ممکن است در کار خود از مهارت، وجدان و تعهد برخوردار باشند، اما همه این‌ها در جهت اهداف درون سازمانی به کار گرفته می‌شود که نهایتاً به شکست نابازاری می‌انجامد<sup>(۱)</sup>.

#### ۴ - آثار خارجی

گرچه بسیاری از مداخلات دولتی برای به حساب آوردن آثار خارجی تولید بنگاه‌های خصوصی و برقراری کارایی است. اما فعالیت دولت نیز می‌تواند همراه با آثار خارجی باشد. تفاوت این آثار خارجی با آثار خارجی مربوط به بنگاه‌های خصوصی، این است که آثار خارجی حاصل از عملکرد دولتی را در هنگام تصمیم‌گیری نمی‌توان تشخیص داد و وارد محاسبه کرد. گرچه تحلیل هزینه - فایده می‌کوشد تا حد ممکن آثار خارجی را به حساب آورد، اما برخی نتایج آنچنان نامنتظره و دور از دسترس هستند که عملاً نمی‌توان در تصمیمات به حساب آورد.

افق زمانی فعالیت مردان سیاسی معمولاً کوتاه است، اما افق زمانی تأثیرات تصمیماتی که آنها می‌گیرند و به اجرا می‌گذارند، بسیار بلندتر از دوره فعالیت آنهاست. از طرف دیگر برای بسیاری از کالاهایی که دولت‌ها تولید می‌کنند (مخصوصاً کالاهای عمومی)، تعریف دقیقی (برای کمیت و



کیفیت آنها) وجود ندارد. بنابراین، مسأله اول موجب فقدان انگیزه لازم برای، و مسأله دوم موجب بروز موانعی در محاسبه دقیق آثار خارجی (ناخواسته) می‌شود. به این دلیل، گاه، مدتها پس از اجرای یک تصمیم دولتی، نتایجی به بار می‌آید که در هنگام تصمیم‌گیری پیش‌بینی نشده است یا اصولاً قابل پیش‌بینی نبوده است.

مثلاً دولت ایران برای افزایش کارایی بسیاری از بازارهایی که به علت وابستگی تولیداتشان به ارز خارجی در رکود بسر می‌برند، به تولیدکنندگان اجازه واردات مواد اولیه را از طریق یوزانس<sup>(۱)</sup> می‌دهد. مدتی پس از این تصمیم، به دلیل ناتوانی واحدها در پرداخت بدهی‌های خارجی خود، ارزش ریال کاهش می‌یابد و تورم سرعت می‌گیرد. تمام این تأثیرات، آثار خارجی (منفی) حاصل از تصمیم یادشده است (البته در عمل بیش از یک عامل موجب تحولات یادشده می‌گردد که در این جا نادیده می‌گیریم). نکته مهم این است که آثار خارجی تصمیمات نابازاری معمولاً بسیار شدیدتر و فراگیرتر از آثار خارجی تصمیمات بنگاههای خصوصی است.

البته آثار خارجی تصمیمات دولتی، گاه می‌تواند مثبت باشد. طرح احداث خط آهن بافق - بندرعباس عمدتاً با هدف گسترش شبکه راه‌آهن داخلی و توسعه حمل و نقل ارزان قیمت در کشور بود. اما سالها پس از طراحی این پروژه، اتحاد جماهیر شوروی فرو پاشید و اکنون تمام خدمات ترانزیت کالا از این مسیر به کشورهای آسیای میانه و قفقاز را باید جزء آثار خارجی مثبت این پروژه دولتی به حساب آورد.

به هر ترتیب، هرگونه آثار خارجی القایی فعالیت‌های دولتی - مثبت یا منفی - سیاست‌گذاری عمومی را از نتایج کارآ منحراف می‌سازد. چرا که اگر این آثار در هنگام تصمیم‌گیری قابل پیش‌بینی بودند قطعاً بر کمیت و کیفیت سیاستها اثر می‌گذاشتند. بدین ترتیب دو نکته اساسی در آثار خارجی حاصل از تصمیم عمومی وجود دارد: نخست غیرقابل پیش‌بینی بودن این آثار، و دوم، معمولاً گسترده و فراگیر بودن آنها. به همین دلیل شاید در بسیاری از موارد، شکست نابازاری حاصل از آثار خارجی دولتی بسیار گسترده‌تر و پرهزینه‌تر از شکست بازاری حاصل از آثار خارجی بنگاه خصوصی باشد<sup>(۲)</sup>.

۱- *Usance* (به معنی وعده، فُرجه یا مهلت)، بیشتر در بازرگانی خارجی و در مورد برات‌هایی که در معاملات با خارجیان رد و بدل می‌شود، کاربرد دارد و به معنی مهلتی است که فروشنده کالا به خریدار می‌دهد تا بتواند در این فاصله، وجه مربوط به معامله را بپردازد.

۲- [۱۲۹]، ص ۸۲-۷۹.

## گزینه‌ش: بازار یا نابازار؟

انتخاب میان بازار یا نابازار، و یا ترکیبی از آنها، در یک اقتصاد، انتخاب میان سیستم‌های اقتصادی بدیل است. در انتخاب میان سیستم‌های اقتصادی، نه تنها باید کارایی بررسی شود، بلکه باید اثرات آنها بر قلمروهای سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و روان‌شناختی نیز ارزیابی شود. نظامهای اقتصادی باید بیش از آزمون کارایی مورد آزمون قرار گیرند. یک سیستم اقتصادی که حجم زیادی کالاهای مادی تولید می‌کند اما در برآوردن بسیاری از خواسته‌های اساسی مردمش شکست می‌خورد، یا ناامنی فردی را افزایش می‌دهد، یا امیال طبیعی را سرکوب می‌کند، یا جا به جایی و مهاجرت و یا آزادی بیان را محدود می‌کند، یا اصول شخصی، اخلاقی و وجدانی را زیر پا می‌گذارد، یا نابرابری در فرصت‌ها و ثروت را افزایش می‌دهد، چنین سیستمی را نمی‌توان خوب ارزیابی کرد، مگر آن که همه نظامهای بدیل، بدتر از آن باشند.

اما اصولاً موارد اندکی در تاریخ وجود دارد که سیستمهای اقتصادی به یکباره و از طریق یک فرایند تصمیم‌گیری آگاهانه، انتخاب یا تحمیل شده‌اند، و در یک دوره کوتاه و با تحول سریع در بنیادهای اجتماعی-اقتصادی، استقرار یافته‌اند. در دوران معاصر می‌توان از استقرار اقتصاد سوسیالیستی در کشورهای بلوک شرق سابق، به عنوان نمونه‌ای از انتخاب و استقرار یکباره یک نظام اقتصادی، یاد کرد. در واقع، بیشتر نظامهای اقتصادی، حاصل تکامل تدریجی نهادها و انتخابهای تدریجی و پراکنده در طول زندگی اجتماعی-اقتصادی یک ملت است. همان‌گونه که در فصل اول دیدیم، در دنیای واقع، هیچ نظام اقتصادی که بیانگر تسلط محض بازار یا نابازار بر سراسر اقتصاد باشد، وجود ندارد. مشخصه اقتصادهای امروز، همزیستی مجموعه‌ای از نهادهای اجتماعی و اقتصادی است که وظیفه آنها به عنوان یک کل، سوق دادن کارکردهای اقتصاد به سوی کارایی است. و اصولاً وظیفه‌ای که "اقتصاد نهادگرای جدید" به دوش گرفته است، همین است که نشان دهد برای آن که مجموعه کارگزاران یک اقتصاد بتوانند به گونه کارآ تصمیم بگیرند، تولید کنند و دست به مبادله بزنند، باید آن ترکیبی از نهادها انتخاب شود و استقرار یابد، یا نهادهای موجود به گونه‌ای تکامل یابند، که هزینه مبادله برای تصمیمات خصوصی و سواری مجانی برای تصمیمات عمومی جامعه، حداقل شود.

اما جدای از دیدگاه اقتصاد نهادگرا، در چارچوب اقتصاد مرسوم، ما تنها می‌توانیم در باره تصمیم‌های تکی و منفرد و موارد خاص داوری کنیم و بازار را با نابازار مقایسه کرده، دست به

گزینش بزینم. این کارگرچه بسیار دشوار است و با مشکلاتی رو به رو است، با این حال، عملی و حتی لازم است. البته یک قاعده کاربردی مشخصی وجود ندارد که بر اساس آن تصمیم گرفته شود یک فعالیت به دست بازار سپرده شود یا نابازار. احتمالاً مقایسه‌ها بیشتر به گرایش‌ها و زمینه‌های قبلی ارزیابی‌کنندگان بستگی خواهد داشت، تا به تحلیل آنها.

گمان می‌رود هیچ روشی وجود نداشته باشد که بتواند اندازه انحراف هر فعالیت را از نتایج کارآ، در حالت بازاری و نابازاری، مشخص کند. بنابراین، ساده‌تر آن خواهد بود که بینیم نتایج حاصل از هر نوع ویژه‌ای از شکست بازاری یا نابازاری، مثبت است یا منفی، بدون آن که مقدار آن را بدانیم. مثلاً شاید بتوان پیش‌بینی کرد که خالص آثار خارجی یک فعالیت بازاری دارای آلودگی یا سر و صدا، منفی است، یا این که خالص آثار خارجی فعالیت نیروی انتظامی، مثبت است. این مقایسه‌ها وقتی دشوارتر می‌شوند که بعد زمان را نیز در آنها وارد کنیم و بخواهیم آثار هر فعالیت را در طول زمان مقایسه کنیم. مخصوصاً اگر توجه کنیم که برخی از انواع کارایی اصولاً ماهیت زمان‌تر دارند و گاهی تصمیم‌گیرنده بازاری گرچه در کوتاه مدت از کارایی تخصیصی دور می‌شود اما این هزینه ناکارایی را با دست‌یابی به کارایی فنی، کارایی تکنولوژیک<sup>(۱)</sup>، یا کارایی X، در بلندمدت، جبران می‌کند. شاید به همین دلیل باشد که برخی مطالعات نشان می‌دهند که گرچه مؤسسه‌های بازاری در بسیاری از مواقع قیمت‌ها را با هزینه‌های نهایی برابر نمی‌کنند - به دلیل تولید در شرایط هزینه‌های کاهنده، یا به دلیل ساختار بازارها - با این حال، این مؤسسه‌ها در مقایسه با واحدهای نابازاری که به قاعده کارایی نزدیک می‌شده‌اند، کارا تر عمل کرده‌اند<sup>(۲)</sup>.

البته به جز دلیل یادشده، وجود ناکارایی‌های غیرقیمتی در واحدهای نابازاری نیز می‌تواند عامل کارا تر بودن نسبی واحدهای بازاری در مقایسه با واحدهای نابازاری باشد. یعنی با آن که یک واحد نابازاری ممکن است از نظر قیمت‌گذاری کارآ عمل کند اما در زمینه دیگر انواع کارایی، ناکارآ عمل می‌کند. در واقع می‌توان پذیرفت که واحدهای بازاری در زمینه کارایی‌های غیرقیمتی بهتر عمل می‌کنند، چرا که آنها برای هر سه نوع کارایی غیرقیمتی (فنی، تکنولوژیکی،

۱- توجه به این نکته لازم است که کارایی فنی مربوط است به توانایی واحد برای تحقیق درباره بهترین تکنولوژی موجود و به کارگیری آن برای کاهش هزینه‌ها و افزایش کیفیت محصول؛ اما کارایی تکنولوژیک مربوط است به توانایی واحدها یا سیستم‌ها برای ابداع تکنولوژی جدید به منظور ایجاد و تداوم رشد اقتصادی. در این باره در فصل ۱۰ به طور گسترده صحبت خواهد شد.

و  $X$ ) انگیزه بیشتری ایجاد می‌کنند و پاداش‌های بیشتری نیز می‌پردازند. در مقایسه با واحدهای نابازاری.

اما ابعاد مقایسه نتایج هر انتخاب میان بازار یا نابازار را به قلمروهای غیراقتصادی نیز می‌توان گسترش داد. مثلاً با وارد کردن "عدالت توزیعی"، مقایسه پیچیده‌تر خواهد شد. بسیاری از سیاست‌گذاران نتایج عادلانه‌تر را بر نتایج کارآتر ترجیح می‌دهند. همچنین معیارهای دیگری همچون "درجه مشارکت" و "درجه مسؤولیت‌پذیری" را می‌توان بر شمرده. البته اهمیت این معیارها در برابر معیار عدالت توزیعی معمولاً بسیار اندک است. با این حال می‌توان درجه مشارکت افرادی را که از یک تصمیم متأثر می‌شوند، در فرایند اتخاذ آن تصمیم، به عنوان یک معیار مقایسه در نظر گرفت. همچنین درجه مسؤولیت‌پذیری مجریان هر انتخاب، می‌تواند معیار مقایسه دیگری باشد. در حوزه نابازاری، مشارکت، به نفوذ، و مسؤولیت‌پذیری، به رأی موکلان بستگی دارد. اما در حوزه بازار، مشارکت، به ثروت، و مسؤولیت، به تصمیم خرید توسط خریداران بستگی دارد. گاهی در حوزه نابازار افراد یا واحدهایی که بزرگترین و مؤثرترین تصمیمات را می‌گیرند، کمترین پاسخ‌گویی را دارند. مثلاً سازمان برنامه در ایران یکی از مراکز حساس تصمیم‌گیری در باره سیاست اقتصادی است، اما هرگز در برابر انواع تغییر سیاست‌هایش - که کل اقتصاد را متأثر می‌سازد - پاسخ‌گو نبوده است.

به نظر می‌رسد مقایسه مسأله مشارکت و مسؤولیت‌پذیری بسیار دشوار باشد. مخصوصاً آن‌که واحدهای شمارش قابل مقایسه‌ای برای آنها در دو حوزه بازار و نابازار وجود ندارد. البته در حوزه نابازار، گاهی میان مشارکت و مسؤولیت داد و ستدی رخ می‌دهد؛ گاهی با افزایش اقتدار، مشارکت کاهش، اما پاسخ‌گویی بهبود می‌یابد.

البته ملاکهای اجتماعی و سیاسی فراوان دیگری می‌توان وارد مقایسه کرد، اما مؤثرترین و عملی‌ترین معیارها به کارایی و عدالت توزیعی محدود می‌شوند. بدین ترتیب، برای هر تصمیم خاص باید مجموعه‌ای از آثار خارجی و داخلی مثبت و منفی و ناکارایی‌های هر کدام از انتخابها را بطور دقیق پیش‌بینی کرد و با توجه به اهمیت یا عدم اهمیت مسأله عدالت توزیعی، تصمیم‌نهایی را به سود بازار یا نابازار گرفت.



**بخش دوم**

**اقتصاد ایران:**

**ساختار بازار و موانع نهادی**



## مقدمه

در بخش اول با مفهوم سیستم، انواع سیستم‌های اقتصادی، مشخصه‌های اقتصادی بازار و شکست‌ها و ناکامی‌های انواع اقتصادهای بازاری و نا بازاری آشنا شدیم.

در این بخش، نخست با توجه به آنچه در فصل‌های پیشین آمد، به بررسی مشخصه‌های سیستمی اقتصاد ایران پرداخته می‌شود. در واقع به این پرسش که "آیا اقتصاد ایران یک نظام بازاری است؟" پاسخ داده می‌شود. آنگاه انواع ساختارهای بازاری در ایران بررسی می‌شود؛ و سرانجام علل شکل‌گیری این ساختارهای بازاری مورد کاوش قرار می‌گیرد. در واقع به این مسأله پرداخته می‌شود که چرا در ایران، بازارها - اعم از رقابتی یا غیر رقابتی - به نتایج معهود و انتظاری دست نمی‌یابد. بنابراین در این بخش، نخست از سطوح آشکار و مشخصه‌های ظاهری اقتصاد آغاز می‌کنیم و سرانجام به تحلیل سطوح پنهان و مشخصه‌های درونی آن می‌پردازیم.

در واقع تلاش این بخش، جست‌وجوی پاسخ برای سؤالات زیر است:

- ۱- آیا اقتصاد ایران یک نظام بازاری است؟
- ۲- اگر نظام بازاری است، ساختار بازارهای آن به رقابت متمایلند یا به انحصار؟
- ۳- اگر بیشتر بازارها با درجه‌ای از قدرت بازاری - و بنابراین نوعی ساختار انحصاری - روبه‌روهستند، علل آن چیست؟
- ۴- اگر مشخصه عمومی بازارهای ایران وجود درجه‌ای از تمرکز و انحصار - و بنابراین انحراف از کارایی تخصیصی - است، آیا در این بازارها رقابت تکنولوژیک - و بنابراین کارایی پویا - شکل می‌گیرد؟
- ۵- اگر پاسخ سؤال (۴) منفی است، علت آن چیست؟

فصل‌های آینده، تلاشی است برای یافتن پاسخهای در خور برای این پرسشها.





# فصل چهارم

## مشخصه‌های سیستمی اقتصاد ایران

این فصل در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که آیا در اقتصاد کنونی ایران، مشخصه‌های یک نظام بازاری تسلط دارد یا یک نظام نا بازاری؟ در فصل اول برای طبقه‌بندی اقتصادهای واقعی معاصر، با استفاده از معیارهای تلفیقی (نهاد - مکانیزم، و سومبارت - اویکن)، چهار نظام اقتصادی معرفی شد.

بیاد داریم که سه دسته اول از نظامهای اقتصادی معاصر، به عنوان "اقتصادهای بازاری" معرفی شدند (اقتصاد سرمایه‌داری با مداخله‌طلبی لیبرال، اقتصاد سرمایه‌داری غیر متمرکز و اقتصاد اشتراکی غیر متمرکز). آنچه در این سه دسته نظام اقتصادی، مشترک است - و باعث می‌شود آنها را اقتصاد بازاری بنامیم - غیر متمرکز بودن عمومی تصمیمات، و انطباق و هماهنگی فرایندها، تصمیمات، برنامه‌ها و اعمال اقتصادی کارگزاران از طریق ساز و کار بازار است. در واقع در هر سه نظام، برنامه وجود دارد، اما این برنامه‌ها تا آن اندازه فراگیر و آمرانه نیست که فرایند بازار را مختل سازد. روشن است که هرچه از نظام بازاری نوع سوم به سوی نوع اول حرکت کنیم، سهم و قدرت برنامه (مداخله‌طلبی دولت) کاهش می‌یابد و اقتصاد، بیشتر در تسلط ساز و کارهای بازاری قرار می‌گیرد.

همچنین در اقتصادهای بازاری یاد شده، هر دو گونه مالکیت خصوصی و دولتی یافت می‌شود. اما در اقتصاد اشتراکی غیر متمرکز (نمونه یوگوسلاوی سابق) بخش اعظم ابزارهای تولیدی در مالکیت دولت قرار دارد، در حالی که در اقتصادهای بازاری نوع اول و دوم، مالکیت

خصوصی بر بخش اعظم اقتصاد مسلط است. گرچه صرفاً نوع مالکیت عامل اصلی تعیین کننده بازاری بودن یا بازاری نبودن اقتصاد نیست، اما روشن است که هرچه از یک اقتصاد بازاری با مالکیت دولتی به سوی یک اقتصاد بازاری با تسلط مالکیت خصوصی حرکت می‌کنیم، به مدل محض اقتصاد بازاری نزدیک تر شده‌ایم و ساز و کارهای بازاری نیز قوی تر و کامل تر خواهند شد. علت آن نیز ارتباط متقابل و برهم کنشی (متعامل) نهاد و مکانیزم است. همان گونه که در فصل اول آمد، برخی از نهادها تقویت کننده ساز و کارهای ویژه‌ای هستند، این ساز و کارها نیز در جای خود به تقویت و گسترش آن گونه نهادها می‌انجامند.

مثلاً مالکیت خصوصی نهادی است که پیرامون خود نهادهای دیگری همچون پول، قیمت، بورس، بهره و ... را می‌آفریند. این نهادهای جدید نیز همگی تقویت کننده ساز و کارهای بازاری هستند. اما گسترش بازار نیز در جای خود منجر به گسترش و توسعه دامنه حقوق خصوصی شده است. پیدایش حقوق خصوصی مربوط به کار، بیمه، مالکیت معنوی و ... مسائلی هستند که در اقتصادهای بازاری موضوعیت یافته است.

بدین ترتیب، نه تنها شیوه سازگاری و انطباق برنامه‌های کارگزاران در یک اقتصاد (تمرکز یا عدم تمرکز، برنامه یا بازار) بلکه نوع مالکیت مسلط نیز می‌تواند شدت تمایل یک اقتصاد واقعی را به سوی نظام اقتصادی بازار نشان دهد. بنابراین برای شناسایی نوع نظام اقتصادی مسلط در ایران، هم به مسأله مالکیت (به عنوان نهاد مرکزی) و هم به مسأله تمرکز یا عدم تمرکز (به عنوان ساز و کار هماهنگی تصمیمات و فرایندها) در ایران می‌پردازیم. شناسایی نوع مسلط نظام اقتصادی ایران، به این مفهوم نیست که ضرورتاً باید به سوی مدل محض و قطبی آن طیف حرکت کرد. این شناسایی، نخست نشان می‌دهد که گرایش عمومی مجموعه اصول، ارزشها و نهادهای مسلط جامعه ایران - که چنین نظام اقتصادی از درون آنها سر برآورده و تکامل یافته است - چیست و این که هر گونه حرکت، برنامه و سیاستی که با این اصول، ارزشها و نهادها سازگار نباشد، و یا با تحول مناسب در آنها همراه نباشد، نه تنها کامیاب نخواهد بود، بلکه هزینه‌های گزافی نیز بر اقتصاد تحمیل خواهد کرد. دوم این که کمک می‌کند تا سیاست گذار با استفاده از رهیافت‌های نظری، از کارایی‌های بالقوه و نیز از شکست‌ها و نارسایی‌های احتمالی نظام اقتصادی موجود آگاهی یابد و در جهت بهبود عملکرد آن سیاست‌گذاری کند.

## الف: نهاد مرکزی

جامعه ایران، هم از دیدگاه نظری و هم از دیدگاه تجربی و تاریخی، با همه انواع مالکیت آشنایی دارد و آن را تجربه کرده است. این پذیرش و کاربست انواع مالکیت، نخست ریشه در سنت‌های ایرانی داشته و سپس سنت‌های اسلامی آن را تکامل بخشیده است. با این حال، جز در ادوار دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی، همواره تفوق با مالکیت خصوصی بوده است. اما نباید فراموش کرد که مالکیت خصوصی در ایران همواره مفهومی نسبی داشته است. یعنی در هر دو سنت ایرانی و اسلامی، همواره مالکیت مطلق همه چیز مردم از آن نیروی برتر بوده است که هرگاه اراده می‌کرده یا مصلحت می‌دیده است آن را از کسی دریغ و به دیگری تفویض می‌کرده است.

خاطره تاریخی ایرانیان در عهد ساسانیان متوقف می‌شود. نمونه‌های فراوانی که از تاریخ، حکایت‌ها و اندرزهای دوران پیش از اسلام در خاطره ایرانیان ضبط شده و رواج یافته است، عمدتاً مربوط به زمان ساسانیان است. ایرانیان امروز، هخامنشیان را تنها به مدد تلاشهای پژوهشگران جدید غربی باز شناختند. داستان "اسکندر و دارا"ی شاهنامه، یکی از نادرترین تلاشهای اصیل ایرانی، برای تجدید خاطره با ایرانیان باستان بوده است. اما اندرزهای بزرگمهر، حکایت‌های خسرو اول (انوشیروان عادل) و داستانهای عشقی شیرین و خسرو و ... که یادآور خاطره‌های دوران ساسانی است - در ادبیات شفاهی و مکتوب فارسی، گستره گسترده‌ای را دربر گرفته است.

تقسیم‌بندی طبقاتی دوران ساسانی (روحانیان، سپاهیان، نویسندگان و کشاورزان)<sup>(۱)</sup> بیانگر تقسیم دقیق حقوق اجتماعی بوده است و دوام چهارصد ساله سلسله ساسانی، نشان دهنده پذیرش عمیق آن تقسیم‌بندی از سوی مردم است<sup>(۲)</sup>. با توجه به تأثیر عمیقی که طولانی‌ترین سلسله بعدی، یعنی صفویان، تنها با دویست سال حکومت، بر ارزش‌ها و سنت‌های امروز ایرانیان نهاده است، می‌توان به گستردگی تأثیر سنت‌های ساسانی بر ایران پس از آنها، پی برد. داستان کفش‌گر و انوشیروان (گرچه ممکن است آمیزه‌ای از افسانه و واقعیت باشد) حکایت روشنی است در حرمت

۱- این چهار طبقه، با واژگان زمان ساسانی به ترتیب آثروان (کاهنان)، ارتشتاران، دیبهران (دبیران یا کارمندان دولت) و واستریوشان (روستائیان) خوانده می‌شدند. [۸]، صص ۲- ۸۱.

۲- در باره وضعیت اقتصادی، اجتماعی دوران ساسانی، در [۸] و [۴۸]، آگاهی‌های گسترده‌ای ارائه شده است.

شدید حقوق افراد، طبقات و امتیازات اشراف<sup>(۱)</sup>. در واقع، یک جامعه طبقاتی، دارای افراطی ترین شکل مالکیت خصوصی است. چرا که نه تنها از حقوق افراد بر اموالشان دفاع می شود بلکه حتی برای افراد در امتیازات طبقاتی، موروثی و نژادی شان نیز حق مالکیت در نظر گرفته و از آن دفاع می شود.

با این حال، اندیشه مالکیت اشتراکی، در همین دوره نیز قابل پذیرش بوده است. آئین مزدک (نوعی کمونیسیم ابتدایی)، در همین دوره پدیدار شد و مقبولیت یافت و حتی شاه را نیز به خود جلب کرد<sup>(۲)</sup>. اما نباید فراموش کرد که مزدک درست در یکی از دوره های افول قدرت ساسانیان (پس از شکست شاه فیروز ایرانی از هپتالیان، در منطقه گرگان، و کشته شدن او و جمع زیادی از اشراف، در سال ۴۸۴ میلادی) و بروز قحطی و ویرانی، پدیدار شد. هنگامی که انوشیروان بر تخت نشست، مزدکیان به کلی سرکوب شده بودند (۵۳۱ میلادی). با وجود این، این اندیشه، و در واقع آموزه اشتراکی گری و مساوات طلبی همچنان در لایه های زیرین جامعه ساسانی و پس از آن، باقی ماند. سلسله ساسانی پایان یافت، اما هراس از مزدکی گری حتی تا پنج قرن بعد باقی بود، تا جایی که خواجه نظام الملک در کتاب «سیاست نامه» از آن گزارش می دهد.

بنابراین در ایران پیش از اسلام، هر دو اندیشه «مالکیت خصوصی» و «مالکیت اشتراکی» قابلیت رواج داشته است. اما همان گونه که آمد، هرگاه نهادهای سیاسی - اجتماعی در پایداری و تثبیت به سر می برده اند، «مالکیت خصوصی» تفوق و حرمت داشته است و هرگاه جامعه وارد بحران های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می شده است، «مالکیت خصوصی» مخدوش و یا با انواع دیگر مالکیت، جایگزین می شده است.

با ورود اسلام به ایران، مالکیت خصوصی از دو سو مورد هجوم قرار گرفت. نخست این که جامعه وارد یک مرحله ژرف تحول و گذار می شد و بنابراین بسیاری از نهادها و سنت های کهن فرو می ریخت. دوم این که اسلام با یک تئوری مدون درباره مالکیت عمومی (مخصوصاً به هنگام فتح سرزمینهای جدید) به میدان آمده بود.

۱- براساس این افسانه، هنگامی که انوشیروان برای تأمین مخارج جنگی از مردم یاری می طلبد، کفش گری حاضر می شود همه دارایی خود را بپردازد مشروط بر آن که فرزندش اجازه یابد - برخلاف سنت رایج - به تحصیل علم بپردازد. اما انوشیروان نمی پذیرد و حاضر نمی شود سنت «ممنوعیت تحصیل فرزندان فرودستان» را زیر پا بگذارد.

در اسلام، مالک مطلق خداست و انسانها تنها به عنوان خلیفه‌های او در زمین - و متعلقات آن - تصرف می‌کنند<sup>(۱)</sup>. همچنین آیات زیادی در قرآن، بر خلیفه بودن آدمی تصریح می‌ورزند<sup>(۲)</sup>. اما این نسبی بودن مالکیت و تصرف انسانها در زمین، تنها در ارتباط میان انسان و خداست. مادام که هر فرد شرایطی را که شارع برای تصرف و مالکیت او در اموال قرار داده است، رعایت کند، حقوق مالکیت او محترم و واجب‌الرعاية است<sup>(۳)</sup>.

در اسلام، حقوق مربوط به کار (که منشأ اصلی تولید ثروت است) از همه انواع مالکیت برتر است. نه تنها هر کالایی که فرد تولید می‌کند، متعلق به خود اوست، بلکه حتی تحجیر (سنگچین کردن) زمین‌های موات (که جزو اموال عمومی - انفال - است) برای فرد اولویت ایجاد می‌کند و احیاء زمین، برای او ایجاد مالکیت می‌کند و این به خاطر کاری است که انجام می‌دهد. به زبان دیگر، اصولاً حقوق مالکیت اموالی که به افراد واگذار می‌شود، ناشی از کاری است که آنان بر روی آنها انجام داده‌اند. بهره‌برداری از منابع طبیعی و جنگلها، احیاء معادن، استخراج منابع دریایی، و ... همگی از این جمله‌اند. حقوق مالکیت مربوط به کار، آن اندازه حرمت و اهمیت یافته است که حتی زنان در برابر کار در خانه شوهران و شیر دادن به فرزندان، حق مطالبه دستمزد دارند.

همان‌گونه که در فصل دوم آمد، تکامل تاریخی مالکیت خصوصی و بازارهای پیشرفته در اقتصادهای غربی، با آزاد شدن نیروی کار از زمین، و تشکیل بازارهای کار، آغاز شد. در واقع تکوین مالکیت خصوصی و تکامل بازار، از رسمیت یافتن حقوق مالکیت مربوط به کار سرچشمه گرفته است. بدین ترتیب، ظرفیت بالقوه یک جامعه مبتنی بر احکام اسلامی برای اهمیت دادن، حرمت نهادن و رسمیت بخشیدن به مالکیت خصوصی و نهایتاً برای تکامل بازارهایش، از اهمیتی که برای حقوق مالکیت مربوط به کار قائل می‌شود، آشکار می‌گردد.

آیه «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (آیه ۳۹ سوره النجم، ترجمه: برای انسان هیچ چیزی نیست مگر آنچه کوشید) حکم صریحی است که همه مالکیت انسان را در کوشش او منحصر

۱- آل عمران، آیه ۲۶: «بگو خداوندا، تو مالک مُلکی، این مُلک را به هر که خواهی و امی‌گذاری و از هر که خواهی و امی‌ستانی». همچنین آیه ۱۱۱، سوره اسراء و آیه ۱۰ سوره زُمر اشاره به مالک مطلق بودن خداوند دارند.

۲- برای نمونه: نور، آیه ۳۳: «بدهید به آنها از مالی که خداوند به شما داده است». همچنین آیه ۷، سوره حدید، آیه ۳۹ سوره فاطر، و آیه ۱۴ سوره یونس.

۳- [۳۱] ص ص ۶۹-۱۴۳ و [۵۴] ص ص ۸۹-۱۷۵.

می‌کند. اما همین که انسان از کوشش خود مالی فراهم کرد، بر آن تسلط می‌یابد و در مالکیت او قرار می‌گیرد و مشمول قاعده تسلیط می‌شود.

با این همه، دامنه مالکیت دولتی (انفال) و مالکیت عمومی (فیء) نیز در اسلام، بسیار گسترده است<sup>(۱)</sup>. این نوع مالکیت‌ها، مخصوصاً در زمانها و مکانهایی که حکومت اسلامی دارای فتوحات جدیدی بوده است (از راه جنگ یا از طریق صلح) گسترش می‌یافته است. از آن جا که حق تصمیم در باره هر دو نوع اموال دولتی و عمومی در دست حاکم اسلامی است، معمولاً پس از استقرار حکومت، این گونه اموال به مرور - یا بر اثر واگذاری توسط حاکم به افراد، یا به وسیله احیاء - به تملک خصوصی در می‌آمده است. شاید همین حکم بوده است که بعدها در ایران به صورت یک سنت تاریخی در آمد که هر سلسله یا پادشاه غالب، همه اموال مغلوبین را تملک می‌کرد و پس از استقرار، به وابستگان و حاکمان محلی خویش واگذار می‌کرده است (توزیع مجدد مالکیت خصوصی).

بنابراین، بر پایه احکام اسلام نیز، مالکیت عمومی تنها در دوران گسترش اسلام، گسترده بوده است، و با استقرار حکومت اسلامی، مالکیت خصوصی به آهستگی بر دیگر انواع مالکیت تسلط می‌یافته است - گرچه از جنبه نظری، مالکیت عمومی همواره قابلیت گسترش داشته است.

با این حال، مالکیت خصوصی در تمامی ایران همواره آسیب پذیر بوده است - حتی در دوره‌های تثبیت و استقرار. در واقع، میان پذیرش و رواج مالکیت خصوصی در جامعه، و تضمین آن همواره شکاف بزرگی وجود داشته است. گرچه برای مشروعیت و تضمین مالکیت خصوصی افراد، همواره مبانی نظری قوی وجود داشته است، اما در مقابل آن و در عمل، سستهای جا افتاده‌ای نیز وجود داشته‌اند که به راحتی دست آویزی بوده‌اند برای مخدوش ساختن مالکیت خصوصی، «ذکر بر دار کردن امیر حسنگ وزیر» در تاریخ بیهقی، نمونه بارزی است از این که چگونه مالکیت خصوصی در ایران قدیم از یک سو، مقبول، مشروع و پذیرفته بوده است، و از

۱- کلیه ثروت‌های طبیعی عمومی همچون دریاچه‌ها، رودخانه‌ها، جنگل‌ها، نزارها، کوهها، معادن، زمینهای موات و ... جزء انفال است که در اختیار حاکم اسلامی است و بر حسب مصلحت، مصرف آنها را مشخص می‌کند یا به افراد واگذار می‌کند. افراد نیز با رعایت شرایط می‌توانند از انفال بهره‌برداری کنند. اما «فیء» عبارت است از زمینهای آبادی که لشکریان اسلام با جنگ از کفار گرفته‌اند (زمینهای مفتوحة العنوه) و تصمیم‌گیری در باره آنها نیز بر عهده حاکم اسلامی است. در این باره در [۳۱]، صص ۶۹-۱۴۳ بحث مبسوطی ارائه شده است.

سوی دیگر همواره در معرض تهدید مالکیت عمومی<sup>(۱)</sup>.

تاریخ میانی ایران (پیش از مشروطیت) پر است از واژگانی همچون اقطاع، تیول، سیورغال، اجاره، سهم بری، مزارعه، خراج، سهم شاهانه و ... این‌ها همه نشانه آن است که در مورد آن دوران، بهتر است به جای کاربرد اصطلاح "مالکیت خصوصی" از اصطلاح "تصرف یا بهره‌برداری خصوصی" سخن بگوئیم. چرا که انواع تصرف‌ها تا زمانی محترم بود که حاکم یا شاه اجازه می‌داد. از این گذشته، گرچه مفاهیمی همچون "نسق" در زراعت دهقانی ایران وجود داشته است و حقوق مترتب بر آنها کاملاً محترم بوده است، اما یکی از مفاهیم مهمی که امروزه ملازم هر گونه حق مالکیت خصوصی است، مسأله حق مبادله و امکان عملی مبادله است. به نظر نمی‌رسد که حق مبادله یکی از حقوق پیوسته و ملازم حق تصرف در ایران قدیم بوده باشد. بنابراین شاید بتوان نتیجه گرفت که در ایران دوره میانی، مالکیت خصوصی به مفهوم امروزی و مورد نظر اقتصاددانان، یا وجود نداشته است، یا به اموال منقول و کالاهای تولیدی افراد محدود بوده است<sup>(۲)</sup>.

انقلاب مشروطیت نقطه عطفی است برای مالکیت خصوصی در ایران. بیشتر سران انقلاب، خود از خانها و بزرگ مالکان بودند. بنابراین طبیعی است که مجلس مشروطیت، نوعی مجلس طبقاتی باشد. یعنی نه تنها حقوق افراد، بلکه حقوق طبقات را نیز مد نظر قرار دهد (نوعی تداوم سنت ساسانی). ترکیب طبقاتی مجلس مشروطیت، در مجالس شورای ملی بعدی نیز تا حدودی حفظ شد<sup>(۳)</sup>. بنابراین می‌توان گفت مالکیت خصوصی در سالهای پس از مشروطیت شدیداً روبه گسترش نهاد و بر دیگر انواع مالکیت تسلط یافت و به سراسر اقتصاد رسوخ کرد. با این حال،

۱- جزئیات واقعه، با همین عنوان در «تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات مهتاب، تهران، ۱۳۷۱، صص ۴۴-۲۲۶» آمده است. آنچه در این واقعه مورد نظر ماست این است که هنگامی که سلطان مسعود غزنوی دستور می‌دهد حسنک (وزیر پدرش، سلطان محمود) را بر دار کنند او را به دربار می‌آورند تا قباله بنویسد و دارایی خویش را به نام سلطان کند! یعنی از یک سونه تنها جان که اموالش را نیز می‌ستانند و از سوی دیگر این انتقال مالکیت باید با رضایت مالک و به امضای خود او باشد!

بیهقی می‌نویسد: «دو قباله نبشته بودند همه اسباب و ضیاع حسنک را بجمله از جهت سلطان، و یک یک ضیاع را نام بر وی خواندند و وی اقرار کرد به فروختن آن بطوع و رغبت، و آن سیم که معین کرده بودند، بستند و آن کسان گواهی نوشتند و حاکم سجل کرد در مجلس و دیگر قضاة نیز، علی‌الرسم فی امثالها» (همان، صص ۲۳۲).

۲- در باره انواع تصرف و بهره‌برداری‌های کشاورزی در دوره‌های گوناگون ایران، در [۴۸] به تفصیل سخن رفته است.

۳- در باره نمایندگان مجالس قانون‌گذاری در [۲۸] اطلاعات مبسوطی آمده است. همچنین در [۱۸]، صص ۸۰-۲۶۹.



فراموش نکنیم که همواره مبانی نظری کافی و سنت‌های قوی برای عقب راندن آن به سود مالکیت عمومی، وجود داشته و دارد.

یادآوری دوباره این نکته، مهم است که مسأله گسترش عرفی مالکیت خصوصی، از مسأله رسمیت یافتن و تعریف شدگی قانونی آن متفاوت است (در واقع مسأله مالکیت خصوصی از مسأله حقوق مالکیت خصوصی متمایز است). این مسأله به تفصیل در فصل هشتم بررسی خواهد شد. اما آنچه اکنون مورد نظر است، حدود گسترش مبانی نظری و حدود گسترش عملی مالکیت خصوصی در اقتصاد ایران است (گرچه گسترش مالکیت خصوصی، با تضمین آن رابطه‌ای استوار دارد). مثلاً در دهه‌های اخیر، اصلاحات ارضی دهه چهل نقش دوگانه‌ای داشته است. از یک سو انواع تصرف‌ها و بهره‌برداریه‌ها را - که از گذشته تداوم یافته بود - به مالکیت خصوصی تبدیل کرد و در واقع حرکتی بود در جهت گسترش مالکیت خصوصی (و توزیع مجدد ثروت). از سوی دیگر نمودی بود از تداوم سنت قدیمی هجوم به حقوق مالکیت. با وجود این، تنها در مرحله اول اصلاحات ارضی (۱۳۴۱) نزدیک به یک میلیون و هفتصد و پنجاه هزار خانوار زارع، مالک زمین شدند و با توجه به جمعیت ایران در آن زمان (حدود ۲۵ میلیون نفر در سال ۱۳۴۵) می‌توان گفت نزدیک به نیمی از جمعیت، به مالکیت خصوصی زمین دست یافتند<sup>(۱)</sup>.

تأکید بر روی مالکیت خصوصی زمین از آن روست که در همه کشورها و به خصوص در کشورهای جهان سوم، زمین بزرگترین بخش دارائی‌های مردم را تشکیل می‌دهد. این مسأله بویژه در ایران پس از مشروطیت که تا دهه پنجاه اکثریت جمعیت آن روستانشین و در بخش کشاورزی شاغل بوده‌اند، اهمیت فراوانی دارد. بنابراین وضعیت مالکیت خصوصی زمین می‌تواند شاخص مهمی برای کل اقتصاد باشد. با توجه به آن که در سال ۱۳۳۹ بیش از ۶۲ درصد زمین‌ها بر اساس شیوه‌های ارباب و رعیتی (سهم بری و اجاره داری) اداره می‌شده است<sup>(۲)</sup>، و اصلاحات ارضی عمده‌تاً این گونه زمین‌ها را در بر می‌گرفته است، می‌توان به بزرگی حجم گسترش و توزیع مجدد مالکیت خصوصی (و در واقع تبدیل "تصرف خصوصی" به "مالکیت خصوصی") پی بُرد.

پس از اصلاحات ارضی و مخصوصاً در دهه پنجاه که درآمدهای نفتی دولت افزایش یافت، سرمایه‌گذاریه‌های دولتی نیز فزونی گرفت. به گونه‌ای که سهم دولت در سرمایه‌گذاری ملی که تا

۱- اطلاعات مبسوطی در باره نقش اصلاحات ارضی بر توزیع مالکیت اراضی کشاورزی در [۶۲]، فصل سوم، و

۲- [۱۷]، ص ۴

[۱۷] صص ۳۲-۳۳ ارائه شده است.

سال ۴۶ همواره کمتر از بخش خصوصی بوده است، از سال ۴۷ از سهم بخش خصوصی پیشی گرفت (۵۴/۴ درصد در ۱۳۴۷) و این برتری تا سال ۶۱ همچنان برقرار بوده است (جز در سالهای ۵۱ و ۵۹)<sup>(۱)</sup>. بنابراین بسیاری از بنگاههای بزرگی که در این دوره تأسیس شدند، در مالکیت دولت قرار داشتند. با وقوع انقلاب اسلامی نیز تعداد زیادی از شرکت‌ها و بنگاههای خصوصی، به تملک دولت در آمد<sup>(۲)</sup>. با وجود این، از سال ۶۲ به بعد این روند معکوس شده است؛ یعنی نه تنها از این سال به بعد همواره سهم بخش خصوصی در سرمایه‌گذاری، بیش از بخش دولتی بوده است، بلکه بر اساس برنامه ۵ ساله اول جمهوری اسلامی، روند خصوصی‌سازی واحدهای دولتی نیز از سال ۱۳۶۸ آغاز شده است و پیش‌بینی شده است که با تداوم روند خصوصی‌سازی، مالکیت دولتی تا سال ۲۰۰۰ (پس از پایان برنامه دوم توسعه جمهوری اسلامی) به ده درصد برسد<sup>(۳)</sup>. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که هم اکنون نیز بخش اعظم ثروت تولیدی بالفعل جامعه (آن بخش از دارائی‌های جامعه که عملاً در فرایند تولید قرار دارد) در مالکیت خصوصی افراد است و این وضعیت در حال گسترش نیز می‌باشد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز راه را برای گسترش هر دو بخش خصوصی و دولتی باز گذارده است. گرچه مالکیت "صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و ..." را از آن دولت دانسته است (اصل چهارم و چهارم)، اما صریحاً بیان می‌کند که "هرکس مالک حاصل کسب و کار خویش است و هیچ‌کس نمی‌تواند به عنوان مالکیت نسبت به کسب و کار خود، امکان کسب و کار را از دیگران سلب کند" (اصل چهارم و ششم)؛ و نیز "مالکیت شخصی که از راه مشروع باشد محترم است" (اصل چهارم و هفتم).

شرایط امروز جامعه ایران، برآیند مجموعه نیروهایی است که در طول تاریخ از مبانی اعتقادی، ارزشها، سنت‌ها و نهادهای این مردم سرچشمه گرفته است. بنابراین شاید بررسی وضعیت مالکیت در ایران پس از مشروطیت برای ارائه تصویری کلی از مجموعه نهادها، سنت‌ها و ارزش‌های حاکم بر جامعه ایران در زمینه مالکیت و در طول تاریخ، کفایت کند. با وجود این، همان‌گونه که دیدیم، سراسر تاریخ ایران بیانگر همزیستی نظری و عملی هر دو گونه مالکیت بوده است. اما سلطه

۱- سری زمانی آمار حسابهای ملی، پولی، و مالی؛ سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۳، ص ۱۷.

۲- در باره مصادره دارائی‌های وابستگان رژیم سابق، در [۱۸]، صص ۸۴-۲۸۰ آگاهی‌های بسیاری آمده است.

۳- ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۹۶-۹۵، ص ۱۰۸.

مالکیت عمومی همواره محدود به ادواری کوتاه و گذرا بوده است و در شرایط تثبیت و پایداری سیاسی - اقتصادی، مالکیت خصوصی (اما نه دقیقاً به مفهوم نوین آن) بر بخش اعظم اقتصاد سایه می‌افکنده است. گرچه در تاریخ پیش از مشروطیت مالکیت‌های خصوصی، بیشتر مفهوم "تصرف خصوصی" را داشته‌اند؛ اما هرچه به دوران اخیر نزدیک شده‌ایم - و مخصوصاً در سالهای پس از مشروطیت و دورانی که اقتصاد نوین ایران شکل گرفته است - مالکیت خصوصی افراد بر دارایی‌ها و ثروت‌های جامعه (به مفهوم امروزی و مورد نظر اقتصاددانان) شدیداً گسترش یافته است (حتی با وجود ورود قدرتمند دولت به عرصه‌های اقتصادی).

این بدین مفهوم است که این جامعه در مجموع از جنبه نظری و عملی مالکیت خصوصی بر ابزارهای بالفعل تولید را پذیرفته، نهادینه کرده و در کل اقتصاد گسترش داده است. اما فراموش نمی‌کنیم که این سخن به این مفهوم نیست که "حقوق مالکیت خصوصی" افراد نیز بطور کامل و رسمی تعیین، تعریف و تضمین شده است (بدون آن که نیاز به صرف هزینه‌های سنگین از سوی افراد باشد). بلکه می‌توان تصور کرد که در جامعه‌ای تمام اموال و دارائی‌ها (ی بالفعل و بالقوه) در مالکیت خصوصی افراد باشد، اما حقوق مالکیت آنها بطور کامل و رسمی تعریف و تضمین نشده باشد. "مالکیت خصوصی" ناظر به "ساختار نظام اقتصادی" است، اما "حقوق مالکیت خصوصی" ناظر به "ساز و کار نظام اقتصادی" است. مثلاً برقراری "مالکیت خصوصی" در اقتصاد، پیش شرط استقرار یک نظام اقتصادی بازاری است، اما "ساز و کار" این نظام آنگاه به گونه مطلوب و مورد انتظار عمل خواهد کرد که "حقوق مالکیت خصوصی" تعریف و تضمین شده باشد. بسیاری از حقوق خصوصی که در ایران دوره میانی تعریف شده بود، یا فاقد ضمانت کامل بودند، و یا با حق مبادله همراه نبودند. در باره وضعیت "حقوق مالکیت خصوصی" در ایران، در فصل هشتم گفت و گو خواهد شد.

## ب: مکانیزم هماهنگی

### ۱ - ساز و کار اقتصاد، پیش از مشروطیت

از میان سه عامل هماهنگی تصمیمات کارگزاران و واحدهای اقتصادی در یک اقتصاد - یعنی سنت، فرمان (برنامه) و بازار - می‌توان گفت تقریباً تمامی اقتصاد تاریخ میانی ایران (پیش از

مشروطیت) از طریق سنت هماهنگ می‌شده است. گرچه در تمامی تاریخ مورد نظر، پول به عنوان ابزاری برای تسهیل مبادله در بازار، و نیز مراکزی با نام "بازار" یا "بازارچه" وجود داشته است، اما از این نمی‌توان نتیجه گرفت که تصمیمات واحدها از طریق بازار هماهنگ می‌شده است. پول (که در آن دوران عمدتاً به صورت مسکوکات طلا و نقره بوده است)، بیش از آن که به عنوان "ابزار مبادله" به کار رود، به عنوان ابزار "ذخیره ارزش" و انتقال ثروت به کار می‌رفته است. همچنین ضرورت آن بیشتر به خاطر مبادله میان مناطق (تجارت خارجی) بوده است، نه مبادله در درون مناطق.

برای مثال در دوران حکومت گیخاتو (۹۴ - ۶۹۰ ه. ق، برادر و جانشین ارغون شاه، از سلاطین ایلخانی)، آنگاه که به پیشنهاد صدرالدین زنجانی (وزیر گیخاتو) و به پیروی از چینی‌ها، در ایران پول کاغذی چاپ و انتشار یافت و استفاده از مسکوکات ممنوع و جرم تلقی شد، ایرانیان این پدیده را نپذیرفتند و کلیه معاملات تجاری را کد شد و حکومت مجبور شد پولهای کاغذی را (که باز به پیروی از چینی‌ها، "چائو" خوانده می‌شد) جمع‌آوری کند<sup>(۱)</sup>. این مسأله نشان‌گر آن است که پول نه نقش واسطه مبادله، بلکه نقش ذخیره ارزش را بازی می‌کرده است. علت این مسأله هرچه باشد (گرچه عمده‌ترین علت آن را می‌توان عدم اطمینان و بی‌ثباتی حاکم بر رژیمها - و بنابراین وجود هزینه مبادله‌ای<sup>(۲)</sup> سنگین - دانست که مردم را ناگزیر به اتخاذ این شیوه کرده است) بیانگر آن است که نقش پول محدود بوده است به این که هرگاه تولید خانوارها بیش از نیاز معیشتی آنها بود، تولید مازاد را از طریق پول، به ثروت تبدیل کنند. بنابراین تولید اصولاً نه برای بازار که برای معیشت خانوارها صورت می‌گرفته است. خانوارها مازادشان را به طلا و نقره تبدیل می‌کردند و هرگاه در کل یک منطقه نیز مازاد به وجود می‌آمده، این مازاد از طریق تجارت بین مناطق، با طلا و نقره (یا کالاهای ساخته شده) معاوضه می‌شده است. بنابراین، تولید اصولاً معیشتی بوده و مبادله نیز محدود به داخل مناطق یا مناطق نزدیک به هم - و به منظور تبدیل مازادها به دارایی نقدی - بوده است.

گزارشهایی نیز که از وجود بازارهای گسترده، مثلاً در زمان صفویان، شده است، نمی‌تواند

بیانگر وجود بازار به مفهومی که در فصل دوم از آن یاد کردیم، باشد<sup>(۱)</sup>. بازارچه‌های عصر صفوی (و ادوار دیگر) در واقع محلی بودند برای مبادله مازادهای محلی و یا مبادله مازادها میان مناطق. این بازارچه‌ها به طور خاص مسیری بوده است که از آن طریق، در پایان هر دوره تولید، اضافه تولید روستاها، به شهرها (ی امیر نشین) منتقل می‌شده است.

"بازار" به عنوان "مکانیزم هماهنگی"، نه "مکان" است و نه برای مبادله "مازاد" است. بلکه اصولاً "بازار"، "مکانیزمی" است که کمک می‌کند تا در پایان هر دوره تولید، "مازادی" (یا کمبودی) بر جای نماند. در واقع، اختلاف بر سر مفهوم ایستا و پویای مبادله است. در مبادله ایستا، تصمیمات تولیدی مستقل از هم و مستقل از تقاضا گرفته می‌شود و در پایان دوره تولید، اضافه تولیدها مبادله می‌شود. اما در مبادله پویا، تصمیمات تولیدی بر هم دیگر اثر گذاشته و همگی نیز از تقاضا متأثر می‌شوند. بنابراین بازارهای قدیم، "مکانی" بوده‌اند برای "مبادله ایستای" مازادها.

در مورد دخالت حکومت در اقتصاد نیز باید گفت، البته حکومت‌ها به شیوه‌های مختلف در اقتصاد دخالت داشته‌اند. مالیات، خراج، اقطاع، تیول، سیورغال و ...، انواع روشهایی بوده‌اند که حکومت در اقتصاد دخالت می‌کرده است. اما این دخالت‌ها نه برای تنظیم اقتصاد، بلکه برای تأمین مخارج لشگری، کشوری و تشریفاتی حکومتها بوده است. تاریخ میانی ایران، نمونه‌های نادری گزارش داده است که حکومتی سیاست‌های مالیاتی و مالکیتی خود را با هدف بهبود امور اقتصادی تنظیم کرده باشد. مثلاً یرلیغ‌های<sup>(۲)</sup> اصلاح‌گرا نه‌غازان خان، حرکتی بود برای بازسازی اقتصادی که پیشینیانش به ویرانی کشیده بودند. این فرمانها، زمینه‌هایی از جمله نرخ‌ها، روشها و دفعات پرداخت مالیات، تشویق‌های مالیاتی برای احیاء اراضی، اقطاع زمین به سران مغول (به منظور وارد کردن آنها به عرصه کشاورزی و احیاء زمینها) و ... را در بر می‌گرفت<sup>(۳)</sup>. همچنین درباره شاه اسماعیل صفوی آمده است که ثروت را از کسانی که به کار نمی‌انداخته و به دیگران خیری نمی‌رسانده‌اند، گرفته و به دیگران می‌داده است. یا این که برای ساختن جاده‌ها و شبکه‌های آبیاری، بیگاری می‌گرفته است<sup>(۴)</sup>. گزارشهایی نیز نظیر این موارد از دوران شاه عباس یا

۱- در باره وضعیت بازارهای عصر صفوی در [۶]، به گونه‌ای گسترده سخن گفته شده است.

۲- یرلیغ، نامی است که در دوره ایلخانان به فرمانهای پادشاه اطلاق می‌شده است.

۳- تفصیل بیشتر این مسأله در [۵۷]، صص ۱۲-۱۰۱ آمده است. ۴- [۲۷]، صص ۶-۲۵.

کریم خان زند رسیده است. اما گستردگی این موارد بسیار اندک، و دوره آنها، بسیار کوتاه بوده است.

همچنین تمامی امتیازاتی که پیش از مشروطیت به خارجی‌ان واگذار شد، نه برای آن بود که با درآمد آنها به اقتصاد سامان داده شود، یا حتی فعالیت‌های اقتصادی امتیازگیرنده موجب رونقی شود. بلکه جملگی برای تأمین مخارج دربارها بوده است. حتی مخالفت با امتیاز نیز با همین انگیزه بوده است. مثلاً در یک مورد که در زمان ناصرالدین‌شاه قرار می‌شود «جناگل [؟] مازندران را به دویست هزار تومان بفروشند»، درباریان نگران می‌شوند که «زغال در طهران کمیاب بلکه نایاب می‌شود»<sup>(۱)</sup>. حتی گزارشهایی که از زمان قاجاران شده است که برای کنترل قیمت‌ها اقدام و دخالت کرده‌اند، معمولاً نوعی واکنش کوتاه مدت و حساب نشده بوده است برای مقابله با بحرانهای اجتماعی - اقتصادی و نه برای تنظیم اقتصاد.

بنابراین شاید بتوان گفت که حداقل تا انقلاب مشروطیت، بازار یا برنامه، هیچ نقشی در تنظیم و هماهنگی اقتصاد نداشتند. حتی گسترش تجارت خارجی در برخی از دوره‌های قرن نوزدهم، عمدتاً بواسطه افزایش دوره‌ای تولید و صادرات یکی از کالاهای پنبه، ابریشم، تریاک، برنج، تنباکو و قالی بوده است<sup>(۲)</sup>. بخش اعظم اقتصاد - که کاملاً کشاورزی بود - بر اساس نیازهای معیشتی خانوارها اداره می‌شد. در واقع، بخش‌هایی که کالاهای یاد شده را تولید می‌کرده‌اند، کاملاً از اقتصاد ایران مستقل بوده‌اند. البته افزایش صادرات این کالاها منجر به افزایش واردات کالاهای خارجی می‌شد و مبادله را گسترش می‌داد و ضرورت تولید برای بازار (و نه برای مصرف شخصی) را پیش می‌آورد. با این حال هنوز زود است که از ظهور "بازار" گفت و گو شود. (باید توجه کرد که در ایران حتی تا اصلاحات ارضی ۱۳۴۱ بخش اعظم ارزش افزوده بخش کشاورزی - که بخش مسلط و اصلی اقتصاد بود - بطور مستقیم و به صورت پرداخت جنسی بخشی از محصول، به عوامل تولید پرداخت می‌شد. در حالی که یکی از پیش شرطهای مهم تکامل بازارها، تشکیل بازارهای عوامل و مخصوصاً بازار کار است و این که سهم این عوامل از ارزش افزوده به صورت غیر مستقیم و نقدی - نظام پرداخت مزد و رانت نقدی - پرداخت شود.)

۱- اعتمادالسلطنه؛ روزنامه خاطرات، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۰۴۷؛ به نقل از [۲۷]، صص ۱۲ - ۱۱.

۲- گزارش مشروح تجارت خارجی اقلام یاد شده و نقش آن در اقتصاد در [۲۷] آمده است.

## ۲- سازوکار اقتصاد، پس از مشروطیت

دوران پس از انقلاب مشروطیت، تا اواخر دهه بیست، در هر دو عرصه اجتماعی و اقتصادی یکی از سرنوشت سازترین ادوار تاریخ معاصر ایران بوده است. گرچه این دوره، عموماً از جنبه دگرگونی‌های سیاسی، مورد توجه بوده است؛ اما تحولات عمیق اقتصادی که پایه‌های آن در این دوره - و به طور خاص در دوره زمامداری رضا شاه - نهاده شد، آثار دیر پایی داشته است که نه تنها تحولات اقتصادی بعدی را شکل داد، بلکه بر تحولات سیاسی و اجتماعی پس از خود نیز تأثیر گسترده‌ای نهاده است. در این دوره، اقتصاد مراحل تکوین خویش را از یک اقتصاد معیشتی به سوی یک اقتصاد غیر معیشتی (بازاری یا دولتی) آغاز کرد و به سرعت پیوندهای خود را با اقتصاد جهانی گسترش داد.

در این دوران، نفت نقش تعیین‌کننده خود را در اقتصاد (و حتی در سیاست) تثبیت کرد و دولت از طریق درآمدهای نفتی، دست به مداخله گسترده در اقتصاد زد. شبکه راهها، راه آهن، مخابرات، حمل و نقل، سدها و ... زیربنای لازم را برای تکوین یک اقتصاد غیر معیشتی فراهم آوردند. نکته جالب این جاست که از یک سو دولت مداخله گسترده‌ای را در اقتصاد آغاز کرد و از سوی دیگر همین مداخلات شرایط لازم را برای گسترش بازارها فراهم آورد (تکوین همزمان و نقش مشترک فرمان (برنامه) و بازار در تنظیم و هماهنگ سازی اقتصاد). در این دوره، صنایع و کارخانه‌های بزرگی (با بیش از ده کارکن) که تنها به قصد فروش در بازار تولید می‌کردند به مرور گسترش یافت (مثلاً از هیچ کارخانه بزرگ در آستانه مشروطیت به ۱۷۵ کارخانه بزرگ در ۱۳۲۶)<sup>(۱)</sup>. در کنار این کارخانه‌ها، انواع واحدهای تجارتي و خدماتی بزرگ مقیاس نیز گسترش یافت (در سال ۱۳۱۹ تعداد شراکت‌های ثبت شده ۱۷۳۵ بوده است)<sup>(۲)</sup>. اما به زودی نیز نیاز به مداخله منظم و حساب شده دولت در اقتصاد، احساس شد و در سال ۱۳۲۶، سازمان برنامه تأسیس و اولین برنامه هفت ساله اقتصادی تدوین شد. گرچه در اواخر دهه بیست، هنوز بخش اعظم جمعیت در روستا زندگی می‌کرد و به کشاورزی می‌پرداخت (و در واقع اقتصاد معیشتی را تداوم می‌داد)، اما دولت و بخش خصوصی، پا به پای هم در کار راه‌اندازی صنایع جدید ماشینی مشغول بودند، به طوری که در سال ۱۳۲۹، در بخش صنایع مدرن ماشینی، ۲۰ هزار نفر در

کارخانه‌های دولتی و ۳۰ هزار نفر در کارخانه‌های بخش خصوصی مشغول به کار بوده‌اند (این عده جدای از شاغلین در بخش صنایع کوچک یا سستی و بخش‌های معدن و نفت هستند)<sup>(۱)</sup>.

بنابراین پایه‌های اقتصاد جدید ایران را، تکوین همزمان بازار و برنامه شکل داده است. به دیگر سخن، ما از یک اقتصاد معیشتی، نخست به یک اقتصاد بازاری کاملاً آزاد یا یک اقتصاد برنامه‌ای شدیداً متمرکز عبور نکرده‌ایم و سپس بر اثر ضرورت آن را تعدیل کنیم. اقتصاد ما از یک اقتصاد معیشتی، به یک اقتصاد غیر معیشتی مختلط تحول یافته است.

این مسأله را به سادگی می‌توان با مقایسه ساختار اقتصاد در آستانه انقلاب مشروطیت با دهه‌های پس از آن دریافت. با استفاده از برخی اطلاعات موجود (البته با قابلیت اعتماد ضعیف)، بودجه سالانه دولت در سال ۱۲۷۹ تقریباً نزدیک به دو درصد تولید ناخالص ملی برآورد شده است. از این مقدار نیز بیش از ۸۰ درصد آن مربوط به مخارج قشون، مستمری‌ها و خانواده سلطنتی بوده است<sup>(۲)</sup>. بنابراین دولت عملاً هیچ نقشی در اقتصاد نداشته است. قاجاران نه تنها نقشی در تحرک اقتصاد ایفا نکردند، بلکه حتی حرکت‌های نمایی را که سلسله‌های پیشین (مثل صفویه یا زندیه) در رونق بخشیدن به پایتخت‌های خود داشتند، نیز نمایان نساختند. در این باره سایکس<sup>(۳)</sup> نوشته است: "تعداد ابتیه عمومی که می‌تواند به حساب سلسله قاجار گذاشته شود، اگر نه هیچ، لااقل معدود است"<sup>(۴)</sup>.

در دوره یاد شده، درآمدهای دولت نیز عمدتاً از طریق انواع مالیاتها تأمین می‌شده است (۲۵ درصد از گمرکی‌ها، ۸ درصد از انحصارات، ۶۷ درصد از انواع مالیاتهای عمومی)<sup>(۵)</sup>. بنابراین دولت‌های پیش از مشروطیت نه از بُعد هزینه‌ها و نه از بُعد درآمدها، هیچ‌گونه حرکت اقتصادی (به مفهوم فعالیت مداخله طلبانه هدف دار در زمینه‌های اقتصادی) نداشته‌اند<sup>(۶)</sup>.

اکنون ببینیم در چنین اقتصادی که دولت عملاً هیچ مداخله‌ای در مسائل اقتصادی نداشته است، "بازار" تا چه حد می‌توانسته است نقش داشته باشد. در غیاب مداخله دولت در اقتصاد،

۲- [۵]، صفحات ۷ و ۲۷

۱- همان، ص ۲۴

3-Sykes

۵- همان، ص ۷

۴- به نقل از [۵]، ص ۲۷

۶- در واقع دولت‌های این دوره از نظر بزرگی و از نظر شیوه تأمین مخارج، همان دولت مورد نظر نئوکلاسیک‌ها است. اما متأسفانه این دولت‌ها وظیفه اصلی خود را - یعنی تعریف، تثبیت و تضمین حقوق مالکیت - هرگز انجام ندادند.



شاخص‌هایی همچون سهم صنایع در تولید ملی، حجم تجارت خارجی، سرمایه‌گذاری بر روی ماشین‌آلات و تجهیزات، حجم شبکه‌های زیربنایی مثل راه‌ها و ... می‌تواند بیانگر گسترش بالفعل، یا توانایی بالقوه اقتصاد برای گسترش مبادله بازاری باشد. نخست یادآوری می‌کنیم که در دوره یاد شده، ۸۰ تا ۹۰ درصد تولید ناخالص ملی، مربوط به بخش کشاورزی و فعالیت‌های وابسته به آن بوده است. ده تا بیست درصد باقی مانده نیز مربوط بوده است به تعدادی صنایع کوچک (عموماً دستی و وابسته به کشاورزی)، معادن، خرده‌فروشی، خدمات خصوصی و عمومی. از نظر تجارت خارجی نیز در سال ۱۲۷۹، واردات حدود ۷ تا ۸ درصد تولید ناخالص ملی را تشکیل می‌داده است. همچنین بخش اعظم صادرات و واردات ایران، مربوط به چند کالای انگشت شمار بوده است (عمده واردات: منسوجات، شکر و چای، عمده صادرات: خشکبار، پنبه، تریاک، ابریشم خام، برنج، فرش، توتون و تنباکو) و بنابراین آثار تجارت خارجی به بخش‌های کوچکی از اقتصاد منتقل می‌شده است.

از نظر سرمایه‌گذاری، برآوردهای مربوط به سال ۱۲۷۹ بیانگر آن است که سرمایه‌گذاری ثابت ناخالص داخلی، حدود ۸/۵ درصد تولید ناخالص داخلی بوده است که تنها دو درصد از کل آن صرف واردات ماشین‌آلات، تجهیزات و وسایل شده است (یعنی ۱/۷ هزارم تولید ناخالص ملی). در مورد امکانات زیربنایی نیز کافی است بدانیم وضعیت مهم‌ترین نوع امکانات زیربنایی برای یک اقتصاد بازاری - یعنی شبکه راه‌ها و حمل و نقل - چگونه بوده است. در آستانه قرن بیستم، ایران تنها دارای حدود ۱۳۰۰ کیلومتر راه (برای عبور وسائط نقلیه چرخدار) بود. به عبارت دیگر به ازاء هر ۱۲۶۸ کیلومتر مربع از کشور، تنها یک کیلومتر جاده وجود داشته است. از این گذشته دو عارضه مهمی که حمل و نقل را در این جاده‌ها نیز محدود یا پر هزینه می‌کرده، عوارض بسیار بالا و عدم امنیت بوده است. بطور کلی هزینه حمل و نقل بسیار سنگین بوده است به گونه‌ای که هزینه حمل و نقل داخلی کالاهای وارداتی، حدود ۴۰ درصد قیمت نهایی آنها بوده است (برای تهران). در همان سال نیز در ایران تنها ۱۳ کیلومتر خط آهن وجود داشته است<sup>(۱)</sup>.

۱- کلیه آمارهای این بند، از فصل اول [۵] نقل، یا با توجه به اطلاعات ارائه شده در آن فصل، محاسبه شده‌اند. به آمارهای مربوط به تولید ناخالص ملی و اجزاء آن، باید بسیار محتاطانه نگریست. منبع یاد شده این برآوردها را با توجه به اطلاعات موجود (عمدتاً در منابع و گزارش‌های غیر فارسی) در باره مصرف سرانه گندم، جمعیت، قیمت‌ها و عواید دولت در سال یاد شده محاسبه کرده است.

بنابراین در آستانه قرن بیستم و در آستانه انقلاب مشروطیت ایران، بخش اعظم اقتصاد ایران نه از طریق تنظیم‌های دولتی سازمان داده می‌شده است و نه از طریق ساز و کار بازار. بلکه ایران دارای یک اقتصاد تقریباً بسته، محدود، ایستا و معیشتی بوده است که بخش اعظم ساز و کار آن به وسیله سنت‌ها و قراردادهای (که گاهی نیز به شکل قانون در آمده بودند) تنظیم می‌شده است. البته در این اقتصاد نیز مبادله و بازار وجود داشته است، اما "مبادله ایستای مازادها در بازارچه‌ها". به دیگر سخن، بخش اعظم تولید، نه برای ارائه به بازار، که برای مصرف خانوارها (عوامل تولید) بوده است؛ و بخش اعظم توزیع، نه از طریق پرداخت‌های پولی بازار، که از طریق تقسیم مستقیم تولیدات در میان عوامل، انجام می‌شده است.

اما پس از انقلاب مشروطیت (آغاز قرن بیستم) تا پایان جنگ جهانی دوم، چه تحولی در این ساختار رخ داده است؟ آمارهای منسجم و قابل اعتمادی - به صورت سریهای زمانی - برای دنبال کردن روند متغیرهای کلان، در طول این دوره وجود ندارد. بنابراین مجبوریم با توجه به آمارهای رسمی و موثق‌تر اواخر این دوره، کل تحولی را که در فاصله این سالها رخ داده است، یکجا ملاحظه کنیم. اولین برآورد رسمی از تولید ناخالص داخلی مربوط به سال ۱۳۲۶ و حدود ۴۸ میلیارد ریال است<sup>(۱)</sup>. در همین سال هزینه‌های دولتی ۸/۱۲۰ میلیارد ریال بوده است<sup>(۲)</sup>. بنابراین در این سال، سهم هزینه‌های دولت در تولید ناخالص داخلی نزدیک به ۱۷٪ بوده است. یعنی نه تنها حجم مطلق بودجه دولت طی دوره یاد شده (۱۲۷۹ تا ۱۳۲۶)، بیش از ۱۲۰ برابر شده است<sup>(۳)</sup>، بلکه سهم دولت در اقتصاد، بطور نسبی نیز از کمتر از ۲ درصد به ۱۷ درصد افزایش یافته است (این رقم تنها مربوط به بودجه عمومی کشور است و اگر بودجه‌های شرکت‌های دولتی نیز گنجانده شود، رقم بزرگتری به دست می‌آید). این تغییر شدید بیانگر آن است که هر تحولی که در بنیادها، نهادها، روابط و مکانیزم‌های اقتصاد ایران طی این دوره رخ داده است، تا حدود زیادی از

۱- [۱۲۲]، ص ۱۰. البته از درآمد ملی ایران در سال ۱۳۲۵ نیز برآوردی به دست داده شده است. ([۳۷] ص ۳۷۵) اما از آن جا که می‌خواهیم هزینه‌های دولت و تشکیل سرمایه ثابت را با تولید ناخالص داخلی مقایسه کنیم، از اطلاعات مربوط به سال ۱۳۲۶ که تولید ناخالص داخلی اش برآورد شده است، استفاده می‌کنیم.

۲- [۱۷]، ص ۱۳۷

۳- عواید دولت در سال ۱۳۷۹ حدود ۶۷ میلیون قران بوده است ([۵]، ص ۷)، با این فرض که هزینه‌های دولت برابر با عوایدش بوده است، می‌توان این رقم را با رقم هزینه‌های دولتی در سال ۱۳۲۶ مقایسه کرد که بیش از ۱۲۰ برابر است.

تحول نقش دولت در اقتصاد سرچشمه گرفت است. و بنابراین، حداقل در ساختن پایه‌های اقتصاد امروز جامعه ما، دولت (فرمان یا برنامه) نقش چشم‌گیر داشته است<sup>(۱)</sup>.

البته شاخص‌های دیگری همچون تعداد شاغلین بخش دولتی، تعداد صنایع دولتی، سهم دولت در تجارت خارجی، سهم دولت در ارزش افزوده، سهم دولت در سرمایه‌گذاری و یا شاخص‌های تلفیقی حاصل از این‌ها نیز می‌تواند این تحول یا ابعاد مختلف این تحول را نشان دهد، اما اصولاً نسبت بودجه عمومی دولت (یا بودجه کل کشور) به تولید ناخالص داخلی، یکی از شاخص‌های نسبی مهم برای اندازه‌گیری فعالیت‌های اقتصادی دولت است<sup>(۲)</sup>.

پیش از این آمد که در آستانه مشروطیت، صنعت کارخانه‌ای بزرگ (به معنای کارگاههایی با تعداد ۱۰ کارگر یا بیشتر) در ایران وجود نداشت. گرچه تا آن زمان، کوشش‌های متعددی برای تأسیس برخی صنایع - از سوی سرمایه‌گذاران خارجی و داخلی - شده بود، اما همه آنها به علل مختلف (هزینه سنگین مواد اولیه، هزینه‌های بالای حمل و نقل، عدم کارایی نیروی کار، رقابت خارجی، محدود بودن تقاضا و علل غیر اقتصادی<sup>(۳)</sup>) ورشکست شده بودند<sup>(۴)</sup>. در سال ۱۳۲۶، تعداد کارگاههای صنعتی (اعم از کوچک یا بزرگ)، در زمینه‌های مختلف، ۴۳۴ بوده است، که جمعاً ۱۵۱۵۰۶ نفر را به کار می‌گرفته‌اند<sup>(۵)</sup>. گرچه برخی از این کارخانه‌ها، دولتی بوده‌اند، اما بر اساس اطلاعات موجود، هیچ کدام از این صنایع حتی اگر انحصاری بوده باشند، انحصاری

۱- اصولاً دولت‌ها از طریق تولید کالاهای عمومی، تولید کالاهای خصوصی، قانون‌گذاری، و سیاست‌گذاری اقتصادی بر فعالیت‌های اقتصادی جامعه تأثیر می‌گذارند. دولت ممکن است در تولید برخی از کالاهای، هیچ قصد دخالت و تأثیرگذاری بر ساز و کار اقتصاد را نداشته باشد و همانند یک تولیدکننده خصوصی عمل کند. از سوی دیگر، برخی از قوانین یا سیاست‌های دولت ممکن است ساز و کار جاری اقتصاد را (مثلاً مکانیزم بازار) در برخی زمینه‌ها کاملاً ناممکن و مختل سازد (همچون ممنوع کردن تولید یا مصرف برخی کالاها یا ایجاد انحصارات قانونی حمایت شده - که تصمیم‌گیری انحصاری‌شان فارغ از شرایط و علائم بازار است). این گونه قوانین گرچه برای دولت هزینه اندکی دارند اما بر اقتصاد تأثیرات زیادی می‌گذارند. در مجموع می‌توان گفت در یک دولت متعادل این نوع هزینه‌های دولت - که اندک‌اند اما تأثیرشان زیاد است - نقش غیر مداخله‌گرانه هزینه‌های نوع اول را در اقتصاد جبران می‌کند.

۲- در باره انواع شاخص‌های اندازه‌گیری فعالیت اقتصادی دولت و نقاط قوت و ضعف آنها، در [۲۳]، فصل سوم، توضیح داده شده است.

۳- در مورد علل غیر اقتصادی یا نگرفتن صنایع جدید در ایران در [۲] به تفصیل سخن رفته است. هرچند در فصل ده اشاره می‌کنیم که نقش بسیاری از این عوامل با تحلیل هزینه مبادله قابل توجیه است.

۴- [۵]، ص ۲۵۹

۵- [۱۸]، ص ۱۴۹

نا بازاری نبوده‌اند<sup>(۱)</sup>. بنابراین، صرف تولیدشان برای بازار و فروششان در بازار و استخدام کردن نیروی کار و دیگر عوامل تولید از طریق بازار و پرداخت دستمزدهای پولی بازار به کارگران و دیگر عوامل تولید، توسط این واحدها، باعث گسترش تقسیم کار، مبادله‌ای شدن تولید و گسترش ساز و کارهای بازاری می‌شده است. از این گذشته، علاوه بر تعداد زیادی واحدهای کوچک تولیدی و خدماتی که در نتیجه و پیرامون فعالیت صنایع ماشینی جدید، در جامعه به کار مشغول بوده‌اند، در همین سال در صنعت نفت نیز ۵۲ هزار نفر در کنار سایر مستخدمین دولت اشتغال داشته‌اند<sup>(۲)</sup> و دریافت‌های پولی آنان به روند مبادله‌ای شدن تولید دامن می‌زده است. در طول این دوره، سهم واردات نیز نسبت به تولید ناخالص داخلی، تقریباً دو برابر شده است؛ شبکه حمل و نقل جاده‌ای تکمیل شده، راه‌آهن سراسری احداث شده و حمل و نقل هوایی و دریای نیز به کار افتاده است.

بنابراین با توجه به شرایط مساعد پیش‌گفته، اصولاً کاهش هزینه حمل و نقل و امنیت نسبی راهها باید منجر به گسترش مبادله بازاری در سراسر اقتصاد شده باشد. به عبارت دیگر انتظار داریم در این سالها، در کنار سهمی که دولت در اقتصاد بازی می‌کند (کمتر از ۲۰ درصد)، بقیه اقتصاد با مکانیزم‌های بازاری هماهنگ شده باشد. اما هنوز در این دوره، بخش اعظم کشاورزی ایران با روابط سنتی و قراردادی ارباب و رعیتی اداره می‌شود. و هنوز بخش اعظم اقتصاد ایران، کشاورزی است. بنابراین می‌توان گفت در این دوره (حداقل تا پیش از اصلاحات ارضی) اقتصاد ایران با ترکیب قوی دولت - سنت - بازار تنظیم و هماهنگ می‌شده است.

با انجام مرحله اول اصلاحات ارضی (۱۳۴۱)، حدود نیمی از زمینهای موجود کشاورزی - که تا آن زمان، هنوز بیش از ۶۰ درصد آن در تسلط روابط سنتی ارباب و رعیتی (سهم بری و

۱- اصولاً انحصارات قانونی یا حمایت شده (غیر طبیعی)، ممکن است دو حالت داشته باشند، در حالت نخست، بنگاه بواسطه قانون یا به خاطر حمایت دولتی به انحصارگر تبدیل می‌شود، اما انحصارگری که تصمیمات تولیدی و تخصیصی‌اش را با توجه به علائم بازار می‌گیرد. در این صورت ممکن است رقابت محدود شود و نتایج بازار، از کارایی دور بشوند، اما مکانیزم بازار برقرار است و تصمیمات دو طرف بازار، در فرایند بازار - اما با توجه به محدودیت جدید یعنی انحصارگر بودن یکی از طرفین - اتخاذ می‌شود. در واقع دامنه انتخاب در مکانیزم بازار کاهش می‌یابد. اما در حالت دوم، تصمیمات انحصارگر، بدون توجه به علائم بازار و بر اساس دستورالعمل‌های دولتی، اتخاذ می‌شود. در این حالت، تنها یک گزینه در برابر مشارکت کنندگان در بازار قرار دارد. بنابراین دیگر انتخاب مفهوم ندارد و مکانیزم بازار از کار می‌افتد (انحصار نا بازاری).

اجاره داری) باقی مانده بود - به مالکیت خصوصی کشاورزان درآمد<sup>(۱)</sup> (در واقع می توان گفت حدود نیمی از نیروهای تولیدی بخش کشاورزی از قید تنظیم سنتی، آزاد شده است و می تواند در اختیار تنظیم بازاری یا دولتی قرار گیرد). همچنین نیروی کار بیش از ۱/۷ میلیون خانوار (در واقع، نیروی کار حدود نیمی از جمعیت کشور در آن تاریخ)، از پیوندهای سنتی آزاد و در اختیار ساز و کار بازار قرار گرفت<sup>(۲)</sup>. در واقع، با اصطلاحات ارضی دهه چهل، بخش اعظم پیوندها و روابط سنتی اقتصاد، گسست و خلاء عظیمی پدیدار شد که لاجرم اقتصاد را عرصه رقابت دولت و بازار - برای کسب سهم بیشتری از اقتصاد - کرد. (البته بدون شک هنوز بخش های بسیار کوچکی در اقتصاد وجود دارند که از طریق روابط سنتی تنظیم و هماهنگ می شوند - مثلاً تولید در میان برخی گروه های عشایری این گونه است).

در این رقابت، از یک سو افزایش درآمدهای نفتی، برگ برنده ای است در دست دولت تا سهم خود را در اقتصاد افزایش دهد؛ از سوی دیگر، با اصلاحات ارضی، بخش بزرگی از ثروت تولیدی جامعه (زمین) نه تنها از حالت تصرف خصوصی به حالت مالکیت خصوصی در آمد، بلکه از دستان جمع محدودی بیرون آمد و در کل اقتصاد گسترش یافت (بر پایه برخی برآوردها، پیش از اصلاحات ارضی، تنها ۳۷ خانوار، مالک ۱۹ هزار ده - یا ۳۸ درصد کل روستاهای ایران - بوده اند<sup>(۳)</sup>). گسترش مالکیت خصوصی (گرچه هنوز ممکن است حقوق مالکیت مربوط به این گونه دارائی ها، تعریف، تثبیت و تضمین نشده باقی مانده باشد)، به عنوان نهاد مرکزی اقتصاد، بطور کلی شرایط را برای گسترش و پیدایش انواع نهادهای بازاری مهیا می سازد؛ و بطور خاص، با توزیع مجدد ثروت، حجم بازارها را گسترده می کند؛ با آزاد کردن نیروی کار از زمین، بازارهای کار را گسترش داده و فعال می سازد؛ و با رها کردن دارائی های جامعه از قیودات سنتی و قراردادی،

۱- البته باید توجه کرد که بخشی از این زمین ها قبلاً نیز در تصرف خصوصی کشاورزان (همان کشاورزانی که بر اساس قانون اصلاحات ارضی، مالک زمین های خود شناخته شدند) بوده است که به صورت بهره برداری شخصی اداره می شده است. اما همان گونه که پیشتر نیز آمد، تصرف یا بهره برداری خصوصی همواره به مفهوم "مالکیت خصوصی" نیست. مالکیت خصوصی آن گاه محقق است که با حق استفاده، حق سوء استفاده و حق مبادله همراه باشد و اعمال این حقوق نیز با ابزارهای قانونی، تسهیل و تضمین شده باشد.

۲- آمارهای این بند، از اطلاعات ارائه شده در ص ۳۲۷ و ص ۳۳۰ منبع [۱۷]، نقل یا محاسبه شده است.

۳- [۱۷]، ص ۳۲۷.

بازارهای سرمایه را به تحرک و می‌دارد<sup>(۱)</sup>. و این‌ها همه نیروهایی هستند که "بازار" را در گسترش سهم خود در اقتصاد، حمایت می‌کنند. به نظر می‌رسد در این رقابت میان "دولت" و "بازار" برای کنترل اقتصاد ایران، سرانجام در بلند مدت (مخصوصاً با کاهش اهمیت نفت در اقتصاد و با استقرار کامل نهادهای بازاری)، دولت مجبور به عقب‌نشینی باشد.

در واقع، شواهد تجربی نیز از این فرضیه حمایت می‌کنند. جدول (۴ - ۱) شاخص‌های نسبی اندازه فعالیت‌های اقتصادی دولت را برای چهار دوره نشان می‌دهد. همچنین جدول (۴ - ۲) سهم هزینه‌های دولتی را در تولید ناخالص داخلی (GDP) چند کشور دارای اقتصاد بازاری پیشرفته نشان می‌دهد. مقایسه متوسط سهم هزینه‌های دولتی در GDP کشورهای جدول (۴ - ۲) در طول دوره ۷۹ - ۱۹۶۰، با متوسط سهم کل هزینه‌های دولت در طول دوره نظیر (۵۷ - ۱۳۳۸) برای ایران در جدول (۴ - ۱)، نشان می‌دهد که متوسط این سهم برای ایران (۵۱/۱۵) از متوسط همین سهم برای تمام کشورهای یاد شده بیشتر است (بیشترین سهم را سوئد با ۳۸/۹ درصد دارا بوده است). همچنین مقایسه این سهم در پنج ساله پیش از انقلاب (۵۷ - ۵۳) در ایران با دوره نظیر در کشورهای یاد شده (۷۹ - ۱۹۷۴) همین نتیجه را می‌دهد. تنها در سالهای پس از انقلاب (۶۷ - ۵۸)، این سهم از سهم سوئد در دوره نظیر (۸۷ - ۱۹۸۰) کمتر بوده است.

۱- معمولاً در ادبیات اقتصاد سیاسی ایران، اصلاحات ارضی را یک حرکت صوری و نمایشی - و بنابراین عقیم - می‌خوانند. این که این اصلاحات بر اساس فشار سیاسی آمریکا و رقابت گروه‌های سیاسی داخلی انجام گرفت؛ این که بسیاری از درباریان و وابستگان آنها همچنان بزرگ مالک ماندند؛ این که اصلاحات ارضی انجام شد تا صنایع مونتاژ بتواند استقرار یابد؛ این که اصلاحات ارضی نقشی در بهبود توزیع درآمد نداشت و بزرگ مالکان در نقش تجار بزرگ و مالکان صنایع بزرگ ظاهر شدند؛ این که روابط استثماری از مزرعه به کارخانه منتقل شد؛ این که اصلاحات ارضی نقش واقعی و انتظاری در توسعه اقتصادی ایران بازی نکرد؛ و مسائل بی شماری از این قبیل، در عین حالی که دارای اهمیت و نیازمند مطالعه هستند، لطمه‌ای به بحث ما نمی‌زنند. در این جا سخن، تنها این است که روابط اقتصادی سنتی که بر بزرگترین بخش اقتصاد (کشاورزی) حاکم بود، تا حدود زیادی فروریخت. در واقع نیروهای اقتصادی که در این بخش محبوس شده بود، آزاد شد. اما این که از این نیروها چگونه برای پیشرفت اقتصاد بهره گرفته شده است، سخن دیگری است. در واقع بحث اصلی فصل هشتم نیز همین است که در بسیاری از زمینه‌ها و از جمله در مورد اصلاحات ارضی، به دلیل آن که از حقوق مالکیت بطور قانونی و گسترده حفاظت نشده است، نیروهای اقتصادی تنها توانسته‌اند شکل تکامل نیافته‌ای از بازار را به وجود بیاورند که قادر به شکل دهی رقابت مؤثر نیست. بنابراین مسأله رها شدن نیروهای اقتصاد از قید ساز و کارهای سنتی - که با اصلاحات ارضی تا حدود زیادی انجام شد - یک مسأله است، و مهیا بودن شرایط و تحقق پیش فرض‌ها برای آن که این نیروها بتواند منجر به شکل‌گیری بازارهای پیشرفته و رقابتی شود و نهایتاً به توسعه اقتصادی بینجامد، مسأله دیگری است.

بنابراین، با وجود آن که حجم مطلق یا نسبی هزینه‌های دولت نمی‌تواند شاخص دقیقی برای انحراف یک اقتصاد از ساز و کارهای بازاری، باشد؛ اما بالا بودن شاخص یاد شده در ایران - نسبت به کشورهای بازاری - ممکن است این گمان را تقویت کند که اقتصاد ایران شدیداً به وسیله دولت تنظیم می‌شود (مخصوصاً به دلیل ضعیف‌نهادهای بازاری در ایران - در مقایسه با کشورهای صنعتی بازاری).

البته احتمالاً در برخی دوره‌ها چنین بوده است. اما آنچه مهم است، روند هزینه‌های دولت است. همان‌گونه که در جدول (۴ - ۱) مشاهده می‌شود، سهم بودجه کل دولت در  $GDP$ ، پس از یک دوره افزایش شدید، شروع به کاهش کرده است و نکته مهم آن که، روند کاهش سهم دولت در اقتصاد که عملاً از سال ۱۳۵۵ آغاز شده است، در تمامی سال‌های پس از انقلاب - و حتی در زمان جنگ تحمیلی - نیز به طور نسبی (و علی‌رغم تصور رایج) تداوم یافته است.

از این گذشته، با توجه به این که بودجه شرکت‌های دولتی و مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت نیز در بودجه کل دولت گنجانده شده است، سهم بودجه کل دولت در تولید ناخالص داخلی نمی‌تواند گویای حجم فعالیت مداخله‌گرانه دولت در اقتصاد باشد. بسیاری از شرکت‌های دولتی گرچه در تملک دولت هستند اما همچون یک بنگاه خصوصی، تصمیمات خود را با توجه به علائم و شرایط بازار می‌گیرند و در بسیاری موارد، حداکثرکننده سود هستند. در واقع فعالیت آنها فرآیند بازار را مختل نمی‌کند - گرچه ممکن است نتایج بازار را تغییر دهد. بنابراین با کنار گذاشتن بودجه شرکت‌های دولتی، سهم بودجه عمومی دولت در  $GDP$  می‌تواند شاخص بهتری برای حجم فعالیت اقتصادی (احتمالاً مداخله‌گرانه) دولت باشد.

ستون دوم جدول (۴ - ۱) متوسط این شاخص را همراه با متوسط رشد آن، برای دوره مربوطه نشان می‌دهد. هرکدام از دوره‌های جدول، ناظر بر یکی از تحولات مهم اقتصادی و اجتماعی در ایران است. اصلاحات ارضی، افزایش سریع درآمدهای نفتی (ضربه نفتی اول)، انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی، پایان جنگ و برنامه اول توسعه جمهوری اسلامی (تعدیل اقتصادی) از تحولات اصلی متناظر با این دوره‌ها می‌باشند. باید توجه داشت که شاخص‌های جدول بالا، تورم‌زدایی شده و حقیقی می‌باشند (اثر قیمت‌های جاری صورت کسر با قیمت‌های جاری مربوط به مخرج کسر خنثی شده است). با توجه به برآورد سهم هزینه‌های دولت در تولید ناخالص داخلی در آغاز مشروطیت (۲ درصد در ۱۲۷۹)، و برآورد آن برای سال ۱۳۲۶ (۱۷ درصد)، و مقایسه آنها با

جدول (۴ - ۱): میانگین نسبت بودجه کل و بودجه عمومی دولت به تولید ناخالص داخلی در دوره‌های گزیده (درصد)

شرایط اجتماعی دوره	بودجه عمومی دولت تولید ناخالص داخلی	بودجه کل دولت تولید ناخالص داخلی	شاخص		دوره
			درصد	رشد	
اصلاحات ارضی	۲۵/۰۶	۳۵	درصد	رشد	۱۳۳۸ - ۵۲
			رشد		
ضربه نفتی اول و افزایش درآمد نفت	۴۰/۱۸ ۶۰/۳	۶۷/۳ ۹۲/۳	درصد	رشد	۵۳ - ۵۷
			رشد		
انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی	۲۵/۵۶ -۳۶/۳۸	۵۰/۲۶ -۲۵/۳	درصد	رشد	۵۸ - ۶۷
			رشد		
برنامه اول توسعه اقتصادی جمهوری اسلامی	۱۹/۱۳ -۲۵/۵۲	۴۲/۵ -۱۵/۴	درصد	رشد	۶۸ - ۷۲
			رشد		
حکومت پهلوی	۳۲/۶۲	۵۱/۱۵			۱۳۳۸ - ۵۷
جمهوری اسلامی	۲۲/۳۵	۴۶/۳۰			۱۳۵۸ - ۷۲
استقرار صنایع بزرگ حمایت شده	۲۷/۴۸	۴۸/۷۶			۱۳۳۸ - ۷۲

مأخذ: سه دوره اول، از [۲۳] ص ۷۹ و دوره ۷۲ - ۶۸ بر اساس آمارهای برگرفته از منابع زیر محاسبه شده است:

- بودجه کل کشور ۷۲ - ۶۸ (مجموعیات اول)، سالنامه آماری ۱۳۷۲، ص ۵۳۱

- بودجه عمومی دولت ۷۱ - ۶۸ (قطعی)، سالنامه آماری ۱۳۷۲، ص ۵۳۹ و سال ۷۲ (قطعی) قانون بودجه ۱۳۷۴.

- تولید ناخالص داخلی، ۷۱ - ۶۸ مجموعه اطلاعاتی سازمان برنامه و بودجه، ص ۷۸ و سال ۱۳۷۲ از قانون برنامه دوم توسعه جمهوری اسلامی، ص ۱۱۷.



نسبت‌های جدول (۴-۱)، می‌توان گفت که در تمامی سالهای پس از مشروطیت و به خصوص در دوران اصلاحات ارضی و سپس سالهای افزایش سریع درآمدهای نفتی، تا سال ۵۴، سهم دولت در اقتصاد همچنان رو به افزایش بوده است (حداکثر سهم بودجه عمومی دولت در GDP در سال ۱۳۵۴ و برابر با ۵۳/۶۳ درصد بوده است).

جدول (۴-۲): متوسط سهم هزینه‌های دولتی در تولید ناخالص داخلی در کشورهای دارای اقتصاد بازاری در دوره‌های گزیده (به درصد)

۱۹۶۰-۷۹	۱۹۸۰-۸۷	۱۹۷۴-۷۹	۱۹۶۸-۷۳	۱۹۶۰-۶۷	
۱۶/۶	۲۶/۷	۲۱/۷	۱۴/۶	۱۳/۵	ژاپن
۲۸/۷	۳۴/۶	۳۱/۱	۲۹/۱	۲۵/۸	ایالات متحده
۳۵/۶	۴۷/۱	۳۹/۳	۳۴/۶	۳۳	فرانسه
۳۸/۹	۵۹/۸	۴۹/۵	۳۸/۱	۲۹	سوئد
۳۴	۴۵	۳۹/۵	۳۲/۹	۲۹/۶	جامعه اروپا

برگرفته از: Angresano, James; *Comparative Economics*; Prentice-Hall 1991, P.221

همان‌گونه که ارقام جدول نشان می‌دهد، هر دو شاخص نسبی مداخله دولت، در دوره‌های یاد شده، افزایش یافته است. با وجود این، در دوره‌ای که مداخله دولت به حداکثر خود می‌رسد (۵۷-۱۳۵۳)، سهم ۴۰/۱۸ درصدی بودجه عمومی دولت در تولید ناخالص داخلی، تنها اندکی بیش متوسط سهمی است که دولت‌های جامعه اروپا در دوره نظیر (۱۹۷۴-۷۹)، در اقتصادهای خود داشته‌اند. بنابراین حتی اگر فرض کنیم سهم ۴۰/۱۸ درصدی دولت، تماماً صرف سیاست‌های مداخله‌گرانه می‌شده است - که فرضی است غیر واقعی - ولی بقیه اقتصاد با مکانیزم‌های بازاری (و نه با روابط و قواعد سنتی) تنظیم شده است، باز می‌توان گفت - حتی در اوج مداخله دولت در اقتصاد - هنوز تنظیم و هماهنگ‌سازی اقتصاد، با نقش مسلط "بازار" انجام می‌شده است.

### ۳- سازوکار اقتصاد، پس از انقلاب اسلامی

با توجه به ارقام جدول (۴- ۱) می‌توان دریافت که سهم دولت در اقتصاد، در دوره‌های پس از انقلاب اسلامی رو به کاهش گذاشته است. همچنین در حالی که معمولاً در دوره‌های جنگی دلایل کافی برای گسترش مداخله دولت وجود دارد، دوران جنگ در ایران (۶۷- ۱۳۵۹) شاهد کاهش سهم بودجه عمومی دولت در تولید ناخالص داخلی بوده است. بطوری که از ۳۵/۵ درصد در سال ۱۳۵۹ به ۲۰/۷ درصد در سال ۱۳۶۷ رسیده است. گرچه این نکته مؤید وجود روندی درونی در اقتصاد ایران است که آن را به آهستگی - و علی‌رغم تحولات اجتماعی، سیاسی - به سوی قطب اقتصادهای بازاری می‌راند؛ اما در مقابل، شواهد عمومی و گسترده‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد در سالهای پس از انقلاب، مداخله دولت در اقتصاد افزایش یافته است. این مسأله تناقض‌آمیز حاصل دو دسته از علل متمایز بوده است. بنابراین برای روشن ساختن این دوگانگی نخست در این قسمت عللی را بر می‌شماریم که با وجود کاهش سهم دولت در GDP، باعث شده است عملکرد دولت در سالهای پس از انقلاب، مداخله‌گرانه‌تر بنماید. آنگاه در قسمت‌های بعدی، بطور کلی به بررسی عوامل بنیادین کاهش عمومی سهم دولت در اقتصاد ایران - در سه دهه اخیر، و به ویژه در سالهای پس از انقلاب اسلامی - خواهیم پرداخت.

#### ۳-۱. عوامل گسترش تصویر مداخله‌گرانه دولت

نخستین عاملی که باعث شده است رفتار دولت‌های پس از انقلاب مداخله‌گرانه بنماید، ملی‌سازی‌ها و مصادره‌های گسترده اموال بخش خصوصی در اوایل انقلاب، بوده است. البته این مسأله به خودی خود نمی‌تواند دلیلی بر نابازاری شدن اقتصاد و افزایش حجم مداخله باشد، چرا که بسیاری از این واحدها پس از مصادره نیز تصمیمات خود را همچنان با توجه به علائم بازار می‌گرفتند<sup>(۱)</sup> - گرچه ممکن است این بار به دلیل مدیریت دولتی یا شورایی این واحدها، تصمیماتی ناکارآ اتخاذ شده باشد. بنابراین، سیاست ملی‌سازی و مصادره اموال بخش خصوصی، نه یک سیاست مداخله‌گرانه تخصیصی، بلکه بیشتر یک سیاست توزیعی بوده است. با وجود این، گستردگی این گونه برنامه‌ها و سیاست‌ها در سالهای اول انقلاب، همراه با شواهد دیگر، باعث

۱- بسیاری از اموال و بنگاههای مصادره شده، به تملک بنیاد مستضعفان (و جانبازان) درآمد. این بنیاد اکنون یکی از واحدهای بزرگ غیر خصوصی است که کاملاً بر اساس علائم بازار تصمیم‌گیری می‌کند.

شده است که دولت‌های پس از انقلاب، مداخله‌گرتر بنمایند.

دومین عامل مهم رواج چنین برداشتی، این بوده است که علی‌رغم کاهش سهم هزینه‌های دولت در  $GDP$  و علی‌رغم کاهش هزینه امور اقتصادی در بودجه عمومی دولت (سهم امور اقتصادی نسبت به مجموع هزینه‌های سه امور اقتصادی، اجتماعی و عمومی در بودجه عمومی دولت، از  $۴۵/۲$  درصد در سال  $۵۷$  به  $۳۲/۵$  درصد در سال  $۵۹$  و به  $۲۴/۶$  درصد در سال  $۶۵$  رسید)، در سالهای پس از انقلاب، سهم بودجه‌های مربوط به تنظیم بازار و مداخله در فعالیت‌های بازرگانی، در بودجه امور اقتصادی افزایش یافته است. اصولاً در بودجه دولت، امور اقتصادی شامل فصل‌های مختلفی است، که بودجه هر کدام از این فصول تا حدودی برای نقش‌های مداخله‌گرانه تنظیم شده است. اما از همه مهمتر، "فصل بازرگانی" است که تمامی بودجه آن به طور خاص برای نظارت بر و مداخله در بازار در نظر گرفته شده است. بودجه فصل بازرگانی، عمدتاً به برنامه نظارت بر امور بازرگانی، برنامه توسعه و بهبود صادرات، و برنامه تنظیم بازار کالاهای اساسی و مواد غذایی اختصاص داده می‌شود. جدول (۴-۳) سهم هزینه‌های این فصل را در امور اقتصادی بودجه عمومی دولت، و در  $GDP$ ، برای سالهای گزیده، نشان می‌دهد.

همان‌گونه که از جدول پیداست سهم هزینه‌های مربوط به فصل بازرگانی، برای هر سه حالت در سالهای پس از انقلاب افزایش یافته است. با توجه به آن که هم سهم بودجه عمومی دولت در  $GDP$ ، و هم سهم بودجه امور اقتصادی در بودجه عمومی دولت، در سالهای پس از انقلاب کاهش یافته است، افزایش سهم هزینه‌های فصل بازرگانی نشانه افزایش عمومی مداخله نیست، بلکه نشانگر آن است که مداخله دولت از حالت‌های پنهان و نا آشکار به حالت‌های آشکار و تبلیغاتی تغییر یافته است. هزینه‌های مربوط به فصل بازرگانی، هزینه‌هایی است که مصرف‌کنندگان مستقیماً تأثیر آنها را بر سبد مصرفی خویش مشاهده می‌کنند (در بیشتر سالها، هزینه‌های مربوط به نظارت بر امور بازرگانی و تنظیم بازار کالاهای اساسی و مواد غذایی، بیش از  $۹۰$  درصد - و گاه تا  $۹۹$  درصد - هزینه‌های فصل بازرگانی را به خود اختصاص داده است).

بنابراین یکی از علل مهم پیدایش این تصور که مداخله دولت در سالهای پس از انقلاب بسیار گسترش یافته است، تغییر نوع مداخله از حالت‌های پنهان به حالت‌های آشکار بوده است. از این گذشته، بسیاری از مداخله‌های آشکار، به دلیل فقدان ضمانت‌های اجرایی لازم، صرفاً مداخله‌ای تبلیغاتی بوده است - مداخله‌ای که نه هزینه‌چندانی برای دولت در بر دارد و نه تأثیر چندانی بر

جدول (۳ - ۴): سهم هزینه‌های مربوط به فصل بازرگانی، نسبت به کل بودجه امور اقتصادی، کل بودجه عمومی دولت، و تولید ناخالص داخلی به قیمت جاری، برای سالهای گزیده

سال	نسبت	در بودجه امور اقتصادی (درصد)	در بودجه عمومی دولت (درصد)	در تولید ناخالص داخلی (درصد)
۱۳۵۴	(قطعی)	۰/۲۳	۰/۰۶	۰/۰۳
۱۳۵۵	(قطعی)	۰/۳۳	۰/۰۷	۰/۰۳
۱۳۶۳	(قطعی)	۸/۷	۲/۱	۰/۵۳
۱۳۶۴	(قطعی)	۱۵/۵	۳/۱	۰/۷۱
۱۳۷۲	(قطعی)	۲۳/۵	۷/۴	۱/۸
۱۳۷۳	(مصوب)	۲۷/۶	۹/۸	۲/۷۲
۱۳۷۴	(مصوب)	۲۹/۳	۱۰/۳۲	۳/۵۰

مأخذ: ارقام مربوط به فصل بازرگانی، امور اقتصادی و بودجه عمومی دولت از قوانین بودجه سالهای ۵۴ تا ۷۴ به دست آمده‌اند و با توجه به ارقام مربوط به GDP (مأخذ جدول ۱-۴)، نسبت‌های این جدول محاسبه شده است.

فرایند بازار می‌گذارد، و تنها با مخدوش کردن حقوق مالکیت، هزینه مبادله را در جامعه افزایش می‌دهد و بنابراین تخصیص بازاری را ناکارآ می‌کند؛ نمونه این گونه مداخله‌ها، فعال کردن موسمی ستادهای تنظیم بازار و نظارت بر قیمت‌هاست<sup>(۱)</sup>.

این مسأله را با توجه به سوبسیدهای پرداختی دولت به فعالیت‌های اقتصادی نیز می‌توان ملاحظه کرد. همان گونه که جدول (۴ - ۴) نشان می‌دهد، سهم کل سوبسیدهای مستقیم و

۱- همان گونه که در فصل ۵ خواهد آمد، بسیاری از مداخلات دولتی، ساختار یا نتایج بازار را تغییر می‌دهد، اما فرایند بازار را مختل نمی‌کند. این گونه مداخله‌ها، در واقع شرایط و قواعد بازی را در بازار تغییر می‌دهند، اما خود بازی (فرایند رقابت بازاری) را مختل نمی‌کنند. آنچه خود بازی را مختل می‌کند عوامل بیرون بازار است که عمده‌ترین آنها را می‌توان مسأله فقدان حفاظت قانونی گسترده از حقوق مالکیت و مسأله هزینه مبادله دانست. در این باره در فصل‌های ۵، ۸ و ۹ به گونه‌ای گسترده سخن رفته است.

جدول (۴ - ۴): سهم کل سوبسیدهای (مستقیم و غیر مستقیم) پرداختی توسط دولت، نسبت به هزینه‌های امور اقتصادی دولت، بودجه عمومی دولت و GDP (درصد)

شاخص	سال													
	۶۴	۶۳	۶۲	۶۱	۶۰	۵۹	۵۸	۵۷	۵۶	۵۵	۵۴	۵۳	۱۳۵۲	
هزینه‌های سوبسید														
هزینه امور اقتصادی دولت	۳۶/۴	۲۹/۵	۲۵/۸	۴۵/۴	۸۷/۹	۲۸/۱	۳۹/۴	۱۵/۱	۱۱/۵	۲۳/۵	۲۸/۹	۲۷/۳	۱۵/۳	
هزینه‌های سوبسید	۷/۹۴	۷/۸۸	۶/۱	۱۱/۳	۲۰/۳	۶/۹۸	۱۰/۸	۴/۳	۴/۲	۵/۵	۷/۳	۵/۹	۳/۶	
بودجه عمومی دولت														
هزینه‌های سوبسید	۱/۷	۱/۸	۱/۷	۳/۴	۶/۹	۲/۴	۳/۶	۱/۸	۱/۷۵	۲/۳	۳/۸	۲/۶	۱/۱	
GDP														

\* این سوبسیدها فقط شامل سوبسیدهای پرداختی به امور اقتصادی (مصرف، تولید، حمل و نقل، صادرات، کمک بلاعوض به بنگاههای زیان ده) می‌شود و سوبسیدهای امور اجتماعی (مثل بهداشت و آموزش و پرورش و ...) را در بر نمی‌گیرد.

منابع: بر اساس آمارهای مربوط به سوبسید، مندرج در فصل چهارم [۵۹]، و آمارهای مربوط به بودجه دولت از درآمدهای عمومی و حسابهای ملی مندرج در "مجموعه اطلاعاتی" دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۳، محاسبه شده است.

غیر مستقیم<sup>(۱)</sup> دولت در زمینه‌های اقتصادی، نسبت به بودجه امور اقتصادی و کل بودجه عمومی دولت، در سالهای پس از انقلاب، به یکباره افزایش یافته است و بطور متوسط از سالهای پیش از انقلاب بیشتر بوده است. البته این گرایش یکباره هزینه‌های دولتی به سوی مداخله در بازارها، چهره مداخله‌گرانه دولت را تشدید می‌کند. اما همان‌گونه که از جدول پیداست، نسبت این سوبسیدها به *GDP* پس از یک افزایش شدید اولیه، کاهش یافته و در سطح سالهای پیش از انقلاب قرار گرفته است. بنابراین گرچه بخش بزرگتری از هزینه‌های دولت به سیاست‌های مداخله‌گرانه اختصاص یافته است، اما سطح آن نسبت به *GDP* تغییر محسوسی نکرده است (و این به خاطر روند عمومی کاهش سهم دولت در *GDP* بوده است).

از این گذشته - همان‌گونه که در قسمت بعدی همین فصل خواهد آمد - ساختار هزینه‌های دولت طی دهه‌های اخیر، از تمرکز بر امور اقتصادی به تمرکز بر امور اجتماعی منتقل شده است. اما این روند در سالهای پس از انقلاب شدت یافته است (جدول ۴ - ۷). گرچه از دیدگاه نظری، یک دولت رفاه را نسبت به دولتی که در تولید و مصرف کالاهای خصوصی مداخله می‌کند، می‌توان کمتر مداخله‌گر دانست، با این حال گسترش سهم دولت در تولید و توزیع کالاها و خدمات عمومی و قیمومیتی (یا کالاهای برتر و شایسته<sup>(۲)</sup>)، چهره دولت پس از انقلاب را مداخله‌گرتر ساخته است.

سومین عامل مهم پیدایش تصور عمومی گسترش مداخله دولت در سالهای پس از انقلاب، رشد حجم مطلق دولت بوده است. گرچه شاخص تغییرات مداخله دولت در اقتصاد، سهم بودجه دولت در *GDP* است، و این شاخص در سالهای پس از انقلاب روندی نزولی داشته است، اما حجم مطلق دولت در این سالها افزایش یافته است (مثلاً بودجه کل کشور در سال ۶۵، بیش از ۲/۵ برابر، و در سال ۷۲ بیش از ۱۸ برابر سال ۵۵ بوده است<sup>(۳)</sup>) - البته بخش زیادی از این افزایش، به

۱- در اصطلاح حسابداری ملی، سوبسید مستقیم، کمکهایی است که دولت مستقیماً به بنگاهها و تولیدکنندگان - زیان ده - می‌پردازد تا بتوانند زیان عملیاتی خود را جبران کنند یا مشکلات موجود خود را مرتفع سازند؛ و سوبسیدهای غیر مستقیم آنهایی است که از طریق تعرفه‌ها و امتیازات مالیاتی و حمایت‌های قیمتی، نهایتاً مصرف‌کنندگان را منتفع می‌سازد. در باره تفاوت انواع سوبسیدها و دسته‌بندی آنها در [۵۹]، فصل سوم به گونه‌ای مبسوط سخن گفته شده است.

2-merit goods

۳- با توجه به ارقام به دست آمده از مآخذ جدول (۴ - ۱) محاسبه شده است.

دلیل تورم بوده است). مقیاس بهینه هر بنگاه - و بنابراین مقیاس بهینه دولت به عنوان یک واحد بزرگ اقتصادی - بستگی به تکنولوژی و سازمان آن بنگاه دارد. گسترش حجم مطلق دولت در سالهای پس از انقلاب، با تحول متناسب در تکنولوژی و بهبود متناسب در سازمان (تکنیک‌های مدیریتی) آن همراه نبوده است. بنابراین دولت در مقیاس فعلی با عدم کارایی عظیم تخصیصی و عدم کارایی  $\Delta$  رو به روست. از آن جا که بخش بزرگی از تولیدات این بنگاه اقتصادی (دولت)، خدماتی است که مربوط به حفاظت قانونی (تعریف و تضمین) از حقوق مالکیت کارگزاران اقتصادی می‌باشد - و به عبارت دیگر، خدماتی است که مربوط به کاهش هزینه مبادله در اقتصاد می‌شود - هرگونه ناکارایی در تولید این خدمات، بر تصمیمات کارگزاران اقتصادی بخش خصوصی تأثیری مستقیم می‌گذارد. تمامی فعالیت‌های اقتصادی - از تولید تا مصرف - بر پایه قراردادهایی انجام می‌شود که میان صاحبان عوامل تولید و نیز میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان منعقد می‌شود (رسمی یا غیر رسمی، نوشته یا نا نوشته، صریح یا ضمنی). کارگزاران اقتصادی، برای تعریف و تضمین حقوق مالکیت خود، برای اجرای قراردادهایشان و به طور خلاصه برای درونی کردن آثار خارجی ناشی از فعالیت‌های اقتصادی خود<sup>(۱)</sup>، باید از خدمات دولت در این زمینه‌ها استفاده کنند. ناتوانی دولت در ارائه درست و کامل این گونه خدمات، همان تأثیری را دارد که اگر دولت مداخله می‌کرد و قوانینی به سود گروهی و به زیان گروه دیگر اعمال می‌کرد. وقتی دولت نتواند حقوق مالکیت یکی از طرفین هر قراردادی را تضمین کند، گویی به سود طرف دیگر رفتار کرده است.

تغییر مداوم قوانین، اعمال رویه‌های متفاوت و عدم تضمین قاطع حقوق تعریف شده افراد - در قراردادهای خصوصی و در قراردادهای میان دولت و مردم - همگی نوعی مداخله در تصمیمات کارگزاران اقتصادی محسوب می‌شود. مثلاً، چه دولت بنگاهی را مجبور به پرداخت حداقل دستمزد سازد، یا این که به خاطر ناتوانی‌اش در تسهیل قراردادبندی میان طرفین (کارگر و

۱- درونی سازی (*internalization*) آثار خارجی هر فعالیت (*externalities*) به این مفهوم است که واحدها بتوانند منافع (بیرونی) فعالیت خود را جمع کنند، یا مجبور شوند که هزینه‌های (بیرونی) آن را متحمل شوند - در واقع آثار خارجی فعالیتشان را در تصمیمات خود لحاظ کنند. البته حد درونی سازی آثار خارجی بستگی به چارچوبهای نهادی و قانونی‌ای دارد که واحدها در محدوده آنها فعالیت می‌کنند. به عبارت دیگر، هرچه قوانین ناظر بر فعالیت آنها، تکامل یافته‌تر، تعریف شده‌تر و تضمین شده‌تر باشد، امکان درونی سازی آثار خارجی بیشتر است.

کارفرما) و ناتوانی‌اش در تضمین آن، این فرصت را، مثلاً به کارگر، بدهد که دست به رفتار فرصت‌طلبانه یا رانت‌جویانه<sup>(۱)</sup> بزند، در هر دو حالت بر تصمیم‌بنگاه تأثیر گذارده است؛ در حالت اول، با افزایش هزینه‌های مستقیم تولید، و در هر حالت دوم، با افزایش هزینه مبادله. بنابراین، ناکارایی دولت در ارائه این‌گونه خدمات، کارگزاران اقتصادی را با این تصور روبه‌رو می‌سازد که با رفتارهای مداخله‌گرانه دولت روبه‌رو هستند. به عنوان شاخصی از ناکارایی دولت در ارائه خدمات مقرر، تنها اشاره می‌کنیم که بر اساس یک برآورد، بازدهی انتظاری مجموع سرمایه‌گذارهای دولت در زمینه‌های انتفاعی در دوره ۷۰-۱۳۴۴ بیش از ۵۰ درصد بودجه عمومی دولت است. یعنی اگر از سرمایه‌گذارهای انتفاعی دولت در این دوره، به گونه‌ای کارآ استفاده می‌شد، بازدهی این سرمایه‌ها در سال ۱۳۷۰ می‌توانست نیمی از بودجه دولت را تأمین کند. برای ایجاد امکان نوعی مقایسه، تنها اشاره می‌کنیم که در سال ۷۰، سود سهام شرکت‌های دولتی تنها ۱/۰ درصد از درآمدهای دولت را تشکیل می‌داده است<sup>(۲)</sup>. بنابراین می‌توان این ناکارایی را به دیگر بخش‌های دولت نیز تعمیم داد.

آخرین - و احتمالاً مهمترین - نکته‌ای که می‌توان در باره افزایش جنبه مداخله‌گرانه رفتار دولت در سالهای پس از انقلاب اسلامی بازگو کرد، مسأله مداخله دولت در اقتصاد از طریق قانون‌گذاری است. مداخله از طریق قانون‌گذاری، یکی از شیوه‌های بسیار مؤثر و در عین حال کم هزینه برای مداخله دولت در اقتصاد است. بدون شک در سالهای پس از انقلاب انبوهی از قوانین مداخله‌گرانه برقرار شده است و این یکی از مهم‌ترین دلایل افزایش تصویر مداخله‌گرانه دولت در سالهای پس از انقلاب بوده است. بررسی نقش مداخله‌گرانه دولت از طریق قانون‌گذاری، در اقتصاد، خود موضوع گسترده‌ای است که مطالعه جداگانه‌ای را می‌طلبد. با این حال، به نظر می‌رسد که این‌گونه مداخلات آن اندازه گسترده بوده است که حتی با وجود کاهش نسبی سهم هزینه‌های دولت در *GDP*، می‌توان ادعا کرد که نقش مداخله‌گرانه دولت در سالهای پس از انقلاب افزایش یافته است.

با وجود همه این‌ها، توجه به چند نکته نیز لازم است. نخست این که بخشی از این قوانین مداخله‌گرانه، گرچه دامنه انتخاب کارگزاران خصوصی را محدود می‌کند و بنابراین بر "نتایج بازار"

1- rent seeking



اثر می‌گذارد، اما "فرایند بازار" را مختل نمی‌کنند. مثلاً قانون بیمه اجباری کارگران، گرچه موقعیت منحنی عرضه نیروی کاری را که در برابر بنگاه‌های هر صنعت قرار دارد، تغییر می‌دهد، اما تعادل نهایی (اشتغال و دستمزد) با تعامل نیروهای بازار تعیین می‌شود.

دیگر این که، گرچه بسیاری از مداخلات دولت در اقتصاد، از طریق قانون گذاری، کم هزینه است. اما وقتی این گونه قانون گذارها گسترش یافت و به صورت انبوه در آمد، قوانین متداخل و گاه متضاد بسیاری پدید خواهد آمد که رفع این گونه برخوردها میان قوانین، مستلزم وضع قوانین جدیدی است. از سوی دیگر، اجرای هر کدام از این قوانین مستلزم دستگاه‌های اداری و نهادهای جدید است و همه این‌ها هزینه می‌برند. اگر این مسائل را در کنار رکود و نا کارایی حاکم بر دستگاه اداری دولت و عدم تحول در تکنولوژی و سازمان دولت بنگریم، در می‌یابیم که مداخله از طریق قانون گذاری، تنها تا حد معینی (با توجه به تکنولوژی، سازمان و کارایی دستگاه‌های دولتی) کم هزینه است.

بنابراین اگر سهم دولت در اقتصاد ایران، به دلایل ساختاری رو به کاهش است، توانایی مداخله دولت از طریق قانون گذاری نیز الزاماً از آن تبعیت خواهد کرد و در بلند مدت کاهش خواهد یافت. نتیجه این که، کاهش ساختاری سهم دولت در اقتصاد نه تنها مداخله نا بازاری دولت (تولید دولتی کالاهای عمومی یا خصوصی) را کاهش می‌دهد، بلکه مداخلات بازاری دولت - از طریق دست کاری قیمت‌ها یا خرید کالاهای نهایی (مداخله غیرمستقیم)، یا از طریق مقررات و قوانین (مداخله مستقیم) - را نیز کاهش می‌دهد.

#### ۴ - علل کاهش سهم دولت در GDP

روند کلی کاهش سهم بودجه عمومی دولت در GDP از سال ۱۳۵۵ آغاز شده است و در سالهای پس از انقلاب نیز ادامه یافته است. بنابراین انتظار چنین است که این روند عمومی ناشی از عامل مشترکی باشد که قبل و بعد از انقلاب وجود داشته است. در مورد سالهای پس از انقلاب غیر از آن عامل اصلی و مشترک - که از آن گفت و گو خواهیم کرد - شاید سه عامل دیگر را نیز بتوان بر شمرد.

نخست، وجود ظرفیت‌های بدون استفاده در صنایع دولتی، ملی شده و مصادره‌ای. پس از انقلاب، به دلیل تحولات مدیریتی، بخش بزرگی از صنایعی که در مالکیت و مدیریت دولت قرار

گرفتند، یا متوقف ماندند یا در زیر ظرفیت اسمی فعالیت می‌کردند. آغاز جنگ تحمیلی و جهت‌گیری بودجه‌های دولتی به سوی نیازهای جنگی و عدم تأمین نیازهای ارزی واحدهای وابسته به مواد اولیه و تجهیزات وارداتی، نیز به این مسأله دامن زد. مثلاً در سال ۶۸-۶۷ یکی از واحدهای دولتی که به عنوان واحد نمونه دولتی معرفی شده است، تنها با ۵/۵ درصد ظرفیت اسمی مشغول به فعالیت بوده است<sup>(۱)</sup>. بنابراین وقتی بخش زیادی از واحدهای دولتی در زیر ظرفیت اسمی فعالیت کنند قاعدتاً بودجه این واحدها و بنابراین بودجه دولت کاهش می‌یابد.

عامل دومی که می‌تواند به کاهش سهم دولت در *GDP* کمک کرده باشد، وجود بودجه‌های سری جنگی است که در آمارهای رسمی منعکس نیست. سرانجام، عامل سوم، قیمت‌گذاری غیر واقعی برای کالاها و خدمات تولیدی و مصرفی، در بخش دولتی است. وجود هزینه‌های ارزی با نرخ دولتی (قیمت‌گذاری کمتر از واقع) همگی باعث کمتر از حد برآورد شدن هزینه‌ها و ارزش افزوده بخش‌های دولتی در سالهای پس از انقلاب شده است. با این حال، کاهش سهم نسبی دولت، در سالهای پس از جنگ نیز - که قیمت‌گذاری در بخش دولتی واقعی‌تر شده است و احتمالاً بودجه‌های سری نظامی نیز کاهش یافته است - همچنان ادامه یافته است. بنابراین به جای تأکید بر عوامل موقت و گذرا، باید در جست‌وجوی یک عامل اصلی و پایداری باشیم که وجود این روند مشترک (کاهش سهم دولت در *GDP*) را در سالهای پیش و پس از انقلاب و نیز پس از جنگ تحمیلی توضیح دهد.

نگاهی به سهم درآمدهای مالیاتی در تأمین بودجه عمومی دولت بیانگر آن است که از آغاز قرن چهاردهم هجری سهم مالیاتها در تأمین بودجه دولت همواره رو به کاهش بوده است و در سالهای پس از انقلاب تقریباً تثبیت شده است. متوسط نسبت درآمدهای مالیاتی به بودجه عمومی دولت برای دوره‌های مختلف در جدول (۴-۵) آمده است.

تنها منبعی که می‌توانسته است کاهش سهم مالیاتها را جبران کند، درآمدهای حاصل از صدور نفت (و گاز) بوده است. این بدین معناست که در طول این دوره وابستگی دولت به درآمدهای نفتی روز به روز در حال افزایش بوده است. تبعیت شدید روند هزینه‌های عمومی دولت را از درآمدهای نفت می‌توان در شکل (۴-۱) ملاحظه کرد. بر اساس این شکل می‌توان نتیجه گرفت که

جدول (۴ - ۵): سهم درآمدهای مالیاتی در تأمین بودجه عمومی دولت در دوره‌های مختلف (درصد)

دوره زمانی	۱۳۰۷ - ۱۲	۱۳۱۳ - ۲۰	۱۳۲۱ - ۲۷	۱۳۳۸ - ۵۲	۱۳۵۳ - ۵۷	۱۳۵۸ - ۶۷	۱۳۶۸ - ۷۲
نسبت درآمدهای مالیاتی به بودجه عمومی دولت	*۷۱/۹	۴۶/۶	۳۳/۸	۲۸/۲	۱۹/۶	۲۴/۳	۲۵/۵

# فقط شامل درآمدهای گمرکی است.

مأخذ: بر اساس آمارهای برگرفته از منابع زیر محاسبه شده است:

- سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۲۷، از [۵] صفحات ۹۲، ۹۸، ۹۶، ۱۰۲ و ۱۱۰

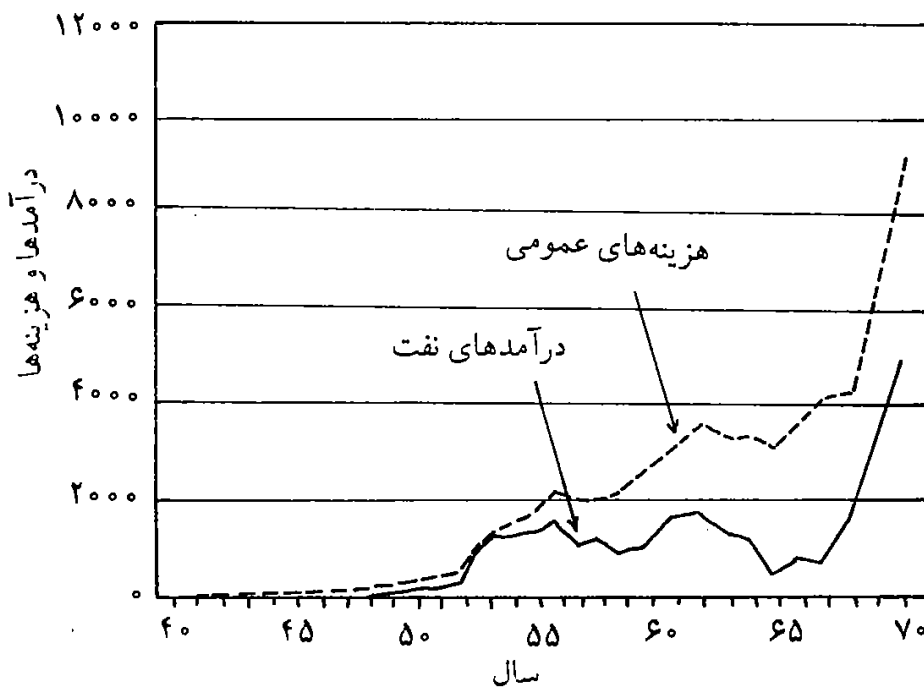
- سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۶۷، از [۵۲]، ص ۵

- سالهای ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲، از سالنامه آماری ۱۳۷۲، ص ۲ - ۵۳۱

تحولات بودجه دولت به گونه‌ای ساختاری به تحولات درآمد نفت وابسته شده است<sup>(۱)</sup>. اما، از یک سو، همان گونه که در شکل مشاهده می‌شود، درآمدهای نفت و گاز افزایش یکنواختی نداشته است و در فاصله سالهای ۱۳۳۸ - ۶۷ با چند جهش رو به رو بوده است. از سوی دیگر افزایش شدید و یکنواختی که در درآمد نفت در سالهای پس از ۶۷ (سالهای برنامه اول توسعه جمهوری اسلامی) مشاهده می‌شود، نه ناشی از افزایش واقعی درآمد نفت، بلکه ناشی از آزادسازی نرخ ارز و تورم داخلی بوده است. در واقع سوبسیدهای پنهان دولت به واحدهای

۱- پویش درونی (دینامیک) این وابستگی در شبیه‌سازی ای (simulation) که مشابهی برای اقتصادی با مشخصات ایران انجام داده است به خوبی قابل مشاهده است. کلید درک این وابستگی این است که وقتی دولت تأسیساتی را - خواه انتفاعی، خواه عمومی - احداث کرد، این تأسیسات باید گسترش یابند، و این کار، سرمایه‌گذاری می‌طلبد. گسترش تأسیسات نیز به نوبه خود هزینه‌های جاری و هزینه‌های استهلاک را افزایش می‌دهد. هرچه تأسیسات بزرگتر شوند، تمایل آنها به گسترش افزون‌تر می‌شود و باز حلقه تکرار می‌شود. این فرایند تا زمانی که دولت درآمدهای رایگان نفت را در اختیار دارد، همچنان ادامه می‌یابد و وابستگی ساختاری دولت را به این درآمد افزایش می‌دهد. برای آگاهی بیشتر از این پویش درونی، بنگرید به [۵۲]، صفحات ۳۷ - ۱.

شکل (۴ - ۱): تبعیت روند هزینه‌های عمومی دولت از تغییرات درآمد نفت



اقتصادی‌اش (از طریق محاسبه ارزش به نرخ رسمی)، اکنون آشکار شده و در بودجه انعکاس یافته است. این همه در شرایطی است که در طی این سالها، *GDP* (به قیمت جاری) همواره و به سرعت در حال افزایش بوده است. به گونه‌ای که در فاصله سالهای ۵۳ تا ۷۲ بیش از ۳۰ برابر شده است. در حالی که در همین دوره، کل بودجه عمومی دولت ۱۵/۶ برابر و درآمدهای نفتی دولت، تنها ۱۳ برابر افزایش یافته است. پس با توجه به وابستگی شدید ساختار بودجه دولت به درآمدهای نفتی، از یک سو، و افزایش کند درآمدهای نفتی دولت - در مقایسه با افزایش سریع *GDP* - از سوی دیگر، می‌توان گفت که سهم دولت در اقتصاد، به طور ساختاری رو به کاهش است.

از این گذشته، با توجه به تورم وارداتی و نیز کاهش مداوم ارزش دلار (که قیمت نفت بر اساس آن پرداخت می‌شود)، درآمد حقیقی دولت از نفت رو به کاهش بوده است. اگر درآمدهای ارزی دولت بر اساس شاخص نرخ مؤثر دلار، و شاخص موزون تورم وارداتی تعدیل شود، در می‌یابیم

که: در حالی که درآمدهای ارزی اسمی دولت در سالهای ۵۵ و ۶۲ تقریباً برابر بوده است (به ترتیب ۲۰/۴۹ و ۲۰/۴۶ میلیارد دلار)، درآمدهای ارزی حقیقی دولت در سال ۶۲ تقریباً ۲۹/۶ درصد درآمدهای ارزی حقیقی سال ۵۵ بوده است. همچنین در حالی که مجموع درآمدهای ارزی اسمی دولت در دوره ۵۶-۱۳۵۲ تقریباً برابر با همین درآمدها در دوره ۶۲-۵۸ بوده است (به ترتیب ۸۳/۴۵ و ۸۳/۸۸ میلیارد دلار)، درآمدهای ارزی حقیقی دولت در دوره اخیر تنها ۴۹/۸ درصد درآمدهای ارزی حقیقی دوره اول بوده است. بنابراین قدرت خرید واقعی درآمدهای ارزی دولت، روز به روز در حال کاهش است<sup>(۱)</sup>. در واقع توانایی دولت برای مداخله‌هایی که نیاز به درآمد ارزی دارد به سرعت رو به کاهش است.

بدین ترتیب، حجم نسبی دولت و توانایی مداخله دولت در اقتصاد در طی دو دهه اخیر به تدریج رو به کاهش بوده است و این کاهش نیز ناشی از روندهای کلی‌تر و فشارهای برون‌زا بوده است. همچنین انتظار می‌رود، چنین روندی همچنان - البته با برخی افت و خیزهای کوتاه مدت - ادامه یابد. توقف تداوم این روند مستلزم تحقق یک یا چند فرض زیر است:

۱ - افزایش شدید و مداوم درآمدهای نفتی: با توجه به بازارهای متزلزل جهانی نفت، جایگزینی سریع منابع انرژی جدید به جای سوخت‌های فسیلی، اختلافات عمیق میان اعضای اوپک، محدودیت ظرفیت ایران برای تولید و صادرات نفت، کاهش ارزش دلار و تورم جهانی، سهمیه‌بندی نفت برای اعضای اوپک، و سرانجام محدودیت ذخائر زیرزمینی نفت ایران، شانس تحقق این فرض نه تنها امروز اندک است بلکه به نظر نمی‌رسد در آینده نیز افزایش یابد.

۲ - اصلاح ساختار و نظام مالیاتی کشور: گرچه احتمال تحقق این فرض بیشتر است، اما با توجه به ناکارآمدی عظیم نظام اداری، نامدون بودن و تغییرات مداوم استراتژی توسعه کشور، وجود طیف گسترده‌ای از قوانین متداخل و متضاد، عدم امکان تجهیز سرمایه و تکنولوژی لازم برای تحول در نظام اداری، و سرانجام عدم وجود آمادگی‌های اجتماعی و سیاسی برای ایجاد تحول در سازمان و مدیریت دولت، به نظر نمی‌رسد امکان تحول در نظام مالیاتی کشور به سادگی و در آینده‌ای نزدیک امکان پذیر باشد.

۳ - افزایش درآمدهای مؤسسه‌های انتفاعی دولتی: گرچه همان‌گونه که پیشتر نیز یادآوری

۱- اطلاعات این بند، بر اساس آمارهای مندرج در [۷] ص ۱۳ - ۱۰ محاسبه شده است. در باره چگونگی محاسبه شاخص نرخ مؤثر دلار و شاخص موزون تورم وارداتی، در همین منبع توضیحات کافی داده شده است.

شد، اگر سرمایه‌گذارانی که دولت در طول سالهای ۷۰-۱۳۴۴ در زمینه‌های انتفاعی انجام داده است، به گونه‌ای کارآ به کار افتاده بود، انتظار می‌رفت بازدهی حاصل از آنها اکنون بتواند بیش از نیمی از هزینه‌های عمومی دولت را تأمین مالی کند؛ اما در وضعیت فعلی و با توجه به این که از سال ۱۳۶۸ به بعد، دولت با سیاست خصوصی‌سازی، در حال واگذاری بخش اعظم مؤسسه‌های انتفاعی خود به بخش خصوصی است، تحقق چنین فرضی عملاً متفی است.

بنابراین به نظر می‌رسد - جدای از تحولات کوتاه مدتی که به دلایل مختلف ممکن است به گونه‌ای گذرا سهم دولت را افزایش دهد - روند عمومی کاهش سهم دولت در اقتصاد همچنان ادامه یابد و بنابراین به تبع آن مداخله دولت نیز کاهش یابد و اقتصاد هرچه بیشتر به فرایندهای بازاری واگذار گردد.

از این گذشته، یک تحلیل شبیه‌سازی برای اقتصادی با مشخصات اقتصاد ایران نشان داده است که حجم دولت (ظرفیت تأسیسات عمومی و انتفاعی دولت، و بودجه‌های جاری و عمرانی دولت) تا دوره خاصی افزایش می‌یابد و از آن پس رو به کاهش می‌گذارد. در این تحلیل نشان داده شده است که حتی اگر مالیاتهای اخذ شده ۵۰ درصد هزینه‌های جاری تأسیسات عمومی را تأمین کنند، عدم سوددهی کافی به وسیله مؤسسه‌های انتفاعی دولت از یک سو، و کاهش درآمدهای حاصل از نفت از سوی دیگر، منجر به دوره‌ای از سقوط در حجم هزینه‌ها و ظرفیت تأسیسات عمومی و انتفاعی دولت می‌شود.

نقطه آغاز این روند سقوط، هنگامی است که ظرفیت تأسیسات عمومی و انتفاعی دولت پس از یک دوره گسترش، به نقطه‌ای می‌رسد که حجم سرمایه‌گذاری لازم در این دو دسته تأسیسات برای جبران استهلاک آنها کافی نیست (به خاطر کاهش درآمدهای حاصل از نفت و پایین بودن سود تأسیسات انتفاعی) و بنابراین ظرفیت تأسیسات عمومی و انتفاعی شروع به کاهش می‌کند. در همین زمان، کمبود منابع مالی لازم، موجب عدم تأمین بودجه جاری برای استفاده کامل از ظرفیت موجود این تأسیسات می‌شود و این نیز به کاهش تولید خدمات عمومی و کاهش تولید تأسیسات انتفاعی - و بنابراین کاهش سود آنها - می‌انجامد<sup>(۱)</sup>. با توجه به این که هر دو فرض اصلی این مدل، یعنی کاهش درآمدهای نفتی و عدم سوددهی مؤسسات انتفاعی دولت، کم و بیش با شرایط اقتصاد

ایران هماهنگی دارد، نتایج این مدل نیز می‌تواند مؤید نتیجه‌گیریهای پیشین - یعنی کاهش ساختاری سهم دولت در اقتصاد - باشد.

## ۵- تحول در ساختار درونی بودجه

گذشته از کاهش عمومی سهم بودجه دولت در تولید ناخالص داخلی و بنابراین کاهش امکان بالقوه مداخلات دولتی در اقتصاد، ساختار درونی بودجه دولت نیز از یک ساختار شدیداً مداخله‌گرانه به یک ساختار رفاهی تغییر یافته است. به دیگر سخن، در سه دهه گذشته، ماهیت دولت در ایران به آهستگی از یک "دولت سیاست‌گذار - برنامه‌ریز"، به یک "دولت رفاه" در حال تغییر بوده است. این تحول را می‌توان با مشاهده اجزاء بودجه عمومی دولت، به خوبی در یافت. بودجه عمومی دولت در برگیرنده چهار امور اصلی است: امور اقتصادی، امور اجتماعی، امور عمومی و امور دفاعی. اگر امور دفاعی را - که معمولاً تغییرات آن تابع شرایط بیرونی و عوامل برون‌زا است و نقش مداخله‌گرانه آن نیز اندک است - کنار بگذاریم، از تغییرات سهم هر یک از امور اقتصادی، اجتماعی و عمومی می‌توان جهت‌گیری کلی هزینه‌های دولتی را از بُعد مداخله در اقتصاد در یافت. گرچه مرزبندی دقیقی نمی‌توان برای نوع مداخله ناشی از این سه دسته هزینه ایجاد کرد، اما هرکدام از این امور، اشاره به دسته خاصی از فعالیت‌های دولت دارد.

هزینه‌های امور اقتصادی، در برگیرنده انواع هزینه‌های مربوط به سیاست‌گذاری در بخش‌های مختلف اقتصاد، نظارت‌های اقتصادی، پرداخت یارانه (سوبسید) و حتی تولید کالاهای خصوصی است. بنابراین بالا بودن سهم این امور می‌تواند نشانه‌ای از ماهیت شدیداً سیاست‌گذارانه و مداخله‌گرانه دولت باشد<sup>(۱)</sup>. از سوی دیگر هزینه‌های امور اجتماعی شامل هزینه‌های مربوط به آموزش و پرورش، بهداشت، تأمین اجتماعی، تغذیه، محیط زیست، درمان، و ... می‌شود. بنابراین هزینه‌های امور اجتماعی شاخص خوبی است از مداخله دولت در اقتصاد، از دیدگاه رفاه اجتماعی. همچنین هزینه‌های امور عمومی - شامل هزینه‌های قانون‌گذاری، امنیت، دستگاه

۱- از آن‌جا که هزینه‌های امور اقتصادی در "بودجه عمومی دولت" مورد نظر است، سهم هزینه شرکت‌های دولتی - که یا معمولاً همچون یک بنگاه خصوصی و با توجه به علائم بازار فعالیت می‌کنند و فعالیتشان مداخله‌گرانه تلقی نمی‌شود، و یا در زمینه تولید خدمات عمومی و با نوعی انحصار قانونی فعالیت می‌کنند - در نظر گرفته نمی‌شود.

قضایی، ثبت اسناد و املاک، و ... - برآورد خوبی است از اندازه توجه دولت به وظایف سنتی و کلاسیک خویش<sup>(۱)</sup>.

جدول (۴ - ۶) تغییرات مهم این سه دسته از هزینه‌ها را نسبت به مجموع هزینه‌های این سه امور نشان می‌دهد. همان‌گونه که از جدول پیداست، سهم امور اقتصادی از ۵۶/۱ درصد در سال ۴۶ به ۲۱/۸ درصد در سال ۷۱ رسیده است. با توجه به این که سهم امور عمومی در طی این دوره - با افت و خیزهایی - تقریباً ثابت مانده است، کاهش سهم امور اقتصادی عمدتاً با افزایش سهم امور اجتماعی جبران شده است. به گونه‌ای که سهم این امور از ۳۲/۵ درصد در سال ۴۶ به ۶۷/۸ درصد در سال ۷۱ رسیده است. این تغییر، نشانه گرایش تدریجی بودجه دولت از یک ساختار مداخله‌گرانه به سوی یک ساختار رفاهی است. بنابراین نه تنها سهم عمومی بودجه دولت در اقتصاد رو به کاهش بوده است، بلکه ساختار بودجه دولت نیز به سوی یک "دولت رفاه" تغییر ماهیت داده است. آنچه در این میان قابل تأمل است، افزایش اندک سهم امور عمومی در سالهای پیش از انقلاب، و مخصوصاً کاهش آن در سالهای پس از انقلاب است.

با توجه به این که امور عمومی مربوط به وظایف سنتی و کلاسیک دولت است، و با توجه به این که دامنه حقوق مالکیت و دامنه آثار خارجی فعالیت‌های اقتصادی با پیشرفت‌های تکنولوژیک، گسترده می‌شود، ایفای درست وظایف سنتی دولت ایجاب می‌کرده است که دولت در سالهای اخیر هزینه‌های بیشتری صرف حفاظت قانونی (تعریف و تضمین) حقوق مالکیت کند (در این باره در فصل هشتم گفت و گو خواهد شد). به هر ترتیب، گرچه ممکن است به دلیل عدم حفاظت گسترده قانونی از حقوق مالکیت، بازارها به خوبی عمل نکنند، اما تحولات بودجه دولت با توجه به این که امور عمومی مربوط به وظایف سنتی و کلاسیک دولت است، و با توجه به این که دامنه حقوق مالکیت و دامنه آثار خارجی فعالیت‌های اقتصادی با پیشرفت‌های

۱- البته باید توجه کرد که دولت ممکن است از طریق قانون‌گذاری و با هزینه‌ای اندک، دست به مداخلات گسترده‌ای در اقتصاد بزند. بنابراین، گاه برخی از اقلام هزینه‌های امور عمومی می‌تواند خود شاخصی از مداخله باشد. اما همان‌گونه که پیشتر نیز آمد، اجرای مؤثر این قوانین و بنابراین مداخله مؤثر بستگی به کارآمدی ترتیبات قانونی و کارایی سازمانها و نهادهای دولتی دارد. بنابراین از یک سو با توجه به سهم اندک هزینه‌های قانون‌گذاری در کل هزینه‌های امور عمومی و نیز ناکارآمدی سازمان اداری دولت در اعمال قوانین مداخله‌گرانه، و با اندکی مسامحه، می‌توان سهم کل هزینه‌های امور عمومی را شاخصی برای اندازه توجه دولت به وظایف سنتی و کلاسیک خود (وظایف غیر اقتصادی و غیر رفاهی) دانست.



جدول (۴ - ۶): سهم هزینه‌های امور اقتصادی، امور اجتماعی، و امور عمومی نسبت به مجموع هزینه‌های این سه امور در بودجه عمومی دولت برای سالهای گزیده (درصد)

سال	سهم امور اقتصادی	سهم امور اجتماعی	سهم امور عمومی
۱۳۴۶	۵۶/۱	۳۲/۵	۱۱/۴
۱۳۵۰	۵۵/۶۷	۲۹/۷۲	۱۴/۶۱
۱۳۵۵	۴۴	۳۷/۵۴	۱۸/۴۶
۱۳۶۰	۳۳/۴۸	۵۰/۹۸	۱۵/۵۴
۱۳۶۵	۲۴/۵۶	۶۲/۴۶	۱۲/۹۸
۱۳۶۸	۲۲/۲۲	۶۶/۴۴	۱۱/۳۳
۱۳۶۹	۲۶/۴۳	۶۲/۷۶	۱۰/۸۱
۱۳۷۰	۲۷/۰۴	۶۱/۶۵	۱۱/۳۱
۱۳۷۱	۲۱/۸	۶۷/۸	۱۰/۴

مأخذ: بر اساس آمارهای برگرفته از منابع زیر محاسبه شده است:

- سالهای ۴۶ و ۵۰ از سالنامه آماری ۱۳۵۱، ص ۶۵۶

- سالهای ۵۰ تا ۷۱ از سالنامه آماری ۱۳۷۲، ص ۵۳۸

تکنولوژیک، گسترده می‌شود، ایفای درست وظایف سنتی دولت ایجاب می‌کرده است که دولت در سالهای اخیر هزینه‌های بیشتری صرف حفاظت قانونی (تعریف و تضمین) حقوق مالکیت کند (در این باره در فصل هشتم گفت و گو خواهد شد). به هر ترتیب، گرچه ممکن است به دلیل عدم حفاظت گسترده قانونی از حقوق مالکیت، بازارها به خوبی عمل نکنند، اما تحولات بودجه دولت - چه از نظر سهم عمومی آن در اقتصاد و چه از نظر ساختار داخلی آن - بیانگر آن است که روز به روز، بخش‌های گسترده‌تری از اقتصاد ایران به ساز و کارهای بازاری واگذار شده است.

### ج - نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه در دو قسمت پیشین آمد، در می‌یابیم که هم نقش "مالکیت خصوصی" به عنوان

نهاد مرکزی اقتصاد ایران - به‌خصوص در سالهای پس از انقلاب مشروطیت - روز به روز گسترش یافته و تثبیت شده است، و هم "مکانیزم بازار" به عنوان ساز و کار هماهنگ‌کننده اقتصاد - باز در سالهای پس از مشروطیت - بر بخش اعظم اقتصاد تسلط یافته و در حال گسترش است. گرچه همواره "مالکیت عمومی" و "مداخله دولتی در اقتصاد" وجود داشته و گاه گسترش نیز یافته است، اما از یک سو گسترش مالکیت عمومی محدود به دوره‌های تحول و گذر (مثلاً سالهای اولیه انقلاب اسلامی) بوده است و در شرایط تثبیت و پایداری، مالکیت عمومی همواره محدود شده است، و از سوی دیگر گسترش مداخله‌های دولتی نیز برون‌زا و متکی به تحولاتی در بیرون اقتصاد (مثلاً درآمد ارزی حاصل از نفت و ...) بوده است. به دیگر سخن، در دوره پس از مشروطیت، گسترش مداخله‌های دولتی در اقتصاد، جز در سالهای نخستین، همواره همگام با افزایش درآمدهای نفتی بوده است. کنترل دولتی در اقتصاد ایران از آن جا گسترش نیافته است که اقتصاد نیازمند این گونه کنترل و هدایت بوده است و هزینه آن را نیز کارگزاران واحدهای فعال در همین اقتصاد - با پرداخت مالیات - بر دوش می‌کشیده‌اند؛ بلکه به این دلیل بوده است که دولت عملاً درآمدهایی (نفت) داشته است، و این درآمدها به هر شیوه‌ای که مصرف می‌شد، سهم و نقش دولت را در اقتصاد گسترش می‌داد.

از سوی دیگر، افزایش درآمدهای نفتی دولت، افزایش سرمایه‌گذاریهای دولتی، و بنابراین افزایش سرمایه‌ها و دارایی‌های دولتی (مالکیت عمومی ابزارهای تولید) را در پی داشت. بدین ترتیب، سرنوشت هر دو نهاد "مالکیت عمومی" و "مکانیزم" تنظیم‌های دولتی" (برنامه) به سرنوشت درآمدهای برونزای دولت بستگی پیدا می‌کند. بنابراین نه تنها تثبیت شرایط اجتماعی و اقتصادی جامعه، بلکه کاهش حجم و اهمیت درآمدهای نفتی در اقتصاد، منجر به کاهش سهم مالکیت عمومی و مداخله‌های دولتی در اقتصاد خواهد شد.

همان‌گونه که در قسمت‌های پیشین نشان داده شد، در سالهای پس از انقلاب مشروطیت، در عین گسترش‌های گاه به گاه و دوره‌ای مالکیت عمومی یا مداخله‌های دولتی در اقتصاد، روند عمومی تحولات، به سوی تسلط مالکیت خصوصی و مکانیزم‌های بازاری بر بخش اعظم اقتصاد بوده است.

از سوی دیگر، کاهش چشم‌گیر تعداد دولت‌های مداخله‌گر در سطح جهان - از بُعد خارجی - و همچنین آشکار شدن ناکارایی دیوان‌سالاری دولتی و نیز کاهش تدریجی نقش و اهمیت

درآمدهای نفتی در اقتصاد - از بُعد داخلی - شرایط را برای تداوم عقب‌نشینی مداخله دولتی و مالکیت عمومی فراهم ساخته است. اجرای برنامه‌های خصوصی‌سازی، واگذاری بخش بزرگی از خدمات اجتماعی و عمومی به بخش خصوصی، تصویب و اجرای قوانین مربوط به واگذاری زمین‌ها و منابع طبیعی به مردم و ... نیز این روند را سرعت بخشیده است.

بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که در سالهای پس از انقلاب مشروطیت، اقتصاد ایران نخست، به کمک مداخله‌های دولتی، از یک اقتصاد سنتی معیشتی به یک اقتصاد سنتی - نیمه دولتی تحول یافت. آنگاه دولت با گسترش زیر ساخت‌های اقتصاد (با استفاده از درآمدهای نفتی)، شرایط را برای گسترش بازارها فراهم آورد و اقتصاد ایران، ساختاری سنتی - دولتی - بازاری پیدا کرد. سپس - باز به کمک دولت و درآمدهای نفتی اش - تمامی روابط و مناسبات سنتی اقتصاد از هم گسست و اقتصاد در تسلط مشترک دولت - بازار قرار گرفت. در واقع مداخله‌های دولتی در اقتصاد ایران به زیان "سنت" و به سود "بازار" عمل کرده است. پس از این مرحله، استقرار سراسری نهاد مالکیت خصوصی - به عنوان نهاد مرکزی نظام بازار - از یک سو، و کاهش حجم نسبی درآمدهای نفتی دولت - به عنوان انگیزه و ابزار مداخله - از سوی دیگر، دولت را مجبور به عقب‌نشینی به سود بازار کرده است. بدون شک، کاهش مداخله‌های دولتی در اقتصاد، کاهش مالکیت عمومی ابزارهای تولید را نیز در پی خواهد داشت. بنابراین، چشم‌انداز کنونی بیانگر آن است که دولت به سوی یک "دولت حداقل رفاه" در حال عقب‌نشینی است و اقتصاد به مرور در تسلط ساز و کارهای بازاری قرار می‌گیرد.

نتیجه آن که نه تنها اقتصاد ایران در طیف "اقتصادهای بازاری" قرار دارد، بلکه همچنان در حال استقرار و تکامل بخشیدن به نهادهای بازاری است، و بنابراین در حال تغییر موقعیت خود در طیف اقتصادهای بازاری، به سوی مدل قطبی اقتصاد بازار است. با وجود این، این سخن به این مفهوم نیست که اقتصاد ایران می‌تواند نتایج معهود و مطلوب یک اقتصاد بازاری را فراهم آورد. استقرار نهادهای بازاری، یک مسأله است، و مهیا بودن شرایط برای کارکرد این نهادها، مسأله دیگری است - در این باره به زودی گفت و گو خواهد شد.

# فصل پنجم

## ساختار بازارهای اقتصاد ایران

در فصل پیشین به این پرسش که «آیا اقتصاد ایران، یک نظام بازاری است؟» پاسخ داده شد. در این فصل به بررسی پاسخ این پرسش که «آیا ساختار بازارهای این اقتصاد، بیشتر به رقابت متمایل هستند یا انحصار؟» می‌پردازیم. در واقع فرضیه‌ای که در این فصل در باره آن استدلال و با برخی شواهد آماری همراهی می‌شود، چنین است: «اقتصاد ایران با دو گونه دوگانگی رو به روست، دوگانگی در بخش عرضه و دوگانگی در میان عرضه و تقاضا. این دوگانگی‌ها به نوبه خود منجر به شکل‌گیری دو گونه بازار در سطح ملی و محلی می‌شود. هرکدام از این بازارها با عرضه کنندگان و متقاضیان ویژه خود رو به روست. در واقع هر دو بازارهای محلی و ملی میان تولیدکنندگان تقسیم می‌شود، و هر دسته از تولیدکنندگان در بازار ویژه خود، نوعی قدرت بازاری کسب می‌کند، و بنابراین بخش بزرگی از بازارهای ایران با درجه‌ای از تمرکز همراه، و به گونه‌ای از ساختار انحصاری متمایل می‌شوند». در ادامه این فصل، این فرضیه به تفصیل بررسی خواهد شد.

### ۱- تحلیل نظری ساختار بازارها در اقتصاد ایران

اقتصاد ایران - عمدتاً تحت تأثیر درآمدهای نفتی و گسترش صنایع مدرن و بزرگ - ماهیتی دوگانه یافته است: بخش صنایع کوچک متکی بر تکنولوژی و مواد اولیه داخلی، و بخش صنایع نسبتاً بزرگ و پیشرفته وارداتی. صنایع کوچک، ضرورتاً دستی نیستند و ممکن است از ابزارهای صنعتی و یافته‌های علمی جدید نیز بهره ببرند. با این حال، ویژگی اتکاء به داخل را حفظ کرده‌اند. قالی‌بافی شاخص صنایع کوچک دستی و سنتی است که بدون هرگونه تحوّل، با تکنولوژی و

ابزارهای سنتی قدیمی به کار خود ادامه می‌دهد. صنایع تولید کفش، پوشاک، لوازم چوبی و ... نیز از جمله صنایع کوچک داخلی هستند که از ابزارها و یافته‌های علمی جدید بهره برده‌اند، اما خصلت بومی بودن و اتکاء به داخل را برای خود حفظ کرده‌اند. در واقع، مجموعه صنایع دستی سنتی و صنایع کوچک ماشینی در این گروه گنجانده می‌شوند<sup>(۱)</sup>.

مقیاس کوچک و تولید غیر انبوه صنایع کوچک، همراه با خصلت متنوع تولیدات آنها - یعنی وجود "تفاوت کالا" که ناشی از اتکای اصلی این گونه تولیدات به مهارت نیروی کار و وجود تنوع گسترده در مهارت نیروی کار است - بازارهای آنها را به محدوده‌های محلی و جغرافیایی محصور کرده است. در واقع هر محدوده جغرافیایی کشور، در اختیار چند تولیدکننده محلی قرار دارد - گرچه همواره برخی از این صنایع، همچون صنعت فرش، این فرصت را یافته‌اند که به بازارهای ملی و گاه جهانی راه پیدا کنند. بنابراین مشخصات اصلی این گونه صنایع عبارتند از: تکنولوژی ساده، تقسیم کار اندک، نسبت پایین سرمایه به کار - در واقع، اتکاء اصلی بر مهارت نیروی کار - مقیاس کوچک تولید و بنابراین بازدهی پایین (یا بالا بودن هزینه‌ها به طور نسبی). البته مقیاس تولید و تعداد واحدهای این صنایع، با حجم بازارهای محلی آنها متناسب است.

اما بخش دیگر صنعت، عمدتاً در برگیرنده صنایع نسبتاً بزرگ و پیش رفته وارداتی است. آنچه مورد نظر ماست، با آنچه از نظر سهولت آمارگیری، کارگاههای بزرگ صنعتی نامیده می‌شود - و بر اساس تعداد شاغلین (ده و نفر و بیشتر) سنجیده می‌شود - متفاوت است. کلیه صنایعی که دارای تکنولوژی پیشرفته وارداتی هستند - یا حداقل اطلاعات نرم‌افزاری مربوط به احداث آنها وارداتی است - در این دسته گنجانده می‌شوند. در واقع ماشین‌آلات و تجهیزات سرمایه‌ای این صنایع، یا کاملاً وارداتی است، یا آن که بر اساس اطلاعات نرم‌افزاری وارداتی و توسط دیگر صنایع وارداتی، در کشور ساخته می‌شود. از سوی دیگر کالاهای تولیدی این صنایع نیز معمولاً، یا کاملاً مونتاژ است، یا این که قطعات اصلی آنها و مواد اولیه اصلی آنها وارداتی است. بسیاری از این صنایع - حداقل در آغاز تأسیس - حمایت شده هستند، یعنی به گونه‌ای از حمایت‌های دولتی استفاده می‌کنند (مثل تسهیلات اعتباری، ترجیحات تعرفه‌ای، حمایت‌های قیمتی، دریافت یارانه (سوبسید) و ...). از آن جا که بسیاری از این صنایع، یا با تصمیم مستقیم دولت، یا با حمایت

۱- در باره انواع دیگر تقسیم‌بندی صنایع در اقتصاد ایران و مشخصه‌های هر گروه، و فرآیند شکل‌گیری آنها، در [۱۷]، فصل هشتم به تفصیل گفت و گو شده است.

دولت تأسیس شده‌اند و از منابع مالی گسترده و نسبتاً ارزان برخوردار بوده‌اند، معمولاً بزرگ مقیاس و دارای تکنولوژی پیشرفته - حداقل در مقایسه با حجم بازارها و تکنولوژی‌های داخلی - هستند. مقیاس تولید و تکنولوژی این صنایع، حتی اگر در آغاز استقرار، در مقایسه با صنایع خارجی مشابه، بزرگ و پیشرفته باشد، معمولاً پس از مدتی - با توجه به گسترش شدید مقیاس تولید و پیشرفت سریع تکنولوژی، در سطح جهانی - از هم‌تایان خارجی شان، کوچک‌تر و عقب‌تر است؛ و سرانجام این که این صنایع دارای نسبت سرمایه به کار بالا، تقسیم کار گسترده و بنابراین بازدهی زیاد - در مقایسه با صنایع کوچک - هستند.

در واقع صنایع ایران فاقد یک بخش متوسط و میانی هستند. بخشی که از نظر مقیاس با حجم تقاضای داخلی متناسب باشد، از نظر تکنولوژی با سطح دانش فنی کشور سازگار باشد، حلقه ارتباط و مکمل دو بخش بزرگ و کوچک باشد، توانایی ارتباط با و اقتباس تکنولوژی از صنایع بزرگ را داشته باشد، بتواند تکنولوژی خود را به بخش‌های کوچک صنعت سرایت دهد، و سرانجام نه تنها واسطه انتقال تکنولوژی باشد بلکه بتواند تکنولوژی را درونی کند و در یک فرآیند متعامل با بخش‌های کوچک و بزرگ آن را متناسب با نیازهای داخلی تغییر دهد و احتمالاً موجب توسعه تکنولوژیک شود.

در واقع اگر این اعتقاد اقتصاددانان توسعه را بپذیریم که درونی و درون‌زا شدن مبانی فنی تولید از شرایط اولیه توسعه است<sup>(۱)</sup>، فقدان یک بخش میانی و متوسط (از نظر مقیاس، در مقایسه با حجم بازارهای داخلی<sup>(۲)</sup>) در صنایع ایران - که در برگیرنده بنگاه‌هایی میان - مقیاس و دارای تکنولوژی جدید، اما نه آنچنان پیشرفته و ناهماهنگ با سطح دانش فنی داخلی، باشد - باعث شده است که اقتصاد ایران در عین برخورداری از تکنولوژی‌های بسیار مدرن، نتواند به تولید دانش فنی دست یازد.

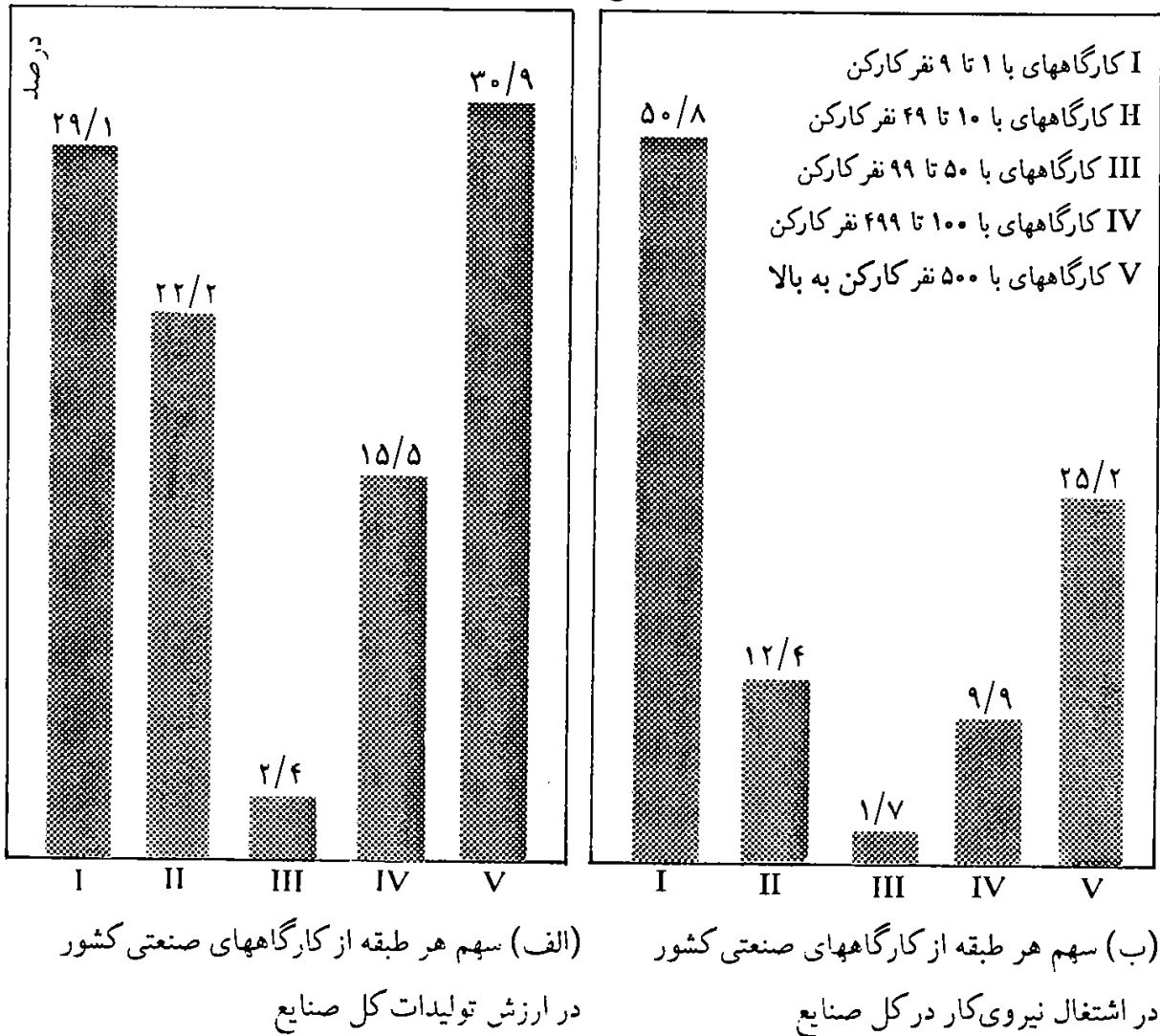
برای ارائه تصویری از این ساختار صنعتی، از اطلاعات مربوط به کارگاه‌های صنعتی کشور بهره می‌جویم. شکل (۵ - ۱) سهم هر طبقه از کارگاه‌های صنعتی کشور را در ارزش تولیدات کل صنایع و در اشتغال کل صنایع در سال ۱۳۶۹ نشان می‌دهد<sup>(۳)</sup>.

۱- [۳۳]، صص ۵۰ - ۹.

۲- اصولاً باید توجه کرد که بزرگ یا کوچک مقیاس بودن بنگاه‌ها با توجه به حجم بازار سنجیده می‌شود.

۳- اطلاعات نمودارها از آمار کارگاه‌های صنعتی کشور (۱۳۶۹) استخراج شده است.

شکل (۵-۱)



همان گونه که به روشنی از هر دو نمودار (الف) و (ب) پیداست، سهم کارگاههای متوسط در کل تولید صنایع و کل اشتغال صنایع به یکباره سقوط می کند، و آنگاه با گسترش ابعاد کارخانه ها، سهم آنها در تولید و در اشتغال افزایش می یابد (روشن است که افزایش سریع سهم کارگاههای بزرگ تر، در ارزش تولید (نمودار الف) و همچنین افزایش کندتر سهم آنها در اشتغال (نمودار ب)، به دلیل بالا رفتن سطح تکنولوژی آنهاست).

به هر ترتیب، آنچه مسلم است این است که تعداد بنگاههای متوسط مقیاس - و بنابراین سهم آنها در تولید و اشتغال - در مقایسه با سهم بنگاههای کوچک و بزرگ، بسیار اندک است. این مسأله مؤید نوعی دوگانگی در ساختار صنایع ایران است. اگر امکان طبقه بندی ریزتری برای کارگاههای صنعتی (بر حسب طبقات کارکن) وجود داشته باشد، احتمالاً شاهد منحنی یکنواختی

خواهیم بود که در بخشهای میانی به حداقل می‌رسد و دوباره افزایش می‌یابد. به دیگر سخن، تأکید ما فقط بر طبقه کارگاههای دارای ۵۰ تا ۹۹ کارکن نیست، بلکه تأکید بر بنگاههای میان - مقیاس است (که ممکن است بخشی از طبقات کارگاههای ۴۹ - ۱۰ نفر، و ۴۹۹ - ۱۰۰ نفر را نیز در بر بگیرد - بسته به نوع صنعت، سطح تکنولوژی و حجم بازار مربوطه).

این مسأله را با توجه به جدول (۵ - ۱) بهتر می‌توان روشن ساخت. شاخص متوسط کارگران هر کارگاه در هر طبقه، نشان می‌دهد که هر بنگاه در طبقه میانی (۹۹ - ۵۰ نفر) به طور متوسط ۶۹ کارکن در استخدام داشته است. مقایسه این رقم با رقم مربوط به طبقه پایین‌تر، نشان می‌دهد که بیشتر بنگاههای طبقه پایین‌تر (۴۹ - ۱۰ نفر) کوچکند، به طوری که متوسط شاغلین آنها ۱۷/۷۴ نفر است. همچنین فاصله متوسط شاغلین در بنگاههای طبقه بالاتر (۴۹۹ - ۱۰۰ نفر) با طبقه متوسط، زیاد است.

بنابراین طبقه‌ای از بنگاههای میانی وجود دارند - که احتمالاً تعدادی از آنها کمتر از ۵۰ کارکن و تعدادی بیش از ۱۰۰ کارکن دارند - که سهم آنها در اقتصاد، اندک است. ما فعلاً برای مقاصد تحلیلی خود، طبقه (۹۹ - ۵۰) را شاخص این گونه بنگاهها می‌انگاریم.

همان گونه که از جدول پیداست، تعداد (سهم) کارگاههای طبقه میانی، نسبت به کل کارگاهها بسیار اندک است (۱۲/۰ درصد). گرچه، سهم این طبقه در ارزش تولیدات بخش صنعت تنها ۲/۴ درصد است، و در مقایسه با بقیه طبقات بسیار کوچک است، اما سهم ۲/۴ درصدی برای بنگاههایی که فقط ۱۲/۰ درصد از کل بنگاهها را تشکیل می‌دهند، نشانه آن است که تکنولوژی این بنگاهها، تا حدودی پیشرفته و بزرگ مقیاس (در مقایسه با طبقات پایین‌تر) است. پیشرفتگی نسبی تکنولوژی و بزرگی نسبی مقیاس این طبقه را با مقایسه متوسط ارزش تغییرات اموال سرمایه‌ای هر کارگاه، و متوسط ارزش تغییرات موجودی انبار هر کارگاه - برای طبقات مختلف - نیز می‌توان دریافت. بنابراین بطور خلاصه اقتصاد ایران - و بنابراین صنایع ایران - فاقد طبقه گسترده‌ای از بنگاههای میان‌مقیاس دارای تکنولوژی نسبتاً سرمایه‌بر و پیشرفته است؛ و بنابراین بخش عرضه در ایران دارای نوعی دوگانگی است (دوگانگی در تکنولوژی، در پراکندگی سهم بنگاهها، و...). تبعات این مسأله را در ادامه همین فصل و فصلهای بعدی بررسی خواهیم کرد.

این تقسیم‌بندی دوگانه را با اندکی مسامحه می‌توان به بخش‌های خدمات، و کشاورزی نیز گسترش داد. در بخش خدمات، از یک سو، مثلاً توزیع کالا هنوز به طور گسترده به همان شیوه‌ای که در یک قرن گذشته انجام می‌شده است، انجام می‌گیرد؛ از سوی دیگر خدمات حاصل از



جدول (۵-۱): سهم طبقات مختلف کارگاههای بخش صنعت (سال ۱۳۶۹)

نام شاخص	شیوه محاسبه / واحد	کارگاههای دارای نفر کارکن	۱۰-۴۹ نفر	۵۰-۹۹ نفر	۱۰۰-۴۹۹ نفر	۵۰۰ نفر و بیشتر
سهم هر دسته از کارگاهها در کل کارگاهها	$\frac{\text{کارگاههای هر طبقه}}{\text{کل کارگاهها}} = \text{درصد}$	۹۶/۴	۳/۲	۰/۱۲	۰/۱۹	۰/۰۸۹
سهم هر دسته از کارگاهها در ارزش کل تولید	$\frac{\text{ارزش تولیدات هر طبقه}}{\text{کل ارزش تولید صنایع}} = \text{درصد}$	۲۹/۱	۲۲/۲	۲/۴	۱۵/۵	۳۰/۹
سهم هر دسته از کارگاهها در کل اشتغال صنایع	$\frac{\text{تعداد شاغلین هر طبقه}}{\text{کل شاغلین صنایع}} = \text{درصد}$	۵۰/۸	۱۲/۴	۱/۷	۹/۹	۲۵/۲
متوسط کارکنان هر کارگاه در هر طبقه	$\frac{\text{شاغلین هر طبقه}}{\text{تعداد کارگاههای طبقه}} = \text{نفر}$	۲/۴۳	۱۷/۷۴	۶۹	۲۳۹/۵	۱۳۱۰/۴
متوسط ارزش تغییر اموال سرمايه‌ای هر کارگاه در هر طبقه	$\frac{\text{تغییر اموال سرمايه‌ای طبقه}}{\text{تعداد کارگاه طبقه}} = \text{میلیون ریال}$	۰/۳۴	۱۰/۹۷	۴۱/۶۷	۱۲۵/۰۶	۴۹۳/۸
متوسط ارزش تغییرات موجودی انبار هر کارگاه در هر طبقه	$\frac{\text{تغییر موجودی انبار طبقه}}{\text{تعداد کارگاه طبقه}} = \text{میلیون ریال}$	۰/۳۲	۳۱/۱۳	۱۳۹/۶۱	۳۳۸/۳	۳۱۲۲/۸

منابع: محاسبه بر اساس نتایج "طرح آمارگیری صنعتی، آمار کارگاههای صنعتی کشور، ۱۳۶۹"، مرکز آمار ایران

تکنولوژی‌های پیشرفته‌ای همچون سیستم تلفن همراه (موبایل)، پست تصویری، فروشگاه‌های زنجیره‌ای رفاه - که در آنها از خدمات کامپیوتری استفاده می‌شود - و... نیز کاربرد گسترده‌ای یافته است. با توجه به افزایش روزافزون سهم بخش خدمات و صنعت در اقتصاد، و نیز کاهش سهم کشاورزی، می‌توان دوگانگی یاد شده را برای کل اقتصاد، فراگیر دانست. با این حال، این دوگانگی در بخش کشاورزی نیز قابل مشاهده است. احداث واحدهای بسیار پیشرفته تولید قارچ‌های خوراکی (در واقع، صنعت تولید قارچ) در کنار تعداد بی شماری واحد (مزرعه) کوچک تولیدکننده علوفه دام - برای فروش به دامداران محلی - که شیوه و ابزار تولیدشان، همچون گذشته، سنتی و ساده می‌باشد، از مصادیق این دوگانگی است.

اکنون اگر این ساختار دوگانه اقتصاد را به همراه تجارت خارجی (واردات) در نظر بگیریم، عمدتاً سه گونه "بازار" در اقتصاد ایران - صرف نظر از برخی استثناها که نمی‌تواند بیانگر چهره عمومی اقتصاد ایران باشد - قابل شناسایی خواهد بود:

### الف: بازارهای محلی با بنگاه‌های کوچک

بازارهای محلی، بازارهایی ناگسترده‌اند، با تولیدکنندگان کوچکی که تکنولوژی آنها ساده، تقسیم کارشان اندک و مقیاس تولیدشان محدود است. مرزهای جغرافیایی این گونه بازارها بسته و محدود است (یک محله، یک شهر یا حداکثر یک منطقه از کشور). گرچه تعداد مصرف‌کنندگان در این بازارها - در مقایسه با بازارهای ملی - کم شمار است، اما در مقابل، مقیاس تولید بنگاه‌ها نیز پائین است. از یک سو، به دلیل سادگی، در دسترس بودن و ارزان بودن تکنولوژی تولید در این صنایع (بازارها)، و از سوی دیگر، به دلیل اتکای تولید بر مهارت نیروی کار و بنابراین وجود "تفاوت کالا" در میان تولیدات واحدهای یک صنعت، معمولاً امکان ورود به بازار، برای تولیدکنندگان جدید، فراهم است. بنابراین، واحدهای تولیدی آن اندازه افزایش می‌یابند تا بازار اشباع شود. اما این مسأله، ضرورتاً به مفهوم رقابتی بودن این بازارها نیست. معمولاً موارد اندکی وجود دارد که در این گونه بازارها، تعداد تولیدکنندگان آن اندازه فراوان باشد، و کالاها آن اندازه مشابه و یکسان (همگن) که یک بازار کاملاً یکدست محلی فراهم آید و موجب رقابت شود - معمولاً کالاهای کشاورزی فاسد شدنی که در محل، تولید و مصرف می‌شود (مثل انواع سبزی گونه‌ها)، اینچنین هستند. بلکه برعکس، معمولاً، یا کل بازار محلی در اختیار چند

تولیدکننده است، و یا هرکدام از تولیدکنندگان، بخش کوچکی از این بازار محلی را در اختیار دارد. در هر دو صورت، تقریباً یک ساختار بازاری متمایل به انحصار - به یکی از گونه‌هایی که سارافا، چمبرلین یا راینسون بحث می‌کنند - شکل می‌گیرد<sup>(۱)</sup>. در این بازار (با وجود آن که در بلندمدت سود ویژه صفر است) هر تولیدکننده با یک منحنی تقاضای مخصوص به خود - که نزولی است - رو به رو می‌باشد، اما این منحنی‌های تقاضا، بستگی شدیدی با قیمت دیگر تولیدکنندگان این کالا دارد.

نگاهی به جدول (۵ - ۱) نشان می‌دهد که ۹۶/۴ درصد کارگاههای بخش صنعت کارگاههایی بوده‌اند که یک تا ۹ نفر کارکن داشته‌اند. اگر توجه کنیم که متوسط کارکنان هر کارگاه در این طبقه، ۲/۴۳ نفر بوده است، در می‌یابیم که بخش اعظم کارگاههای بخش صنعت در کارگاههای یک و دو نفره (که در بسیاری از موارد یک کارگاه خانوادگی محسوب می‌شود، یعنی همه کارکنان اعضای یک خانواده‌اند) متمرکز بوده است. روشن است که بخش بزرگی از این کارگاهها برای بازارهای محلی تولید می‌کنند. در واقع در بسیاری از موارد هر تولیدکننده، فروشنده تولیدات خود نیز هست، بنابراین تولیداتش در محل تولید به فروش می‌رود. بر اساس جدول (۵ - ۱) این دسته از کارگاهها، بیش از نیمی از جمعیت شاغل در بخش صنعت و حدود ۳۰ درصد ارزش تولیدات این بخش را به خود اختصاص می‌دهند. این مسأله را می‌توان به دیگر بخش‌های اقتصاد نیز تعمیم داد. بر اساس سرشماری فعالیت‌های اقتصادی سال ۷۴، حدود دو میلیون از کل کارگاههای شناسایی شده (۲۱۵۸۷۸۶ واحد) در این سال - اعم از صنعتی یا خدماتی - دارای یک تا ۵ نفر کارکن بوده‌اند. از این گذشته، در همین سال ۱۳۰۰/۰۰۰ خانوار شناسایی شده‌اند که دارای فعالیت‌های صنعتی (غیر کشاورزی) بوده‌اند<sup>(۲)</sup>. روشن است که بخش بزرگی از خانوارها نیز برای بازارهای محلی و فروش در محل تولید، فعالیت می‌کنند. بنابراین گرچه این اطلاعات بسیار کلی است، اما وجود طیف گسترده‌ای از بنگاههایی را تأیید می‌کند که تولیدشان در محل به فروش می‌رود. بنابراین می‌توان از وجود شمار زیادی بازارهای محلی در کشور گفت و گو کرد.

برای بیان علت شکل‌گیری این ساختار بازاری، نخست یادآوری میشود که وقتی یک، چند، یا تعداد زیادی تولیدکننده، با تکنولوژی پیشرفته، تولیدات نسبتاً همگن خود را در سراسر بازار ملی

۱- در باره نظریه انحصار رقابتی، در فصل دوم همین کتاب سخن گفته شده است. همچنین در [۱۰۲]، ص ۵۳

۲- روزنامه همشهری، ۱۳۷۴/۵/۲، ص ۲ و ۴

روشنگرهایی ارائه شده است.

به فروش می‌رسانند - از دید مصرف‌کننده - شرایطی به وجود می‌آید که در حالت بازارهای محلی، این شرایط حکم فرما نیست. نخست - و شاید مهم‌تر از همه - به دلیل وجود نظارت قانونی بر کیفیت تولیدات این واحدها (استاندارد بودن) و نیز وجود یک قیمت سراسری برای کالاهای آنها (خواه قیمت رقابتی و خواه قیمت انحصاری)، بخش بزرگی از عدم اطمینانها و هزینه‌های مبادله - که در غیر این صورت مصرف‌کننده باید متحمل شود - از بین می‌رود. همچنین بسیاری از انواع دیگر عواملی که باعث تمایز (واقعی یا ذهنی) کالاها می‌شود، از بین می‌روند - از جمله، انواع محضورات اخلاقی و عاطفی که ممکن است باعث شود مصرف‌کننده به یک تولیدکننده خاص مراجعه کند؛ یا مسأله مسافت که در این حالت موضوعیت خود را از دست می‌دهد، زیرا فرد با مراجعه به اولین واحد یا نماینده فروش، کالای خود را خریداری می‌کند؛ و نظایر این‌ها.

هنگامی که بازارها محلی است و تولید در واحدهای کوچک و با تکنولوژی ساده انجام می‌شود، به علت اتکاء تولید بر مهارت نیروی کار و بنابراین به دلیل تفاوت شدید مهارت، سلیقه و انتظارات نیروی کار، کالاهای تولیدی واحدهای مختلف، کاملاً از یکدیگر متمایزند و ویژگی‌های اختصاصی خود را دارند (در عین داشتن درجه بالای جانشینی). این مسأله باعث جلب هر بخش از متقاضیان به سوی یک تولیدکننده خاص می‌شود. از سوی دیگر، فقدان نظارت استاندارد بر تولید بنگاههای کوچک و محلی و عدم وجود یک قیمت سراسری واحد (یا قیمت‌های نزدیک به هم) برای کلیه کالاهای مشابه، در یک بازار، عدم اطمینانها و هزینه‌های مبادله را شدیداً افزایش می‌دهد؛ بنابراین هر دسته از مصرف‌کنندگان برای پرهیز از این گونه هزینه‌های مبادله تنها با یکی از تولیدکنندگان بازار - که عدم اطمینانها و هزینه‌های مبادله را در مورد او کمتر از دیگران برآورد می‌کنند - ارتباط برقرار می‌سازند. همچنین علل مختلف دیگری وجود دارد - همچون موقعیت مکانی، شهرت، برخورد فروشنده و ... - که باعث می‌شود گروهی از مصرف‌کنندگان به یک تولیدکننده خاص روی بیاورند.

بدین ترتیب وجود درجه‌ای از تفاوت میان کالاهای تولیدی تولیدکنندگان کوچک در یک صنعت - که ناشی از شدیداً کاربر بودن تکنولوژی این گونه بنگاهها و بنابراین تأثیر مستقیم مهارت نیروی کار بر کیفیت کالای تولیدی می‌باشد - به عنوان یکی از متغیرهای ساختی بازار<sup>(۱)</sup>، منجر به

۱- درجه تمرکز (خریداران یا فروشندگان)، شرایط ورود، و درجه تفاوت کالا از اصلی‌ترین متغیرهای ساختی بازار می‌باشند. در این باره در [۱۳] بحث مبسوطی آمده است.

شکل‌گیری بازارهای محلی با درجه‌ای از انحصار می‌شود.

البته عامل کلیدی شکل‌گیری طیف گسترده‌ای از بنگاه‌های کوچک مقیاس (یا خانوادگی) در هر صنعت، از یک سو، و تقسیم بازار میان آنها، از سوی دیگر؛ مسأله هزینه مبادله است. همان‌گونه که در فصل نهم از جنبه نظری بررسی خواهد شد، هزینه مبادله یکی از عوامل کوچک مقیاس بودن بنگاه‌های تولیدی است. همچنین نهادگرایان شکل‌گیری گسترده بنگاه‌های خانوادگی را بر اساس تئوری هزینه مبادله توضیح داده‌اند. مثلاً ویلیامسون (۱۹۸۵) چشم‌گیر بودن مزرعه‌ها و بنگاه‌های خانوادگی را در کشورهای در حال توسعه، به هزینه‌های شدیداً بالای مبادله، در چنین کشورهایی نسبت می‌دهد. ویلیامسون و دیگران (همچون *Deroover (1984)* و *Townsend(1984)*) یادآوری کرده‌اند که نخستین بنگاه‌ها با شرکت اعضای خانوارها تشکیل شده است. یکی از دلایل این، تمایل شدیدتر افراد خانوارها به داشتن آگاهی از وضع هم، و مشارکت در اطلاعات یکدیگر است. اما دلیل مهم‌تر، آن بوده است که اطلاعات و گزارشها در باره رفتار خطاکارانه یا فرصت طلبانه (رانت‌جویی) در درون خانوارها - در مقایسه با این‌گونه رفتارها در میان خانوارها - سریع‌تر منتقل می‌شود؛ و بنابراین، این‌گونه رفتارها زودتر آشکار می‌شود و واکنش نسبت به آن نیز سخت‌تر و شدیدتر است (مثلاً از طریق تغییر روابط عاطفی، بی‌آبرویی و ...). تشکیل بنگاه خانوادگی به این مفهوم است که صاحبان عوامل تولید (کار، سرمایه، مدیریت، زمین، و ...) از درون خانوارند و بنابراین هزینه مبادله قراردادهای مربوط به عوامل تولید، کاهش می‌یابد. از سوی دیگر اعتماد متقابل شرکای عضو خانوار، در مقایسه با شرکای غیر خانواری، بسیار بیشتر است. این نه تنها هزینه مبادله مربوط به کنترل داخلی کارگزاران را کاهش می‌دهد، بلکه احساس تعلق آنها به یکدیگر کمک می‌کند تا هزینه‌های مبادله مربوط به روابط بیرونی بنگاه زودتر کشف شود و کاهش یابد<sup>(۱)</sup>. مثلاً چنین بنگاه‌هایی به راحتی از تحمیلات قانون کار و برخی شرایط مالیاتی، بیمه‌ای و ... می‌گریزند.

بنابراین از یک سو هزینه مبادله، بنگاه‌ها را به سوی مقیاس‌های کوچک و یا خانوادگی می‌راند. از سوی دیگر، هر خریدار نیز به دلیل وجود هزینه‌های مبادله و عدم امکان کنترل کالاهایی که در بنگاه‌های کوچک مختلف تولید می‌شود، به تولیدکننده معینی مراجعه می‌کند تا از

هزینه‌های مبادله بکاهد. بنابراین هر تولیدکننده کوچک محلی با متقاضیان ویژه کالای خویش (یا یک تابع تقاضای اختصاصی) روبه‌روست. گرچه برای متقاضیان او امکان جایگزین کردن محصول این بنگاه با محصولات دیگر بنگاهها وجود دارد (جا به جایی منحنی تقاضا). بدین ترتیب، در بازارهای محلی، معمولاً منحنی تقاضایی که در مقابل هرکدام از تولیدکنندگان قرار دارد، دارای شیب نزولی است و بازار، دارای ساختاری انحصاری (احتمالاً رقابت انحصاری) است. یعنی کالاهای تولیدکنندگان این بازارها گرچه جانشین همدیگرند، اما کاملاً همگن نیستند و هرکدام دارای ویژگی‌های اختصاصی خود است. بنابراین تقاضای هرکدام از این واحدها، گرچه نزولی است و با کاهش قیمت، افزایش می‌یابد، اما از قیمت کالاهای دیگر واحدها نیز تأثیر می‌پذیرد - با تغییر قیمت دیگر کالاهای جانشین، منحنی تقاضا جا به جا می‌شود.

یکی از بهترین شواهد وجود ساختار بازاری "رقابت انحصاری" در این گونه بازارها، مواردی است که در کنار تعداد بی شماری تولیدکننده کوچک که در بازارهای محلی در سطح کشور مشغول تولید هستند، یک یا چند واحد تولیدی بزرگ و پیشرفته نیز در سطح بازار ملی، به عنوان عرضه کننده مشغول فعالیت هستند - صنعت تولید کفش، یکی از نمونه‌های بارز این حالت است. معمولاً - اما نه همیشه - در این موارد، قیمت تولیدات واحدهای کوچک، بالاتر از قیمت تولیدات واحدهای بزرگ و پیشرفته است. تداوم وجود تولیدکنندگان کوچک (علی‌رغم وجود تولیدکنندگان بزرگی که تکنولوژی بزرگ مقیاس آنها اجازه می‌دهد به تمامی تقاضای ملی پاسخ گویند) و نیز بالا ماندن قیمت تولیدات واحدهای کوچک (علی‌رغم وجود قیمت‌های پایین‌تر برای تولیدات واحدهای بزرگ) همچنین کاهش نیافتن قیمت تولیدات واحدهای کوچک (علی‌رغم وجود تعداد بسیار زیادی از این واحدها در کنار هم)، همگی نشانه‌های خوبی از وجود ساختار "رقابت انحصاری" در صنایع کوچک و در بازارهای محلی است.

## ب: بازارهای ملی با بنگاههای بزرگ

بازارهای ملی، به مرزهای جغرافیایی کشور محدودند. در هرکدام از این بازارها، معمولاً یک یا چند تولیدکننده بزرگ، با تکنولوژی نسبتاً پیشرفته و بزرگ مقیاس، و تقسیم کار گسترده (همگی در مقایسه با سطح تکنولوژی و تقاضای داخلی) فعالیت دارند. گرچه در برخی از زمینه‌ها به نظر

می‌رسد، بنگاه‌های کوچک نیز در سطح بازار ملی فعالیت دارند - مثل برخی از محصولات کشاورزی، یا برخی از صنایع دستی، یا صنایع ماشینی کوچک - اما فروش در بازار ملی، با فروش در بازار محلی اما به خریداران غیر محلی (ملی)، متفاوت است. همچنین تولید برای بازار محلی و آنگاه فروش مازادهای محلی در بازارهای ملی یا دیگر بازارهای محلی، با تولید به منظور فروش در بازارهای ملی متفاوت است. بسیاری از تولیدات صنایع دستی، در سطح کشور خریدارانی دارد، اما این تولیدات معمولاً در مکانهای مشخصی (معمولاً نزدیک به مراکز تولید) فروخته می‌شود و مصرف‌کنندگان غیر محلی (ملی) برای خرید، مجبور به مراجعه به این مراکز هستند. در این حالت، حتی اگر تولیدات این تولیدکنندگان کوچک، در گوشه‌های مختلف کشور، مصرف شود، بازار ملی وجود ندارد. در واقع مجموعه تقاضاهای کوچک و پراکنده سراسر کشور، در یک یا چند ناحیه متمرکز می‌شود. بنابراین خصلت محلی بودن - به مفهوم محدود بودن - این صنایع (یا بازارها) همچنان باقی می‌ماند. گرچه ممکن است دیگر امکان تقسیم بازار میان تولیدکنندگان وجود نداشته باشد - به علت غیر ضروری بودن این کالاها و اتفاقی بودن تقاضای مصرف‌کنندگان و بنابراین تغییر مداوم ترکیب آنها - و بازارها رقابتی تر از دیگر بازارهای محلی باشد، اما این رقابت‌ها (به دلایلی که در فصل‌های آینده بحث خواهد شد) به نتایج معهود و انتظاری رقابت (کارایی، کاهش قیمت، ابداع و نوآوری تکنولوژیک و ...) نمی‌انجامد.

این گونه بازارها، دقیقاً قرینه مکانی بازارهای محدود<sup>(۱)</sup> هستند. بازارهای موسمی (جمعه بازارها، چهارشنبه بازارها و ...) که در اروپا در اوایل رنسانس وجود داشته است، و در ایران نیز هنوز برپا می‌شود، نمونه بازارهای محدودی هستند که به علت ناگسترده‌گی تقاضا و کمی حجم داد و ستدها، همه داد و ستدها به یک دوره زمانی معین، محدود می‌شود. در مورد صنایع کوچکی که از آنها گفت و گو می‌کردیم، نیز همین شرایط برقرار است. در این حالت، به علت محدود بودن حجم تقاضا، همه داد و ستدها، به یک مکان معین محدود می‌شود.

از سوی دیگر، برخی از محصولات - عمدتاً کشاورزی - که توسط تعداد زیادی تولیدکننده کشاورزی در سراسر کشور تولید می‌شود و در سراسر کشور نیز به فروش می‌رسد، این گمان را به وجود می‌آورد که این تولیدکنندگان در یک بازار ملی فعالیت می‌کنند. اما باید توجه کرد که در این

حالت، بازار ملی، به عنوان "فرآیندهای پویا" برای بر جای نماندن هیچ گونه "مازاد" عمل نمی‌کند، بلکه تنها یک "محدوده جغرافیایی" است که مناطق درون آن، - معمولاً در پایان دوره تولید - "مازاد"های خود را با هم "مبادله" می‌کنند. در واقع، تولیدکنندگان کوچک، برای فروش در بازار محلی یا منطقه‌ای، تولید می‌کنند. اما پس از آن که این بازارها اشباع شد، عوامل دیگری (واسطه‌های تجاری و نه ضرورتاً خود تولیدکنندگان) مازادهای تولید این منطقه را با مناطق دیگر مبادله می‌کنند. دقیقاً به همین دلیل - و نیز به دلایل دیگری که در پایان همین فصل، بررسی خواهد شد - رقابت چندانی در این موارد در نمی‌گیرد. در این گونه موارد، رقابت شدید قیمتی تنها زمانی رخ می‌دهد، که همزمان همه یا بیشتر بازارهای محلی، اشباع شوند، آنگاه فرایند کاهش قیمت برای افزایش تقاضای همه بازارهای محلی، آغاز می‌شود. با این حال، به علت تنوع آب و هوایی ایران در بخش کشاورزی، تنها کالاهای انگشت‌شماری ممکن است چنین وضعیتی پیدا کنند. با وجود این، همواره می‌توان در همه بخش‌ها کالاهایی را یافت که توسط تعداد زیادی تولیدکننده کوچک و برای بازار ملی تولید می‌شود. اما این، ویژگی عمومی هیچ کدام از بخش‌های اقتصاد ایران نیست.

بدین ترتیب، بازارهای ملی، عمدتاً عرصه فعالیت بنگاههای بزرگ مقیاس باقی می‌ماند. اما همان گونه که به زودی بحث خواهد شد، این بازارها نیز معمولاً به ساختاری انحصاری (از رقابت انحصاری تا انحصار چند جانبه و انحصار کامل) متمایل هستند - به عبارت دقیق‌تر، درجه‌ای از تمرکز و بنابراین نوعی "قدرت بازاری" در آنها وجود دارد.

همان گونه که در جدول (۵ - ۱) مشاهده می‌شود، کمتر از ۳ هزارم کارگاههای صنعتی ایران، بزرگ مقیاس بوده‌اند (با بیش از ۱۰۰ کارکن)، در حالی که ۴/۴۶ درصد از ارزش تولیدات بخش صنعت به آنها تعلق داشته است (در سال ۱۳۶۹). همچنین بر اساس محاسبات خداداد (۱۳۷۴) شاخص تمرکز کلی بخش تولیدکننده محصولات (برای کارگاههای بزرگ صنعتی، با بیش از ده نفر کارکن)، بر حسب سهم فروش ۲۰۰ بنگاه برتر در سال‌های ۶۶ و ۷۰ به ترتیب ۶۳۱۵/۰ و ۶۰۴/۰ بوده است.<sup>(۱)</sup> به عبارت دیگر بیش از ۶۰ درصد کل ارزش تولیدات بنگاههای صنعتی کشور در این دو سال توسط ۲۰۰ بنگاه بزرگتر اقتصاد تولید شده است. این بنگاههای بزرگ در هر صنعتی



که فعالیت داشته باشند، بازارشان ملی خواهد بود. بنگاههای کوچکی که در هر کدام از این صنایع، در کنار بنگاههای بزرگ به فعالیت مشغولند به دلیل وجود مزایای مطلق هزینه‌ای، تفاوت کالا، تبلیغات، و صرفه‌های مقیاس برای بنگاههای بزرگ (که به عنوان موانع ورود<sup>(۱)</sup> بنگاههای کوچک به بازارهای ملی عمل می‌کنند) از یک سو، و بالا بودن هزینه مبادله برای خریداران (هنگامی که با محصولات بنگاههای کوچک و نا شناخته رو به رو می‌شوند) از سوی دیگر، مجبورند فعالیت خود را به بازارهای محلی محدود کنند، و با ایجاد نوعی تمایز در کالاهای خود و به وجود آوردن شرایطی که برای خریداران محلی احساس امنیت بیشتری (در مورد هزینه‌های مبادله) ایجاد کند، برای خود نوعی بازار محلی و تقاضای مخصوص به خود (که البته از قیمت کالاهای دیگر تولیدکنندگان این صنعت شدیداً متأثر است) و بنابراین نوعی بازار انحصاری به وجود بیاورند، و گرنه نمی‌توانند به فعالیت ادامه دهند.

محاسبات خداداد نشان می‌دهد که میانگین وزنی نسبت تمرکز ۵ بنگاه در صنایع ایران (به عنوان یک شاخص تمرکز کلی)، برای سال‌های ۶۶ و ۷۰ به ترتیب ۵/۶۰ و ۵۸ درصد است.<sup>(۲)</sup> این بدین مفهوم است که به طور متوسط در هریک از صنایع ایران، ۵ بنگاه بزرگ نزدیک به ۶۰ درصد ارزش تولیدات بنگاههای بزرگ آن صنعت را به خود اختصاص داده‌اند.<sup>(۳)</sup> بنابراین با توجه به ساختار دوگانه‌ای که نشان دادیم در صنایع ایران وجود دارد، نمی‌توان انتظار داشت که

۱- مزایای مطلق هزینه‌ای همان موانع ورودی هستند که استیگر بر شمرده است: تکنولوژی برتر قدیمی‌ها، دسترسی انحصاری قدیمی‌ها به منابع موجود، عدم دسترسی رقبای جدید به عوامل تولید و نیروی متخصص و مدیران با تجربه، دسترسی بنگاههای قدیمی به منابع مالی ارزان تر. این موانع که استیگر بر شمرده است و برای بنگاههای قدیمی مزیت مطلق هزینه‌ای ایجاد می‌کند، در ایران برای بنگاههای بزرگ مزیت هزینه‌ای ایجاد می‌کند. آنها با سرمایه ارزان و حمایت دولتی تأسیس شده‌اند، به عامل مهم ارز دولتی دسترسی دارند و منابع مالی ارزان جدید در اختیار دارند. از این گذشته، تفاوت کالا، تبلیغات و صرفه‌های مقیاس وجود دارد. بنابراین در مورد ایران این موانع برای ورود به بازار ملی وجود دارد. همین مسأله بنگاههای کوچک را مجبور به فعالیت در بازارهای محلی می‌کند. برای بحث مبسوط نظری در باره موانع ورود، می‌توان به [۱۳] فصل سوم مراجعه کرد. ۲- همان ص ۱۴۵

۳- البته باید توجه کرد که این شاخص‌ها (به دلیل دشواریهای آماری) تنها براساس اطلاعات مربوط به کارگاههای بزرگ صنعتی محاسبه شده‌اند و به همین دلیل الزاماً ویژگی مسلط در کل صنعت را نمایش نمی‌دهند. همچنین به دلیل انواع محدودیتهای آماری دیگری که وجود داشته، ملاحظه تمامی جنبه‌ها (مثل تفاوت‌های کالایی در تولیدات بنگاههای یک صنعت، تأثیر صادرات یا واردات بر حجم بازار و...) برای محاسبه یک شاخص دقیق و قطعی، ناممکن بوده است.

بنگاههای کوچک در هر صنعت در کنار بنگاههای بزرگ و در سطح بازار ملی به فعالیت مشغول باشند. البته خداداد - علی رغم ملی انگاشتن همه بازارها و تعمیم نتایجش برای کل اقتصاد - به احتمال وجود بازارهای محلی نیز اشاره کرده است. با این حال یافته‌های نهایی خداداد مؤید تفکیکی است که در این جا از بازارها ارائه شده است. این یافته‌ها اشاره به این مسأله دارند که ساختار بازارهای ایران با نظریه گروههای استراتژیک<sup>(۱)</sup> سازگار است. به این مفهوم که بنگاههای بزرگ و پیشرو در ایران، به دلیل وجود موانع تحرک، از رقابت و تهدید بنگاههای کوچک در امانند<sup>(۲)</sup>. نظریه گروههای استراتژیک - که به وسیله Porter (1979) مطرح شده است - می‌گوید یک بنگاه هنگامی از سود بالا برخوردار می‌شود که در یک گروه استراتژیک قرار داشته باشد به طوری که ورود به آن گروه برای سایر بنگاهها (فعال یا بالقوه) سخت باشد.

هر گروه استراتژیک، مجموعه‌ای از بنگاههاست که در مورد برخی از متغیرهای تصمیم‌گیری مهم - مثل قیمت، مقدار، هزینه‌های تبلیغات و ... - استراتژی یکسانی دارند. موانع تحرکی که از ورود بنگاهها به دسته‌های دیگر جلوگیری می‌کند عبارتند از صرفه‌های مقیاس، تفاوت کالا، هزینه تبلیغات، و هزینه‌های R&D در مورد ایران، صرف نظر از هزینه‌های R&D (که دلایل فقدان آن در فصل دهم به تفصیل می‌آید)، مسأله دست یابی به ارز را نیز باید به موانع بالا افزود. بر اساس یافته‌های خداداد، تمرکز و صرفه‌جویی ناشی از مقیاس، در حکم مانع مهمی برای تحرک بنگاههای کوچک بوده‌اند<sup>(۳)</sup>. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که بنگاههای کوچک در ایران قادر به رقابت با بنگاههای بزرگ در سطح بازارهای ملی نیستند. تنها راهی که در مقابل آنها قرار می‌گیرد - اگر بخواهند در بازار بمانند - این است که به بازارهای محلی متوسل شوند. ایجاد تمایز در کالاها، همراه با به کارگیری شیوه‌های کاهنده هزینه مبادله برای متقاضی، امکان شکل‌دهی این بازارهای محلی را فراهم می‌آورند.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که بازارهای ملی عمدتاً در تسخیر صنایع دارای تکنولوژی پیشرفته و بزرگ مقیاس (در مقایسه با بازارهای داخلی) است. اما این که چرا و چگونه این صنایع بزرگ مقیاس در مقابل صنایع کوچک پدیدار شدند و چگونه این دوگانگی صنعتی در ایران به وجود آمد، مسأله دیگری است.

1- The theory of strategic groups

۳- همان، صص ۵-۲۶۳.

۲- [۱۳]، صص ۲۶۱

اصولاً استقرار منظم شبکه صنایع بزرگ و پیشرفته در ایران، از اوایل قرن جاری هجری، با ابتکار و سرمایه دولت آغاز شد. این روند، نخست با افت و خیزهایی تا اصلاحات ارضی و سپس به طور جدی تا ضربه نفتی اول (۱۳۵۳) و آنگاه به گونه‌ای تهاجمی تا سالهای پس از انقلاب اسلامی، توسط دولت دنبال شده است. در این روند، بخش خصوصی نیز به آهستگی نقش محدود - ولی فزاینده‌ای - در کنار دولت ایفا کرده است. اما این نقش، تنها با "هدایت" و "حمایت" دولت بر دوش این بخش نهاده شده است.

هم نقش مستقیم خود دولت و هم واگذاری بخشی از این نقش به بخش خصوصی، بر درآمدهای نفتی متکی بوده است. افزایش درآمدهای نفتی و بلندپروازی‌های رهبران سیاسی - اقتصادی، همراه با استقرار نسل جدید مدیران (تکنوکراتهای درس خوانده در غرب) و فراگیر شدن تب ترقی خواهی، همگی منجر به جهت‌گیری شدید سیاست‌گذاری اقتصادی این دوران، به سوی بخش عرضه اقتصاد بوده است. بخش تقاضا، تنها در دو دهه اخیر - با فراگیر شدن تدریجی تفکر "دولت رفاه" - آن هم به گونه‌ای ناقص، مورد توجه قرار گرفته است.

بنابراین حاصل این روند، ایجاد شکاف عمیق میان بخش عرضه و بخش تقاضای بازارها بوده است (فراگیر شدن تفکر "دولت رفاه" را - همان گونه که در فصل چهار مشاهده شد - می‌توان از غلبه هزینه‌های امور اجتماعی بر دیگر هزینه‌های دولت، دریافت).

به دیگر سخن، در این دوران صنایع بسیار زیادی استقرار یافتند که نه تنها هیچ گونه پیوندی با سطح دانش فنی داخلی نداشتند - و به همین دلیل راه هر گونه تحول، بهبود و ابداع در آنها بسته شد - بلکه با توجه به پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌های موجود (که متناسب با بازار جهانی بوده‌اند) انتخاب شده‌اند<sup>(۱)</sup>. گرچه این صنایع به دلیل فقدان هر نوع تحول و نوآوری، به زودی در مقابل صنایع مشابه خارجی - که به سرعت در حال تجربه تحولات تکنولوژیک بودند - عقب مانده جلوه کردند، اما در هنگام تأسیس (و حتی تا سال‌ها پس از آن، و در موارد بسیاری هنوز هم) مقیاس تولیدشان بسیار فراتر از ظرفیت بازارهای داخلی بوده است. بنابراین حتی بدون حمایت‌های قانونی و دولتی، این صنایع به خودی خود مستعد برخورداری از بازده‌های فزاینده به مقیاس و بنابراین

۱- رواج تفکر انتخاب واحد بزرگتر و پیشرفته‌تر، نه برای اجرای توصیه اقتصاددان کلاسیک، ژان باتیست سی، که "عرضه تقاضای خود را به وجود می‌آورد"، بوده است، بلکه بیشتر به "شاخص‌های موفقیت مدیران دولتی" باز می‌گردد. در این باره در فصل سوم به تفصیل سخن گفته شده است.

مستعد ایجاد بازارهای انحصاری - یا متمایل به انحصار - بوده‌اند. با وجود این، بسیاری از این صنایع، از موهبت انواع تسهیلات و حمایت‌های دولتی نیز برخوردار بوده‌اند (در فصل دهم نشان داده خواهد شد که چرا بسیاری از این صنایع - که در آغاز آنها را "صنایع نوزاد" می‌خواندند - هرگز به بلوغ تکنولوژیک دست نیافتند و بسیاری از آنها هنوز نیازمند انواع حمایت‌های گمرکی و غیر آن، در برابر صنایع خارجی، هستند).

این روند نگاه به بخش عرضه و استقرار ظرفیت‌های تولیدی فراتر از کشش بازار، هنوز نیز در بخش دولتی - و در بخش خصوصی به هنگام استفاده از تسهیلات حمایتی - ادامه دارد. هنوز بسیاری از واحدهای تولیدی دولتی در حالی تأسیس می‌شوند یا توسعه می‌یابند، که واحدهای موجود قبلی در زیر ظرفیت کار می‌کنند.<sup>(۱)</sup>

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که - حداقل در بخش دولتی یا صنایعی که از حمایت‌های دولتی برخوردارند - همواره ظرفیت‌های تولیدی موجود، بسیار بیش از نیاز بازار است. مطالعه‌ای بر روی تعداد زیادی از بنگاههای بزرگ نشان داده است که بیشتر آنها (اعم از خصوصی یا دولتی) در سطوح جاری تولید دارای بازده‌های فزاینده به مقیاس بوده‌اند<sup>(۲)</sup>. این مسأله به گونه دیگری نیز با یافته‌های خداداد تأیید شده است. گرچه خداداد صرفه‌های مقیاس را در صنایع ایران ناچیز برآورد کرده است<sup>(۳)</sup>، با این حال یافته‌های او نشان می‌دهد که صرفه‌جویی ناشی از مقیاس در صنایع ایران تأثیر مثبت و معنی‌داری بر سودآوری بنگاههای بزرگ و تأثیر منفی و معنی‌داری بر سودآوری بنگاههای کوچک داشته است<sup>(۴)</sup>. بنابراین می‌توان پذیرفت که در صنایع ایران،

۱- برای مثال، "شرکت فرآورده‌های نسوز ایران" - که در دوران جنگ نیز به عنوان واحد نمونه دولتی شناخته شده است - در حالی اجرای طرح دو برابر کردن ظرفیت تولیدی‌اش را آغاز کرد که تنها با بیش از نیمی از ظرفیت جاری‌اش تولید می‌کرد. اطلاعات بیشتر در [۳۵] فصل ۶ آمده است.

همچنین - به عنوان مثالی دیگر و بدون توجه به اهداف احتمالی دیگر - بر اساس برنامه دوم توسعه جمهوری اسلامی ایران، ظرفیت تولید انرژی برق در کشور، در پایان برنامه، بسیار بیش از نیاز داخلی خواهد بود.

۲- [۲۳]، صص ۴ - ۲۴۱

۳- البته این احتمال وجود دارد که به دلیل ملاحظات زیر، صرفه‌های مقیاس در صنایع ایران کمتر از حد برآورد شده باشد: لحاظ نکردن واردات در تحلیل و برابر گرفتن حجم بازار با حجم فروش صنعت؛ لحاظ نکردن تنوع و تفاوت کالایی در تولیدات هر گروه از بنگاهها، عدم ملاحظه ناکارایی گسترده  $X$  در صنایع بزرگ (عمدتاً دولتی)؛ عدم ملاحظه محدودیت‌های دیگر (مثل محدودیت‌های ارزی) و ...

۴- [۱۳]، صص ۲۶۴

بنگاههای بزرگ معمولاً در زیر ظرفیت بهینه خود مشغول به کارند. این مسأله خواه ناشی از مشکلات اقتصادی جاری کشور باشد یا ناشی از ناکارایی  $X$  یا ناشی از کوچکی تقاضا، همگی بر آن دلالت دارد که ظرفیت واقعی این بنگاهها (در مقابل حجم بازارهایشان) بسیار بزرگ است. از این گذشته، بسیاری از صنایع، نه تنها در برابر رقابت کالاهای خارجی، حمایت می‌شوند (گمرکی یا مالیاتی) بلکه گاه قانوناً نیز انحصار یک بازار، به یک - و گاهی چند - بنگاه بزرگ سپرده می‌شود. بدین ترتیب همه شرایط برای گرایش این گونه بازارها به ساختارهای انحصاری و استقرار واحدهای دارای "قدرت بازاری" فراهم می‌گردد. بنابراین می‌توان پیش‌بینی کرد که بخش بزرگی از بازارهای ایران که تولیدکنندگان آنها از تکنولوژی‌های پیشرفته ماشینی استفاده می‌کنند، متمایل به یک ساختار انحصاری باشند.

اگر شاخص تمرکز را بتوان معیار خوبی برای ساختار انحصاری بازار در نظر گرفت، در سال ۱۳۷۰ حدود ۸۶/۴ درصد از صنایع ما، صناعی بودند که نسبت تمرکز ۵ بنگاه بزرگتر، برای آنها، بیش از ۴۰٪ بوده است. در واقع از نظر سهم تولید ۸۴ درصد کل فروش بخش صنعت در صنایع دارای تمرکز بالا - و بنابراین متمایل به انحصار - تولید شده است<sup>(۱)</sup>. خداداد در یک طبقه‌بندی کلی از بازارهای ایران، حدود ۷۷/۷ درصد از بازارهای ایران را (در سال ۱۳۷۰) جزء بازارهای انحصاری به شمار آورده است<sup>(۲)</sup>.

### ج: بازارهای ملی به عنوان بخشی از بازار جهانی

گذشته از دو گونه بازارهای یاد شده - که اولی به دلیل تکنولوژی بسیار ابتدایی و مقیاس کوچک تولید، و دومی به دلیل تکنولوژی پیشرفته و مقیاس بزرگ تولید؛ و در واقع، هر دو به دلیل عدم تناسب تکنولوژی تولید با اقتضائات تقاضا، از یک سو، و محصور (و حمایت) شدن در داخل مرزهای ملی، از سوی دیگر، به ساختارهای متمایل به انحصار می‌انجامد - گونه سوم از بازارها نیز قابل شناسایی است. این‌ها بازارهایی هستند که بطور کلی یا جزئی، بخشی از بازار جهانی

۱- [۱۳]، ص ص ۵-۱۵۴

۲- [۱۳]، ص ۱۷۴. ملاک خداداد برای این دسته‌بندی، درجه تمرکز چهار بنگاه، و مرز جدایی، درجه تمرکز بیش از ۴۰ درصد بوده است، در این دسته‌بندی، بازارهای انحصار چند جانبه سست، بازارهای رقابت انحصاری و بازارهای رقابتی، جزء بازارهای رقابتی آمده‌اند.

محسوب می‌شوند. در این بازارها ممکن است هیچ تولیدکننده داخلی وجود نداشته باشد (مثل بازار دوربین‌های عکاسی و فیلم‌برداری و ...); یا، یک یا چند تولیدکننده بزرگ داخلی با تکنولوژی مدرن - نسبت به دانش فنی داخلی - در آنها مشغول به فعالیت باشد (مثل بازارهای برخی لوازم بهداشتی، لوازم صوتی و ...); و یا، یک، چند یا تعداد زیادی تولیدکننده کوچک داخلی کالاهای خود را در کنار کالاهای وارداتی، عرضه کنند (همچون بازار ظرفهای بلور - تزئینی و پذیرایی - بازار عطر، کاردهای آشپزخانه، برخی انواع اسباب‌بازیهای کودکان و ...).

وقتی کنترل‌های گمرکی و نظارت‌های ارزی - به منظور حمایت از تولید داخلی - وجود نداشته باشد، بازار داخلی پیوستگی شدیدی با بازارهای جهانی پیدا می‌کند. در این صورت، اگر هر تولیدکننده‌ای که در داخل وجود دارد - کوچک یا بزرگ - دارای تکنولوژی متفاوت با تولیدکننده خارجی باشد، آنگاه کیفیت و قیمت تمام‌شده تولیداتش، از نوع وارداتی متمایز خواهد بود. این دو نوع تمایز مهم، همراه با تمهیداتی همچون ارائه خدمات پس از فروش یا کوشش برای کاهش هزینه‌های مبادله، به تولیدکنندگان داخلی فرصت می‌دهد تا بخشی از بازار را تصاحب کنند و مصرف‌کنندگان ویژه تولیدات خود را، از بقیه متقاضیان جدا کنند. بنابراین منحنی تقاضای آن بخش از بازار که در مقابل آنهاست، نزولی خواهد بود ولی در عین حال از قیمت کالای وارداتی نیز تأثیر می‌پذیرد. بدین ترتیب تولیدکنندگان داخلی، در آن بخش از بازار که متعلق به آنهاست، همان‌گونه عمل می‌کنند که وقتی کل بازار در اختیار آنها بود. یعنی تولیدکنندگان کوچک، بازارهای محلی تشکیل می‌دهند و نوعی ساخت متمایل به انحصار به وجود می‌آورند؛ و تولیدکنندگان بزرگ این ساخت متمایل به انحصار را در سطح - یا بخشی از - بازار ملی به وجود می‌آورند. اما در این ساخت‌های متمایل به انحصار، قطعاً قدرت بازاری، بسیار محدودتر از حالتی است که بازارها ارتباطی با خارج نداشتند. چرا که در این حالت، تقاضاهایی که در مقابل هر تولیدکننده داخلی قرار دارد - در سطح محلی یا ملی - نه تنها از قیمت کالاهای مشابه و بسیار جانشین که توسط بنگاههای رقیب تولید می‌شود، تأثیر می‌پذیرد، بلکه از قیمت کالاهای مشابه وارداتی نیز متأثر می‌شود. بنابراین کشش منحنی تقاضا برای هر تولیدکننده داخلی، در این حالت، بسیار بیشتر از حالتی خواهد بود که کل بازار در تصرف تولیدکنندگان داخلی است.

شرایط دیگری نیز وجود دارد که تکنولوژی و کیفیت کالای تولیدشده توسط بنگاههای داخلی دقیقاً با نوع وارداتی مشابه است. اگر قیمت جهانی کمتر از قیمت تعادلی داخلی باشد، در این صورت تولیدکنندگان داخلی تا وقتی که منحنی عرضه‌شان زیر قیمت جهانی است، تولید را افزایش

می‌دهند، و از آن به بعد، باقیمانده تقاضا به وسیله واردات جبران می‌شود. در این صورت تنها یک قیمت در بازار داخلی حکم فرماست و این قیمت نیز همان قیمت جهانی است. مثلاً در شکل (۵-۱) تولیدکنندگان داخلی با قیمت جهانی  $P_f$  به اندازه  $Q_0$  تولید خواهند کرد. اما در این قیمت، تقاضای داخلی  $Q_1$  است. بنابراین اضافه تقاضا ( $Q_1 - Q_0$ ) از طریق واردات جبران خواهد شد. چنین شرایطی، برای مصرف‌کننده داخلی، با حالت انحصار تفاوتی ندارد. در حالت انحصار، تولیدکننده داخلی قیمت را تعیین می‌کند و آنگاه مصرف‌کنندگان داخلی، مقداری را که در آن قیمت تمایل دارند، خریداری می‌کنند. در شرایط یاد شده نیز، مصرف‌کنندگان داخلی - به عنوان یک کل - به علت کوچکی مجموع سهمشان در بازار جهانی، نقشی در تعیین قیمت ندارند. قیمت جهانی، در داخل، برقرار می‌شود و آنها مقداری را که مایلند، می‌خرند.

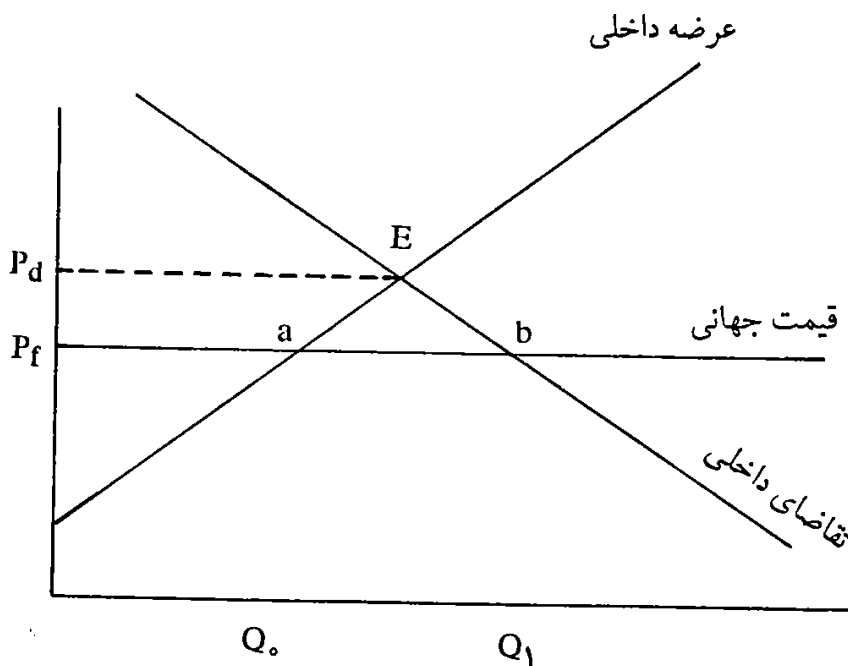
اما ممکن است که قیمت تعادلی بازارهای داخلی - وقتی کالای تولید داخل، دقیقاً مشابه خارجی است - در زیر قیمت جهانی برقرار شود. در این صورت تمام تقاضای داخلی را تولیدکننده داخلی برآورده می‌سازد (شکل ۵-۲). بنابراین در این حالت نیز - به همان دلیلی که پیشتر آمد - بازار مستعد شکل‌گیری قدرت بازاری است (چرا که چنین وضعیتی بیانگر آن است که تولیدکننده داخلی نه تنها دارای تکنولوژی بسیار پیشرفته و مقیاس تولید بسیار بزرگ - در مقایسه با دانش فنی و سطح تقاضای داخلی - است، بلکه عوامل تولید ارزانتر داخلی نیز برای او مزیت هزینه‌ای ایجاد کرده است).

آخرین حالت از این گونه بازارها، وقتی است که هیچ تولیدکننده‌ای در داخل وجود ندارد. بنابراین بازار ملی کاملاً در بازار جهانی ادغام شده است. در این شرایط نیز قیمت برای متقاضیان داخلی - به عنوان یک کل - به گونه برون‌زا تعیین می‌شود و آنها - همانند حالت انحصار - تنها حق تصمیم‌گیری در باره مقدار خریدشان را دارند.<sup>(۱)</sup> (در مواردی که قیمت جهانی در داخل برقرار

۱- حتی چنین حالتی برای متقاضیان داخلی، از حالت انحصار نیز محدودکننده‌تر است. درست است که بازار جهانی، رقابتی است، اما بازار ملی - که در آن، مجموعه‌ای از متقاضیان با سلیقه‌های متمایز از خارجی‌ها قرار دارند - در طرف عرضه خود تنها با یک منحنی افقی (در سطح قیمت جهانی) رو به روست، که هرچه سلیقه‌های متقاضیان داخلی، یا شرایط دیگر بازارهای مرتبط با آن، تغییر کند، بر قیمت این بازار اثری نمی‌گذارد. در حالی که حتی در شرایط انحصار، قیمتی که انحصارگر تعیین می‌کند، تنها برای یک منحنی تقاضاست، و با تغییر سلیقه‌ها و شرایط دیگر بازارها - یعنی با جا به جا شدن منحنی تقاضا - انحصارگر مجبور است قیمت خود را تعدیل کند.

اطلاعات تفصیلی در باره مکانیزم تعیین قیمت در بازارهایی که تولید داخلی در کنار واردات عرضه می‌شود، در [۸۸] فصل ۴ آمده است.

شکل (۵-۲)



می شود نه تنها مصرف کنندگان نمی توانند با تغییر مقدار تقاضای خود بر قیمت تأثیری بگذارند، بلکه تحول در بخش تقاضا - مثلاً شوک تقاضا - نیز نمی تواند موجب هیچ تحولی در بخش عرضه - مثل ابداع و نوآوری، تأسیس واحدهای جدید، کاهش قیمت و ... - شود. در واقع در این حالت، منحنی عرضه‌ای که در برابر متقاضیان داخلی است، یک خط افقی است که در سطح قیمت جهانی رسم می شود).

اما ممکن است بر روی واردات، کنترل‌های گمرکی و نظارت‌های ارزی وجود داشته باشد. در این صورت خط عرضه (قیمت) جهانی به اندازه هزینه‌های گمرکی، به بالا جا به جا می شود. بنابراین در بازارهایی که قیمت جهانی برقرار بوده است، اکنون قیمت داخلی برابر خواهد شد با قیمت جهانی به علاوه تعرفه گمرکی. بدین ترتیب، باز قیمت به صورت برون زا (و اکنون در سطح بالاتری) به مصرف کننده داخلی تحمیل شده است. همچنین در بازارهایی که به خاطر تقسیم بازار میان تولیدکنندگان، قیمت‌های متفاوتی برقرار بوده است، قیمت‌ها افزایش می یابد. چراکه گران شدن کالای رقیب (کالای وارداتی) موجب انتقال تقاضای کالاهای مشابه یا جانشین به بالا



می‌شود، و بنابراین قیمت در آن بازارها بالا می‌رود. به دیگر سخن، بستن تعرفه بر واردات یک کالا، قدرت بازاری تولیدکنندگان بازارهای داخلی (مربوط به همین کالا یا کالاهای جانشین آن را) افزایش می‌دهد و بنابراین به تشدید رفتارهای انحصارگرانه می‌انجامد. بنابراین همان محدودیت‌های سابق، اما اکنون با شدت بیشتری بر متقاضی داخلی تحمیل می‌شود. تنها وقتی که قیمت‌های داخلی کمتر از قیمت جهانی باشد، بستن تعرفه و موانع گمرکی تأثیری بر مصرف‌کننده داخلی نخواهد گذاشت.

### نتیجه

بدین ترتیب همان‌گونه که دیدیم، به علت بافت دوگانه اقتصاد ایران، بیشتر بازارهای ایران - در هر کدام از دسته‌بندی‌های سه‌گانه که قرار بگیرند - یا مستعد شکل‌گیری نوعی قدرت بازاری و ساختار متمایل به انحصار هستند، یا محدودیت‌های آنها به گونه‌ای است که گویا متقاضیان در شرایط انحصار - و حتی شرایط محدودتر از آن - دست به انتخاب می‌زنند. بی‌گمان بر این ادعا، استثنائات فراوانی وجود دارد، یعنی هم ممکن است بازارهایی وجود داشته باشد که در دسته‌بندی سه‌گانه بالا قرار نگیرد، یا اگر در این دسته‌بندی قرار دارد، به نتایجی که پیش‌بینی شد، نرسد. با این حال، آنچه در این جا آمد، بیان یک ویژگی گسترده اقتصاد ایران است که تا چاره نشود، رقابت - به ویژه رقابت تکنولوژیک (پویا) که از ضروریات یک رشد خودانگیخته و درونزا است - چهره نخواهد بست (در این باره، در فصل دهم به تفصیل گفت و گو خواهد شد).

از دید مصرف‌کنندگان، شرایط یاد شده، تنها زمانی تخفیف می‌یابد - یعنی قدرت بازاری تولیدکنندگان کاهش و کشش تقاضا افزایش می‌یابد - که واردات (بدون اعمال سیاست‌های حمایتی) آزاد باشد و تعدادی تولیدکننده داخلی، که کالاهای مشابه و جانشین کالاهای وارداتی تولید می‌کنند، نیز در داخل به تولید و عرضه مشغول باشند.

البته چنین وضعیتی ممکن است از دید عرضه‌کنندگان، بسیار خطرناک باشد و در بلندمدت منجر به واگذاری کامل بازار به تولیدکنندگان خارجی شود. این دشواری دوگانه، هنگامی از میان خواهد رفت که از یک سو، دوگانگی تکنولوژیک و ساختاری در طرف عرضه بازارها، رفع شود؛ و از سوی دیگر، دوگانگی و عدم تناسب موجود میان دو بخش عرضه و تقاضای هر بازار از بین برود.

به دیگر سخن، از یک سو باید شکاف مربوط به دانش فنی، حجم سرمایه، سطح مهارت و دانش نیروی انسانی، استانداردهای تولیدی و ...، میان دو دسته صنایع کوچک و صنایع بزرگ پیشرفته، در ایران، از میان برداشته شود؛ و از سوی دیگر، لازم است شکاف میان حجم تقاضا و ظرفیت‌های تولیدی بنگاهها - مخصوصاً در سطح بازارهای ملی - کاهش یابد. یعنی از یک سو، باید حجم گسترده و متنوعی از صنایع، با سرمایه، دانش فنی و مقیاس تولید متوسط (در مقایسه با تکنولوژی و حجم تقاضای داخلی) احداث شوند - که هم زنجیره ارتباطی و مکمل صنایع کوچک و بزرگ باشند، هم برخی نیازهای هر دو دسته صنایع را مرتفع سازند، هم شرایط را برای تحول در صنایع کوچک فراهم آورند، و هم امکان اقتباس، درونی کردن و پخش دانش فنی صنایع بزرگ را به وجود بیاورند - و از سوی دیگر، با در پیش‌گیری برخی سیاست‌های اصولی و انجام برخی اصلاحات ساختاری که در بلندمدت موجب اصلاح الگوی توزیع ثروت و درآمد، و بنابراین موجب افزایش تقاضای مؤثر می‌شود، بازارهای ملی - متناسب با تکنولوژی تولیدی - گسترش یابد. در این باره که چه موانعی در این راه وجود دارد و این که چگونه می‌توان راه را برای پیدایش این تحولات باز کرد، در ادامه همین فصل و نیز در فصل‌های ۹ - ۶ گفت و گو خواهد شد.

## ۲ - عوامل شکل‌گیری بازارهای متمایل به انحصار

در قسمت نخست این فصل گفته شد که شکل‌گیری انواع بازارهای متمایل به انحصار - یا به عبارت بهتر، وجود انواع بازارها، با درجه‌ای از تمرکز و قدرت بازاری - عمدتاً ناشی از دو گونه دوگانگی است: دوگانگی میان عرضه و تقاضا و دوگانگی در بخش عرضه. در باره دوگانگی در بخش عرضه، اشاره شد که بخش اعظم صنایع و واحدهای تولیدی ایران را می‌توان در دو دسته صنایع کوچک (با سرمایه اندک، تکنولوژی غیر پیشرفته و مبتنی بر مهارت نیروی کار (کاربر) و مقیاس تولید کوچک)، و صنایع پیشرفته و بزرگ (با تکنولوژی بسیار مدرن و پرهزینه، تقسیم کار گسترده، مقیاس تولید بالا و ... - همگی در مقایسه با حجم بازار و سطح تکنولوژی داخلی) دسته‌بندی کرد. صنایع زیادی قابل شناسایی نیستند که همه مشخصات آنها با دانش فنی و حجم بازارهای ایران هماهنگ و سازگار باشد؛ یعنی در عین استفاده از دانش فنی جدید، آن را درونی کرده و به گسترش آن در سطح ملی و بهبود روشهای آن کمک کنند؛ مکمل و حلقه ارتباطی میان

صنایع کوچک و بزرگ باشند؛ به ارتقاء سطح دانش فنی صنایع کوچک و تکامل آنها کمک کنند؛ واسطه انتشار و درونی شدن دانش فنی صنایع بسیار پیشرفته به سراسر اقتصاد شوند و ... . در واقع رشد (کمی و کیفی) این دو بخش، با توجه به مقتضیات اقتصاد ایران صورت نگرفته است. بخش صنایع کوچک، عمدتاً تداوم همان صنایع سنتی و دستی بومی ایران است که گاه با کاربرد برخی ابزارهای ماشینی جدید همراه شده است. اما خصلت کاربری، تقسیم کار اندک، اهمیت مهارت نیروی کار در کیفیت کالا و ... همچنان باقی است. در واقع به کارگیری ابزارهای ماشینی در این صنایع، تکنولوژی تولید را متحول نکرده است، تقسیم کار را گسترش نداده است، و از تنوع کیفیت کالاها، (ناشی از تنوع مهارت نیروی کار) نکاسته است. به دیگر سخن، ماشین‌ها تنها این امکان را فراهم کردند که با همان شیوه‌های تولید سنتی، سرعت تولید - و در واقع مقیاس تولید - اندکی افزایش یابد. اکنون کارگر به جای آن که با اره دستی ببرد، با اره برقی می‌برد و از ماشین سمباده برقی استفاده می‌کند؛ به جای دم، با بادبزن برقی کوره را می‌افروزاند؛ و به جای پُتک، از ماشین پرس استفاده می‌کند.

اما بخش صنایع پیشرفته و بزرگ، نه تداوم صنایع بومی بوده است، و نه شکل گرفته از فرایندها و ساز و کارهای درونی اقتصاد. بلکه بخشی است که با هدایت و حمایت دولت، به کمک درآمدهای نفتی، با مشارکت شبکه تکنوکراتها و طبقه سرمایه‌داران وابسته به دولت<sup>(۱)</sup>، متأثر از الگوهای کشورهای توسعه یافته، و با تکنولوژی کاملاً وارداتی و ناهمخوان با دانش فنی داخلی، شکل گرفته است. به دیگر سخن، وجود نگرش شبه مدرنیستی در اندیشه کارگزاران سیاسی - اقتصادی کشور (که از علم، تکنولوژی، پیشرفت اجتماعی و لوازم نوسازی اقتصادی، برداشتی مکانیکی دارد) وجود گرایشهای خودکامانه و آرمان‌گرایانه در رهبری سیاسی - اقتصادی کشور،

۱- تکنوکراتها را "طبقه" نخواندیم، چرا که یک "طبقه" در کنار مشخصه‌های دیگر، دارای منافع مشترک می‌باشد و به طور جمعی از آن دفاع می‌کند. در حال حاضر، شبکه تکنوکراتها در ایران، دارای چنین خصیصه‌ای نیست. همچنین بر اساس یک نظریه، در ایران، همواره طبقات متکی به دولت هستند و نه دولت متکی به طبقات. در واقع، دولت برخاسته از طبقات نیست، بلکه طبقات برخاسته از دولت‌اند. بنابراین، اگر این فرضیه دارای درجه بالایی از "حقیقت‌نمایی" باشد، نه تنها تبعات سیاسی شدیدی دارد، بلکه تبعات اقتصادی مهمی نیز بر جای می‌گذارد. در باره این فرضیه و تبعات سیاسی - اجتماعی آن در ایران، در [۴۳]، فصل اول به تفصیل گفت و گو شده است.

ناتوانی سرمایه‌داری خصوصی صنعتی برای پاسخ‌گویی به این گرایشها، و وجود درآمدهای سرشار نفت، پایه‌های سرمایه‌داری دولتی را در ایران استوار ساخت که نمود عینی آن شکل‌گیری طیف گسترده‌ای از صنایع سبک و سنگین، با تکنولوژی پیشرفته و مقیاس تولید بزرگ بود<sup>(۱)</sup>.

اما در باره دوگانگی عرضه و تقاضا، گفته شد که هیچ یک از دو بخش صنایع کوچک و صنایع پیشرفته - از نظر حجم، کیفیت و تنوع کالاها - برای ایجاد بازارهای رقابتی در اقتصاد، با بخش تقاضا، هماهنگی کامل ندارند. اولی آنچنان کوچک مقیاس، کم سرمایه، کارتر و ناپویا است که هرکدام از صنایعش تولیدکننده طیف گسترده، متنوع و ناهمگونی از کالاهای جانشین با هزینه‌های تمام شده بسیار متفاوت است - و بنابراین ناتوان از پاسخ‌گویی یکجا به کل تقاضا و انسجام بخشیدن به یک بازار ملی و شکل بخشیدن به فرایند رقابت (نخست قیمتی، و سپس تکنولوژیک) می‌باشد. بنابراین با این که گاهی تعداد تولیدکنندگان هریک از صنایع کوچک، بسیار زیاد است، اما شرایط رقابت فراهم نمی‌شود و هرکدام - یا هرگروهی - از این تولیدکنندگان، بخشی از بازار ملی (یا به دیگر سخن، یک بازار محلی) را به خود اختصاص می‌دهد و نوعی قدرت بازاری را اعمال می‌کند. تنوع کیفی و تفاوت هزینه تمام شده در کالاهای تولیدی این گروه، از یک سو، و وجود هزینه‌های شدید مبادله در جامعه، از سوی دیگر، شرایط را برای شکل‌گیری بازارهای اختصاصی (و محلی) برای بنگاههای کوچک فراهم می‌آورد.

اما بخش دوم، صنایع بزرگ و پیشرفته، نیز آنچنان سرمایه‌بر، بزرگ مقیاس و پیشرفته (دست‌کم در هنگام استقرار، و در مقایسه با حجم بازار داخلی) است که هرکدام از واحدهای صنعت می‌تواند با استفاده از صرفه‌های مقیاس، با تولید حجم بزرگی از یک کالا، به تمامی تقاضا، یا به سهم بزرگی از آن پاسخ دهد و بنابراین گونه‌ای از رفتار انحصارگرانه را از خود بروز دهد.

اکنون این پرسش رخ می‌نماید که اگر دوگانگی در بخش عرضه، از یک سو، و دوگانگی در بخش تقاضا، از سوی دیگر، عوامل شکل‌گیری بازارهای متمایل به انحصار در ایران هستند، این دوگانگی‌ها ناشی از چه عواملی است؟ به طور خلاصه، در چارچوب اقتصاد نئوکلاسیک، عدم تحقق نسبی پیش‌فرضهای مرسوم (نئوکلاسیک) ناظر به فرایند بازار، یا در چارچوب اقتصاد

۱- در باره نگرش شبه مدرنیستی و سرمایه‌داری دولتی در ایران، در [۴۱]، فصل ۶، و نیز [۳۹] صص ۱۰۰ - ۸۲، بطور مفصل بحث شده است.

نهاد گرا، وجود "موانع نهادی" برای شکل‌گیری بازارهای کارا، از عوامل اصلی دوگانگی‌های یاد شده - و بنابراین موانع اصلی رقابت - به شمار می‌رود. در ادامه این فصل، تنها به این پیش فرضها، یا این موانع نهادی اشاره می‌شود و ویژگی عمومی آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد، آنگاه در فصل‌های آینده، نقش تک تک آنها در شکل‌گیری بازارهای کارآمد و تشدید رقابت، به تفصیل از جنبه نظری - و نیز از جنبه تجربی، در مورد ایران - بررسی خواهد شد.

### پیش‌فرضهای مرسوم

نظریه اقتصادی مرسوم (نئوکلاسیک)، در تحلیل خود از بازارها همواره پیش‌فرضهایی - به تلویح یا به تصریح - انگاشته است. برخی از این پیش‌فرضها، ناظر به نوع خاصی از بازار است، و برخی ناظر به همه بازارها - و به عبارت دقیق‌تر، برخی فروض ناظر به "ساختار بازار" اند و برخی ناظر به "فرایند بازار".

مثلاً هنگامی که سخن از "بازار رقابت کامل" است، فرضیات "اطلاعات کامل"، "تحرک کامل عوامل"، "انعطاف‌پذیری کامل قیمت‌ها"، "ذره‌ای بودن عرضه و تقاضا" و ... انگاشته می‌شود. آنگاه با کنار گذاشتن، سست کردن، یا تغییر هر کدام از این فروض، نوع دیگری از ساختار بازار (بازارهای غیر رقابت کامل) تحلیل می‌شود. در واقع این‌گونه فروض، ناظر به ساختار بازار هستند. بدین معنی که با نقض هر کدام از آنها، آن ساختار بازاری که مورد نظر بوده است، به هم می‌خورد یا شکل نمی‌گیرد. اما برخی شرایط و فروض وجود دارند (فروض ناظر به فرایند بازار) که نظریه اقتصاد برای هر نوع ساختار بازاری (خواه رقابت کامل یا انحصار کامل، یا هر ساختار دیگری)، آنها را می‌انگارد. در واقع نقض این فروض، فرایند بازار را مختل می‌کند. به دیگر سخن، عدم تحقق شرایطی که در این فروض به آنها اشاره می‌شود، بازار را از بازار بودن می‌اندازد. یعنی بدون تحقق این شرایط و فروض، بازاری به وجود نمی‌آید تا آنگاه در مورد رقابتی بودن یا انحصاری بودن آن گفت و گو شود. به همین ترتیب، تحقق ناقص آن شرایط، منجر به پیدایش بازارهای ناقص، تکامل نیافته و ناکارا می‌شود. در چنین شرایطی، بازارها - با هر ساختاری - نمی‌توانند به نتایج معهودی که تئوری در باره آنها گفت و گو می‌کند، دست یابند. معمولاً نظریه اقتصاد این فروض را یا اصولاً نادیده می‌گیرد و در فرض کلی "ثبوت شرایط دیگر"

می‌گنجاند<sup>(۱)</sup> - مثل فرض ثبات و تداوم ارزشها و نهادهای موجود<sup>(۲)</sup> - و یا آنها را (صریحاً یا تلویحاً) در همه شرایط و حالت‌ها و در تحلیل انواع بازارها، محقق می‌انگارد - همانند "عقلانیت"، "فردگرایی"، "نبودن یا ناچیز بودن هزینه مبادله" و ... در واقع، اقتصاد نهادگرایی جدید - که عمدتاً در دو دهه اخیر به گونه‌ای منظم بسط و گسترش یافته است - بخش بزرگی از تلاشهای خود را به توضیح تأثیر تحول در این گونه شرایط (که اقتصاد نئوکلاسیک، یا نا دیده می‌گیرد، یا ثابت می‌انگارد، و یا محقق می‌شمارد) بر ساز و کار اقتصاد، معطوف کرده است<sup>(۳)</sup>.

اما شاید بتوان تعداد بیشماری فرض یا شرط را در نظر گرفت که عدم تحقق آنها می‌تواند فرایند بازار را مختل کند. با این حال، با توجه به شرایط کنونی دنیای واقعی<sup>(۴)</sup> و با توجه به فروزی که معمولاً متون نظری اقتصاد، به تصریح یا بطور ضمنی، می‌انگارند، می‌توان این فروض را به عنوان مهمترین پیش فرضهای ناظر به فرایند بازار شناسایی کرد: عقلانیت، به مفهوم آن که افراد در انتخاب‌های خود سازگار عمل می‌کنند؛ فردگرایی، بدین معنی که افراد در فعالیت‌های اقتصادی خود صرفاً در پی منافع فردی هستند؛ فقدان هزینه مبادله، که در ساده‌ترین و کلی‌ترین مفهوم، به معنی فقدان هر گونه هزینه‌ای است که در تابع فنی هزینه (تولید) وجود ندارد؛ حفاظت قانونی از حقوق مالکیت، که به معنی تعریف و تضمین حقوق مالکیت افراد و بنگاهها

۱- باید توجه داشت که همه فروزی که در فرض کلی "ثبوت شرایط دیگر" (*ceteris paribus*) گنجانیده می‌شوند، از نوع فروض ناظر به فرایند بازار نیستند. بلکه کلیه فروض دیگری که نظریه تصریح آنها را لازم نمی‌داند، در این فرض گنجانیده می‌شوند.

۲- به این مفهوم که مثلاً نهادی همچون "مالکیت خصوصی" همچنان در جامعه مستقر است و به یکباره به کلی برانداخته نمی‌شود؛ یا "دنبال کردن سود شخصی" در فعالیت‌های روزمره، ضداً ارزش و غیراخلاقی انگاشته نمی‌شود و ...

۳- در مورد انتقادهای نهادگرایان نسبت به فروض نئوکلاسیک، در [۸۶]، صص ۴۱-۱۸ به تفصیل سخن گفته شده است.

۴- باید توجه داشت که بسته به شرایط دنیای واقع (از قبیل سطح تکنولوژی، قدرت عوامل و نهادهای تأثیرگذار بر ارزشها و ...)، اهمیت پیش فرضهای ناظر به فرایند بازار تغییر می‌کند. مثلاً اگر دستگاههای مذهبی دارای آنچنان قدرت روحانی می‌بودند که با اعلام "غیرشرعی" بودن هر گونه "مبادله"، تمام داد و ستدها را متوقف می‌کردند، لازم بود پیش فرض "شرعی و قانونی بودن مبادله" وارد تحلیل اقتصادی شود. همچنین اگر تکنولوژی رایانه‌ای و شبکه‌های کامپیوتری آنچنان پیشرفت کرده و گسترش یابند که دولت بتواند "قیمت تمام شده" کلیه کالاها و خدمات یک اقتصاد را محاسبه و اعمال و تحمیل کند، لازم بود پیش فرض "عدم محاسبه و تحمیل قیمت‌ها از سوی دولت" به عنوان یک شرط مهم وارد تحلیل شود.

بر دارایی‌هایشان، و تضمین و اعمال حقوق تصریح شده در قراردادهای میان افراد، توسط دولت یا دستگاه قانونی، است؛ بازارهای مالی یکپارچه و فعال، که به مفهوم در دسترس بودن منابع سرمایه‌ای کافی، بدون هیچ‌گونه تبعیضی، برای همه واحدها و بنگاه‌هاست؛ و گستردگی نسبی بازار که به مفهوم کفایت نسبی تقاضای مؤثر و از دیدگاه توزیعی، به مفهوم توزیع نسبتاً قابل قبول درآمد و ثروت است.

در واقع به جز دو فرض "عقلانیت" و "فردگرایی" - که به حوزه روانشناسی فردی و اجتماعی مربوط می‌شوند - چهار فرض دیگر با مباحث ما پیوند دارند. بنابراین، نخست در قسمت بعدی این فصل، ویژگی مشترک و عمومی پیش‌فرضهای ناظر به فرایند بازار بررسی می‌شود، آنگاه در فصل آینده، تأثیر وجود یک بازار مالی یکپارچه و فعال بر فرایند رقابت تحلیل می‌شود و مشخصه‌های بازارهای مالی اقتصاد ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس در فصل هفتم نقش توزیع مناسب تر درآمدها در گستردگی بازارها و افزایش تقاضای مؤثر - و بنابراین در تشدید رقابت - مورد بررسی قرار می‌گیرد<sup>(۱)</sup>، و نگاهی نیز به وضعیت توزیع ثروت و درآمد در اقتصاد ایران افکنده می‌شود. پس از آن در فصل‌های هشتم و نهم در باره حقوق مالکیت و هزینه مبادله (که در واقع از دیدگاه نهادگرایی، یک مقوله اند) و تأثیر آنها بر شکل‌گیری بازارهای مالی یکپارچه، توزیع مناسب درآمد (گستردگی بازارها)، مقیاس بنگاه‌ها، و بطور کلی بر شکل‌گیری و تشدید رقابت، به گونه‌ای گسترده گفت و گو خواهد شد و نتایج بحث برای اقتصاد ایران مورد آزمون قرار خواهد گرفت. اکنون، پیش از ورود به فصل‌های بعدی، بینیم تفاوت اصلی ساختارهای بازاری گوناگون، در

۱- گرچه برخی از اقتصاددانان، توزیع نابرابر درآمد را یکی از لوازم تشکیل سرمایه می‌انگارند و بر این باورند که با توزیع نابرابر درآمد، بخشی از جامعه (طبقه پر درآمد) امکان پس‌انداز می‌یابد و این پس‌اندازها منابع لازم را برای سرمایه‌گذاری و رشد سریع فراهم می‌آورند (شرح مبسوط این استدلال در [۷۹] که یکی از اولین و مشهورترین نوشته‌ها در این باره است، آمده است)، با وجود این، استدلالهای فراوان و قدرتمندی در رد این دیدگاه نیز بیان شده است ([۱۲]، صص ۸-۲۳۶).

البته آنچه در این جا مورد نظر ماست، نقش توزیع درآمد بر تقاضا و نهایتاً بر رقابت است - و نه بر سرمایه‌گذاری و عرضه. با وجود این، حتی اگر توزیع نابرابر درآمد، منجر به افزایش پس‌انداز شود، به این مفهوم نیست که سرمایه‌گذاری و بنابراین تولید نیز افزایش می‌یابد. زیرا سرمایه‌گذاری از عوامل بسیار تأثیر می‌پذیرد و همان عواملی که مانع شکل‌گیری بازارهای مالی فعال می‌شوند، مانع تبدیل پس‌اندازها به سرمایه‌گذاری نیز می‌شوند. در فصل‌های ۸ و ۹ بطور خاص از نقش حقوق مالکیت و هزینه مبادله بر سرمایه‌گذاری گفت و گو خواهد شد.

طول طیف بازارها، در چیست و ویژگی عمومی و نقش فروض نئوکلاسیک در پیدایش این ساختارها، چگونه است.

## آزادی عمل و ساختار بازار

اصولاً رقابت کامل یکی از حالت‌های حدی طیف بازارهاست که اصلی‌ترین مشخصه آن - در کنار انواع مشخصه‌ها و شرایطی که نظریه اقتصاد برای آن بر می‌شمارد، و در واقع حاصل همه آن شرایط - آزادی عمل کامل واحدهای مشارکت‌کننده در بازار، در برابر یکدیگر است. به دیگر سخن، هیچ یک از کارگزاران بازار رقابت کامل، خارج از نتایج بازار - یعنی خارج از شرایطی که از فرایند رقابت و ساز و کار بازار بیرون آمده است - نمی‌تواند هیچ شرط و محدودیتی بر هیچ یک از کارگزاران دیگر تحمیل کند. چرا که فرصت‌های انتخاب در برابر هر کارگزار بی‌شمار است و هرگاه یکی از طرفین قرارداد بخواهد فراتر از نتایج بازار، چیزی در قرارداد<sup>(۱)</sup> بگنجانند، شریک قرارداد را از دست خواهد داد. بنابراین هر واحد یا کارگزار بازار، تنها با توجه به علائم بازار تصمیم می‌گیرد (تصمیم به ورود یا خروج، حجم تولید، انتخاب عوامل و ...) و نیز به هیچ کدام از آنها، چیزی بیش از آنچه فرایند بازار دیکته می‌کند، تحمیل نخواهد شد.

اما این آزادی عمل واحدها و کارگزاران، هرچه در امتداد طیف بازارها، از بازار رقابت کامل به سوی قطب انحصار حرکت می‌کنیم، کمتر می‌شود. یعنی با حرکت به سوی قطب انحصار، به مرور، واحدها و کارگزاران در برابر یکدیگر دارای نوعی "قدرت اعمال محدودیت" می‌شوند. به دیگر سخن، تصمیم هر واحد و کارگزار، بر دیگران نیز تأثیر می‌گذارد، تا سرانجام در انحصار کامل، تصمیم یک واحد، می‌تواند بر تمام دیگر اعضای بازار اثر بگذارد<sup>(۲)</sup>. با وجود این، این "قدرت اعمال محدودیت" را نیز فرایند بازار - با توجه به مجموعه مشارکت‌کنندگان در بازار و مجموعه شرایط آنها - به برخی واحدها می‌بخشد و حاصل تصمیم انفرادی واحدها نیست. حتی بسیاری از مداخله‌های دولت (مالیات، سوبسید و ...) را نیز می‌توان از دریچه فرایند بازار

۱- هرگونه مبادله یا هر نوع فعالیتی که متضمن جابه‌جایی پول، خدمت و یا ثروت، از یک فرد یا کارگزار اقتصادی به دیگری باشد، اشاره به نوعی قرارداد - صریح یا ضمنی، نوشته یا نانوشته، رسمی یا غیررسمی - دارد.

۲- در چنین حالتی - مثلاً در انحصار کامل فروش - در طرف عرضه، تنها یک واحد قرار دارد که می‌تواند بر تصمیم تمامی دیگر واحدهای موجود در بازار (یعنی تمامی واحدهای طرف تقاضای بازار) تأثیر بگذارد.



نگریست. یعنی مداخله دولت، نه تنها فرایند بازار را مختل نمی‌کند - گرچه نتایج حاصل از این فرایند را تغییر می‌دهد - بلکه از دید تک تک کارگزاران و واحدها، مداخله، تنها علائم ارسالی از فرایند بازار را تغییر می‌دهد و اگر این مداخله منجر به "محدودیت" جدید یا "قدرت اعمال محدودیت" جدید برای برخی واحدها شود، این‌ها نیز از طریق فرایند بازار به دیگر واحدها تحمیل می‌شود.

مثلاً وقتی دولت مالیاتی بر کالایی می‌بندد، این دولت نیست که مشخص می‌کند مقدار و قیمت تعادلی جدید چه باید باشد یا کدام بنگاهها در بازار بمانند و چه مقدار تولید کنند، یا هر کدام از متقاضیان، چه مقدار از تقاضای خود بکاهند و .... بلکه دولت تنها محدودیت جدیدی (مالیات) را به قواعد بازی بازار می‌افزاید، آنگاه این فرایند بازار است که از درون روابط متقابل و کنش و واکنش واحدهای مشارکت‌کننده در بازار و با توجه به شرایط هر کدام، مقدار متغیرهای یادشده را تعیین می‌کند (البته برخی از رفتارهای دولت، در هر صورت منجر به اختلال در فرایند بازار می‌شود). نتیجه این که در تمامی بازارها، ساز و کاری به نام "فرایند بازار" - که پویایی شناسی آن موضوع مجادلات فراوان میان مکاتب اقتصادی مختلف بوده است<sup>(۱)</sup> - وجود دارد که حاصل این فرایند، پیدایش یک ساختار بازاری است که در طیف میان رقابت کامل و انحصار کامل قرار می‌گیرد. همچنین تفاوت اصلی این ساختارهای بازاری، در تفاوت آزادی عمل واحدها در برابر یکدیگر، یا تفاوت "محدودیت" یا "قدرت اعمال محدودیت" واحدها و کارگزاران در برابر یکدیگر است. اما همه این شرایط، از طریق فرایند بازار، بر واحدها، تحمیل می‌شود.

اقتصاد نئوکلاسیک فرض می‌کند که جز این‌گونه "محدودیت‌های درونی" بازارها که همگی از مسیر فرایند درونی و خودکار بازار، تصمیمات واحدها را متأثر می‌کند، اعضاء بازار هیچ "محدودیت بیرونی" برای واکنش در برابر علائم ارسالی از بازار، ندارند. بنابراین، با این فرض، انتظار می‌رود که اگر شرایط مفروض رقابت برقرار باشد و واحدها از آزادی عمل کامل در درون بازار برخوردار باشند، یک بازار رقابتی پدیدار گردد. در واقع، فروض ناظر به فرایند بازار همانهایی هستند که اقتصاد نئوکلاسیک می‌انگارد تا هرگونه محدودیت بیرونی را برای واکنش بنگاهها و افراد به علائم بازار، حذف کند.

۱- در باره پویایی‌شناسی فرایند بازار، بریژه از دیدگاه هایک و مکتب اطریشی، در [۳۴]، فصل چهارم، به طور گسترده سخن گفته شده است.

در واقع صفت مشترک فروض ناظر به فرایند بازار این است که "محدودیت‌های بیرونی" را از رفتار متقابل اعضای بازار حذف می‌کند. به دیگر سخن، این فروض، "محدودیت‌های بیرونی" رقابت را حذف می‌کنند. یعنی در هر ساختار بازاری که این فروض نقض شود، رقابت محدود و تضعیف می‌شود. در این جا لازم است "فرایند بازار" را از "ساختار بازاری رقابتی (کامل)" متمایز کنیم. تمامی ساختارهای بازاری - از رقابت کامل تا انحصار کامل - حاصل فرایند رقابتند. در واقع فرایند بازار از بستر رقابت میان اعضای بازار، فعال می‌شود. یک "بازار رقابت کامل"، بازاری است که "رقابت" در شدیدترین و گسترده‌ترین حالت میان همه اعضای آن جریان دارد. اما یک "بازار انحصار کامل" نیز بدون وجود رقابت قابل تصور نیست. ولی این رقابت، بسیار محدودتر از رقابت کامل است. در یک بازار انحصار کامل، یک فروشنده در برابر تعداد زیادی خریدار قرار دارد. ساختار بازار به گونه‌ای است که فروشنده "قدرت اعمال محدودیت" بر خریداران را دارد. اما این ساختار، از فرایند رقابتی که میان خریداران وجود داشته، پدیدار شده است. مثلاً وقتی انحصارگر (فروشنده) مقدار تولید را بر اساس شرط حداکثرسازی سود، در سطحی پایین‌تر از تولید کارا، معین می‌کند، اگر "رقابت" خریداران برای به چنگ‌آوری بخشی از این تولید نباشد، انحصارگر نمی‌تواند قیمت‌های بالاتر اعمال کند و به سودهای انحصاری دست یابد. پس تمامی ساختارهای بازاری، موکول به سطحی از رقابتند. اما تمام این سطوح رقابت، مشروط به تحقق فروضی است که آنها را فروض "ناظر به فرایند بازار" می‌خوانیم و کارکرد آنها این است که محدودیت‌های بیرونی رقابت را حذف می‌کنند. در هر ساختار بازاری که این فروض مخدوش شوند، رقابت مربوط به آن ساختار، تضعیف یا مخدوش می‌شود، و بنابراین دیگر نمی‌توان از آن ساختار بازاری، تحقق نتایجی را که تئوری پیش‌بینی می‌کند، انتظار داشت.

گرچه مخدوش شدن این فروض، رقابت را در همه سطوح و در همه انواع بازارها مخدوش می‌کند و همه انواع ساختارهای بازاری را در دسترسی به نتایج انتظاریشان به شکست می‌کشاند (مثلاً بازار رقابتی در دست‌یابی به رقابت تخصیصی یا ایستا و بازارهای رقابت انحصاری در دست‌یابی به رقابت تکنولوژیک یا پویا شکست می‌خورند)، اما نمود عملی مخدوش شدن این فروض، همان ورود محدودیت‌های بیرونی و تضعیف رقابت است. در واقع با سست شدن یا برآورده نشدن این فروض، در عمل "محدودیت‌های بیرونی"، جایگزین "محدودیت‌های بیرونی" بازار شده و ساختار بازار را به سوی قطب انحصار جابه‌جا می‌سازد (یعنی بازار دارای هر ساختاری

که هست، یک ساختار کمتر رقابتی یا انحصاری تر پیدا می‌کند). مثلاً اگر بنگاهی تصمیم ورود به "بازار" معینی را داشته باشد، نتیجه تفاوتی نخواهد کرد که بنگاههای رقیب درون آن بازار با رفتارهای انحصارگرانه خود مانع ورود او شوند (محدودیت درونی)، یا آن که وام دهندگان - که خارج از این بازارند و در واقع در بازار دیگری (بازار مالی) فعالیت می‌کنند - حاضر نشوند با شرایط معمول، سرمایه لازم را برای ورود او تأمین کنند (محدودیت بیرونی). در هر دو حالت، برای رفتار رقابتی بنگاه یاد شده، محدودیت به وجود آمده است و بازار به ساختاری غیر رقابتی تر متمایل خواهد شد. همانند "محدودیت درونی"، هرچه "محدودیت بیرونی" شدیدتر باشد، تمایل بازار به یک ساختار انحصاری، بیشتر خواهد بود.

تفاوت انواع محدودیت‌ها و اهمیت تأثیر آنها را در بازار، می‌توان با مثالی از یک بازی جمعی - مثل فوتبال - روشن ساخت. در بازی فوتبال، هر کس و هر گروه در پی دستیابی به هدف خاصی است. نقش بازی و مبارزه دو طرف، رد و بدل کردنهای توپ، حمله‌ها و ضد حمله‌ها و ... را می‌توان "فرایند بازی" نام نهاد. اما این که "ساختار یا شکل بازی" چه باشد، یعنی بازی، فعال باشد یا راکد، و بازی در قبضه (انحصار) یک تیم باشد یا حتی در قبضه یک بازیکن - و بنابراین نتیجه بازی به سود کدام طرف باشد - بستگی دارد به شرایطی همچون تعداد افراد هر تیم، شیوه چیدن بازیکنان و استراتژی هر تیم، میزان قدرت، استقامت، تکنیک و سن بازیکنان هر تیم و ... اکنون می‌توان پیش فرضهایی مانند موارد زیر را به عنوان پیش فرضهای ناظر به فرایند بازی تلقی کرد: «تعریف شدگی و تبعیض آمیز نبودن قوانین عمومی بازی»، «عدم جانبداری آگاهانه، حساب شده و آشکار داور - در هنگام اعمال قوانین عمومی بازی - از یکی از تیمها»، «شرایط قابل قبول و برابر، در مورد نورپردازی میدان یا در مورد دیگر امکانات و اوضاع و احوال محیط بازی، برای دو تیم»، «عدم آزار و سنگ اندازی به سوی بازیکنان یک تیم توسط هواداران تیم مقابل»، «وجود انگیزه لازم - مثل دریافت مدال، بردن جام یا کسب افتخارات - برای طرفین بازی» و ... روشن است که هر کدام از این نوع پیش فرضها، شدیداً مخدوش یا نقض شود، خود بازی شکل نخواهد گرفت یا متوقف خواهد شد. چرا که انگیزه یا شرایط لازم برای ورود به بازی، برای یکی از تیمها یا هر دوی آنها، وجود نخواهد داشت.

به همین ترتیب، قواعد مربوط به «تعیین تعداد بازیکنان هر تیم»، «همرنگ بودن لباسهای بازیکنان هر تیم و ناهم رنگ بودن لباسهای دو تیم، به منظور شناسایی سریع یار از حریف»،

«چگونگی استفاده از لباس و دیگر لوازم شخصی در میدان»، یا شرایط مربوط به «آب و هوای محل بازی»، «نسبت تماشاچیان مشوق هر تیم» و... از جمله قواعد و شرایط مربوط به ساختار یا شکل بازی می‌باشند. یعنی نقض این‌گونه قواعد یا نامساعد بودن برخی از این شرایط برای یکی از تیمها، اصل بازی را مخدوش یا متوقف نمی‌کند، بلکه شکل یا ساختار و نهایتاً نتیجه بازی را متأثر می‌سازد.

اکنون به سادگی می‌توان تصور کرد که هرچه محدودیت‌های درونی بازی (ناشی از عدم تحقق قواعد یا نامساعد بودن شرایط مربوط به ساختار یا شکل بازی، به زیان یکی از رقبا) زیادتر باشد، بازی بیشتر در قبضه یک تیم خواهد بود (ساخت انحصاری) و نتیجه بازی نیز معمولاً به سود همان تیم است. به همین ترتیب هرچه محدودیت‌های بیرونی بازی (ناشی از عدم تحقق شرایط مربوط به فرایند بازی، به زیان یکی از رقبا) شدیدتر شود، شدت رقابت و مبارزه‌جویی کاهش می‌یابد (به دلیل نارضایتی و کاهش انگیزه یکی از طرفین) و اصل بازی تضعیف می‌شود، و در صورتی که این‌گونه محدودیت‌های بیرونی برای یکی از تیمها بسیار شدید باشد، اصولاً آن تیم حاضر به شروع یا ادامه بازی نخواهد بود. در چنین شرایطی حتی اگر بازی ادامه یابد، بازی در قبضه - و در نتیجه آن، به سود - تیمی خواهد بود که از محدودیت‌های بیرونی تحمیل شده بر رقیب، سود می‌برد.

گرچه مشخصه‌های بازی فوتبال کاملاً قابل انطباق بر مشخصه‌های بازار نیست، اما با استفاده از توضیحات پیش‌گفته، می‌توان تصور کرد که تأثیر فقدان هریک از پیش‌فرضهای چهارگانه ناظر به فرایند بازار، برای بازار، مشابه تحمیل کدام دسته از محدودیت‌ها یا نقض کدام دسته از شرایط در یک بازی فوتبال است. مثلاً وجود هزینه‌های مبادله‌ای سنگین در اقتصاد به این مفهوم است که اعضای بازار با انواع هزینه‌های پیش‌بینی نشده‌ای روبه‌رو هستند که در محاسبات اولیه خود وارد نکرده بوده‌اند و بنابراین موجب پایین آمدن منافع آنها، یا حتی موجب زیان و خروج آنها از بازار می‌شود. در مواردی که فرد یا کارگزار اقتصادی از قبل، پیش‌بینی وجود هزینه‌های مبادله‌ای سنگین را دارد - حتی اگر به نوع، مقدار و احتمال وقوع آنها آگاهی تفصیلی نداشته باشد - اصولاً وارد رقابت بازار نمی‌شود. وجود این‌گونه هزینه‌ها، یا به دیگر سخن، نقض فرض «فقدان یا ناچیز بودن هزینه‌های مبادله» برای بازار، همانند نقض این شرط برای بازی فوتبال است که: «طرفداران هیچ‌یک از تیمها حق ندارند از جایگاه تماشاچیان، سنگ یا اشیاء دیگری را به میدان بازی پرتاب کنند». روشن است که اگر بازیکنان هر کدام از تیمها از عدم تحقق این شرط مطمئن

باشند و این احتمال که آنها به هنگام بازی به دلیل برخورد سنگ مجروح شوند، بالا باشد، هرگز حاضر به بازی نخواهند شد. در عمل نیز اگر با وجود پرتاب سنگ از سوی تماشاچیان، بازی ادامه یابد، بخش زیادی از نیروهای بازیکنان صرف دفع سنگها و بستن زخمها خواهد شد و بنابراین از شدت و سرعت بازی (رقابت) کاسته خواهد شد.

همچنین نقض پیش فرض «حفاظت از حقوق مالکیت» برای بازار، همانند این است که هیچ تضمینی نباشد که در یک بازی فوتبال، تیمی که گل‌های بیشتری زده است، برنده اعلام شود و جام یا مدال به او داده شود. مثلاً داوران بتوانند به دلخواه، عوامل دیگری غیر از تعداد گلها را نیز در تعیین برنده بازی، وارد کنند؛ یا مثلاً برای پیشگیری از خشم طرفداران تیم بازنده، پادشاهای دیگر بازی را - مثل جام اخلاق، مدال بازیکن برتر و ... - از تیم برنده دریغ دارند. در این صورت وقتی تیمی بداند که چنین شرایطی بر بازی و نتایج آن حاکم است، انگیزه اندکی برای ورود به بازی خواهد داشت.

به همین ترتیب، نقض پیش فرض «بازارهای مالی یکپارچه» به این مفهوم است که بنگاهها در دسترسی به منابع تأمین سرمایه، دارای فرصت‌های برابر نباشند و برخی از بنگاهها - به هر دلیلی - از مزیت‌هایی برخوردار باشند. وجود این شرایط، در بازارها، شبیه آن است که در یک بازی فوتبال، یکی از تیمها با محدودیتی برای تعداد تعویض‌های بازیکنانش روبه‌رو نباشد (دسترسی مداوم به نیروهای تازه‌نفس) یا داور آشکارا و پیوسته از خطای بازیکنان یکی از تیمها چشم‌پوشی کند، یا پیوسته به سود یکی از تیمها اعلام ضربات پنالتی کند. همه این‌ها باعث می‌شود که یکی از تیم‌ها - صرف نظر از توانایی‌های جسمی و تکنیکی‌اش - در موضع ضعف قرار بگیرد. روشن است که تیمی که پیشاپیش از چنین شرایطی آگاهی دارد، هرگز تن به بازی نخواهد داد.

سرانجام، نقض پیش فرض «گسترده بودن بازارها» یا «کفایت تقاضای مؤثر» را می‌توان به شرایطی تشبیه کرد که در یک بازی فوتبال، ارزش مدالها یا جامها - یا افتخارات برنده بودن - آن اندازه اندک است که انگیزه‌ای برای برگزاری یک مسابقه جدی وجود ندارد. در یک مسابقه غیر جدی، نه تنها الزاماً همه قواعد و مقررات بازیها رعایت یا اعمال نمی‌شود، بلکه پیش‌بینی نتایج بازی نیز دشوار است. در عرصه اقتصاد، بازارهای کوچک، نه تنها دارای افق سودآوری لازم برای ورود بنگاهها به رقابت، نیستند، بلکه ساختارهای آنها نیز متغیر و متفاوت است. گاه یک بنگاه - به دلیل انواع مزیت‌های زمانی، مالی و ... - این امکان را می‌یابد که به کل تقاضای بازار پاسخ

گوید و انحصار بازار را به دست گیرد، و گاه در یک بازار کوچک، تعداد زیادی تولیدکننده کوچک فعالند.

بدین ترتیب، نه تنها دست‌یابی به بازارهایی که "رقابت" در آنها شدید و گسترده است، بلکه داشتن بازارهایی که - صرف‌نظر از ساختار آنها - دارای کارکرد درست، مطلوب و قابل پیش‌بینی هستند نیز مستلزم تحقق "نسبی" پیش‌فرضهایی است که ناظر به فرایند بازاریابی و محدودیت‌های بیرونی را از تصمیم‌گیری و رفتار اعضای بازار حذف می‌کنند. فصل‌های آینده کوششی است برای بازشناسی تأثیر نقض این پیش‌فرضها بر بازارهای اقتصاد، بطور کلی، و شدت تحقق آنها در اقتصاد ایران، بطور خاص.

[شاید نیازی به یادآوری این نکته نباشد که خواه تئوری اقتصاد، فروض خود را به "فروض محدودکننده بیرونی" و "فروض محدودکننده درونی" تقسیم کرده باشد یا نه، و خواه این تئوری فروضی همچون "بازار مالی یکپارچه و فعال"، "توزیع مناسب درآمد" و ... را در پیش‌فرضهای خود - به تصریح یا به تلویح - آورده باشد یا این که اصولاً با انگاشتن فرض "ثبوت شرایط دیگر" آنها را نادیده گرفته باشد، استدلال و نتایج ما به قوت خود باقی خواهد بود. اگر آنها را به عنوان پیش‌فرض، انگاشته است، هر پیش‌فرض به عنوان "اعمال یک محدودیت" بر رفتار واحدها (مثل "عقلانیت" که مشارکت‌کنندگان را ملزم به انتخاب از مجموعه نسبتاً محدود انتخابهای عقلایی می‌کند)، یا "رفع یک محدودیت" از رفتار آنها (مثل "فقدان هزینه مبادله" در قراردادها) عمل می‌کند. و همان‌گونه که دیدیم، وجود یا عدم وجود این محدودیت‌ها - خواه درونی، خواه بیرونی - است که ساختار بازار را شکل می‌دهد. اما اگر اصولاً این فروض نادیده گرفته شده و در فرض کلی "ثبوت شرایط دیگر" گنجانده شده است می‌توان - در چارچوب و با ابزارهای نظری تئوری مرسوم - نشان داد که چگونه تغییر شرایطی که در این فرض، ثابت انگاشته شده است، و در واقع، چگونه عدم تحقق فرض "ثبوت شرایط دیگر"، بر ساختار بازارها اثر می‌گذارد. آنگاه وظیفه ما در باره اقتصاد ایران، بررسی تحقق یا عدم تحقق این پیش‌فرضها، و نقش آنها در شکل‌گیری ساختارهای بازاری متمایل به انحصار است.]



## فصل ششم

### رقابت و بازارهای مالی\*

برخی از اقتصاددانان، تفاوت اقتصادهای توسعه یافته و توسعه نیافته را در این نمی دانند که یکی تکنولوژی پیشرفته دارد اما دیگری نه، بلکه در این می دانند که اقتصادهای دسته اول، اقتصادهای مالی هستند اما دسته دوم، نه<sup>(۱)</sup>. وجود بازارهای مالی یکپارچه<sup>(۲)</sup>، فعال و گسترده، پیش شرط یک اقتصاد مالی است. اما نظریه اقتصاد نئوکلاسیک نیز برای تحلیل بازارهای رقابتی، فرض می کند که اقتصاد دارای یک بخش مالی فعال و منسجم است. بنابراین در این فصل، فرض - یا در واقع ضرورت - وجود بازارهای مالی یکپارچه و فعال را برای شکل گیری و تشدید رقابت، بررسی می کنیم. بیان دیگر این فرض چنین است: "هیچ کدام از بنگاهها هنگامی که با توجه به علائم ارسال شده از بازار، تصمیم به ورود به بازار یا افزایش مقیاس تولید، یا بهبود تکنولوژی خود می گیرند، برای تدارک سرمایه لازم - در هر مقیاسی - با دشواری رو به رو نخواهد شد." در واقع وقتی بنگاهی تصمیم به افزایش سرمایه (بالا بردن مقیاس تولید، یا ارتقاء تکنولوژی تولید) یا تصمیم به ورود به بازار می گیرد، باید به راحتی بتواند تمامی سرمایه مورد نیاز خود را با نرخهای رایج در بازار - یعنی همان نرخهایی که رقبای موجود در بازار نیز با آن رو به رو هستند - بدون

---

\*-گزیده هایی از این فصل در مقاله ای که با عنوان «نقش سیستم بانکی در گسترش بازارهای رقابتی در ایران» به هفتمین سمینار بانکداری اسلامی (تهران، ۱۱ و ۱۲ شهریور ۱۳۷۵) ارائه شد، نیز مورد استفاده قرار گرفته است.



دشواری ویژه‌ای فراهم آورد. از این نیز فراتر می‌رویم، یعنی حتی بنگاههایی که تصمیم به کاهش مقیاس تولید یا خروج از بازار می‌گیرند، نیز باید بتوانند دارایی‌ها و تجهیزات سرمایه‌ای خود را به راحتی و با نرخهای معمول و بدون تحمل زیانهای شکننده، به اشکال دیگر دارایی تبدیل کنند. بنابراین، بازار مالی فعال، بازار - یا مجموعه بازارهای - یکپارچه و منسجمی است که همه شرایط، ابزارها و ساز و کارهای لازم را به کار می‌گیرد تا همه کارگزاران و واحدهای اقتصاد، بدون تبعیض، بدون تحمل خطر (ریسک) غیرعادی، و بدون پذیرش هزینه‌های مبادله غیرمعمول، بتوانند به شیوه‌های مختلف و با نرخهای معمول، معقول و نزدیک به هم، سرمایه لازم را برای عملی ساختن تصمیمات اقتصادی خود فراهم آورند. بنابراین وقتی در اقتصادی - به هر دلیل - انواع نرخهای تبعیض‌آمیز و انواع بازارهای مالی با شرایط بسیار متفاوت وجود داشته باشد، و همه واحدها و کارگزاران در هر کدام از این بازارهای مالی دارای فرصت برابر نباشند، و سیستم حقوقی جامعه، انواع گوناگونی از ابزارهای قانونی لازم و کافی را برای استفاده از آنها به عنوان وثیقه، در دسترس همه مشارکت‌کنندگان در اقتصاد نگذاشته باشد، اقتصاد دارای بازار مالی فعال، فراگیر و یکپارچه نخواهد بود. یعنی در هر بخش، صنعت، یا ناحیه‌ای از اقتصاد، مشارکت‌کنندگان برای تأمین سرمایه‌های لازم، با شرایط متفاوتی روبه‌رو خواهند بود. از این گذشته، در هر کدام از این حوزه‌ها نیز ممکن است میان واحدها و کارگزاران اقتصاد تبعیض‌هایی وجود داشته باشد.

### الف: ناپا چرگی و تضعیف رقابت

تأثیر فقدان یک بازار مالی یکپارچه و فعال را بر هزینه‌های سرمایه و بنابراین بر ایجاد قدرت بازاری و تمایلات انحصارگرانه در بازار، به خوبی می‌توان با استفاده از نمودارهای هندسی نشان داد. فرض کنید بنگاهها برای تأمین سرمایه لازم، با دو گونه بازار سرمایه رو به رو هستند که شرایط ورود به آنها و استفاده از امکانات مالی آنها متفاوت است. بنابراین هر دسته از بنگاهها - به دلیل تفاوت فرصت‌هایشان - برای تأمین مالی می‌توانند به یکی از این بازارها مراجعه کنند (توجه کنید که اگر فرصت‌های بنگاهها یکسان بود، همه آنها به بازاری مراجعه می‌کردند که شرایط وام‌گیری از آن ساده‌تر است و بنابراین، حداقل برای صنعت موردنظر، یک بازار مالی یکپارچه وجود می‌داشت). مثلاً فرض کنید بنگاهها برای تأمین سرمایه‌های لازم خود، می‌توانند به یکی از این روشها اقدام کنند:

۱- وام‌گیری از بانکهای دولتی  
 ۲- وام‌گیری از بازارهای آزاد  
 اما باز فرض می‌کنیم، شرط اصلی استفاده از هر کدام از این روشها (شرط ورود به بازار مالی) به ترتیب، چنین باشد:

شرایط وام‌گیری از بانکهای دولتی: احداث بنگاه در مناطق محروم و غیرشهری؛ رعایت استانداردهای زیست‌محیطی؛ عدم سوء پیشینه قضایی (برای شخصیت‌های حقیقی).

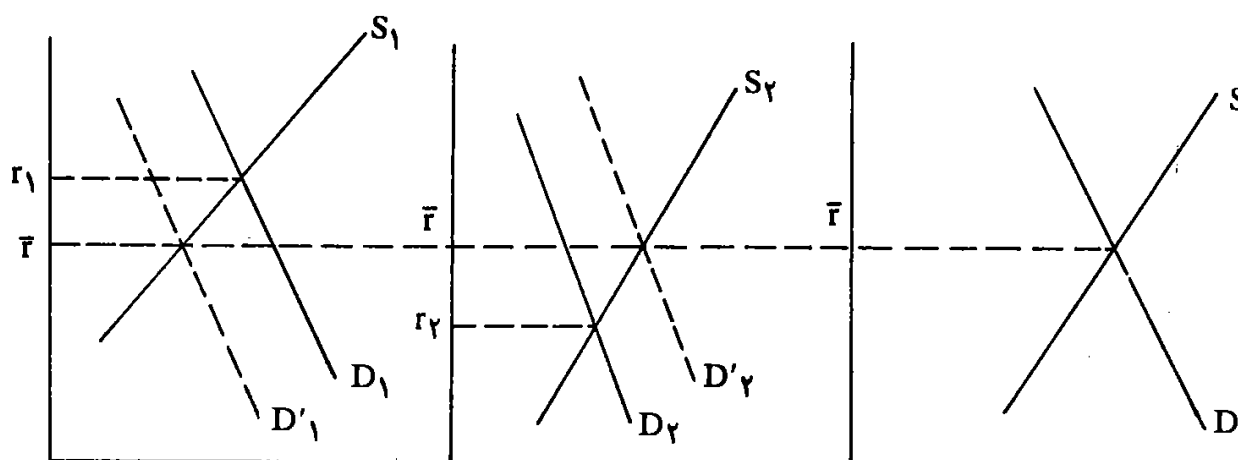
شرایط وام‌گیری از بازار آزاد: سپردن اسناد مالکیت مفروز دارائی‌های غیرمنقول به عنوان وثیقه؛ داشتن حُسن شهرت در بازارهای مالی؛ سابقه فعالیت سودآور اقتصادی.

روشن است که همه بنگاهها دارای فرصت‌های برابر نیستند و نمی‌توانند همه شرایط بالا را برآورده سازند و هر گروه از بنگاهها یک دسته از شرایط بالا را - آن هم به نسبت‌های گوناگون - دارا هستند (حتی ممکن است برخی بنگاهها هیچ‌کدام از دو دسته شرایط بالا را بطور کامل نداشته باشند). بنابراین هر دسته از بنگاهها مجبور است به یکی از بازارهای یادشده مراجعه کند - البته اگر بنگاهی نیز هر دو دسته شرایط را داشته باشد، به بازاری مراجعه می‌کند که هزینه سرمایه در آن پایین‌تر است، بنابراین در کل اقتصاد، بنگاهها دو دسته خواهند شد و هر دسته به یک بازار مالی مراجعه می‌کند.

اکنون بینیم این گونه تفکیک بازارهای مالی، چه تأثیری بر هزینه‌های بنگاهها خواهد داشت. برای سادگی فرض می‌کنیم بازار مالی اقتصاد به همان دو بازار نامرتبط بالا تقسیم شده باشد. بنابراین، هر بازار، عرضه و تقاضای ویژه خود را دارد. روشن است که در هر کدام از این بازارها، به دلایل بی‌شمار، کشش‌ها و موقعیت‌های منحنی‌های عرضه و تقاضا، متفاوت خواهد بود. منحنی‌های (الف)، (ب) و (ج) در شکل (۱-۶) به ترتیب بیانگر عرضه و تقاضای وام (سرمایه)، در بازارهای آزاد مالی (غیر رسمی)، بازارهای مالی دولتی (رسمی)، و در کل اقتصاد است - عرضه و تقاضای سرمایه در کل اقتصاد به ترتیب عبارت است از حاصل جمع عرضه و حاصل جمع تقاضا در دو بازار (الف) و (ب).

فرض کنیم بازارهای مالی کاملاً از یکدیگر تفکیک شده باشند. آنگاه  $S_1$  و  $D_1$  عرضه و تقاضای وام در بازارهای آزاد و  $S_2$  و  $D_2$  عرضه و تقاضای وام در بازارهای دولتی خواهد بود. البته بسته به فروض و شرایط هر بازار، موقعیت و شیب عرضه و تقاضای آنها می‌تواند حالت‌های گوناگون داشته باشد. با وجود این، با هر نوع منحنی عرضه و تقاضا، چون دو بازار، مستقل از

## شکل (۱-۶)



(الف) بازار غیررسمی

(ب) بازار رسمی

(ج) بازار مالی سراسری

یکدیگر عمل می‌کنند و به تعادل می‌رسند، قیمت تعادلی سرمایه در آن دو، متفاوت خواهد بود - حتی ممکن است در بازار دولتی، قیمت بطور اداری تعیین شود. در این جا، ما با توجه به شرایط دنیای واقع، قیمت تعادلی بازار مالی دولتی ( $r_2$ ) را پائین‌تر از قیمت تعادلی بازارهای آزاد مالی ( $r_1$ ) تعیین کرده‌ایم. در چنین وضعیتی، بنگاههایی که در بازار (ب) قرار دارند، حتی اگر تکنولوژی خود را همانند بنگاههای بازار (الف) انتخاب کنند، و قیمت دیگر عوامل تولید نیز برای دو گروه یکسان باشد، هزینه‌های کمتری خواهند داشت - به دلیل پایین‌تر بودن هزینه عامل سرمایه برای آنها.

اکنون اگر شرایط و موانع ورود به این بازارها برداشته شود، متقاضیان سرمایه از بازار (الف) به بازار (ب) - که قیمت سرمایه در آن کمتر است - جا به جا می‌شوند. با آغاز این روند، تقاضای سرمایه در بازار (الف) به سوی چپ و در بازار (ب) به سوی راست خواهد رفت. این روند آن اندازه ادامه می‌یابد تا وقتی که قیمت سرمایه در دو بازار برابر شود - یعنی تقاضا در بازار (الف) به  $D'_1$  و در بازار (ب) به  $D'_2$  جا به جا شود. در این حالت، بازارهای مالی، یکپارچه‌اند و در واقع، تنها یک بازار مالی گسترده در سراسر اقتصاد وجود دارد (نمودار ج). یکپارچه بودن بازارها به این معنی است که هر تحولی در هریک از بازارها رخ دهد، بر دیگر بازارها و بنابراین بر تعادل بازار مالی کلی، اثر خواهد گذاشت و بار دیگر نرخ تازه، اما برابری، در همه بازارها برقرار

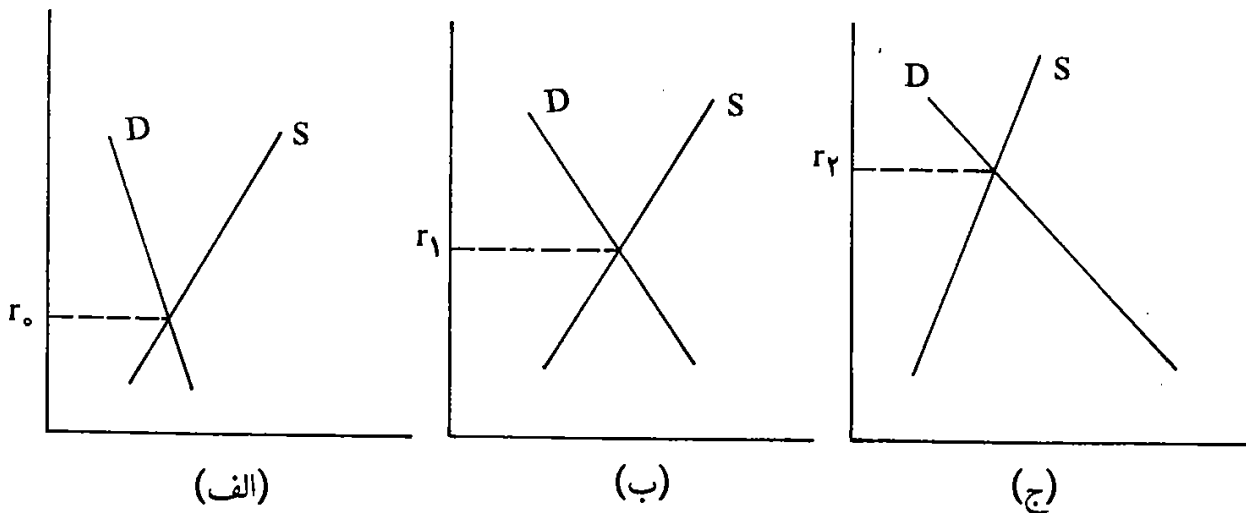
خواهد شد<sup>(۱)</sup>.

بنابراین، وقتی بازارهای مالی یکپارچه و فعال نیستند، مجموعه بنگاههایی که - به دلیل وجود سود ویژه در یک صنعت خاص - متقاضی سرمایه برای ورود به آن صنعت هستند (یا حتی بنگاههای موجود در صنعت که می‌خواهند سرمایه خود را افزایش دهند) به چند دسته تقسیم می‌شوند و هر دسته - اجباراً - به یک بازار مالی خاص مراجعه می‌کنند. گاهی نیز در بازارهای مالی که قیمت سرمایه با مبادله آزاد تعیین نمی‌شود (مثلاً به دلیل اعلام یک نرخ رسمی)، قیمت سرمایه، کمتر از حد تعادلی تعیین می‌شود و بنابراین بازار با اضافه تقاضا رو به رو می‌شود. در این صورت، سهمیه‌اعتباری در نظر گرفته می‌شود (سقف اعتبار برای کل صنعت یا سقف اعتبار برای هر بنگاه) و همه بنگاهها - ی همان بازار مالی، که قاعدتاً واجد شرایط ورود به بازار بوده‌اند - موفق به کسب سرمایه نمی‌شوند. در چنین حالتی، از بنگاههایی که تصمیم به ورود به صنعت موردنظر را دارند و امکان ورود به این بازار مالی را داشته‌اند، یا تنها تعداد محدودی موفق به کسب سرمایه لازم می‌شوند، یا آن که هریک از آنها تنها بخشی از سرمایه مورد نیاز خود را در این بازار به دست می‌آورند و بقیه سرمایه لازم را باید از دیگر بازارها - که قطعاً قیمت سرمایه بالاتر است - فراهم آورند.

در اقتصادهایی که بازارهای مالی یکپارچه و فعال ندارند، این بازارها از نظر شدت و ضعف شرایط ورود، متفاوت خواهند بود. اگر فرض کنیم بنگاههایی که تصمیم به ورود به یک صنعت را دارند، مقیاس تولیدی مشابهی داشته باشند، می‌توان انتظار داشت که هرچه شرایط ورود به یک بازار مالی سخت‌تر می‌شود، تعداد کمتری از بنگاههای متقاضی ورود به یک صنعت خاص، بتوانند وارد آن بازار مالی شوند. بنابراین به همین ترتیب می‌توان انتظار داشت که حجم تقاضا نسبت به عرضه در بازارهای مالی دارای شرایط سخت‌تر، کوچک‌تر باشد و بنابراین قیمت رایج سرمایه در این بازارها کمتر باشد. مثلاً در شکل (۶-۲) بازار مالی (الف) دارای شرایط ورود سخت‌تری در مقایسه با بازارهای (ب) و (ج) است. نیز بازار مالی (ب) شرایط ورود سخت‌تری در مقایسه با بازار (ج) دارد.

۱- در باره روابط متقابل بازارهای مالی یکپارچه (ادغام‌شده / Integrated) بنگرید به [۱۵]، صص ۳-۹۰۱.

## شکل (۶-۲)

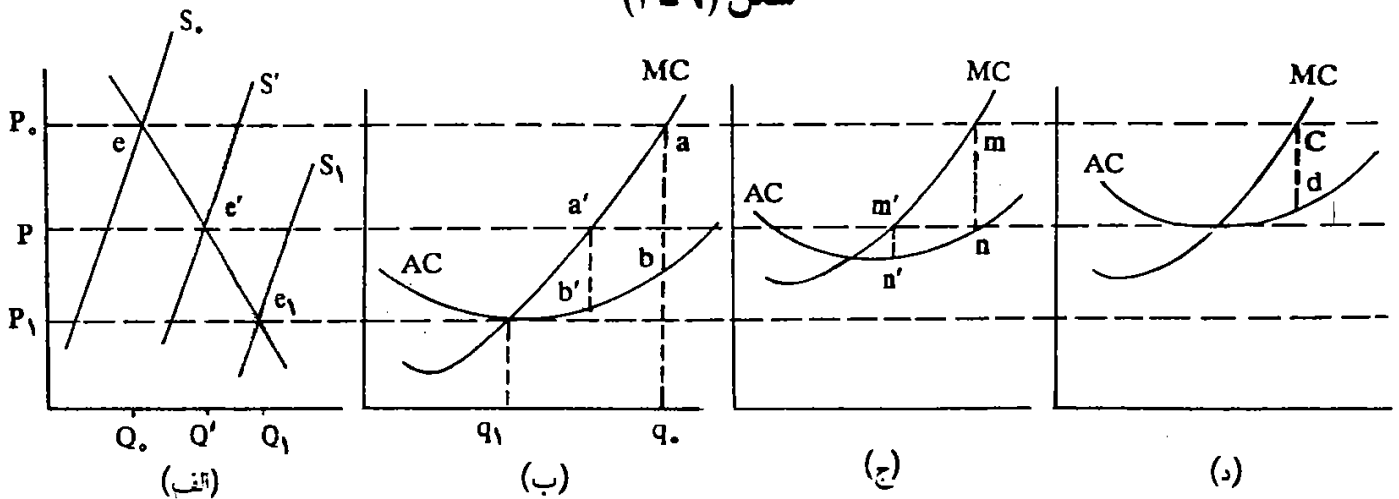


اما برای نشان دادن تأثیر یکپارچه نبودن بازارهای مالی بر شکل‌گیری قدرت بازاری بنگاهها و تمایل بازارها به ساختارهای انحصاری، تنها کافی است بپذیریم که بنگاههای متقاضی ورود به هر صنعت، به دلیل تفاوت فرصت‌هایشان، بین بازارهای مالی گوناگون تقسیم می‌شوند، و هر دسته از بنگاهها، به یکی از بازارهای مالی - که قیمت رایج سرمایه در آن، با بازارهای دیگر متفاوت است - مراجعه می‌کند.

اکنون - برای سادگی تحلیل - فرض می‌کنیم بنگاههای متقاضی ورود به صنعت و بنگاههای موجود در صنعت، دارای تکنولوژی یکسان باشند (فرضی که همواره در تحلیل‌های مربوط به رقابت، اعمال می‌شود، گرچه بدون چنین فرضی نیز تحلیل رقابت، قابل پی‌گیری و خود رقابت نیز قابل شکل‌گیری است). با این فرض و با توجه به شکل (۶-۳)، گیریم تعادل اولیه صنعت مورد نظر ما (نمودار الف) در نقطه  $e$  برقرار شده باشد - یعنی فرض کرده‌ایم که بازار رقابتی است و بنگاههای موجود در بازار، همانند بنگاههای رقابتی، گیرنده قیمت‌اند و با شرایط  $(P=MC)$  به تولید می‌پردازند. با قیمت تعادلی  $P_0$  بنگاههای موجود در بازار - که همگی تابع هزینه‌ای همچون نمودار (ب) دارند - هر کدام به ازاء هر واحد تولید،  $ab$  سود می‌برند. (هر بنگاه،  $q_0$  تولید می‌کند که  $aq_0 = p_0$  درآمد متوسط و  $bq_0$  هزینه متوسط هر واحد تولید است). وجود سود، بنگاههایی را برای ورود به صنعت بر می‌انگیزاند. اگر بازارهای مالی یکپارچه و فعال می‌بودند، همه بنگاههای آماده برای ورود به صنعت، هزینه‌هایی به شکل (ب) می‌داشتند و بنابراین ورود

این بنگاهها آن اندازه ادامه می‌یافت تا منحنی عرضه به  $S_1$  جا به جا شود و در قیمت  $P_1$  سود ویژه همه بنگاهها - که اکنون، هریک  $q_1$  تولید می‌کند - صفر شود.

شکل (۶-۳)



اما اکنون بازارهای مالی، یکپارچه نیستند. بنابراین فرض می‌کنیم بنگاههای متقاضی ورود به صنعت که می‌توانند از ارزان‌ترین بازار مالی، سرمایه فراهم کنند، موقعیت هزینه‌هایشان همچون نمودار (ج) باشد. یعنی گرچه این بنگاهها از مزیت دسترسی به ارزان‌ترین بازار مالی برخوردارند، با این حال، هزینه عامل سرمایه برای آنها گران‌تر از همین هزینه برای بنگاههای موجود در بازار است. به همین ترتیب بنگاههایی که از ارزان‌ترین بازار مالی بعدی سرمایه فراهم می‌آورند، هزینه‌هایی همچون نمودار (د) خواهند داشت - گرچه ساختار (شکل) هزینه‌های دو گروه - به دلیل فرض همگنی مقیاس و تکنولوژی بنگاهها - یکسان است اما موقعیت هزینه‌های گروه دوم، بالاتر است. دوباره به همین ترتیب، بنگاههایی که از بازارهای مالی دیگری، سرمایه فراهم می‌آورند، موقعیت هزینه‌هایشان بالاتر از موقعیت هزینه‌های نمودار (د) خواهد بود.

اکنون، با سطح قیمت‌های تعادلی اولیه ( $P_0$ ) بنگاههای گروه (ج) با ورود خود به صنعت می‌توانند به ازاء هر واحد تولید، به اندازه  $mn$  سود ببرند. این سود برای بنگاههایی که از گروه (د) وارد صنعت (بازار کالا) می‌شوند، به اندازه  $cd$  خواهد بود. به همین ترتیب بنگاههای تأمین‌شونده از بازارهای مالی گرانتر، سود متوسط کوچکتری خواهند داشت. در آغاز، همه بنگاههایی که با قیمت‌های جاری بازار می‌توانند سود ویژه‌ای کسب کنند، تشویق به ورود می‌شوند و ممکن است همزمان، بنگاههایی که از بازارهای مالی گوناگون تأمین می‌شوند، وارد صنعت شوند. اما برای

روشنی تحلیل، گیریم نخست بنگاههایی که از ارزانترین بازار مالی تأمین می‌شوند (بنگاههای نمودار ج) وارد صنعت شوند. با ورود این بنگاهها، عرضه کالا در بازار به سوی راست جا به جا می‌شود و قیمت رو به کاهش می‌گذارد. اگر وقتی همه بنگاههای گروه (ج) وارد صنعت شدند، عرضه هنوز تا حد  $S'$  افزایش نیافته باشد، قیمت بالاتر از  $P'$  خواهد بود و بنگاههای گروه (د) نیز می‌توانند با ورود خود، سود ویژه‌ای کسب کنند.

با ورود بنگاههای گروه (د) به صنعت، باز عرضه به راست جا به جا می‌شود. اگر پیش از آن که همه بنگاههای این گروه وارد صنعت شوند، عرضه کالا در بازار به  $S'$  برسد و قیمت  $P'$  برقرار شود، سود ویژه این گروه به صفر می‌رسد و ورود دیگر بنگاههای این گروه، متوقف می‌شود. اما اگر با ورود همه بنگاههای این گروه، قیمت هنوز بالاتر از  $P'$  باشد، بنگاههای گروه بعدی که از بازار مالی گرانتر تأمین می‌شوند، می‌توانند با ورود خود سود ویژه‌ای ببرند. ورود بنگاههای گروه بعدی نیز تا آن جا ادامه می‌یابد که یا سود ویژه آنها صفر شود، یا همه آنها وارد صنعت شوند و باز نوبت به گروه بنگاههای بعدی - که باز از بازار مالی گرانتری تغذیه می‌شوند - برسد. این روند همچنان ادامه می‌یابد تا وقتی که سود ویژه یکی از گروه بنگاههای بعدی به صفر برسد. بنابراین، روند ورود بنگاهها در هر کدام از گروه بنگاهها که متوقف شود، به این مفهوم است که غیر از بنگاههای آخرین گروه، تمامی بنگاههای گروههای قبلی، با سود ویژه رو به رو هستند و هر چه به سوی گروه بنگاههای اولیه - که از بازارهای مالی ارزانتر تأمین می‌شوند - باز گردیم، سود ویژه آنها بیشتر است.

اکنون بازار، با یک ساختار طبقاتی رو به روست. هر گروه از بنگاههای قبلی - که نسبت به گروههای بعدی، از بازار مالی ارزانتری تغذیه شده‌اند و موقعیت هزینه آنها در طبقه پائین‌تری است - در مقابل تمام گروههای بعدی، دارای قدرت بازاری (بالقوه)<sup>(۱)</sup>، و به عبارت درست‌تر،

۱- باید توجه کرد که در این جا، منظور ما از قدرت بازاری بالقوه، وجود سود ویژه‌ای است که به هر گروه (به شرط نوعی همکاری) امکان «اعمال محدودیت» بر دیگر بنگاهها را می‌دهد و می‌تواند با این امکان، بازار را به سوی قطب انحصار براند و برای خود، در عمل، قدرت بازاری کسب کند. شاخص اصلی قدرت بازاری  $P/(P-MC)$  است که چون فرض کرده‌ایم که بنگاهها گیرنده قیمت هستند، این شاخص صفر است. ولی بنگاههای دارای سود ویژه، بطور بالقوه مستعد کسب قدرت بازاری هستند. یعنی هم امکان نوعی همکاری و تبانی برای بنگاههای همسود فراهم می‌آید و هم وجود سود ویژه، انگیزه و منابع مالی لازم را برای کارا تر کردن بنگاه (افزایش مقیاس بنگاه، تغییر تکنولوژی، کارایی  $X$  ابداع و نوآوری -  $R\&D$ )، به آنان می‌دهد. در باره شاخص قدرت بازاری بنگرید به [۸۸]، صص ۲۳۶-۴۱.

دارای "قدرت اعمال محدودیت" است.

در شکل بالا، فرض کرده‌ایم که با ورود بنگاههای گروه (د)، عرضه به  $S'$  افزایش یابد و سود ویژه بنگاههای گروه (د) به صفر برسد. بنابراین جریان ورود بنگاهها به صنعت، در گروه (د) متوقف می‌شود. همان گونه که از این شکل پیداست، در تعادل جدید، بنگاههای گروه (ج) به ازاء هر واحد تولید، سود ویژه  $m'n'$  را کسب می‌کنند. این سود، اکنون برای بنگاههای اولیه موجود در صنعت (گروه ب)،  $a'b'$  است. اکنون بنگاههای گروه (ج) این فرصت را دارند که - با نوعی همکاری - تولید خود را افزایش دهند و بنابراین قیمت بازار را به پایین تر از  $P'$  بکشانند و باعث خروج بنگاههای گروه (د) از بازار شوند. به همین ترتیب، بنگاههای گروه (ب) می‌توانند هر دو گروه (ج) و (د) را تحت فشار قرار دهند<sup>(۱)</sup>. اگر گروه (ب) موفق به چنین کاری شود، به راحتی می‌تواند به قدرت بازاری بالفعل دست یابد و بازار را به سوی نوعی ساختار متمرکز (متمایل به انحصار) براند<sup>(۲)</sup>. حتی اگر بنگاههای گروه (ب) نتوانند تبانی کنند و با افزایش تولید (کاهش سود ویژه) دیگر گروهها را از صنعت خارج کنند - یعنی همچنان همچون یک بنگاه رقابتی، گیرنده قیمت باقی بمانند - وجود سود ویژه  $a'b'$  برای هر واحد تولید، برای آنها هم انگیزه و هم منبع مالی لازم را فراهم می‌آورد تا در تکنولوژی و ساختار هزینه‌های خود تجدیدنظر کنند (و بطور کلی، بنگاه را کارا تر کنند) و به مرور سهم بیشتری از بازار را تصاحب کنند. شکل‌گیری چنین روندی بدون شک به یک ساختار انحصاری (مثلاً انحصار چندجانبه) خواهد انجامید.

همان گونه که ملاحظه می‌شود، در شکل بالا، موقعیت منحنی‌های هزینه اولین گروه بنگاههایی که به صنعت وارد می‌شوند (نمودار ج) بالاتر از منحنی‌های هزینه بنگاههای موجود در بازار (نمودار ب) است. تغییر این موقعیت (مثلاً هم‌ترازی با منحنی‌های گروه (ب) یا حتی جابه‌جایی به سطحی پایین تر از آنها) تغییری در نتیجه بحث نمی‌دهد. چرا که منحنی‌های

۱- البته باید توجه داشت که موفقیت تبانی بستگی به تعداد بنگاههای تبانی‌کننده و مجموع سهم آنها در بازار دارد. از یک سو، هرچه تعداد بنگاههای آماده برای تبانی، بیشتر باشد، توافق بین آنها دشوارتر می‌شود و از سوی دیگر، هرچه تعداد آنها کمتر باشد، به دلیل کوچک شدن کل سهمشان در بازار، درجه موفقیت تبانی (یعنی درجه تأثیرگذاری تبانی، بر نتایج بازار) کاهش می‌یابد.

۲- در باره شاخص‌های تمرکز و شدت انحصار بنگارید به [۱۳] و نیز به [۱۱۲]، ص ص ۵-۳۴۲.



بنگاههای تغذیه‌شونده از ارزانترین بازار مالی (در این حالت، گروه ج)، هر کجا باشد، روند ورود به صنعت از این گروه آغاز و به یکی از گروههای بعدی خاتمه می‌یابد. آنگاه هر کدام از گروهها (و از جمله، گروه بنگاههای اولیه موجود در صنعت) که موقعیت هزینه‌هایش پایین‌تر از بقیه باشد، "قدرت اعمال محدودیت" بر روی دیگر گروهها را خواهد داشت. بنابراین، نتیجه بازار، همان است که بود، تنها ممکن است گروه بنگاهی که "قدرت اعمال محدودیت" بر تمامی گروههای دیگر را دارد، تغییر کند.

به همین گونه، برداشتن فرض یکسان بودن تکنولوژی - و بنابراین، یکسان بودن تابع تولید و ساختار هزینه‌ها - تغییری در نتایج ما ایجاد نمی‌کند. قاعدتاً این انتظار وجود دارد که بنگاههایی که به بازار مالی ارزان‌تر دسترسی دارند، فرصت و انگیزه بیشتری - در مقایسه با دیگر گروهها - برای استفاده از تکنولوژیهای بزرگ مقیاس‌تر (و بنابراین، دسترسی به صرفه‌های مقیاس، در مقایسه با تقاضای موجود)، داشته باشند. آنها انگیزه دارند، به این دلیل که می‌توانند با استفاده از صرفه‌های مقیاس، سود یا سهم - و بنابراین قدرت بالقوه - بیشتری در بازار کسب کنند. آنها فرصت دارند، به این دلیل که امکان دسترسی به منابع مالی ارزان‌تر را در اختیار دارند - و نیز از سود ویژه بزرگتری برخوردارند. با وجود این، نمی‌توان گفت که دیگر گروهها، انگیزه یا امکان چنین کاری را ندارند. بنابراین، همه گروهها و همه بنگاهها، از هر فرصت و امکانی که بتواند آنها را از نظر ساختار و موقعیت هزینه‌ها در وضع بهتری - نسبت به دیگر گروهها و دیگر بنگاهها - قرار دهد، استفاده خواهند کرد. با وجود این، باز به همان دلیل تفاوت فرصت‌ها برای بنگاهها و گروهها، هزینه‌های صنعت، یک ساختار طبقاتی پیدا خواهد کرد و همان فرایند تمایل به کسب قدرت بازاری تکرار خواهد شد<sup>(۱)</sup>.

حتی می‌توان گفت، این تمایل در چنین شرایطی، شدیدتر خواهد بود. چرا که وجود صرفه‌های مقیاس برای برخی بنگاهها و بنابراین امکان کسب سهم بازاری بیشتر، امکان تبانی میان تعداد کمتری از بنگاهها - یا حتی امکان تصاحب و انحصار کل بازار - را تسهیل می‌کند. چرا که اکنون تعداد کمتری از بنگاهها (بنگاههای دارای صرفه‌های مقیاس) توانائی تأثیرگذاری بر عرضه بازار

۱- البته در این حالت ممکن است هر گروه بنگاه که دسترسی به یک بازار مالی خاص دارد، خود دارای چندین زیرگروه، با هزینه‌های متفاوت باشد، در این صورت، ترتیب ورود بنگاهها به صنعت، بر اساس زیرگروهها خواهد بود. ولی سرانجام، نتیجه همان تمایل به کسب قدرت بازاری خواهد بود.

را دارند. بنابراین، در این شرایط، درجه تمرکز و در نتیجه تمایل به انحصار، شدیدتر خواهد بود. بدین ترتیب، روشن می‌شود که چگونه فقدان یک بازار مالی گسترده، یکپارچه و فعال - و در واقع نبودن فرصت برابر برای بنگاهها، در دسترسی به منابع مالی کافی، به منظور پاسخ‌گویی به علائم بازار - می‌تواند رقابت را در بازارهای کالاها کاهش دهد و حتی ساختارهای انحصاری به وجود بیاورد. به دیگر سخن، عدم کارایی در بازارهای مالی (چراکه آخرین واحدهای سرمایه، نمی‌تواند به بهترین کاربردها تخصیص یابد) منجر به عدم کارایی در بازار کالاها می‌شود. در واقع، وجود هر نوع "قدرت اعمال محدودیت" در دست کارگزاران بازارهای مالی، منجر به شکل‌گیری نوعی "قدرت اعمال محدودیت" در بازارهای واقعی (کالایی) می‌شود و این بازارها را از رقابت دور می‌کند.

### ب: بازارهای مالی در اقتصاد ایران

در فصل پنجم، دوگانگی بازارهای کالایی در ایران، به عنوان مانع اصلی شکل‌گیری و تشدید رقابت، مورد بحث قرار گرفت. آنگاه در بخش اول این فصل، عدم یکپارچگی بازارهای مالی به عنوان یکی از عوامل ایجاد این دوگانگی، از دیدگاه نظری مورد بحث قرار گرفت. اکنون - در این بخش - در پی نشان این مسأله‌ایم که عدم انسجام بازارهای مالی ایران - و بنابراین عدم وجود رقابت چشم‌گیر در این بازارها - نیز ناشی از وجود دوگانگی در خود بخش مالی اقتصاد است. در واقع، دوگانگی، صفت عمومی بازارهای ایران - اعم از مالی و کالایی - است. به دیگر سخن، وجود دوگانگی در بازارهای مالی منجر به ایجاد - یا تشدید - دوگانگی در بازارهای کالایی شده است. در عین حال، دوگانگی بازارهای مالی، نوعی رفتار انحصاری را نیز در این بازارها شکل داده است. بازارهای مالی ایران را به طور کلی می‌توان به دو بخش متشکل (*organized*) یا نهادی (*institutional*) یا رسمی (*formal*)، و غیرمتشکل تقسیم کرد. بازارهای نوع اول که از نوع "بازارهای ملی" است و عمدتاً در برگیرنده سیستم بانکی کشور است، تحت نظارت و حمایت دولت قرار دارد و نرخها و مقادیر به طور یک طرفه از سوی عرضه‌کننده تعیین می‌شود (حالتی محدودکننده‌تر از انحصار. چراکه در انحصار مرسوم، انحصارگر تنها یکی از دو متغیر قیمت یا مقدار را تعیین می‌کند). اما بازارهای نوع دوم در برگیرنده دامنه وسیعی از مؤسسه‌ها، نهادها و اشخاص حقیقی و حقوقی (رسمی و غیررسمی) نسبتاً کوچک است که دست به فعالیت در زمینه‌های مالی می‌زنند. این گروه معمولاً فعالیتشان محدود به بازارهای محلی است. در این نوع

بازارها نیز همچون بازارهای کالایی محلی و به همان دلایل، نوعی رفتار انحصاری شکل می‌گیرد. تفاوت خدماتی که عرضه‌کنندگان این‌گونه بازارهای مالی ارائه می‌دهند (تفاوت کالایی) و وجود هزینه‌های مبادله‌ای شدیداً متغیر و متنوع برای هر دو طرف عرضه‌کننده و متقاضی، باعث شکل‌گیری بازارهای کوچک محلی می‌شود که در آن، هر عرضه‌کننده با تابع تقاضای ویژه‌ای روبه‌روست - تابعی که گرچه نزولی است اما از قیمت عرضه خدمات مالی دیگر عرضه‌کنندگان نیز تأثیر می‌پذیرد.

فقدان منابع مالی لازم برای تشکیل سرمایه، همواره یکی از موانع اصلی توسعه کشورهای جهان سوم قلمداد شده است. در حالی که ایران با داشتن درآمدهای نفت، به امکانات بالقوه‌ای برای تشکیل سرمایه دسترسی داشته است، فقدان بازارهای مالی یکپارچه - در کنار عوامل دیگر - مانع تشکیل سرمایه هماهنگ در بخش‌های مختلف اقتصاد شده است. "هزینه مبادله" شدید و فزاینده - که در فصل نهم به آن پرداخته می‌شود - اساسی‌ترین عاملی بوده است که هم به نایکپارچگی بازارهای مالی دامن زده است و هم مانع انتقال مناسب سرمایه‌ها به بخش‌های تولیدی (کالایی) شده است<sup>(۱)</sup>.

عدم یکپارچگی، فعال نبودن و عقب‌افتادگی بخش مالی اقتصاد ایران را هم می‌توان از طریق برخی شاخص‌های کلی اقتصادی نمایش داد و هم از طریق برخی اطلاعات در دسترس از ساختار بازارهای مالی ایران. همان‌گونه که در بخش نخست این فصل آمد، موانع و محدودیت‌های ورود به بازارهای مالی رسمی، برای برخی بنگاه‌های اقتصاد (که عمدتاً به دلیل عدم تناسب بخش مالی رسمی با بقیه اقتصاد برقرار می‌شود) عامل اصلی ایجاد دوگانگی و در نتیجه، شکل‌گیری نرخهای متفاوت بهره است. بنابراین مقایسه شکاف میان عرضه و تقاضای وام در بخش رسمی بازارهای مالی، از یک سو، و همچنین مقایسه شکاف میان نرخهای بهره در دو بخش رسمی و غیررسمی بازارهای مالی، از سوی دیگر، می‌تواند وجود و شدت نایکپارچگی بازارهای مالی را به نمایش بگذارد.

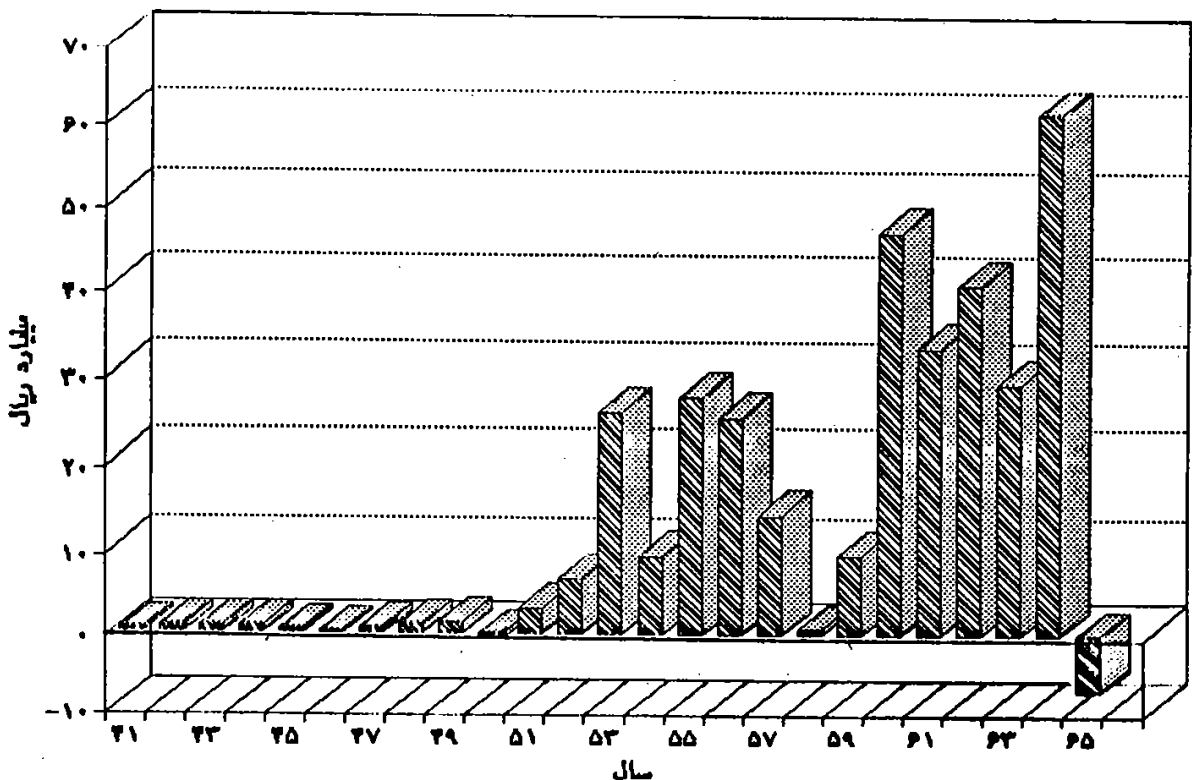
گرچه از میزان کل تقاضای وام از سیستم بانکی، اطلاعاتی گردآوری نشده است، اما آمار

۱- اقتصاد ایران در عین حالی که از درآمدهای نفت برخوردار بوده است، توزیع درآمد نامناسبی - که برخی اقتصاددانان، آن را برای ایجاد پس‌انداز و تشکیل سرمایه ضروری می‌دانند - نیز داشته است. اما نه آن منابع مالی نفت و نه این توزیع نامناسب، تشکیل سرمایه بخش‌های تولیدی را تشدید نکرده است (بدون در نظر گرفتن سیاستهای حمایتی دولت) و این هر دو ناشی از فقدان بازارهای مالی یکپارچه و پیشرفته - در کنار سایر علل - بوده است.

مربوط به عرضه و تقاضای وام از بانکهای تخصصی صنعتی در دسترس است. این اطلاعات نه تنها می‌تواند به عنوان شاخصی از کل بازارهای مالی به کار گرفته شود، بلکه با تأکید بر نوع خاصی از عرضه و تقاضای وام (وامهای مربوط به فعالیت‌های صنعتی)، می‌تواند مشکلات تأمین سرمایه را به طور خاص برای بنگاههای صنعتی نمایش دهد.

در شکل (۴-۶) میزان اضافه درخواست وام از بانکهای تخصصی صنعتی، نسبت به میزان وامهای پرداختی توسط این بانکها، در هر سال، نمایش داده شده است. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در سری زمانی موجود، در کلیه سالها به جز دو سال (سالهای ۵۰ و ۶۵)، بازار مالی رسمی برای تأمین مالی فعالیت‌های صنعتی با اضافه تقاضای مثبت رو به رو بوده است. همین یک اطلاع کافی است تا ما را به این نتیجه رهنمون سازد که بازارهای مالی ایران، یکپارچه نیست (برای روشن شدن ارتباط اضافه تقاضای وام و دوگانگی نرخهای بهره با نایکپارچگی در بازارهای مالی، به پیوست فصل ۶ مراجعه کنید).

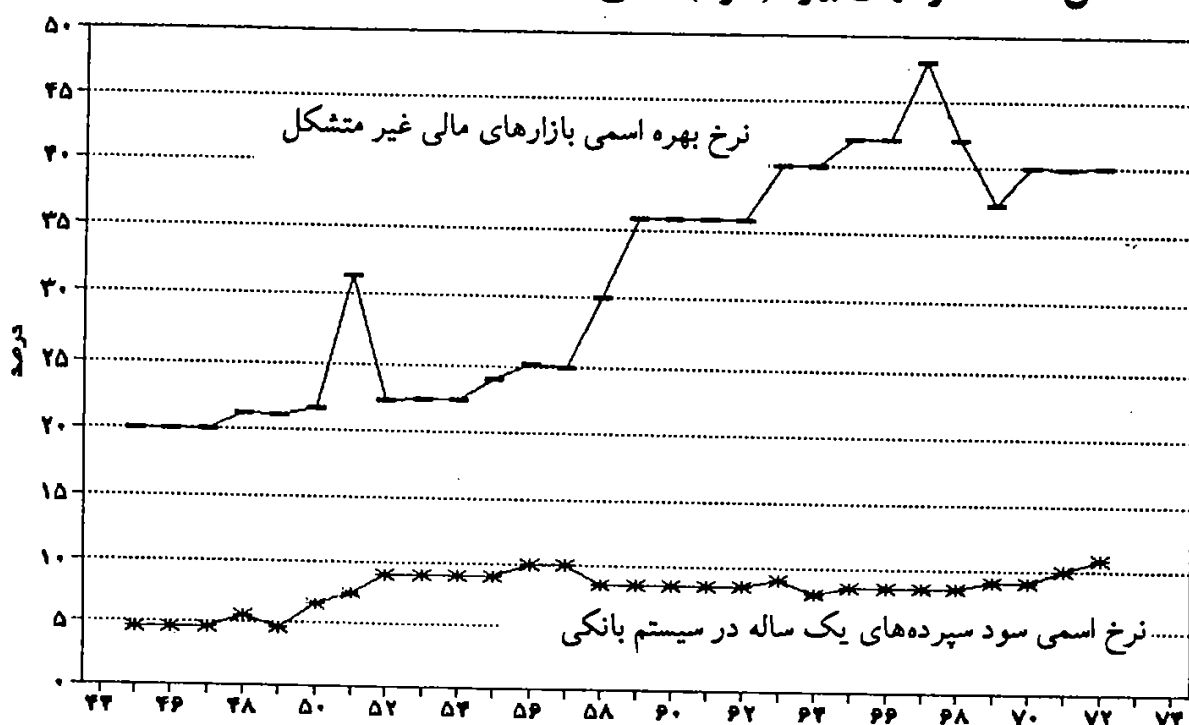
شکل (۶ - ۴): میزان اضافه تقاضای وام در بانکهای تخصصی صنعتی (در مقایسه با مبلغ وامهای پرداختی) - میلیارد ریال



گرچه از میزان تقاضای وام در زمینه فعالیت‌های غیرصنعتی (کشاورزی، معدنی و خدماتی) اطلاعاتی در دست نیست، اما با توجه به رشد اندک تسهیلات بانکی در دوره مذکور - در مقایسه با رشد تقاضا برای تسهیلات بانکی - بطور کلی می‌توان وجود اضافه تقاضا را به دیگر بخش‌های سیستم بانکی نیز تعمیم داد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که عدم یکپارچگی، صفت عمومی بازارهای مالی ایران است.

این نتیجه‌گیری را با مقایسه نرخهای بهره در بازارهای متشکل و غیر متشکل مالی نیز می‌توان تأیید کرد. شکل (۵-۶) مقدار اسمی نرخ بهره بازار را در برابر نرخ اسمی سود سپرده‌های یکساله در سیستم بانکی نشان می‌دهد. همچنین در شکل (۶-۶) مقادیر واقعی نرخ بهره بازار<sup>(۱)</sup> و نرخ سود سپرده‌های یکساله سیستم بانکی مقایسه شده‌اند. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در هر دو حالت، اختلاف فاحشی میان نرخهای بهره رسمی و غیر رسمی وجود دارد. شدت نایکپارچگی

شکل ۶-۵: نرخهای بهره (سود) اسمی در بازارهای مالی رسمی و غیر رسمی

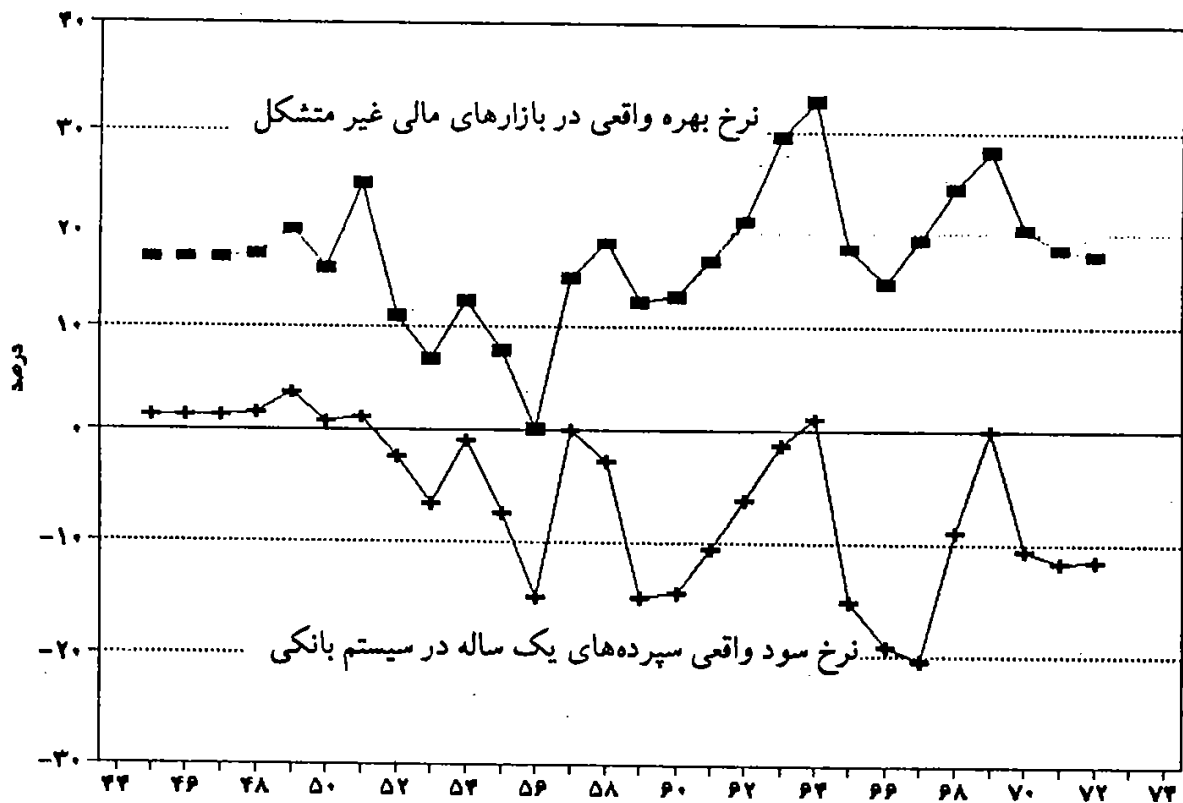


۱- نرخ بهره اسمی، میانگین برآوردهای سالیانه‌ای است که بانک مرکزی از نرخهای بهره در تهران و سایر مراکز استانها فراهم آورده است، و نرخ بهره واقعی از طریق کسر کردن تورم از نرخ بهره اسمی به دست آمده است.

بازارهای مالی زمانی آشکار می‌شود که توجه کنیم، نه تنها در سیستم بانکی انواع نرخهای ترجیحی و انواع سهمیه‌های اعتباری اعمال می‌شود، بلکه در بازارهای مالی غیر رسمی نیز اختلاف فاحشی میان نرخهای توافق شده وجود دارد (این اختلافات به دلیل اختلاف در هزینه مبادله هر قرارداد اعتباری، وجود قدرت‌های بازاری در بازارهای اعتباری محلی، تفاوت در نوع ارائه خدمات مالی و ... می‌باشد).

نکته مهم دیگری که از شکل‌های (۶-۵) و (۶-۶) می‌توان استنتاج کرد این است که بازارهای مالی ایران نه تنها یکپارچه نیستند، بلکه این ناپیکارچگی، در سه دهه اخیر نیز رو به افزایش بوده است. چرا که شکاف میان نرخهای بازارهای مالی رسمی و غیر رسمی (هم نرخهای اسمی و هم نرخهای واقعی) رو به افزایش بوده است. بنابراین اختلاف میان محدودیت‌های بیرونی بنگاههای رقیب در بازارهای کالایی (برای ورود به بازار یا تغییر تکنولوژی و تغییر مقیاس تولید) شدیداً افزایش یافته است و می‌توان انتظار داشت که شرایط رقابت در این گونه بازارها، محدودتر شده باشد.

شکل ۶-۶: نرخهای بهره واقعی در بازارهای مالی رسمی و غیر رسمی



## ج: عوامل شکل‌گیری بازارهای مالی غیررسمی و گسترش نایکپارچگی

در حالی که بر اساس برخی مطالعات، شکاف میان بازارهای مالی رسمی و غیررسمی، بطور عمومی در آسیا رو به کاهش بوده است<sup>(۱)</sup>، این شکاف در سه دهه اخیر، در ایران رو به افزایش گذارده است.

پیرامون علل شکل‌گیری و گسترش نایکپارچگی، عوامل بی‌شماری قابل ذکر هستند، همچنین عوامل نایکپارچگی، بسته به شرایط و محیط، متفاوت هستند. عمده‌ترین این عوامل را می‌توان در مواردی همچون سهولت دسترسی، انعطاف در نرخ بهره، وثیقه و بازپرداخت، عدم زمان‌بری، امکان فرار مالیاتی، عدم نظارت بر مصرف اعتبار، فقدان ضوابط بوروکراتیک و ... خلاصه کرد. بازارهای مالی غیررسمی، همواره سهل‌الوصول‌تر و در دسترس‌ترند. دسترسی به منابع مالی رسمی همواره با برخی محدودیت‌ها و شرایط همراه است که برآوردن آنها برای همه افراد یا بنگاهها به سادگی امکان‌پذیر نیست. مثلاً برای استفاده از منابع مالی غیررسمی، ضوابط بوروکراتیک یا شرایط ویژه‌ای وجود ندارد. هر فرد یا هر بنگاهی می‌تواند به یکی از این بازارهای غیررسمی، راه یابد.

یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری بازارهای مالی غیررسمی (از دیدگاه عرضه منابع مالی)، پایین بودن نرخ بهره یا سود برای سپرده‌گذاران بانکهاست. این مسأله باعث می‌شود تا آن بخش از سپرده‌گذارانی که ریسک‌پذیرند، منابع مالی خود را به بخش غیررسمی منتقل کنند. این مسأله مخصوصاً در دوره‌های تورمی - که گاهی نرخ سود حتی نمی‌تواند مقدار کاهش قدرت خرید سپرده‌ها را جبران کند - تشدید می‌شود. در ایران، در برخی سالها، نرخ بهره واقعی بانکها منفی نیز شده است (شکل ۶-۶). بنابراین می‌توان انتظار داشت که در این دوره‌ها، بازارهای مالی غیررسمی شدیداً گسترش یابند.

انعطاف بازارهای مالی غیررسمی در مورد نرخ بهره، نوع و میزان وثیقه، و شرایط بازپرداخت، نیز یکی از عوامل مهم گسترش و روی‌آوری به این بازارهاست. چرا که در این بازارها، نرخ‌ها و شرایط بسیار متنوعی اعمال می‌شود و هر متقاضی بسته به امکاناتش می‌تواند

ترکیب‌های گوناگونی از نرخ بهره، وثیقه و بازپرداخت را انتخاب کند. همچنین به دلیل اهمیت اعتبار و حیثیت فردی، خانوادگی و شغلی، در این گونه بازارها، بسیاری از متقاضیان می‌توانند بدون وثیقه به منابع مالی این بازارها دست یابند.

عدم نظارت بر مصرف اعتبار، عدم نیاز به آماده‌سازی قبلی پروژه، و عدم نیاز به پنهان‌کاری نیز از جاذبه‌های مهم بازارهای مالی غیر رسمی هستند. بازارهای رسمی گاه شرایط سخت و پرهزینه‌ای در این موارد اعمال می‌کنند که جبران نرخ‌های بهره پایین را می‌کند. از همه مهم‌تر، عدم زمان‌بری در بازارهای مالی غیر رسمی (برای بررسی تقاضا و پرداخت وام) نیز جاذبه شدیدی برای این بازارها ایجاد می‌کند.

اصولاً اعتبارات پرداختی از سوی سیستم بانکی به سوی مقاصد تولیدی جهت‌گیری شده‌اند. در حالی که بخش بزرگی از متقاضیان، با مقاصد تجاری و سفته‌بازی، وام‌گیری می‌کنند. بنابراین، این‌گونه متقاضیان، منابع مالی خود را از بازارهای غیر رسمی تأمین می‌کنند.

امکان فرار مالیاتی نیز یکی از عوامل مهم روی آوری به بازارهای مالی غیر رسمی است. این مسأله بویژه در کشورهایی - مثل ایران - که فاقد سیستم مالیاتی پیشرفته‌ای هستند، تأثیر مهمی بر گسترش بازارهای مالی غیر رسمی دارد.

بطور کلی افزایش شکاف میان بازارهای مالی رسمی و غیر رسمی - و به دیگر سخن، افزایش نرخ بهره غیر رسمی (در مقایسه با نرخ‌های رسمی) - را ناشی از ریسک، کمبود سرمایه (عرضه) و سود انحصاری دانسته‌اند<sup>(۱)</sup>. اما از سویی نیز می‌توان بیشتر عوامل نایک‌پارچگی را به مسأله هزینه مبادله تحویل کرد. ریسک به خودی خود یکی از اجزاء هزینه مبادله است. همچنین کمبود سرمایه می‌تواند ناشی از کمی عرضه یا زیادتی تقاضا باشد. هر دوی عرضه و تقاضای سرمایه می‌تواند از وضعیت حقوق مالکیت تأثیر پذیرد. هرچه حقوق مالکیت افراد و بنگاهها در همه انواع دارایی‌ها و توانایی‌هایشان حفاظت شده‌تر (قانوناً تعریف شده و تضمین شده) باشد، امکان تبدیل، جابه‌جایی و فروش دارایی‌ها و توانایی‌های (مادی و معنوی، منقول و غیرمنقول) افراد و واحدها بیشتر است. در این صورت، از یک سو افراد بیشتری می‌توانند انواع دارایی‌های خود را وارد بازارهای سرمایه کنند (افزایش عرضه) و از سوی دیگر، این امکان برای بخشی از متقاضیان سرمایه به



وجود می‌آید که به جای استقراض سرمایه از بازارهای مالی، انواع دارایی‌های خود را - که اکنون دارای حقوق مالکیت حفاظت شده، و بنابراین به راحتی قابل فروش در بازار، هستند - به سرمایه تبدیل کنند. بدین ترتیب تقاضای سرمایه نیز کاهش می‌یابد - با فرض ثابت بودن بقیه چیزها. (تفصیل این بحث در فصل هشتم آمده است.)

بنابراین، عدم حفاظت کامل قانونی از حقوق مالکیت دارایی‌ها و توانایی‌های افراد و واحدها، شکاف عرضه و تقاضای سرمایه و شکاف میان بازارهای مالی را افزایش می‌دهد. هزینه‌هایی که افراد و واحدها به واسطه عدم حفاظت قانونی از حقوق مالکیتشان متحمل می‌شوند، بخشی از هزینه مبادله است. بنابراین، از این دیدگاه (عامل کمبود سرمایه) نیز نایکپارچگی بازارهای مالی با هزینه‌های مبادله‌ای پیوند می‌یابد.

وجود سودهای انحصاری در بازارهای غیرمتشکل مالی نیز از عوامل اصلی گسترش نایکپارچگی دانسته شده است. وجود سودهای انحصاری به این مفهوم است که برخی از عرضه‌کنندگان سرمایه برای خود بازار ویژه‌ای، با متقاضیان مشخصی، تشکیل داده‌اند و در این بازارها (اختصاصی یا محلی) رفتاری انحصارگرانه بروز می‌دهند. متقاضیان این‌گونه بازارهای مالی (محلی) عمدتاً واحدهایی هستند که وام‌دهی به آنان با هزینه مبادله بالایی روبه‌روست. این واحدها به دلیل نداشتن اسناد قانونی برای ارائه آنها به عنوان وثیقه، نتوانسته‌اند به بازارهای مالی رسمی وارد شوند و بنابراین مجبورند به بازارهای مالی غیررسمی و عرضه‌کنندگان خاصی که حاضرند به آنها وام دهند، مراجعه کنند. روشن است که این عرضه‌کنندگان نیز برای پوشش هزینه‌های مبادله‌ای احتمالی، نرخهای بهره بالایی اعمال می‌کنند و سودهای انحصاری می‌برند. بدین ترتیب، بخش بزرگی از عوامل ایجاد نایکپارچگی در بازارهای مالی، ناشی از وجود انواع هزینه‌های مبادله‌ای هستند. به همین دلیل، تأثیر هزینه مبادله بر نرخ بهره و بر نایکپارچگی بازارهای مالی ایران، در فصل نهم به گونه تجربی مورد بررسی و آزمون قرار گرفته است.

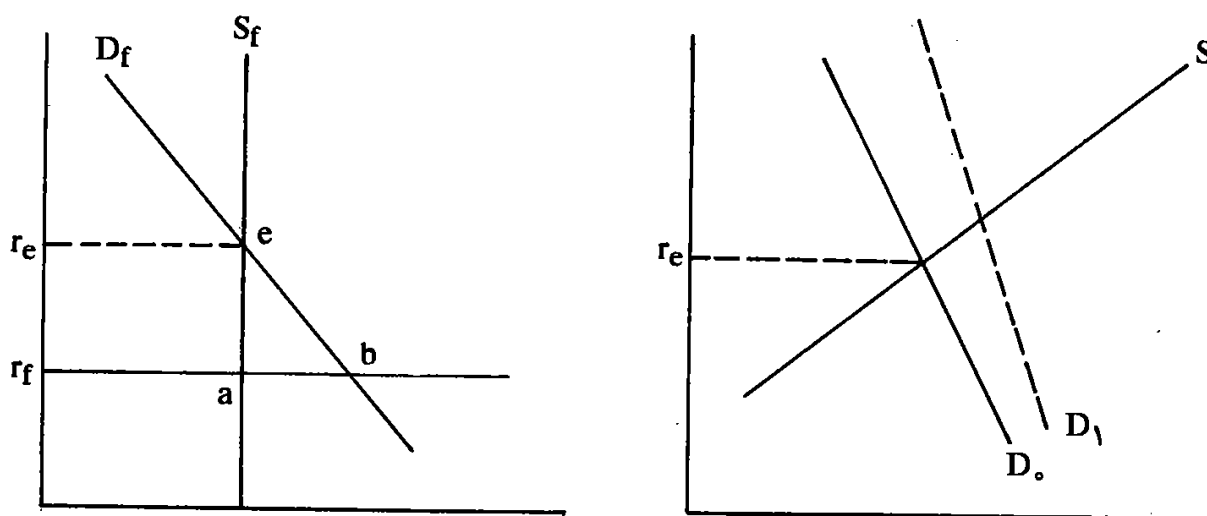
## پیوست فصل ششم

### نایکپارچگی مالی، اضافه تقاضا و نرخهای بهره

برای نشان دادن ارتباط نایکپارچگی مالی، با اضافه تقاضا و اختلاف نرخها در بازارهای مالی، با توجه به شکل (۶ - ۷)، فرض می‌کنیم که اقتصاد تنها دارای دو بازار مالی (رسمی و غیر رسمی) است و در آغاز، تقاضا به گونه‌ای میان این دو بازار تقسیم شده است که نرخ بهره تعادلی هر دو بازار، برابر است ( $r_e$ ). اگر نرخ بهره در بازار رسمی (که به صورت اداری تعیین می‌شود) کاهش داده شود ( $r_f$ )، اکنون بنگاههایی که در دامنه  $eb$  روی منحنی  $D_f$  بوده‌اند نیز متقاضی وام خواهند شد. اما عرضه، همچنان ( $S_f$ ) است و بنابراین اضافه تقاضای  $ab$  پدید می‌آید.

اکنون میان همه بنگاههایی که روی دامنه بالاتر از  $b$  بر روی  $D_f$  قرار دارند رقابتی در می‌گیرد. از آن جا که پرداخت وام به بنگاهها بر اساس ترتیب قرار گرفتن آنها بر روی منحنی تقاضا نیست، بنگاههایی که به تقاضای آنها پاسخ داده نشده است، در تمامی دامنه بالاتر از  $b$  پراکنده‌اند. در این صورت، آن بخش از بنگاههایی که بر روی دامنه بالاتر از نقطه  $e$  قرار دارند و تقاضاهایشان برای وام برآورد نشده است، امکان و تمایل خواهند داشت که نیاز خود را با بهره رایج در بازار غیر رسمی ( $r_e$ ) برآورده سازند، بنابراین تقاضای خود را به بازار غیر رسمی منتقل می‌سازند. البته از جنبه نظری این امکان وجود دارد که همه بنگاههایی که در بازار رسمی به تقاضایشان پاسخ داده

## شکل (۶-۷)



(الف) بازار مالی رسمی

(ب) بازار مالی غیر رسمی

نشده است (حتی بنگاههایی که در زیر نقطه  $e$  و یا زیر نقطه  $b$  قرار دارند) تقاضای خود را به بازار غیر رسمی منتقل کنند (هر چند عملاً نتوانند در نرخ بهره مورد قبولشان، به منابع مالی دست یابند).

بنابراین می توان انتظار داشت که منحنی  $D_0$  به طور سراسری به  $D_1$  جابه جا شود (یا دوران کند). بدین ترتیب، نرخ بهره بازار غیر رسمی نیز افزایش خواهد یافت (البته در این جا، برای سادگی، واکنش عرضه بازار غیر رسمی، نادیده گرفته شده است). البته با انتقال بخشی از تقاضا از بازار (الف) به بازار (ب) می توان  $D_f$  را به پایین جابه جا کرد، اما به نظر می رسد الزاماً چنین جابه جایی صورت نمی گیرد. چرا که گرچه بنگاههایی که تقاضایشان در بازار رسمی برآورده نمی شود، آن را از بازار غیر رسمی تأمین می کنند، اما همچنان در بازار رسمی می مانند و مترصد هر فرصتی هستند تا بتوانند وامی از بازار رسمی دریافت دارند و جایگزین سرمایه های فراهم آمده از بازار غیر رسمی کنند - به دلیل پایین بودن هزینه تأمین سرمایه از بازار رسمی.

بنابراین، هم وجود اضافه تقاضا در بازار رسمی و هم تفاوت نرخ های بهره در بازارهای مالی، بیانگر نایکپارچگی بازارهای مالی است.

## فصل هفتم

### رقابت و توزیع درآمد\*

اکنون نوبت آن است که به نقش توزیع مناسب درآمد بر تشدید رقابت بپردازیم. البته توزیع درآمد و رقابت - نه مستقیماً، بلکه - از طریق مسأله "حجم بازار" به هم مرتبط می‌شوند. در واقع پیش فرض تلویحی نظریه اقتصاد در باره رقابت، مستقیماً توزیع درآمد را مورد نظر ندارد، بلکه ناظر بر فقدان موانع و "محدودیت‌های بیرونی" است که مانع وجود یک تقاضای کافی برای برانگیختن تولید - و بنابراین رقابت - می‌شوند، و تقاضای کافی - یا بازار گسترده - از عوامل بسیاری تأثیر می‌پذیرد. حجم تولید (درآمد)، ثروت، انتظارات، الگوهای مصرفی و نیز توزیع درآمد از عواملی هستند که می‌توانند بر حجم تقاضای کل تأثیر بگذارند - البته در سطح یک صنعت، عوامل دیگری مثل تغییر قیمت‌های کالاهای جانشین و مکمل نیز بر تقاضا اثر می‌گذارد، اما آنچه مورد نظر ماست، گسترش تقاضای کل یا گسترش تقاضا در همه بازارهاست. در واقع سخن این است که اگر عوامل دیگر ثابت باشد و نتوان آنها را تغییر داد، آیا می‌توان از طریق توزیع مناسب درآمدها بر حجم بازار و بر رقابت تأثیر گذاشت؟ این مسأله بویژه برای کشورهای جهان سوم که حجم ثروت، اندک، و انتظارات و الگوهای مصرفی، پایین است و یا سرعت رشد درآمد ملی (واقعی) به حدی نیست که هم سرعت رشد جمعیت را خنثی کند و هم موجب افزایش قدرت خرید - و بنابراین افزایش حجم بازارها - شود، اهمیت به سزایی دارد.

---

\*- گزیده‌هایی از این فصل در مقاله‌ای که با عنوان «توزیع درآمد در ایران و نقش کاهش فقر در گسترش بازارهای رقابتی» برای اولین سمینار فقرزدایی (تهران، ۳۱-۲۹ اردیبهشت ۱۳۷۵) تهیه شد، نیز آمده است.

همان گونه که در فصل ۵ نیز اشاره شده است، گاهی توزیع نامناسب درآمد، یکی از لوازم تشکیل پس انداز - و بنابراین تأمین مالی سرمایه گذاری و تولید - شمرده می شود. استدلال نیز چنین است که معمولاً پس اندازهای جامعه را صاحبان درآمدهای بالا به وجود می آورند، بنابراین نابرابری گسترده درآمد، بخشی از جامعه را صاحب درآمد بالا می سازد و فرصت پس انداز را پیش می آورد<sup>(۱)</sup>. این نظریه، نقش توزیع را بر اقتصاد، از دیدگاه عرضه می نگرد، در حالی که آنچه در این جا مورد نظر ماست، نقش توزیع درآمد، بر تقاضاست. از سوی دیگر، وجود پس انداز کافی لزوماً به مفهوم سرمایه گذاری کافی نیست. همان گونه که در فصل قبل دیدیم، حتی اگر عرضه کافی سرمایه وجود داشته باشد، فقدان بازارهای مالی یکپارچه و منسجم، مانع اجرای همه پروژه‌هایی است که به طور بالقوه توجیه اقتصادی دارند. از این گذشته، همان گونه که در دو فصل آینده خواهیم دید، موانع نهادی دیگری وجود دارد که مانع انجام سرمایه گذاریهای کافی و تبدیل همه پس اندازها یا سرمایه‌های بالقوه به سرمایه گذاری می شود. علاوه بر این‌ها، این فرضیه با شواهد ابطال‌گر بسیاری - حداقل در کشورهای جهان سوم - رو به رو شده است، از جمله: تفاوت رفتاری در نقش ثروتمندان کشورهای معاصر جهان سوم با نقش ثروتمندان در تجربه تاریخی کشورهای توسعه یافته کنونی؛ تأثیر منفی درآمدهای اندک، بر بهداشت، تغذیه و آموزش فقرا و بنابراین بر بازدهی اقتصادی آنها؛ تأثیر مستقیم توزیع نابرابر درآمد بر افزایش واردات کالاهای لوکس و گسترش بازار برای کالاهای وارداتی به زیان تولیدات داخلی؛ و ایجاد تضادهای روانی و تنش‌های اجتماعی - مخصوصاً در جهان سوم که فاقد نهادهای حقوقی و قانونی لازم برای هدایت این تضادها به یک بستر مناسب اجتماعی است<sup>(۲)</sup>.

نکته دیگر، در باره نقش توزیع درآمد بر تحرک بخش عرضه اقتصاد، این است که از دیدگاه رشد نیز مانع اصلی گسترش تولید - در جهان سوم - فقدان انگیزه لازم برای سرمایه گذاری است. در واقع کوچکی حجم بازارها - یا عدم کفایت تقاضا - مانع مهمی برای سرمایه گذاری در این کشورها است. به دیگر سخن، حجم پائین تولیدات، در این کشورها، قدرت خرید را پائین نگه داشته است، و این یکی، سودآوری سرمایه گذاری را پائین نگه می دارد و سرمایه گذاری انجام

۱- مثلاً برخی مطالعات نشان داده است که تمامی پس انداز ایالات متحده را تقریباً ۲۵٪ جمعیت انجام می دهند. در این باره در [۵۸]، فصل سوم، آگاهی‌هایی داده شده است.

۲- تفصیل شواهد بالا در [۱۲]، ص ۸ - ۲۳۶ آمده است.

نمی‌شود. و باز به همین ترتیب چون سرمایه‌گذاری اندک است، تولید اندک است و قدرت خرید پایین و...<sup>(۱)</sup> برای بیرون رفتن از این دور باطل، راه‌حل‌های گوناگونی ارائه شده است. نظریه رشد متوازن<sup>(۲)</sup>، یکی از این راه‌حل‌هاست. که معتقد به رشد هماهنگ همه صنایع، به منظور تقویت بازارهای یکدیگر، است. توزیع مناسب‌تر درآمدها - برای شکستن حلقه یادشده و افزایش یکنواخت قدرت خرید در همه بازارها - می‌تواند یکی از روشهای مؤثر برای به راه انداختن رشد متوازن باشد<sup>(۳)</sup>.

اما آنچه در این بحث، مورد نظر است، بررسی نقش توزیع درآمد، بر مشخصه‌های تقاضای بازارهاست. شکل‌گیری هر نوع "قدرت اعمال محدودیت" و بنابراین توانایی بالقوه برای کسب "قدرت بازاری" و راندن بازار به سوی یک ساختار متمایل به انحصار - یا کاملاً انحصاری - بستگی مستقیم به وضعیت عرضه و تقاضا دارد.

در واقع، در فصل پیشین، نقش فقدان "بازارهای مالی یکپارچه" در مهیا کردن "شرایط طرف عرضه بازار"، برای شکل‌گیری "قدرت بازاری" بررسی شد. اکنون در این قسمت، نقش "توزیع نامناسب و نابرابر درآمدها" در مهیا کردن "شرایط طرف تقاضای بازار"، برای شکل‌گیری "قدرت بازاری"، بررسی می‌شود. برای این منظور، نخست رابطه میان مشخصه‌های تابع تقاضا را با تشدید یا تخفیف قدرت بازاری و انحصار بررسی می‌کنیم، آنگاه نقش توزیع برابرتر درآمدها را بر تضعیف شرایط شکل‌گیری انحصار، می‌کاویم. بنابراین، بینیم چه هنگام شرایط انحصار به وجود می‌آید و چه عواملی آن را تشدید می‌کند.

## ۱ - خاستگاه انحصار و قدرت بازاری

نخست باید گفت که هر دو بنگاه رقابتی و انحصارگر، سود را حداکثر می‌کنند و هر دو

۱- در واقع این حالت، شکل دیگری از حلقه خبیثه فقر (The Vicious Circle of Poverty) است. در این مورد، کمبود سرمایه عامل اصلی است ولی در موردی که در بالا آمد، کمبود انگیزه سرمایه‌گذاری، عامل اصلی است. و این موردی است که در بسیاری از کشورهای جهان سوم - از جمله کشور خودمان - مشاهده می‌شود که منابع لازم برای سرمایه‌گذاری، در دسترس است اما سرمایه‌گذاری کافی انجام نمی‌شود. در واقع انگیزه‌های سرمایه‌گذاری وجود ندارد که یکی از علل آن، کوچکی حجم بازارها است.

### 2- Balanced Growth

۳- در باره رشد متوازن و چگونگی دست‌یابی به آن، در [۵۸]، فصل اول، توضیح داده شده است.

برای دسترسی به این هدف، شرط  $MC=MR$  را بر آورده می‌سازند. اما تفاوت اساسی در آن جاست که بنگاه رقابتی، گیرنده قیمت است و برای او  $MR=P$  است، در حالی که بنگاه انحصاری قیمت را خود (بر اساس همان شرط  $MC=MR$ ) برقرار می‌کند ولی برای او  $MR=P(1-\frac{1}{|e|})$  است (۱).

هیچ کدام از این دو شرط، تضمین نمی‌کنند که ضرورتاً سود ویژه بنگاه رقابتی صفر و سود ویژه انحصارگر، مثبت باشد. بودن یا نبودن سود ویژه، در بنگاه رقابتی بستگی به ساختار هزینه‌های او و در بنگاه انحصارگر بستگی به موقعیت هزینه‌های بنگاه نسبت به تقاضا دارد. گاه گفته می‌شود که اگر یک بنگاه رقابتی، در هر سطحی از تولید بنگاه، نسبت به همه بنگاه‌های دیگر کارا تر باشد - در واقع، در مقایسه با دیگر بنگاهها سود ویژه بزرگتری کسب کند - این "ضرورتاً" به انحصار می‌انجامد. البته "ضرورتاً" چنین نیست بلکه بنگاهی که در چنین وضعیتی است، نسبت به دیگر بنگاهها، نوعی فرصت یا "آزادی عمل بیشتر" پیدا می‌کند که می‌تواند سرانجام منجر به نوعی "قدرت اعمال محدودیت" بر دیگر بنگاهها و بنابراین توانایی کسب نوعی "قدرت بازاری" شود. شدت چنین امکانی برای بنگاه رقابتی وقتی افزایش می‌یابد که او نه تنها با سود ویژه رو به رو باشد، بلکه امکان استفاده از صرفه‌های مقیاس را نیز داشته باشد (۲).

به همین ترتیب، یک بنگاه انحصارگر نیز ممکن است با وجود داشتن قدرت بازاری، از سود ویژه‌ای برخوردار نباشد. این مسأله بستگی مستقیم به موقعیت منحنی‌های تقاضا و هزینه بنگاه دارد. اما از نظر اجتماعی، انحصارگری که سود ویژه‌ای ندارد نیز مقدار تولیدش همچنان نا کاراست - و بر عکس بنگاه رقابتی، حتی با داشتن سود ویژه، از نظر اجتماعی، مقدار تولیدش کاراست. با وجود این، انحصارها اغلب با سود ویژه همراهند و اگر بنگاهی در رقابت از سود ویژه برخوردار

۱- می‌دانیم که انحصارگر با کل تابع تقاضا روبه‌روست. یعنی برای افزایش فروش باید قیمت را کاهش دهد. بنابراین، قیمت برای او، همان تابع تقاضاست. اگر  $P(x)$  تابع تقاضا (قیمت) و  $x$  مقدار تقاضا (فروش) باشد، داریم:

$$R = P(x) \cdot x \quad MR = \frac{\partial R}{\partial x} = \frac{\partial P(x)}{\partial x} \cdot x + P(x) = \frac{\partial P(x)}{\partial x} \cdot \frac{x}{P(x)} \cdot P(x) + P(x)$$

از آنجا که جمله  $\frac{\partial P(x)}{\partial x} \cdot \frac{x}{P(x)}$  عکس کشش قیمتی تقاضاست، بنابراین داریم  $MR = \frac{1}{e}P + P = P(1 - \frac{1}{|e|})$  ۲- [۸۸]، ص ۲۴۲. البته باید توجه کرد که تبدیل فرصت‌های پیش‌آمده به نوعی "قدرت بازاری" برای هر بنگاهی به سادگی امکان‌پذیر نیست و یک مدیر مترصد و پویا - که مرکز ثقل تحلیل‌های شومپیتر و نیز مکتب اطریشی است - در این زمینه نقش بسیار مهمی دارد. در این باره در فصل دوم همین نوشته، گفت و گو شده است.

است، با حرکت بازار به سوی انحصار، این سود ویژه بیشتر خواهد. حتی اگر انحصارگری با سود ویژه رو به رو نباشد، این فرصت برای او - در مقایسه با یک بنگاه رقابتی - بیشتر است که با تغییر ساختار هزینه‌های خود، سود ویژه کسب کند.

پس اگر انحصار سودآور است، چرا دیگران وارد نمی‌شوند؟ قاعدتاً باید "محدودیت‌هایی برای ورود" وجود داشته باشد - یا به دیگر سخن، انحصارگر "قدرت اعمال محدودیت" بر ورود دیگران را داشته باشد. جدای از حق انحصارهای قانونی - که دولت برای کسب درآمد واگذار می‌کند یا به خاطر مصالح عمومی برقرار می‌کند - و نیز انحصار قانونی مربوط به ثبت اختراع یا انحصار ناشی از ادغام بنگاهها، وجود صرفه‌های مقیاس درون بنگاه (در مقایسه با حجم تقاضا) عامل اصلی پیدایش انحصار (طبیعی یا کلاسیک) است. در واقع انحصار هنگامی ظاهر می‌شود که صرفه‌های مقیاس، تقریباً تا جایی که قیمت و هزینه متوسط برابر می‌شود، ادامه یابد. به دیگر سخن، هرچه نقطه تقاطع تقاضا با منحنی هزینه متوسط بنگاه، از راست، به نقطه حداقل  $AC$  بنگاه نزدیک‌تر باشد - یا در سمت چپ حداقل  $AC$  باشد - شرایط برای ظهور انحصار، آماده‌تر است. و به گفته دقیق‌تر، اگر تقاضای صنعت (در شکل ۷-۱)،  $D(P)$  باشد، "کافی است" که برای هر مقدار  $P$  هزینه متوسط  $\frac{1}{P}D(P)$ ، بیش از  $P$  باشد<sup>(۱)</sup>.

بنابراین روشن است که گفت و گو از وجود صرفه‌های مقیاس و پیدایش انحصار، تنها با توجه به منحنی تقاضا امکان‌پذیر است. به راحتی می‌توان دید که - مثلاً در شکل (۷-۱) - هرگونه انتقال به راست منحنی تقاضا، تقاطع منحنی تقاضا را با  $AC$  از نقطه حداقل  $AC$  دور می‌کند و نیز شرط بالا را (بالا تر بودن  $AC$  نسبت به  $\frac{1}{P}D(P)$ ) نقض می‌کند و "شرط کافی" برای شکل‌گیری انحصار، سست می‌شود. افزون بر این، کشش منحنی تقاضا نیز می‌تواند به گونه‌ای باشد که تقاطع  $AC$  و  $D$  به سمت راست منتقل شود، یا شرط بالا نقض شود.

از این گذشته، هرگاه انحصار شکل بگیرد، هرچه توانایی انحصارگر برای برقراری قیمت در بالای قیمت رقابتی، بیشتر باشد، "قدرت بازاری" او، بیشتر است. از شرط حداکثر سود برای

۱- [۸۸]، ص ۲۴۲. این شرط را این‌گونه می‌توان توضیح داد که اگر نخست بازار در انحصار یک بنگاه باشد و شرط بالا برقرار باشد، اکنون با ورود یک بنگاه جدید که مشابه بنگاه اول است، در هر قیمت تقاضای بازار میان دو بنگاه نصف می‌شود. اکنون در هر قیمت، هزینه متوسط هر دو بنگاه برای تولید  $\frac{1}{P}D(P)$  بزرگتر از قیمت است. بنابراین بنگاه دوم وارد نمی‌شود، چراکه با زیان رو به رو می‌شود.

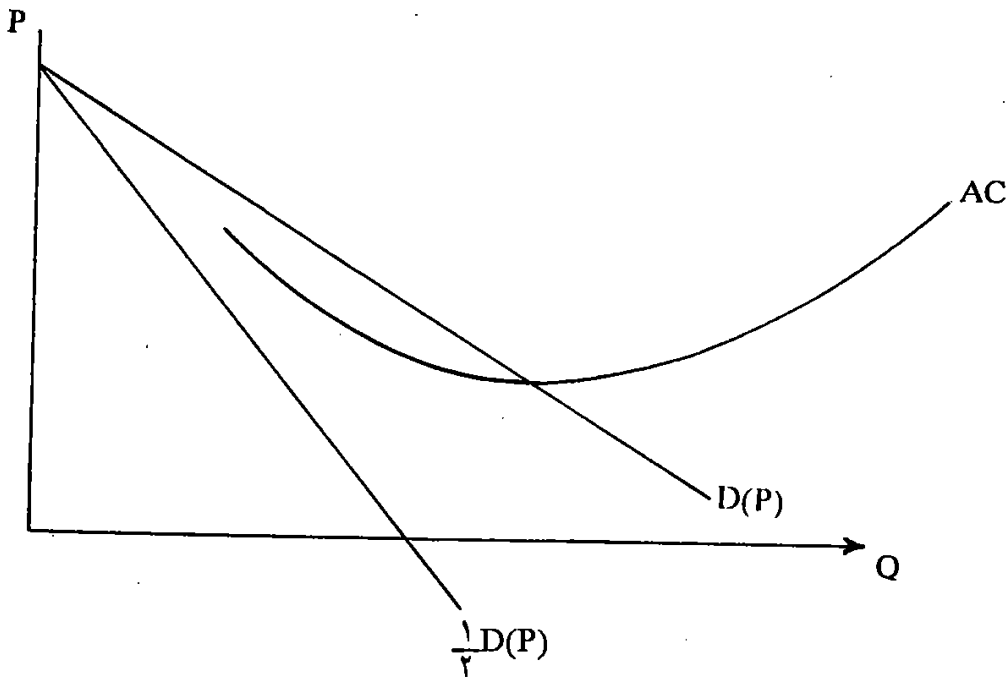


انحصارگر داریم:

$$MC=MR$$

$$MC=P\left(1-\frac{1}{|e|}\right) \Rightarrow P=\left(\frac{MC}{1-\frac{1}{|e|}}\right)$$

شکل (۷-۱):



از آنجا که در شرایط رقابت کثرت تقاضا برای هر بنگاه، بی نهایت است،  $P=MC$  خواهد بود، توانایی انحصارگر در برقراری قیمت های بالاتر از رقابت (یعنی بالاتر از هزینه نهایی) بستگی به منحنی طرف راست معادله بالا دارد. هرچه مقدار مطلق کثرت تقاضا کوچک تر باشد (از طرف مثبت به یک نزدیک شود)، کسر بزرگتر می شود، یعنی قیمتی که انحصارگر برقرار می کند از قیمت رقابتی بیشتر فاصله می گیرد. هرچه کثرت تقاضا، بزرگتر شود (به سمت بی نهایت)، قیمت انحصارگر به سوی قیمت رقابتی ( $P=MC$ ) کاهش می یابد. پس قدرت بازاری انحصارگر، رابطه معکوسی با کثرت تقاضا دارد. بر همین اساس، شاخص قدرت بازاری، از شرط تعادل انحصارگر،

به صورت زیر تعریف شده است<sup>(۱)</sup>:

$$MC=MR$$

$$MC=P\left(1-\frac{1}{|e|}\right) \Rightarrow \frac{P-MC}{P}=\frac{1}{|e|}$$

که  $\frac{1}{|e|}$  به عنوان شاخص قدرت بازاری (یعنی شاخصی که بیانگر توانایی بنگاه برای تعیین قیمت، در بالای هزینه نهایی است) تعریف شده است.

بدین ترتیب، دو نتیجه مورد نظر ما از این بحث عبارت است از:

- ۱- با ثابت بودن ساختار هزینه بنگاهها در هر بازار، انتقال منحنی تقاضای بازار به راست یا افزایش کشش قیمتی آن (چرخش به راست و کاهش شیب)، "شرط کافی" انحصار را سست می‌کند و بدین ترتیب، شکل‌گیری انواع انحصار را با دشواری رو به رو می‌سازد یا انحصار موجود را در معرض رقابت - امکان ورود بنگاههای جدید - قرار می‌دهد. بنابراین بازار، رقابتی‌تر می‌شود.
- ۲- با ثابت بودن ساختار هزینه‌های بنگاه انحصاری، افزایش مطلق کشش قیمتی تابع تقاضا، قدرت بازاری انحصارگر را کاهش می‌دهد.

اکنون با داشتن این دو نتیجه، می‌توان به بررسی نقش توزیع مناسب‌تر درآمدها بر موقعیت و کشش منحنی‌های تقاضا در بازارها - و بنابراین، بر ساختار بازارها - پرداخت.

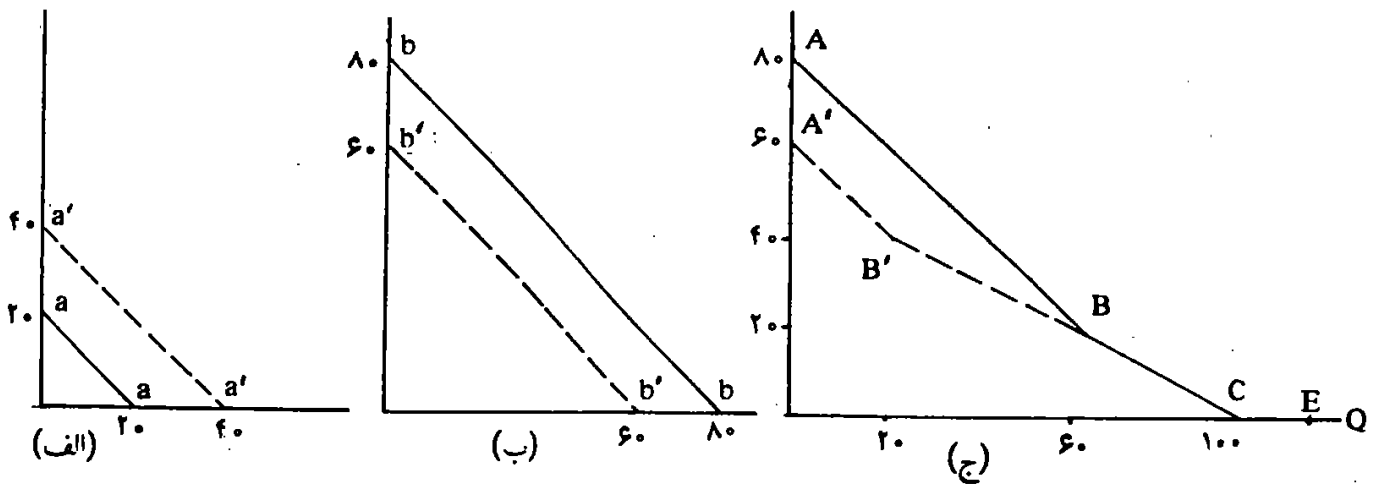
## ۲- توزیع درآمد و تقاضا

بحث این قسمت در پی نشان دادن این مسأله است که بهبود توزیع درآمد، از یک سو، از دیدگاه خُرد، می‌تواند کشش توابع تقاضای بازارها را افزایش داده و بنابراین قدرت بازاری بنگاهها را در بازارهای متمایل به انحصار کاهش دهد؛ و از سوی دیگر، از دیدگاه کلان، با افزایش تقاضای کل، حجم بازارها را گسترده می‌سازد و بنابراین افق سودآوری و انگیزه ورود بنگاهها را بهبود می‌بخشد.

نخست شرایط ساده‌ای را در نظر می‌گیریم که تقاضای بازار حاصل جمع تقاضای دو گروه پر درآمد و کم درآمد است. فرض می‌کنیم، برای سادگی، مشخصات تقاضای این دو گروه دقیقاً یکسان باشد - یعنی ترجیحات دو گروه و بنابراین کشش‌های درآمد و قیمتی تابع تقاضای آنها

یکسان باشد. تنها تفاوتی که این گروه دارند این است که یکی کم درآمد و دیگری پر درآمد است. نتیجه این که موقعیت منحنی تقاضای گروه پر درآمد، بالاتر از گروه کم درآمد است. در شکل (۷-۲)، نمودارهای (الف)، (ب) و (ج) به ترتیب بیانگر تقاضای گروه کم درآمد (گروه الف)، تقاضای گروه پر درآمد (گروه ب) و تقاضای کل (حاصل جمع افقی منحنی‌های (الف) و (ب)) در یک بازار معین است.

شکل (۷-۲)



آنچه که در شکل آمده است، ساده‌ترین حالت ممکن، یعنی منحنی‌های تقاضای خطی با شیب یک است - می‌توان تابع تقاضا را به شکل کلی  $P = \alpha Y - \beta Q$  فرض کرد، که  $Q$  و  $Y$  به ترتیب درآمد و مقدار تقاضا است. پیش از هر گونه تغییر، منحنی  $aa$  تقاضای گروه کم درآمد و منحنی  $bb$  تقاضای گروه پر درآمد است - که کشش‌های یکسانی دارند. تقاضای کل متناظر با این دو تقاضا، منحنی  $ABC$  (در نمودار ج) است. اکنون وقتی توزیع درآمد مناسب‌تر باشد، منحنی تقاضای گروه (ب) پایین آمده ( $b'b'$ ) و منحنی گروه (الف) به همان نسبت بالا می‌رود ( $a'a'$ ). تقاضای کل در این حالت، منحنی  $A'B'C'$  خواهد بود. روشن است که اکنون کشش این منحنی، بیش از منحنی قبلی است. در واقع بخش پر کشش هر منحنی تقاضای کل، از جایی آغاز می‌شود که گروه کم درآمد وارد بازار می‌شود (نقاط  $B$  و  $B'$ ).

بدین ترتیب، در ساده‌ترین حالت - که تمامی رفتار فقرا و اغنیا، همگون و یکسان انگاشته می‌شود - حداقل این انتظار را می‌توان داشت که در شرایط توزیع برابرتر، تقاضای بازار، پرکشش‌تر باشد. گرچه در عمل - به ویژه در کشورهای جهان سوم که بخش اعظم خانوارها، درآمدهایشان معطوف به بازار کالاهای ضروری است - انتظار می‌رود که با بهبود توزیع درآمد، تابع تقاضای بسیاری از بازارها به راست نیز جابه‌جا شود. چون با انتقال درآمد از ثروتمندان به فقرا، انتقال به پایین در تابع تقاضای ثروتمندان، بطور نسبی، کمتر از انتقال به بالا در تابع تقاضای فقرا خواهد بود. چرا که کشش درآمدی تقاضای فقرا برای کالاهای ضروری، بیش از این کشش برای اغنیا است.

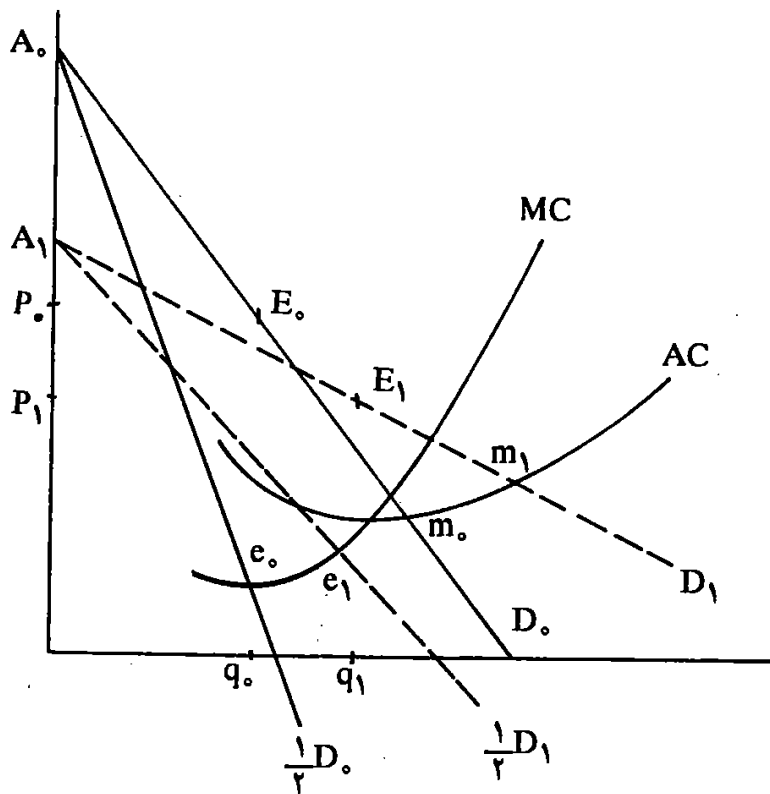
اما محدودیتی که ممکن است در این باره به وجود بیاید، نقش دوگانه توزیع برابرتر درآمدها، در بازار کالاهای لوکس و کالاهای ضروری است. از آن جا که کشش درآمدی اغنیا برای کالاهای لوکس بالاتر است، همچنین سهم کالاهای لوکس در سبد مصرفی اغنیا بیشتر است، این احتمال وجود دارد که توزیع برابرتر درآمدها تقاضا را در بازار کالاهای لوکس کاهش دهد.

با وجود این، حتی اگر ساختار کشش‌های درآمدی فقرا و ثروتمندان - برای کالاهای مختلف - به گونه‌ای نباشد که منحنی تقاضای جدید به راست جابه‌جا شود، یا حتی بخش‌هایی از آن، در زیر منحنی قبلی واقع شود (عرض از مبدأ پایین‌تر)، افزایش کشش تقاضای کل بازار، هم قدرت بازاری را کاهش می‌دهد (کاهش  $\frac{1}{|e|}$ ) و هم شرایط اصلی شکل‌گیری انحصار را سست می‌کند. بدین صورت که - مثلاً در شکل (۷-۳) با افزایش کشش تقاضا (حتی اگر عرض از مبدأ تابع تقاضا پایین‌تر آمده باشد:  $A_1 < A_0$ )، تقاطع منحنی تقاضای جدید و  $AC$ ، از نقطه حداقل  $AC$  و نیز از نقطه تقاطع قبلی، دور شده است.

مهم‌تر این‌که، در تابع جدید تقاضا ( $D_1$ )، شرط کافی انحصار - یعنی این که در هر سطح قیمت، هزینه متوسط  $\frac{1}{p}D_1$  بالاتر از قیمت باشد - نقض شده است (بخشی از  $AC$  در زیر خط  $\frac{1}{p}D_1$  واقع شده است). بنابراین فقط با افزایش کشش تقاضا، شرایط شکل‌گیری - یا تداوم - انحصار از دست می‌رود و انحصارگر موجود در معرض رقابت (امکان ورود بنگاههای جدید) قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، همان‌گونه که در شکل نمایان است، اضافه قیمت انحصارگر نسبت به هزینه نهایی‌اش، در حالت جدید کمتر است و بنابراین قدرت بازاری کاهش یافته است:

$$\frac{E_1 e_1}{P_1} < \frac{E_0 e_0}{P_0}$$

شکل (۷-۳): افزایش کشش منحنی تقاضا، سست شدن شرایط انحصار و کاهش قدرت بازاری



همچنین، از دیدگاه کلان نیز می‌توان نشان داد که توزیع مناسب‌تر درآمد در جامعه - در هر سطح معینی از درآمد ملی - می‌تواند مصرف متوسط را افزایش دهد. مثلاً اگر تابع مصرف کینز را در نظر بگیریم و فرض کنیم جامعه به دو دسته کم درآمد و پر درآمد تقسیم شده است، و تفاوت اصلی این دو گروه، تفاوت در میل نهایی به مصرف آنهاست (میل نهایی به مصرف فقرا  $(b_0)$  بزرگتر از میل نهایی به مصرف اغنیا  $(b_1)$  است) آنگاه مصرف کل جامعه از حاصل جمع مصرف دو گروه فقیر و غنی به دست می‌آید:

$$C_0 = a_0 + b_0 Y_0 \quad \text{تابع مصرف کل فقرا}$$

$$C_1 = a_1 + b_1 Y_1 \quad \text{تابع مصرف کل اغنیا}$$

$$C = C_0 + C_1 = (a_0 + a_1) + b_0 Y_0 + b_1 Y_1 \quad \text{تابع مصرف کل جامعه}$$

با توجه به این که  $Y = Y_0 + Y_1$ ، اکنون میل متوسط به مصرف عبارت است از:

$$\frac{C}{Y} = \frac{(a_0 + a_1)}{Y} + b_0 \frac{Y_0}{Y} + b_1 \frac{Y_1}{Y}$$

$$\frac{C}{Y} = \frac{(a_0 + a_1)}{Y} + b_0 y_0 + b_1 y_1$$

که در آن،  $y_0$  و  $y_1$  به ترتیب سهم فقرا و اغنیا در درآمد جامعه است. با توجه به این که  $y_1 = 1 - y_0$  است، خواهیم داشت:

$$\frac{C}{Y} = \frac{(a_0 + a_1)}{Y} + b_0 y_0 + b_1 (1 - y_0)$$

$$\frac{C}{Y} = \left[ \frac{(a_0 + a_1)}{Y} + b_1 \right] + (b_0 - b_1) y_0$$

بنابراین، میل متوسط به مصرف در جامعه، تابعی از سهم فقرا در درآمد جامعه است. از آن جا که  $b_1 > b_0$  است، ضریب  $y_0$  مثبت خواهد بود. بنابراین در هر سطح معینی از درآمد ملی، افزایش سهم فقرا در درآمد (توزیع برابر تر درآمدها)، میل متوسط به مصرف جامعه را افزایش می دهد. در واقع، کل مصرف افزایش می یابد، چون با ثابت بودن  $Y$  و افزایش سهم فقرا،  $\frac{C}{Y}$  تنها به دلیل افزایش  $C$ ، افزایش می یابد. به عبارت دیگر، وقتی میل متوسط به مصرف افزایش می یابد، به این مفهوم است که در هر سطح درآمدی، بخش بزرگتری از درآمد جامعه مصرف می شود. این نتیجه گیری، با تغییر نوع تابع مصرف (فریدمن، دوزنبری و مودیلیانی) و حتی با در نظر گرفتن سهم جمعیتی فقرا، نیز همچنان پا برجا می ماند. روشن است که افزایش مصرف کل جامعه، به صورت جا به جایی های توابع تقاضای بازارها جلوه گر می شود.

\*\*\*

بدین ترتیب، بهبود توزیع درآمد، با افزایش حجم و کشش تقاضای بازار، هم گسترده گی بازار را تضمین می کند (پیش فرض نئوکلاسیک برای بازارها)، هم شرایط شکل گیری انحصار را دشوار می سازد و به تشدید رقابت می انجامد (سست شدن "شرط کافی" انحصار)، و هم در صورت تمایل برخی بازارها به انحصار، قدرت بازاری را کاهش می دهد. البته، همه این نتیجه گیری ها با توجه به ساختار معینی از هزینه های بنگاهها انجام می شود. از سوی دیگر، گسترش حجم بازارها، افق سرمایه گذاری را روشن تر می کند و انگیزه لازم برای سرمایه گذاری فراهم می آورد. بنابراین فرایند رقابت، از بُعد عرضه نیز ممکن است با توزیع عادلانه تر درآمدها، تشدید شود.

بد نیست یادآوری کنیم که تأکید بر نقش توزیع عادلانه تر درآمدها در گسترش بازارها و کاهش شرایط شکل گیری انحصار، به این مفهوم نیست که الزاماً توصیه کنیم که دولت برای بهبود توزیع، دست به شیوه های شدیداً مداخله گرانه بزند. چرا که به دلیل عدم کارایی گسترده سازمان اداری

دولت، از یک سو، و افزایش امکان بروز رفتارهای رانت‌جویانه در این گونه سیاست‌گذارها، از سوی دیگر، دست‌یابی به نتایج مطلوب، با دشواریهای بزرگی رو به روست.

در فصل ۸ نشان داده می‌شود که یکی از اقدامات مهمی که هم بطورکلی تقاضا را افزایش می‌دهد، و هم بطور خاص توزیع را بهبود می‌بخشد و از طریق این دو فرآیند به گسترده شدن بازارها می‌انجامد، حفاظت قانونی گسترده از حقوق مالکیت است. بنابراین هدف این فصل، تنها نمایاندن اهمیت توزیع عادلانه‌تر درآمدها برای شکل‌گیری و تشدید رقابت بود.

اکنون که نقش این پیش‌فرض مهم اقتصاد، بر شکل‌گیری و تشدید رقابت بررسی شد، نوبت آن است که به بررسی حدود تحقق یا عدم تحقق آن در اقتصاد ایران پرداخته شود، تا بتوان به مبنایی نظری برای بالا بودن شاخص تمرکز - و بنابراین وجود نوعی قدرت بازاری - در بیشتر بازارهای ایران دست یافت.

### ۳- فقر و توزیع درآمد در ایران

هدف این قسمت آن نیست که به بررسی تفصیلی مسائل فقر و توزیع درآمد (و ثروت) در ایران بپردازد. در این قسمت تنها در پی آنیم که با مروری بر شاخص‌های کلی و مهم مربوط به توزیع درآمد و فقر، نشان دهیم که: (الف) توزیع درآمد (و ثروت) در ایران نامناسب است و فقر نیز تا حدودی گسترده است، (ب) گرچه بهبودی‌های مقطعی در توزیع درآمد و سطح فقر ایجاد شده است، اما یک روند منظم و پیوسته‌ای برای این بهبودها وجود نداشته است و تقریباً می‌توان گفت ساختار توزیع تغییر نکرده است. به دیگر سخن، بهبودهای مقطعی، حاصل سیاست‌های مقطعی دولت بوده است و ساختار اقتصاد همچنان به سود نابرابری عمل می‌کند. در واقع اقتصاد با نهادهای مستقر و تثبیت شده و با سازوکارهای درونزایی برای اصلاح مداوم توزیع، تجهیز نشده است. برای ارائه تصویری از توزیع درآمد در ایران، به سختی می‌توان از دهه چهل عقب‌تر رفت. چرا که آمارهای منسجم و قابل اتکایی برای دهه‌های پیش از آن در دست نیست و تنها می‌توان به برخی برآوردهای غیردقیق اکتفا کرد. در واقع، برای اهداف این فصل نیز، نیاز به پس‌روی به گذشته‌های دور نیست.

آنچه مهم است این است که روشن شود ساختار توزیع در سالهای اخیر چگونه بوده است، و آیا این ساختار در دهه‌های اخیر روند ویژه‌ای را طی کرده است؟ در واقع سالهای دهه چهل و پس از

آن، از چند لحاظ اهمیت می‌یابد. نخست این که اصطلاحات ارضی در این دوران انجام شد. بنابراین انتظار چنین است که توزیع درآمد پس از این دوره از اصلاحات تحولی را تجربه کرده باشد (اصلاحات ارضی، طی سه مرحله و در فاصله سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۱ به اجرا در آمد - و عملاً مراحل تکمیلی آن تا انقلاب اسلامی ادامه داشت). بویژه آن که بر اساس برخی مطالعات، اصلاحات ارضی - مخصوصاً هنگامی که زمین عامل کمیابی است - تولید را افزایش و فقر را کاهش می‌دهد<sup>(۱)</sup>.

همچنین، از دهه چهل به بعد، افزایش سریع درآمد و رشد شدید شهرنشینی در ایران پدیدار گشته است.

از این گذشته، در این دوره صنایع ماشینی جدید به سرعت گسترش پیدا کرد و بخش بزرگی از جمعیت و نیروی کار از بخش کشاورزی به بخش غیرکشاورزی منتقل شد. این مسأله از آن رو اهمیت دارد که بر اساس تحلیل دوگانگی بخشی کوزنتس - که آزمونهای تجربی نیز آن را تأیید کرده‌اند - در مراحل اولیه توسعه اقتصادی که جمعیت و نیروی کار از بخش کشاورزی به بخش غیرکشاورزی جا به جا می‌شود، اگر نا برابری اولیه در دو بخش یکسان بوده باشد، نخست نابرابری عمومی افزایش می‌یابد، اما پس از آن کاهش می‌یابد، ولی اگر نا برابری اولیه در بخش غیرکشاورزی، بزرگتر باشد، گرایش خود کاری به کاهش نابرابری عمومی وجود نخواهد داشت.<sup>(۲)</sup> شواهد موجود حاکی از آن است که اقتصاد ایران در سه دهه اخیر، در حال تجربه حالت دوم بوده است.

بنابراین، نخست نگاهی به وضعیت توزیع در آستانه اصلاحات ارضی می‌افکنیم و آنگاه، تحولات آن را تا به امروز می‌کاویم. در سال ۱۳۳۵، نزدیک به ۷۰ درصد جمعیت کل کشور، روستایی بوده‌اند که به همین نسبت نیز جمعیت فعال و جمعیت شاغل کشور را تشکیل می‌داده‌اند<sup>(۳)</sup>. با توجه به این که در این دوره بخش اصلی جمعیت کشور، در کشاورزی به فعالیت مشغول بوده است، وضعیت توزیع در بخش کشاورزی در این دوره، حداقل می‌تواند الگوی توزیع میان اکثریت جمعیت را (احتمالاً اکثریت فقیر جمعیت را) بنمایاند. بررسی توزیع زمین کشاورزی میان بهره‌برداران با زمین در استانهای مختلف در سال ۱۳۳۹، نشان می‌دهد که میانگین ضریب

۲- [۴۹]، ص ۲۳ - ۲۰.

۱- [۲۰]، ص ۵۲.

۳- سالنامه آماری ۱۳۵۱، ص ۴۸.



جینی توزیع زمین کشاورزی بین بهره‌برداران در ۱۴ استان آن زمان، ۵۵٪ بوده است. اما همین میانگین برای توزیع درآمد کشاورزی و غیرکشاورزی میان بهره‌برداران - یعنی وقتی سهم ارباب، و سهم برزگران و دهقانان بی‌زمین از محصول ناخالص کشاورزی بهره‌برداران پرداخت شود و درآمدهای غیرکشاورزی آنان نیز به حساب آید - نزدیک به ۲۹٪ بوده است<sup>(۱)</sup>.

به دیگر سخن، گرچه توزیع زمین، بسیار نابرابر بوده است، اما توزیع درآمد در بین بهره‌برداران - گرچه بسیار ناچیز اما - نسبتاً برابر بوده است. در این باره به دو نکته باید توجه کرد. نخست این که احتمالاً توزیع درآمد، هم در کل بخش کشاورزی و هم در کل جامعه، بسیار نابرابر بوده است. چرا که اگر درآمد مالکان، از یک سو، و درآمد کشاورزان بدون زمین نیز از سوی دیگر، به حساب آید، توزیع بخش کشاورزی بسیار نابرابرتر خواهد شد.

همچنین با توجه به آن که سهم ارزش افزوده بخش کشاورزی در GDP سال ۱۳۳۸، تنها ۳/۳۸ درصد بوده است، بخش بزرگ‌تر درآمد کشور (۶۱/۷ درصد) به بخش کوچک‌تری از جمعیت - که در بخش غیرکشاورزی بوده‌اند - تعلق داشته است. بنابراین احتمالاً توزیع درآمد در کل کشور بسیار نابرابرتر بوده است. همچنین با توجه به آن که عمده کسانی که در اصلاحات ارضی مالک زمین شدند، بهره‌برداران با زمین (نسق‌داران) بوده‌اند، و با توجه به این که ضریب جینی مربوط به توزیع درآمد کل کشور در سالهای پس از اصلاحات ارضی، نزدیکی زیادی به ضریب جینی مربوط به توزیع زمین میان بهره‌برداران (سال ۱۳۳۹) دارد، می‌توان انتظار داشت که توزیع درآمد در کل کشور - حداقل در دوره اصلاحات ارضی و سالهای نزدیک پس از آن - از توزیع زمین تبعیت کند. اما نکته دوم، با توجه به این که اصلاحات ارضی نزدیک به نیمی از جمعیت کشور را تحت تأثیر مثبت توزیع مجدد زمین (ثروت) قرار داد<sup>(۲)</sup>، می‌توان انتظار داشت که توزیع عمومی درآمد،

۱- این ضرایب بر اساس اطلاعات مندرج در [۴۵]، ص ۸۳ محاسبه شده است. باید توجه کرد که چون میانگین ساده استانها محاسبه شده است، احتمالاً با ضریب جینی کل کشور اختلاف خواهد داشت. همچنین این ضرایب، تنها نشان‌دهنده توزیع میان بهره‌برداران با زمین است و خانوارهای بدون زمین و مالکان به حساب نیامده‌اند.

۲- تنها با اجرای مرحله اول اصلاحات ارضی، حدود ۹۲۶ هزار خانوار زارع کلاً یا به طور جزئی مالک نسق زراعی خود شدند و ۸۵۰ هزار خانوار که خود مالک زمینهای تحت تصرف خویش بودند و مشمول قانون اصلاحات نشدند، به مالکیت قانونی املاک خویش دست یافتند. بنابراین با بعد خانوار ۵ نفری، فقط در مرحله اول ۸/۸۸ میلیون نفر از آثار اصلاحات ارضی تأثیر مثبت توزیعی پذیرفته‌اند.

با اصلاحات ارضی بهبود یافته باشد. اما اولین برآوردها از توزیع درآمد در کل کشور حاکی از آن بوده است که توزیع درآمد حتی در اواخر دوره اصلاحات ارضی (اوایل دهه پنجاه) در مقایسه با دیگر کشورهای جهان سوم، بسیار نامطلوب بوده است. بنابراین، می‌توان انتظار داشت که افزایش نابرابری ناشی از دوگانگی بخشی - مورد نظر کوزنتس - رخ داده باشد و تأثیر برابرکننده اصلاحات ارضی را خنثی کرده باشد.

به هر ترتیب، در آغاز دهه پنجاه، توزیع درآمد بسیار نامطلوب بوده است. جدول (۷ - ۱) امکان مقایسه نابرابری توزیعی ایران را در این مقطع تاریخی، با دیگر مناطق جهان فراهم می‌آورد. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، ضریب نابرابری جینی برای ایران در سالهای ۷۲ - ۱۹۷۱ از متوسط میان - منطقه‌ای ضریب جینی برای همه گروه کشورهای یادشده در جدول، بیشتر است و نشانگر شدت نابرابری توزیعی در این مقطع (پایان اصلاحات ارضی و آغاز دوره افزایش شدید درآمدهای نفتی) می‌باشد. همچنین سهم ۴۰ درصد جمعیت دارای درآمد پایین، از کل درآمد در ایران کمتر از متوسط سهم همین گروه در دیگر مناطق دنیا است. متقابلاً سهم ۲۰ درصد جمعیت دارای بالاترین درآمدها نیز در ایران بیشتر از سایر مناطق است.

در همین دوره می‌توان گسترده‌گی فقر را نیز مشاهده کرد، مثلاً سهم هزینه‌های خوراکی و دখانی در کل هزینه‌های خانوارهای شهری و روستایی، آن اندازه بالاست که می‌تواند گویای فقیر بودن بخش بزرگی از جوامع شهری و روستایی در این دوره باشد. جدول (۷ - ۲) سهم این‌گونه هزینه‌ها را برای خانوارهای شهری و روستایی، در دهه چهل، نشان می‌دهد. از آن جا که بر اساس قانون انگل، با کاهش فقر در میان خانوارها، سهم هزینه‌های خوراکی آنان در کل هزینه‌هایشان (یا همان ضریب انگل<sup>(۱)</sup>) کاهش می‌یابد، عدم وجود روند یکنواختی برای کاهش سهم هزینه‌های خوراکی در این دوره - برای هر دو جامعه شهری و روستایی - بیانگر آن است که فقر در این دوره، پدیده‌ای گسترده و پایدار بوده است.

بدین ترتیب در یک نگاه کلی می‌توان اقتصاد ایران را در آغاز موج جدید ماشینی شدن صنایع و انتقال جمعیت از بخش کشاورزی به بخشهای غیر کشاورزی، و گسترش شهرنشینی و بنابراین گسترش بازارها (و به تعبیر کوزنتس در مراحل اولیه توسعه اقتصادی) با فقر گسترده و توزیع بسیار

جدول (۷ - ۱): ضریب جینی و سهم طبقات بالا و پایین درآمدی در مناطق مختلف

متوسط میان - منطقه‌ای ضریب جینی	متوسط میان - منطقه‌ای سهم ۲۰ درصد بالای درآمد	متوسط میان - منطقه‌ای سهم چهل درصد پایین درآمد	سالهای مطالعه	توضیحات	کشور یا منطقه
۰/۵۴۵	۵۹/۵	۱۵/۶۹	یکی از سالهای ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۴	شامل ۱۶ کشور	آفریقا
۰/۴۵۳	۵۲/۷۲	۱۴/۳	۱۹۶۱ - ۷۳	شامل ۱۰ کشور	آسیا
۰/۵۲۵	۵۹/۲	۱۱	۱۹۶۰ - ۷۶	شامل ۱۴ کشور	آمریکای لاتین
۰/۳۸۱	-	-	۱۹۷۱ - ۷۳	شامل ۸ کشور	کشورهای توسعه یافته
۰/۵۶۱	۶۲/۷	۱۰	۱۹۷۱	برآوردهای "مهران" (از توزیع درآمد)	ایران
۰/۵۹۱	-	-	۱۹۷۲	برآمدهای رسمی (توزیع هزینه‌های مصرفی مناطق شهری)	
۰/۴۸۹	۵۵/۵	۱۱/۵	۱۳۵۱		
۰/۴۷۶	۵۴	۱۲	۱۳۵۲		

مأخذ: - برآوردهای رسمی ایران از [۲۰] ص ۵۲؛ بقیه اطلاعات با توجه به داده‌های برگرفته از [۴۹] صفحات ۳۳، ۳۴ و ۶۸ محاسبه شده است.

نابرابر معرفی کرد. از این نظر می‌توان گفت گرچه با گسترش امکانات زیربنایی کشور از دوران رضا شاه و پس از آن، شرایط پیدایش بازارهای ملی فراهم آمد، و گرچه با اصلاحات ارضی کارکردهای سنتی اقتصاد به نفع سازوکار بازار فرو پاشید، اما هنوز در این دوره، موانع جدی برای پیدایش "بازارهای گسترده و فعال" و بنابراین برای شکل‌گیری و تشدید رقابت وجود دارد. اما تحولات بعدی توزیع درآمد نیز چشم‌اندازهای امیدوارکننده‌ای پدیدار نکرده است. در واقع هیچ روند یکنواختی برای کاهش نابرابری توزیع درآمد مشاهده نشده است. این مسأله برای هر دو دوره پیش و پس از انقلاب اسلامی صادق است. جدول (۷-۳) ضریب جینی نابرابری توزیع درآمد را در ایران برای سالهای قبل و بعد از انقلاب نمایش می‌دهد<sup>(۱)</sup>.

**جدول (۷-۲): متوسط سهم هزینه‌های خوراکی و دخانی در مجموع هزینه‌های یک خانوار شهری و روستایی در ایران (درصد)**

۱۳۵۰	۱۳۴۹	۱۳۴۸	۱۳۴۷	۱۳۴۶	۱۳۴۵	۱۳۴۴	
۴۶/۹	۴۶/۶	۵۱/۴	۴۹/۴	۴۸/۱	۴۷/۱	۴۹/۶	خانوارهای شهری
۶۴	۶۶/۸	۶۶/۵	۶۴/۴	۶۱/۱	۶۰	۶۶/۸	خانوارهای روستایی

مأخذ: با استفاده از اطلاعات سالنامه آماری ۱۳۵۱، صفحات ۶۴۰ و ۶۴۲ تنظیم شده است.

همان گونه که از جدول (۷-۳) پیداست، نابرابری درآمد در شهرها (به عنوان برآوردی از کل کشور) از الگوی یکنواختی برای کاهش پیروی نمی‌کند. مثلاً در سالهای پیش از انقلاب، هنگامی که درآمدهای نفتی - و بنابراین درآمد کل کشور - یکباره افزایش یافت، این نابرابری نیز افزایش یافته است (سالهای ۵۴ و ۵۵). بر عکس در سالهای پس از انقلاب وقتی درآمد نفت - و بنابراین درآمد کشور - کاهش یافته است، نابرابری افزایش نشان داده است. البته اگر توجه کنیم که کاهش نابرابریهای سالهای ۵۶ و ۵۷ و سالهای اوایل انقلاب ناشی از یارانه‌های پرداختی دولت به کالاهای اساسی بوده است (چون برآوردها بر اساس ارقام هزینه خانوارهای شهری انجام شده است) و بنابراین افزایش نابرابری در سالهای ۶۵ و ۶۶ به خاطر کاهش درآمد دولت و کاهش

۱- باید توجه کرد که در ایران، شاخص‌های نابرابری درآمد، بر اساس اطلاعات مربوط به هزینه‌های ناخالص خانوارها محاسبه می‌شود.

کمک‌های انتقالی‌اش بوده است؛ در می‌یابیم که کاهش‌های نابرابری که در سالهای پس از انقلاب مشاهده می‌شود، ساختاری نبوده و با تغییر سیاست‌های اقتصادی دولت و تغییر درآمدهای دولت، تغییر خواهد کرد. بویژه آن که نابرابری در روستاها، در سالهای پس از انقلاب، افزایش یافته است (روستاها بطور نسبی از یارانه‌های کمتری برخوردار بوده‌اند).

جدول (۷-۳): برآورد ضریب جینی نابرابری توزیع درآمد در ایران (بر اساس مخارج خانوارها)

سال	کل کشور	خانوارهای شهری	خانوارهای روستایی
۱۳۵۱		۰/۴۸۹	-
۱۳۵۲		۰/۴۷۶	-
۱۳۵۳		۰/۴۶۹	-
۱۳۵۴		۰/۵۱۳	-
۱۳۵۵		۰/۴۷۹	-
۱۳۵۶		۰/۴۵۷	-
۱۳۵۷		۰/۴۳۶	-
۱۳۶۲		۰/۴۲۹	۰/۳۸۹
۱۳۶۳		۰/۴۲۷	۰/۳۹۵
۱۳۶۴		۰/۴۳۰	۰/۳۸۸
۱۳۶۵		۰/۴۴۲	۰/۴۱۵
۱۳۶۶		۰/۴۴۸	۰/۳۷۹
۱۳۶۷		۰/۴۱۵	۰/۳۷۶
۱۳۶۸	۰/۴۳۸	۰/۴۱۸	۰/۴۱۸
۱۳۶۹	۰/۴۲۹	۰/۴۰۰	۰/۴۴۶
۱۳۷۰	۰/۴۵۶	۰/۴۳۵	۰/۴۵۲

مأخذ: - سالهای ۵۱-۵۷ از ۲۰/ص ۵۲؛ سالهای ۶۲-۶۷ از ۶۱/ص ۴۹؛ و سالهای ۶۸-۷۰ از ۵۱/ص ۲.

بنابراین می‌توان دریافت که اصولاً ساختار اقتصاد ایران به گونه‌ای است که در غیاب مداخله توزیعی دولت، نابرابری درآمدی را افزایش می‌دهد. به دیگر سخن، نهادها و ساز و کارهای

تثبیت شده و خودکاری برای پیش‌گیری از افزایش نابرابری در ایران وجود ندارد. یکی از این ساز و کارها - همان‌گونه که در فصل آینده نشان داده می‌شود - حفاظت قانونی گسترده از حقوق مالکیت است که هم هزینه‌های مبادله را کاهش می‌دهد و هم امکان کسب درآمد بیشتری را برای خانوارهای گروه‌های پایین، فراهم می‌آورد.

علاوه بر توزیع، سطح فقر نیز در ایران روند یکنواختی برای کاهش بروز نداده است و به شدت به سیاست‌های توزیعی دولت وابسته است. مثلاً سهم هزینه‌های خوراکی از میان هزینه‌های خانوارهای شهری که در اوایل دهه پنجاه رو به کاهش گذاشته است (۳۹/۲ درصد در سال ۵۳) دوباره با افزایش‌های مقطعی - مخصوصاً پس از انقلاب اسلامی - به ۴۳/۹ درصد در سال ۶۸ افزایش و سپس به ۳۱/۲ درصد در سال ۷۲ کاهش یافته است.

تغییرات مشابهی نیز در هزینه‌های خانوارهای روستایی پدیدار شده است<sup>(۱)</sup>. از این گذشته، برآورد سطح فقر با شاخص‌های گوناگونی انجام می‌شود. هرکدام از این شاخص‌ها، بُعد خاصی از فقر را نمایش می‌دهند و ممکن است روند تغییر انواع شاخص‌های فقر یکسان نباشد. مثلاً سهم هزینه‌های خوراکی در سبد خانوارهای شهری از ۴۳/۹ درصد در سال ۶۸ به ۳۱/۴ درصد در سال ۷۰ رسیده است، یعنی بهبود نسبی در فقر ایجاد شده است. اما اگر از روش شاری پیروی کنیم<sup>(۲)</sup>، در طی این سه سال، بخش بزرگتری از جمعیت به زیر خط فقر رانده شده‌اند (از ۲۲/۳ درصد به ۲۵/۸ درصد<sup>(۳)</sup>). در نتیجه می‌توان استنباط کرد که روند منظم و ساختاری برای کاهش فقر، در اقتصاد ایران ملاحظه نمی‌شود.

به طور کلی می‌توان گفت تحلیل دوگانگی بخشی کوزنتس، در ایران نیز مصداق یافته است. کوزنتس در این تحلیل فرضیه‌های مختلفی را شکل می‌دهد. یکی از این فرضیه‌ها چنین است: اگر متوسط درآمد در بخش کشاورزی کمتر از بخش غیر کشاورزی باشد، و اگر درجه نابرابری در بخش

۱- سالنامه آماری ۱۳۷۲ صفحات ۵۵۸ - ۵۵۷ و ۵۶۷ و ۵۶۹.

۲- شاری (Shari) در بررسی فقر در مالزی، دهک درآمدی را که پس از آن ضریب انگل (سهم هزینه‌های خوراکی خانوارها در کل هزینه‌های آنها) شروع به کاهش می‌کند، به عنوان خط فقر تعیین کرده است. [۴۹]، ص ۶۶

۳- رقم مربوط به سال ۶۸، (۲۲/۳ درصد) از نتایج بررسی بودجه خانوار در مناطق شهری ایران سال ۶۸، بانک مرکزی، صفحات ۵۹ - ۵۶ و رقم مربوط به سال ۷۰، از نتایج آمارگیری هزینه و درآمد خانوارهای شهری ۱۳۷۰، مرکز آمار ایران، صفحات ۴ - ۳۳ محاسبه شده است.

غیر کشاورزی بیشتر باشد، انتقال جمعیت و نیروی کار از بخش کشاورزی به بخش غیرکشاورزی، نابرابری را افزایش می‌دهد و بطور خودکار با گرایش برای کاهش نابرابری دنبال نمی‌شود<sup>(۱)</sup>. همان‌گونه که دیدیم، پیش از اصلاحات ارضی، توزیع درآمد در بخش کشاورزی - حداقل در بین نسق‌داران، که اکثریت جمعیت روستایی را تشکیل می‌داده‌اند - برابرتر از بقیه اقتصاد بوده است. همچنین دیدیم که با توجه به جمعیت بزرگ روستاها و سهم کشاورزی از GDP، سطح درآمد در بخش کشاورزی بسیار پایین‌تر از دیگر بخش‌های اقتصاد بوده است. بنابراین می‌توان گفت پیش‌فرضهای مدل کوزنتس در ایران - هنگامی که جمعیت و نیروی کار، با اصلاحات ارضی از بخش کشاورزی به بخش‌های غیرکشاورزی جا به جا شد - تا حدودی محقق بوده است. همان‌گونه که دیدیم نتایج توزیعی تحلیل کوزنتس نیز در ایران - تا حدودی - محقق شده است. یعنی توزیع نخست نابرابرتر شده است و بعد گرایش خودکاری برای بهبود توزیع ملاحظه نشده است. مثلاً سهم ۲۰ درصد خانوارهای دارای درآمد بالا از ۴۶/۴ درصد در سال ۱۳۴۶ به ۴۷/۵ و سپس به ۵۱ درصد در سالهای ۵۲ و ۵۴ افزایش یافته است و سپس با برخی نوسانهای مقطعی سرانجام به ۴۸/۵، ۴۷/۵، و ۴۹/۹ درصد برای سالهای ۶۸، ۶۹ و ۷۰ رسیده است<sup>(۲)</sup>. تحولاتی هماهنگ با این نیز برای سهم گروه‌های کم درآمد مشاهده شده است.

نتیجه این که بر اساس فرضیه دوگانگی بخشی کوزنتس و شواهد سالهای گذشته، توزیع درآمد در ایران گرایش خود به خود و منظمی به سوی کاهش نابرابری پیدا نخواهد کرد (حداقل تا زمانی که مشخصه‌های دوگانگی بخشی تداوم دارد و نیروی کار همچنان از روستا به شهر جا به جا می‌شود) و بنابراین بهبود توزیع درآمد در ایران، مستلزم نظارت‌های منظم و حساب شده است. اما نظارت حساب شده، از دخالت‌های مقطعی و سیاست‌های توزیعی تبلیغاتی، شدیداً متمایز است. نظارت حساب شده، مستلزم نهادسازی و استقرار نظامات قانونی دقیق و پایدار است. به گونه‌ای که از یک سو، موجب تضعیف کارایی اقتصاد نشود، و از سوی دیگر، با جابه‌جایی سیاست‌گذاران، تحولات یکباره‌ای در آنها پدیدار نگردد. وجود مقداری نابرابری، نه تنها ذاتاً مغایر اصول اخلاقی نیست، بلکه برای پویایی و رشد نظامهای اقتصادی، ضروری است. آنچه هم خلاف موازین اخلاقی است و هم می‌تواند با تراکم تنش‌ها و تضادهای موجبات تحولات یکباره یا فروپاشی‌هایی

۱- [۴۹]، ص ۲۰.

۲- سالهای ۴۶، ۵۲ و ۵۴ از [۱۹]، ص ۱۳، و سالهای ۶۸، ۶۹ و ۷۰ از [۵۱] ص ۳ نقل شده است.

را فراهم آورد - که ممکن است تمامی دست‌آوردهای گذشته یک نظام اقتصادی، اجتماعی را ویران کند - همانا وجود سازوکارها، ساختارهای نهادی و بطور کلی وجود سیستمی است که توزیع شدیداً نابرابر و نادرست منابع، امکانات و ثروتها را تثبیت کند. نظارت درست و حساب شده بر توزیع، در واقع به مفهوم اصلاح سازوکارها و ساختارهای نهادینی است که نابرابری شدید را تثبیت، تحکیم و تشدید می‌کند.





## فصل هشتم

### حقوق مالکیت و ناقصی بازارها

#### ۱- مفهوم، نقش و عوامل مؤثر بر حقوق مالکیت

"مالکیت"، "حقوق مالکیت" و "اعمال حقوق مالکیت" مفاهیمی مختلف، اما شدیداً مرتبط هستند. "مالکیت" عبارت است از "اسناد" یک دارایی یا توانایی به شخصی حقیقی یا حقوقی در یک دوره زمانی معین. اما "حقوق مالکیت" چگونگی نفع یا ضرر رساندن از طریق یک دارایی یا توانایی را به خود یا دیگران، تصریح می‌کنند. در واقع تمامی تصمیمات، پیش‌بینی‌ها و برنامه‌ریزی‌های افراد و واحدها برای ارتباط با دیگران، فعالیت اقتصادی، مبادله و ...، با توجه به، و در چارچوب الزاماتی انجام می‌گیرد که "حقوق مالکیت" تحمیل می‌کند. به دیگر سخن، "حقوق مالکیت" ابزاری هستند که جامعه به خدمت می‌گیرد تا به فرد کمک کند «تا منطقی‌آ آن انتظاراتی را که می‌تواند در ارتباطش با دیگران داشته باشد، شکل دهد. این انتظارات در قالب قوانین، رسوم و دیگر چیزهای جامعه بیان می‌شوند»<sup>(۱)</sup>. همچنین "اعمال حقوق مالکیت" به توانایی مالک - از طریق تصمیم و عمل شخصی یا اجتماعی - برای اختصاص و انحصار منافع ناشی از حقوق مالکیت به خود، بستگی دارد.

به دیگر سخن - و با واژگان اقتصادی - جامعه با تعیین "مالکیت" منابع (دارایی‌ها و توانایی‌ها) روشن می‌کند که در رقابت میان افراد برای استفاده از منابع کمیاب، در مورد هریک از

منابع، چه کسی تصمیم بگیرد. اما در عمل، تصمیمات متداخل و متضادی گرفته خواهد شد که منجر به انبوهی از برخوردها در میان رقبا خواهد شد. آنگاه جامعه برخی قواعد یا ملاکهای رقابت را برای حل این برخوردها، تعیین می‌کند (قواعد بازی). این قواعد رقابت، به صورت قوانین، آیین‌نامه‌ها، رسوم و یا نظامهای سلسله‌مراتبی جلوه‌گر شده، و به عنوان "حقوق مالکیت" شناخته می‌شوند<sup>(۱)</sup>. معمولاً بخشی از این قواعد را جامعه "اعمال" می‌کند و اعمال بخش دیگری را بر عهده افراد می‌گذارد. این که این قواعد تا چه حد به خوبی اعمال شوند در جوامع گوناگون متفاوت است و بستگی به نهادهای تعبیه‌شده برای این کار و نیز تکنولوژی در دسترس این نهادها، دارد<sup>(۲)</sup>.

این مفاهیم را با توجه به ادبیات اقتصادی جدید حقوق مالکیت نیز می‌توان روشن ساخت. هر دارایی، توانایی یا فعالیت اقتصادی، دارای آثار اقتصادی خارجی<sup>(۳)</sup> - مثبت یا منفی - است. همه آثار اقتصادی یک فعالیت یا دارایی، برای کل جهان، درونی است (یعنی الزاماً بر یکی از افراد یا اجزاء جهان تأثیر می‌گذارد)، اما برای تک تک افراد، بیرونی - یعنی ذاتاً در انحصار آنان نیست یا الزاماً بر آنان تأثیری ندارد.

اعطای "مالکیت" یک دارایی به یک فرد، به معنی "اجازه دادن" به اوست برای درونی کردن<sup>(۴)</sup> آثار اقتصادی خارجی بالقوه آن دارایی. اما "حقوق مالکیت" روشن می‌کند که هر فرد تا چه اندازه حق دارد آثار خارجی مربوط به دارایی‌هایش را درونی کند؛ و "اعمال حقوق مالکیت" نیز حد عملی درونی شدن آثار خارجی را نشان می‌دهد و بستگی به هزینه‌های درونی کردن دارد. بنابراین هرچه حقوق مالکیت تعریف‌شده تر و گسترده تر باشند، "دامنه بالقوه" درونی شدن آثار

۱- بحث مبسوط در [۶۶] آمده است.

۲- [۷۱]، ص ۵۶۲

### 3- externalities

۴. *internalization* - درونی کردن یا درونی شدن آثار خارجی به این مفهوم است که آن بخش از منافع یا هزینه‌های یک فعالیت که تا کنون - به هر دلیلی، خارجی محسوب می‌شد و - در تصمیم‌گیری واحدها ملاحظه نمی‌شد، اکنون وارد تصمیمات آنها شود. مثلاً وقتی کارخانه‌ای که تا کنون پسابهای خود را به رودخانه می‌ریخته است، مجبور شود به سیستم فاضلاب شهری بپیوندد، اکنون آثار خارجی منفی (هزینه‌های) دفع پساب، برای او درونی شده است و در محاسبات شرکت وارد می‌شود. به همین ترتیب، وقتی بنگاهی از کارکنان خود در آغاز استخدام تعهد می‌گیرد که پس از گذراندن دوره کارآموزی، حداقل مدت معینی در خدمت بنگاه باشند، کوشیده است تا آثار خارجی مثبت (منافع) دوره کارآموزی را درونی کند - چرا که اجرای دوره کارآموزی، توانایی، مهارت و بازدهی کارآموز را بالا می‌برد ولی ممکن است کارآموز پس از پایان دوره، به استخدام شرکت دیگری درآید و منافع خارجی حاصل از دوره را با خود ببرد.

خارجی، بیشتر است. همچنین، هرچه هزینه‌های درونی کردن، نسبت به منافع آن، کمتر باشد، دامنه بالفعل<sup>۱</sup> درونی شدن آثار خارجی، بیشتر خواهد بود<sup>(۱)</sup>. با توجه به این که هرچه آثار خارجی، بیشتر درونی شود، کارایی تخصیصی افزایش می‌یابد، می‌توان نتیجه گرفت که سطح کارایی ارتباط مستقیم با تعریف‌شدگی و گستردگی حقوق مالکیت از یک سو، و تضمین‌شدگی آن (کم‌هزینه بودن اعمال آن) از سوی دیگر، دارد. اما درجه عملی شدن هریک از این مفاهیم، بستگی به نهادهایی دارد که برای اجرای این وظایف، در جامعه مستقر شده‌اند و کارآمدی این نهادها نیز متأثر از سطح تکنولوژی آن جامعه است<sup>(۲)</sup>. بنابراین هر جامعه - بسته به ترجیحات و امکاناتش - هریک از این سه مفهوم را تا حدودی عملی می‌سازد.

برای روشن شدن این مفاهیم می‌توان از مثالی کمک گرفت. قطعه زمینی را در نظر بگیرید که به صورت باغ و در حاشیه شهری قرار دارد. اگر مالکیت این باغ خصوصی باشد، به این مفهوم است که جامعه با اسناد این دارایی به یک فرد خاص، مشخص کرده است که در مورد این دارایی (باغ مورد نظر)، به عنوان یکی از منابع کمیاب جامعه مذکور، چه کسی حق تصمیم‌گیری دارد. در واقع جامعه به این فرد خاص، اجازه داده است تا آثار خارجی بالقوه مربوط به آن باغ را - برای خود - درونی کند (همچنین اگر این دارایی، آثار خارجی منفی داشته باشد، مالکیت خصوصی باغ مشخص می‌کند که هرگاه جامعه تصمیم گرفت که این آثار خارجی منفی را از بین ببرد، هزینه‌های آن را چه کسی باید متحمل شود - در واقع هزینه‌های خارجی این دارایی، برای چه کسی درونی شود).

اما هر فعالیت، دارایی یا توانایی، دارای دامنه گسترده و متنوعی از آثار خارجی است. مالک یا دارنده هر دارایی، تا کجا حق دارد - صرف نظر از آن که عملاً بتواند یا نتواند - آثار خارجی مثبت (منافع) آن دارایی را درونی کند یا از درونی شدن آثار خارجی منفی (هزینه‌های) آن دارایی بگریزد؟ به دیگر سخن، درونی کردن منافع یک دارایی، مستلزم اختصاصی کردن، کنترل و حفاظت از آن منافع، و در واقع دریغ داشتن آن منافع از دیگران، است. در این جاست که برخورد منافع میان افراد و واحدهای مختلف پدید می‌آید. به همین ترتیب، درونی شدن هزینه‌های یک

۱- [۷۴]، ص ۲۴۸.

۲- اصولاً اقتصاددانان نهادگرا معتقدند که تکامل نهادهای اقتصادی جامعه - بویژه حقوق مالکیت - شدیداً از سطح تکنولوژی و تحولات در آن متأثر است. [۷۴]، ص ۳۵۰.

دارایی به این مفهوم است که دیگران (جامعه) بتوانند از آن هزینه‌ها بگریزند و آنها را بر مالک آن دارایی تحمیل کنند. این جا برخورد منافع پدید می‌آید. حقوق مالکیت همان قواعد و چارچوبهایی است که امکان حل و فصل این برخوردهای منفعتی را پدید می‌آورد. به دیگر سخن، حقوق مالکیت حد بالقوه درونی کردن (شدن) آثار خارجی هر دارایی را معین می‌کنند.

در مورد آثار خارجی باغ یادشده، پرسشهای زیادی پدید می‌آید: آیا مالک زمین باغ، مالکیتش بر آن زمین، تنها به عنوان باغ مورد قبول است یا او می‌تواند زمین یادشده را به انواع کاربریهای گوناگون - مثل استفاده صنعتی، مسکونی، تجاری و ... - تخصیص دهد و همچنان مالک باشد؟ آیا می‌تواند از درختان باغ به هر صورت و هر مقدار استفاده اقتصادی ببرد - مثل فروش میوه، فروش چوب و ...؟ آیا آبهای زیرزمینی (یا معادن احتمالی) که در اعماق زمین او قرار دارند نیز کاملاً متعلق به اوست و حق هر گونه بهره‌برداری را دارد؟ آسمان این باغ تا کجا متعلق به مالک آن است؟ آیا پرندگانی که در این باغ مأوا گزیده‌اند نیز جزئی از دارایی مالک است؟ آیا مالک می‌تواند استفاده از سایه یا هوای تازه باغ را از دیگران دریغ کند؟ آیا او مجاز است که در باغش به تولید ذغال پردازد و محیط اطراف را با دود حاصل بیالاید؟ آیا او بر منظره دل انگیز باغش - که همسایگان از آن بهره‌مند می‌شوند - نیز مالکیت دارد و می‌تواند حقی مطالبه کند؟ اگر یکی از همسایگان تصمیم به احداث کارخانه - مثلاً سیمان - داشته باشد، به گونه‌ای که گرد و خاک حاصل از فعالیتش برای این باغ زیان‌آور باشد، آیا مالک باغ حق ممانعت از احداث کارخانه یا مطالبه زیان را دارد؟ و پرسشهای بیشمار دیگری از این دست.

مجموعه قوانین و قواعد، آئین‌نامه‌ها، رسوم و نظامات سلسله مراتبی - و بطور کلی مجموعه نهادی‌ای - که برای پرسشهایی از این دست، پاسخهایی صریح یا ضمنی به دست می‌دهند، یا چارچوبهایی برای ارائه پاسخهای روشن یا مبهم به این گونه پرسشها فراهم می‌آورند، و یا حتی در مورد برخی پرسشها ساکت می‌مانند، چارچوب حقوق مالکیت مربوط به دارایی‌ها، توانایی‌ها و فعالیتها را در یک جامعه تشکیل می‌دهد. حقوق مالکیتی که برای تک تک داراییهای جامعه، از این مجموعه استنتاج می‌شود، ممکن است کامل یا ناقص، صریح یا مبهم، اجمالی یا تفصیلی، تعریف شده در ابزارهای قانونی متحدالشکل یا مخدوش، تضمین شده یا تضمین نشده، و در یک کلام، بطور قانونی حفاظت شده یا نشده باشند.

بنابراین در مورد مثال باغ، مجموعه اسناد قانونی، قواعد، قوانین و آیین‌نامه‌هایی که حد حقوق

مالکیت را - یا مرز درونی سازی آثار خارجی را - در مورد پرسشهای یادشده مشخص می کنند، حقوق مالکیت مربوط به باغ مذکور را تعریف می کنند.

سند مالکیت باغ یادشده، حد و حدود جغرافیایی، اندازه زمین، متعلقات زمین (مثل درختان، تأسیسات و ...)، حقوق منضم به آن (مثل حق آب از رودخانه و ...) و همچنین مشخصات کامل مالک یا مالکین، نوع مالکیت (مفروز، مشاع)، سهم هر مالک و ... را مشخص می کند. قوانین مربوط به معادن، حقوق مالکیت را نسبت به ذخایر زیرزمینی مشخص می کنند. آیین نامه های مربوط به بهره برداری از آبهای سطحی و زیرزمینی، حقوق مالک را در مورد آبهای سطحی و عمقی زمینش مشخص می کنند. قوانین شهرسازی و آیین نامه های صنعتی، حد حقوق مالک را در مورد کاربری زمینش مشخص می کنند. و به همین ترتیب، انواع نظامات و قواعد دیگر، حدود دیگری از حقوق مالک باغ را روشن می کنند.

شاید هرگز نتوان دارایی ای را یافت که جامعه (سیستم حقوقی) در مورد تمامی جنبه های مالکیتی آن - یا در واقع در باره کلیه آثار اقتصادی خارجی آن - حکم صریح و روشنی داده باشد. معمولاً نه تنها جنبه های بسیاری از حقوق مالکیت مربوط به یک دارایی نادیده گرفته شده است و قانون در باره آنها ساکت است، بلکه احکام کلی ای که در قالب آیین نامه ها و قوانین آمده است نیز نمی تواند پاسخگوی تمامی زوایای مالکیتی مربوط به یک دارایی باشد. مهم تر از همه این ها، حتی اگر مجموعه حقوق مربوط به یک دارایی، به وسیله انواع قوانین و آیین نامه ها، تا حد قابل قبولی تعریف شده باشد، این تعاریف، یک جا و به صورت یک بسته حقوق مالکیتی - و مثلاً به شکل یک سند قانونی متحدالشکل - در دسترس مالک قرار ندارد. پی بردن به حدود انواع اختیارات و حقوقی که مالک در مورد دارایی اش دارد، نیازمند صرف زمان، کسب اطلاعات، و گاه صرف هزینه های سنگینی است.

بنابراین هرچه انواع زوایای مالکیتی یک دارایی به گونه ای مبسوط و روشن - در قالب انواع اسناد، قوانین و آیین نامه ها - مشخص شده تر باشد، حقوق مالکیت، روشن تر و تعریف شده تر است. همچنین، هرچه انواع حقوق منضم به یک دارایی به صورت یک بسته حقوقی، و در قالب یک سند قانونی، در آمده باشد، حقوق مالکیت از آسیب تحولات (طبیعی، اجتماعی و سیاسی) مصون تر و بنابراین تضمین شده تر است.

به همین ترتیب، هرچه یک سیستم حقوقی (دستگاه قضایی و دادگستری) کارآمدتر، اعمال

این حقوق را تضمین کرده باشد، حقوق مالکیت حفاظت شده تر است. بنابراین مالک باغ یادشده، آنگاه می تواند حقوق مالکیت باغش را تعریف شده بینگارد که تمام اطلاعات، ضوابط و قواعد مربوط به استفاده یا سوءاستفاده از باغش، در یک سند رسمی متحدالشکل، قید شده و در دسترس او باشد. همچنین اگر مالک مطمئن باشد که هرگاه در مورد اعمال یکی از حقوق مصرح در سندش، مشکلی پیش آمد، دستگاه قضایی به سرعت و با تحمیل کمترین هزینه به مالک حقوق او را بطور کامل اعمال می کند، حقوق مالکیت او کاملاً تضمین شده است. بدین ترتیب اعمال حقوق مالکیت، مسأله ای متمایز از خود حقوق مالکیت است. هرگاه حقوق مالکیت فرد در مورد یک دارایی، کاملاً تعریف شده و کاملاً تضمین شده باشد، حقوق مالکیت آن دارایی، کاملاً حفاظت شده است.

اکنون روشن است که - مثلاً در ایران - آنگاه که بر اساس قانون اصلاحات ارضی ۱۳۴۰، قطعه زمینی (که تا آن زمان به صورت سهم بری کشت می شده است) به کشاورزی که بر روی آن کار می کرده است، واگذار می شود، آن قطعه زمین به "مالکیت خصوصی" کشاورز در آمده است. اما این را نیز می توان دریافت که وقتی بر اساس مواد هفدهم و نوزدهم همان قانون، واگذاری اراضی بطور "مشاع" انجام می شود؛ و زمینهای واگذار شده "قابل تجزیه نبوده"، و هر نوع معامله ای که منجر به کوچک شدن اراضی از حداقل تعیین شده شود "ممنوع و باطل" است؛ و تغییر کار بری زمینها منوط به اجازه وزارت کشاورزی است؛ و هر زارع تنها می تواند تا "دو برابر" حداقل تعیین شده، خریداری کند؛ و تمام این محدودیتها شامل وارثان و خریداران زمینها نیز می شود؛<sup>(۱)</sup> "حقوق مالکیت" این زمینها تا چه اندازه محدود و غیرقابل مبادله در بازار است. همچنین وقتی وزارت نیرو بر رودخانه ای سدی می بندد و آب کشاورزی زارعان یادشده را (که بر اساس همان قانون، مالک حق - آبه زمینها نیز هستند) محدود و گاهی قطع می کند و کشاورزان برای احقاق حقوقشان، یا هیچ اقدامی نمی کنند یا اقدامشان راه به جایی نمی برد، می توان دریافت که "اعمال حقوق مالکیت"، تا چه اندازه پر هزینه، تضمین نشده و گاه ناممکن است، و این که بطور کلی حقوق مالکیت تا چه اندازه حفاظت نشده است.

بر اساس نظریه اقتصادی نئوکلاسیک، از شروط بنیادین شکل گیری رقابت کامل در بازارها و

۱- آیین نامه اصلاحات ارضی، مردادماه ۱۳۴۳، وزارت کشاورزی.

به دست آمدن کارایی در تولید، "خصوصی بودن مالکیت"، "کاملاً تعریف شده بودن حقوق مالکیت" و "تضمین شده و بی هزینه بودن اعمال حقوق مالکیت" است. اما نه تنها در عمل هیچ یک از این شروط قابل دست یابی نبوده‌اند، بلکه در نظر نیز تحقق کامل آنها امکان ناپذیر است. - تنها می‌توان به سوی هدف حرکت کرد، در حالی که با تحول سریع در تکنولوژی، نقطه مطلوب پی‌درپی از دسترس دورتر می‌رود. تجربه تاریخی همه کشورها، گواه روشنی است بر عدم امکان عملی شدن کامل این شرایط در دنیای واقع. اما از دیدگاه نظری، نخست این که خود اقتصاددانان نئوکلاسیک، با پذیرش وظایف سنتی دولت - بویژه در زمینه جبران نا کارایی حاصل از وجود آثار خارجی در تصمیم‌گیری خصوصی و نیز در تولید کالاهای عمومی - وجود حدی از مالکیت عمومی را پذیرفته‌اند، و این "حد" نیز بستگی به شدت وجود موارد یادشده دارد (که خود، متأثر از سطح تکنولوژی است). در واقع "کنترل بر کاربرد اموال خصوصی و تعارض با دیگر نهادهای سرمایه‌داری به همان اندازه قدیمی است که خود نهاد مالکیت خصوصی قدمت دارد."<sup>(۱)</sup> از این گذشته، اقتصاددانان جدید نشان داده‌اند که پیدایش حقوق مالکیت خصوصی یا دولتی از یک سو بستگی به ترجیحات جامعه دارد، و از سوی دیگر در پاسخ به تحولات تکنولوژیک و تغییر قیمت‌های نسبی خواهد بود<sup>(۲)</sup>.

اما در باره "حقوق مالکیت"، از آن جا که در پی هر تحولی در دانش و تکنولوژی، فرصت‌ها و امکانات جدیدی پدیدار می‌شوند که آثار اقتصادی مثبت و منفی جدیدی به همراه خود دارند، و سیستم "حقوق مالکیت موجود" نمی‌تواند این آثار جدید را پوشش دهد، "حقوق مالکیت" باید تکامل و گسترش یابد.

بنابراین، با وجود تحولات فزاینده و پی‌در پی در دانش و تکنولوژی، "سیستم حقوق مالکیت موجود"، همواره از وضع مطلوب، عقب می‌ماند. به همین ترتیب، هر تحول در حقوق مالکیت، مستلزم تحول در "ابزارهای" اعمال حقوق مالکیت است. بنابراین، "اعمال حقوق مالکیت" نیز همواره از وضع مطلوب، عقب می‌ماند. بدین ترتیب، دست‌یابی کامل به شروطی که اقتصاد نئوکلاسیک بر شمرده است، حتی از دیدگاه نظری - حداقل در دنیای پر تحول کنونی - ناممکن است.



علاوه بر این، نه تنها تجربه عملی بیانگر امکان تحقق بازار و شکل‌گیری رقابت مؤثر و دست‌یابی به کارایی تخصیصی در کشورهای است که مالکیت دولتی همپای مالکیت خصوصی، استقرار یافته است<sup>(۱)</sup>؛ بلکه - همان‌گونه که پیشتر آمد - صرف‌گسترش حقوق مالکیت (اعم از خصوصی یا عمومی) منجر به افزایش امکان درونی شدن آثار خارجی شده و کارایی را افزایش می‌دهد. اما همان‌گونه که دمستز<sup>(۲)</sup> گفته است، دست‌یابی به این نتیجه مستلزم آن است که گسترش حقوق مالکیت - خواه خصوصی، خواه دولتی - متضمن امکان‌گفت و گوی آزادانه و "حق مبادله" باشد: «کارکرد نخستین حقوق مالکیت این است که انگیزه‌ها را به سوی دست‌یابی به حد بیشتری از درونی‌سازی آثار خارجی، هدایت می‌کند. هر هزینه و منفعتی که مربوط به وابستگی‌های متقابل اجتماعی باشد بطور بالقوه یک اثر خارجی است. یک شرط لازم است تا هزینه‌ها و منافع را به صورت آثار خارجی در آورد. هزینه مبادله حقوق میان دو طرف (درونی‌سازی) باید از منافع حاصل از درونی‌سازی پیشی گیرد. بطور کلی هزینه مبادله می‌تواند به دلیل مشکلات طبیعی در مبادله، یا به دلایل قانونی، بیشتر از منافع آن باشد. در یک جامعه قانونمند، ممانعت از گفت و گوی آزادانه، هزینه مبادله را بی‌نهایت می‌کند. هرگاه آثار خارجی وجود داشته باشد، برخی از هزینه‌ها و منافع به وسیله استفاده‌کننده از منابع به حساب نمی‌آید، اما با اجازه دادن به مبادله، درجه درونی‌سازی افزایش می‌یابد.

«... همه آن چیزی که برای درونی کردن در هر حالتی نیاز است، مالکیتی است که در برگیرنده حق فروش باشد. ممانعت از تأسیس یک عنوان مالکیتی<sup>(۳)</sup> که از آن پس بتواند مبادله شود، ممانعت از تغییر در حق مالکیت است، یعنی ممانعت از درونی شدن هزینه‌ها و منافع خارجی»<sup>(۴)</sup>. بنابراین - حداقل از دیدگاه اقتصاددانان جدید - تعیین‌کنندگی نقش مالکیت به عنوان یک نهاد اقتصادی مؤثر در کارایی، بیش از آن که مربوط به نوع مالکیت باشد، مربوط به "گسترده‌گی دامنه" آن و "امکان مبادله" آن است. بدین ترتیب، از این دیدگاه، مثلاً، اصلاحات ارضی دهه چهل در ایران، گرچه منجر به فروپاشی بخش عظیمی از کارکردها و روابط سنتی در تولید شد، و گرچه تشکیل و گسترش بازارهای کار را تسهیل کرد، اما - حداقل در آغاز - موجب تسهیل مبادله حقوق

۱- [۶۶]، ص ص ۹ - ۳۳۸.

2- Demsetz

3- ownership title

۴- [۷۴]، ص ص ۹ - ۳۴۸.

مالکیت مربوط به زمین، نشد و تنها نوعی توزیع مجدد حقوق مالکیت زمین بود - و به همین دلیل نیز نقش مؤثری در گسترش بازارهای مالی ایفا نکرد. همچنین بخش بزرگی از اصلاحاتی که پس از انقلاب انجام شده است - همچون واگذاری کارخانه‌های دولتی یا مصادره‌ای به کارگران، توزیع زمینهای بزرگ مالکان بین روستائیان، واگذاری اراضی موات توسط هیئت‌های هفت نفره و ... - نوعی توزیع مجدد حقوق مالکیت بوده است، ولی امکان مبادله بازاری این حقوق را - و بنابراین گسترش بازارها را - تسهیل نکرده است.

با وجود این، اقتصاد نئوکلاسیک، استقرار "حقوق مالکیت خصوصی" را پیش شرط تحقق کارایی و شکل‌گیری بازارهای رقابتی قلمداد کرده است. توجه اقتصادی مرسوم در این باره نیز این است که استفاده اجتماعاً کارآ از منابع را فراهم می‌آورد. این حقوق از یک سو به مالک امکان می‌دهد که مانع استفاده دیگران از منابع خود شود (درونی‌سازی آثار خارجی) و از سوی دیگر انگیزه سرمایه‌گذاری برای بهبود کیفیت منابع را افزایش می‌دهد و بنابراین نوعی تضمین برای تداوم تولید ایجاد می‌کند. همچنین قابلیت انتقال این حقوق، منابع را به سوی بهترین کاربردهای آنها می‌راند.

اما "حقوق مالکیت خصوصی"، چارچوب نهادی لازم را برای تخصیص منابع فراهم می‌آورد. اجرای هر چارچوب نهادی - و به دیگر سخن، اعمال حقوق مالکیت خصوصی - مستلزم هزینه‌های اقتصادی است. در مورد مالکیت خصوصی، برخی از این هزینه‌ها را دولت می‌پردازد - مثلاً استقرار دستگاه قضایی، به کارگیری نیروی پلیس و ... اما بخش بزرگتر این هزینه‌ها معمولاً بر مالکان تحمیل می‌شود - مثلاً دیوارکشی، گماشتن نگهبان، هزینه‌های اقامه دعوی بر علیه متجاوزان و ... حجم این هزینه‌ها نیز از تکنولوژی تولید، تکنولوژی و ابزارهای اعمال حقوق، ارزش منابع و ... متأثر است<sup>(۱)</sup>. در واقع، معمولاً دولت حقوق را اعطا (تعریف) می‌کند، و برخی مکانیزمهای کلی را نیز برای هدایت و کنترل جریان اعمال این حقوق، به کار می‌اندازد (مثلاً پلیس و دستگاه قضایی)، اما تصمیم در باره حد اعمال یا عدم اعمال این حقوق را به افراد واگذار می‌کند. روشن است که افراد نیز حد اعمال حقوق (درونی‌سازی) را با توجه به هزینه‌ها و منافع آن انتخاب می‌کنند. همان‌گونه که پیشتر آمد، تکنولوژی و ابزارهای اعمال حقوق، نقش مؤثری بر

هزینه‌های اعمال حقوق دارند. بنابراین نهادها، تکنولوژی، ابزارها و ساز و کاری که دولت برای اعمال حقوق، مستقر می‌سازد، در انتخاب حد اعمال حقوق مالکیت توسط افراد - و بنابراین در انتخاب حد درونی‌سازی آثار اقتصادی و در نتیجه در سطح کارایی - تأثیر مهمی دارد.

بر اساس برخی بسط‌های نظری اخیر در اقتصاد، «در یک اقتصاد کاملاً رقابتی»، تصمیمات خصوصی برای اعمال حقوق ممکن است به اعمال کمتر یا بیشتر از آن چیزی که از نظر اجتماع کارا است، بینجامد... منابع ممکن است در ارزشمندترین کاربردهای اجتماعی خود به کار گرفته نشوند و نیز ممکن است با سرمایه‌گذاری ناکارآمد در بازدهی منابع همراه باشد»<sup>(۱)</sup>. بنابراین حداقل می‌توان این نتیجه کاربردی را گرفت که هرچه دولت نقش بیشتری در اعمال حقوق مالکیت بر عهده بگیرد، و تکنولوژی، نهادها، ابزارها و ساز و کارهای مؤثرتری برای اعمال حقوق مالکیت خصوصی، مستقر سازد، سطح کارایی اجتماعی افزایش می‌یابد - در واقع افزایش نقش دولت در اعمال حقوق، به معنی کاهش هزینه‌های اعمال توسط بخش خصوصی است و بنابراین به مفهوم نزدیک شدن به شرایط ایده‌آلی است که اقتصاد نئوکلاسیک برای کارایی و رقابت در نظر گرفته است.

بدین ترتیب، آنچه حداقل اقتصاددانان قدیم و جدید نئوکلاسیک (اعم از اقتصاد رفاه یا نهادگرایی) بر آن اتفاق نظر دارند این است که گسترش و تکامل حقوق مالکیت خصوصی (تعریف‌شدگی)، از یک سو، و کاهش هزینه‌های اعمال حقوق (محافظت و تضمین‌شدگی)، از سوی دیگر، موجب افزایش کارایی و رقابت می‌گردد. البته روشن است که تحقق هر دوی این شرایط، بستگی مستقیم به چگونگی عملکرد دولت در این زمینه دارد. بنابراین آن گونه که نورث<sup>(۲)</sup> دیده است، این احتمال وجود دارد که دولت به عنوان انحصارگری که کالاهای عمومی "حقوق مالکیت" و "ضمانت اجرای حقوق" را برای جامعه تولید می‌کند، تصمیمات کارآ اتخاذ نکند - به دلیل وجود مسأله سواری مجانی<sup>(۳)</sup>، گرچه خود نورث، با وارد کردن نقش ایدئولوژی، امکان اتخاذ تصمیمات کارآ توسط دولت را افزایش داده است<sup>(۴)</sup>.

با وجود این، انتقال توجه و تمرکز دولت از سیاست‌گذاریهای مداخله‌گرانه به سوی مسأله

۱- همان، ص ۵۶۱

2- North

3- free riding

۴- [۱۰۴]، ص ص ۴۷ - ۴۵.

حقوق مالکیت، امکان مهمی برای آشتی دادن ملاک کارایی و ملاک عدالت فراهم می‌آورد. همان گونه که در فصل اول آمد، عدالت تخصیصی و عدالت توزیعی، از مهم‌ترین معیارهای ارزیابی عملکرد نظامهای اقتصادی هستند. بر اساس نظریه اقتصادی مرسوم، مداخله دولت برای بهبود توزیع، همواره با از دست رفتن کارایی همراه است. اما می‌توان نشان داد که هرچه دولت که وظیفه تعریف و تضمین حقوق مالکیت را کامل‌تر انجام دهد - و بنابراین، هزینه مبادله را کاهش دهد - بر آوردن همزمان ملاک کارایی و ملاک عدالت، امکان‌پذیرتر می‌شود. بر اساس قضیه کوز<sup>(۱)</sup> وقتی که حقوق کاملاً تعریف شده باشند و گفت و گو، بی‌هزینه باشد (فقدان هزینه مبادله)، نه تنها کارایی به دست می‌آید بلکه جا به جایی حقوق (توزیع مجدد) نیز تأثیری بر کارایی ندارد<sup>(۲)</sup>. بنابراین در چنین شرایطی دولت می‌تواند دست به توزیع عادلانه‌تر درآمد و ثروت - از طریق توزیع مجدد حقوق مالکیت - بزند بدون آن که کارایی اقتصادی از دست برود. نتیجه این که، کوشش دولت در جهت تعریف و تضمین گسترده‌تر و کامل‌تر حقوق مالکیت، امکان بهبود همزمان کارایی و توزیع را نیز فراهم می‌آورد.

## ۲- حقوق مالکیت و رقابت

در قسمت پیشین، تأکید سخن بر نقش حقوق مالکیت در عملکرد کارآی افراد و واحدهای (کارگزاران) اقتصادی بود. در این قسمت، نقش حقوق مالکیت در چگونگی کارکرد نهادهای اقتصادی بررسی خواهد شد. آنگاه در قسمت آینده، تأثیر آن را از دیدگاه کلان و بر مجموعه عملکرد اقتصاد خواهیم دید.

به یاد داریم که در فصل پنجم از گرایش عمومی بازارهای کالا در ایران به سوی درجه‌ای از تمرکز و انحصار سخن گفته شد و دلایل اصلی آن را وجود دوگانگی در تولید (بخش عرضه) از یک سو، وجود دوگانگی میان عرضه و تقاضای بازارها از سوی دیگر، دانستیم. آنگاه در فصلهای ششم و هفتم علل دوگانگی یاد شده را در فقدان بازارهای مالی یکپارچه، از یک سو، و فقدان تقاضای کافی و مؤثر (بازارهای ناگسترده)، از سوی دیگر، جست و جو کردیم. هدف این قسمت آن است که نشان دهد چگونه حفاظت قانونی (تعریف و تضمین) از حقوق

۱- این قضیه که در ادبیات اقتصادی فارسی به قضیه گوس نیز شهرت یافته است، توسط Coase در [۱۰۷] بیان شده است.

۲- [۸۸]، ص ۱۹۲.

مالکیت می‌تواند به یکپارچه شدن بازارهای مالی، از یک سو، و پیدایش بازارهای گسترده برای کالاها، از سوی دیگر، کمک کند، و بنابراین موانع شکل‌گیری رقابت را در بازارها کاهش دهد. به دیگر سخن، بدون آن که دولت دست به سیاست‌گذاری برای توزیع مجدد درآمد (یا حتی توزیع مجدد حقوق مالکیت) بزند، می‌تواند با گسترش و حفاظت قانونی از چارچوب نهادی کنونی مالکیت، به هدف گسترش بازارها دست یابد - بدون آن که باعث افزایش ناکارایی بازاری یا نابازاری (ناشی از سیاست مداخله‌گرانه) شود. همچنین گسترش و حفاظت از حقوق مالکیت می‌تواند در بازارهای مالی به همان نتایجی بینجامد که دولت با سیاست‌گذاری در بازارهای مالی و برقراری ترجیحات بهره‌ای و اعتباری، به دنبال آنهاست. بطور خلاصه، آن‌گونه که نورث بیان کرده است «توابع عرضه و تقاضا از ساختار بازار نتیجه می‌شوند که خود، محصول حقوق مالکیت است؛ و آنچه حقوق مالکیت بر آن استوار بوده و با آن در کنش متقابل می‌باشد، هزینه‌های مبادله است»<sup>(۱)</sup>. بنابراین، در این قسمت به نقش حقوق مالکیت بر ساختار بازارها می‌پردازیم و بررسی نقش هزینه‌های مبادله را به فصل نهم واگذار می‌کنیم.

برای این منظور، نخست حالتی را بررسی می‌کنیم که یک دارایی - یا یک بسته حقوق مالکیتی - به دلایل مختلف، قابل مبادله (در بازار) نیست. یک دارایی ممکن است به دلایل قانونی، قابل مبادله در بازار نباشد؛ مثلاً ممنوعیت فروش زمین یا اتومبیل - برای مدتی معین - برای کسانی که این دارایی‌ها را از سازمان یا اداره دولتی خود دریافت کرده‌اند. همچنین ممکن است هزینه‌های مبادله یک دارایی بیش از منافع آن باشد و بنابراین مالک، از آوردن دارایی خود به بازار منصرف شود - و شخصاً از منافع آن استفاده کند.

بالا بودن هزینه‌های انتقال و مبادله یک دارایی ممکن است به دلیل بالا بودن هزینه خصوصی اعمال حقوق مالکیت باشد، یا به دلیل مخدوش یا غیر رسمی بودن حقوق مالکیت مربوط به آن دارایی (تعریف ناقص و عدم حفاظت قانونی) که موجب عدم وجود تقاضا برای آن می‌شود. بنابراین، به هر دلیلی، مالک ترجیح می‌دهد (و در واقع مجبور است) دارایی را وارد فرایند بازار نسازد و شخصاً آن را به کار گیرد - و از منافع مصرفی یا غیر مصرفی مترتب بر آن، بهره‌برد. روشن است که در چنین حالتی، بخش بزرگی از دارایی‌ها در بهترین کاربردهای خود به کار گرفته

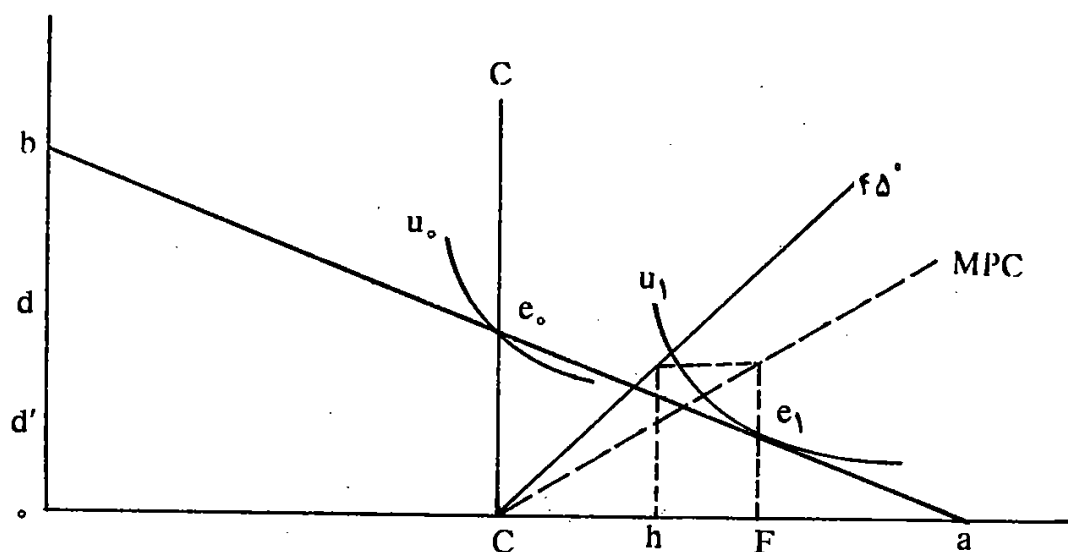
نمی‌شوند. بنابراین، منافعی که مالک در حالت عدم امکان مبادله از دارائی خود کسب می‌کند، بسیار کمتر از آن چیزی است که می‌توانست با مبادله آن در بازار کسب کند. نمونه‌های عملی چنین حالتی در اطراف ما فراوان است. مالکی که به دلیل ابهام در قوانین مربوط به مالک و مستأجر یا به دلیل هزینه‌های بالای اعمال حقوق مالکیت، طبقات اضافی ساختمان خود را اجاره نمی‌دهد؛ مدیری که قانون او را از اخراج کارگزارانش منع می‌کند؛ سربازی که بر اساس قانون خدمت اجباری از حق مبادله خدمات سربازی یا حق خرید معافیت از خدمت محروم شده است؛ پس‌اندازکننده‌ای که به دلیل خطر بودن بازارهای مالی غیر رسمی، دارایی خود را در بازارهای مالی رسمی (اما کم بازده) به کار می‌اندازد؛ و نمونه‌های بی‌شمار دیگر، همگی بیانگر مشکلات مبادله دارایی‌ها و بنابراین استفاده ناکارآ از آنهاست.

تأثیر افزایش امکان مبادله دارائی‌ها - اعم از مادی و معنوی، و به دیگر سخن بسته‌های حقوق مالکیتی افراد - را بر بازدهی دارائی‌های افراد، به طور کلی، و بر مصرف و پس‌انداز آنها، بطور خاص، می‌توان با توجه به مدلی که در شکل (۸ - ۱) بسط داده شده است، روشن کرد<sup>(۱)</sup>. در این شکل محور عمودی بیانگر منافعی است که شخص در حالت عدم مبادله حقوق مالکیت مربوط به یک دارایی، در هر دوره، از دارایی خود کسب می‌کند. همچنین محور افقی منافعی را نشان می‌دهد که اگر شخص حقوق خود را مبادله کند، در هر دوره می‌تواند از این دارایی اش کسب کند. بنابراین  $oa$  حداکثر منافع ناشی از امکان مبادله حقوق، در هر دوره است. به همین ترتیب  $ob$  حداکثر منافع جاری فرد را وقتی هیچ بخشی از بسته حقوق خود را مبادله نکند (مصرف شخصی) نشان می‌دهد. روشن است که  $oa$  بزرگتر از  $ob$  است (زیرا انتظار می‌رود مبادله حقوق امکان تخصیص بهینه منابع را بدهد و بنابراین بازدهی آن را بالا ببرد، بنابراین مبادله تنها زمانی انجام می‌شود که منافع مبادله بیش از منافع مصرف شخصی باشد).

خط  $cc$  بیانگر محدودیتی است که برای مبادله حقوق وجود دارد. یعنی با توجه به وضعیت فعلی تعریف و تضمین حقوق مالکیت مربوط به این دارایی، همه حقوق مربوط به این دارایی (کل بسته حقوقی) قابل مبادله نیست. به دیگر سخن، فرد در آغاز تنها می‌تواند بخشی از حقوقش را مبادله کند، به گونه‌ای که از مبادله آن بخش حقوقش حداکثر می‌تواند به اندازه  $oc$  منفعت کسب

۱- شکل (۸ - ۱) برای مقاصد تحلیلی این فصل بسط داده شده است. ایده اولیه این شکل، برداشتی است از آنچه Pejovich بر اساس کارهای Kesel, Alchian, Becker و دیگران در [۱۰۷] تنظیم کرده است.

شکل (۸-۱): نقش امکان مبادله حقوق مالکیت، در افزایش پس انداز و مصرف بازاری



کند. همچنین شیب خط  $ba$  نسبتی را نشان می‌دهد که فرد می‌تواند با چشم‌پوشی از منافع مصرف شخصی دارایی‌اش، به منافع حاصل از مبادله دارایی دست یابد (البته  $ba$  می‌تواند به صورت غیر خطی نیز باشد که در این جا برای سادگی خطی در نظر گرفته شده است).

خط  $ba$  محدودیت فنی مبادله منافع مبادله‌ای و غیر مبادله‌ای یک دارایی را نشان می‌دهد، اما در عمل، مالک تنها می‌تواند یکی از نقاط منحنی  $be_0c$  را (که می‌توان منحنی امکانات مبادله نامید) انتخاب کند. مالک برای داد و ستد میان منافع مبادله‌ای و منافع غیر مبادله‌ای (مصرف شخصی) ناشی از حقوق مالکیتش دارای ترجیحات نیز می‌باشد. ترجیحات او را با بی‌تفاوتی‌های  $u$  نشان می‌دهیم.

اکنون در وضعیتی که تنها بخشی از حقوق فرد قابل مبادله است، نقطه بهینه فرد،  $e_0$  است - چرا که در روند حداکثرسازی مطلوبیت، منحنی  $u$  بالاترین منحنی مطلوبیت در دسترس، و  $e_0$  ترکیب بهینه متناظر با آن است. در واقع او آن اندازه از بسته حقوق خود را مبادله خواهد کرد که در هر دوره به اندازه  $od$  منفعت مستقیم (از مصرف دارایی‌اش) و به اندازه  $oc$  منفعت غیر مستقیم (درآمد حاصل از مبادله دارایی) داشته باشد.

در چنین وضعیتی، شخص با آن که تمام آن بخش از دارایی‌اش را که قابل مبادله بوده است مبادله کرده است. باز به بالاترین مطلوبیت ممکن دست نیافته است. اکنون فرض می‌کنیم

محدودیت مبادله دارایی، برداشته شود - یعنی تعریف و تضمین حقوق مالکیت این دارایی، بطور کامل انجام شود، به گونه‌ای که شخص بتواند کل بسته حقوقی‌اش را مبادله کند. بنابراین خط  $cc$  حذف می‌شود و شخص می‌تواند از میان تمامی نقاط روی خط  $ba$  انتخاب کند. در این صورت بهینه او نقطه  $e_1$  خواهد بود.

اکنون به سادگی می‌توان نشان داد که افزایش امکان مبادله دارایی، مصرف بازاری و پس‌انداز فرد را افزایش می‌دهد. با حذف محدودیت مبادله، فرد آن اندازه دست به مبادله بسته حقوقی خود می‌زند که در هر دوره  $of$  منفعت درآمدی و  $od'$  منفعت مصرفی از دارایی خود کسب کند. بنابراین، درآمد فرد به اندازه  $cf$  افزایش یافته است. با توجه به میل نهایی به مصرف (خط  $MPC$ ) و به کمک خط  $45$  درجه، در می‌یابیم که از این مقدار افزایش درآمد،  $ch$  صرف مصرف (بازاری) و  $hf$  پس‌انداز خواهد شد. اما نکته مهم این است که  $ch$  مصرفی است که از بازار عبور کرده است، یعنی مصرفی است که معادل آن در بازار، تقاضا به وجود آمده است. به دیگر سخن با حذف محدودیت مبادله دارایی، به اندازه  $dd'$  از مصرف غیر بازاری فرد کاسته و به اندازه  $ch$  بر مصرف بازاری او افزوده می‌شود. نکته مهم این جاست که کاهش  $dd'$  اثری بر تقاضای بازار نمی‌گذارد ولی افزایش  $ch$ ، به اندازه خودش تقاضای بازار را افزایش می‌دهد. بنابراین افزایش امکان مبادله دارایی‌ها، حجم بازارها را گسترده‌تر می‌سازد. به همین ترتیب، با ایجاد امکان مبادله، پس‌انداز فرد نیز به اندازه  $hf$  افزایش می‌یابد.

البته اگر نقطه تعادل اولیه فرد، در سمت چپ  $e_0$  باشد، حذف محدودیت مبادله تأثیری بر مصرف بازاری فرد نخواهد گذاشت. اما در حالتی که با حذف محدودیت مبادله، نقطه بهینه در سمت راست  $e_0$  قرار می‌گیرد، صرف نظر از موقعیت آن، در هر صورت بر مصرف بازاری فرد تأثیر مثبت دارد. گرچه شدت این تأثیر بستگی به موقعیت نقطه  $e_1$  شیب خط  $ba$  و میل نهایی به مصرف ( $MPC$ ) دارد.

خط  $cc$  می‌تواند نشانه‌ای از منع قانونی مبادله حقوق، یا وجود مشکلات و موانع نهادی در راه مبادله حقوق باشد. بخش بزرگی از حقوق مالکیتی افراد، به دلیل آن که با ابزارهای متحدالشکل قانونی قابل مبادله، حفاظت نشده است، عملاً قابل مبادله نیستند.

به همین ترتیب می‌توان نشان داد که اگر دولت تعریف حقوق مالکیتی دارایی‌ها را گسترش دهد (در واقع امکان درونی‌سازی آثار خارجی مثبت را افزایش دهد)، یا این که تضمین و



حفاظت عملی (اعمال) حقوق مالکیت تعریف شده هر دارایی را بیشتر و جدی تر کند، مصرف بازاری افراد، افزایش می یابد و بنابراین اندازه بازارها گسترش می یابد و شرایط برای رقابت مساعدتر می شود<sup>(۱)</sup>.

بنابراین، دولت می تواند با گسترش حفاظت از حقوق مالکیت، از یک سو، و تسهیل شرایطی که بخش خصوصی بتواند حقوق مالکیتی خود را (با هزینه ای اندک) مبادله کند، موجب افزایش منابع سرمایه ای (پس انداز و دیگر دارایی های قابل تبدیل به سرمایه) از یک سو، و افزایش تقاضای کلی جامعه، از سوی دیگر، شود. تحلیل ها و نتایج بالا را می توان به راحتی به حالت های دیگری (همچون زمانی که حقوق مالکیتی بنگاهها با سیاست گذاری اقتصادی دولت مخدوش می شود) توسعه داد<sup>(۲)</sup>.

اکنون نتایج بالا را در یک چشم انداز کلی تر و با توجه به تأثیری که بر بازارهای مالی و کالایی می گذارند، بررسی می کنیم. گسترش حفاظت از حقوق مالکیت و نیز کاهش هزینه های خصوصی اعمال حقوق مالکیت، در کل اقتصاد، می تواند بخش های مالی و کالایی اقتصاد را متأثر کند، به گونه ای که حاصل این دو اثر، افزایش رقابت باشد. تأثیر این تحول را در بخش مالی اقتصاد می توان بطور کلی در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- گسترش وسایل و ابزارهای تضمین وامها (وثیقه): حفاظت قانونی گسترده از حقوق مالکیت به این مفهوم است که این حقوق تا حد ممکن به صورت ابزارهای قانونی متحدالشکل ثبت شده همه جا در دسترس تعریف شود.

این ابزارها، وثیقه های معتبری برای وامها هستند و بنابراین با کاهش ریسک و تسهیل جریان وام دهی، بازارهای مالی را فعال می کنند. از سوی دیگر، این اسناد مالکیتی، به عنوان پشتوانه های قانونی، امکان جا به جایی بخشی از تقاضای بازارهای مالی غیرمتشکل را به بازارهای مالی رسمی تر (که نرخهای پایین تر اما شرایط ورود سخت تری دارند) فراهم می آورد.

۲- حفاظت گسترده از حقوق مالکیت، هم امکان ورود انواع دارائی ها را به بازارهای مالی و

۱- در تحلیل های بالا، این مسأله که بخش خصوصی خودش می تواند با صرف هزینه، بخش بزرگتری از حقوق مالکیتش را اعمال کند، نادیده گرفته شده است. با این حال، این مسأله تأثیری بر نتیجه گیریهای بالا نمی گذارد.

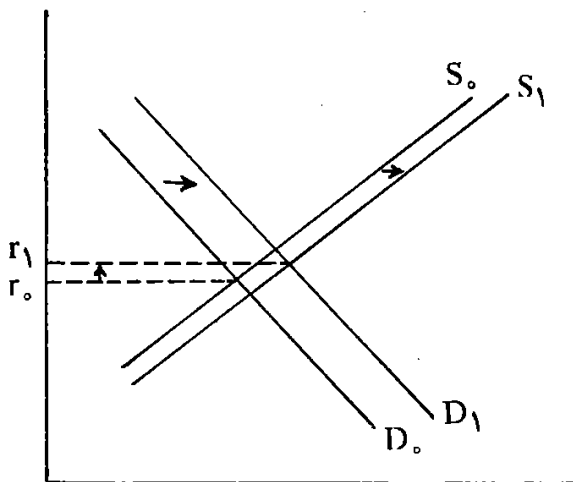
۲- [۹۸]، ص ص ۷۵-۷۶ و [۱۰۷]، ص ص ۴۶-۴۴.

سرمایه، افزایش می‌دهد و هم پس انداز را بالا می‌برد. در هر حالت عرضه سرمایه را در همه بازارهای مالی و عمدتاً در بازارهای مالی غیرمتشکل (که نرخهای بالاتری دارند) افزایش می‌دهد.

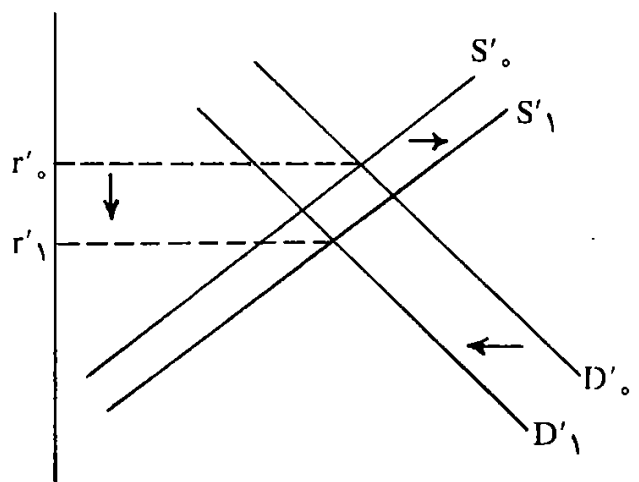
۳- گسترش حقوق مالکیت، امکان تبدیل و استفاده از دارایی‌های شخصی را به عنوان سرمایه برای فعالیت‌های اقتصادی، افزایش می‌دهد (استفاده از منابع مالی داخلی). همچنین امکان تجمع سرمایه‌های کوچک را در طرحهای بزرگ فراهم می‌آورد (گسترش فعالیت‌های مشارکتی، در کنار شرکت سهامی). حاصل این‌ها نیز کاهش نسبی تقاضا - عمدتاً در بازارهای مالی غیرمتشکل - است.

مجموعه این تغییرات، منجر به نزدیک شدن نرخهای بهره در بازارهای مالی مختلف و بنابراین افزایش یکپارچگی بازارهای مالی می‌شود. نتیجه این تحولات را می‌توان در شکل (۸ - ۲) ملاحظه کرد.

### شکل (۸ - ۲): نقش حقوق مالکیت در یکپارچگی بازارهای مالی



الف: بازار مالی رسمی (متشکل)



ب: بازار مالی غیر رسمی (غیر متشکل)

با این فرض که تنها دو بازار مالی وجود داشته باشد - که یکی رسمی و با موانع ورود سخت‌تر و بنابراین دارای نرخ بهره پایین‌تر است، و دیگری برعکس - گسترش حقوق مالکیت، هم بطور کلی تقاضا را در بازار غیر متشکل، کاهش می‌دهد، و هم بخشی از آن را به بازار متشکل

جا به جا می‌کند. بنابراین  $D_0$  به راست و  $D_1$  به چپ جا به جا می‌شود (در حالی که انتقال  $D_0$  بیشتر از  $D_1$  است). حتی اگر بخشی از تقاضا در بازار متشکل کاهش یابد، این کاهش کم‌تر از کاهش در بازار غیر متشکل خواهد بود، چرا که بخشی از تقاضای بازار غیر متشکل که به بازار متشکل جا به جا می‌شود، این کاهش را جبران می‌کند.

به همین ترتیب، عرضه سرمایه در دو بازار افزایش می‌یابد - در حالی که انتظار می‌رود افزایش آن در بازارهای غیر متشکل (به دلیل فرصت‌های سودآور متنوع و امکان استفاده از فرصت‌های سفته‌بازی) بیشتر باشد. بنابراین نرخ بهره در بازار غیر متشکل، کاهش، و در بازار متشکل، افزایش می‌یابد - با این فرض که نرخهای بازار متشکل، بطور اداری تعیین نشود. این فرایند، اگر به اندازه کافی قوی باشد، سرانجام به برابری نرخهای بهره در دو بازار و بنابراین به یکپارچگی بازارهای مالی می‌انجامد - و بدین ترتیب یکی از موانع مهم بیرونی رقابت از بین می‌رود. به همین ترتیب، تأثیرات حفاظت از حقوق مالکیت را بر بخش کالایی اقتصاد می‌توان عمدتاً به موارد زیر خلاصه کرد:

۱- کاهش ریسک و عدم اطمینانهای مربوط به سرمایه‌گذاری: سرمایه‌گذاری با دو گونه ریسک و عدم اطمینان رو به روست. یک گونه، عدم اطمینانهایی است که ناشی از تحولات بخش تقاضاست. گستردگی یا ناگستردگی بازار، تغییرات در تقاضا و تمایلات مصرفی، تغییرات قیمتی و رفتار رقبا و ... همگی بر افق سودآوری بنگاه تأثیر می‌گذارند. بخشی از این عدم اطمینانها با گسترده شدن بازار، رفع می‌شود (مسأله‌ای که بستگی به موارد ۲ و ۳ زیر دارد). اما گونه دوم، عدم اطمینانهایی است که مربوط به بخش عرضه و فرایند تولید است. مهمترین این عدم اطمینانها، امکان رفتار فرصت‌طلبانه و عدول از مفاد قرارداد توسط طرفهایی است که به نوعی در فرایند تولید بنگاه دخیل هستند. این مسأله مخصوصاً در مورد روابط کارگر و کارفرما اهمیت دارد. بنگاه آنگاه که موجب افزایش مهارت کارگران در زمینه خاصی می‌شود، یا آنگاه که برای آنها دوره‌های آموزش ضمن خدمت تشکیل می‌دهد، دست به سرمایه‌گذاری آشکار و پنهان بر روی نیروی کار زده است که از آن انتظار بازدهی دارد. محافظت از حقوق مالکیت (که در این جا، از نوع معنوی است) این عدم اطمینانها را کاهش می‌دهد. مثلاً قوانین مربوط به حقوق کارگر و کارفرما، نقش بسیار بزرگی در این زمینه دارند. در واقع، کاهش این گونه نااطمینانی‌ها، نرخ بازدهی داخلی سرمایه را افزایش می‌دهد و در هر سطح معین نرخ بهره، منجر به افزایش سرمایه‌گذاری می‌گردد - و

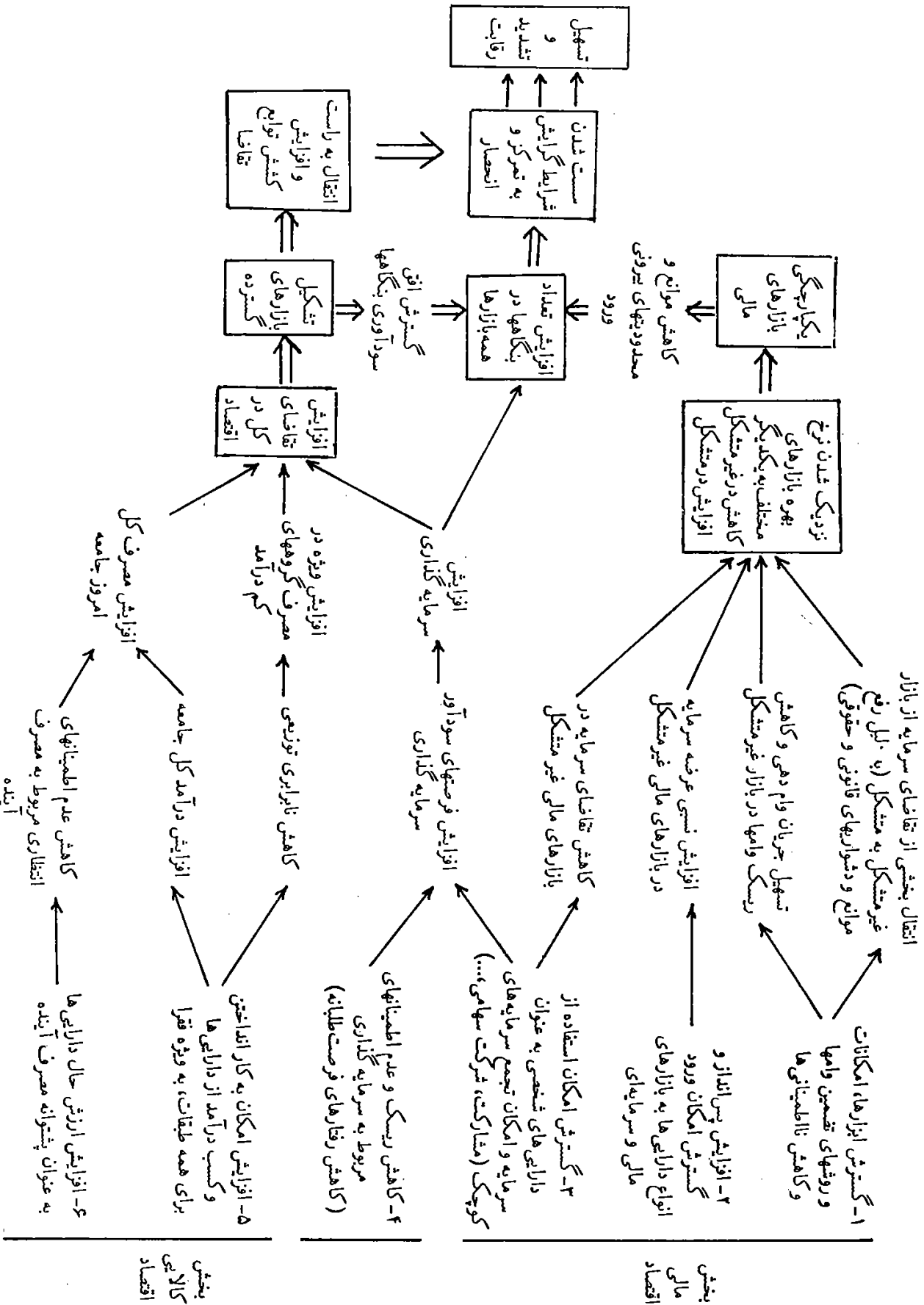
بنابراین، از این طریق نیز، بر سطح تقاضای کل اثر می‌گذارد.

۲ - حفاظت از حقوق مالکیت، امکان به کار انداختن دارایی و افزایش سطح درآمد را برای همه افراد و طبقات اجتماعی فراهم می‌آورد. این مسأله بویژه برای طبقات کم درآمد اهمیت دارد. بخش زیادی از هزینه‌های مربوط به اعمال حقوق مالکیت (مثل هزینه‌های فرصتی افراد، هزینه‌های رفت و آمد، هزینه‌های مربوط به جریان دادرسی، گرفتن وکیل و ...) از مقدار دارایی - تا حدود زیادی - مستقل است. به این مفهوم که وقتی حقوق مالکیت مربوط به یک دارایی - خواه کم ارزش، خواه بسیار پر ارزش - مخدوش می‌شود، مالک برای اعمال آنها مجبور به پرداخت این هزینه‌هاست. بنابراین، در هر مجموعه نهادی مربوط به حقوق مالکیت و با هر تکنولوژی معین مربوط به اعمال حقوق، هزینه خصوصی اعمال حقوق، برای دارایی‌های پر ارزش - در مقایسه با دارایی‌های کم ارزش - بطور نسبی کمتر است. در نتیجه، حفاظت گسترده قانونی از حقوق مالکیت، تأثیر بیشتری بر کاهش هزینه‌های مبادله‌ای طبقات پایین می‌گذارد. به دیگر سخن، افزایش درآمدهای طبقات پایین، به طور نسبی، بیشتر خواهد شد. بنابراین حفاظت از حقوق مالکیت، نه تنها درآمد کل جامعه را افزایش می‌دهد، بلکه افزایش درآمد فقرا به طور نسبی نیز بیشتر خواهد بود و توزیع درآمد تا حدی بهبود خواهد یافت. مجموعه این تغییرات، تقاضا را در کل اقتصاد، افزایش داده و بازارها را گسترده‌تر می‌کند.

۳ - از نظر تئوری اقتصاد، ثروت همواره یکی از پارامترهای مؤثر در تصمیمات مصرفی خانوارها است. افزایش ثروت امروز، نااطمینانی‌های مربوط به مصرف آینده را کاهش می‌دهد. بنابراین، خانوارها، مصرف امروز خود را افزایش می‌دهند. از آن جا که حفاظت از حقوق مالکیت، جریان بازدهی خالص دارایی‌ها را افزایش می‌دهد، ارزش حال دارایی‌ها افزایش می‌یابد و بنابراین موجب افزایش مصرف می‌شود. این مسأله نیز به نوبه خود، تقاضای بازاری خانوارها را افزایش می‌دهد.

بدین ترتیب، مجموعه اثرات گسترش و حفاظت قانونی از حقوق مالکیت، بر دو بخش مالی و واقعی اقتصاد، از یک سو منجر به فعال، گسترده و یکپارچه شدن بازارهای مالی می‌شود، و از سوی دیگر، موجب افزایش تقاضای مؤثر - و بنابراین گسترده‌ی بازارهای کالایی - می‌گردد. در نتیجه - همان گونه که در فصل‌های ۶ و ۷ آمد - شرایط گرایش بازارها به تمرکز و انحصار سخت‌تر شده و رقابت تسهیل می‌گردد. مجموعه این تحولات را بطور یکجا می‌توان در شکل (۸ - ۳) ملاحظه کرد.

شکل (۸-۳): نقش حفاظت از حقوق مالکیت در تسهیل رقابت



حفاظت از حقوق مالکیت

بخش کالایی اقتصاد

بخش مالی اقتصاد

### ۳- حقوق مالکیت و رشد

ارزش معیارهایی همچون کارایی و رقابت، از آن جاست که به رشد اقتصادی می‌انجامد. حتی انحصار - که همواره به دلیل عدول از شرایط کارایی تخصیصی، مغضوب اقتصاددانان بوده است - آنگاه که با ایجاد شرایطی چون رقابت پویا منجر به رشد اقتصاد می‌شود، مورد حمایت قرار می‌گیرد. بنابراین، ارزش شاخص‌ها و تحولات اقتصادی هر جامعه بسته به آن است که چه تأثیری بر سطح زندگی مردم آن جامعه می‌گذارند. روشن است که رشد اقتصادی شرط لازم - ولی نه کافی - برای افزایش سطح زندگی جامعه است.

در دو بخش پیشین این فصل، تأثیر حفاظت از حقوق مالکیت بر کارایی و رقابت مورد بررسی قرار گرفت. در این بخش، صرف نظر از این که حقوق مالکیت حقیقتاً در عمل منجر به بازارهای مالی یکپارچه و بازارهای کالایی گسترده می‌شود یا نه، و یا کارایی یا رقابت را افزایش می‌دهد یا نه، به گونه‌ای بسیار چکیده و گذرا نشان داده می‌شود که گسترش حفاظت قانونی از حقوق مالکیت، موجب افزایش نرخ سرمایه‌گذاری ناخالص - و بنابراین افزایش نرخ رشد - می‌گردد.

همان‌گونه که در بخش پیش آمد، حفاظت قانونی از حقوق مالکیت، منجر به افزایش بازدهی حاصل از دارایی‌های افراد می‌گردد - صرف نظر از این که این افزایش، به مصرف اختصاص داده شود، یا به پس‌انداز. مثلاً در شکل (۸-۱)،  $ca$  بیانگر درآمدی است که فرد می‌تواند پس از حذف محدودیت مبادله، با از دست دادن مصرف شخصی  $od$  به دست آورد. بنابراین  $(ca-od)$  خالص افزایش بالقوه در بازدهی دارایی فرد را نشان می‌دهد. اکنون می‌توان تأثیر این افزایش خالص در بازدهی دارایی را، بر سرمایه‌گذاری ناخالص در کل اقتصاد، در شکل (۸-۴) بررسی کرد<sup>(۱)</sup>. در نمودار (الف)، منحنی  $K$  بیانگر عرضه ذخیره سرمایه موجود در جامعه است، و منحنی  $D$  بیانگر مجموع تقاضای کل جامعه برای نگهداری دارائی‌های سرمایه‌ای است. همچنین  $P_k$  قیمت سرمایه (هر واحد کالاهای سرمایه‌ای) است و بیانگر ارزش حال جریان دریافتی‌های انتظاری از

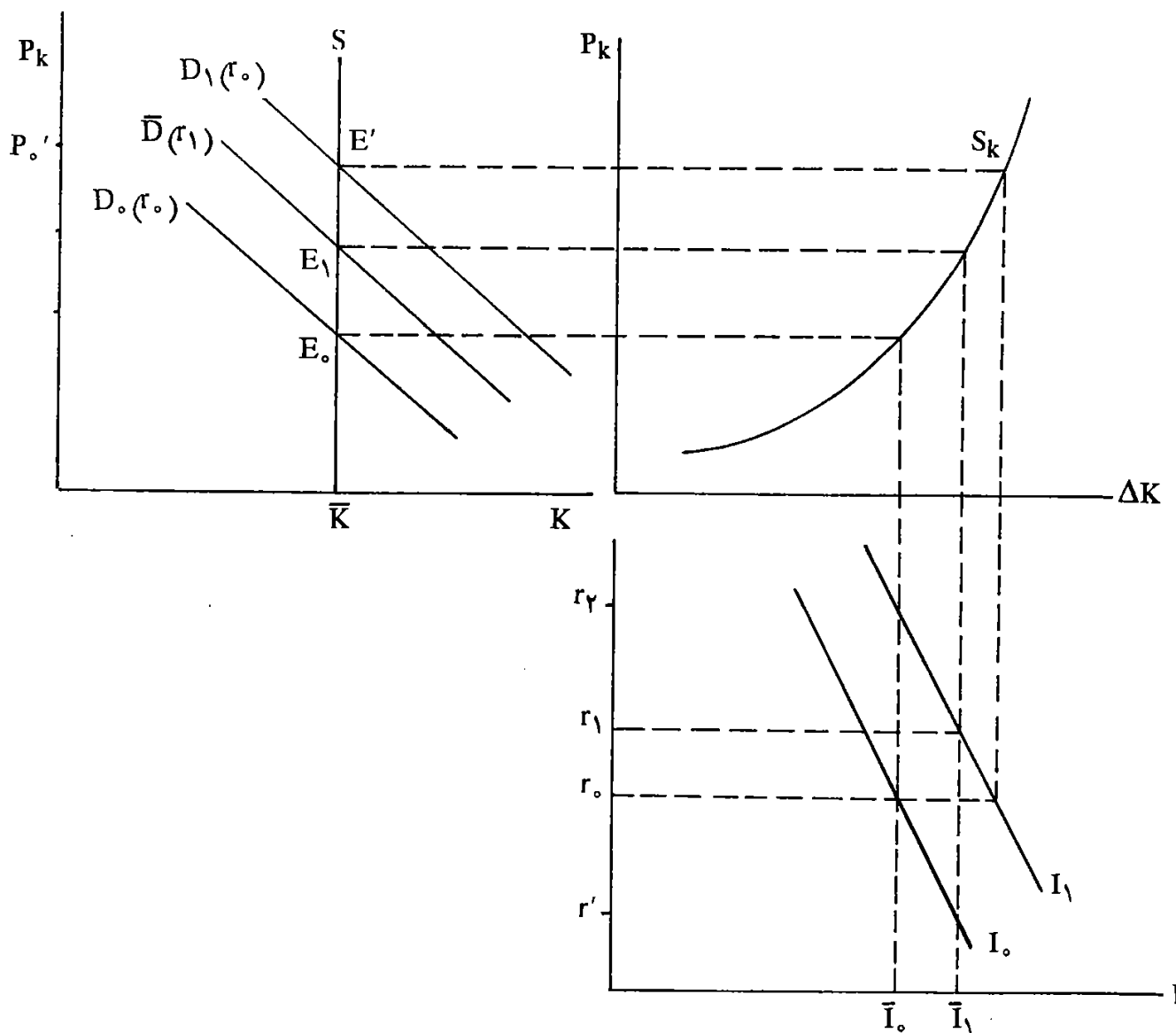
۱- چارچوب تحلیلی این شکل، از [۱۰۷]، ص ۷-۳۴۴ گرفته شده است. برای استفاده از این شکل، انگاشتن فروض ساده‌کننده زیر، ضروری است: (الف) درآمد جامعه معین است، و عبارت است از حداکثر مقداری که اعضاء جامعه می‌توانند در هر زمان مصرف کنند، بدون آن که ثروتشان کاهش یابد، (ب) همه کالاهای سرمایه‌ای از یک نوعند، (پ) بازده مربوط به سرمایه‌گذاری، مشخص است، (ت) نرخ بهره پرداخت شده به وسیله بانکها به سپرده‌های پس‌انداز، به وسیله دولت تعیین می‌شود، (ث) شکل مالکیت کالاهای سرمایه‌ای در تمام جامعه یکسان است.

ذخیره موجود سرمایه (که با نرخ بهره  $r$  تنزیل شده‌اند) می‌باشد.  $P_k$  در بازار سرمایه تعیین می‌شود، به گونه‌ای که درصد بازده ذخیره سرمایه، با نرخ بهره برابر شود. در نمودار (ب)،  $S_k$  بیانگر منحنی عرضه جاری کالاهای سرمایه‌ای است، یعنی در هر قیمت تعادلی برای کالاهای سرمایه‌ای (که در بازار سرمایه نمودار (الف) تعیین می‌شود)، تولیدکنندگان کالاهای سرمایه‌ای چه مقدار ستاده جدید از کالاهای سرمایه‌ای تولید می‌کنند. با این فرض که آنها قیمت نهایی عرضه را با قیمت بازاری سرمایه معادل بینگارند. مقدار تولید تعادلی کالاهای سرمایه‌ای، برابر با مقدار سرمایه‌گذاری تعادلی است. چرا که قیمت تعادلی سرمایه،  $P_k$  جایی برقرار می‌شود که نرخ بهره و درصد بازده ذخیره سرمایه، برابر است. بنابراین تمامی تولید جاری کالاهای سرمایه‌ای، در هر نرخ بهره رایج، سرمایه‌گذاری خواهد شد. پس تابع  $I$  در نمودار (ج)، نشان‌دهنده مقادیر تعادلی سرمایه‌گذاری، در هر نرخ بهره است، و منحنی تقاضای سرمایه‌گذاری محسوب نمی‌شود. با این فرض که جریان تولید سالانه کالاهای سرمایه‌ای، نسبت به حجم کل کالاهای سرمایه‌ای موجود، بسیار اندک است، منحنی عرضه کل سرمایه  $S$  در دوره مورد بررسی ثابت است (محورهای افقی در نمودار (الف) و نمودار (ب) دارای مقیاسهای متفاوت هستند).

فرض می‌کنیم، نخست حقوق مالکیت مخدوش است و اقتصاد در نقطه‌ای مانند  $E$  قرار دارد. اکنون با حفاظت قانونی گسترده از حقوق مالکیت، بازدهی خالص همه دارائی‌های سرمایه‌ای افراد، افزایش می‌یابد. بدین ترتیب، با ثابت بودن بقیه چیزها، دریافتی خالص از ذخیره کالاهای سرمایه‌ای موجود بالا می‌رود. بنابراین، در همان سطح نرخ بهره  $r_0$ ، تقاضای کل (تقاضای انباشته) برای نگهداری کالاهای سرمایه‌ای، افزایش می‌یابد و منجر به انتقال منحنی تقاضا به بالا می‌شود،  $(D_1(r_0))$  و قیمت بازاری کالاهای سرمایه‌ای افزایش می‌یابد. اما همان گونه که گفتیم، قیمت تعادلی کالاهای سرمایه‌ای جایی برقرار می‌شود که نرخ بهره و درصد بازده ذخیره سرمایه، برابر شوند (زیرا فعالیت‌ها آن اندازه در بازارهای مختلف جا به جا می‌شوند تا این برابری به دست آید).

بنابراین، نرخ بهره افزایش می‌یابد تا با نرخ بازده ذخیره سرمایه (که اکنون افزایش یافته است) برابر شود. با افزایش نرخ بهره،  $(D_1(r_0))$  به سمت پایین جا به جا می‌شود. اگر همه چیز ثابت می‌بود، این تغییر آن اندازه ادامه می‌یافت تا منحنی تقاضا به موضع اولیه در  $D$  باز گردد (مثلاً با نرخ بهره  $r_2$ ). اما اکنون، افزایش بازدهی خالص همه دارائی‌ها، به منزله افزایش ثروت جامعه

شکل (۸-۴): بهبود حفاظت از حقوق مالکیت و افزایش سرمایه‌گذاری ناخالص ملی



است و افزایش ثروت، منجر به افزایش تقاضای انواع دارایی‌ها می‌شود<sup>(۱)</sup>. بدین ترتیب، تقاضا برای کالاهای سرمایه‌ای به موضع اولیه باز نمی‌گردد و در جایی مثل منحنی  $\bar{D}(r_1)$  متوقف می‌شود.

اکنون نرخ بهره تعادلی جدید،  $r_1$ ، و قیمت تعادلی جدید کالاهای سرمایه‌ای،  $P_1$  خواهد بود. با توجه به این نرخها و با توجه به منحنی عرضه جاری سرمایه، منحنی تعادلی جدید سرمایه‌گذاری،

۱- تقاضا برای هر نوع دارایی، عمدتاً به بازده همان دارایی، بازده دیگر دارایی‌های جانشین، و ثروت جامعه، بستگی دارد. [۲۴]، صص ۳۳۰-۳۲۵.



در سمت راست  $I_0$  تشکیل می‌شود ( $I_1$ )، و مقدار سرمایه‌گذاری ناخالص ملی به اندازه  $I_0 \cdot \bar{I}_1$  افزایش می‌یابد. توجه به این نکته، روشن‌گر است که مقدار سرمایه‌گذاری جدید  $\bar{I}_1$  (که بواسطه بهبود وضعیت حقوق مالکیت، افزایش یافته است) تنها وقتی در حالت مخدوش بودن حقوق مالکیت، قابل دست‌یابی بود که نرخ بهره تعادلی به  $r'$  کاهش می‌یافت.

بدین ترتیب، حفاظت از حقوق مالکیت می‌تواند نقش قاطعی در رشد اقتصادی بازی کند. این مسأله بویژه برای کشورهای که با مشکلات تأمین سرمایه و بنابراین با مسأله بالا بودن نرخ بهره رو به رو هستند - همانند اغلب کشورهای جهان سوم و از جمله، ایران - اهمیت بسزائی دارد. چرا که وقتی حقوق مالکیت، حفاظت شده است، سرمایه‌گذاری حتی در نرخهای بهره بالاتر نیز بیش از حالت عدم حفاظت از حقوق مالکیت است.

#### ۴- حقوق مالکیت در ایران

پیرامون جایگاه تاریخی حقوق مالکیت در ایران و نیز تحولات و روند حفاظت از این حقوق، در فصل ۴ به گونه‌ای خلاصه سخن گفته شد. همچنین، از آن جا که حقوق مالکیت، یکی از مؤلفه‌های مؤثر بر هزینه مبادله است، بررسی و برآورد تأثیرات اقتصادی گسترش حفاظت (یا عدم حفاظت) از حقوق مالکیت در اقتصاد ایران را در فصل ۹، و در چارچوب بررسی مسأله هزینه مبادله در ایران پی‌گیری می‌کنیم. اما در این قسمت در پی آنیم که با استفاده از برخی شاخص‌های کلی و تعمق در برخی تحولات نهادی برای این پرسش پاسخی بیابیم که: آیا در ایران چارچوب نهادی و ابزارهای قانونی گسترده و فراگیری برای حفاظت از حقوق مالکیت وجود دارد، و آیا این نهادها، ابزارها و ساز و کارها، متناسب با تحولات اجتماعی و پیشرفت‌های فن‌شناختی - و بنابراین متناسب با تحول در دامنه آثار خارجی فعالیت‌های اقتصادی - بهبود یافته‌اند یا نه؟ بنابراین، تمرکز این قسمت بر شاخص‌های اقتصادی مربوطه به دهه‌های اخیر است (دهه‌هایی که بیش از هر دوره‌ای از تاریخ ایران، تحولات - برون‌زای - تکنولوژیک را تجربه کرده است)، تا نه تنها تصویری از وضعیت قانونی حقوق مالکیت در حال حاضر، و نقش دولت در این زمینه، به دست آید، بلکه انتظارات ما از توانایی‌های بالقوه بازارهای ایران - برای عملکرد موفقیت‌آمیز و کارآ - نیز به گونه‌ای واقع‌گرایانه چهره بندد.

پیش از این اشاره شد که برخی اقتصاددانان، دولت مدرن را دولتی می‌دانند که به جای تمرکز

بر سیاست‌گذارهای کلان، تلاش خود را به حفاظت گسترده قانونی از حقوق مالکیت معطوف می‌سازند<sup>(۱)</sup>. همچنین بر اساس دیدگاه نهادگرایان و بویژه دمستز، تحول در تکنولوژی، فرصت‌های هزینه - منفعت جدیدی پدیدار می‌سازد که چارچوب نهادی پیشین حقوق مالکیت، قادر به پاسخ‌گویی به آنها نیست و بنابراین برای ایجاد امکان درونی کردن آثار خارجی این فرصت‌های جدید، لازم است چارچوب نهادی حقوق مالکیت گسترش یابد<sup>(۲)</sup>. نیز یادآوری شد که بر اساس برخی بسط‌های تئوریک اخیر، تصمیمات خصوصی برای اعمال حقوق مالکیت، ممکن است به نتایج اجتماعی کار آ دست نیابد<sup>(۳)</sup>، و بنابراین کارایی اجتماعی حکم می‌کند که اعمال حقوق مالکیت به گونه‌ای گسترده و قانونی از سوی دولت انجام پذیرد.

بنابراین، از یک سو با توجه به این مباحث، و از سوی دیگر با توجه به ورود، استقرار و جایگزینی مداوم تکنولوژیهای جدید در دهه‌های اخیر، در اقتصاد ایران، انتظار داریم نهادها، ابزارها و فعالیت‌های عمومی مربوط به حفاظت از حقوق مالکیت متحول شده یا گسترش یافته باشد. در غیر این صورت نوعی پس‌روی در حفاظت از حقوق مالکیت روی داده است. گرچه داوری در باره تحول در چارچوب نهادی و تکنولوژی حفاظت از حقوق مالکیت، دشوار است، اما شواهد بسیاری نیز حاکی از آن است که چنین تحولی - حداقل در مقایسه با تحول در تکنولوژی تولید - رخ نداده است. در فصل ۵ شواهدی دال بر وجود ناکارایی عظیم در دیوانسالاری دولتی ارائه شد. این ناکارایی نه تنها مانع هرگونه تحول نهادی است، بلکه چارچوب نهادی موجود را نیز مختل می‌کند. علائم عدم تحول نهادی حقوق مالکیت نیز بسیارند: هنوز بخش اعظم دارایی‌های مردم را قباله‌ها، قولنامه‌ها، استشهادها و اسناد مشاع (غیر مفروز) نمایندگی می‌کنند؛ هنوز موجرها برای تضمین اجرای قرارداد، مجبور به دریافت وثیقه‌های سنگین هستند؛ هنوز حجم بزرگی از روزنامه‌های رسمی، ملی و محلی به آگهی‌های مربوط به انواع گوناگون ادعاهای مالکیتی اختصاص می‌یابد (این آگهی‌ها از یک سو نشانگر آن است که اسنادی که در دست مدعیان مالکیت است، یا اصولاً اسناد قانونی نیستند، یا اسناد قانونی هستند اما از نظر خود قانون‌گذار و نهادهای قانونی دلالت قطعی بر مالکیت مدعی ندارند - که در هر دو حالت نشانه عدم حفاظت قانونی از حقوق مالکیت است - و از سوی دیگر دلالت بر تداوم شیوه‌های ناکارآمد و قدیمی

۲- [۷۴]، ص ۳۵۰.

۱- [۱۱۸]، ص ۱۴-۱۰.

۳- [۹۸]، ص ۵۶۱.

حفاظت از حقوق مالکیت دارد)؛ هنوز شش دهه پس از تصویب قانون ثبت اسناد و املاک (۲۶ اسفند ۱۳۱۰) نقشه برداری بزرگ مقیاس از املاک و مزارع انجام نشده است؛ هنوز بخش اعظم معاملات به گونه‌ای غیر رسمی و توسط بنگاهها و دلالان غیر رسمی تنظیم می‌شود؛ و هنوز "قولنامه" در قراردادهای خصوصی همان نقشی را بازی می‌کند که "قباله"های دوران قاجار، و مهمتر آن که، این قولنامه‌ها - علی‌رغم منع صریح قانون ثبت (ماده ۴۸) - در محاکم نیز سندیت یافته است و ... همه این‌ها دلایل روشنی بر عدم تحول نهادی در حفاظت از حقوق مالکیت، در دهه‌های اخیر است.

بنابراین اگر تحولی در چارچوبهای نهادی حقوق مالکیت - حداقل متناسب با تحول تکنولوژیک - رخ نداده است، پرسش این است که آیا چارچوب کنونی، متناسب با رشد اقتصاد، رشد یافته است؟ در واقع اگر تحول نهادی رخ داده باشد، کاهش برخی شاخص‌های کمی نمی‌تواند بیانگر پس‌روی در حفاظت از حقوق مالکیت باشد. اما اگر چنین تحولی رخ نداده باشد، کاهش این شاخص‌ها نشانگر آن است که نه تنها از حقوق جدیدی که در نتیجه پیشرفت فن شناختی پدیدار شده‌اند، محافظت نشده است، بلکه امکانات کافی برای حفاظت از همه حقوق شناخته‌شده قبلی نیز، وجود ندارد - و به این مفهوم، یک پس‌روی دوگانه رخ داده است<sup>(۱)</sup>. شاخص‌های کمی که می‌تواند برای داوری در این باره مورد استفاده قرار می‌گیرد، بسیارند. در این جا، تنها به ارائه برخی شاخص‌های مهمی که اطلاعات آماری آنها در دسترس بوده است، بسنده می‌کنیم:

۱ - همان‌گونه که در فصل ۴ آمد، هزینه‌های "امور عمومی" در بودجه عمومی دولت، عمدتاً در برگیرنده هزینه‌های مربوط به حفاظت از حقوق مالکیت و دیگر وظایف سنتی و کلاسیک دولت‌هاست<sup>(۲)</sup> (به جز هزینه‌های مربوط به دفاع ملی که در امور دفاعی ثبت می‌شود).

۱- از این گذشته، شاخص‌های کمی تنها بخشی از وضعیت حفاظت یا عدم حفاظت قانونی از حقوق مالکیت را نمایش می‌دهند. قانون‌گذاری - به ویژه شیوه و کیفیت آن - و تغییرات مداوم در قوانین و چگونگی اجرای قوانین نیز حقوق مالکیت را به شدت متأثر می‌سازد.

۲- امور عمومی، در حال حاضر دارای دوازده فصل است که عبارتند از: تنظیم روابط قوای سه‌گانه؛ قانون‌گذاری؛ اداره عمومی کشور؛ اداره امور ثبتی، قضایی و موقوفات؛ اجرای سیاست داخلی کشور؛ حفظ نظم و امنیت داخلی کشور؛ اداره روابط خارجی؛ اداره امور مالی؛ آمار و خدمات عمومی و فنی؛ اطلاعات و ارتباطات جمعی؛ ساختمانها و تأسیسات دولتی؛ اداره امور نیروی کار.

انتظار می‌رود که با گسترش و رشد جمعیت و تولید - و در واقع با گسترش مبادلات و قراردادهای میان عوامل تولید - این فعالیت‌های اولیه دولت نیز به طور متناسب گسترش یابد. حتی اگر دولت انجام این گونه وظایف را به طور نهادی متحول کرده باشد، تحول نهادی مستلزم صرف هزینه است و بنابراین هزینه این گونه امور افزایش خواهد یافت. بدین ترتیب مقایسه تحول در هزینه این گونه امور با رشد اقتصاد - که نتیجه تغییر کمی و کیفی در عوامل فیزیکی و انسانی تولید است - می‌تواند شاخصی از چگونگی حفاظت از حقوق مالکیت در ایران باشد. خلاصه‌ای از تحول در شاخص‌های اقتصادی مربوط به حفاظت از حقوق مالکیت، برای سه دهه اخیر در جدول (۸-۱) فراهم آمده است.

ستون اول جدول (۸-۱)، تحول در اهمیت وظایف کلاسیک دولت، بویژه حفاظت از حقوق مالکیت را در دوره‌های مختلف نشان می‌دهد (به غیر از وظایف مربوط به دفاع خارجی). به طور کلی این وظایف در تمام دوره‌ها بخش کوچکی از فعالیت‌ها و هزینه‌های دولت را به خود اختصاص داده است و نشانگر عدم توجه عمومی به این وظایف است. همچنین جز دوره کوتاهی قبل و بعد از انقلاب که سهم این امور افزایش می‌یابد، در پانزده سال اخیر سهم این فعالیت‌ها در حال کاهش بوده است و بر اساس پیش‌بینی‌های برنامه دوم توسعه اقتصادی جمهوری اسلامی، سهم این امور در سال ۷۸ به کمترین مقدار خود در سه دهه اخیر خواهد رسید. این مسأله نشانگر آن است که با وجود گرایش عمومی سیاست‌گذاری اقتصادی در سالهای پس از جنگ، به سوی کاهش مداخلات دولتی، هنوز توجه دولت به ایفای صحیح و کامل وظایف اولیه و کلاسیک خویش معطوف نشده است. بدون شک بازسازیها و نوسازیهای اقتصادی و تکنولوژیک سالهای پس از جنگ - و بویژه ورود و استقرار گسترده تکنولوژی و ابزارهای الکترونیک - دامنه آثار خارجی فعالیت‌های اقتصادی و کیفیت این آثار را دگرگون ساخته است و بنابراین لازم است دامنه حفاظت قانونی (تعریف و تضمین) حقوق مالکیت گسترش یابد. در صورتی که ارقام مربوط به سهم هزینه‌های امور عمومی در بودجه دولت، بیانگر عدم توجه به چنین ضرورتی است.

نگرانی از این روند آنگاه شدیدتر می‌شود که توجه کنیم که حجم دولت رو به کاهش است و بنابراین کاهش سهم این هزینه‌ها در بودجه دولت، به مفهوم کاهش شدیدتر آن در کل اقتصاد است. این مسأله را می‌توان به خوبی با توجه به ستون دوم جدول (۸-۱) ملاحظه کرد. رشد جمعیت، پیشرفت تکنولوژی - و در سالهای اخیر، تورم - به سرعت تولید ملی را افزایش داده است.

جدول (۸-۱): روند شاخص‌های عمومی حفاظت از حقوق مالکیت در ایران

شاخص	سهم هزینه‌های امور عمومی در کل بودجه عمومی دولت (درصد)	سهم هزینه‌های امور عمومی در GDP به قیمت جاری (درصد)	سهم هزینه‌های عمرانی کل هزینه‌های عمرانی دولت (درصد)	سهم هزینه‌های امور عمومی در مجموع سه امور اقتصادی و اجتماعی و عمومی	نسبت هزینه‌های جاری امور عمومی به هزینه‌های جاری امور دفاعی
سال					
۱۳۴۶	۸/۱	۱/۹۵	۹/۵۹ (۱۳۵۰)	۱۱/۳۶	
۴۷	۱۱/۸	۲/۴۹	۲۰/۷۲	۱۵/۲۵	
۵۲	۱۳/۹	۳/۸۴	۱۴/۷۶	۲۲/۱۸	۰/۲۹
۵۴	۹	۴/۸۵	۱۳/۰۶	-	۰/۱۷
۵۵	۹/۶	۴/۱۵	-	۱۸/۴۶	۰/۱۹
۵۸	۸/۷	۳/۰۱	-	۱۳/۳۳	۰/۵۳
۵۹	۱۲/۲	۴/۳۳	-	۱۵/۶۵	۰/۶۷
۶۰	۱۰/۲	۳/۶۳	۴/۹۶	۱۵/۵۴	۰/۷۹
۶۵	۹/۱	۱/۹۵	۴/۶۴	۱۲/۹۸	۰/۵۹
۷۰	۹/۱	۱/۶۳	۴/۴۱	۱۱/۳۱	۰/۸۲
۷۳	۶/۷	۱/۸۷	۳/۹۵	□ ۸/۷	
۷۴	۶	۲/۰۲	۳/۶۹	۸/۱	
۷۷	۶/۳	۱/۴۷	۲/۷۸	۷/۴	
۷۸	۶/۱	۱/۴	۲/۴۸	۷/۲	

□ از هزینه‌های عمرانی امور دفاعی اطلاعاتی در دسترس نیست.

• بر اساس ارقام مصوب قوانین بودجه

• بر اساس ارقام برآوردی برنامه دوم توسعه

□ سهم سه امور برای سالهای ۷۳ تا ۷۸ از مجموع هزینه‌های جاری و عمرانی این سه امور مندرج در قانون برنامه دوم محاسبه شده است.

مآخذ جدول: - هزینه‌های کل، جاری و عمرانی امور عمومی، اقتصادی و اجتماعی از قوانین بودجه سالهای مختلف (تا سال ۷۰ قلمی، سالهای ۷۳ و ۷۴ مصوب)

- اطلاعات مربوط به سالهای ۷۷ و ۷۸ از قانون برنامه دوم توسعه اقتصادی جمهوری اسلامی

- برآوردهای GDP از مجموعه اطلاعاتی، دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۳

- برآوردهای جمعیت از سالنامه‌های آماری (برای سالهای ۷۳ تا ۷۸ بر اساس جمعیت سال ۷۰ با نرخ رشد ۲/۲ درصد محاسبه شده است).

به دیگر سخن، مبادلات، قراردادهای و روابط متقابل عوامل تولید - و بنابراین تداخل و تضاد منافع افراد - در حال گسترش است.

رفع برخوردهای احتمالی مستلزم گسترش متناسب در چارچوب نهادی حاکم بر این روابط است. بنابراین انتظار می‌رود سهم هزینه‌های مربوط به امور عمومی دولت، در *GDP*، افزایش یابد. اما همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، پس از یک دوره رشد در سالهای پیش از انقلاب و ثبات نسبی در سالهای اول انقلاب (که قاعدتاً ناشی از استقرار سازمانها و تأسیسات مربوط به این امور در سالهای قبل از انقلاب و عدم امکان توقف یا کاهش آنها بوده است) در سالهای بعد، سهم این امور در *GDP* کاهش یافته و در سال ۷۸ به حداقل خود در سه دهه اخیر خواهد رسید.

هزینه‌های عمرانی امور عمومی می‌تواند شاخصی برای روند گسترش دستگاهها، تجهیزات، و امکانات زیربنایی و ثابت مربوط به تعریف و تضمین حقوق مالکیت باشد. همان‌گونه که از ستون سوم جدول (۸-۱) پیداست، سهم هزینه‌های عمرانی این امور، در کل هزینه‌های عمرانی دولت، در سالهای پس از انقلاب، بسیار کمتر از سالهای پیش از انقلاب است و روند آن نیز همچنان نزولی است.

ارقام ستون چهارم، این امکان را فراهم می‌آورند که با کنار گذاشتن هزینه‌های متفرقه و هزینه‌های دفاعی دولت - که معمولاً از عوامل پیش‌بینی‌نشده تأثیر می‌پذیرند - گرایش عمومی و برنامه‌ریزی شده دولت را میان انجام فعالیت‌ها و وظایف اصلی و سنتی، و فعالیت و وظایف مدرن (اقتصادی و رفاهی) تشخیص دهیم. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، دولت‌های ایران در سه دهه اخیر عموماً بخش اصلی فعالیت‌های خود را به وظایف مدرن اختصاص داده‌اند. با این حال، این گرایش در سالهای پس از انقلاب تشدید شده و همچنان رو به افزایش است - البته همان‌گونه که در فصل ۴ آمد، در این دوره، دولت از فعالیت‌های صرفاً اقتصادی خود کاسته و به فعالیت‌های رفاهی و اجتماعی روی آورده است.

سرانجام ستون پنجم امکان مقایسه میان دو وظیفه سنتی دولت را فراهم می‌آورد: تضمین حقوق شهروندان در برابر خارجی‌ان، و تضمین حقوق شهروندان در برابر خودشان. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود تمامی ارقام ستون پنجم، کمتر از یک هستند - و اگر هزینه‌های عمرانی و هزینه‌های سرتی نیز به حساب می‌آید، احتمالاً به ارقام کوچکتری دست می‌یافتیم. این بدین مفهوم است که هزینه جاری‌ای که صرف حفاظت از حقوق مالکیتی مردم شده است، همواره کمتر از

هزینه‌های جاری و دفاعی بوده است.

به دیگر سخن، جامعه همواره به تجاوز بالقوه خارجی به حقوقش، بیش از تجاوز بالفعل داخلی (تجاوز شهروندان به حقوق یکدیگر) اهمیت داده است - توجه شود که تنها در ۸ سال از این دوره تجاوز بالفعل خارجی وجود داشته است. البته روند این نسبت در سالهای پس از انقلاب - حتی با وجود جنگ تحمیلی - تغییر کرده است و احتمال می‌رود همچنان ادامه یابد. این مقایسه برای این نیست که نتیجه بگیریم هزینه‌های امور دفاعی زائد است و باید کاهش یابد؛<sup>(۱)</sup> بلکه سخن این است که جامعه‌ای که عملاً نشان داده است که تا چه پایه حاضر است برای حفاظت از حقوق و منافعش در برابر تهدید خارجی، هزینه پردازد، و این هزینه را برای تهدید احتمالی نیز می‌پردازد، چرا تا این پایه نسبت به تضييع عملی حقوق و منافع شهروندان در برابر هم - که در برخوردها و تداخل قهری منافع، ناشی از کمیابی و محدودیت طبیعی منابع، پیش می‌آید - کم توجه است.

۲ - گرچه هزینه‌های امور عمومی مجموعه فعالیت‌های سنتی دولت را می‌نمایاند، اما برخی از جزئیات مهم را نمایش نمی‌دهد، (حتی گاه ممکن است برخی از اقلام هزینه‌های امور عمومی - به دلیل ناکارایی اداری - به گونه‌ای به کار گرفته شود که حقوق مالکیت را مخدوش کند). بنابراین نگاهی جزئی‌تر به بخشی از فعالیت‌های عمومی که بطور خاص به حقوق مالکیت مربوط می‌شود، می‌اندازیم. فعالیت‌های مربوط به ثبت اسناد و املاک و فعالیت‌ای امور قضایی و دادگستری، مستقیماً به تعریف و تضمین حقوق مالکیت شهروندان مربوط می‌شوند. جدول (۸ - ۲) برخی اطلاعات کلی در باره فعالیت‌های مربوط به تعریف و تضمین حقوق مالکیت را در سه دهه اخیر نمایش می‌دهد. همان‌گونه که در ستون اول جدول آمده است، در حالی که در سال ۱۳۵۱ در برابر هر ۲/۳۰ نفر از جمعیت کشور، یک معامله به صورت رسمی ثبت شده است، این رقم در سال ۷۱ به ۳/۴۹ نفر در برابر هر معامله ثبت شده رسیده است (باید توجه کرد ثبت معاملات به صورت رسمی به این مفهوم است که هم حقوق فروشنده، و هم حقوق خریدار، قانوناً تعریف می‌شود). به دیگر سخن، در حالی که در طول این دوره (۷۱ - ۵۱) جمعیت کشور ۸۵ درصد افزایش یافته

۱ - احتمال هر حادثه (خطر) همواره باید با شدت یا اندازه بزرگی آن خطر در نظر گرفته شود. گرچه در بسیاری از سالها، همواره احتمال بروز یک تجاوز خارجی، بسیار اندک است، اما از آن‌جا که در صورت تحقق چنین خطری، حجم زیانها یا آسیب‌های آن بسیار چشم‌گیر خواهد بود، خرد محکم می‌کند که تمهیدات کافی برای پیشگیری از تحقق آن اندیشیده شود.

و، مهمتر از آن، تولید ناخالص داخلی اسمی کشور ۵/۵ برابر شده است، تعداد معاملات ثبت شده، تنها ۱۴/۳ درصد رشد داشته است. بنابراین می توان نتیجه گرفت که افزایش نقل و انتقالات دارائی و معاملات در طول این دوره، به دلیل انواع محدودیت ها و دشواریهای ثبت رسمی، عمدتاً شکل های غیر رسمی به خود گرفته است.

این یکی از دلایل گسترش شدید معاملات قولنامه ای در دهه اخیر است، به گونه ای است که محاکم قضایی نیز مجبور شده اند - علی رغم منع صریح قانون ثبت - سندیت قولنامه ها را بپذیرند. به همین ترتیب، ستون دوم جدول (۸-۲)، بیانگر کاهش توانایی پاسخ گویی مراجع قضایی به دعاوی حقوقی شهروندان است. به گونه ای که در سال ۴۶، هر ۳۶ هزار نفر از جمعیت کشور دارای یک مرجع قضایی بوده اند و در سال ۷۱، هر ۴۲ هزار نفر، یک مرجع قضایی داشته اند (صرف نظر از کیفیت عملکرد این مراجع). بنابراین تضمین حقوق مالکیت شهروندان نیز دشوارتر شده است. همچنین ستون سوم جدول یاد شده - که نشان می دهد که در مقابل هر چند نفر از شهروندان کشور، یک پرونده در محاکم قضایی بررسی و مختومه شده است - بیانگر افزایش تعداد افراد در برابر هر پرونده مختومه است. گرچه این افزایش، اندک است، اما با توجه به این که تعداد افرادی که به طور متوسط در برابر هر مرجع قضایی قرار دارند، شدیداً افزایش یافته است، می توان دریافت که هر مرجع قضایی، مثلاً در سال ۷۱، پرونده های بیشتری نسبت به سال ۴۶ بررسی کرده است. بنابراین افزایش تراکم کار مراجع قضایی، امکان تضمین کامل حقوق شهروندان را کاهش می دهد و بنابراین در بسیاری از موارد، شهروندان مجبورند حقوق خود را با تمهیدات و تصمیمات خصوصی اعمال و تضمین کنند. در این صورت، نه تنها هزینه مبادله افزایش یافته است، بلکه - همان گونه که پیشتر یادآوری شد - امکان انحراف از کارایی اجتماعی نیز افزایش می یابد. مثلاً موجری که به خاطر کاهش تضمین های رسمی و قانونی برای حقوق مالکیتش، مجبور است خود، پیش بینی ها و تمهیدات لازم را برای اعمال حقوقش فراهم آورد - مثلاً مورد اجاره را به مستأجرهای شناخته شده و یا با وثیقه های سنگین اجاره دهد - نه تنها هزینه های مبادله اش افزایش یافته است (هزینه های کسب اطلاعات در باره متقاضیان اجاره، هزینه های زمانی برای یافتن مستأجر مورد نظر، و...) بلکه اکنون تصمیم این موجر، از کارایی اجتماعی نیز دورتر شده است - در مقایسه با وقتی حقوق مالکیت او را دولت تضمین و اعمال می کند. چراکه اکنون دامنه انتخاب موجر، محدود به مستأجرهایی است که شرایط او را بر آورده می سازند (مستأجرهای شناخته شده



یا مستأجرهایی که می‌توانند وثیقه‌های موردنظر او را فراهم آورند؛ در حالی که ممکن است بازدهی اجتماعی مورد اجاره، در موارد دیگر - وقتی موجر می‌توانست از بین تمامی متقاضیان اجاره، انتخاب کند - بالاتر باشد.

به عنوان شاخصی از تراکم کار محاکم قضایی در سالهای اخیر - و بنابراین نشانه‌ای از کاهش تضمین رسمی و قانونی حقوق شهروندان (که شهروندان را مجبور به پیش‌بینی تمهیدات و اتخاذ تصمیمات خصوصی برای تضمین و اعمال حقوق خود می‌کند) - تنها یادآوری می‌کنیم که در سال ۱۳۶۵ هر قاضی دادگستری به طور متوسط ۹۵۱ پرونده را در سال، بررسی و مختومه کرده است. به دیگر سخن، هر قاضی در هر روز (بر اساس ۳۰۰ روز رسمی سال)، تمامی مراحل دادرسی (مطالعه پرونده، بررسی مدارک، تشکیل دادگاه، استماع سخنان شهود و طرفین دعوا یا وکلای آنها، ... و سرانجام صدور حکم) را برای ۳/۱۷ پرونده انجام داده است!

#### جدول (۸-۲): نسبت جمعیت به معاملات ثبت شده، مراجع قضایی و پرونده‌های مختومه

نسبت جمعیت به پرونده‌های مختومه ***	نسبت جمعیت به تعداد مراجع قضایی **	نسبت جمعیت به تعداد معاملات ثبت شده *	شاخص
۱۸	۳۶۴۵۳	-	۱۳۴۶
۱۸/۸	۳۴۷۴۶	۳۰/۲	۱۳۵۱
۱۷	۴۰۶۱۳	۲۶/۲	۱۳۵۵
۱۷/۲	۴۰۷۳۶	۳۳/۹	۱۳۶۱
۲۰/۳	۴۱۲۳۹	۳۲/۳	۱۳۶۵
۲۱/۹	۴۴۰۷۰	۴۵/۹	۱۳۷۰
۲۰/۷	۴۲۰۱۰	۴۹/۳	۱۳۷۱

\* شامل معاملات قطعی، معاملات شرطی (با حق استرداد)، معاملات ذمه‌ای، و معاملات اجاره‌ای که در دفتر ثبت اسناد و املاک کشور ثبت شده است (بدون محاسبه وکالت‌نامه‌ها، گواهی امضاء و سایر معاملات).

\*\* تنها شامل مراجع قضایی متعلق به دادگستری است.

\*\*\* تنها در برگیرنده پرونده‌های مختومه در مراجع قضایی مربوط به دادگستری است.

مأخذ: در باره جمعیت و معاملات ثبت شده، سالنامه‌های آماری سالهای گوناگون؛ در باره آمارهای قضایی، "عملکرد قوه قضائیه"، دادگستری جمهوری اسلامی سالهای مختلف.

۳- یکی از مهمترین ابزارهای تسهیل معاملات و مبادلات، در اقتصادهای جدید، شبه پول - و در ایران بطور خاص، چک<sup>(۱)</sup> - است. بازارها بدون وجود ابزارهای مدرن و مناسب تسهیل کننده مبادلات، هرگز قادر به پاسخ گویی سریع به تحولات اقتصادی نیستند. بنابراین نگاهی به روند مخدوش شدن این ابزار - که هم وسیله مبادله است و هم نماینده حقوق مالکیت دارنده آن - از یک سو شاخصی است از وضعیت تضمین حقوق مالکیت، و از سوی دیگر شاخصی است از مشکلات مربوط به تعریف حقوق مالکیت در ایران.

اصولاً روند تغییرات چک ها و اسناد برگشتی اتاق پایاپای بانک مرکزی، شاخصی است که اقتصاددانان از طریق آن ورود به مرحله جدیدی از یک دور تجاری را پیش بینی می کنند (مثلاً در آغاز یک دوره رکود، تعداد چکها و اسناد برگشتی شروع به افزایش می کند). اما تعداد پرونده های قضایی بررسی شده مربوط به صدور چک بلامحل (در واقع چکهای پرداخت نشدنی که طرفین آن بر سر حقوق مالکیت خود اختلاف دارند) نیز می تواند شاخصی از تحولات حقوقی مبادلات باشد<sup>(۲)</sup>.

بر اساس جدول (۸-۳)، تعداد پرونده های مربوط به چکها در سالهای قبل از انقلاب در حال کاهش بوده است، به گونه ای که در سال ۵۵ به نصف سال ۵۰ رسیده است. به همین ترتیب در همین دوره تعداد جمعیتی که به طور متوسط در مقابل آن یک پرونده چک بلامحل تشکیل شده، افزایش یافته است (۲۲۰ درصد افزایش). به دیگر سخن، در سال ۱۳۵۰، به طور متوسط در هر ۲۶۶۲ نفر جمعیت کشور، یک اختلاف حقوقی در مورد چک پدید می آمده است، در حالی که در سال ۵۵، در هر ۵۸۷۳ نفر، یک اختلاف بروز کرده است (این اختلاف، خواه ناشی از عدم تعریف دقیق حقوق افراد در قراردادی باشد که موضوع چک بوده است، یا ناشی از رفتار فرصت طلبانه یکی از طرفین قرارداد، یا ناشی از ابهامات قانونی در مورد چک و بنابراین ناتوانی یا تعلل دستگاه قضایی در تضمین حقوق دارنده چک، در هر صورت به مفهوم مخدوش شدن حقوق مالکیت است). به همین ترتیب، تعداد قراردادهای ثبت شده در برابر هر پرونده چک پرداخت نشدنی، در

۱- یکی از علل اصلی رواج شدید چک در ایران، این است که علی رغم منع قانون چک، چک مدت دار عرفاً در ایران پذیرفته شده است و بانکها و محاکم نیز برای آن ارزش قانونی قائلند.

۲- باید توجه کرد که تعداد اسناد برگشتی اتاق پایاپای بانک مرکزی و تعداد پرونده های مربوط به چک های پرداخت نشدنی و حتی تغییرات آنها هیچ ارتباط روشنی با هم ندارند. زمان و عوامل تغییر دهنده این مقادیر، کاملاً متفاوت هستند.

سالهای پیش از انقلاب افزایش یافته است. به دیگر سخن، اگر چک‌های مورد اختلاف، مربوط به معاملات ثبت شده بوده است، نشان می‌دهد که اختلافات در معاملات ثبت شده در حال کاهش است، و اگر مربوط به معاملات ثبت نشده بوده است، نشان می‌دهد که تعداد معاملات ثبت نشده یا تعداد اختلاف در معاملات ثبت نشده در برابر معاملات ثبت شده، رو به کاهش است و در هر صورت می‌تواند نشانی از بهبود وضعیت حقوق مالکیت باشد.

متأسفانه تمامی این روندها در سالهای پس از انقلاب معکوس شده است. به گونه‌ای که پرونده‌های حقوقی مربوط به چک در سال ۱۳۷۱، ۴۵ برابر این پرونده‌ها در سال ۵۵ شده است. به همین ترتیب، در سال ۷۱، هر ۲۲۰ نفر جمعیت کشور، یک اختلاف حقوقی در چک‌هایشان داشته‌اند. یعنی اختلاف حقوقی شهروندان در چک‌ها، در سال ۷۱، حدود ۲۷ برابر سال ۵۵ بوده است (در مقایسه با جمعیت همان سال). همچنین در سال ۷۱، تنها در برابر هر ۴/۵ معامله ثبت شده، یک اختلاف حقوقی در چک به وجود آمده است (در برابر هر ۱۰۳ معامله در سال ۵۱)، که می‌تواند نشانگر مخدوش شدن شدید حقوق مالکیت یا رشد گسترده معاملات غیر رسمی و ثبت نشده باشد. بنابراین به طور کلی می‌توان استنباط کرد که در دو دهه اخیر، روند تعریف و تضمین حقوق مالکیت افراد در قراردادهایشان، با گونه‌ای پس‌روی روبه‌رو بوده است.

۴- همان گونه که پیشتر یادآوری شد، بر اساس تحلیل قضیه کوز (Coase) "حق مبادله" یکی از شرایط اساسی برای حقوق مالکیت است تا تصمیمات بتواند به کارایی دست یابد. همچنین از دیدگاه دمستز «ممانعت از تأسیس یک عنوان مالکیتی که از آن پس بتواند مبادله شود، ممانعت از جا به جایی و اصلاح حقوق مربوط به دارایی است و بنابراین ممانعت از درونی شدن هزینه‌ها و منافع خارجی است»<sup>(۱)</sup>.

اکنون پرسش این است که آیا حتی در آن بخش از دارائی‌های مردم ایران که حقوق مالکیت آن قانوناً تعریف شده است، این حقوق در برگیرنده "حق مبادله" هست یا نه. به دیگر سخن، آیا تعریف قانونی حقوق مالکیت به گونه‌ای است که قانوناً یا عملاً مانعی برای مبادله حقوق وجود نداشته باشد؟

## جدول (۸-۳): روند تغییرات دعاوی حقوقی مربوط به چکهای پرداخت نشدنی

شاخص	تعداد پرونده‌های حقوقی بررسی شده در باره چکهای پرداخت نشدنی	تعداد جمعیتی که در مقابل آن به طور متوسط یک پرونده حقوقی مربوط به چک بررسی شده است.*	تعداد معاملات ثبت شده در برابر هر پرونده مربوط به چکهای پرداخت نشدنی**
۱۳۵۰	۱۱۲۷۶	۲۶۶۲/۳	-
۵۱	۹۹۱۱	۳۱۰۹/۷	۱۰۳
۵۴	۹۳۲۸	۳۵۴۲/۹	۱۲۶
۵۵	۵۷۴۰	۵۸۷۲/۶	۲۲۴
۶۴	۷۳۴۵۱	۶۱۰	۱۵/۵
۶۵	۸۵۵۳۸	۵۷۸	۱۷/۹
۶۹	۱۶۵۹۹۰	۳۲۹	۸/۴
۷۰	۲۰۱۹۶۸	۲۷۶	۶
۷۱	۲۵۹۸۸۶	۲۲۰	۴/۵

\* از تقسیم جمعیت کشور به پرونده‌های مربوط به چک به دست آمده است.

\*\* از تقسیم تعداد معاملات ثبت شده به پرونده‌های مربوط به چک به دست آمده است.

مأخذ: - جمعیت و ثبت معاملات از سالنامه‌های آماری؛ و تعداد پرونده‌های مربوط به چک بلامحل از "عملکرد قوه قضائیه"، دادگستری جمهوری اسلامی، سالهای مختلف.

بر اساس برخی برآوردها، بیش از ۴۰ درصد دارایی خانوارها در کشورهای توسعه یافته و بیش از ۷۰ درصد دارایی خانوارها در کشورهای در حال توسعه، مربوط به مالکیت زمین و مستغلات است<sup>(۱)</sup>. در باره ترکیب دارایی خانوارهای ایران، برآوردی در دست نیست، اما می‌توان پذیرفت که بخش اعظم دارایی خانوارهای ایرانی نیز به صورت اموال غیر منقول باشد. اکنون اگر توجه کنیم که حفاظت از حقوق مالکیت مربوط به اموال منقول (کالاهای مصرفی یا دارایی‌های سرمایه‌ای)،

به دلیل قابلیت انتقالشان، برای خانوارها ساده‌تر است، در می‌یابیم که بخش اعظم دارایی‌های شهروندان ایرانی به صورت اموالی است که حقوق مالکیت آنها خدشه پذیرتر است. اگر حقوق این دارایی‌ها به طور کامل تعریف و تضمین نشده باشد، بخش اعظم سرمایه‌های خانوارهای ایرانی، قابلیت ورود به بازار نخواهد یافت و بنابراین منافع آنها از گردونه تولید و مصرف بیرون می‌ماند. پس حقوق مالکیت مربوط به زمین و مستغلات، مهمترین بخش حقوق مالکیت شهروندان ایرانی را تشکیل می‌دهد. آماری از نسبت زمین‌های شهری فاقد اسناد مالکیتی رسمی، در دسترس نیست. اما می‌توان برآورد کرد که بخش بزرگی از این دارایی‌ها را "قباله‌ها" و اسناد غیر رسمی نمایندگی می‌کنند. از سوی دیگر، بخش بزرگی از زمین‌ها و مستغلات شهری را نیز اسناد رسمی غیرمفروز نمایندگی می‌کنند. در مورد دارائی‌های دارای اسناد غیر رسمی، یا اسناد رسمی غیر مفروز حتی اگر قانون نیز منعی برای معامله آنها قائل نشود، عملاً معامله و مبادله آنها بسیار دشوار است. در این موارد، مالکان دارایی، بیش از یک نفرند و تصرف در دارایی به گونه مشاع و مشترک انجام می‌شود. هیچ‌کدام از مالکان نه حاضرست و نه می‌تواند بدون مشارکت شرکاء، برای بهبود و توسعه دارائی، بر روی آن سرمایه‌گذاری کند. همچنین هیچ‌کدام از مالکان نیز عملاً بدون رضایت و همکاری دیگر شرکاء، امکان فروش سهم خویش را ندارد.

از سوی دیگر، حتی اگر شرکاء اجازه فروش بدهند، خریداران این گونه دارایی‌ها محدود به دامنه کوچکی از آشنایان و یا شرکای فعلی می‌شود. بنابراین شهروندان ایرانی در بخش بزرگی از دارائی‌های خود، عملاً - و نه قانوناً - فاقد "حق مبادله" هستند. این دارائی‌ها از بازارهای مالی بیرون می‌ماند، و حتی در صورت ورود به این گونه بازارها به کارا ترین کاربرد، اختصاص نمی‌یابد.

البته مسأله عدم امکان عملی "مبادله سریع و کم‌هزینه" این گونه دارائی‌ها، ناشی از تعریف غیر دقیق و تضمین ناکافی حقوق مالکیت این گونه دارائی‌هاست. بنابراین دولت باید چارچوب نهادی (ابزارها، تکنولوژی و سازمان) مربوط به حقوق مالکیت را بسط داده یا دگرگون کند، به گونه‌ای این گونه دارائی‌ها عملاً بتوانند به راحتی مبادله شوند. اگر این امکان فراهم آید - همان گونه که در قسمت‌های نخستین این فصل نشان داده شد - منافع ناشی از این دارائی‌ها وارد تصمیمات مصرفی خانوارها می‌شود و بنابراین تقاضا افزایش می‌یابد. از سوی دیگر بازارهای مالی تحرک می‌گیرند و گسترش می‌یابند و دو پیش فرض مهم رقابت، بهبود می‌یابد.

یکی از روشن‌ترین مثالهای مربوط به فقدان "حق مبادله" دارایی‌ها، مربوط به زمین‌هایی است که در اصلاحات ارضی به کشاورزان واگذار شد. اصلاحات ارضی از این نظر، نقش دوگانه‌ای بازی کرده است. از یک سو به روابط سنتی اقتصادی پایان داده شد و نیروی کار از زمین آزاد شد، از سوی دیگر، امکان مبادله از دارائی‌هایی که با اصلاحات ارضی توزیع مجدد شد، سلب گردید. بر اساس ماده هفدهم قانون اصلاحات ارضی، زمینهای هر ده مورد تقسیم، با توجه به نسق زراعی موجود، سهم‌بندی و به طور مشاع به کشاورزان واگذار می‌شد<sup>(۱)</sup>.

با آن که این قانون پیش‌بینی کرده بود که هرگاه سازمان اصلاحات ارضی صلاح بداند، اراضی ده مورد نظر، نقشه‌برداری و با توجه به موقعیت ارضی، زمینها تقسیم و با توجه به نسق زراعی موجود، به طور مفروز به زارعین واگذار شود، اما در تمام موارد، واگذاری اراضی بطور مشاع انجام گرفت<sup>(۲)</sup>. همچنین بر اساس ماده نوزدهم این قانون، اراضی واگذار شده به زارعان قابل تجزیه نبود و تبدیل اراضی مزروعی در محدوده قانون انجام می‌شد. این قانون تصریح می‌کرد که هر نوع معامله‌ای بر روی اراضی واگذار شده که باعث شود آن اراضی به قطعاتی کوچک‌تر از حداقل تعیین شده برای هر منطقه، تبدیل شود، ممنوع و باطل است. با فوت زارعان وارثان او باید با توافق، ملک را اداره کنند، یا آن را با توجه به شرط یاد شده، به زارع دیگری واگذار کنند. علاوه بر این، هر زارع، تنها می‌توانست تا دو برابر حداقلی که برای زمینهای هر ناحیه تعیین شده است، خریداری کند. همچنین استفاده غیر زارعی از زمینهای یادشده، باید با صلاح‌دید وزارت کشاورزی می‌بود<sup>(۳)</sup>.

تمامی شروط یادشده به نوعی حق مبادله این دارائی‌ها را محدود کرده‌اند. گرچه بسیاری از این موارد عملاً رعایت نشد و حتی بسیاری از زمینهای واگذاری که در حاشیه شهرها بودند، بعدها در قطعات کوچک به فروش رفت. اما مشکلات حقوقی این گونه زمینها، همچنان باقی است.

۵- بنا بر آن چه تاکنون آمد، مسأله حفاظت قانونی از حقوق مالکیت در سه دهه اخیر - یعنی دوران استقرار صنایع بزرگ مقیاس و مدرن و دوران تحولات شدید تکنولوژیک - و بویژه در سالهای پس از انقلاب، با بی‌توجهی عمومی رو به رو بوده است و تمامی شاخص‌های کمی، که نشانگر فعالیت‌های دولت در زمینه حفاظت قانونی از حقوق مالکیت است، روندی پسرؤوانه

۱- آیین‌نامه اصلاحات ارضی، مرداد ۱۳۴۳، وزارت کشاورزی

۲- آیین‌نامه اصلاحات ارضی

۳- [۶۲]، ص ۵۱

داشته‌اند.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که حقوق مالکیت در سالهای اخیر به گونه‌ای گسترده مخدوش بوده است و بدین ترتیب، انتظار جدی از کارکرد درست بازارها نمی‌توان داشت. یکی از نشانه‌های مهم مخدوش شدن حقوق مالکیت، گسترش شدید معاملات غیر رسمی و تحول نهادی "قولنامه" از حالت یک مرحله پیش معامله که در آن طرفین تنها آمادگی و شروط خود را برای معامله اعلام می‌کنند (و در واقع، در نامه‌ای به یکدیگر قول انجام معامله را می‌دهند)، به حالت یک "مبايعه‌نامه" که بیانگر تحقق عملی معامله است، می‌باشد. بر اساس قانون ثبت (ماده ۲۲) معامله تنها آن‌گاه قانونی است که در دفاتر رسمی به ثبت رسیده باشد، اما گسترش شدید معاملات غیر رسمی "قولنامه‌ای" در دهه‌های اخیر به حدی بوده است، که محاکم نیز مجبور شده‌اند سندیت آنها را بپذیرند<sup>(۱)</sup>.

این مسأله نشانگر آن است که چارچوب نهادی و تکنولوژی مربوط به حفاظت از حقوق مالکیت نتوانسته است متناسب با رشد اقتصاد و رشد مبادلات و قراردادهای شهروندان، گسترش یابد. بنابراین از آن جا که اقتصاد به رشد خود ادامه داده است، مردم به ناچار راههایی برای رفع نیازهای مبادلاتی خود اندیشیده‌اند. روشن است که هزینه مبادله در این گونه معاملات بسیار بالاست، بنابراین منافع این دسته از معاملات نیز آنچنان بالا بوده که هزینه مبادله را توجیه کرده و مبادله انجام شده است. از این نکته می‌توان دریافت که بخش بزرگی از نقل و انتقالات دارائی که منافع آنها کمتر از هزینه مبادله بوده است انجام نشده است.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اقتصاد ایران در وضعیت کنونی صرفه‌های بسیاری را که می‌تواند با تخصیص مجدد (بهینه) منابع کسب کند، از دست می‌دهد.



# فصل نهم

## هزینه مبادله و ناقصی بازارها

در فصل پنجم، یکی از علل شکل‌گیری بازارهای متمایل به انحصار در ایران، وجود دوگانگی در بخش عرضه، دانسته شد. آنگاه در فصل ششم، این دوگانگی به فقدان بازارهای مالی یکپارچه و در فصل هشتم، به فقدان حفاظت قانونی گسترده از حقوق مالکیت، نسبت داده شد. در این فصل این مسأله را از دیدگاه هزینه مبادله بررسی می‌کنیم. در واقع، هم نایکپارچگی در بازارهای مالی و هم دوگانگی در صنایع، به وجود هزینه‌های مبادله‌ای بالا، نسبت داده می‌شود و مورد آزمون قرار می‌گیرد. در مجموع نشان داده می‌شود که چگونه هزینه مبادله می‌تواند منجر به عدم احداث بنگاه‌های متوسط و بزرگ مقیاس، به وسیله بخش خصوصی، و سوق یافتن سرمایه‌های آنها به سوی احداث بنگاه‌های کوچک شود. بنابراین وقتی از یک سو، بخش خصوصی تنها تمایل به احداث واحدهای کوچک دارد، و از سوی دیگر، دولت تنها اقدام به احداث واحدهای بزرگ مقیاس و پیشرفته می‌کند، صنایع دوگانه‌ای شکل خواهد گرفت که در یک طرف آنها تعداد فراوانی واحد تولیدی کوچک و با تکنولوژی غیرپیشرفته مشغول به کارند؛ و در طرف دیگر آنها، تعداد اندکی صنایع بسیار بزرگ با تکنولوژیهای پیچیده وجود دارند که غالباً در زیر ظرفیت کار می‌کنند. یا ممکن است اقتصاد تعدادی صنایع مدرن پیشرفته و تعدادی صنایع عقب‌مانده را در کنار یکدیگر به وجود آورد. در هر حالت، نتیجه این دوگانگی در بخش تولید، ظهور تمایلات انحصاری در هر دو دسته از صنایع، یا در هر دو گونه از بنگاه‌هاست.

بدین منظور، در این فصل، نخست به گونه‌ای خلاصه، مفهوم هزینه مبادله روشن می‌شود. آنگاه نگاه مختصری به دیدگاه نهادگرایان جدید در باره هزینه مبادله و گستره کاربردهای آن در اقتصاد انداخته می‌شود. سپس مسأله هزینه مبادله در اقتصاد ایران مورد بررسی قرار خواهد گرفت.



در بررسی هزینه مبادله در اقتصاد ایران، نخست با استفاده از برخی شاخص‌ها، برآوردی از تحولات هزینه مبادله در ایران به دست داده می‌شود؛ آنگاه نقش تحولات هزینه مبادله در گسترش نایکپارچگی در بازارهای مالی ایران مورد آزمون قرار می‌گیرد؛ و سرانجام نقش آن در ایجاد دوگانگی در صنایع ایران، به گونه تجربی بررسی و آزمون خواهد شد. در پیوست این فصل نیز با استفاده از ابزارهای تحلیلی نئوکلاسیک و با به کار گرفتن مفاهیم بسط یافته توسط نهادگرایان، مدلی ارائه خواهد شد که تاثیر هزینه‌های مبادله را بر اندازه بهینه بنگاه تحلیل می‌کند و می‌تواند به عنوان مبنایی نظری برای آزمونهای تجربی این فصل - پیرامون شکل‌گیری بنگاههای کوچک مقیاس در صنایع ایران - تلقی شود.

## ۱ - مفهوم هزینه مبادله

خواه تقسیم کار اجتماعی عامل گسترش مبادله و داد و ستد در جوامع انسانی بوده باشد، یا آن گونه که آدام اسمیت دیده است، «گرایش آدمیان به مبادله یک چیز در برابر چیز دیگر، یا به عبارت دیگر گرایش به مبادله پایاپای که در مردم وجود دارد، تقسیم کار را به وجود<sup>(۱)</sup> آورده باشد، در هر صورت، زندگی اجتماعی بشر بر پایه "مبادله" استوار است. مبادله به آنان این امکان را می‌دهد تا از منافع افزایش بازدهی - که ناشی از گسترش تقسیم کار است - بهره ببرند.

اگر چنین است، پس گسترش مبادله - که به نوبه خود موجب گسترش هرچه بیشتر تقسیم کار می‌شود - می‌تواند به افزایش رفاه بشری بینجامد. اما تحقق هر مبادله‌ای، مستلزم تحمل هزینه‌هایی است. پس گستردگی مبادله - و بنابراین گستردگی منافع حاصل از مبادله - بستگی کامل به هزینه‌های مبادله دارد.

هر مبادله‌ای، به مفهوم نوعی توافق - یا قرارداد - میان دو طرف مبادله است. بنابراین هیچ مبادله‌ای محقق نخواهد شد مگر آن که دو طرف آن انتظار داشته باشند با مبادله، وضعیتشان بهتر شود، و گر نه یک یا دو طرف قرارداد، از توافق سر باز می‌زنند. توافق طرفین قرارداد نیز بستگی به هزینه‌هایی دارد که هر طرف "پیش‌بینی می‌کند" برای تحقق کامل حقوقی که بر اساس قرارداد (نوشته یا نانوشته، رسمی یا غیر رسمی) متعلق به اوست، باید متحمل شود - این هزینه‌ها، جدای از

قیمت یا ارزشی است که برای تحقق شکلی مبادله باید رد و بدل شود. بنابراین، هزینه مبادله در برگیرنده هزینه‌های کسب اطلاعات در باره فروشنده، خریدار، و کیفیت کالا یا خدمتی که مبادله می‌شود، هزینه‌های عقد قرارداد و نظارت بر عملکرد طرف دیگر، و از همه مهمتر، هزینه‌های مربوط به تعریف حقوق مالکیت و تضمین اعمال این حقوق، می‌باشد.

البته در برخورد با هزینه مبادله، از نظر اقتصاددانان و از نظر مورخان اقتصادی، تفاوت‌هایی وجود دارد. اقتصاددانان، هزینه‌های مبادله را تنها از زاویه یافتن راه‌حل‌های کارایی سازمانی برای حل مسائل تولیدی می‌نگرند، در حالی که نظر مورخان اقتصادی به تحول در هزینه‌های سازمان‌دهی اقتصادی و تحول در هزینه‌های تعریف و تضمین حقوق مالکیت معطوف است. به دیگر سخن، حتی هنگامی که اقتصاددان، هزینه‌های مبادله را وارد تحلیل خود می‌کند، میان تأکیدات او و تأکیدات مورخ اقتصادی تفاوت‌های اساسی وجود دارد. «اقتصاددان به تحلیل عملکرد یک اقتصاد در چارچوب مجموعه مفروضی از محدودیت‌ها می‌پردازد؛ در صورتی که مورخ اقتصادی، بر خلاف آن، بر نحوه تغییر این محدودیت‌ها در طول زمان تأکید دارد»<sup>(۱)</sup>. به همین دلیل، در تعریف این دو گروه از هزینه‌های مبادله، نیز تفاوت‌هایی وجود دارد.

از دیدگاه نورث - به عنوان یک مورخ اقتصادی - میزان هزینه مبادله، متأثر از چهار عامل اصلی است<sup>(۲)</sup>:

عامل نخست، هزینه اندازه‌گیری است: اندازه‌گیری ویژگی‌های ارزشمند کالا یا خدماتی که مبادله می‌شود، و اندازه‌گیری عملکرد کارگزاران. این که دقیقاً چه چیزی داد و ستد می‌شود، یا کارگزاران چگونه و در چه دامنه‌ای عمل خواهند کرد، این که حدود حقوق مالکیت تا کجاست، این که اعمال حقوق تا کجا امکان‌پذیر است و ... از جمله مواردی هستند که تعیین آنها مستلزم صرف هزینه (اندازه‌گیری) است.

با این حال، در دنیای واقع، اندازه‌گیری کامل، امکان‌پذیر نیست، چرا که دسترسی به اطلاعات کامل بی‌نهایت هزینه بر است. بنابراین در شکل‌گیری انتظارات طرف‌های قرارداد، در باره هزینه مبادله سه عامل دیگر، نقش ایفا می‌کنند.

عامل دوم، چگونگی فرآیند مبادله است: خویشاوندی، دوستی و آشنایی، موجب محدود

شدن دامنه رفتارهای (فرصت طلبانه) افراد می شود، و بنابراین نیاز به اندازه گیریهای دقیق و روشن ساختن کامل مفاد قرارداد را - که هزینه می برد - کاهش می دهد. نورث، این گونه مبادلات را "مبادلات شخصی" نامیده است. در برابر، مبادلات غیرشخصی هستند که عوامل بازدارنده ای برای بروز رفتار فرصت طلبانه (در صورت سودمند بودن) وجود ندارد و بنابراین لزوم اندازه گیری دقیق و دقت در مفاد قرارداد و پیش بینی تضمین های کافی، افزایش می یابد.

پس از اندازه گیری های لازم، تعاریف دقیق حقوق طرفین، پیش بینی تضمین های لازم - که همگی هزینه بر هستند - و این مسأله که حقوق تعریف شده و تضمین های پیش بینی شده، چگونه اعمال شوند، در انتظارات افراد از هزینه مبادله تأثیر می گذارد (عامل سوم). هرچه چارچوب نهادین و ابزارهای تکنولوژیک که برای اعمال و تضمین حقوق در جامعه، استقرار یافته است، ضعیف تر باشد، احتمال نیاز به صرف هزینه های شخصی برای اعمال حقوق، افزایش می یابد و بنابراین هزینه مبادله نیز افزایش می یابد.

وقتی اقتصاددانان به هزینه مبادله اشاره می کنند، معمولاً به سه عامل فوق نظر دارند. چرا که اقتصاددانان - حتی وقتی هزینه مبادله را وارد تحلیل های خویش می کنند - هنوز فرض رفتاری حداکثر سازی منفعت را، در نظر می گیرند. یعنی اگر تقلب، سودمند باشد؛ یا گرفتن سواری مجانی امکان پذیر باشد؛ یا بیرون کردن رقیب از بازار، امکان پذیر باشد؛ یا کاهش کیفیت محصول سود را افزایش دهد و ...، فرد یا بنگاه از این فرصت ها استفاده خواهد کرد. در چارچوب نئوکلاسیکی، آنچه رفتار فرد را محدود می کند، قواعد و ضمانت های اجرایی آنهاست و نه ارزشهای اخلاقی.

اما نورث به عنوان یک مورخ اقتصادی، عامل دیگری (چهارم) را نیز در هزینه مبادله مؤثر می داند. او معتقد است، عامل ایدئولوژی، می تواند هزینه های اندازه گیری، و تعریف، تضمین و اعمال حقوق را کاهش دهد. ایدئولوژی باعث می شود شخص از بسیاری از فرصت هایی که برای سواری مجانی پیش می آید، بهره نگیرد. حدی که فرد حاضرست از سواری مجانی بهره نگیرد، بیانگر قدرت ایدئولوژی است، و این نیز بستگی به شدت اعتقادات شخص به عادلانه بودن ترتیبات قراردادی جامعه دارد. این اعتقاد نیز، در جای خود، از آموزش، تبلیغات و سمبل ها تأثیر می پذیرد<sup>(۱)</sup>

به نظر می‌رسد برای اهداف تحلیلی این فصل، همین اندازه روشن شدن مفهوم هزینه مبادله کافی است. اما تذکر این نکته لازم است که آنچه ما در بخشهای آینده، به عنوان هزینه مبادله مطرح می‌کنیم، ناظر بر سه عامل نخست است. به عبارت دیگر تحلیلهای این فصل در چارچوب اقتصاد نئوکلاسیک و با استفاده از ابزارهای تحلیلی آن، انجام می‌شود. تنها تفاوتی که وجود دارد این است که فرض مرسوم صفر بودن هزینه‌های مبادله سست می‌شود و هزینه‌های مبادله نیز - مثل هزینه بقیه نهاده‌های تولید - وارد فرایند تصمیم‌گیری کارگزاران اقتصادی (در این جا، بنگاهها) می‌شود.

## ۲- هزینه مبادله و اقتصاد نهادگرا

همان گونه که پیشتر آمد، هدف این فصل بررسی نقش هزینه مبادله در تصمیمات بنگاهها در باره حجم بنگاه می‌باشد، با این منظور که بتوان شکل‌گیری آن دسته از صنایع را در اقتصاد ایران، که توزیع بنگاهها در آنها - از نظر حجم بنگاه، تکنولوژی و تولید - ناهمگون است و بنابراین مستعد دور شدن از رقابت هستند، توضیح داد. اما کاربرد این مفهوم - در کنار مفاهیم بسیار دیگر - در اقتصاد نئوکلاسیک و گسترش قدرت توضیح‌دهی تئوریهای مرسوم، عمدتاً مرهون تلاشهای دو دهه اخیر اقتصاددانانی است که ویلیامسون و دیگران دست آورد فکری آنان را، اقتصاد نهادگرایی جدید (*NIE*)<sup>(۱)</sup> نام نهاده‌اند<sup>(۲)</sup>. بنابراین، از آن جا که تحلیل این فصل مبتنی بر رهیافتی است که از *NIE* اقتباس شده است، اشاره به برخی موضوعات اصلی و مفاهیمی که *NIE* بر روی آنها متمرکز شده است، ضروری می‌نماید.

ادبیات *NIE* در برگیرنده گستره وسیعی از موضوعات قدیمی و جدید است. مثلاً بخشی از نوشته‌های *NIE* مربوط به "نهادها" و عوامل تعیین‌کننده آنها - که موضوع مطالعه *NIE* هستند - می‌باشد. نوشته‌های دیگر، موضوعات متنوعی را در بر می‌گیرند: تحلیل ثرّمهای رفتاری، اتحاد افراد دارای سلیقه‌ها و ترجیحات مختلف در ائتلافات انتخاباتی، تشکیل گروههای همسود<sup>(۳)</sup>، مشکلات و پیش‌نیازهای کنش جمعی<sup>(۴)</sup>، هزینه‌های مبادله، تئوری سازمان، محدودیت عقلانیت رفتار انسانی، پیدایش قواعد تجربی<sup>(۵)</sup> برای تصمیم‌گیری بنگاه، عوامل تعیین‌کننده ساختار بنگاه،

1- The New Institutional Economics

۲- [۱۲۷]، ص ۱۰۱.

3- interest group

4- collective action

5- rules of thumb

مشکلات همکاری، رفتار رانت جویی<sup>(۱)</sup>، تحولات تکنولوژیک و رابطه اش با تحولات نهادی، و عوامل تعیین کننده و نتایج حقوق مالکیت. همچنین مطالعات میان رشته ای فراوانی هستند که گفت و گوی میان روانشناسان، جامعه شناسان، حقوق دانان، عالمان سیاست و اقتصاددانان را گسترش داده است<sup>(۲)</sup>.

بطور کلی هدف NIE آن است که عوامل تعیین کننده نهادها و تکامل آنها را در طول زمان توضیح دهد. همچنین کارایی اقتصادی و نیز تبعات توزیعی آنها را ارزیابی کند. به دیگر سخن، در اقتصاد نئوکلاسیک مرسوم، ترجیحات فردی، فرصت های تکنولوژیکی، موهبت های سرمایه ای، فیزیکی و انسانی و سرانجام فرصت های بازار ثابت فرض شده است. در واقع، چارچوب نهادی، همواره معین انگاشته شده است، و در بسیاری از موارد با فرض «ثبوت شرایط دیگر» نادیده گرفته شده است. NIE در پی آن است که چارچوب تحلیلی نئوکلاسیک را گسترش داده و تحول در این فروض (تحول در نهادها) را نیز در تحلیل بگنجانند.

تفاوت اصلی NIE از مکتب نهادگرای قدیمی<sup>(۳)</sup> این است که (با واژگان روش شناختی لاکاتوس<sup>(۴)</sup>) NIE در چارچوب برنامه پژوهشی مرسوم نئوکلاسیک، دست به بسط های تئوریک می زند، تا توانائی های علم اقتصاد مرسوم را در توضیح پدیده هایی که تا کنون غیر قابل فهم بودند، افزایش دهد. در حالی که تحلیل های مکتب نهادگرای قدیمی کاملاً از چارچوب مرسوم نئوکلاسیک، خارج و در پی برانداختن آن بود. آن گونه که Longlois اشاره می کند: «مسأله بسیاری از نهادگرایان پیشین این بود که آنها اقتصادی می خواستند که نهادها نیز در آن وجود داشته باشند، اما بدون تئوری؛ مسأله بسیاری از نئوکلاسیک ها این است که آنها تئوری اقتصادی می خواهند، بدون نهادها؛ اما آنچه اقتصاد نهادگرای جدید می کوشد انجام دهد، این است که اقتصادی به وجود بیاورد که در آن هم تئوری وجود داشته باشد و هم نهادها<sup>(۵)</sup>».

اما اقتصاد نهادگرای جدید، مجموعه یکنواخت و همگنی از دانش فراهم نیاورده است. گرچه چشم انداز آن اصولاً اقتصاد خردی است، اما در این راه از تکنیک ها و مفاهیم و روشهای متفاوتی

1- rent seeking

۲- [۱۰۱]، ص ۳.

3- Institutional School

4- Lakatos

۵- [۸۷]، ص ۵.

بهره می‌گیرد. بنابراین هنوز اتفاق نظری در باره دامنه موضوعاتی که در *NIE* گنجانده می‌شود، وجود ندارد. با این حال، برخی نوشته‌ها، *NIE* را عمدتاً در برگیرنده دورویکرد عمومی و گسترده می‌دانند<sup>(۱)</sup>: رویکرد هزینه‌های مبادله و اطلاعات<sup>(۲)</sup>، و نظریه کنش جمعی<sup>(۳)</sup>.

از آن جا که تحلیل قسمت بعدی این فصل با استفاده از مفاهیم مربوط به رویکرد هزینه مبادله و اطلاعات انجام خواهد شد، اشاره مختصری به موضوعات و دیدگاه‌های مختلف این رویکرد، مفید است.

یکی از موضوعات این رویکرد مربوط است به نقش هزینه‌های مبادله در سازمان اقتصادی. کار اصلی در این باره، به وسیله الیور ویلیامسون<sup>(۴)</sup> انجام شده است که مفاهیم عقلانیت محدود<sup>(۵)</sup> و رفتار فرصت طلبانه<sup>(۶)</sup> را با هم ترکیب کرده است. فرضیه عمومی این دیدگاه این است که نهادها ترتیبات حداقل‌کننده هزینه مبادله هستند و با تحول در طبیعت و منابع هزینه‌های مبادله و نیز تحول در ابزارها و تکنولوژی حداقل‌سازی این هزینه‌ها، نهادها شکل می‌گیرند و تکامل می‌یابند<sup>(۷)</sup>. موضوع دوم در این رویکرد مربوط به دیدگاه "حقوق مالکیت" است. مباحثی که در فصل هشتم مطرح شد، با استفاده از برداشتها و مفاهیم این دیدگاه بسط یافته‌اند. از نویسندگان پیشرو در نگرش حقوق مالکیت، می‌توان *Coase*، *Demsetz*، و *Alchian* را نام برد. این دیدگاه، توضیح می‌دهد که چگونه شرایط تکنولوژیکی و دیگر شرایط مثل آثار خارجی آشکار، می‌تواند منجر به پیدایش انواع ساز و کارهای نهادین برای درونی کردن آثار خارجی شود.

این ساز و کارهای نهادین، به عنوان "حقوق مالکیت" شناخته شده‌اند. وجود حقوق مالکیت باعث کاهش برخوردها می‌شود و همکاری را تسهیل می‌کند که نتیجه آن، کاهش هزینه‌های مبادله است. بنابراین اکنون کارگزار اقتصادی نه تنها با توجه به محدودیت‌هایی که تئوری سنتی

۱- [۱۰۱]، ص ۱۰.

2- transaction and information costs

3- theory of collective action

4- Oliver Williamson

۵. bounded rationality به این مفهوم که حتی اگر فرض کنیم فرد آگاهانه سعی می‌کند عقلایی رفتار کند، در عمل با محدودیت‌هایی در دسته‌بندی و حل مسائل پیچیده و نیز در پردازش اطلاعات (دریافت، ذخیره، بازیافت و انتقال) رو به روست. [۱۲۷]، ص ۱۴۰

۶. opportunistic behavior به مفهوم گسترده منفعت طلبی شخصی، وقتی منفعت طلبی همراه با نیرنگ را نیز در بر بگیرد. [۱۲۷]، ص ۱۴۰. ۷- [۱۲۸]، ص ص ۹۰-۱۱۶، و [۱۲۷].

نئوکلاسیک برمی‌شمارد - مثل محدودیت‌های تکنولوژیک، محدودیت‌های بودجه‌ای و ... - بلکه همچنین با توجه به محدودیت‌های نهادی تصمیم‌گیری می‌کند. همان‌گونه که در فصل هشتم دیدیم و نیز همان‌گونه که در قسمت بعدی همین فصل خواهیم دید، وقتی هزینه مبادله وجود دارد، راه حل‌های کارای متفاوتی به دست می‌آید.

بنابراین، در سیستم‌های مختلف حقوق مالکیت - که هزینه‌های مبادله متفاوتی وجود دارد - راه حل‌های کارای متفاوتی به دست خواهد آمد. بدین ترتیب، نگرش حقوق مالکیت نیز از طریق مسأله هزینه مبادله با مسائلی همچون شکل سازمان‌بنگاه، اهمیت نسبی بازارها و تکامل و قدرت نهادهای نابازاری و ... سر و کار پیدا می‌کند<sup>(۱)</sup>. اما نکته‌ای که در ادبیات حقوق مالکیت نقش کلیدی دارد قضیه کوز است، که در غیاب هزینه‌های مبادله، حداقل، نقش حقوق مالکیت این است که از طریق گفت و گو و چانه‌زنی، به نتایج قراردادی کارآ می‌انجامد.

نگرش سومی را که در رویکرد عمومی هزینه مبادله و اطلاعات، شکل گرفته است، می‌توان نگرش "هزینه اطلاعات" خواند. این نگرش، قضیه کوز را با توجه به مسأله اطلاعات ناقص و مخصوصاً "عدم تقارن در اطلاعات"<sup>(۲)</sup> نقد می‌کند. عدم تقارن اطلاعات وقتی وجود دارد که اطلاعات دو طرف قرارداد، در باره موضوع، یکسان نباشد. این مسأله بویژه وقتی رخ می‌نماید که اطلاعات لازم، چیزی بیش از اطلاعات عمومی باشد. بنابراین، همان‌گونه که Stiglitz می‌گوید، هزینه‌های اطلاعات نوع ویژه یا شکل خاصی از هزینه‌های مبادله هستند<sup>(۳)</sup>. وقتی مجموعه اطلاعات موجود برای یکی از طرفین قرارداد با اطلاعات موجود برای طرف دیگر یکسان نیست، یکی از طرفین ممکن است بتواند دست به "رفتار فرصت‌طلبانه‌ای" بزند تا منافع خود را - به زیان طرف دیگر - افزایش دهد. البته طرف دیگر نیز می‌تواند دست به خبر نیوشی و کسب اطلاعات بزند تا زیان خود را حداقل کند، اما چنین کاری مستلزم صرف هزینه است.

دو مسأله‌ای که بطور خاص با مسأله عدم تقارن اطلاعات مربوط می‌شوند، مسأله خطر محتمل اخلاقی<sup>(۴)</sup>، یا "تشدید خطر" و مسأله "انتخاب نامساعد"<sup>(۵)</sup> است. هر دوی این مسائل، نخست

۱- [۷۴]، و [۱۲۸]، فصل ۱ تا ۵

2- asymmetries in information

۳- [۱۰۱]، ص ۱۲.

4- moral hazard

5- adverse selection

در حوزه بازارهای بیمه شناسایی شده‌اند، اما در بسیاری از مواردی که عدم تقارن اطلاعات وجود دارد، قابل کاربرد هستند. هنگامی که یک برنامه بیمه‌ای با یک حق بیمه معین از سوی یک بیمه‌گر اعلام می‌شود، قاعدتاً تنها کسانی این برنامه را می‌پذیرند و خود را بیمه می‌کنند (بیمه‌گزاران) که زیان انتظاری‌شان - اگر بیمه نشوند - بیش از حق بیمه پرداختی باشد. بنابراین بیمه‌گر باید مسأله انتخاب نامساعد - که ممکن است در تصمیماتش رخ دهد - و هزینه‌های احتمالی آن را به هزینه‌های خود بیفزاید. همچنین این احتمال وجود دارد که رفتار بیمه‌شدگان قبل و بعد از بیمه شدن تفاوت داشته باشد. به این معنی که ممکن است بیمه‌شدگان پس از بیمه شدن، رفتار پرخطرتر از خود بروز دهند - به دلیل اطمینان از جبران زیان‌شان توسط بیمه‌گر. بنابراین ممکن است خطر واقعی، با آنچه بیمه‌گر پیش‌بینی کرده است، متفاوت باشد (تشدید خطر بعد از اجرای برنامه بیمه‌ای).

بطور کلی بسط اقتصاد هزینه مبادله و اطلاعات، بیشتر برای توضیح و تحلیل چگونگی انتخاب قرارداد انجام شده است. یکی از زمینه‌های مهم کاربردی این رویکرد، مربوط به توضیح مسأله انتخاب قرارداد در میان مالکان عوامل مختلف تولید است. از آن جا که موهبت‌های یک جامعه بطور برابر میان افراد جامعه توزیع نشده است و نیز از آن جا که صرفه‌های مقیاس و تخصص بسیار اهمیت دارند، مالکان عوامل تولید مجبور به مبادله و بنابراین فعالیت در چارچوب قراردادها هستند. این رویکرد توضیح می‌دهد که چگونه انواع قراردادها - مثل قراردادهای سهم‌بری، اجاره، دستمزد و ... - با توجه به هزینه مبادله، شکل می‌گیرند یا تحول می‌یابند.

همچنین کاربرد اقتصاد هزینه مبادله و اطلاعات، در زمینه توضیح و تشخیص عوامل مؤثر بر اهمیت نسبی فعالیت‌های بازاری و نابازاری، و نهادها و چگونگی تحول آنها، گسترش وسیعی یافته است. در این زمینه، بیش از همه کارهای ویلیامسون روشن‌گر بوده است. در این باره، تأکید ویلیامسون بر موازنه کارایی میان صرفه‌هایی است که از یک سو، از تخصص و مبادله بازاری برای بنگاه حاصل می‌شود، و صرفه‌هایی که از سوی دیگر، از سازمان، سلسله مراتب و هماهنگی درون بنگاه - در واقع از طریق کاهش امکان رفتارهای فرصت‌طلبانه و بنابراین کاهش هزینه مبادله - نصیب بنگاه می‌شود<sup>(۱)</sup>. در قسمت پایانی این فصل که مسأله تأثیر هزینه مبادله بر مقیاس بنگاهها



در ایران آزمون می‌شود، از همین دیدگاه ویلیامسون - و تحلیل‌های کاربردی که بر این اساس انجام شده است - سود می‌جوییم.

پیش از آن که این قسمت را به پایان ببریم، نگاه کوتاهی نیز به رویکرد عمومی دوم در NIE - یعنی نظریه کنش جمعی - می‌اندازیم. توجه اصلی این نظریه، به کالاهای عمومی یا جمعی است. در این مورد، منظور از کالاهای جمعی نه تنها کالاهای فیزیکی همچون بزرگراهها، آلودگی، پارکها، و یا کالاهای غیر فیزیکی همچون دفاع و امنیت می‌باشد؛ بلکه مفاهیم انتزاعی همچون حداقل دستمزد، قیمت‌گذاری، تعرفه‌بندی، پرداخت یارانه، نرخ مالیات و هر قاعده یا سیاستی که بر تصمیمات واحدها و کارگزاران اقتصادی تأثیر بگذارد، نیز کالای عمومی یا جمعی محسوب می‌شود<sup>(۱)</sup>.

در واقع، کالاهای عمومی‌ای که موضوع نظریه کنش جمعی می‌باشند، دارای دو مشخصه اصلی هستند: (الف) غیرقابل مستثنی‌سازی<sup>(۲)</sup>، یعنی به دلیل بی‌نهایت بودن هزینه‌های مستثنی‌سازی و تخصیص، نمی‌توان منافع آنها را به عده خاصی تخصیص داد و آنها را از دیگران مستثنی ساخت؛ و (ب) "مشترکاً قابل مصرف"<sup>(۳)</sup>، یعنی ماهیت آنها به گونه‌ای است که همه می‌توانند بطور مشترک و همزمان از منافع آنها بهره‌مند شوند. در حالت (ب) ممکن است هنگام مصرف مشترک، پدیده ازدحام رخ دهد یا ندهد. بر این اساس، بطور کلی می‌توان دو گروه کالاهای عمومی را که موضوع کنش جمعی هستند، تشخیص داد. نخست، کالاهای غیرقابل مستثنی‌سازی و مشترکاً قابل مصرف و بدون پدیده ازدحام، که می‌توان آنها را کالاهای عمومی محض نامید، مثل دفاع ملی، ریشه‌کنی بیماری‌های واگیردار، کاهش مالیات‌های عمومی، سوبسیدهای کشاورزی و ... دوم، کالاهای غیرقابل مستثنی‌سازی و مشترکاً قابل مصرف اما دارای پدیده ازدحام. منابعی که در تملک عمومی جامعه است (دارایی‌های عمومی) مثل زمین‌های مرتع آزاد، حمل و نقل در کانالها و رودخانه‌ها، خیابانهای شهری، حق قیمت‌گذاری انحصاری و ... از جمله کالاهای عمومی نوع دوم می‌باشند.

نظریه کنش جمعی در پی آن است که توضیح دهد چرا مجموعه معینی از افراد دارای نفع شخصی ممکن است در تصمیم‌گیری و انجام فعالیت‌هایی که بطور جمعی برای آنها سودمند است

در تصمیم برای همکاری یا عدم همکاری، و مشارکت یا عدم مشارکت در تولید دو نوع کالای عمومی (یادشده) موفق شوند یا شکست بخورند. در واقع نظریه کنش جمعی در پی آن است که اعمال و نتایج جمعی را بر حسب انگیزه‌های فردی توضیح دهد. مفهوم کلیدی در این دیدگاه، مسأله "سواری مجانی" و چگونگی حذف آن در فرایندهای تصمیم‌گیری جمعی است. در واقع، نظریه کنش جمعی نشان می‌دهد که چگونه افراد برای گرفتن سواری مجانی در فعالیتها یا تصمیمات جمعی، دست به تشکیل گروههای همسود می‌زنند و این گروهها سرانجام به نوعی سازمان اجتماعی تبدیل می‌شوند که می‌توانند موجب شکست کنش‌های جمعی و انعطاف‌ناپذیری و سخت‌پایی نهادی<sup>(۱)</sup> شوند. بر این اساس، نظریه کنش جمعی به توضیح چگونگی روابط گروههای همسود با دولت می‌پردازد و چگونگی تأثیر گروههای همسود را، از طریق رفتارهای رانت جویانه، بر سیاست‌گذاری عمومی، تحلیل می‌کند.

### ۳- رقابت و هزینه مبادله در اقتصاد ایران

پیشتر - در فصل ۵ - دوگانگی در بخش عرضه، به عنوان نخستین مانع شکل‌گیری گسترده بازارهای رقابتی در ایران برشمرده شد. در همان‌جا نیز اشاره شد که براساس نظریات ویلیامسون و برخی دیگر از نهادگرایان (نظیر *Deroover* و *Townsend*) علت گسترده‌ی بنگاهها و مزارع خانوادگی در کشورهای جهان سوم - و در واقع علت شکل‌گیری گسترده بنگاههای کوچک مقیاس، توسط بخش خصوصی، در این‌گونه کشورها - وجود هزینه‌های مبادله‌ای سنگین در این کشورها می‌باشد. همچنین در فصل ۶، فقدان بازارهای مالی یکپارچه و گسترده را مهم‌ترین عامل پیدایش این دوگانگی دانستیم.

اکنون نوبت آن است که این مدعیات را برای اقتصاد ایران به دست آزمون تجربی بسپاریم. در واقع در این قسمت، تأثیر هزینه مبادله بر ساختار دوگانه صنایع - و بنابراین بر ساختار غیررقابتی بازارهای ایران - را هم بطور مستقیم از طریق بررسی تأثیر آن بر اندازه بنگاهها، و هم بطور غیرمستقیم از طریق تأثیر آن بر گسترش نایکپارچگی بازارهای مالی، مورد آزمون قرار دهیم. بنابراین در این قسمت، پس از بررسی کوتاهی پیرامون روند احتمالی هزینه‌های مبادله‌ای در

ایران، ابتدا به تحلیل نظری ارتباط هزینه مبادله با نایکپارچگی بازارهای مالی پرداخته و سپس این ارتباط بطور تجربی برای اقتصاد ایران آزمون می‌شود. نتایج این بررسی حاکی از آن است که هزینه مبادله موجب گسترش نایکپارچگی بازارهای مالی - و از این طریق، بطور غیرمستقیم، موجب شکل‌گیری بازارهای غیررقابتی - می‌شود. سپس تأثیر مستقیم هزینه‌های مبادله، بر شکل‌گیری بنگاههای کوچک‌مقیاس در اقتصاد ایران - و بنابراین بر دوگانگی صنایع - مورد آزمون قرار می‌گیرد. آزمونهای این قسمت، از یک سو با تحلیل‌های ویلیامسون و دیگر نهادگرایان، و از سوی دیگر با یک تحلیل نظری پیرامون تأثیر هزینه مبادله بر مقیاس بنگاهها - که در پیوست فصل ۹ آمده است - پشتوانه نظری می‌یابد. نتایج این آزمونها نیز مؤید تأثیر مستقیم هزینه مبادله در ایجاد دوگانگی - و بنابراین رفتارهای غیررقابتی - در صنایع ایران است.

### الف - تحولات هزینه مبادله در ایران

همان‌گونه که در آغاز این فصل آمد، مفهومی که از هزینه مبادله مورد توجه است، گسترده‌ترین مفهومی است که در برگیرنده ریسک، عدم تقارن اطلاعات، هزینه‌های مربوط به حفاظت از حقوق مالکیت و ... می‌باشد. در واقع می‌توان گفت این گونه هزینه‌ها در تابع تولید اصلی بنگاه (تابع تولید حاصل از روابط فنی تولید) وجود ندارند، اما عملاً در فرایند تولید، خود را - خواه به صورت پیش‌بینی شده یا نشده - بر بنگاه تحمیل می‌کنند. شاید به صورت انفرادی، بتوان این گونه هزینه‌ها را از هزینه‌های اصلی بنگاهها تفکیک کرد. اما بخش بزرگی از هزینه‌های مبادله، اصولاً در هزینه‌های بنگاهها منعکس نمی‌شود. مثلاً هزینه اضافی که بنگاه برای کنترل رفتار فرصت‌طلبانه می‌پردازد، قابل برآورد است، اما زیان کاهش محصولی که بنگاه در نتیجه رفتار فرصت‌طلبانه (مثلاً) کارگران متحمل می‌شود، در هزینه‌ها منعکس نمی‌گردد. همچنین هزینه‌های مبادله در بسیاری مواقع بر فرایند تصمیم‌گیری کارگزاران تأثیر می‌گذارد، بدون آن که پس از تحقق تصمیمات، نشان داده شوند. مثلاً وقتی کارفرمایی برای گریز از هزینه‌های مبادله، تصمیم به احداث بنگاهی در مقیاس کوچک می‌گیرد، هزینه‌های مبادله‌ای که بر تصمیم او تأثیر گذارده‌اند، هیچ‌مابه‌ازاء عینی ندارند.

بنابراین برای آگاهی از وضعیت هزینه‌های مبادله در سطح کل اقتصاد، چاره‌ای جز توسل به برخی شاخص‌های عمومی - که تغییرات آنها می‌تواند نشانه‌ای از تغییرات هزینه مبادله باشد -

نداریم. مثلاً هزینه‌های امور عمومی دولت، در برگیرنده هزینه‌هایی است که مربوط به وظایف سنتی و اولیه دولت است. هزینه‌های ثبت اسناد و املاک، هزینه‌های مربوط به اطلاع رسانی عمومی، هزینه‌های دستگاهها و سازمانهای عمومی دولت (که قوانین عمومی کشور را اجرا می‌کنند)، هزینه‌های مربوط به نظم و امنیت داخلی، هزینه‌های قانون گذاری و دستگاه قضایی کشور و ... همگی هزینه‌هایی هستند که ریسک و عدم اطمینان را در جامعه کاهش می‌دهند، موجب گسترش اطلاعات و نیز حفاظت از حقوق مالکیت می‌شوند. بنابراین تحول در این گونه هزینه‌ها می‌تواند نشانه‌ای از تحول در وضعیت هزینه مبادله در ایران باشد.

به همین ترتیب شاخص‌های دیگری همچون معاملات ثبت شده، مراجع قضایی، پرونده‌های بررسی و مختومه شده در دستگاه قضایی، تعداد دعاوی مربوط به چک و ... می‌تواند بیانگر تحول در هزینه‌های مبادله باشد. بنابراین برای نشان دادن روند تحولات هزینه مبادله در اقتصاد ایران، به روند برخی از این شاخص‌ها - که عمدتاً همان شاخصهای مربوط به حفاظت از حقوق مالکیت هستند - اشاره می‌کنیم.

نسبت هزینه‌های امور عمومی در بودجه دولت، به تولید ناخالص داخلی، می‌تواند بیانگر درصدی باشد که جامعه از مجموع هزینه‌های خود صرف کاهش ریسک، گسترش اطلاعات، ایجاد امنیت، حفاظت از حقوق مالکیت و ... می‌کند. بنابراین کاهش این نسبت می‌تواند نشانه‌ای از افزایش هزینه مبادله در جامعه باشد (البته ممکن است این کاهش، ناشی از تحولات تکنولوژیک هزینه اندوز باشد، اما با توجه به آن که هر پیشرفت تکنولوژیک، باعث ایجاد آثار خارجی جدیدی در تولید می‌شود و بنابراین گسترش دامنه حفاظت از حقوق مالکیت نیز ضرورت می‌یابد، می‌توان گفت تحول تکنولوژیک نه تنها ضرورتاً باعث کاهش هزینه‌های یادشده نمی‌شود بلکه ممکن است افزایش آنها را نیز ضروری سازد).

شکل (۹ - ۱) نسبت هزینه‌های امور عمومی را به تولید ناخالص داخلی نشان می‌دهد. همان گونه که ملاحظه می‌شود، این نسبت پس از یک دوره افزایش، در دو دهه اخیر دارای یک روند عمومی نزولی بوده است. بنابراین می‌توان انتظار داشت که هزینه‌های مبادله در طول این دوره، رو به افزایش بوده باشد. با توجه به آن که در این دوره، از یک سو ناکارایی دستگاه اداری دولت افزایش یافته است، و از سوی دیگر، جامعه با تحولات سیاسی و اجتماعی عمیقی - که قاعدتاً برخوردهای منافع و حقوق افراد را افزایش می‌دهد - رو به رو بوده است، می‌توان نتیجه

گرفت که هزینه مبادله، حتی بیش از آنچه از روند شکل (۹ - ۱) استنباط می‌شود، افزایش یافته است.

روند عمومی این افزایش را به خوبی می‌توان در شکل (۹ - ۷) ملاحظه کرد. دعاوی حقوقی مربوط به چک که در دستگاه قضایی کشور مطرح می‌شود، یکی از جلوه‌های بارز هزینه‌های مبادله است<sup>(۱)</sup>. افزایش این گونه دعاوی - خواه ناشی از نامعین بودن یا تضمین‌نشده‌گی جایگاه قانونی چک باشد، و خواه ناشی از اختلاف طرفین در قراردادی باشد که مبنای چک بوده است (که این نیز در جای خود ناشی از تعریف یا تضمین ناشدگی کامل حقوق موضوع قرارداد است) - نشانگر افزایش هزینه مبادله است. در شکل (۹ - ۲)، نمودار  $B$  بیانگر نسبت پرونده‌های مربوط به چک، به کل پرونده‌های بررسی شده در سیستم قضایی کشور است. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، این نسبت در دو دهه اخیر روندی صعودی داشته است. به همین ترتیب، در نمودار  $A$ ، نسبت دعاوی حقوقی مربوط به چک، به تعداد معاملات ثبت شده در کشور<sup>(۲)</sup> نشان داده شده است. ثبت رسمی معاملات، نوعی تعریف و تضمین قانونی برای حقوق طرفین قرارداد به وجود می‌آورد. اکنون اگر افزایش دعاوی چک‌ها، مربوط به معاملات ثبت شده باشد، نشانگر آن است که ثبت رسمی معاملات، عملاً نقش قاطعی در حفاظت قانونی از حقوق مالکیت نداشته است و حقوق همچنان مخدوش بوده است. همچنین اگر افزایش دعاوی چک‌ها مربوط به معاملات ثبت نشده باشد، نشانگر آن است که مبادلات و قراردادهای غیر رسمی (در مقابل رسمی) افزایش یافته است و بنابراین حقوق طرفین این گونه قراردادها، از تعریف و تضمین قانونی برخوردار نیست. بنابراین در هر حالت، افزایش نسبت دعاوی چک‌ها به معاملات ثبت شده، نشانه‌ای از افزایش هزینه مبادله است. پس با توجه به نمودار  $A$  نیز می‌توان نتیجه گرفت که هزینه مبادله در دو

۱- باید توجه کرد که چک‌های برگشتی در اتاق پایاپای بانک مرکزی، یک شاخص اقتصادی برای پیش‌بینی روند تحولات یک دور تجاری است. اما آنچه در این جا مورد نظر ماست، چکهایی است که نه تنها برگشت خورده است، بلکه به دلیل وجود اختلافات حقوقی، به دادگاه کشانده شده است. تغییرات چک‌های برگشتی نوع اول تابع شرایط اقتصادی (رونق و رکود) است ولی تغییرات دعاوی چک در دادگاهها، اصولاً تابع عوامل دیگری غیر از شرایط اقتصادی است (گرچه از شرایط اقتصادی نیز تأثیر می‌پذیرد).

۲- این معاملات، شامل معاملات قطعی (منقول و غیرمنقول)، معاملات با حق استرداد (هر عقدی که موضوع آن مال غیرمنقولی باشد که به عنوان وثیقه دین یا حسن انجام تعهد در اختیار بستانکار قرار داده شود)، معاملات ذمه (حقی که شخصی به عهده دیگری دارد)، و معاملات اجاره‌ای، که در دفاتر ثبت اسناد و املاک کشور به ثبت رسیده‌اند، می‌شود. بنابراین، وکالتنامه‌ها، گواهی امضاها و سایر معاملات، مستثنی شده‌اند.

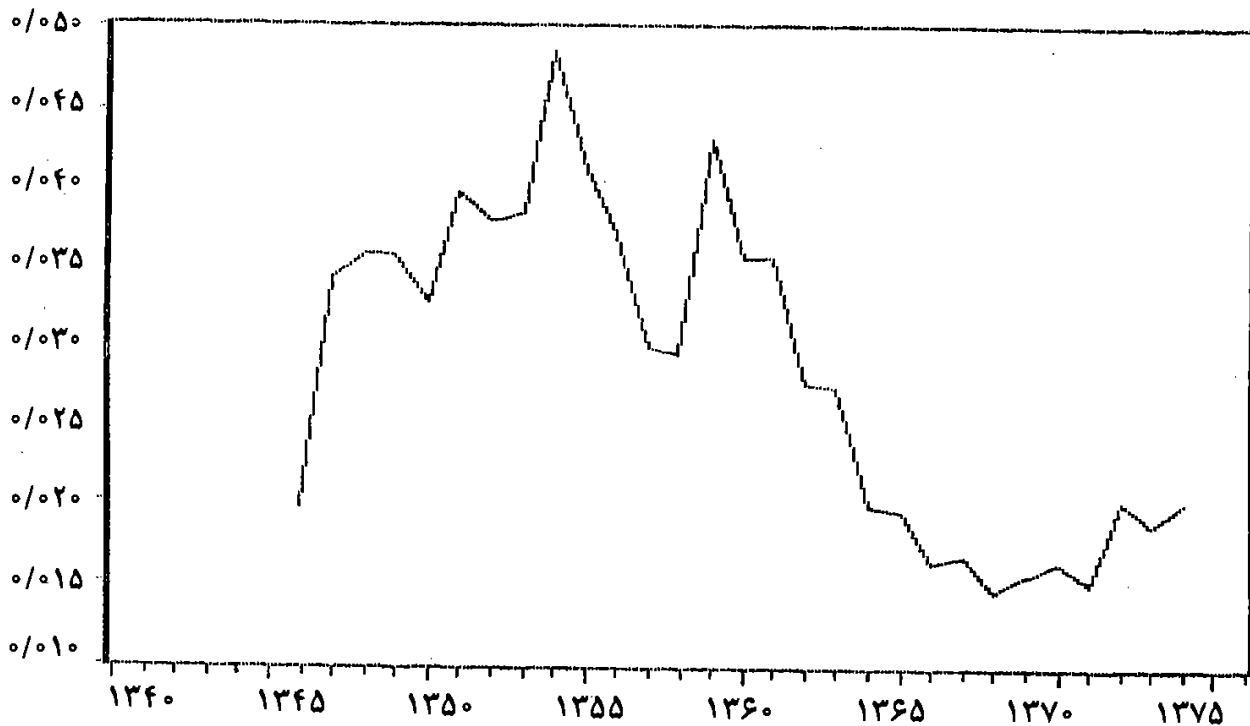
دهه اخیر رو به افزایش بوده است.

روندهای شکل (۹ - ۳) نیز این نتایج را تأیید می‌کنند. در این شکل نسبت جمعیت به تعداد معاملات ثبت شده (نمودار  $B$ )، و نسبت جمعیت به پرونده‌های مختومه در دستگاه قضایی کشور (نمودار  $A$ ) نمایش داده شده است. اگر سیستم قضایی کشور به گونه‌ای باشد که دعاوی مطروحه، به سرعت و با هزینه فرصتی معقول مورد رسیدگی قرار گیرند، افزایش جمعیت در برابر پرونده‌های مختومه (بررسی شده) در دستگاه قضایی کشور، نشانه‌ای از کاهش برخوردهای منفعتی و کاهش اختلاف در قراردادها است و بنابراین نشانه‌ای است از کاهش هزینه مبادله. اما در شرایط فعلی که سیستم قضایی ایران بسیار ناکارآمد است و هر ساله صدها هزار پرونده معوقه از سالهای قبل وجود دارد، و شواهد اجتماعی نیز حاکی از نقص و تداخل قوانین - و بنابراین افزایش برخوردهای منفعتی میان افراد - است، افزایش نسبت جمعیت به پرونده‌های مختومه را می‌توان نشانه‌ای از افزایش هزینه مبادله دانست. چرا که از یک سو با افزایش جمعیت، دعاوی مطروحه در سیستم قضایی متراکم‌تر می‌شود و بنابراین دقت رسیدگی به پرونده‌ها کاهش می‌یابد و باعث مخدوش شدن حقوق مالکیت می‌گردد - مثلاً همان‌گونه که در فصل پیشین آمد، در سال ۶۵، هر قاضی به طور متوسط ۹۵۱ پرونده را مختومه کرده است (یعنی با ۳۰۰ روز رسمی در سال، یک قاضی در هر روز، مراحل مطالعه، تحقیق و رسیدگی و صدور حکم ۳/۱۷ پرونده را انجام داده است) - از سوی دیگر، ناکارآمدی دستگاه قضایی، باعث می‌شود که مردم اصولاً اختلاف حقوقی خود را از راه‌های دیگر (غیر رسمی) حل کنند، که در این حالت نیز امکان مخدوش شدن حقوق مالکیت شدیداً افزایش می‌یابد.

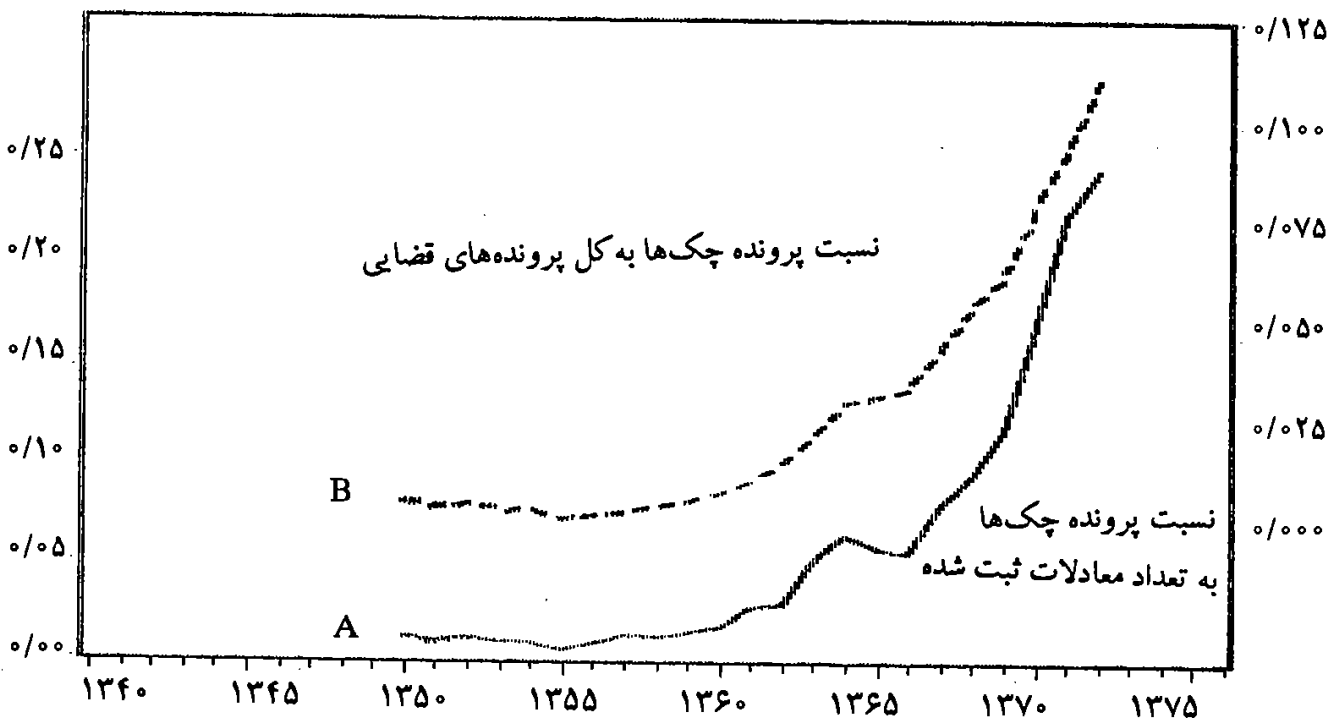
بنابراین، روند صعودی نمودار  $A$  در شکل (۹ - ۳) را می‌توان نشانه‌ای از افزایش هزینه مبادله دانست. به همین ترتیب، نمودار  $B$  بیانگر افزایش عمومی در نسبت جمعیت به معاملات ثبت شده است. با افزایش جمعیت، اقتصاد نیز رشد می‌کند، و معاملات، قراردادها و مناسبات اقتصادی میان افراد، گسترش می‌یابد. پس انتظار می‌رود که به همین سرعت نیز معاملات ثبت شده، افزایش یابد. اگر چنین نشود - خواه به دلیل ناکارآمدی سیستم ثبتی کشور، یا به دلیل افزایش تمایل مردم به معاملات غیر رسمی - می‌توان انتظار داشت که هزینه مبادله کارگزاران اقتصاد، افزایش یابد.

بدین ترتیب، با توجه به شواهد یاد شده، می‌توان نتیجه گرفت که اقتصاد ایران، به طور خاص در دو دهه اخیر، با افزایش هزینه مبادله رو به رو بوده است.

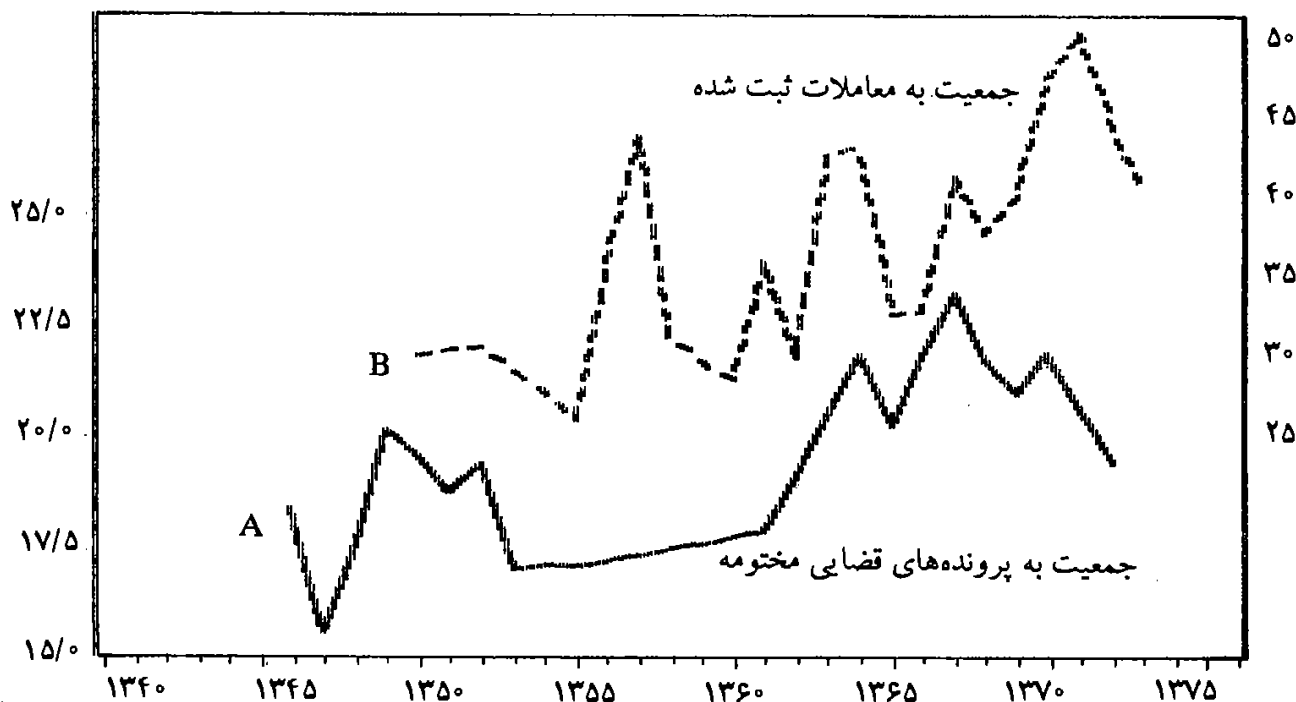
شکل (۹ - ۱): نسبت هزینه‌های امور عمومی در بودجه دولت به GDP جاری



شکل (۹ - ۲): نسبت دعاوی حقوقی مربوط به چک، به معاملات ثبت شده و پرونده‌های بررسی شده



شکل (۹ - ۳): نسبت جمعیت، به پرونده‌های بررسی شده (مختومه) و معاملات ثبت شده



### ب - هزینه مبادله و بازارهای مالی در ایران

به یاد داریم که در فصل‌های ۵ و ۶، به مسأله نایکپارچگی بازارهای مالی، به عنوان یک محدودیت بیرونی برای شکل‌گیری رقابت در بازارهای ایران اشاره شد. اکنون نوبت آن است که نقش هزینه مبادله را - به عنوان یک عامل نهادی - در تشدید و گسترش نایکپارچگی بازارهای مالی (و بنابراین نقش غیرمستقیم آن را در ایجاد محدودیت بیرونی برای رقابت) بررسی کنیم. آنگاه در قسمت پایانی همین فصل، نقش این گونه هزینه‌ها را مستقیماً به عنوان محدودیت بیرونی برای رقابت در بازارها خواهیم کاوید.

در فصل ۶ نشان داده شد که نه تنها بازارهای مالی در ایران نایکپارچه‌اند، بلکه این نایکپارچگی در دهه‌های اخیر نیز رو به افزایش بوده است. از دیدگاه ما، افزایش هزینه مبادله، یکی از عوامل اصلی این افزایش نایکپارچگی است، که در افزایش اختلاف نرخهای بهره میان دو بازار مالی رسمی و غیر رسمی، متجلی می‌شود. از آن جا که تغییرات نرخ بهره در بازارهای مالی رسمی، اندک، کند و با تصمیم‌گیریهای برون‌زا انجام می‌شود، و از آن جا که هر گونه تحول در بازار رسمی، بر بازار غیر رسمی نیز تأثیر می‌گذارد، با بررسی تحولات نرخ بهره بازارهای مالی



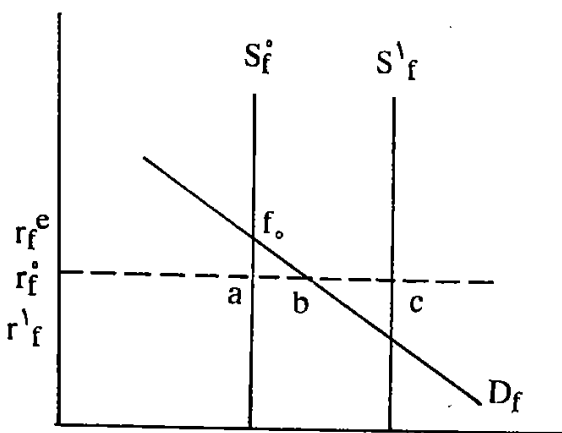
غیر متشکل می توان به عوامل تشدید نایکپارچگی دست یافت.

همان گونه که در فصل ۶ آمد، فرض می کنیم اقتصاد دارای دو بازار مالی رسمی و غیر رسمی است. عرضه تسهیلات در بازار رسمی در مقدار ثابتی و به صورت برون زا تعیین می شود. همچنین نرخ بهره در این بازار، به صورت برونزا و معمولاً در زیر نرخ تعادلی همان بازار، تعیین می شود. از سوی دیگر در بازار مالی غیر رسمی، نرخ بهره از برخورد عرضه و تقاضا به دست می آید و معمولاً بالاتر از نرخ تعادلی بازار مالی رسمی است. همچنین، تنها، بخشی از بنگاهها به بازار مالی رسمی دسترسی دارند. اما این بنگاهها هرگاه بخواهند، می توانند تقاضای خود را به بازار مالی غیر رسمی منتقل کنند. بنابراین همواره بخشی از بنگاههایی که تقاضایشان در بازار مالی رسمی برآورده نشده است، نیازهای خود را از بازار غیر رسمی برآورده می سازند.

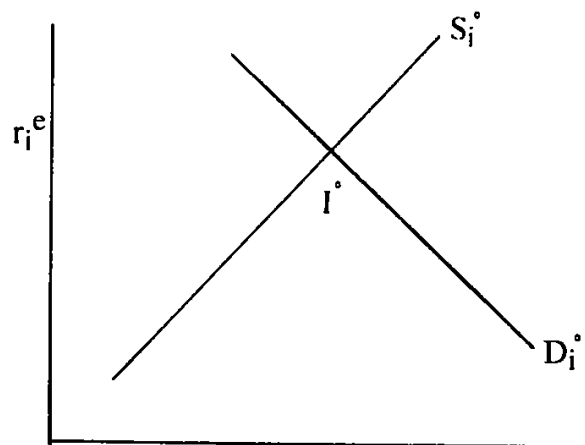
بنابراین، اکنون با این فروض، و با توجه به شکل (۹ - ۴) می توان عوامل مؤثر بر نرخ بهره بازار مالی غیر متشکل را از دیدگاه نظری تحلیل کرد. نخست باید توجه کرد که نرخهای مورد نظر در این جا، نرخهای واقعی هستند. روشن است که نرخهای اسمی، به تناسب نرخ تورم تغییر می کنند. بنابراین با حذف تأثیر تورم بر نرخ بهره بازار، تنها بر عوامل واقعی مؤثر به این نرخ متمرکز می شویم.

در آغاز فرض می کنیم در بازار رسمی،  $S_f^0$ ،  $D_f$  و  $r_f^0$ ، به ترتیب، عرضه، تقاضا و نرخ بهره باشند. همچنین  $S_i^0$ ،  $D_i^0$  و  $r_i^0$  بیانگر عرضه، تقاضا و نرخ بهره تعادلی در بازار غیر رسمی باشند. بنابراین

### شکل (۹ - ۴): بازار مالی رسمی و غیر رسمی



الف: بازار مالی رسمی



ب: بازار مالی غیر رسمی

اکنون در بازار رسمی به اندازه  $ab$  اضافه تقاضا وجود دارد. اما این اضافه تقاضای برآورده نشده، الزاماً تقاضای بنگاههایی نیست که بر روی دامنه  $f, b$  منحنی تقاضا قرار دارند. بلکه این اضافه تقاضا، متعلق به بنگاههایی است که در بالای نقطه  $b$ ، روی منحنی تقاضا قرار دارند و در نرخ بهره  $r_f^0$  تقاضای وام کرده‌اند، اما به دلیل محدودیت حجم تسهیلات اعطایی، با تقاضای آنها موافقت نشده است. طبیعی است که این دسته از بنگاهها اگر بتوانند - هر بخشی از - نیاز مالی خود را، با نرخ بهره مورد قبولشان، از بازار غیر رسمی تهیه کنند، چنین خواهند کرد. پس تقاضای این دسته از بنگاهها نیز عملاً در  $D_i^0$  منعکس است. اکنون اگر دولت حجم تسهیلات اعطایی را به  $r_f^1$  افزایش دهد، تمام بنگاههایی که قبلاً - به دلیل کمبود عرضه در بازار رسمی - به بازار غیر رسمی نیز رفته بودند و تقاضایشان در هر دو بازار منعکس بود، تقاضای خود را از بازار غیر رسمی، حذف و فقط در بازار رسمی مطرح می‌کنند. بنابراین،  $D_i^1$  در بازار غیر رسمی به عقب منتقل می‌شود و نرخ بهره بازار غیر متشکل کاهش می‌یابد. پس افزایش تسهیلات اعطایی بانکها، نرخ بهره واقعی بازار (غیررسمی) را کاهش می‌دهد.

از سوی دیگر، در هر وضعیت، اگر نرخ بهره بازار رسمی کاهش یابد، به خاطر افزایش مزیت بازار رسمی، برای بخشی از بنگاههای فعال در بازار غیر رسمی (که تاکنون به دلیل نداشتن شرایط ورود، به بازار رسمی دسترسی نداشته‌اند) انگیزه‌ای به وجود می‌آید تا شرایط دسترسی به بازار رسمی را برای خود فراهم آورند - شرایطی که کسب آنها هزینه می‌برد و اکنون با کاهش نرخ بهره رسمی، این هزینه‌ها قابل توجیه است.

بنابراین، دوباره  $D_i^0$  به چپ‌جا به چپ‌جا می‌شود و نرخ بهره بازار غیر متشکل کاهش می‌یابد. از سوی دیگر، با این فرض نسبتاً قابل قبول که تغییر نرخ سود سپرده‌ها و نرخ بهره وامهای پرداختی در سیستم بانکی هم جهت هستند، می‌توان پذیرفت که با کاهش نرخ بهره در بازار مالی رسمی، سپرده‌گذاران این بازار، منابع مالی خود را به بازار غیر رسمی جا به جا می‌کنند و عرضه سرمایه در بازار غیررسمی افزایش می‌یابد. بنابراین نرخ بهره نیز مجدداً کاهش خواهد یافت. بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که هر تغییری در نرخ بازار رسمی، تغییر هم‌جهتی در نرخ غیر رسمی پدیدار می‌سازد.

تحول در عرضه و تقاضا در بازار غیر رسمی نیز می‌تواند نرخ این بازار را تغییر دهد. مثلاً انتقال  $D_i^0$  به بالا - که می‌تواند ناشی از افزایش اعتماد به آینده و گسترش افق سودآوری بنگاهها، افزایش

بازدهی، بهبود کارایی و ... باشد - نرخ بهره بازار را بالا می‌برد. انتقال  $D_i^0$  به بالا می‌تواند ناشی از رخ نمودن همین تحولات در تقاضای بازار مالی رسمی باشد. وقتی  $D_f$ ، به هر دلیلی به بالا منتقل شود، اضافه تقاضا در بازار رسمی افزایش می‌یابد و بخشی از این اضافه تقاضای برآورده نشده، به بازار غیر رسمی منتقل می‌گردد که موجب انتقال  $D_i^0$  به بالا می‌شود.

اما عامل مهم دیگری نیز وجود دارد که می‌تواند  $r^e$  را افزایش دهد: انتقال  $D_i^0$  به سمت چپ و بالا. با فرض ثبوت شرایط دیگر،  $D_i^0$  ممکن است به دلیل افزایش در هزینه مبادله به چپ جا به جا شود. افزایش ریسک و عدم اطمینانهای وام دهی - که می‌تواند ناشی از گسترش رفتارهای فرصت طلبانه در میان مردم، فقدان تعاریف کامل از، و تضمین قاطع برای حقوق مالکیتی عرضه کننده اعتبار، نااطمینانی‌های اجتماعی، و ... باشد - هزینه مبادله وام‌دهندگان را افزایش می‌دهد و بنابراین نرخ بهره بازار غیر رسمی (که نه تنها جبرانی است برای هزینه عدم‌النتفع پول، بلکه همچنین پاداشی است برای خطر کردن وام دهنده یا عرضه کننده پول)، افزایش می‌یابد. بدین ترتیب مجموعه عوامل مؤثر بر نرخ بهره واقعی بازار مالی غیر رسمی را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

### اثر بر نرخ بهره واقعی بازار:

### نوع عامل:

منفی	تغییرات عرضه تسهیلات اعتباری توسط سیستم بانکی
مثبت	نرخ بهره واقعی سیستم بانکی
مثبت	تغییر در کارایی، بازدهی، افق سودآوری و اعتماد به آینده در بنگاهها
مثبت	تغییر در هزینه مبادله

باید توجه کرد که نرخ بهره، متغیری ساختاری است که مقدار واقعی آن گرچه در هر دوره از عوامل بالا متأثر می‌شود، اما اصولاً متناسب با مقادیر قبلی خودش (که حاصل مجموعه‌ای از متغیرهای ساختاری همچون انتظارات، سطح تکنولوژی، مدیریت و کارایی واحدهای تولیدی، بازدهی نیروی کار، و نیز عواملی که در بالا یاد شد، در طول زمان بوده است) تغییر می‌کند. بنابراین برای تحلیل روندهای نرخ بهره بازار، مقدار با وقفه آن را نیز باید در نظر گرفت. اکنون، با توجه به تحلیل بالا، تأثیر عوامل یادشده، و بویژه تأثیر هزینه مبادله را بر نرخ بهره

واقعی در بازارهای مالی غیر متشکل (آزاد) ایران می‌کاویم. در مورد نرخ بهره واقعی بازار آزاد (RR)، میانگین نرخهای بهره آزاد برآورده شده توسط بانک مرکزی برای مراکز استانها و تهران برای سالهای مختلف را به دست آورده<sup>(۱)</sup> و با استفاده از تغییرات شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی (به عنوان نرخ تورم) آن را به نرخ بهره واقعی تبدیل کرده‌ایم.

همچنین نرخ رشد واقعی تسهیلات اعطایی سیستم بانکی کشور به بخش خصوصی (RRD) به عنوان شاخص تغییرات عرضه بازارهای مالی رسمی در نظر گرفته شده است<sup>(۲)</sup>. در مورد نرخ بهره بازار مالی رسمی نیز، نرخ سود واقعی (نرخ سود اسمی منهای نرخ تورم) سپرده‌های یکساله سیستم بانکی (RR1) را به عنوان شاخص نرخ بازار مالی رسمی در نظر گرفته‌ایم. نرخ رشد تشکیل سرمایه در ماشین‌آلات توسط بخش خصوصی و به قیمت‌های ثابت (RRKAP) نیز به عنوان شاخصی از انتقالات تابع تقاضا در بازارهای مالی در نظر گرفته شده است. علت انتخاب این بخش از سرمایه‌گذاری (در مقایسه با سرمایه‌گذاری در ساختمان یا در موجودی انبار) آن است که سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات، تأثیر کمتری از تحولات جاری اقتصاد می‌پذیرد و تغییرات آن ناظر به پارامترهای ساختاری همچون کارایی، بازدهی، افق سودآوری، و ... در بلندمدت می‌باشد.

اکنون، مسأله انتخاب شاخصی برای هزینه مبادله، باقی مانده است. از آن جا که هیچ‌گونه اطلاعاتی برای ترجیح هر نوع شاخص پیشنهادی، بر شاخص‌های دیگر، در دست نداریم، و از آن جا که اطلاعات لازم برای ساختن شاخص‌های مطلوب، در دست نیست، به ناچار فرض کرده‌ایم که همه شاخص‌های در دسترس که تأثیرپذیری شدید آنها از هزینه مبادله از دیدگاه نظری تأیید می‌شود، می‌توانند به عنوان جانشینی برای هزینه مبادله به کار روند. بنابراین هرکدام از این نسبت‌ها می‌تواند به عنوان جانشینی برای هزینه مبادله (TC) به کار رود:

- |    |   |
|----|---|
| C1 | نسبت جمعیت به دعاوی مربوط به چک، در دستگاه قضایی            |
| C2 | نسبت جمعیت به پرونده‌های مختومه (بررسی شده) در دستگاه قضایی |
| C3 | نسبت جمعیت به تعداد مراجع قضایی                             |
| C4 | نسبت جمعیت به معاملات ثبت شده                               |

۱- این اطلاعات، از [۲۵]، ص ۴۲ برگرفته شده‌اند

۲- نرخ رشد اسمی تسهیلات اعطایی بانکها به بخش خصوصی از [۲۵]، ص ۴۲ برگرفته شده است و نرخ رشد واقعی محاسبه شده است.

- C5 نسبت دعاوی مربوط به چک، به معاملات ثبت شده
- C6 نسبت دعاوی مربوط به چک، به کل پرونده‌های بررسی شده در دستگاه قضایی

که براساس تحلیل‌های پیشین، افزایش C1 به منزله کاهش هزینه مبادله است، ولی افزایش C2 تا C6 بیانگر افزایش هزینه مبادله می‌باشد (بنابراین از دیدگاه نظری، رابطه C1 با نرخ بهره واقعی بازار، منفی است و رابطه C2 تا C6 با نرخ بهره واقعی بازار، مثبت می‌باشد).  
بر این اساس، می‌توان مدل عمومی زیر را - به عنوان مدلی که می‌تواند تغییرات نرخ بهره واقعی را در بازار مالی آزاد توضیح دهد - ارائه کرد:

$$RR_t = \beta_0 + \beta_1 RR_{t-1} + \beta_2 RRD_t + \beta_3 RRI_t + \beta_4 RRKAP_t + \beta_5 TC + U_t \quad (1-9)$$

که در آن:

$RR_t$	نرخ بهره واقعی بازار آزاد در هر دوره
$RR_{t-1}$	نرخ بهره واقعی بازار آزاد در دوره قبل
$RRD_t$	نرخ رشد واقعی تسهیلات اعطایی سیستم بانکی به بخش خصوصی، در هر دوره
$RRI_t$	نرخ سود واقعی سپرده‌های سیستم بانکی در هر دوره
	نرخ رشد تشکیل سرمایه در ماشین‌آلات، توسط بخش خصوصی، و به قیمت‌های ثابت،
$RRKAP_t$	در هر دوره
$TC$	شاخص هزینه مبادله

می‌باشد. برآوردهای مقدماتی نشان دادند که  $RR$  نه تنها تابع وقفه خودش می‌باشد، بلکه از نرخ رشد تسهیلات اعتباری و نرخ رشد سرمایه‌گذاری بخش خصوصی نیز با یک وقفه زمانی تأثیر می‌پذیرد. بنابراین مدل، به صورت زیر اصلاح شد:

$$RR_t = \beta_0 + \beta_1 RR_{t-1} + \beta_2 RRD_{t-1} + \beta_3 RRI_t + \beta_4 RRKAP_{t-1} + \beta_5 TC + U_t \quad (2-9)$$

در این مرحله، به ترتیب، شاخص‌های مربوط به هزینه مبادله ( $C1$  تا  $C6$ ) به جای  $TC$  قرار گرفت و مدل مربوطه (با استفاده از داده‌های سریهای زمانی ۲۵ تا ۲۷ ساله)<sup>(۱)</sup> برآورد شد. نتایج شش مدل برآورد شده تقریباً استثنایی بوده‌اند. خلاصه نتایج برآورد این مدلها در جدول (۹ - ۱) آمده است. ویژگی‌های عمومی نتایج این برآوردها عبارتند از:

- ۱ - تمامی ضرایب برآوردشده مدلها، سازگاری تئوریک دارند.
- ۲ - تمامی ضرایب برآوردشده مدلها، از نظر آماری، با بیش از ۹۳ درصد قابلیت اعتماد، معنی دار هستند (به استثنای ضریب  $C4$  در مدل چهارم که با قابلیت اعتماد  $۸۸/۳$  درصد، معنی دار است).
- ۳ - قدرت توضیحی مدلها (ضریب تعیین  $R^2$ ) بین  $۸۲/۲$  تا  $۸۹/۲$  درصد است. یعنی مدلهای مذکور به طور متوسط می‌توانند بیش از ۸۲ درصد تغییرات نرخ بهره واقعی بازار آزاد را توضیح دهند.
- ۴ - آزمون  $H$  دورین نشان می‌دهد که هیچ‌یک از مدلها، دارای خود همبستگی نیستند.
- ۵ - آزمون  $F$ ، واقعی بودن  $R^2$  همه مدلها را تأیید می‌کند.

صرف نظر از تفسیر ضرایب، نتیجه مهمی که می‌توان از این مدلها گرفت، نخست این است که هزینه مبادله نقش مهم و معنی داری در تغییرات نرخ بهره واقعی بازار، بازی می‌کند، و دیگر این که شاخص‌هایی که برای هزینه مبادله در نظر گرفته شده است، نه تنها شاخص‌های نسبتاً خوبی برای هزینه مبادله هستند (معنی داری ضرایب از نظر آماری)، بلکه قدرت توضیحی آنها به عنوان جانشین هزینه مبادله، تقریباً نزدیک به هم است (چرا که جایگزینی آنها، تغییرات فاحشی در قدرت توضیحی مدلها ایجاد نمی‌کند). با وجود این، قوی‌ترین مدل، با قدرت توضیحی  $۸۹/۳$  درصد، مدلی است که  $C3$  (نسبت جمعیت به مراجع قضایی) به عنوان جانشینی برای هزینه مبادله

۱- سری زمانی مدلهای اول تا سوم (که شاخص هزینه مبادله در هر یک از آنها به ترتیب،  $C1$ ،  $C2$  و  $C3$  بوده است)، مربوط به سالهای ۱۳۴۶ تا ۱۳۷۲؛ سری زمانی مدلهای چهارم و پنجم (با شاخص‌های  $C4$  و  $C5$  برای هزینه مبادله)، مربوط به سالهای ۱۳۴۸ تا ۱۳۷۲؛ و سری زمانی مدل ششم (با شاخص  $C6$ ) مربوط به سالهای ۱۳۴۷ تا ۱۳۷۲ بوده است.

به کار رفته است.

بنابراین، اکنون با توجه به مباحث قسمت پیشین این فصل - که بیانگر افزایش هزینه مبادله در دو دهه اخیر در ایران بود - می توان نتیجه گرفت که بخش زیادی از افزایش نرخ بهره واقعی بازار در این دوران، ناشی از افزایش هزینه مبادله بوده است. بدین ترتیب، افزایش هزینه مبادله در دو دهه اخیر در ایران، به نایکپارچگی بازارهای مالی دامن زده است، و بدین وسیله به طور غیر مستقیم (از طریق افزایش محدودیت های بیرونی برای بنگاه های رقیب) رقابت در بازارهای کالایی را محدود کرده است.

برای روشن شدن تأثیر قاطع این گونه هزینه ها بر نرخ بهره واقعی بازار، ضریب مربوط به هزینه مبادله را در مدل سوم تفسیر می کنیم. در مدل سوم، نسبت جمعیت به تعداد مراجع قضایی کشور (C3) به عنوان شاخص هزینه مبادله به کار رفته است. ضریب برآورد شده این متغیر ۰/۰۰۱ می باشد. یعنی به طور متوسط به ازاء افزایش هزار نفر جمعیت در برابر هر مرجع قضایی کشور، نرخ بهره واقعی بازار آزاد، یک واحد درصدی، افزایش می یابد. به دیگر سخن، در سال ۱۳۷۳، جمعیت کشور حدود ۶۰ میلیون نفر و تعداد مراجع قضایی کشور، ۱۴۵۸ واحد بوده است، یعنی در برابر هر مرجع قضایی به گونه متوسط ۴۱۱۵۲ نفر جمعیت وجود داشته است. اکنون اگر جمعیت در سال ۷۴ (مثلاً با نرخ رشد ۲/۴۳ درصدی) به ۶۱۴۵۸۰۰۰ برسد، ولی تعداد مراجع قضایی ثابت بماند، جمعیتی که در سال ۷۴ در برابر هر مرجع قضایی قرار دارد (۴۲۱۵۲ نفر)، هزار نفر بیش از سال ۷۳ است و بنابراین انتظار می رود نرخ واقعی بازار (با فرض ثابت بودن مقدار متغیرهای دیگر، و با فرض ثبوت شرایط دیگر)، یک واحد (درصدی) افزایش یابد.

از سوی دیگر، همان گونه که در فصل هشتم و نیز در آغاز همین فصل گفت و گو شد، هزینه هایی که دولت صرف حفاظت قانونی از حقوق مالکیت می کند، نقش قاطعی در کاهش هزینه مبادله دارند. بنابراین به جای بررسی تأثیر هزینه مبادله بر روی نرخ بهره واقعی بازار مالی غیر متشکل - که اجباراً باید جایگزین هایی برای هزینه مبادله بیابیم - می توان مستقیماً تأثیر هزینه های دولتی مربوط به حفاظت از حقوق مالکیت (که کاهنده هزینه مبادله هستند) را بر روی نرخ بهره واقعی بررسی کرد. بر این اساس سهم هزینه های امور عمومی در بودجه عمومی دولت (C7) را به جای هزینه مبادله وارد مدل می کنیم. یعنی هرچه سهم این گونه هزینه ها در بودجه عمومی دولت افزایش یابد بیانگر آن است که دولت توجه بیشتری به وظایف کلاسیک و سنتی

خویش معطوف داشته است و بنابراین از حقوق مالکیت حفاظت بیشتری به عمل آورده است - و در نتیجه هزینه مبادله کاهش یافته است و انتظار داریم نرخ بهره واقعی در بازار آزاد نیز کاهش یابد. بنابراین از جنبه نظری ارتباط سهم هزینه‌های امور عمومی در بودجه دولت (C7) با نرخ بهره واقعی در بازار آزاد (RR) منفی است.

جدول (۹ - ۱): خلاصه نتایج رگرسیونهای مربوط به نقش هزینه مبادله در نایکپارچگی بازارهای مالی (متغیر وابسته = RR)\*

شماره مدل	مقدار ثابت C	ضریب RR (t-1)	ضریب RRD (t-1)	ضریب RR1 t	ضریب RRKAP (t-1)	ضریب C1 t	ضریب C2 t	ضریب C3 (t-1)	ضریب C4 (t-2)	ضریب C5 (t-2)	ضریب C6 (t-1)	R <sup>2</sup>
۱	۲۰/۶۳ (۵/۱۴)	۰/۲۹۲ (۲/۰۳)	-۰/۲۰۳ (۳/۲۴)	۰/۵۸۹ (۵/۷۹)	۲/۶۸۸ (۲/۱۶)	-۰/۰۰۱۶ (۲/۰۵)						۰/۸۲۲
۲	۱/۳۷۹ (۰/۲۴۷)	۰/۴۷۵ (۵/۱۲۷)	-۰/۲۵ (۵/۲)	۰/۵۱۴ (۵/۵۶)	۳/۶۵۴ (۳/۱۷)		۰/۶۲۹ (۳/۲۸)					۰/۸۲۹
۳	-۲۹/۰۲ (۳/۰۸)	۰/۵۰۳ (۷/۰۱)	-۰/۲۵۴ (۶/۹۶)	۰/۷۳۱ (۸/۳)	۲/۶۱۴ (۲/۸)			۰/۰۰۱ (۴/۵۷)				۰/۸۹۳
۴	۱۲/۷۸ (۵/۹۶)	۰/۵۱۴ (۵/۳۴)	-۰/۲۹ (۶)	۰/۵۱۶ (۴/۹۳)	۳/۴۷۴ (۲/۸۳)				۰/۰۲۱ (۱/۶۵)			۰/۸۲۵
۵	۱۴/۴۸ (۸/۲۸)	۰/۴۰۵ (۴/۵۵)	-۰/۲۹۳ (۷/۱۵)	۰/۶۲۵ (۶/۸۷)	۲/۹۸ (۲/۸۲)					۵۱/۶۶ (۳/۲۷)		۰/۸۷۲
۶	۱۴/۷ (۷/۹)	۰/۳۸۹ (۳/۹۸)	-۰/۲۸۴ (۶/۵۹)	۰/۶۳۳ (۶/۴۶)	۲/۸۱۵ (۲/۵)						۸۵/۲ (۲/۸۴)	۰/۸۵۱

\* ارقام داخل پرانتز بیانگر آماره t محاسباتی مربوط به هر ضریب برآوردی، می‌باشد.



با توجه به این که صرف هزینه‌های امور عمومی در هر دوره، ممکن است هزینه مبادله را با وقفه زمانی کاهش دهد،  $C7_t$  را با چند وقفه وارد مدل می‌کنیم. برآوردهای مختلف از این مدل (که همانند مدل‌های قبلی است، با این تفاوت که به جای هزینه مبادله ( $TC$ )، مقادیر جاری و با وقفه سهم هزینه امور عمومی در بودجه را نهاده‌ایم) نشان داد که تنها وقفه‌های صفر و یک  $C7_t$ ، از دیدگاه نظری سازگار، و از نظر آماری، معنی دار هستند. یعنی هزینه‌های امور عمومی در هر دوره، در همان دوره و دوره بعد، موجب کاهش نرخ بهره واقعی در بازار آزاد می‌شوند. بطور خلاصه، نتایج مدل برآوردی (با استفاده از اطلاعات سری زمانی ۷۲-۱۳۴۷) به صورت زیر بوده است:

$$RR = \frac{27}{15} + \frac{0}{565} RR_{t-1} - \frac{0}{274} RRD_{t-1} + \frac{0}{614} RRI_t + \frac{3}{58} RRKAP_{t-1}$$

$$\left(\frac{6}{3}\right) \quad \left(\frac{6}{6}\right) \quad \left(-\frac{6}{6}\right) \quad \left(\frac{6}{7}\right) \quad \left(\frac{3}{3}\right)$$

$$- \frac{69}{75} C7_t - \frac{76}{17} C7_{t-1} \quad (3-9)$$

$$\left(-\frac{1}{92}\right) \quad \left(-\frac{2}{3}\right) \quad R^2 = 0/871$$

که ارقام داخل پرانتز بیانگر آماره  $t$  می‌باشند. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود تمامی ضرایب برآوردی دارای سازگاری نظری و معنی داری آماری می‌باشند. ضریب  $C7_t$  بیانگر آن است که اگر سهم هزینه‌های عمومی دولت در بودجه، در دوره جاری یک واحد درصدی افزایش یابد<sup>(۱)</sup>، نرخ بهره واقعی در بازارهای غیر رسمی، در دوره جاری  $0/698$  واحد درصدی، و در دوره آینده  $0/762$  واحد درصدی کاهش می‌یابد.

بزرگتر بودن مقدار مطلق ضریب  $C7_{t-1}$  نسبت به ضریب  $C7_t$ ، این گونه قابل توجیه است که

۱- در این جا باید توجه کرد که مفهوم "یک واحد درصدی افزایش"، از مفهوم "یک درصد افزایش" متمایز است. وقتی سهم هزینه‌های امور عمومی در بودجه دولت، ۱۰ درصد است، با فرض ثابت بودن حجم کل بودجه، اگر سهم هزینه‌های امور عمومی در بودجه، ۱۱ درصد شود، مقدار این سهم، "یک واحد درصدی" افزایش یافته است (از ۱۰ به ۱۱ درصد) ولی مقدار رشد این سهم، در مقایسه با مقدار اولیه‌اش، ۱۰ درصد است (مقدار افزایش تقسیم بر مقدار اولیه). همچنین باید توجه کرد که تغییرات سهم هزینه‌های امور عمومی در کل بودجه، هیچ اطلاعی از تغییرات در مقدار مطلق هزینه‌ها به دست نمی‌دهد. ممکن است هم بودجه دولت و هم هزینه‌های امور عمومی دو برابر شود، در حالی که سهم هزینه‌های امور عمومی در بودجه، ثابت مانده است.

بخش زیادی از هزینه‌های امور عمومی که در دوره جاری صرف می‌شود، نتایج عملی خود را در دوره بعد به دست می‌دهد - مثل هزینه‌های سرمایه‌گذاری در این امور. همچنین می‌توان گفت هزینه‌هایی که این دوره صرف حفاظت از حقوق شهروندان می‌شود، انتظارات آنها را در دوره بعد متأثر می‌سازد که نتیجه آن در  $RR$  منعکس می‌شود.

نکته بسیار مهمی که از نتایج این مدل قابل استنتاج است، تأثیر مهم‌تر هزینه‌های امور عمومی - در مقایسه با رشد سرمایه‌گذاری، یا نرخ سود بانکها، یا نرخ رشد تسهیلات اعطایی بانکها به بخش خصوصی - بر نرخ بهره واقعی بازارهای غیر متشکل است. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود اثر بلند مدت سهم هزینه‌های امور عمومی (مجموع اثرات دو دوره)، تقریباً (۱۴۶-) است. یعنی اگر سهم هزینه‌های امور عمومی در بودجه دولت، در دوره جاری یک واحد درصدی افزایش یابد (مثلاً از ۰/۰۶ به ۰/۰۷ و با فرض ثبات دیگر متغیرها و ثبوت شرایط دیگر) نرخ بهره واقعی بازار غیر رسمی، نهایتاً ۱/۴۶ واحد درصدی کاهش می‌یابد. در مقابل، اگر تمام عوامل دیگر، در جهت کاهش نرخ بهره، یک واحد درصدی تغییر کنند (یک واحد درصدی کاهش در نرخ رشد سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در ماشین‌آلات  $RRKAP$ ، یک واحد درصدی کاهش نرخ سود سپرده‌های یکساله بانکی  $RRI$ ، و یک واحد درصدی افزایش در نرخ رشد تسهیلات اعطایی سیستم بانکی به بخش خصوصی)، جمعاً می‌توانند نرخ بهره واقعی بازارهای مالی غیر متشکل را ۰/۹۲۴ واحد درصدی کاهش دهند.

به دیگر سخن، اثر بلند مدت افزایش سهم هزینه‌های امور عمومی در بودجه (که به مفهوم کاهش هزینه مبادله در بلندمدت است)، بر روی نرخ بهره واقعی، بیش از ۱/۵ برابر مجموع اثرات عوامل دیگر است.

بدین ترتیب، نه تنها نقش قاطع هزینه مبادله در گسترش نایکپارچگی در بازارهای مالی ایران و بنابراین ایجاد محدودیت بیرونی برای گسترش رقابت در بازارها روشن می‌شود، بلکه اهمیت ساختار هزینه‌های دولت، در ایجاد یا رفع محدودیت‌های رقابت، نیز آشکار می‌گردد.

### ج - هزینه مبادله و دوگانگی در صنایع ایران

در فصل ۵ تأکید شد که وجود دوگانگی در میان بنگاههای صنایع، یکی از موانع مهم رقابت و شکل‌گیری رفتارهای غیر رقابتی در بازارهای ایران است. همان‌جا نشان داده شد که در کل

اقتصاد نیز این دوگانگی وجود دارد. به گونه‌ای بخش اعظم اشتغال و تولید در اقتصاد، میان بنگاه‌های بسیار بزرگ، از یک سو، و بنگاه‌های کوچک، از سوی دیگر، تقسیم شده است. و بنگاه‌های میان-مقیاس، حجم اندکی از اشتغال و تولید را به خود اختصاص داده‌اند. همچنین تحلیل شد که این دوگانگی، از یک سو به دلیل دخالت و حمایت مستقیم دولت برای ایجاد صنایع بسیار بزرگ و پیشرفته بوده است، و از سوی دیگر به دلیل تمایل بخش خصوصی حمایت نشده، به ایجاد بنگاه‌های کوچک مقیاس و گاه خانوادگی.

بنابراین از یک سو، اختلاف در کارایی، کیفیت و نوع محصولات تولیدی، صرفه‌های مقیاس و... میان بنگاه‌های صنایع، موجب شکل‌گیری رفتار انحصاری در بازارهای ملی، یا تشکیل بازارهای محلی توسط بنگاه‌های کوچک گردید که در هر دو حالت، "رقابت قیمتی" محدود می‌گردد. از سوی دیگر، فقدان بخش میانی، با بنگاه‌های متوسط مقیاس (در مقایسه با حجم بازارهای ایران) و تکنولوژی نسبتاً پیشرفته و متناسب با دانش فنی داخلی که بتواند حلقه ارتباطی میان دو قطب کوچک و بزرگ صنایع شود (توانایی ارتباط با و استفاده از تکنولوژی واحدهای بسیار مدرن و انتشار آن از یک سو، و کمک به توسعه و تحول در تکنولوژی واحدهای کوچک و عقب‌مانده، از سوی دیگر) امکان هر گونه "رقابت تکنولوژیک" را در بازارهای ایران از میان می‌برد - در این باره در فصل آینده به تفصیل سخن گفته شده است.

از این گذشته، در فصول پیشین و در مباحث پیشین این فصل، نشان داده شد که بسیاری از شرایط محدودکننده رفتارهای رقابتی و عوامل ایجادکننده دوگانگی در صنایع، نهایتاً از هزینه‌های مبادله تأثیر می‌پذیرند. همچنین در پیوست فصل ۹ - با استفاده از مفاهیم نهادگرایان - نشان داده شده است که وجود هزینه‌های مبادله تأثیری منفی بر تولید و بر مقیاس بهینه بنگاهها دارد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که هزینه مبادله، یکی از اصلی‌ترین عوامل مؤثر بر حجم بنگاهها - و بنابراین بر ساختار صنایع و بازارها - است. بدین ترتیب این پرسش پدید می‌آید که آیا دوگانگی حاکم بر صنایع ایران - که عامل اصلی پدیدار شدن رفتارهای غیررقابتی در بازارهای ملی و محلی دانسته شده است - خود، متأثر از وجود هزینه‌های مبادله سنگین نبوده است؟ و آیا می‌توان رابطه مستقیمی میان هزینه‌های مبادله و تشدید دوگانگی در صنایع ایران جست‌وجو کرد؟

بنابراین برای پاسخ به این پرسش، به بررسی تجربی نقش و اهمیت هزینه‌های مبادله در

گسترش بنگاههای کوچک مقیاس در ایران می‌پردازیم. چراکه اگر هزینه‌های مبادله، عامل اصلی گرایش بخش خصوصی به تشکیل بنگاههای کوچک مقیاس در اقتصاد ایران باشد، می‌توان دریافت که چرا در سه دهه اخیر (دوره استقرار صنایع ماشینی مدرن در اقتصاد ایران) صنایع ایران دچار دوگانگی، و بازارهای ایران دچار رفتارهای غیررقابتی شده است. در واقع اگر وجود چنین رابطه‌ای تأیید شود، می‌توان دریافت که از یک سو، هزینه مبادله موجب گسترش بنگاههای کوچک مقیاس توسط بخش خصوصی شده است، و از سوی دیگر، نایکپارچگی بازارهای مالی همراه با حمایت دولت از احداث بنگاههای صنعتی بزرگ و پیشرفته، همه شرایط را برای شکل‌گیری دوگانگی در صنایع ایران - و بنابراین تضعیف رقابت - فراهم آورده است. بدین ترتیب، فرضیه اصلی این آزمون چنین است: «همچنان که اقتصاد رشد می‌کند و تعداد بنگاهها افزایش می‌یابد، با فرض ثبوت شرایط دیگر، اگر هزینه مبادله افزایش یابد، گرایش برای احداث بنگاههای کوچک مقیاس، یا کاهش مقیاس بنگاههای بزرگ، به وجود می‌آید که باعث می‌شود سهم بنگاههای بزرگ در کل بنگاههای اقتصاد، کاهش یابد، و بر عکس».

اگر شواهد تجربی این فرضیه را تأیید کنند می‌توان پذیرفت که علت گسترش شدید بنگاههای کوچک و گاه خانوادگی در صنایع ایران، در سه دهه اخیر، افزایش هزینه مبادله در ایران بوده است. از آن جا که در باره تعداد بنگاههای کوچک و بزرگ کشور، اطلاعات منظمی به صورت سری زمانی در دست نیست، از سهم ارزش تولید کارگاههای بزرگ صنعتی کشور به قیمت ثابت، در کل ارزش تولید بخش صنعت به قیمت ثابت (که با  $XX$  نمایش داده می‌شود) استفاده می‌کنیم. بنابراین، انتظار می‌رود با افزایش هزینه مبادله در اقتصاد، سهم کارگاههای بزرگ صنعتی در کل ارزش تولید بخش صنعت، کاهش یابد، و بر عکس. به عبارت دیگر، همچنان که اقتصاد رشد می‌کند، با افزایش هزینه مبادله، تعداد بنگاههای بزرگ - در مقایسه با تعداد بنگاههای کوچک - کاهش می‌یابد، یا مقیاس تولید آنها پایین می‌آید؛ در نتیجه، سهم نسبی بنگاههای بزرگ در تولید کاهش می‌یابد.

در بررسی تجربی فرضیه یاد شده، باید به دو نکته توجه داشت. نخست این که بخشی از تغییرات تولید کارگاههای بزرگ ناشی از تغییر در مقیاس تولیدی آنها (یا تغییر در تعداد ورود و خروج بنگاههای بزرگ به صنعت) است، و تغییر مقیاس، مسأله‌ای نیست که به سرعت و در یک دوره قابل اجرا باشد. دیگر این که تصمیمات تولیدی مهمی - همچون تغییر مقیاس بنگاه -

تصمیماتی نیستند که تنها بر اساس اطلاعات یک دوره اتخاذ شوند. بنگاهها اطلاعات گسترده‌ای از گذشته دارند و انتظاراتی نیز از آینده، و تصمیمات خویش را بر اساس این‌ها شکل می‌دهند. همچنین بخش‌هایی از هزینه‌های مبادله به طور بالقوه در هزینه‌های عملیاتی بنگاهها منعکس می‌شود و بخش‌هایی نیز قابل انعکاس نیستند و بنگاهها بر اساس مقادیر انتظاری آنها تصمیم می‌گیرند.

مجموع این نکات بیانگر این است که مقیاس بنگاهها - و بنابراین حجم تولید آنها - نه تنها تابعی از هزینه مبادله واقعی است بلکه تابع هزینه مبادله انتظاری نیز هست. هزینه مبادله انتظاری نیز بر اساس اطلاعات بنگاهها از گذشته شکل می‌گیرد. بنابراین می‌توان گفت سهم بنگاههای بزرگ در صنعت تابعی از وقفه‌های توزیعی هزینه مبادله است. بنابراین انتظار می‌رود با مدلی مانند مدل زیر رو به رو باشیم:

$$XX_t = \alpha + \beta_0 + \beta_1 TC_{t-1} + \beta_2 TC_{t-2} + \dots + U_t \quad (4-9)$$

با توجه به این که انتظار می‌رود تأثیر هزینه‌های مبادله‌ای دوره‌های دورتر، کمتر از دوره‌های نزدیک‌تر باشد، بنابراین انتظار می‌رود:

$$\beta_0 > \beta_1 > \dots > \beta_n$$

بدین ترتیب، برای ایجاد امکان تخمین، با استفاده از تبدیل کویک<sup>(۱)</sup> می‌توان مدل وقفه‌ای بالا را به یک مدل خود رگرسیون مانند زیر تبدیل کرد:

$$XX_t = \gamma_0 + \gamma_1 XX_{t-1} + \gamma_2 TC_t + V_t \quad (5-9)$$

البته آنچه انتظار می‌رود، وجود رابطه‌ای منفی است بین سهم بنگاههای بزرگ در صنعت و هزینه‌های مبادله. اما این رابطه ممکن است خطی یا غیرخطی باشد. بنابراین، رابطه (۴ - ۹) می‌تواند به صورت غیرخطی باشد. در این حالت، نخست با استفاده از عملیات جبری - مثل

۱- بحث گسترده در باره روش و فروض تبدیل کویک، در [۴۷]، فصل شانزدهم آمده است.

لگاریتم‌گیری - رابطه‌ای خطی به دست آورده و سپس با استفاده از تبدیل کویک رابطه‌ای نظیر (۹ - ۵) به دست می‌آید؛ که در آن به جای  $XX$  ها یا به جای  $TC$ ، یا به جای هر دوی آنها، لگاریتم‌های آنها قرار می‌گیرد.

بنابراین برای برآورد مدل خودرگرسیون (۹ - ۵)، یا یک مدل خودرگرسیونی مدل لگاریتمی نظیر آن، از همان متغیرهای استفاده شده در برآوردهای قبلی ( $C1$  تا  $C6$ )، یا لگاریتم‌های آنها، به عنوان جایگزین‌هایی برای هزینه مبادله ( $TC$ ) استفاده شد. خلاصه نتایج برآوردها - که با استفاده از اطلاعات و سریهای زمانی ۷۲ - ۱۳۴۹ انجام شده است - در جدول (۹ - ۲) آمده است. همان‌گونه که پیداست، ارتباط سهم بنگاههای بزرگ در صنعت، با یکی از شاخص‌های هزینه مبادله (شاخص  $C2$ ) خطی و با دیگر شاخص‌ها، غیرخطی است (حرف  $L$  در آغاز نام هر متغیر، بیانگر لگاریتم آن متغیر است).

نتایج برآوردها بیانگر سازگاری نظری علامت‌های تمامی ضرایب است. از نظر آماری نیز به جز ضریب  $LC1$  و  $LC6$  در مدل‌های ۱ و ۶ در جدول (۹ - ۲) - که به ترتیب با حدود ۸۴ و ۸۸ درصد قابلیت اعتماد، معنی دار هستند - تمامی ضرایب با قابلیت اعتماد بیش از ۹۰ درصد، معنی دار هستند. قدرت توضیح دهنده تمامی مدل‌ها نیز بالا و در فاصله  $7/78$  تا  $2/84$  درصد قرار دارد.

بنابراین، برآوردهای جدول (۹ - ۲) نه تنها نتایج برآوردهای جدول (۹ - ۱) را تأیید می‌کند (این که شاخص‌های  $C1$  تا  $C6$ ، همگی شاخص‌های نسبتاً خوبی برای هزینه مبادله هستند، و این که قدرت آنها برای انعکاس وضعیت هزینه مبادله در جامعه تقریباً مشابه است - چرا که با جایگزینی آنها قدرت توضیحی مدل‌ها تغییرات فاحشی نمی‌کند)، بلکه مؤید وجود رابطه‌ای مهم و معنی دار میان وضعیت هزینه مبادله و مقیاس بنگاهها در اقتصاد ایران است.

به دیگر سخن، با افزایش هزینه مبادله در اقتصاد، سهم بنگاههای بزرگ در صنعت، رو به کاهش می‌گذارد و اقتصاد به سوی گسترش واحدهای کوچک مقیاس می‌رود. از آنجا که واحدهای کوچک مقیاس (کارگاههای با کمتر از ۱۰ کارکن) عمدتاً متعلق به بخش خصوصی است، می‌توان نتیجه گرفت که با افزایش هزینه مبادله، بخش خصوصی به سوی اداره بنگاههای کوچکتر روی می‌آورد، اما صنایع بزرگ و پیشرفته به دلیل دسترسی به بازارهای مالی رسمی و برخورداری از حمایت‌های دولتی، همچنان پابرجا می‌مانند. بنابراین با افزایش هزینه مبادله،

شکاف میان بنگاهها، در هر صنعت، افزایش می‌یابد و به دوگانگی در بخش عرضه - و بنابراین به رفتارهای غیررقابتی - دامن می‌زند.

به همین ترتیب می‌توان به جای شاخص‌های هزینه مبادله، مستقیماً به بررسی تأثیر فعالیت‌های کاهنده هزینه مبادله پرداخت. بنابراین اکنون سهم هزینه‌های امور عمومی در بودجه دولت (C7) را به جای هزینه مبادله قرار می‌دهیم. نتایج تفصیلی این برآورد (برای دوره زمانی ۷۲ - ۱۳۴۹) به طور خلاصه به صورت زیر است:

$$XX_t = 0/1075 + 0/73 XX_{t-1} + 1/027 C7_{t-1} \quad (9-6)$$

$$R^2 = 0/799 \quad (1/76) \quad (9/09) \quad (1/28)$$

جدول (۹-۲): خلاصه نتایج رگرسیونهای مربوط به نقش هزینه مبادله در مقیاس بنگاهها\*

شماره مدل	متغیر وابسته	مقدار ثابت C	ضریب $XX_{t-1}$	ضریب $LXX_{t-1}$	ضریب LC1	ضریب C2	ضریب LC3	ضریب $C4_{t-1}$	ضریب $C5_{t-1}$	ضریب LC6	$R^2$
۱	LXX	-۰/۲۶۳ (-۲/۲۳)		۰/۶۶۷ (۸/۸)	۰/۰۲۴ (۱/۴۷)						۰/۷۸۷
۲	XX	۰/۳۷۷ (۳/۶۳)	۰/۷۱۵ (۹)			-۰/۰۰۸ (-۱/۸۶)					۰/۸۰۲
۳	LXX	۸/۲۶ (۲/۲۶)		۰/۷۵۳ (۹/۱۲)			-۰/۷۸۴ (-۲/۲۹)				۰/۸۱۲
۴	LXX	-۰/۰۸۸ (-۳)		۰/۵۶۹ (۸)				-۰/۰۰۰۹۳ (-۳/۲)			۰/۸۴۲
۵	LXX	-۰/۰۷۶ (-۲/۲)		۰/۶۴۱ (۸/۶)					-۰/۵۵۴ (-۱/۷۹)		۰/۷۹۶
۶	LXX	-۰/۱۹۶ (-۲/۸)		۰/۶۶۷ (۸/۸)						-۰/۰۲۵ (-۱/۶۲)	۰/۷۹

\* اعداد داخل پرانتز بیانگر آماره محاسباتی است و LXX لگاریتم XX است.

همان گونه که ملاحظه می شود  $XX$  با مقدار با وقفه  $C7$  ارتباط دارد، و ضرایب دارای سازگاری نظری و معنی داری آماری هستند (ضریب  $C7_{t-1}$  با بیش از ۹۰ درصد قابلیت اعتماد، معنی دار است). در واقع می توان گفت  $XX$  با یک دوره تأخیر، تابعی از وقفه های توزیعی  $C7$  بوده است (تابعی از  $C7_{t-1}$  و  $C7_{t-2}$  و ...)، که با استفاده از روش تبدیل کویک می توان آن را به رابطه ای همچون (۹ - ۶) تبدیل کرد. بر این اساس باید گفت که سهم هزینه های امور عمومی در بودجه دولت، با یک وقفه شروع به تأثیرگذاری بر سهم بنگاه های بزرگ در صنعت می کند و این تأثیر تا دوره ای طولانی ادامه می یابد. بنابراین افزایش سهم هزینه های امور عمومی در بودجه دولت - که به مفهوم کاهش هزینه مبادله است - در طول زمان، منجر به افزایش سهم بنگاه های بزرگ در اقتصاد می شود.

به همین ترتیب می توان سهم هزینه های امور عمومی دولت را در کل  $GDP$  جامعه به عنوان شاخص کاهنده هزینه مبادله در نظر گرفت. خلاصه نتایج برآورد (برای دوره زمانی ۷۲-۱۳۴۹) به صورت زیر است:

$$XX_t = 0/44 + 0/713 XX_{t-1} + 0/0615 C8_t \quad (7-9)$$

$$R^2 = 0/818$$

(۴)      (۹/۴)      (۲/۴)

که در آن  $C8$ ، لگاریتم سهم هزینه های امور عمومی دولت در  $GDP$  است. باز ضرایب دارای معنی داری آماری و سازگاری نظری هستند و حاکی از آن است که هرچه سهم هزینه های امور عمومی دولت در  $GDP$  افزایش یابد، سهم بنگاه های بزرگ (کارگاه های با بیش از ده کارکن در اقتصاد) افزایش می یابد.

در واقع این مدل را نیز می توان یک مدل با وقفه توزیعی دانست که  $XX$  از وقفه های طولانی  $C8$  تأثیر می پذیرد و با استفاده از تبدیل کویک به مدل (۹ - ۷) تبدیل شده است. به عبارت دیگر هرچه سهم هزینه های امور عمومی دولت نسبت به کل  $GDP$  افزایش یابد، باعث کاهش هزینه مبادله در این دوره و در دوره های بعد می شود. این کاهش، به مرور انتظارات بنگاه ها را در مورد هزینه های مبادله تعدیل می کند و آنها را به گسترش مقیاس بنگاه های خود، تشویق می کند - و بنابراین شکاف مقیاس بنگاه های بخش خصوصی با بنگاه های دولتی یا حمایت شده کاهش می یابد. بدین ترتیب می توان نتیجه گرفت که هزینه مبادله، یکی از عوامل مهم تشدید دوگانگی در



ساختار صنایع ایران و بنابراین عدم شکل‌گیری رقابت مؤثر در بازارهای ایران بوده است.

\*\*\*

بطور کلی نتایج دو قسمت اخیر این فصل حاکی از این است که هزینه مبادله را می‌توان به عنوان یک مانع نهادی مهم برای رقابت در بازارهای ایران، تلقی کرد. چراکه این هزینه‌ها از یک سو با تشدید نایکپارچگی بازارهای مالی ایران، موجب شکل‌گیری محدودیت‌های بیرونی برای رقابت میان بنگاه‌ها می‌شوند، و از سوی دیگر، با تشدید دوگانگی در میان بنگاه‌ها، محدودیت‌های درون‌بازاری رقابت را افزایش می‌دهند و بنابراین ساختار بازارهای ایران را به سوی نوعی ساختار انحصاری سوق می‌دهند. در فصل آینده خواهیم دید که چگونه این گونه هزینه‌ها، هم بطور مستقیم، و هم بطور غیر مستقیم و از طریق بازارهای مالی، مانع رقابت تکنولوژیک در اقتصاد ایران می‌گردند.

# پیوست فصل نهم

## هزینه مبادله و مقیاس بنگاه

هدف این قسمت، بسط مدلی است که نشان دهد چگونه وجود هزینه مبادله و ورود آن به فرایند تصمیم‌گیری کارگزاران (در این جا، مدیران بنگاهها)، می‌تواند بر انتخاب مقیاس بهینه بنگاه تأثیر بگذارد. در واقع، نتایج تحلیلی این قسمت، مبنایی نظری برای آزمونهای تجربی بخش پایانی فصل نهم فراهم می‌آورد.

برای نشان دادن نقش هزینه‌های مبادله در تصمیمات بنگاه - هم در باره مقیاس بهینه بنگاه و هم در باره مقدار بهینه تولید - به گونه‌های مختلفی می‌توان عمل کرد. مثلاً می‌توان برای هزینه مبادله مفهومی بسیار گسترده در نظر گرفت، تا انواع هزینه‌های مبادله را - اعم از هزینه‌های ناشی از رفتار فرصت طلبانه در قراردادهای شخصی، هزینه‌های ناشی از رفتار رانت جویانه در تصمیمات اجتماعی، هزینه‌های کسب اطلاعات، قراردادی، هزینه‌های درونی کردن آثار خارجی، هزینه‌های انواع ریسک و ... - در خود جای دهد. آنگاه می‌توان هزینه مبادله را بطور یکجا و به عنوان یک هزینه ثابت در تصمیمات بنگاه وارد کرد. اما این مفهوم بسیار ساده شده‌ای از هزینه مبادله خواهد بود و گرچه تا حدودی عکس العمل بنگاه را نشان خواهد داد، ولی بیانگر خوبی از واقعیت نیست.

در واقع هزینه‌های مبادله را بسته به ماهیتشان، از دیدگاههای مختلف به هزینه‌های مستقیم، و

غیرمستقیم، درونی و بیرونی، ناظر به آینده<sup>(۱)</sup> و ناظر به گذشته<sup>(۲)</sup>، و ... تقسیم‌بندی کرده‌اند<sup>(۳)</sup>. این هزینه‌ها مانند مالیات مقطوع (یکجا)<sup>(۴)</sup> نیستند که بر رفتار و بازدهی عوامل تولید تأثیری نگذارند. بلکه نه تنها بر بازدهی عوامل و رفتار کارگزاران تأثیر می‌گذارند، همچنین از تصمیمات کارگزاران تأثیر می‌پذیرند. به دیگر سخن، حتی نقش آنها بیش از هزینه‌های یک نهاده ثابت (مثل سرمایه) است که فقط بر بازدهی دیگر عوامل تأثیر می‌گذارد.

اما برای نشان دادن کنش و واکنش میان رفتار بنگاه و هزینه‌های مبادله، ناگزیر باید به نوع خاصی از هزینه مبادله محدود شد، آنگاه نتایج آن را به دیگر انواع هزینه مبادله تعمیم داد. برای این منظور، در این جا، نخست با توجه به هزینه‌های مبادله‌ای که بنگاه ممکن است به دلیل رفتار فرصت طلبانه صاحبان یکی از عوامل تولید، متحمل شود، واکنش بنگاه - و مستقلاً واکنش صاحبان عوامل تولید، به عنوان طرف دوم قرارداد - را مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ آنگاه با تعمیم نتایج آن به انواع دیگر هزینه مبادله، تأثیر نهایی مجموعه انواع هزینه‌های مبادله را بر رفتار بنگاه (مقیاس بهینه بنگاه، صرفه‌های مقیاس و حجم بهینه تولید) مشاهده می‌کنیم.

برای این کار، نخست با استفاده از مفاهیمی که در ادبیات هزینه مبادله کاربرد یافته است، رفتار هزینه مبادله را در مورد یک قرارداد - مثلاً میان خریدار و فروشنده یکی از عوامل تولید - بررسی می‌کنیم و آنگاه این نتایج رفتاری را، با توجه به اهداف تحلیلی این قسمت، به انواع هزینه مبادله بسط داده و نتایج مدل بسط یافته را وارد فرایند تصمیم‌گیری بنگاه می‌کنیم. بنابراین، برای سادگی، نخست از الگویی استفاده می‌کنیم که رفتار هزینه مبادله را در یک قرارداد میان کارگران (به عنوان مالکان و فروشندگان نیروی کار) و صاحبان بنگاه (به عنوان مالکان سرمایه و خریداران نیروی کار) نمایش می‌دهد<sup>(۵)</sup>.

بدین منظور از برخی فروض ساده کننده استفاده می‌کنیم - که البته می‌توان برخی پیچیدگی‌ها را وارد این فروض کرد بدون آن که بر نتایج پایه‌ای ما تأثیری بگذارند.

1- ex ante

2- ex post

۳- [۱۰۱]، صص ۸-۳۷.

4- Lump sum

۵- چارچوب اولیه این الگو (شکل ۹-۵) و فروض رفتاری مربوط به آن، اقتباسی است از [۵۴]، صص ۴۹-۴۲. بسط این الگو و کاربرد آن برای ارتباط دادن هزینه مبادله با مقیاس بنگاه (شکل‌های ۹-۶ تا ۹-۹) برای مقاصد تحلیلی مباحث این کتاب انجام شده است.

نخست این که نوع قرارداد را قرارداد دستمزدی ثابت، فرض می‌کنیم. یعنی کارفرما، کارگر را استخدام کرده و به او دستمزد می‌پردازد. البته به همین ترتیب می‌توان قراردادهای سهم‌بری یا اجاره‌داری را - و حتی برعکس، قراردادهایی را که بر اساس آنها، نیروی کار دست به استخدام سرمایه می‌زند را - نیز مورد ملاحظه قرار داد، بدون آن که نتایج نهایی تحلیل تغییر کند.

فرض دوم این است که کارگر می‌کوشد تا با رفتارهای فرصت‌طلبانه، مزیت‌ها و منافع را از دست مالکان به در آورده و خود تصاحب کند. گرچه متقابلاً - چه در قرارداد دستمزدی ثابت و چه در انواع دیگر قرارداد - این امکان نیز وجود دارد که کارفرما دست به رفتارهای فرصت‌طلبانه‌ای بزند که برای او منافی (معمولاً کوتاه‌مدت) در بر دارد، اما به زیان (بلندمدت) کارگران می‌انجامد. مثلاً صرفه‌جوئی‌هایی که ممکن است به آلوده و ناسالم شدن محیط کار بینجامد، یا اعمال تبعیض‌های نژادی، جنسی یا سنی در پرداخت دستمزد و ...، از انواع رفتارهای فرصت‌طلبانه کارفرمایان ناشی می‌شود. با این حال، در این جا، تنها رفتار فرصت‌طلبانه کارگران را وارد می‌کنیم. چرا که هدف ما بررسی تأثیر هزینه مبادله بر رفتار بنگاه‌هاست، در حالی که رفتار فرصت‌طلبانه کارفرمایان، تصمیم‌گیری بهینه کارگران را متأثر می‌سازد.

همچنین در میان انواع رفتارهای فرصت‌طلبانه‌ای که ممکن است از کارگران پدیدار شود، تنها به مسأله کم‌کاری می‌پردازیم. گرچه کارگران ممکن است رفتار فرصت‌طلبانه خود را به اشکال مختلفی همچون استفاده نادرست از، یا آسیب زدن به تجهیزات بنگاه، عدم دقت در کیفیت محصولات تولیدی، استفاده‌های شخصی از وسایل بنگاه (مثل اتومبیل)، اطلاع‌رسانی و ادعاهای نادرست در باره بنگاه یا سوابق کاری خودشان در بنگاه، یا مفاد قرارداد کاری‌شان، به مراجع قانونی و کنترل‌کننده بنگاه و ...، بروز دهند.

از سوی دیگر، کارفرما می‌کوشد تا رفتار فرصت‌طلبانه کارگر را حداقل کند. لازمه این کار، کنترل و خبرنگوشی از رفتار کارگر، برقراری سیستم‌ها و نصب دستگاههای شمارشگر و تحمیل جریمه برای فرصت‌طلبی‌های کشف‌شده، می‌باشد. همه این‌ها، هزینه می‌برد که آنها را بطور یکجا هزینه‌های کنترل و نظارت می‌نامیم و به شکل پرداخت‌های پولی در نظر می‌گیریم.

سرانجام، هم کارفرما می‌داند که کارگر مستعد رفتارهای فرصت‌طلبانه است و هم کارگر می‌داند که کارفرما در پی کنترل و خبرنگوشی از او و مترصد کشف رفتارهای فرصت‌طلبانه اوست. بنابراین کارگر می‌داند که هرچه بیشتر کم‌کاری کند، کارفرما زودتر رفتار فرصت‌طلبانه او را کشف

می‌کند و احتمال زیانش (که در این جا، هزینه‌های فرصتی است که پس از اخراجش از این بنگاه، باید برای پیدا کردن شغل جدید متحمل شود و ...) افزایش می‌یابد. به همین ترتیب کارفرما هم می‌داند هرچه هزینه‌های کنترل را افزایش دهد، احتمال کشف رفتارهای فرصت طلبانه کارگر افزایش می‌یابد و بنابراین کارگر، کمتر فرصت طلبی خواهد کرد.

در باره زیانهای کارگر، این نکته را باید یادآوری کرد که اگر در پی اندازه‌گیری مجموع هزینه‌های مبادله تحمیل شده بر جامعه بودیم (یعنی جمع هزینه‌های کنترل و نظارت کارفرما به علاوه زبانی که بر تولید بنگاه وارد می‌شود، به علاوه خالص هزینه‌هایی که کارگر متحمل می‌شود - وقتی رفتارش کشف می‌شود)، در این صورت وجود هر گونه جریمه‌ای که کارگر بابت رفتار فرصت طلبانه‌اش (پس از کشف) به کارفرما می‌پردازد، تأثیری بر کل هزینه‌های مبادله اجتماع - و بنابراین تأثیری بر تخصیص - ندارد. این جریمه، تنها نوعی پرداخت انتقالی است که بر توزیع اثر می‌گذارد. اما وقتی هزینه مبادله را برای کارفرما در نظر می‌گیریم، جریمه‌های دریافت شده توسط کارفرما، بسته به نوع رابطه جریمه‌ها با حجم زیان کارفرما، بر تصمیم تخصیصی بنگاه اثر می‌گذارد. بنابراین، فعلاً برای سادگی فرض می‌کنیم بنگاه پس از کشف رفتار فرصت طلبانه کارگر، او را اخراج می‌کند و بنابراین هزینه‌هایی که کارگر متحمل می‌شود عبارتند از هزینه‌های از دست دادن دستمزد و هزینه‌های زمانی و پولی جست‌وجوی شغل جدید. با افزایش اندازه رفتار فرصت طلبانه کارگر، هزینه‌های انتظاری او با شدت بیشتری افزایش می‌یابد. چرا که نه تنها احتمال کشف رفتار او توسط کارفرما افزایش می‌یابد، بلکه امکان یافتن کار جدید نیز برای او کاهش می‌یابد - به دلیل تأثیر سوابق او بر تصمیم‌گیری کارفرمایان جدید در مورد استخدام او.

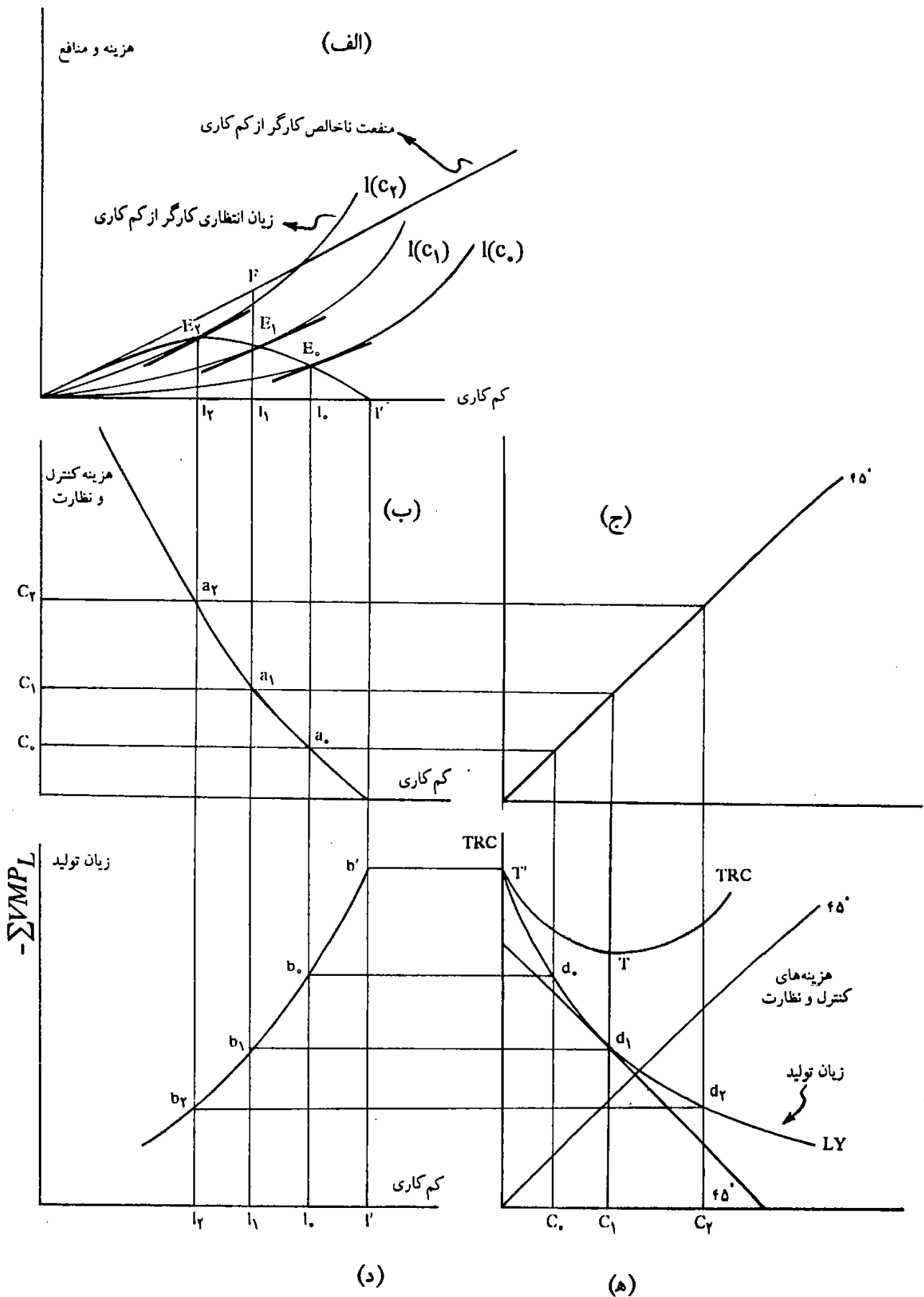
اکنون هر دو کارگر و کارفرما، در پی حداکثرسازی منفعت خویش هستند. کارگر تا جایی دست به رفتار فرصت طلبانه (کم‌کاری) خواهد زد که منفعت نهایی آن با هزینه نهایی انتظاری آن برابر شود. همچنین کارفرما تا جایی هزینه‌های کنترل و نظارت را افزایش خواهد داد که منفعت نهایی حاصل از افزایش کنترل، با هزینه نهایی آن برابر شود. به عبارت دیگر، کارفرما در پی حداکثرسازی مجموع هزینه‌های کنترل و هزینه‌های محصول از دست رفته (زیان تولید) است. تأثیر متقابل این رفتارها را می‌توان با توجه به شکل (۹ - ۵) تحلیل کرد. در نمودار (الف)، محور افقی بیانگر حجم کم‌کاری است و محور عمودی، مقادیر پولی منافع و هزینه‌های انتظاری ناشی از کم‌کاری را برای کارگر نمایش می‌دهد. خط  $OG$  بیانگر منافی است که کارگر با کم‌کاری به دست

می‌آورد. مقدار پولی این منافع با توجه به مقدار کم‌کاری و قیمت سایه‌ای زمان برای کارگر (اگر کارگر از کم‌کاری به صورت فراغت یا تولید خانواری بهره‌برد) به دست می‌آید. اما اگر کم‌کاری کارگر برای او منافع پولی‌ای غیر از دستمزد جاری‌اش به همراه دارد (مثل درآمدهای حاصل از رسیدگی به شغل دوم در حین انجام شغل اول) در این حالت، خط  $G$  بیانگر منافع ناخالص پولی حاصل از شغل دوم است (که ممکن است غیرخطی باشد).

خطوط  $I(c)$  بیانگر هزینه‌های انتظاری کارگر برای سطوح مختلف کنترل و نظارت توسط کارفرماست. در هر سطح معین هزینه نظارت و کنترل (مثلاً  $c_1$ )، هرچه کارگر دست به فرصت‌طلبی بیشتری بزند، هزینه‌های انتظاری‌اش (امید ریاضی هزینه‌هایی که در صورت کشف فرصت‌طلبی‌اش، متحمل شود)، بیشتر افزایش می‌یابد. از سوی دیگر، هرچه کارفرما هزینه‌های نظارت را افزایش دهد، منحنی هزینه انتظاری کارگر به بالا جا به جا می‌شود. مثلاً  $I(c_2)$ . تعادل نهایی کارگر و کارفرما، نتیجه کنش و واکنش متقابل آنهاست. اما اگر فرض کنیم فعلاً هزینه‌های کنترل،  $c_1$  است آنگاه منحنی  $I(c_1)$  بیانگر هزینه‌های انتظاری کارگر است. اکنون کارگر جایی منافع خالص حداکثر می‌شود که هزینه نهایی‌اش (یعنی شیب  $I(c_1)$ ) برابر با منفعت نهایی‌اش (شیب  $OG$ ) باشد. بنابراین مقدار کم‌کاری کارگر،  $l_1$  است و منافع خالص او برابر  $FE_1$  می‌باشد. منحنی  $OE_1'$  بیانگر مجموعه نقاط تعادلی است که کارگر در سطوح مختلف هزینه‌های نظارت، انتخاب خواهد کرد (اگر کارگر مقدار واقعی هزینه کنترل را نداند، بر اساس سطوح انتظاری کنترل، عمل خواهد کرد). نقطه  $l'$  بیانگر حداکثر ممکن کم‌کاری است، وقتی که هزینه کنترل یا صفر است یا بسیار ناچیز (در این جا صفر گرفته‌ایم) - که در جای خود، از سازمان بنگاه، تکنولوژی تولید، چارچوب نهادی حقوق مالکیت، ارزشها و ایدئولوژی حاکم بر روابط تأثیر می‌پذیرد.

اما همزمان نیز کارفرما در پی حداقل‌سازی هزینه‌های مبادله برای خویش است. نمودار (ب) بیانگر مقدار کم‌کاری مربوط به هر سطح کنترل است. اگر کارفرما بخواهد کم‌کاری به صفر برسد، باید هزینه‌های کنترل بسیار بالایی را متحمل شود. هزینه‌های نظارت و کنترل، برای هر سطح کم‌کاری، از طریق نمودار (ج) بر محور افقی نمودار (ه) منعکس می‌شود. همچنین نمودار (د) محصول از دست رفته (زیان تولید) مربوط به هر سطح کم‌کاری را نشان می‌دهد. زیان تولید در هر سطح کم‌کاری، برابر است با مجموع ارزش تولیدات نهایی از دست رفته کارگر برای تمام واحدهای کم‌کاری  $(-\sum VMP_L)$ .

شکل (۹ - ۵): بهینه‌سازی هزینه مبادله ناشی از رفتار فرصت طلبانه یکی از عوامل تولید (کارگر) برای بنگاه



نقاط  $d_0, d_1, d_2$  در نمودار (ه) بیانگر زیان تولید، برای سطوح مختلف هزینه کنترل  $(c_1, c_2)$  و  $(c_2)$  هستند. بنابراین از مجموع چنین نقاطی، منحنی ای فراهم می‌آید  $(LY)$  که بیانگر کاهش زیان تولید، به دلیل افزایش هزینه کنترل است. همچنین در نمودار (ه) خط  $45^\circ$  ای که از مبدأ می‌گذرد، سطوح مختلف هزینه کنترل را از محور افقی به محور عمودی منعکس می‌کند. مقادیر هزینه مبادله برای کارفرما در هر سطح هزینه کنترل، از مجموع هزینه کنترل و زیان تولید به دست می‌آید. بنابراین منحنی  $TRC$  بیانگر منحنی هزینه مبادله بنگاه (مربوط به قرارداد دستمزدی میان کارگر و کارفرما) است که هر نقطه آن حاصل جمع مقادیر نظیر، بر روی منحنی  $LY$  و خط  $45^\circ$  ای است که از مبدأ می‌گذرد.

منفعت نهایی حاصل از کنترل، با شیب منحنی زیان تولید (که بیانگر کاهش در زیان تولید، با افزایش یک واحد در هزینه کنترل است) نمایش داده می‌شود. نقطه  $d_1$  بیانگر برابری منفعت نهایی (شیب  $LY$ ) و هزینه نهایی (شیب خط  $45^\circ$  ای که از مبدأ می‌گذرد) در سطح هزینه  $c_1$  است. بنابراین هزینه مبادله  $(TRC)$  نیز در همین سطح از کنترل، به حداقل می‌رسد (نقطه  $T$ ). بدین ترتیب  $c_1$  بیانگر مقدار بهینه هزینه‌های کنترل و خبرنویسی است که کارفرما اعمال می‌کند و این همان سطح کنترلی است که کارگر (در نمودار الف)، با توجه به آن، حد بهینه کم‌کاری را برای خود انتخاب می‌کند ( $l_1$ ).

بنابراین کارگر و کارفرما، رفتارهای خود را در زمینه هزینه مبادله، در یک فرایند برهم‌کنشی به تعادل می‌رسانند. با وجودی که اکنون مقدار بهینه هزینه کنترل  $c_1$  و هزینه مبادله مربوط به آن (فاصله عمودی  $c_1 T$ ) به دست آمده است، اما هنوز چیزی در باره تأثیر این هزینه مبادله بر رفتار بنگاه نمی‌توان گفت.  $c_1 T$  هزینه مبادله ای است که بنگاه در قرارداد با یک کارگر متحمل می‌شود. هر بنگاه حتی در کوتاه‌مدت، نه تنها با مقادیر مختلفی از نیروی کار (مربوط به سطوح مختلف تولید) سر و کار دارد، بلکه انواع دیگر هزینه‌های مبادله را نیز متحمل می‌شود. بنابراین لازم است مدل کنونی را به حالت عمومی‌تری بسط دهیم تا نه تنها انواع هزینه مبادله، بلکه هزینه‌های مبادله مربوط به سطوح مختلف تولید را نیز در برگیرد.

وقتی بنگاه به جای یک کارگر، با چند کارگر سر و کار دارد، هر کارگر مستقلاً و بر اساس همان فرایندی که در نمودار (الف) شکل (۹ - ۵) آمد، حد بهینه کم‌کاری خود را انتخاب خواهد کرد. بنابراین در این حالت، برای کارفرما، زیان تولید در هر سطح کنترل، برابر با مجموع زیانهای



حاصل از رفتار فرصت طلبانه همه کارگران است. به دیگر سخن، اکنون در نمودار (ه)، منحنی  $LY$  بیانگر مقدار تولیدی است که بنگاه در هر سطح هزینه نظارت، به خاطر رفتار فرصت طلبانه مجموع کارگران از دست می دهد. در واقع اکنون منحنی  $LY$  برای بنگاه عبارت است از جمع عمودی منحنی های زیان تولید مربوط به تک تک کارگران. پس نقطه  $T'$  به بالا جا به جا می شود و اکنون نه تنها نقطه حداقل  $TRC$  به بالا جا به جا می شود، بلکه ممکن است  $TRC$  در سطحی غیر  $c_1$  از به حداقل خود برسد. در واقع اکنون بنگاه مقدار هزینه نظارت را با توجه به نقطه حداقل منحنی  $TRC$  کل (جمع عمودی  $LY_i$  ها به علاوه هزینه های کنترل و خبرنگوشی) انتخاب خواهد کرد. پس بطور کلی تغییر تعداد کارگران بنگاه، موقعیت و نقطه حداقل منحنی  $TRC$  را جا به جا می کند و بنابراین بر حد بهینه هزینه های نظارت تأثیر می گذارد اما فرایند کلی حداقل سازی هزینه مبادله، همانند قبل خواهد بود.

به همین ترتیب می توان انواع دیگر هزینه های مبادله را نیز در قالب همین نمودار (نمودار ه) از شکل (۹ - ۵) توضیح داد. هر نوع هزینه ای که در بیرون چارچوب تابع تولید بر بنگاه تحمیل شود، یا هر نوع رفتاری که بر حجم بهینه تولید به دست آمده از توابع فنی هزینه، اثر منفی بگذارد، نوعی هزینه مبادله است که بنگاه برای کاستن آنها، باید متحمل هزینه شود. مثلاً می توان، به جای هزینه های نظارت، از هزینه درونی کردن آثار خارجی گفت و گو کرد. آنگاه منحنی  $LY$  بیانگر آن است که با صرف هزینه های بیشتری برای درونی کردن (یا حفاظت از حقوق مالکیت)، مقدار آثار خارجی از دست رفته کاهش می یابد. برای نمونه، برخی از انواع هزینه های مبادله را که از یک سو تولید را کاهش می دهند و از سوی دیگر بنگاه می تواند با صرف مخارجی از مقدار آنها بکاهد، می توان به صورت زیر بر شمرد:

- ۱ - **تقلب در کیفیت عوامل تولید:** غیر از رفتار فرصت طلبانه کارگر، دیگر مالکان عوامل تولید - مثل عرضه کنندگان مواد خام، سازندگان ماشین آلات و ابزارهای تولیدی و ... - نیز ممکن است با کاهش کیفیت کالاهای خود، منافی (به زیان بنگاه خریدار این مواد و ابزارها) برای خود کسب کنند. در این حالت نیز بنگاه مجبور است دست به اعمال نظارت و کنترل بزند.
- ۲ - **عدم انجام به موقع مفاد قرارداد:** وقتی که رانندگان کامیون، راه آهن یا اداره پست محموله های بنگاه را به موقع تحویل نمی دهند و موجب وقفه در تولید می شوند، وقتی که بنگاه با قطع بی موقع جریان برق یا آب شهری رو به رو می شود، وقتی که ازدحام در خطوط تلفن، برقراری

ارتباط را زمان‌تر می‌کند، و ... همگی بیانگر آن است که یکی از طرفهای قرارداد بنگاه، به تعهدات خود عمل نکرده است و موجب تحمیل هزینه‌هایی به صورت کاهش تولید، بر بنگاه شده است. در هرکدام از این موارد، بنگاه یا باید دست به پی‌گیری و گاه اقدام قانونی بزند، و یا با تهیه برخی از تجهیزات اضافی - مثلاً مولد برق، یا حفر چاه - زیان ناشی از این مسائل را کاهش دهد. هزینه‌هایی که صرف این موارد می‌شود، در واقع هزینه‌های مبادله هستند که در هنگام تاسیس بنگاه در تابع فنی تولید یا تابع هزینه بنگاه وجود نداشته‌اند.

**۳ - عدم حفاظت قانونی از حقوق مالکیت:** طیف گسترده‌ای از مسائل هستند که همه آنها را می‌توان به عنوان موارد مخدوش شدن حقوق مالکیت شهروندان در نظر گرفت. از مسائل مربوط به عدم توانایی قانون برای تعریف حقوق مالکیت شهروندان تا ناتوانی قانون در اعمال و تضمین حقوق تعریف شده آنها، می‌توان نمونه‌های بی‌شماری برشمرد. اما مهم‌تر از همه آنها، قانونگذاری بر اساس سلیق فردی، تغییر مداوم قوانین با توجه به نیازهای روزمره، قانونگذاری بدون توجه به هزینه‌ها و منافع اجتماعی، سوء استفاده از حق قانونگذاری (سواری مجانی و رفتار رانت‌جویانه) و مواردی از این دست می‌باشد که حقوق مالکیت شهروندان را شدیداً مخدوش می‌سازد و می‌تواند هزینه‌های مبادله‌ای سنگینی را بر کل جامعه تحمیل کند.

در ایران، بر اساس قانون کار، زنان باردار شاغل، از حق مرخصی‌های ویژه‌ای برخوردارند؛ همچنین، زنان شیرده، حق خروج ویژه دارند؛ همچنین کارگران پس از گذشت مدت معینی از استخدامشان (۱۰۰ روز) واجد حقوق قانونی ویژه‌ای می‌شوند و ... در همه این موارد (صرف نظر از ملاحظات ارزشی و مسائل مربوط به رفاه اجتماعی) قوانینی اعمال شده‌اند که با مخدوش کردن حقوق مالکیت بنگاه - حتی وقتی بندهایی اجباری در مفاد قرارداد گنجانده می‌شوند - باعث از دست رفتن بخشی از تولید بنگاه می‌شوند. مثلاً کارفرمایی که پس از صد روز، دیگر حق اخراج کارگرش را ندارد، با بستن قراردادهایی کمتر از صد روز و تعویض مداوم کارگرانش - برای گریز از هزینه‌های جانبی مربوط به یک کارگر رسمی دائمی - هم صرفه‌های ناشی از تخصص کارگرانش را از دست می‌دهد، و هم برای این تعویض‌های مداوم، متحمل هزینه‌هایی می‌شود.

به همین ترتیب، آنگاه که شهرداری با اعمال طرح ترافیک، مانع تردد آزاد عوامل تولید به بنگاه می‌شود، بنگاه برای کاستن از زیان تولید باید دست به اقدامات ویژه‌ای - مثل تهیه سرویس، یا خرید مجوز ورود به طرح ترافیک یا ذخیره‌سازی بیش از حد مواد اولیه و ... - بزند. یا آنگاه که

واردات برخی از عوامل تولید مستلزم کسب مجوزهای قانونی است و استفاده از نهاده‌های تولید داخلی نیز منجر به افزایش ضایعات تولید می‌شود، باز بنگاه مجبور است برای کاهش افت تولید، هزینه‌هایی متحمل شود.

از این گذشته، وقتی قوانین دائماً تغییر می‌کند، جدای از هزینه‌های مبادله‌ای که بر بنگاه‌های فعال کنونی تحمیل می‌کند (مثل هزینه‌های مبادله‌ای که بر تولیدکنندگان فعلی فرش تحمیل می‌شود، وقتی صدور فرش ممنوع می‌شود، یا وقتی نرخ ارز صادراتی تغییر می‌کند)، هزینه‌های اضافی‌ای نیز برای کسب اطلاعات در باره چگونگی قوانین دائماً متغیر، یا کسب اطلاعات برای پیش‌بینی احتمال تغییر قوانین در آینده، بر بنگاه‌هایی تحمیل می‌شود که به تازگی می‌خواهند وارد فعالیت شوند. هر چه هزینه‌هایی که بنگاه‌ها برای کسب این اطلاعات صرف می‌کنند، بیشتر باشد، احتمال تحمل هزینه‌های سنگین پیش‌بینی نشده برای آنها پایین می‌آید.

همچنین وقتی بنگاه نمی‌تواند طلب‌های مالی خود را به موقع وصول کند - مثلاً به دلیل ضعف نظام قضایی یا وجود راه‌های قانونی برای بروز رفتارهای فرصت طلبانه در طرف‌های قرارداد بنگاه (مثل قانون ورشکستگی) - ممکن است منجر به ناتوانی بنگاه در انجام تعهدات مالی خود شود، که می‌تواند برای بنگاه عواقب پر هزینه‌ای داشته باشد. بنگاه برای گریز از این دشواری، مجبور است پیشاپیش متحمل هزینه‌هایی - برای کسب اطمینان یا ضمانت در مورد وصول به موقع مطالباتش - شود. این‌ها همگی مواردی هستند که در آنها حقوق مالکیت بنگاه تضمین نشده است و بنگاه برای پیش‌گیری از برخی زیانهای احتمالی، مجبور است هزینه‌هایی متحمل شود.

**۴ - بروز رفتارهای فرصت طلبانه یا رانت جویانه در تولیدکنندگان کالاهای عمومی:** وقتی مأمور اداره راهنمایی و رانندگی وظایف خود را به خوبی انجام نمی‌دهد و کارگران بنگاه یا نهاده‌های تولید به دلیل وجود ترافیک، به موقع به کارخانه نمی‌رسند، زیان تولیدی به وجود می‌آید. وقتی نظام مالیاتی ناکاراست و مالیات‌بندی به تشخیص فردی مأمور مالیات بستگی دارد (مالیات علی‌الرأس)، مقدار نهایی مالیات در یک فرایند چانه زنی ناشی از رفتار رانت جویانه مأمور مالیات و رفتار حداکثرسازی بنگاه، تعیین می‌شود. این فرایند چانه زنی برای بنگاه، هزینه‌بر است. به همین ترتیب وقتی دریافت مجوز استاندارد برای محصول بنگاه، با رفتار رانت جویانه مأمور اداره استاندارد رو به رو می‌شود، یا وقتی بنگاهی برای گسترش خود با همین رفتار از سوی مأموران شهرداری رو به رو می‌شود، بنگاه باید هزینه‌هایی صرف کند تا از مزایایی برخوردار شود.

و البته آنچه مهم است وجود رابطه میان این هزینه‌ها و آن مزایاست که بر تصمیمات تخصیصی بنگاه اثر می‌گذارد.

باز همین گونه است وقتی کیفیت تصفیه آب شهری کاهش می‌یابد و موجب رسوب‌گذاری در تجهیزات کارخانه می‌شود. یا وقتی روغن غیر مرغوب پالایشگاهها، موجب فرسودگی زودرس ماشین‌آلات می‌شود.

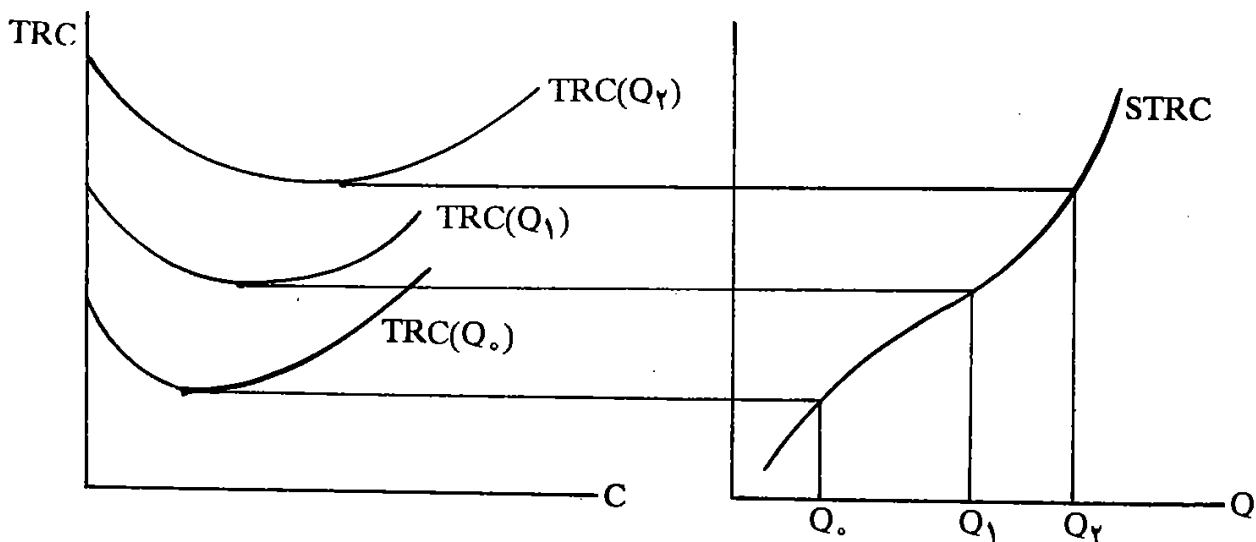
۵- موارد بی‌شمار دیگری را می‌توان بر شمرد که جامعه می‌تواند با استقرار قوانین روشن و پایدار، تأثیر منفی آنها را بر حجم تولید، بکاهد؛ و گرنه افراد، واحدها و بنگاهها مجبورند برای کاهش این تأثیر منفی، خود متحمل هزینه‌های اضافی شوند. وجود ریسک، وجود آثار خارجی منفی تولیدات بنگاههای دیگر، و حتی حوادث طبیعی<sup>(۱)</sup> را می‌توان از آن جمله دانست.

همه موارد یادشده، تابع هزینه مبادله بنگاه را به بالا جا به جا می‌کند. با این حال بخشی از این هزینه‌ها، از مقیاس بنگاه، یا حجم تولید بنگاه مستقل است و بخشی دیگر، بستگی به مقیاس بنگاه، حجم تولید - و بنابراین بستگی به حجم اشتغال - دارد. پیشتر گفتیم که با افزایش تعداد کارگران، تابع  $TRC$  (مربوط به رفتارهای فرصت طلبانه کارگران) به بالا جا به جا می‌شود. از آن جا که افزایش تعداد کارگران به مفهوم افزایش حجم تولید بنگاه است (در هر مقیاس معین بنگاه)، بنابراین هر تابع  $TRC$  بالاتر، ناظر به سطح بزرگتری از تولید است. اکنون اگر فرض کنیم که با افزایش حجم تولید، دیگر انواع هزینه مبادله، یا افزایش می‌یابد یا ثابت می‌ماند (که فرضی است که شواهد تجربی مؤید آن است)، می‌توان نتیجه گرفت که اصولاً هرچه تابع هزینه کل مبادله ( $TRC$ ) بالاتر باشد، ناظر به سطح تولید بالاتری است - صرف نظر از آن که چه بخشی از آن مربوط به کم‌کاری کارگران است و چه بخشی مربوط به انواع دیگر هزینه مبادله. بدین ترتیب می‌توان منحنی‌ای را به دست آورد که بیانگر مقدار هزینه مبادله مربوط به هر سطح تولید (در کوتاه‌مدت) است. در شکل (۹-۶)، توابع  $TRC_0$ ،  $TRC_1$  و  $TRC_2$  به ترتیب بیانگر هزینه مبادله برای سطوح تولیدی  $Q_0$ ،  $Q_1$  و  $Q_2$  هستند که  $Q_2 < Q_1 < Q_0$ .

۱- گرچه هزینه‌های ناشی از حوادث طبیعی، جزء هزینه‌های مبادله انگاشته نمی‌شود، اما روشن است که اگر جامعه (دولت) تمهیداتی برای کاهش زیانهای احتمالی ناشی از حوادث طبیعی یا برنامه‌هایی برای جبران زیانهای احتمالی آسیب دیدگان از حوادث طبیعی به کارگیرد - و در واقع برای آسیب دیدگان، حقوق و مزایایی تعریف و تضمین کند - می‌تواند موجب کاهش هزینه‌های پیش‌بینی نشده فعالیت‌های اقتصادی و بنابراین موجب افزایش انگیزه بنگاهها برای ورود به، یا ادامه یا گسترش فعالیت اقتصادی شود.

با توجه به نقاط حداقل  $TRC$ ها و مقادیر مختلف تولید، تابع  $STRC$  به دست می‌آید که هزینه مبادله مربوط به سطوح مختلف تولید را در کوتاه‌مدت (یعنی در مقیاس معینی از بنگاه و سطح معینی از سرمایه) نشان می‌دهد (نمودار ب).

شکل (۹-۶): منحنی هزینه مبادله بنگاه (کوتاه‌مدت)

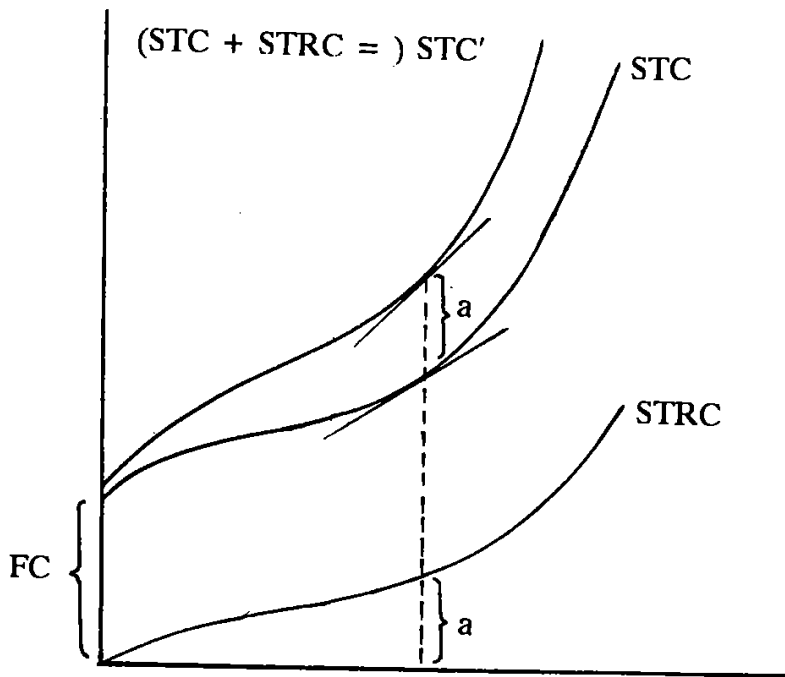


(الف)

(ب)

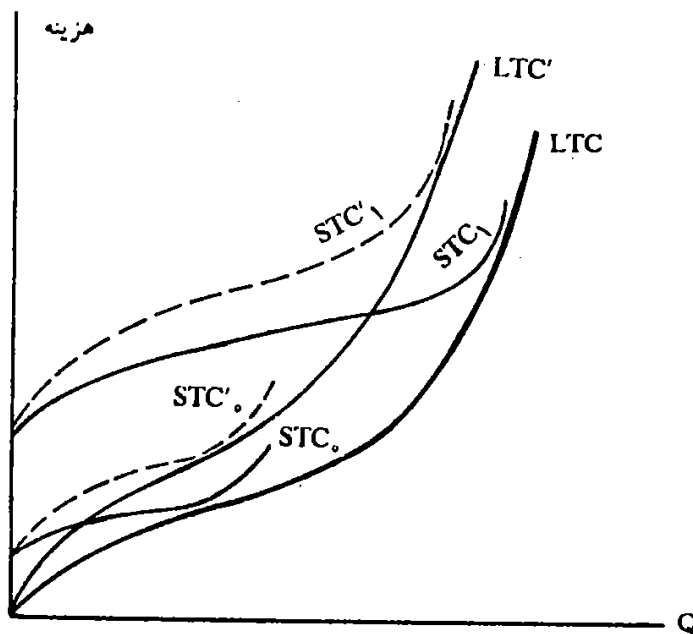
اکنون بنگاه به غیر از تابع هزینه کوتاه‌مدت متناظر با تابع تولیدش، با یک تابع هزینه مبادله نیز روبه‌روست. بنابراین روشن است که تصمیمات تولیدی را با توجه به مجموع این دوگونه هزینه خواهد گرفت. به عبارت دیگر تابع واقعی هزینه کوتاه‌مدت بنگاه، تابعی است که از حاصل جمع تابع هزینه تولید  $STC$  و تابع هزینه مبادله  $STRC$  به دست می‌آید. پس تمامی توابع هزینه کوتاه‌مدت بنگاه (در هر سطح معینی از سرمایه) به بالا و چپ‌گردش می‌کنند. به دیگر سخن، در هر سطح تولید، هم‌مقدار و هم‌شیب تابع هزینه افزایش می‌یابد. این مسأله را می‌توان در شکل (۹-۷) ملاحظه کرد.

شکل (۹-۷): انتقال تابع هزینه کوتاه مدت به بالا، به دلیل وجود هزینه های مبادله

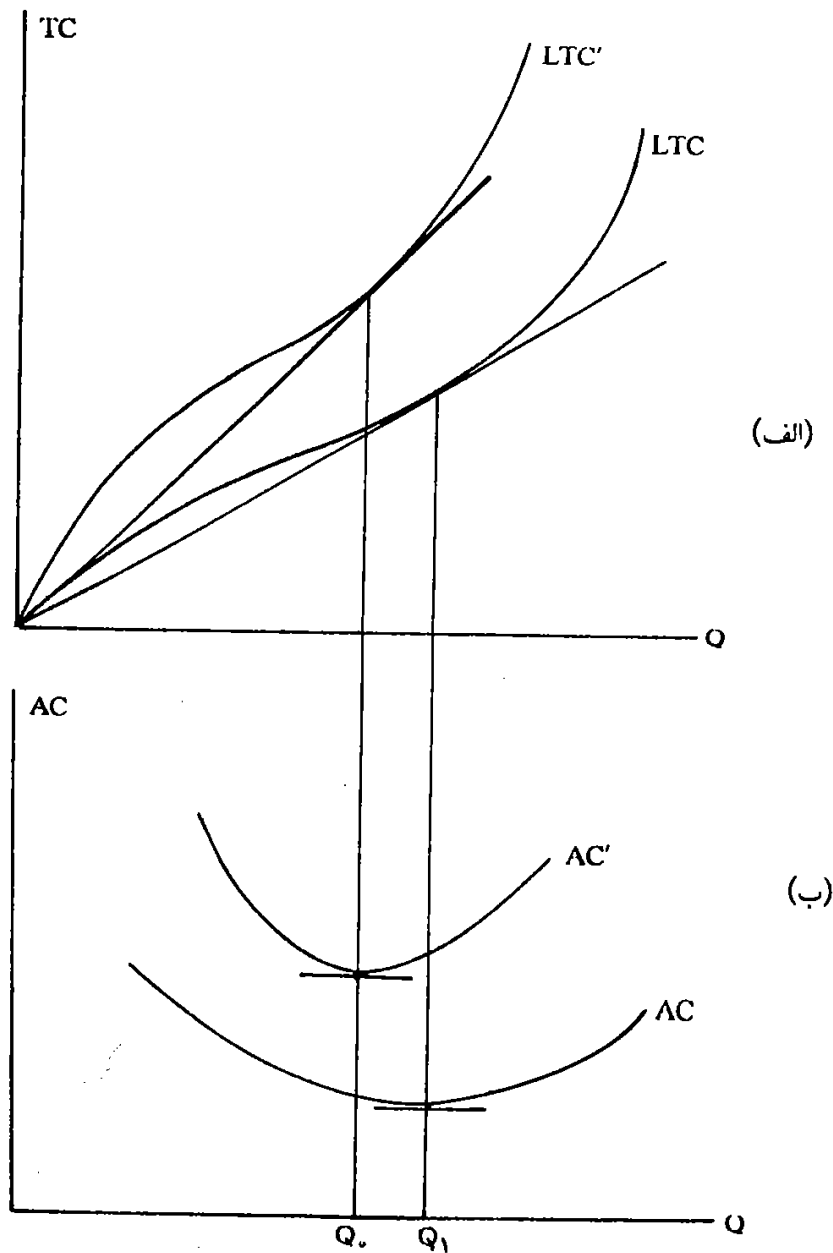


اکنون اگر تمامی منحنی های هزینه کوتاه مدت، در هر سطح معینی از سرمایه  $(FC)$ ، به خاطر ورود هزینه های مبادله، به بالا و چپ گردش کنند، منحنی هزینه کل بلندمدت - که اکنون منحنی پوش  $STC'$  ها خواهد بود - به بالا و چپ دوران می کند (شکل ۹-۸).

شکل (۹-۸): انتقال منحنی هزینه کل بلندمدت به دلیل ورود هزینه های مبادله



شکل (۹-۹): تأثیر هزینه مبادله بر منحنی هزینه متوسط بلندمدت (مقیاس بنگاه)



نتیجه مهم ورود هزینه‌های مبادله در فرایند تصمیم‌گیری بنگاه را می‌توان با توجه به شکل (۹-۹) مشاهده کرد. در نمودار (الف) منحنی  $LTC$  بیانگر هزینه‌های کل بلندمدت بنگاه بدون احتساب هزینه‌های مبادله است و منحنی  $LTC'$ ، هزینه کل را با وجود هزینه مبادله نمایش می‌دهد.

در نمودار (ب)، منحنی‌های هزینه کلی متوسط بلندمدت مربوط به هر یک از دو هزینه کل، نمایش داده شده‌اند. همان‌گونه که در شکل دیده می‌شود، هزینه متوسط برای هر سطح تولید در حالت وجود هزینه‌های مبادله ( $AC'$ ) بیشتر است. از این مهم‌تر، هزینه متوسط در حالت وجود

هزینه‌های مبادله، زودتر به نقطه حداقل خود می‌رسد. به دیگر سخن، مقیاس بهینه بنگاه، اکنون کوچک‌تر شده است. و باز، نتیجه قابل توجه دیگر این که در حالت وجود هزینه‌های مبادله، نه تنها دامنه صرفه‌های مقیاس کمتر است، بلکه سرعت کاهش صرفه‌های مقیاس نیز بیشتر است (و همچنین سرعت افزایش زیانهای مقیاس)<sup>(۱)</sup>

بنابراین، وقتی هزینه‌های مبادله قابل توجه باشد و بنگاهها آن را در تصمیمات خود وارد کنند، نتایج عملی مهمی برای بازار در بر خواهد داشت. انتقال تابع هزینه متوسط به بالا، به این مفهوم است که اکنون سود ویژه بنگاههایی که در قیمت‌های جاری سود می‌برند، کاهش یافته است. یا بنگاههایی که با سود ویژه صفر مشغول تولیدند، از بازار خارج می‌شود (به دلیل تحمل زیان در شرایط وجود هزینه مبادله).

همچنین، نه تنها انگیزه ورود بنگاهها به صنعت کاهش می‌یابد، بلکه امکان ورود نیز کاهش می‌یابد. چرا که اکنون احداث هر مقیاسی از بنگاه، سرمایه بالاتری می‌طلبد و این مخصوصاً در شرایطی که بنگاههای برای تأمین سرمایه، با بازارهای مالی نامنسجم و غیر یکپارچه روبه‌رو هستند، منجر به کاهش شدید امکان ورود می‌شود. از سوی دیگر، کاهش سود ویژه بنگاههای جاری نیز باعث از دست رفتن منابع مالی داخلی بنگاهها - برای سرمایه‌گذاری - می‌شود. نتیجه کاربردی مهم دیگر برای بازارها، کاهش مقیاس بنگاههاست. در شرایط وجود هزینه

۱- این نتایج را می‌توان به زبان ریاضی نیز نمایش داد. اگر شکل عمومی تابع هزینه کل بلندمدت به صورت زیر باشد:

$$TC = ax - bx^2 + cx^3$$

آنگاه  $AC = a - bx + cx^2$  می‌باشد، و نقطه حداقل  $AC$  (جایی که  $\frac{\partial AC}{\partial x} = 0$  است) در  $x = \frac{b}{2c}$  قرار خواهد داشت. روشن است که اگر  $c$  افزایش یا  $b$  کاهش یابد،  $x$  کاهش خواهد یافت (یعنی نقطه حداقل  $AC$  به چپ می‌رود). اما  $TC$  نیز فقط و فقط زمانی از مبدأ به بالا و چپ‌گردش می‌کند (یعنی در تمام سطوح  $x$  در نقطه بالاتری قرار داشته باشد) که  $b$  کاهش یابد ولی  $c$  ثابت بماند یا افزایش یابد، و یا این که  $b$  ثابت بماند ولی  $c$  افزایش یابد. در هر سه این حالت‌ها،  $x = \frac{b}{2c}$  کاهش می‌یابد.

همچنین، شیب  $AC$  بیانگر صرفه ناشی از مقیاس، برای هر واحد نهایی تولید است. اما آنچه مهم است سرعت کاهش این صرفه‌ها، همراه با افزایش تولید، است. بنابراین تغییرات شیب  $AC$  می‌تواند بیانگر سرعت کاهش صرفه‌های مقیاس باشد:

$$\frac{\partial AC}{\partial x} = -b + 2cx \quad \Rightarrow \quad \frac{\partial^2 AC}{\partial x^2} = 2c$$

به دیگر سخن، با افزایش  $c$ ، سرعت کاهش صرفه‌های مقیاس، بیشتر می‌شود. همان‌گونه که دیدیم، در دو حالت از سه حالت ممکن که باعث گردش به چپ و بالای  $TC$  می‌شد، باید  $c$  افزایش یابد.



مبادله، مقیاس بهینه بنگاهها، کوچک تر از حالت عدم وجود هزینه مبادله است. پس - با فرض ثبوت شرایط دیگر - هم تعداد بنگاهها کاهش می یابد، هم بنگاههای کوچک تری احداث می شود، و هم احداث هر بنگاه - در هر مقیاس معین - سرمایه بیشتری می طلبد. این چشم انداز را اگر وارد چارچوب نهادی اقتصادی کنیم که - مثلاً در مورد ایران - از یک سو فاقد بازارهای گسترده (و بنابراین محدود بودن چشم اندازهای سودآور)، و از سوی دیگر فاقد بازارهای مالی یکپارچه (و بنابراین پر هزینه بودن تدارک سرمایه) است، روشن می شود که تا چه حد می تواند مانع توسعه تولید و گسترش رقابت شود. همچنین در شرایط وجود هزینه مبادله، امکان استفاده گسترده از صرفه های مقیاس وجود ندارد و بنابراین تقسیم کار محدود خواهد بود و صرفه های ناشی از تخصص نیز از دست می رود. این مسأله خود موجب پایین ماندن سطح تکنولوژی تولید می گردد.

این نتایج، به خوبی می تواند برای تحلیل تنگناهای عملی شکل گیری رقابت و نیز وجود دوگانگی در بخش تولیدی اقتصاد ایران، به کار رود و پایه های نظری آزمون های بخش پایانی فصل ۹ (تأثیر هزینه مبادله بر دوگانگی صنایع) را به دست دهد.

## فصل دهم

### اقتصاد ایران و رقابت تکنولوژیک

همان‌گونه که در آغاز بخش دوم کتاب یادآوری شد، این بخش در پی آن بود که نشان دهد آیا ساختار بازارهای ایران عمدتاً متمایل به انحصار است یا رقابت و اگر متمایل به انحصار است، علل شکل‌گیری این ساختارهای انحصاری چیست. و سرانجام این که اگر وجود درجه‌ای از تمرکز و انحصار، مشخصه عمومی بازارهای ایران است، آیا این ساختارهای منحرف از کارایی تخصیصی، به کارایی تکنولوژیک می‌انجامد یا نه؟

نتیجه عمومی فصل‌های گذشته این بود که بازارهای ایران عمدتاً از رقابت قیمتی - و بنابراین از کارایی تخصیصی - انحراف دارند. دلایل اصلی این انحراف نیز دوگانگی در بخش عرضه از یک سو، و دوگانگی میان عرضه و تقاضا، از سوی دیگر، دانسته شد. اما این عوامل نیز به نوبه خود، از یک سو، ناشی از بازارهای ناگسترده و از سوی دیگر، ناشی از عدم یکپارچگی در بخش‌های مالی اقتصاد بودند. همچنین ناگستردگی بازارها و ناپیکارچگی بازارهای مالی، در جای خود، به عدم حفاظت گسترده قانونی از حقوق مالکیت - و بنابراین بالا بودن هزینه مبادله - نسبت داده شد.

اکنون - در این فصل - در پی جست و جوی پاسخ این پرسش هستیم که آیا در این بازارهای عموماً غیر رقابتی یا متمایل به انحصار، رقابت تکنولوژیک شکل می‌گیرد یا نه، و اگر پاسخ منفی است، علل آن چیست؟ برای این منظور، نخست به مسأله رقابت تکنولوژیک و مفهوم آن از دیدگاه

شومپیتر<sup>(۱)</sup> نظری می‌افکنیم، آنگاه جنبه‌های مختلف این مسأله را در اقتصاد ایران می‌کاویم.

## مفهوم رقابت تکنولوژیک<sup>(۲)</sup>

در نظریه اقتصادی مرسوم (نظریه تعادلی نئوکلاسیک)، رقابت در شرایط کاملاً ایستایی تعریف شده است: «بازاری رقابتی است که شامل تعداد زیادی بنگاه است که همگی کالای یکسانی تولید می‌کنند و این بنگاهها آن اندازه در برابر اندازه بازار کوچک هستند که هیچ کدام از آنها نمی‌توانند بطور انفرادی تأثیری بر قیمت بازار بگذارد. در چنین شرایطی، قیمت بازار، برابر هزینه نهایی آخرین واحد تولید خواهد بود و کارایی قیمتی (تخصیصی) برقرار می‌شود». چنین رقابتی نه تنها در دنیای واقعی نادر است، بلکه با انبوهی از انتقادات نظری نیز روبه‌رو شده است.

یکی از بحث‌انگیزترین دیدگاهها در این باره، دیدگاه شومپیتر و تمایزی است که او میان سرمایه‌داری رقابتی و سرمایه‌داری تراستی شده قائل شده است. از نظر شومپیتر، در یک اقتصاد سرمایه‌داری بازاری، رقابت واقعی میان بنگاههای کوچکی که تولیدکننده کالاهای یکسانی هستند در نمی‌گیرد، بلکه میان بنگاههای نوآور و مُبدِع، و دیگر بنگاهها در می‌گیرد. بنگاههای ابداعگر آنهایی هستند که مدیر در آنها نقش مهمی بازی می‌کند، یعنی بنگاه را درگیر فعالیت‌های کارآفرینانه<sup>(۳)</sup> و پیش‌کسوتانه می‌کند. بنابراین چنین رقابتی میان کالاهای یکسانی که به روش یکسانی تولید شده‌اند در نمی‌گیرد. بلکه میان محصولات جدید و محصولات قدیم، یا میان روشهای تولید جدید و روشهای تولید قدیمی در می‌گیرد. این برداشت از رقابت، مفهوم انحصار را نیز دگرگون می‌کند. وقتی نوآوری و ابداع وارد می‌شود، به همراه خود نوعی مزیت می‌آورد. ابداع پیش از آن که پخش شود، سودی به ارمغان می‌آورد که پاداش خدمات کارفرمایانه مدیر است. این سود به واسطه استفاده انحصاری بنگاه ابداع‌گر از کالا یا روش تولید جدید است. اما این انحصار، با آن نوع انحصار مطلق یا دائمی که از نظریه مرسوم مطرح می‌شود متفاوت است، بلکه تنها یک انحصار موقت و گذرا است.

1-Joseph Schumpeter

۲- برای این مفهوم واژگان دیگری نیز همچون رقابت پویا (یا دینامیک)، و رقابت شومپیتری به کار برده می‌شود.

3- entrepreneurial activity

شومپیتر بر این باور بود که مشخصه اصلی سرمایه‌داری، تعادل عرضه با تقاضا در مجموعه‌ای از کالاها و خدمات نیست، بلکه مشخصه آن، رشد تکاملی پویایی است که دائماً محصول آماده برای مصرف و رشد بیشتر، را افزایش داده است. بطور خلاصه او نوشت: «اما در واقعیت سرمایه‌داری، آن گونه که از تصویر کتابی‌اش برداشت شده است، این رقابت [قیمتی] نیست که مهم است، بلکه رقابت ناشی از کالاهای جدید، تکنولوژی جدید، منبع جدید عرضه و نوع جدید سازمان (برای نمونه، واحد کنترل بزرگ مقیاس<sup>(۱)</sup>) است که اهمیت دارد - رقابتی که هزینه‌ای سرنوشت‌ساز یا مزیتی کیفی را تشویق می‌کند، و رقابتی که نه تنها به حاشیه‌های سود و ستاده بنگاه‌های موجود لطمه می‌زند، بلکه با شالوده‌ها و اصل حیاتشان نیز برخورد پیدا می‌کند. این نوع از رقابت نسبت به نوع دیگر، آنچنان مؤثرتر است، که یک بمباران در مقایسه با فشار دادن یک در؛ آنچنان مهم‌تر است، که دیگر رقابت در مفهوم اولیه‌اش کم و بیش بی‌تفاوت می‌شود؛ یک اهرم قدرتمند که در بلندمدت ستاده را افزایش می‌دهد، قیمت‌ها را در مورد هر کالایی که از مواد دیگری ساخته شده است، کاهش می‌دهد»<sup>(۲)</sup>.

از دیدگاه شومپیتر، چنین تحولی به مفهوم عبور از سرمایه‌داری رقابتی به سرمایه‌داری تراستی شده است. یعنی عبور از مرحله‌ای که در آن، ابداعات معمولاً به شکل بنگاه‌های جدید ظاهر می‌شود، به مرحله دیگری که در آن، ابداعات معمولاً در بنگاه‌های موجود انجام می‌شود. او معتقد است این تحول نه با کاهش سرعت توسعه اقتصادی همراه است و نه با کاهش کیفیت، حتی ممکن است توسعه به وسیله این تحول سرعت بگیرد. بنابراین او رشد اقتصادی واقعی را وابسته به ابداعات (به مفهوم گسترده آن، اعم از کالاها، ابزارها، روشها، سازمانها و بازارهای جدید) می‌داند و برای این گونه تحولات اصطلاح "پیشرفت تکنولوژیکی"<sup>(۳)</sup> را به کار می‌برد.

نکته مهم از نظر شومپیتر، توانایی انحصارگر برای جذب "مغزهای برتر" و به دست آوردن یک موقعیت مالی بالا می‌باشد. حتی از این مهم‌تر، ابداعات تکنولوژیکی، پرخطر هستند؛ وقتی بنگاه‌ها بتوانند مجموعه‌ای از اعمال بازدارنده را برای محافظت از سرمایه‌گذارهای خود به کار بگیرند، پذیرش این ریسک برای آنها ساده‌تر می‌شود. در واقع قدرت انحصاری، نوعی بیمه است

1- the largest scale unit of control

۲- [۱۱۳]، ص ۱۴۱۸

3- technological progress

برای بنگاههایی که با به خطر انداختن سرمایه‌های خود، دست به ابداع و نوآوری می‌زنند. ابداع نه تنها منجر به تولید کالاها و خدمات جدید و برتر می‌شود، بلکه همزمان موقعیت بازاری بنگاههایی را که به روشهای کهنه کسب و کار پایبند هستند، تضعیف می‌کند. ابداع، انحصارهای کهنه را تخریب می‌کند و در همان زمان، ارزشهای اقتصادی جدید می‌آفریند. شومپتر این فرایند را "تخریب خلاق"<sup>(۱)</sup> نام نهاده است.

در این فرایند نخست ابداعی انجام می‌شود و نوعی سودهای انحصاری گذرا برای بنگاه مُبدِع ایجاد می‌کند. اما این ابداع نه تنها به زودی پخش می‌شود و از قدرت انحصاری بنگاه ابداع‌گر می‌کاهد، بلکه در معرض ابداعات جدید و بیشتری قرار می‌گیرد. البته این نیز ممکن است که برخی بنگاهها موفق شوند از این فرایند رقابتی پویا بپرهیزند و بنابراین سودهای خود را به تدریج به نوعی سود انحصاری تبدیل کنند و موقعیت خود را به یک انحصارگر تثبیت شده دائمی ترقی دهند<sup>(۲)</sup>.

البته شومپتر نیز مانند دیگران بر علیه آنچه کردار انحصارگرایانه نامیده می‌شود، هشدار می‌دهد و آن را نشانه‌ای از وضع بیمارگونه‌ای که نرخ رشد را پایین می‌آورد، می‌داند. اما در هر حال درجه‌ای از قدرت انحصاری را، برای آن که یک بنگاه به فعالیت نوآورانه بپردازد، ضروری می‌داند.

برای این نظر، دو دلیل وجود دارد: نخست این که سودهای انحصاری - که ناشی از قدرت انحصاری است - یک منبع داخلی برای تأمین مالی تحقیق و توسعه (*R&D*) به وجود می‌آورد. امروزه تأمین مالی داخلی *R&D* در مقابل تأمین مالی از طریق وام‌گیری، یک مسأله عادی است. زیرا یک پروژه تحقیق و توسعه، چیز زیادی به عنوان وثیقه‌های ملموس یا مادی ندارد که اگر طرح شکست خورد، وام‌دهندگان بتوانند آنها را تصاحب کنند. از این گذشته، این‌گونه پروژه‌ها معمولاً پرخطر است، زیرا نه تنها وام‌دهندگان معمولاً در موضعی نیستند که بتوانند پیشرفت یک طرح تحقیق و توسعه را کنترل کنند - یا این که چنین کاری معمولاً پر هزینه است - بلکه در این زمینه مسأله تشدید خطر (یا خطر اخلاقی)<sup>(۳)</sup> نیز وجود دارد - یعنی مجریان پروژه، پس از تأمین مالی،

1- creative destruction

۲- [۱۰۲]، ص ۹ - ۴۸.

3-moral hazard

رفتارشان تغییر کند یا از تعهدات اولیه خود عدول کنند. همچنین تأمین مالی بیرونی ممکن است مستلزم ارائه بخشی از اطلاعات پروژه باشد، که ممکن است به دست مقلدان یا سارقان بالقوه بیفتد.

دلیل دوم ضرورت وجود یک قدرت انحصاری برای ابداع و نوآوری، این است که قدرت انحصاری با تضمین امکان جمع‌آوری سودهای حاصل از سرمایه‌گذاری، نوعی انگیزه در بنگاه مبدع ایجاد می‌کند. البته این قدرت انحصاری به مفهوم توانایی برای جلوگیری از تقلید سریع و کاهش سودهای حاصل از ابداع، می‌باشد. بنابراین ممکن است به صورت امتیاز ثبت اختراع، مالکیت معنوی، مارک تجاری، یا حتی داشتن کانالهای معین توزیع، ظاهر شود<sup>(۱)</sup>.

دیدگاه شومپتر به سرعت به وسیله اقتصاددانان دیگر، از هر دو جنبه نظری و تجربی، پی‌گیری شد و گسترش یافت. مثلاً گالبریت بر این ادعای شومپتر که درجه‌ای از قدرت انحصاری برای فعالیت‌های ابداعی ضروری است، این ادعا را نیز افزود که بزرگ بودن اندازه بنگاه نیز اساسی است. زیرا تنها بنگاههای بزرگ هستند که منابع کافی برای تأمین مالی داخلی طرحهای تحقیق و توسعه، دارند؛ و گرنه ابداعات ارزان‌قیمت، که می‌توانست توسط افراد تعهد شود، قبلاً نیز انجام می‌شده است. از این گذشته، بنگاههای بزرگ می‌توانند ریسک کلی فعالیت تحقیق و توسعه را با پرداختن به تعداد زیادی پروژه‌های نامرتبط و مختلف، کاهش دهند<sup>(۲)</sup>.

بطور کلی فرضیه رقابت تکنولوژیک را که به وسیله شومپتر و دیگران بسط یافت، می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱- ابداع در صنایع انحصاری، بیشتر از رقابتی است، زیرا:

الف - یک بنگاه با قدرت انحصاری می‌تواند مانع تقلید شود و از این طریق می‌تواند بخش بزرگتری از آثار اقتصادی ابداع را درونی کند و سود بیشتری کسب کند.

ب - بنگاه دارای سودهای انحصاری، بهتر می‌تواند طرحهای تحقیق و توسعه را پشتیبانی مالی کند.

۲- بنگاههای بزرگ نسبت به بنگاههای کوچکتر بیشتر دست به ابداع و نوآوری می‌زنند، زیرا:

الف - یک بنگاه بزرگ می‌تواند یک مرکز تحقیق و توسعه بزرگ را تأمین مالی کند، و در این کار نیز از صرفه‌های مقیاس بهره‌بردار.

ب - یک بنگاه بزرگ و دارای فعالیت‌های متنوع و گسترده، بهتر می‌تواند از ابداعات پیش‌بینی نشده بهره‌برداری کند.

ج - برخی از ابداعات کاهنده هزینه، قابل تقسیم نیستند - یعنی نمی‌توان آنها را در مقیاسهای کوچک‌تر نیز به کار گرفت - بنابراین چنین ابداعات، برای بنگاههای بزرگ، عملی‌تر و سودآورتر است.

۳ - ابداع با فرصت‌های تکنولوژی برانگیخته می‌شود. در واقع هرچه تکنولوژی پر تحول‌تر باشد، فرصت‌هایی به وجود می‌آورد که به بنگاههای مبدع اجازه می‌دهد به جلو پرش کنند و قدرتهای انحصاری کسب کنند.

۴ - ابداع با فرصت‌های بازاری، برانگیخته می‌شود. یعنی، تقاضای متلاطم و ترجیحات متحول‌مصرف‌کنندگان و بنابراین بطور کلی تحولات بازاری، فرصت‌های زیادی برای ابداع و نوآوری و بنابراین کسب قدرت بازاری و سودهای انحصاری، فراهم می‌آورد.

از جنبه تجربی، مطالعات گسترده‌ای در این باره انجام شده است. مثلاً سالو<sup>(۱)</sup> ادعا کرده است که در فاصله سالهای ۱۹۰۹ تا ۱۹۴۹ که ستاده سرانه بخش غیر کشاورزی آمریکا دو برابر شده است، حدود ۹۰ درصد این افزایش بواسطه پیشرفتهای تکنولوژیکی بوده است. از سوی دیگر، طیف گسترده‌ای از مطالعات تجربی آشکار کرده‌اند که فعالیت ابداعي در صنایعی که دارای یک ساختار بازاری میان رقابت کامل و انحصار کامل هستند، شدیدتر است<sup>(۲)</sup>. آنها دلیل این مسأله را این دانسته‌اند که رقابت زیاد، انگیزه‌های ابداعي را از بین می‌برد، چرا که ابداع‌کنندگان نمی‌توانند از ابداعاتشان پاداشهای کافی دریافت کنند. از سوی دیگر، قدرت انحصاری بسیار زیاد نیز منجر به احساس امنیت و عدم نگرانی از فعالیت رقبای بالقوه می‌شود و بنابراین فعالیت ابداعي را کاهش می‌دهد. همچنین گالبریت تحلیل کرده است که در مسأله ابداعات، انحصارگران چندقطبی، هم نسبت به انحصارگران محض و هم نسبت به رقابت‌کنندگان محض، برتری دارند<sup>(۳)</sup>.

بدین ترتیب مفهوم رقابت تکنولوژیک به عنوان یکی از مشخصه‌های اقتصادهای بازاری رشدیابنده، وارد ادبیات نظری اقتصاد شد و با کارهای تجربی بسیاری نیز مورد حمایت قرار گرفت. بنابراین اکنون پرسش این است که آیا بازارهای متمایل به انحصار در اقتصاد ایران نیز

توانایی ایجاد نوعی رقابت تکنولوژیک را دارا هستند یا خیر. پاسخ به این سؤال، موضوعی است که در قسمت بعد، پی‌گیری می‌شود.

## رقابت تکنولوژیک در اقتصاد ایران

هدف این قسمت، بررسی شاخص‌هایی است که بر اساس آنها می‌توان در باره وجود یا عدم وجود تحولات تکنولوژیک - بطور کلی در اقتصاد ایران و بطور خاص در صنایع بخش خصوصی - داوری کرد. شاخص‌هایی همچون تعداد محققین و پژوهشگران، هزینه‌های تحقیق و توسعه، تعداد طرحهای تحقیقی و گستردگی این طرحها، اختراعات و اکتشافات و ... و مقایسه آنها با شاخص‌های نظیر در دیگر کشورها می‌تواند گویای وضعیت تحولات تکنولوژیک - و بنابراین رقابت تکنولوژیک - در اقتصاد ایران باشد. آنگاه در قسمت بعدی این فصل به بررسی عوامل تشدید یا تحدید کننده این گونه تحولات، در ایران، پرداخته می‌شود.

در آغاز یادآوری می‌کنیم که به علت فقدان اطلاعات لازم از روند گذشته تحقیق و توسعه در بخش خصوصی، بیشتر داوری ما در باره این روند بر اساس اطلاعات مربوط به تحقیق و توسعه در بخش عمومی استوار است و تنها هنگام بررسی شرایط و ساختار موجود تحقیق و توسعه، نقش بخش خصوصی در هزینه‌های *R&D* در ایران، بطور خاص مورد کاوش قرار می‌گیرد. البته توجه به این نکته نیز مهم است که وقتی گفت و گو از وضعیت عمومی تحقیق و توسعه در کل کشور می‌شود، گفت و گو از مجموعه ظرفیت‌های بالقوه علمی و فنی و روند آن در اقتصاد ایران است. تحول تکنولوژیک در کشور و رقابت تکنولوژیک در میان بنگاههای بزرگ (یا انحصاری) وقتی ممکن خواهد بود که پایه‌های چنین تحولی با ایجاد امکانات مادی و توسعه نیروی انسانی کافی در این زمینه، فراهم آمده باشد. رفتار کارآفرینانه مدیران بنگاههای مُبدع آنگاه امکان بُروز و عملی شدن می‌یابد که امکانات مادی و معنوی لازم برای تحول تکنولوژیک (سرمایه، مغزهای برتر، تجهیزات علمی و فنی و ...) در دسترس مدیر باشد. بنگاه مُبدع، چارچوب سازمانی و نهادی است که امکان تلفیق عوامل تحول فن شناختی (تکنولوژیک) را فراهم می‌آورد. بنابراین بررسی وضعیت عمومی تحقیق و توسعه در کشور، می‌تواند توانایی بالقوه جامعه را در پدیدآوری تحولات تکنولوژیک، آشکار سازد.

از سوی دیگر، بخش بزرگی از بنگاههای بزرگ مقیاس و دارای درجه‌ای از قدرت انحصاری،



وابسته و متعلق به بخش عمومی هستند. بررسی هزینه‌ها و امکانات تحقیق و توسعه در بخش عمومی، شاخصی است برای داوری در باره تحول تکنولوژیک در بنگاه‌های دولتی کشور.

### الف: تصویر گذشته تحقیق و توسعه در ایران

در ایران، توسعه بخش تحقیق و توسعه نیز - همچون توسعه دیگر بخش‌های اقتصادی، اجتماعی - نخست با هدایت و حمایت دولت آغاز شده است. تا پیش از سال ۱۲۸۰ خورشیدی، هیچ تشکیلات مدونی برای مسائل آموزش عالی و تحقیقات در ایران وجود نداشت. قانون اداری "وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه"، که در سال ۱۲۸۰ به تصویب رسید، نخستین گام در این باره محسوب می‌شود. آنگاه انستیتوی پاستور به عنوان اولین مؤسسه تحقیقاتی، در سال ۱۲۹۹ تأسیس شد. و سپس تا سال ۱۳۷۱ جمعاً ۱۹۱ مؤسسه، شرکت یا واحد تحقیقاتی دارای فعالیت‌های تحقیق و توسعه، در بخش عمومی کشور تأسیس شده است (به جز دانشگاه‌های وابسته به دو وزارتخانه آموزش عالی و آموزش پزشکی). همچنین اولین مؤسسه تحقیقاتی رسمی بخش خصوصی در سال ۱۳۵۷ تأسیس شده است. در بخش خصوصی تا سال ۱۳۷۱، جمعاً ۳۱۵ واحد، شرکت یا مؤسسه‌ای که به نحوی با کار پژوهش مرتبط بوده‌اند، تأسیس شده است. اما بخش زیادی از این مؤسسه‌ها عملاً فعالیت ناچیزی دارند. به طور کلی در حال حاضر جمعاً ۵۸۵ مؤسسه عالی آموزشی و پژوهشی (شامل ۷۹ دانشگاه)، در دو بخش خصوصی و عمومی شناسایی شده‌اند که از این میان، تنها حدود ۳۱۶ مؤسسه، فعال هستند<sup>(۱)</sup>.

همچنین در زمینه مالکیت صنعتی در ایران، نخستین بار در سال ۱۳۱۰، قانون ثبت علائم و اختراعات به تصویب رسید. در حال حاضر، سازمان پژوهش‌های علمی و صنعتی ایران متکفل امور مربوط به اختراعات و اکتشافات است و شورای پژوهش‌های علمی کشور نیز عهده‌دار تدوین سیاست‌های عمومی پژوهشی و تحقیقاتی کشور می‌باشد. به عنوان یک شاخص در مورد عملکرد گذشته مجموعه مؤسسات پژوهشی و نهادهای مربوط به تحقیق و توسعه در ایران، می‌توان به تعداد

۱- آمارها و اطلاعاتی که در این قسمت ارائه می‌شوند، اگر به مأخذ دیگری ارجاع داده نشوند، از [۲۶]، "گزارش ملی تحقیقات" برگرفته شده‌اند.

اختراعات ثبت شده (بدون توجه به نوع، اهمیت و نتایج کاربردی آنها) اشاره کرد. در فاصله سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۶۴ جمعاً ۲۳۴۲۰ اختراع در ایران به ثبت رسیده است که ۲۱۹۶۸ مورد از آنها (۹۳/۸ درصد) مربوط به مخترعان خارجی است که اختراعشان را در ایران به ثبت رسانده‌اند و تنها ۱۴۵۲ مورد (۶/۲ درصد) اختراعاتی بوده است که توسط ایرانیان به ثبت رسیده است (۱). به دیگر سخن، ایرانیان در طی این سالها به طور متوسط ۴۲/۷ اختراع در هر سال به ثبت رسانده‌اند. این در حالی است که مثلاً در سال ۱۳۵۱ (۱۹۷۲) جمعاً ۳۵۰۰۰۰۰ اختراع در دنیا به ثبت رسیده است (۲).

از آنجا که بخش خصوصی تا سالهای اخیر فعالیتی در زمینه تحقیق و توسعه نداشته است، عملکرد گذشته دولت در این زمینه می‌تواند شاخصی برای تراکم بالقوه نیروهای به‌وجودآورنده تحول تکنولوژیک باشد. بنابراین نگاهی به سهم هزینه‌های دولت در امور پژوهشی می‌تواند روند انباشت امکانات مادی و توانایی‌های انسانی را در این زمینه نشان دهد. این اطلاعات در جدول (۱۰-۱) گرد آمده است.

بر اساس اطلاعات جدول (۱۰-۱) سهم هزینه‌های پژوهشی نسبت به تولید ملی، تا سال ۷۱ همواره کمتر از ۴/۰ درصد بوده است. این سهم در سالهای پس از انقلاب به یکباره سقوط کرده و تنها در برنامه پنج ساله اول (۱۳۷۲) رشد منظمی را آغاز کرده است. سهم بودجه پژوهشی در بودجه دولت نیز تا سال ۱۳۶۷، همواره کمتر از یک درصد بوده است، و تنها از این سال به بعد سهمی بیش از یک درصد گرفته است.

مقایسه سهم هزینه‌های *R&D* در تولید ناخالص ملی، میان ایران و مجموعه کشورهای دیگر می‌تواند گویای کوچکی پتانسیل‌های ذخیره‌شده برای تحول تکنولوژیک باشد. جدول (۱۰-۲) سهم هزینه‌های تحقیق و توسعه را نسبت به تولید ناخالص ملی مجموعه‌هایی از کشورها، برای سالهای ۱۹۸۰، ۸۵ و ۹۰ نشان می‌دهد. همان‌گونه که مشاهده می‌شود سهم هزینه‌های تحقیقات در ایران، در سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۵ حتی از متوسط این سهم برای کشورهای در حال توسعه،

۱- لازم به یادآوری است که در قانون ثبت اختراع کشور، ابتکار از اختراع تفکیک نشده است و حمایت از طرحهای صنعتی نیز پیش‌بینی نشده است. [۲۲]، ص ۲۷۴.  
 ۲- [۲۲]، ص ص ۷-۲۷۶ و ص ۲۸۶.

## جدول (۱۰-۱): سهم هزینه‌های پژوهشی دولت، در تولید ناخالص ملی و بودجه دولت

سال	نسبت هزینه‌های پژوهشی به تولید ناخالص ملی (درصد)	نسبت هزینه‌های پژوهشی به بودجه کل دولت (درصد)	سال	نسبت هزینه‌های پژوهشی به تولید ناخالص ملی (درصد)	نسبت هزینه‌های پژوهشی به بودجه کل دولت (درصد)
۱۳۴۷	۰/۱۴	۰/۲۹	۱۳۶۳	۰/۲۹	۰/۲۹
۱۳۴۸	۰/۳۶	۰/۷۸	۶۴	۰/۷۸	۰/۷۸
۴۹	۰/۳۴	۰/۷۴	۶۵	۰/۷۴	۰/۷۴
۵۰	۰/۳۱	۰/۶۶	۶۶	۰/۶۶	۰/۶۶
۵۱	۰/۳۲	۰/۶۵	۶۷	۰/۶۵	۰/۶۵
۵۲	۰/۲۷	۰/۵	۶۸	۰/۵	۰/۵
۵۳	۰/۲۵	۰/۴	۶۹	۰/۴	۰/۴
۵۴	۰/۳	۰/۴۵	۷۰	۰/۴۵	۰/۴۵
۵۵	۰/۲۷	۰/۴۸	۷۱	۰/۴۸	۰/۴۸
۵۶	۰/۲۸	۰/۵۹	۷۲	۰/۵۹	۰/۵۹
۵۷	۰/۲۸	۰/۵۸	۷۳	۰/۵۸	۰/۵۸
۵۸	۰/۱۲	۰/۳۶	۷۴	۰/۳۶	۰/۳۶
۵۹	۰/۱۳	۰/۴	۷۵	۰/۴	۰/۴
۶۰	۰/۱۱	۰/۳۳	۷۶	۰/۳۳	۰/۳۳
۶۱	۰/۱۰	۰/۳	۷۷	۰/۳	۰/۳
۶۲	۰/۱۳	۰/۴۵		۰/۴۵	۰/۴۵

\* از سال ۶۸ به بعد، سهم هزینه‌های پژوهشی دولتی نسبت به تولید ناخالص داخلی و نسبت به بودجه عمومی دولت است.  
بر گرفته از: تا سال ۶۷ از [۲۲]، ص ۱۵۶؛ سالهای ۶۸ تا ۷۲ از عملکرد برنامه اول توسعه جمهوری اسلامی ایران، سازمان برنامه و بودجه ۱۳۷۳.

جدول (۱۰ - ۲): مقایسه نسبت هزینه‌های R&D در تولید ناخالص ملی گروه کشورها  
(درصد)

۱۹۹۰	۱۹۸۵	۱۹۸۰	
۲/۵۵	۲/۲۲	۱/۸۵	کل جهان
(۱۳۶۹)۰/۲۹	(۱۳۶۴)۰/۱۵	(۱۳۵۹)۰/۱۳	ایران*
۰/۲۵	۰/۲۵	۰/۲۸	آفریقا
۲/۸۷	۲/۳۵	۱/۸۵	آمریکا
۲/۰۵	۱/۷۷	۱/۴۰	آسیا
۲/۲۱	۲/۰۲	۱/۸۱	اروپا
۱/۳۸	۱/۲۰	۱/۲۵	اقیانوسیه
۵/۶۶	۵/۰۳	۴/۶۹	شوروی سابق
۲/۹۲	۲/۶۲	۲/۲۲	کشورهای توسعه یافته
۰/۶۴	۰/۵۴	۰/۵۲	کشورهای در حال توسعه
۰/۲۹	۰/۲۸	۰/۳۰	آفریقا (بدون کشورهای عرب)
۲/۰۸	۱/۸۰	۱/۴۱	آسیا (بدون کشورهای عرب)
۰/۷۶	۰/۹۴	۰/۹۷	کشورهای عربی
۳/۱۶	۲/۶۶	۲/۲۳	آمریکای شمالی
۰/۴۰	۰/۴۳	۰/۴۴	آمریکای لاتین و حوزه کارائیب

\* آمار مربوط به ایران از جدول (۱۰ - ۱) نقل شده است (تنها در برگیرنده هزینه‌های R&D مربوط به بخش عمومی است).

بر گرفته از: سالنامه آماری یونسکو (Statistical Yearbook UNESCO 1994)، ص ۹ - ۵.

کشورهای آفریقایی، کشورهای عربی و کشورهای آمریکای لاتین نیز پایین تر بوده است، و تنها در سال ۱۹۹۰ از متوسط این سهم برای کشورهای آفریقایی بیشتر شده است<sup>(۱)</sup>. در این سال، این شاخص برای ایران، تنها ۴۵ درصد این شاخص برای کشورهای در حال توسعه بوده است.

**جدول (۱۰ - ۳): تعداد پژوهشگران و کارشناسان پژوهشی\* در ایران  
(در هر یک میلیون نفر جمعیت)**

سال	ملاحظات		نفر
۱۳۵۰	بخش دولتی		۲۳
۱۳۶۰			۴۸
۱۳۶۴			۵۰
۱۳۶۷			۹۰
۱۳۷۱	در بخش دولتی	پژوهشگر	۱۳۳
		با احتساب کارشناسان	۲۱۱
	در کل کشور		۲۳۵
	کل کشور با احتساب دانشجویان تحصیلات تکمیلی		۳۸۸

\* کسانی که بخش معینی از وقت خود را به نوعی صرف پژوهشهای علمی و فنی می‌کنند و دارای مدرک فوق‌لیسانس به بالا (پژوهشگر) یا حداقل لیسانس (کارشناس پژوهشی) هستند. بنابراین دانشجویان تحصیلات تکمیلی نیز پژوهشگر تلقی می‌شوند.

برگرفته از: سال ۱۳۷۱ از [۲۶]، و بقیه سالها از [۲۲]، ص ۱۶۴.

۱- گرچه آماری که در جدول (۱۰ - ۳) برای هزینه‌های R&D ارائه شده است، تنها بیانگر هزینه‌های تحقیق و توسعه در بخش عمومی است (هیچ آمار رسمی و قابل اعتمادی در مورد فعالیت بخش خصوصی در زمینه R&D در سالهای پیش از ۱۳۷۱ وجود ندارد)، اما از آنجا که اولین مؤسسه پژوهشی بخش خصوصی در ایران، در سال ۱۳۵۷ تشکیل شده است و تا سال ۱۳۷۱ که جمعاً ۳۱۵ واحد خصوصی مرتبط با پژوهش در کشور وجود داشته است، تنها یک درصد هزینه‌های تحقیق و توسعه در کشور بر دوش بخش خصوصی بوده است، می‌توان نتیجه گرفت که تقریباً کل هزینه‌های تحقیق و توسعه در ایران، در سالهایی که در جدول (۱۰ - ۳) ذکر شده است، بر عهده بخش عمومی بوده است. بنابراین ارقام جدول (۱۰ - ۲) در مورد ایران، می‌تواند شاخص خوبی از کل هزینه‌های R&D در سالهای یاد شده باشد.

جدول (۱۰ - ۴): تعداد پژوهشگران و کارشناسان پژوهشی در دیگر کشورها (در هر میلیون نفر)

	۱۹۹۰	۱۹۸۵	۱۹۸۰		۱۹۹۰	۱۹۸۵	۱۹۸۰	
۱۹۹۰	۱۹۸۵	۱۹۸۰			۱۹۹۰	۱۹۸۵	۱۹۸۰	
۳۶۹۴	۳۲۶۷	۳۰۳۸	کشورهای توسعه یافته	۱۰۰۰	۹۲۰	۸۹۴	کل جهان	
۱۸۹	۱۵۸	۱۴۴	کشورهای در حال توسعه	۱۱۷	۱۰۶	۱۱۱	آفریقا	
۷۴	۷۲	۸۴	آفریقا (بدون دولت‌های عرب)	۱۵۰۹	۱۳۹۰	۱۲۶۸	آمریکا	
۳۹۶	۳۳۶	۳۰۴	آسیا (بدون دولت‌های عرب)	۴۰۱	۳۴۲	۳۱۰	آسیا	
۳۶۳	۳۳۶	۳۳۰	کشورهای عربی	۲۲۰۶	۱۹۲۷	۱۸۵۹	اروپا	
۳۳۵۹	۳۰۲۴	۲۷۳۴	آمریکای شمالی	۱۶۱۰	۱۴۱۴	۱۷۷۴	اقیانوسیه	
۳۶۴	۳۱۲	۲۴۲	آمریکای لاتین و کارائیب	۵۸۹۲	۵۳۸۵	۵۱۷۲	شوروی سابق	

برگرفته از: سالنامه آماری یونسکو (Statistical Yearbook UNESCO, 1994)، صفحه ۹ - ۵.

مقایسه تعداد پژوهشگران در هر میلیون نفر از جمعیت نیز می‌تواند بیانگر ظرفیت‌های پژوهشی یک جامعه باشد. جداول (۱۰ - ۳) و (۱۰ - ۴) این اطلاعات را در مورد ایران و گروه کشورهای جهان به دست می‌دهند. همان‌گونه که از جدول (۱۰ - ۳) ملاحظه می‌شود تا سال ۶۷ تعداد نیروهای پژوهشی کشور در هر میلیون نفر، تنها با کشورهای آفریقایی (بدون دولت‌های عرب) قابل مقایسه است. حتی اگر با توجه به اطلاعات سال ۱۳۷۱ (که بخش دولتی حدود ۹۰ درصد نیروهای پژوهشی کل کشور را در اختیار داشته است)، ارقام مربوط به سالهای قبل را برای کل کشور تعمیم دهیم، احتمالاً در سالهای ۵۰، ۶۰، ۶۴ و ۶۷ به ترتیب ۲۵، ۳/۵۳، ۵۵ و ۱۰۰ نفر در هر یک میلیون نفر جمعیت، در کل کشور به امور پژوهشی اشتغال داشته‌اند، که باز در مقایسه با گروههای جدول (۱۰ - ۴) بسیار ناچیز است. البته، همان‌گونه که آمار مربوط به سال ۱۳۷۱ در جدول (۱۰ - ۳) و آمار مربوط به سهم هزینه‌های تحقیقاتی در جدول (۱۰ - ۱) نشان می‌دهد، در سالهای اخیر توجه فزاینده‌ای به امور پژوهشی شده است؛ اما این جهش یکباره در تعداد پژوهشگران و هزینه‌های پژوهشی نمی‌تواند گویای افزایش واقعی توان فنی و علمی جامعه باشد. چراکه ارقام کلی نمی‌تواند بیانگر نوع و کیفیت طرحهای پژوهشی باشد. وجود چندپیشگی در بین پژوهشگران و شرکت گسترده دانشجویان در طرحهای پژوهشی، از عوامل افزایش تعداد پژوهشگران است. مثلاً آمارهای سال ۱۳۷۱ نشان می‌دهد که تا این سال، هر پژوهشگر بطور متوسط در اجرای ۱/۵ پروژه (پایان‌یافته و جاری) مشارکت داشته است. به عبارت دیگر، در هر پروژه بطور متوسط ۰/۶۸ پژوهشگر مشغول به فعالیت بوده است.

این نشان می‌دهد که پروژه‌ها معمولاً کوچک مقیاس، انفرادی و احتمالاً تکراری بوده‌اند. بنابراین افزایش هزینه‌های تحقیق و توسعه و افزایش تعداد پژوهشگران در سالهای اخیر نمی‌تواند نشانه‌ای از افزایش ظرفیت‌های تحول فن شناختی (تکنولوژیک) باشد.

بدین ترتیب، با توجه به تصویر گذشته تحقیق و توسعه در ایران، ظرفیت‌های علمی و فنی انباشته برای ابداع و نوآوری، چندان نبوده است که بتوان از آنها انتظار ایجاد تحولات تکنولوژیک داشت. دوباره یادآوری می‌شود که وقتی مجموعه اقتصاد فاقد توانایی‌های - فیزیکی و انسانی - لازم برای تحول تکنولوژیک باشد، خواه ناخواه مدیران خلاق و بنگاههای مُبدع نیز - حتی اگر وجود داشته باشند - برای انجام فعالیت‌های کارآفرینانه و نوآوری‌های فن شناختی، با موانع اساسی روبه‌رو هستند.

### ب: ساختار کنونی تحقیق و توسعه در ایران

در سال ۱۳۷۱ برای نخستین بار در ایران، اطلاعات نسبتاً جامعی از وضعیت تحقیق و توسعه در ایران در هر دو بخش خصوصی و عمومی، جمع‌آوری شد. نگاهی به گزیده این اطلاعات می‌تواند وضعیت کنونی تحقیق و توسعه را در ایران به طور کلی، و در بخش خصوصی به طور خاص، روشن سازد<sup>(۱)</sup>. جدول (۱۰ - ۵) تعداد کارکنان علمی و فنی در دو بخش عمومی و خصوصی را نشان می‌دهد. بر اساس این جدول، بخش عمده نیروهای بخش پژوهش (بیش از ۹۰٪)، در تمامی سطوح، در بخش دولتی مشغول به کارند. به عبارت دیگر، بخش خصوصی نیروهای چندانی را برای ایجاد پیشرفت‌های فن‌شناختی در تولیدات خود به کار نگرفته است. نکته مهمی که از مقایسه درصد سهم سطوح مختلف کارکنان پژوهشی در دو بخش خصوصی و دولتی به دست می‌آید، این است که نیروهای پشتیبان هر سطح پژوهشی، در بخش خصوصی کمتر است. به دیگر سخن، پژوهشگران در بخش خصوصی، از پشتیبانی کارشناسان و تکنسین‌های کمتری برخوردارند. به همین ترتیب کارشناسان پژوهشی بخش خصوصی، از کمک تکنسین‌های کمتری برخوردارند، و به طور کلی کارکنان پشتیبانی نیروهای پژوهشی، در بخش خصوصی کمتر از بخش عمومی است. بنابراین به نظر می‌رسد در بخش خصوصی برای صرفه‌جویی هزینه‌ها، بسیاری از کارهای پشتیبانی نیز توسط خود پژوهشگران انجام می‌شود. به عبارت دیگر، مجموعه امکانات مادی و انسانی که پژوهشگر را در پیشبرد اهداف پژوهش یاری می‌رساند، در بخش خصوصی کمتر است (کم بودن سهم کارکنان پشتیبانی، شاخصی است از کم بودن امکانات و تجهیزات فیزیکی).

نکته‌ای که در باره توزیع نیروهای پژوهشی میان گروه‌های تخصصی، قابل ذکر است، این است که در بخش دولتی، بیشتر پژوهشگران (۲۶/۵ درصد) در گروه فنی و مهندسی فعالیت دارند، در حالی که در بخش خصوصی، بیشتر پژوهشگران (۴۱/۵ درصد) در گروه علوم انسانی به تحقیق مشغولند<sup>(۲)</sup>.

بررسی اعتبارات پژوهشی و مقایسه آن در دو بخش دولتی و غیر دولتی نیز نکات تازه‌ای را

۱- کلیه اطلاعات این بند، از گزارش ملی تحقیقات (سال ۱۳۷۱) نقل شده است: [۲۶].

۲- البته علت این امر ممکن است احتساب پژوهشگران مؤسسه‌های آموزشی غیردولتی در بخش خصوصی باشد.



روشن می‌سازد. در سال ۱۳۷۱ مجموع هزینه‌های تحقیقاتی کشور (اعم از دولتی و غیر دولتی)، ۲۱۹/۷ میلیارد ریال بوده است. این رقم، نزدیک به ۰/۴ درصد تولید ناخالص داخلی است. اگر این رقم را ملاک  $R\&D$  در کل کشور بگیریم، اکنون نسبت هزینه‌های تحقیق و توسعه به  $GDP$  در ایران، بیش از متوسط این رقم برای کشورهای آفریقایی و برابر این نسبت برای کشورهای آمریکای لاتین است (جدول ۱۰ - ۲).

نکته مهم در ترکیب  $R\&D$  در ایران، سهم بخش دولتی و غیر دولتی است. با توجه به جدول (۱۰ - ۶)، ۹۸/۹ درصد این هزینه‌ها مربوط به بخش دولتی و تنها ۱/۱ درصد آن مربوط به بخش غیر دولتی است. از این گذشته در بخش غیر دولتی، ۷۳/۵ درصد این هزینه‌ها جاری است و تنها ۲۶/۵ درصد آنها عمرانی می‌باشد. این نسبت برای بخش دولتی به ترتیب ۳۵/۵ و ۶۴/۵ درصد می‌باشد. این مسأله نشانگر آن است که هزینه‌های اندکی که در بخش غیر دولتی صرف امور پژوهشی می‌شود اصولاً در حد انجام سرمایه‌گذاری بلندمدت نیست و تنها جوابگوی امور جاری و روزمره پژوهش در این بخش است. به دیگر سخن تنها ۰/۲۸ درصد از کل هزینه‌های تحقیقاتی کشور، مربوط به سرمایه‌گذاری در  $R\&D$  در بخش غیر دولتی است.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که سرمایه‌گذاری بخش غیر دولتی در ایران، برای ایجاد تحولات تکنولوژیک و بنابراین برای ایجاد رقابت تکنولوژیک، آن اندازه ناچیز است که نمی‌توان انتظار امواج پی‌درپی تحول تکنولوژیک - و به زبان شومپیتر، انتظار وجود فرآیند "تخریب خلاق" - را داشت. بلکه این هزینه‌ها عمدتاً صرف تقلید تکنولوژیک، انتقال دانش فنی، بهبود کیفیت محصول فعلی برای از دست ندادن بازار - با وجود انواع محصولات جدید وارداتی - و ... می‌شود. تحول تکنولوژیک، آن گونه که مورد نظر اقتصاددانان است، بیشتر از تحقیقات و مطالعات توسعه‌ای ناشی می‌شود، تا از مطالعات کاربردی یا پژوهشهای بنیادی - چرا که اینها معطوف به نوع مشخصی از محصول یا شیوه تولید نیستند؛ گرچه در بسیاری مواقع، پژوهشهای کاربردی و بنیادی، خود، به توسعه مرزهای علم می‌انجامد<sup>(۱)</sup>. بر اساس آمارهای موجود، تنها

۱- بر اساس تعریف، پژوهشهای بنیادی برای گسترش مرزهای دانش انجام می‌شود. پژوهشهای کاربردی، جست و جو برای کسب دانش فنی و علمی جدید است که دارای کاربردهای ویژه‌ای می‌باشد. و پژوهشهای توسعه‌ای، کاوش در چارچوب دانش موجود است. برای معرفی فرآورده‌ها، ابزارها، فرایندها و روشهای جدید تولید یا بهبود آنها. [۲۶]، ص ۲۳.

جدول (۱۰-۵): تعداد کارکنان علمی و فنی کشور (۱۳۷۱)

بخش خصوصی	بخش دولتی		تعداد کل	
	درصد	تعداد		
۱۴/۴	۸۵/۶	۶۶۰۱	۷۷۰۹	بدون محاسبه دانشجویان
۸/۷	۹۱/۳	۱۵۱۲۵	۱۶۵۵۹	با احتساب دانشجویان تحصیلات تکمیلی*
۵/۳	۹۴/۷	۵۶۵۶	۵۹۷۰	۲- کارشناسان پژوهشی
۲/۳	۹۷/۷	۱۰۹۰۸	۱۱۱۶۳	۳- تکمیلین های پژوهشی**
۵	۹۴	۳۱۶۸۹	۳۳۶۹۲	۴- کارکنان پژوهشی (۳+۲+۱)
۵/۷	۹۴/۳	۳۰۰۹	۳۱۹۰	۵- کارکنان پشتیبانی
۵	۹۴	۳۴۶۹۸	۳۶۸۸۲	۶- کارکنان علمی و فنی (۵+۴)

\* منظور دانشجویانی هستند که در حال گذراندن پایان نامه های خود (کارشناسی ارشد و دکتری) هستند.

\*\* کارکنانی هستند که تحصیلات دیپلم یا معادل آن را دارند و به کارشناسان و پژوهشگران کمک می کنند.

بر گرفته از: [۲۶]، ص ۴۰

## جدول (۱۰-۶): هزینه‌های پژوهشی مؤسسات پژوهشی دولتی و غیر دولتی (۱۳۷۱)

درصد نسبت به کل هزینه‌های تحقیقات در کشور	درصد	مبلغ (هزار ریال)		
۳۵/۲	۳۵/۵	۷۷۲۵۳۰۴۹	جاری	دولتی
۶۳/۸	۶۴/۵	۱۴۰۱۴۲۰۶۰	عمرانی	
۰/۷۸	۷۳/۵	۱۷۰۹۷۳۹	جاری	غیر دولتی
۰/۲۸	۲۶/۵	۶۱۵۶۳۷	عمرانی	
۱۰۰	-	۲۱۹۷۲۰۴۸۵	کل هزینه‌های تحقیقات	

بر گرفته از: [۲۶/ص ۶۰]

۱۰/۳ درصد طرحهای پایان یافته و ۸/۶ درصد طرحهای جاری در سال ۱۳۷۱ از نوع توسعه‌ای بوده‌اند.

گرچه طرحهای مربوط به پژوهشهای بنیادین یا پژوهشهای کاربردی، زمینه‌ساز تحولات تکنولوژیک هستند، اما این پژوهش‌ها آنگاه دارای بازدهی اقتصادی خواهند شد و رشد به وجود خواهند آورد که با تحقیقات توسعه‌ای، به شکل کالا یا خدمت یا تکنولوژی جدیدی در آیند که قابل استفاده در فرایندهای تولید - و بنابراین دارای ارزش اقتصادی بازاری - باشند. تحول تکنولوژیک مستلزم تحقیقات توسعه‌ای گسترده است. بنابراین با حجم اندک این گونه پژوهشها در ایران، چشم‌انداز روشنی در مورد تحول تکنولوژیک وجود ندارد. جدول (۱۰-۷) سهم انواع پژوهشهای یادشده را نشان می‌دهد. همان گونه که مشاهده می‌شود، نه تنها سهم طرحهای توسعه‌ای در کل طرحهای پایان یافته، اندک بوده است (۱۰/۳ درصد)، بلکه سهم این گونه طرحها در کل طرحهای جاری نیز کمتر شده است (۸/۶ درصد). از این گذشته، نه تنها سهم بخش غیر دولتی در طرحهای پایان یافته، پایین بوده است (۲۲/۹ درصد)، بلکه در طرحهای جاری نیز کمتر شده است

(۱۳/۵ درصد)<sup>(۱)</sup>.

همان گونه که پیشتر نیز آمد، تا سال ۱۳۷۱ در کل کشور، هر پژوهشگر - بدون در نظر گرفتن پایان نامه ها - بطور متوسط ۱/۵ طرح پژوهشی انجام داده است (یا هر طرح با ۰/۶۸ پژوهشگر انجام شده است). این مسأله همراه با این نکته که در سال ۱۳۷۱ به هر طرح به طور متوسط ۲۸/۴ میلیون ریال اعتبار اختصاص داده شده است (مجموع اعتبارات عمرانی و جاری) ما را به این نتیجه رهنمون می سازد که اصولاً طرحهای پژوهشی در ایران، کوچک مقیاس، کوتاه مدت و انفرادی است. همچنین با توجه به رواج چندپیشگی در میان پژوهشگران، این احتمال وجود دارد که تعداد واقعی پژوهشگران بسیار کمتر از ارقام یادشده باشد و در واقع هر پژوهشگر، مجری چند طرح در چند محل باشد. بنابراین می توان انتظار داشت که در واقع محتوای برخی از طرحها تکراری و پیرامون مسائل یکسانی باشد.

جدول (۱۰ - ۷): تعداد سهم انواع پژوهشهای بنیادی، کاربردی و توسعه ای در کشور\*  
(۱۳۷۱)

جاری		پایان یافته تا سال ۱۳۷۱		
درصد	تعداد	درصد	تعداد	
۱۰/۹	۸۴۶	۹/۴	۶۳۱	طرحهای بنیادی
۸۰/۵	۶۲۳۴	۸۰/۳	۵۴۰۷	طرحهای کاربردی
۸/۶	۶۶۸	۱۰/۳	۶۹۴	طرحهای توسعه ای
۱۰۰	۷۷۴۸	۱۰۰	۶۷۳۲	کل طرحها
۸۶/۵	۶۷۰۰	۷۷/۱	۵۱۹۲	طرحهای بخش دولتی
۱۳/۵	۱۰۴۸	۲۲/۹	۱۵۴۰	طرحهای بخش غیر دولتی

\* تعداد طرحها در برگیرنده پایان نامه های دانشجویان دکتری و کارشناسی ارشد نیز می باشد.

بر گرفته از: [۲۶]، ص ۹۷ و ۱۰۱

۱- البته اگر تعداد پروژه های بدون احتساب پایان نامه ها در نظر بگیریم، سهم بخش غیر دولتی بیشتر می شود.

سرانجام، نکته قابل توجه این که اعتبار سرانه هر پروژه در بخش خصوصی در سال ۱۳۷۱، تنها ۲/۲۲ میلیون ریال است. همچنین در هر پروژه (مجموع پروژه‌های جاری و پایان یافته)، بدون احتساب دانشجویان محقق، ۰/۴۳ نفر پژوهشگر؛ و با احتساب دانشجویان محقق، ۰/۹۸ نفر پژوهشگر فعالیت داشته است. این ارقام، چشم‌انداز هر گونه امید به تحول تکنولوژیک را در بخش خصوصی تیره می‌سازد. اعتبار متوسط دو میلیون ریال برای هر پروژه در بخش غیر دولتی، و ۰/۴۳ نفر پژوهشگر برای هر پروژه، نشانگر آن است که در هر پروژه در بخش غیر دولتی، حتی از توانایی‌های یک محقق تمام وقت نیز استفاده نمی‌شود. بدین ترتیب می‌توان حکم به فقدان ظرفیت‌های قابل قبولی برای تحول تکنولوژیک در بخش غیر دولتی ایران داد و بنابراین انتظار هیچ گونه رقابت تکنولوژیک و کارایی پویا را از این بخش نداشت (البته ارقام یادشده، مقادیر متوسط هستند. این احتمال وجود دارد که برخی طرحها، مبالغ و افراد بیشتری را به کار گرفته باشند و به برخی پیشرفت‌های فن‌شناختی نیز دست یافته باشند. با این حال، بی‌گمان شمار این گونه طرحها بسیار اندک است). چرا که وقتی شومپتر وجود درجه‌ای از انحصار را برای بنگاه مُبدع لازم می‌بیند، یا وقتی گالبرایت بزرگ مقیاس بودن بنگاه را برای فعالیت‌های ابداعی ضروری می‌داند، هر دو به این مسأله نظر دارند که فعالیت ابداعی، بلندمدت، پرخطر، گسترده و پرهزینه است و بنابراین نیازمند سرمایه‌گذاریهایی کلان می‌باشد، و چنین سرمایه‌گذاریهایی تنها از دست بنگاههای انحصاری و بزرگ مقیاس - که دارای سودهای انحصاری می‌باشند - ساخته است.

بنابراین، گرچه در فصل‌های گذشته در باره وجود درجه‌ای از تمرکز و انحصار در بازارهای ایران به اندازه کافی سخن گفته شد، اما شاخص‌های مربوط به فعالیت‌های تحقیق و توسعه در ایران - در هر دو بخش خصوصی و عمومی - از نظر کمی آنچنان پایین، و از نظر کیفی آنچنان ضعیف است که نمی‌توان به صرف وجود درجه‌ای از انحصار در بازارها، وجود نوعی رقابت تکنولوژیک گسترده در بازارهای متمایل به انحصار را در ایران، نتیجه گرفت. گرچه این احتمال وجود دارد که گاه در برخی صنایع پیشرفت‌های تکنولوژیک چهره‌بندد، اما چنین پیشرفت‌هایی با آنچه شومپتر فرایند تخریب خلاق نام نهاده است - که با تحولات فن‌شناختی گسسته اما پی‌درپی، موجب رقابت تکنولوژیک می‌شود - بسیار تفاوت دارد.

### ج- موانع رقابت تکنولوژیک در ایران

اکنون نوبت پاسخ به آخرین پرسشی است که در آغاز بخش دوم کتاب، مطرح شد: علت عدم پیدایش رقابت تکنولوژیک در بازارهای متمایل به انحصار در ایران چیست؟ گرچه در این جا به موانع گوناگونی اشاره خواهد شد، اما نکته مهم این است که به نظر می‌رسد موانع اصلی و نهادی رقابت پویا (تکنولوژیک) نیز همان موانعی هستند که در فصل‌های پیشین برای رقابت قیمتی بر شمرده شد. به عبارت دیگر، موانعی همچون دوگانگی در بخش عرضه و دوگانگی میان عرضه و تقاضا، یا به صورت ریشه‌ای‌تر، موانعی همچون بازارهای مالی نایکپارچه و بازارهای کالایی ناگسترده، و بطور کلی موانع نهادی‌ای همچون عدم حفاظت گسترده قانونی از حقوق مالکیت، و بالا بودن هزینه‌های مبادله، که به عنوان علل اصلی عدم شکل‌گیری رقابت قیمتی و وجود درجه‌ای از انحصار در بازارهای ایران بر شمرده شد؛ در بازارهای متمایل به انحصار نیز موانع شکل‌گیری رقابت تکنولوژیک می‌شوند.

نوشته‌هایی که در آنها به دشواریها و مشکلات تحقیق و توسعه در ایران اشاره شده است، عمدتاً مواردی را طرح کرده‌اند که ناظر بر مشکلات محقق یا مؤسسه‌های پژوهشی است<sup>(۱)</sup>. گرچه این موارد نیز خود مانعی برای توسعه تکنولوژی است، اما آنچه مورد نظر ماست دشواریها و موانعی است که مانع شکل‌گیری فرایند پویایی است که رقابت تکنولوژیک از آن سر بر می‌آورد. بنابراین علت یابی فقدان رقابت تکنولوژیک را در همان چارچوبی که فقدان رقابت قیمتی - در فصل‌های پنجم تا نهم - تحلیل شد، پی‌جویی می‌کنیم.

#### ۱- دوگانگی در بخش عرضه

بر اساس آنچه در فصل ششم آمد، بازارهای ایران به دو گروه اصلی تقسیم می‌شوند: بازارهای کاملاً مرتبط با بازارهای جهانی و بنابراین در تسلط عرضه‌کنندگان جهانی؛ و بازارهای مستقل داخلی یا دارای ارتباط اندکی با بازارهای جهانی. اکنون در این نوع دوم بازارها می‌توان سه دسته صنایع را شناسایی کرد:

(الف) صنایع متشکل از تعداد زیادی واحد کوچک مقیاس با تکنولوژی غیر پیشرفته؛

۱- برای نمونه، مجموعه مقالات سمینار تحقیق و توسعه، ۱۳۶۸، سازمان پژوهش‌های علمی و صنعتی ایران.

(ب) صنایع متشکل از تعداد اندکی واحد بزرگ مقیاس با تکنولوژی پیشرفته؛ و (ج) صنایع متشکل از چند واحد بزرگ مقیاس در کنار تعدادی واحد کوچک مقیاس. از آن جا که سخن ما در باره مسأله رقابت تکنولوژیک است، صناعی مورد نظر است که جدای از این که در کدام یک از این دسته بندیها جای می گیرند، دارای درجه ای از تمرکز و انحصار هستند (به دیگر سخن، در هر دسته بندی ممکن است صناعی وجود داشته باشد که در آنها تا حدودی رقابت قیمتی جریان دارد و بنابراین موضوع سخن ما نیستند).

در مورد بازارهای داخلی کاملاً مرتبط با بازار جهانی - که بخشی از بازار جهانی محسوب می شوند - نتیجه روشن است: سیطره عرضه کننده جهانی در این بازارها به دلیل فقدان تولیدکننده داخلی قوی - تولیدکنندگانی که نه تنها بتوانند پاسخ گوی تقاضای داخلی باشند، بلکه حداقل بتوانند تولیدات خود را همپای تولیدات جهانی بهبود بخشند. بنابراین غالباً در این گونه بازارها یا اصلاً تولیدکننده داخلی وجود ندارد، و یا اگر وجود دارد، زیر فشارهای پی در پی ناشی از تحولات و پیشرفت های تکنولوژیک جهانی است. اگر در چنین بنگاههایی دغدغه تحول وجود داشته باشد، این است که چگونه بتوانند تکنولوژی خود را با یکی از تکنولوژیهای پیشرفته تر جهانی جایگزین کنند تا با بهبود محصولات خود، سهم خود را در بازار حفظ کنند (در واقع آن بخش از بازار محلی را که در آن نوعی انحصار دارند، حفظ کنند)؛ و گرنه تغییرات مداوم در استانداردهای مصرفی متقاضیان - ناشی از معرفی و ورود کالاهای جدید خارجی - این گونه بنگاهها را مجبور به خروج از بازار خواهد کرد. بنابراین مسأله اصلی بنگاههای فعال در این گونه بازارها، تهیه سرمایه برای واردات تکنولوژی جدید است و نه تهیه سرمایه برای ابداع و نوآوری.

اما در باره صنایعی که در بازارهای نوع دوم - مستقل یا دارای ارتباط اندک با خارج - به فعالیت مشغول هستند: اگر صنعت متشکل از تعداد زیادی بنگاه کوچک مقیاس با تکنولوژی غیر پیشرفته باشد، گرچه این بنگاهها - همان گونه که در فصل پنجم آمد - با در اختیار گرفتن بازارهای محلی، نوعی بازار انحصاری در اختیار دارند، اما از آن جا که کالاهایشان بسیار جانشین همدیگر است، ساختاری شبیه به رقابت انحصاری فراهم می آید که در بلندمدت سود ویژه این بنگاهها را صفر خواهد کرد. از سوی دیگر، حتی اگر این بنگاهها سود ویژه ای نیز ببرند، به دلیل کوچک مقیاس بودن آنها، حجم سودشان قابل توجه نیست و - همان گونه که گالبرایت دیده است - توسعه تکنولوژیک تنها در بنگاههای بزرگ مقیاس محقق شدنی است. فراتر از این، هرگاه یکی

از این بنگاهها بتواند منابع داخلی کافی برای توسعه خود فراهم آورد، تکنولوژیهای پیشرفته تر و ارزان تر وارداتی همواره در دسترس اوست - و بنابراین پرداخت هزینه برای فعالیتهای R&D توجیه اقتصادی ندارد.

به همین ترتیب، اگر صنعت متشکل از تعداد اندکی واحد بزرگ مقیاس باشد، چون اصولاً چنین صنایعی با حمایت - گمرکی و مالی - دولت مستقر شده اند و از آن جا که معمولاً اهمیت ملی دارند، همواره حمایت از آنها ادامه پیدا کرده است. بنابراین بنگاههای این گونه بازارها معمولاً - با تقسیم بازار میان یکدیگر، از طریق ایجاد تفاوت کالایی، یا با نوعی همکاری - به گونه ای انحصار دائمی و تثبیت شده (و حتی گاه قانونی) تبدیل شده اند - همان چیزی که شومپتر نیز آن را ویرانگر می دانست. بنابراین نه از سوی رقبای خارجی تهدید می شوند و نه در داخل با بنگاههای کوچک و بزرگی که بتوانند با یک تحول تکنولوژیک بازار را از چنگ آنان در آورند، رو به رو هستند. بدین ترتیب هیچ انگیزه و فشاری برای تحول تکنولوژیک در آنها وجود ندارد.

همچنین در نوع سوم صنایع فعال در بازارهای نامرتبط با بازارهای جهانی، که هر دو دسته بنگاههای کوچک مقیاس و بزرگ مقیاس در آنها وجود دارد، نیز تحول تکنولوژیک جایی ندارد. بنگاههای کوچک مقیاس، هرگاه منابع مالی کافی و انگیزه های لازم را نیز برای توسعه خود داشته باشند، چگونه می توانند آنچنان تحول یابند که با بنگاههای پیشرفته و بزرگ مقیاس موجود در کنار خود، مقابله کنند؟ بنگاههای بزرگ مقیاس نیز هرگاه خود را از سوی بنگاههای کوچک در فشار ببینند، با یک تغییر فن شناختی - از طریق واردات تکنولوژی جدید - به راحتی می توانند سهم خود را در بازار حفظ کنند یا بنگاههای کوچک را از بازار خارج سازند.

بنابراین وجود دوگانگی در بخش عرضه - که خود ناشی از عوامل متعددی است - یکی از مسائلی است که رقابت تکنولوژیک را در ایران بی مفهوم می سازد. پیشرفت تکنولوژیک آنگاه برای بنگاههای انحصاری و بزرگ موضوعیت می یابد که آنها با رقبای بالقوه ای رو به رو باشند. این رقبای بالقوه، بنگاههایی هستند که مقیاسشان کوچک نیست و ظرفیت آن را دارند که با یک تحول تکنولوژیک، بازار را از چنگ بنگاه انحصاری در آورند، یا آن را در فشار رقابتی سختی قرار دهند. در این حالت است که بنگاه انحصاری برای پرهیز از خطر این رقبای بالقوه، همواره مجبور به بهبود و توسعه فن آوری خود خواهد بود.



## ۲- دوگانگی میان عرضه و تقاضا

اگر تحول فن شناختی، موضوع بنگاههای انحصاری و بزرگ مقیاس باشد، این بنگاهها خواه بازار را به طور کامل در اختیار داشته باشند، یا آن را میان یکدیگر تقسیم کرده باشند، در هر صورت فزونی ظرفیت آنها نسبت به تقاضای بازار، مسأله مهمی است. این بنگاهها معمولاً به همین دلیل، مجبورند زیر ظرفیت تولید کنند و بنابراین نمی‌توانند از صرفه‌های مقیاس استفاده کنند. بنابراین حتی اگر دارای سودهای انحصاری نیز باشند، این سودها آنچنان نخواهد بود که منابع مالی لازم را برای توسعه‌های فن شناختی فراهم آورد.

از سوی دیگر، هرگونه سرمایه‌گذاری، با توجه به چشم‌اندازهای سودآور بازار قابل توجهی است. کوچک بودن حجم بازارها - نسبت به مقیاس بنگاههای بزرگ - چشم‌اندازهای سودآوری در پیش روی این بنگاهها قرار نمی‌دهد. همچنین عقب بودن سطح فن‌آوری این بنگاهها نسبت به مرزهای تکنولوژی جهانی، این فرصت را نیز از آنان می‌گیرد که بتوانند برای مشارکت در بازار جهانی دست به توسعه تکنولوژیک بزنند. اگر این بنگاهها بخواهند برای بازارهای جهانی تولید کنند، آنگاه مسأله آنها تهیه سرمایه برای واردات تکنولوژی مدرن خواهد بود و نه تهیه سرمایه برای توسعه تکنولوژیک. در این صورت این گونه سرمایه‌ها را از منابع بیرون بنگاه نیز می‌توانند فراهم آورند. بنابراین آنها به جای رقابت تکنولوژیک، به رقابت برای کسب سرمایه ارزان‌تر برای واردات تکنولوژی می‌پردازند. مزیت دسترسی به بازارهای مالی دولتی و برخورداری از حمایت‌های مالی و گمرکی، این امکان را فراهم می‌آورد که این گونه بنگاهها با هزینه کمتری، دست به واردات فن‌آوریهای پیشرفته‌تر بزنند و بدین صورت هم شرایط انحصاری خود را در بازار داخلی حفظ کنند و هم - به دلیل فقدان تولیدکنندگان دیگر، یا کم‌اهمیت بودن سهم دیگران در تولید - توجیهی برای تداوم حمایت‌های دولتی فراهم کنند. بدین سان آنها - در مقایسه با حجم بازارهای داخلی - همواره بزرگ‌مقیاس خواهند ماند و راه رقابت فن‌شناختی را بسته نگه می‌دارند.

## ۳- بازارهای مالی نایکپارچه

در واقع - همچنان که در فصل‌های پیشین نیز آمد - یکی از عوامل اصلی شکل‌گیری دوگانگی تولیدی در ایران، فقدان بازارهای مالی یکپارچه بوده است. جدای از دشواریهای نهادی - مانند

ضعف حفاظت قانونی از حقوق مالکیت - که منجر به شکل‌گیری این گونه بازارهای مالی می‌شود، مداخله گسترده دولت و ایجاد بازارهای مالی حمایت‌شده رسمی نیز یکی از عوامل تشدیدکننده آن بوده است. در آغاز، شکل‌گیری تعداد اندکی بنگاههای بزرگ مقیاس، حاصل وجود این گونه بازارهای مالی بوده است. آن دسته از بنگاهها که می‌توانسته‌اند وارد بازارهای مالی حمایت‌شده شوند و از سرمایه‌های ارزان برخوردار شوند، دست به انتخاب مقیاسهای بزرگ زدند و بنابراین دوگانگی در بخش عرضه و (همچنین میان عرضه و تقاضا) پدید آمد. اما تداوم وجود بازارهای مالی غیر یکپارچه باعث شده است تا این مزیت همچنان برای بنگاههای انحصاری حفظ شود. اگر بازارهای مالی امکان پیدایش طیف گسترده‌ای از بنگاههای میان‌مقیاس را در همه صنایع فراهم می‌آوردند، بنگاههای بزرگ مقیاس با رقبای بالقوه‌ای روبه‌رو می‌شدند. بنابراین حتی اگر رقابت تکنولوژیک در نمی‌گرفت، لااقل گونه‌ای از بازارهای رقابت‌پذیر (موردنظر بامول) پدید می‌آمد - که در آنها قیمت‌ها نزدیک به قیمت رقابتی است.

به دیگر سخن، بخش بزرگی از بنگاههای دارای قدرت انحصاری، در کشورهای پیشرفته بازاری، قدرت انحصاری خویش را از طریق توسعه تکنولوژیک به دست آورده و حفظ کرده‌اند. بنابراین برای تداوم این قدرت همواره باید دست به پیشرفت‌های تکنولوژیک بزنند. اما بنگاههای انحصاری در ایران، قدرت خود را از طریق برخورداری از بازارهای مالی حمایت‌شده - و دیگر انواع حمایت - به دست آورده‌اند. بنابراین، برای حفظ آن، نیروهای خود را صرف توجیه لزوم تداوم حمایت می‌کنند (تشکیل گروههای همسود<sup>(۱)</sup> و گروههای فشار) و بنابراین همواره از خطر رقبای بالقوه مصون می‌مانند.

#### ۴ - حقوق مالکیت و هزینه مبادله

وجود هزینه مبادله در بازارها گاه آن اندازه اهمیت می‌یابد که برخی از اقتصاددانان از عدم شکل‌گیری بازار گفت و گو می‌کنند<sup>(۲)</sup>. بنابراین اگر نگوئیم هزینه مبادله کلاً مانع شکل‌گیری بازار

#### 1-Interest Group

۲- مثلاً آرو (Arrow) سه دلیل برای عدم شکل‌گیری بازار ارائه می‌کند: ناتوانی برای حذف سواری مجانی، هزینه‌های کسب اطلاعات و ارتباطات، و عدم وجود بازارهای سلف. هر سه این دلایل اشاره به وجود هزینه‌های مبادله بالا دارند بطوری که شکل‌گیری بازار مقرون به صرفه نیست. [۵۰]، ص ۱۳۲.

می‌شود، حداقل می‌توان گفت در موارد بسیاری، هزینه مبادله کارکرد بازار را مختل می‌کند. درباره رقابت تکنولوژیک در ایران، بسیاری از موانع پیش‌گفته را می‌توان همراه با برخی موانع دیگر، از دیدگاه هزینه مبادله بیان کرد.

به عنوان یک شاخص عمومی از هزینه مبادله در نوآوری‌های تکنولوژیک، می‌توان به نابسامانی حقوق مالکیت معنوی بطور کلی و حقوق مالکیت صنعتی - به عنوان جزئی از مالکیت معنوی - بطور خاص، اشاره کرد<sup>(۱)</sup>. حقوق مالکیت صنعتی در کشور ما هنوز آن اندازه ابتدائی و گسترش نیافته است که در قانون ثبت اختراعات کشور، نه تنها مسأله اختراع از مسأله ابتکار و نوآوری تفکیک نشده است، بلکه اصولاً حمایت از طرح‌های صنعتی در آن پیش‌بینی نشده است<sup>(۲)</sup>. در حالی که مالکیت صنعتی در برگیرنده انبوهی از مفاهیمی - چون حق اختراع، ابتکار، طرح صنعتی، علائم تجاری، علائم خدماتی، مدلها، نامهای تجاری و ... - می‌باشد که حمایت از هر کدام اقتضائات خاص خویش را دارد. از این گذشته، حتی در قانون تجارت ایران، حقوق اختراع، مسکوت گذاشته شده است<sup>(۳)</sup>. این مسائل همراه با انواع دشواریهای مربوط به ثبت اختراع و ابتکار - مثل طولانی و زمان‌بر بودن مراحل ثبت، فقدان امکانات پیشرفته برای تشخیص اختراعات اصیل از غیر اصیل و ... - همگی مسائلی هستند که هزینه مبادله را در زمینه پیشرفت تکنولوژیک افزایش می‌دهد. با این حال، این موارد، نقش هزینه مبادله را در ممانعت از پیشرفت فن‌شناختی، از دیدگاهی ایستا نمایش می‌دهند.

از دیدگاهی گسترده‌تر و پویا، می‌توان نقش هزینه مبادله را نه تنها در مورد مالکیت صنعتی بلکه در تمامی زمینه‌های مالکیتی، بر عدم شکل‌گیری تحول تکنولوژیک ملاحظه کرد. همان گونه که در فصول پیشین دیدیم، عدم حفاظت گسترده قانونی از حقوق مالکیت و در واقع وجود انواع هزینه‌های مبادله در سراسر اقتصاد عامل شکل‌گیری تعداد بی‌شماری بنگاه کوچک (خصوصی) در برابر تعداد محدودی بنگاه بزرگ (حمایت‌شده، اعم از دولتی یا خصوصی) در اقتصاد بوده است. در چنین ساختاری از بنگاهها نیز امکان پیدایش تحول تکنولوژیک وجود ندارد. چرا که

۱- مالکیت معنوی دارای دو بخش اصلی است: حق تکثیر و تألیف (copyright) و مالکیت صنعتی (industrial property). درباره روشن نبودن مسأله مالکیت صنعتی در ایران در مقالات سمینار تحقیق و توسعه

۲- [۲۲]، ص ۲۷۴.

۱۳۶۸) به تفصیل سخن گفته شده است [۲۲].

۳- [۲۲]، ص ۸۵.

هرچه هزینه مبادله شدیدتر باشد، مقیاس بنگاههای حمایت نشده، کوچک تر می شود و بنابراین حاشیه سود آنها کمتر و امکان سرمایه گذاری بر روی بهبود فن آوری نیز محدود تر می شود. از سوی دیگر، با کاهش این گونه بنگاهها - ی بالقوه رقیب - فشار بر روی بنگاههای بزرگ مقیاس کاهش می یابد و انگیزه های بهبود و توسعه فن شناختی در آنها کمتر می شود.

از این گذشته نه تنها سرمایه گذاری بر روی *R&D* ذاتاً پُرخطر و دیربازده است، بلکه هرچه حقوق مالکیت ناگسترده تر و هزینه مبادله بیشتر باشد، بخش کوچک تری از یک پروژه *R&D* را می توان در قالب ابزارهای مالکیتی قانونی ریخت و از آن حفاظت کرد، و بنابراین، پروژه وثیقه کمتری برای ضمانت سرمایه های خود فراهم می آورد. همچنین در شرایطی که حقوق مالکیت، ابتدایی، ناگسترده و حفاظت نشده است، از یک سو امکان نظارت وام دهندگان (سرمایه گذاران) بر پروژه کمتر می شود و از سوی دیگر امکان حفاظت از اطلاعات مهم پروژه کاهش می یابد. این ها همه به مفهوم افزایش هزینه مبادله است و شانس تأمین مالی بیرونی پروژه را - که طبیعتاً ضعیف است - ضعیف تر می کند. بطور خلاصه، ابداع و نوآوری هزینه های سنگینی می طلبد، هرچه حقوق مالکیت تکامل نیافته و حفاظت نشده تر باشد، بخش کوچک تری از آثار اقتصادی خارجی یک پروژه *R&D* قابل درونی شدن است، و بنابراین سودآوری انتظاری پروژه کاهش می یابد.

به هزینه های مبادله ای یادشده، می توان انواع دیگری را نیز افزود، مثلاً نظارت قیمتی دولت بر کالاها، تغییرات شدید در جهت گیریهای سیاسی دولت و بنابراین نامطمئن ساختن سرمایه گذاری، و تحولات شدید اجتماعی و سیاسی، همگی هزینه های مبادله را افزایش می دهند. این مسأله که در ایران بسیاری از مغزهای مُبدع و نوآور، شخصاً برای سرمایه گذاری، اجرا، و بهره برداری از طرحهای خود اقدام می کنند<sup>(۱)</sup>، نشانه مهمی از وجود هزینه مبادله است - که نوآوران می خواهند بدین شیوه، از آنها بگریزند.

بخش بزرگی از مسائل تاریخی، نهادی و ساختاری که در ادبیات اقتصادی ایران به عنوان موانع رشد سرمایه داری صنعتی در ایران برشمرده می شود، مصادیق هزینه مبادله هستند<sup>(۲)</sup>. اصولاً استقرار سرمایه داری تجاری در ایران در سالهای پیش از مشروطیت و تداوم آن در دهه های بعد، پاسخ طبیعی مشارکت کنندگان در اقتصاد به هزینه های مبادله ای بالا در اقتصاد ایران بوده

۱- [۲۲]، ص ۱۴

۲- مثلاً موانعی که در [۲]، [۱۸]، [۳۹]، [۴۱]، و [۴۲] بر آنها تأکید شده است.

است. اکنون نیز گسترش شدید بخش خدمات - در مقابل صنعت و کشاورزی - فقط در پاسخ به نیازهای متحول فرایند توسعه نیست، بلکه بخشی - احتمالاً بزرگ - از این گسترش، ناشی از وجود هزینه‌های مبادله‌ای سنگین در تولید کالایی است. بنابراین کارآفرینان خلاق - به همان دلیل که خلأ قند و در نتیجه، پیشرو و آینده نگر - بیش از صنعت (یا کشاورزی) در خدمات و تجارت فعالیت می‌کنند. بی‌جهت نیست که از کل ۲۱۵۸۷۸۶ کارگاه شناسایی شده در کشور (در سال ۱۳۷۴) تنها ۴۰۲۹۲۲ کارگاه (حدود ۱۸/۷ درصد) در بخش صنعت فعالیت داشته‌اند.<sup>(۱)</sup>

## ۵ - فقدان طبقه کارآفرینان

هم به دلایل بالا (یعنی وجود هزینه مبادله) و هم به دلایلی دیگر، اصولاً در ایران - مخصوصاً در بخش صنعت - چیزی به نام طبقه کارفرمایان و مدیران شکل نگرفته است تا آن‌گونه که، مثلاً شومپتر، انتظار دارد دست به رفتارهای کارآفرینانه و ابداعات تکنولوژیک بزند. توسعه یکباره صنایع ماشینی در سالهای پس از اصلاحات ارضی در ایران - گرچه با هدایت و حمایت دولت - به وسیله طبقه مالکان کشاورزی انجام شد. تا اصلاحات ارضی، دولت عامل اصلی توسعه صنایع ماشینی بود. اما از آن زمان به بعد تلاش خود را صرف تشویق و حمایت از بخش خصوصی کرد. در آغاز اصلاحات ارضی بین ۳۰ تا ۴۰ هزار خانوار بزرگ مالک و بین ۳۰۰ تا ۳۵۰ هزار خانوار خرده مالک در کشور تخمین زده شده است.<sup>(۲)</sup> حتی اگر خرده مالکان را در نظر نگیریم، می‌توان گفت با اصلاحات ارضی سرمایه‌های ۳۰ تا ۴۰ هزار خانوار از زمین آزاد شد. بدون شک بخش بزرگی از این سرمایه‌ها (حاصل فروش، واگذاری و اجاره زمین‌ها به کشاورزان - که به وسیله دولت تأمین مالی می‌شدند) به وسیله این خانوارهای بزرگ مالک، در صنایع جدید ماشینی به کار گرفته شده است.<sup>(۳)</sup>

۱- منظور کلیه کارگاه‌هایی است که در هر کدام از بخش‌ها، اعم از صنعتی و غیر صنعتی (به جز بخش کشاورزی) با هر تعداد کارکن فعالیت داشته‌اند. مأخذ: روزنامه همشهری، ۱۳۷۴/۵/۲، ص ۲ و ۴.

۲- [۶۲]، ص ۳۰ و ۳۲.

۳- از آن جا که اصلاحات ارضی در سه مرحله انجام شد و هر خانوار ممکن است در هر سه مرحله مشمول قانون شده باشد و نیز ممکن است در هر خانوار، چندین نفر مالک وجود داشته باشد، ارائه آمار مالکان مشمول اصلاحات ممکن است گمراه کننده باشد. مثلاً در مرحله اول ۳۲۲۷۸ نفر مالک، در مرحله دوم ۲۹۲۵۳۳ نفر مالک و در مرحله سوم ۲۹۷۴۲۲ نفر مالک مشمول واگذاری قطعی یا اجاره املاک خود به زارعین شده‌اند. [۶۲]،

ص ۵۰، ۵۵ و ۵۷.

بنابراین، انتظار می‌رود که بخش بزرگی از کارفرمایان و مدیران صنایع ماشینی، در سالهای پس از اصلاحات ارضی، خاستگاه کشاورزی داشته باشند (با توجه به این که مرحله سوم اصلاحات ارضی تا سال ۱۳۵۶ ادامه یافت). بنابراین انتظار روحیه‌های کارفرمایانه و خلاق از این گونه کارفرمایان - که سالها در محیط ایستا و بی‌رقابت کشاورزی عمدتاً معیشتی ایران زیسته، اندیشیده و فعالیت کرده‌اند - وجود ندارد.

مسئله مهم دیگری که مانع شکل‌گیری طبقه‌ای از مدیران در صنایع ایران شده است، دوباره به هزینه مبادله بازمی‌گردد. همان گونه که پیشتر نیز آمد - و در پیوست فصل نهم به گونه نظری نشان داده شد - وجود هزینه مبادله یکی از عوامل گرایش بنگاههای بخش خصوصی به مقیاسهای کوچک است. اما بسیاری از بنگاههای کوچک در ایران، بنگاههای خانوادگی هستند. بنگاههایی که به دلیل عدم دسترسی به بازارهای مالی ارزان، به دلیل وجود هزینه‌های مبادله در روابط کارفرما و کارگران، و انواع دلایل دیگر ناشی از هزینه مبادله، با سرمایه‌های خانوادگی احداث و با نیروی کار خانوادگی اداره می‌شوند. مدیریت این گونه بنگاهها نیز - حتی وقتی می‌توانند فعالیت خود را تا مقیاسهای بسیار بزرگ گسترش دهند - خانوادگی است. در واقع خانواده - مالک به دلایل هزینه مبادله‌ای ترجیح می‌دهد مدیر را از میان خود یا نزدیکان برگزیند. بنابراین، ملاک انتخاب مدیر، سودآوری یا خلاقیت نیست، بلکه کاستن هزینه مبادله است. در سال ۱۳۷۴ از حدود ۲۱۵۸۷۸۶ کارگاه شناسایی شده در کشور (غیر از بخش کشاورزی)، حدود دو میلیون کارگاه، دارای یک تا ۵ کارکن بوده‌اند<sup>(۱)</sup>. گرچه این رقم، مجموع کارگاههای متعلق به بخش عمومی و خصوصی را نشان می‌دهد، با این حال انتظار می‌رود قسمت اعظم آن بخش از این کارگاهها که متعلق به بخش خصوصی است، کارگاههای مدیر - مالک باشد (که مدیر آنها همان مالک است).

نهادگرایان - بویژه ویلیامسون - یادآوری کرده‌اند که نخستین بنگاهها، با شرکت اعضای خانوار پدیدار شده است. این مسئله نه تنها به این دلیل بوده است که اعضای خانوار تا حد بیشتری در اطلاعات مربوط به یکدیگر سهیم هستند - در مقایسه با غریبه‌ها - بلکه همچنین به این دلیل بوده است که گزارشها در باره رفتار نامناسب و خطا کاری، در درون خانوارها، هم سریع‌تر جا به جا

می‌شود و هم با آن بطور جدی تر و سخت‌تری برخورد می‌شود (از طریق بی‌آبرویی به خاطر تجاوز به گروه). به همین دلیل شرکایی که اعضای خانوار هستند می‌توانند تا حد بسیار بیشتری به یکدیگر اعتماد داشته باشند. بنابراین، از این طریق، نیاز به کنترل داخلی یک کارگزار به وسیله دیگری، کاهش می‌یابد<sup>(۱)</sup>. بدین ترتیب، می‌توان انتظار داشت که معیار انتخاب مدیر در میان خانوارها، عمدتاً چیزی غیر از کارایی، سودآوری یا خلاقیت باشد. گرچه ممکن است بسیاری از مدیران انتخاب شده در خانوارها نیز بتوانند این معیارها را تا حدودی برآورده سازند، اما معیار نهایی داوری درباره عملکرد این مدیران، و بنابراین عامل انگیزش آنها، معیارهایی غیر از کارایی تخصصی یا تکنولوژیک است.

پس به دلایل یادشده، اقتصاد ایران فاقد طبقه مدیران صنعتی است و بنابراین فاقد روحیه‌های خطرپذیر خلاق و مبتکر - حداقل در بخش صنعت. با وجود این، اگر مدیرانی در صنعت یافت شوند که بطور بالقوه آمادگی‌های لازم برای رفتار کارآفرینانه شومپتری را دارا باشند، دو قطبی بودن صنایع ایران انگیزه‌های لازم را در آنان ایجاد نمی‌کند. از این گذشته، وجود مدیر خلاق و با انگیزه، بخشی از فرایند تحول فن‌شناختی است. فراهم نبودن ظرفیت‌های علمی و فنی لازم در اقتصاد، مدیر خلاق را با دشواریهای مربوط به تدارک تجهیزات و نیروی انسانی لازم روبه‌رو می‌سازد.

به نظر می‌رسد اقتصاد ایران بیشتر از مدیران کسب‌نری<sup>(۲)</sup> برخوردار است تا مدیران شومپتری. مدیر کسب‌نری فرصت‌های سودآور ناشناخته را کشف می‌کند، اما مدیر شومپتری این گونه فرصت‌ها را خلق می‌کند<sup>(۳)</sup> - که نه تنها خود سود می‌برد، بلکه فرصت‌های سودآوری نیز برای دیگران پدیدار می‌سازد. البته در یک اقتصاد پویا، هر دو گروه مدیران، در همه زمینه‌های تولیدی و غیرتولیدی، فعالیت دارند. اما وجود طیف گسترده مدیران موفق در بخشهای تجاری و خدماتی ایران، در مقابل تعداد اندک مدیران موفق بخش صنعت می‌تواند نشانه‌ای از عدم تناسب این دو گروه مدیران، در اقتصاد ایران باشد. اقتصاد ایران، در حالی که فاقد طبقه‌ای از مدیران کارآفرین خلاق (شومپتری) در بخش صنعت است، از دیرباز، دارای طبقه‌ای از مدیران مُترصد

۱- [۱۰۱]، ص ۵۳ و ۵۴

(کیزنری) در بخش تجارت بوده است<sup>(۱)</sup>. به نظر می‌رسد در کنار عوامل متعدد دیگر، وجود هزینه‌های مبادله‌ای سنگین در ایران، دلیل مهمی برای روی‌آوری مدیران به سوی بخش‌های غیر تولیدی، بطور کلی، و به سوی فعالیت‌های غیر کارآفرینانه، بطور خاص، باشد.

مجموعه عواملی که مانع شکل‌گیری رقابت تکنولوژیک در صنایع ایران می‌شوند را می‌توان بطور یکجا در شکل (۱۰ - ۱) ملاحظه کرد. به‌طور خلاصه، استقرار دولت متناقض در ایران، عامل اصلی عدم شکل‌گیری رقابت فن‌شناختی در ایران بوده است. منظور از دولت متناقض، دولتی است که پیش از انجام و تحقق سطح مطلوبی از وظایف سنتی و بنیادین خود (مثل تأمین امنیت، حفاظت قانونی از حقوق مالکیت و... که عامل و انگیزه اصلی پیدایش دولت‌ها در طول تاریخ بوده است) به سوی انجام و تحقق بخشیدن به وظایف مدرن روی آورده است. مداخله‌های امروزین دولت‌ها در اقتصاد برای تنظیم، تثبیت و رشد اقتصادی، و همچنین مداخله‌های توزیعی دولت‌ها، از جمله وظایف مدرن دولت در قرن بیستم به‌شمار می‌رود. در حالی که همه نظریه‌هایی که دولت‌ها را به سوی کارکردها و انجام خدمات مدرن تشویق می‌کنند، اصولاً با این پیش‌فرض شکل گرفته‌اند که دولت، وظایف سنتی و کلاسیک خویش را به گونه‌ای مطلوب به انجام رسانیده است. عدم تحقق سطح مطلوبی از وظایف سنتی و بنیادین دولت، منجر به شکست سیاست‌های مداخله‌ای دولت نیز خواهد شد.

سرانجام می‌توان برای یک پرسش مهم در اقتصاد ایران، پاسخی یافت: «چرا صنایع نوزاد در ایران هرگز به بلوغ نمی‌رسند؟». بلوغ صنایع به این مفهوم است که ضرورت حمایت دولت از آنها، پایان پذیرد. اما این ضرورت آنگاه پایان می‌پذیرد که بنگاه‌های این صنایع بتوانند در برابر امواج تحول فن‌شناختی پایداری کنند، و این خود مستلزم ورود این بنگاه‌ها به فعالیت‌های نوآورانه و بهبودهای فن‌شناختی است که در جای خود به مفهوم درگیر شدن در فرآیندهای رقابت تکنولوژیک می‌باشد. این جاست که معمایی رخ می‌نماید: از یک سو حمایت از صنایع نوزاد با

۱- توجه به این نکته خالی از لطف نیست که مدیران، ذاتاً شومپیتری یا کیزنری نیستند. بلکه نوع فعالیت آنها نیز شیوه عمل آنها را شکل می‌دهد. یک مدیر موفق در بخش‌های غیر تولیدی (که به‌گونه یک مدیر کیزنری مترصد کشف فرصت‌های سودآور است) اگر در بخش‌های صنعتی نیز فعالیت کند، احتمالاً موفق عمل خواهد کرد (همچون یک مدیر شومپیتری، دست به ابداع و نوآوری می‌زند). بنابراین، شرایط حاکم بر اقتصاد، می‌تواند مدیران را به سوی «کشف» یا به سوی «خلق» فرصت‌ها رهنمون سازد. گرچه ممکن است هر مدیر موفق کیزنری - حتی در شرایط مساعد - نتواند مدیر موفق شومپیتری باشد، و برعکس.



این انگیزه صورت می‌گیرد که آنها از ضربات ناشی از تحول و رقابت تکنولوژیک محافظت شوند، و از سوی دیگر، بلوغ آنها تنها زمانی رخ می‌دهد که آنان وارد فرآیندهای توسعه و تحول تکنولوژیک شوند - و در واقع، تولید دانش فنی در آنها درونی شود. این حلقه بسته، تا زمانی که فرآیندهای رقابت تکنولوژیک در داخل کشور شکل نگیرد و سپس صنایع ایران به تدریج وارد چالش‌های رقابتی جهانی نشوند، همچنان بسته خواهد ماند.

بنابراین به نظر میرسد فروبستگی کنونی در فرایند رقابت تکنولوژیک در ایران، تا زمانی که اقتصاد ایران در تسلط یکی از استراتژی‌های توسعه‌ای مبتنی بر نظریهٔ مزیت نسبی<sup>(۱)</sup> است - یعنی راهبرد جایگزینی واردات یا راهبرد توسعهٔ صادرات - همچنان باقی خواهد ماند. امروز اقتصاد ایران، برخوردار از مزیت‌های عقب‌ماندگی<sup>(۲)</sup> است و به همین دلیل نخست باید به اقتباس استراتژی نیل<sup>(۳)</sup> خود را به قلمرو سرحدی تکنولوژی<sup>(۴)</sup> برساند. اختلاف میان سطح فن‌آوری در کشور ما و سطح فن‌آوری در کشورهایی که در قلمرو سرحدی تکنولوژی قرار دارند، فرصت‌های فن‌شناختی انباشته‌ای در برابر ما قرار داده است که می‌توان از آنها بهره‌برداری کرد (مزیت عقب‌ماندگی).

در واقع از آن‌جا که در تکنولوژی و سازمان - همانند علم - یادگیری و تقلید، نوعاً ارزان‌تر و سریع‌تر از کشف و آزمون‌های بنیادی است، این امکان در برابر ما قرار دارد که بدون تحمل هزینه‌های عظیم و صرف زمان زیاد، به قلمرو سرحدی تکنولوژی نزدیک شویم. آنگاه در این قلمرو، تولید دانش فنی و مبانی فنی تولید، درونزا خواهد بود. بی‌گمان تصمیم‌گیری برای اتخاذ استراتژی نیل، خود یک‌گنش جمعی است که عوامل نهادی بی‌شماری مانع موفقیت آن می‌شوند (سخت‌پایی نهادی). بنابراین تحول در مبانی و ساختارهای سیاسی جامعه، شرط نخستین برای برون‌رفت از فروبستگی فن‌شناختی در ایران، به شمار می‌رود.<sup>(۵)</sup>

1-Comparative advantage      2-advantage of backwardness

3-Catching up Strategy      4-Technology frontier area

۵- بحث مبسوط پیرامون نظام‌های ملی کارآفرینی مبتنی بر استراتژی نیل، در مقاله زیرآمده است:

*Organising Development: Comparing the National Systems of Entrepreneurship in Sweden and South Korea; HA-JOON CHANG and RICHARD KOZUL-WRIGHT, The Journal of Development Studies, Vol. 30, No.3, April 1994, pp. 859-891.*

این مقاله توسط همین نگارنده ترجمه شده است و با عنوان «سازماندهی توسعه: مقایسه نظام‌های ملی کارآفرینی در سوئد و کره جنوبی» در مجله «برنامه و بودجه» منتشر خواهد شد.





## فصل یازدهم

### خلاصه، نتایج و سخن پایانی

هدف عمده این پژوهش این بود که با نشان دادن مهم ترین موانع نهادی کارایی بازار در اقتصاد ایران، ضرورت تحول را در جهت گیری ساختار بودجه دولت - از فعالیت های مدرن به سوی وظایف سنتی و کلاسیک - بنمایاند. اهمیت و ضرورت چنین تحولی نیز از آن روی است که با پیدایش روند نزولی سهم درآمدهای واقعی نفت در اقتصاد ایران، نه تنها دیگر امکان تحمل هزینه های سنگین ناشی از جا به جایی های مکرر در جهت گیری اقتصاد سیاسی - و بنابراین جا به جایی های توزیعی و تخصیصی - وجود ندارد، بلکه فرصت و توان کارا کردن اقتصاد نیز روز به روز محدودتر می شود.

در واقع فرضیه کلی ای که در این بررسی دنبال شد این بود که: «اقتصاد ایران، یک اقتصاد بازاری ناکارآ است، که از یک سو در عین استقرار گسترده نهادها و سازوکارهای بازاری در آن، از دست یابی به کارایی در تخصیص ناتوان است؛ و از سوی دیگر، با وجود مداخله های گسترده دولت، روند مداوم و بهبود یابنده ای به سوی توزیع بهتر درآمدها، در آن وجود ندارد. و هر دوی این مسائل نیز بطور خاص ریشه در عدم حفاظت قانونی از حقوق مالکیت، و بطور عام ریشه در وجود هزینه های مبادله ای سنگین در اقتصاد ایران دارند. که این هر دو نیز در جای خود ناشی از فقدان توجه لازم و کافی به هزینه های مربوط به وظایف سنتی و کلاسیک، در ساختار بودجه دولت است.»

بخش اول این کتاب - شامل فصل‌های اول تا سوم - در برگیرنده مباحث نظری مربوط به سیستم‌های اقتصادی بود. در این بخش درباره مفهوم، ضرورت، مشخصه‌ها، معیارهای تقسیم‌بندی، و معیارهای ارزیابی و مقایسه نظامهای اقتصادی گفت و گو شد. در واقع، این بخش دامنه مفهومی و نظری اصطلاحات و تعابیر به کار رفته در بخش دوم را به دست می‌داد.

در بخش دوم (فصول ۴ تا ۱۰) به ۵ پرسش اساسی درباره نوع نظام اقتصادی، ساختار بازارها، و موانع نهادی کارایی بازارها در ایران، پاسخ داده شد. چکیده نتایج این فصول چنین است: در فصل ۴، نشان داده شد که اقتصاد ایران را می‌توان در طیف نظامهای اقتصادی بازارگرا طبقه‌بندی کرد و بنابراین چارچوب کنونی اقتصاد ایران - از نظر نهادها و سازوکارهای مسلط - مشخصه‌های یک اقتصاد بازاری را دارد. همچنین نشان داده شد که روند عمومی حرکت اقتصاد ایران در سالهای پس از انقلاب مشروطیت عمدتاً - و علی‌رغم وجود برخی دوره‌های تسلط دولت بر اقتصاد - به سوی گسترش و تسلط هرچه بیشتر سازوکارها و نهادهای بازاری بوده است. از یک سو، مالکیت خصوصی - گرچه مخدوش و حفاظت نشده، و علی‌رغم گسترش و پیش‌روی گاه به گاه مالکیت دولتی در ادوار تحول - همواره به عنوان نوع مسلط، قانونی و مشروع مالکیت در اقتصاد ایران، رواج داشته است. از سوی دیگر، توانائی واقعی دولت برای مداخله در اقتصاد نیز در دهه‌های اخیر - علی‌رغم افزایش اولیه درآمد نفت در آغاز دهه پنجاه، و علی‌رغم مداخلات گسترده دولت در اقتصاد، از طریق قانون‌گذاری، بویژه در سالهای نخستین پس از انقلاب اسلامی - هم به دلیل ساختار درآمدی و بودجه‌ای دولت، و هم به دلیل عدم تحول در سازمان و نظام بوروکراتیک دولت (که لازم بود همپای تحولات تکنولوژیک در تولید انجام شود)، رو به کاهش گذارده است. در نتیجه اقتصاد ایران در دهه‌های اخیر، روند آرامی را به سوی یک اقتصاد بازاری تر - اما همچنان ناکارا - طی کرده است.

آنگاه این پرسش رخ نمود که اگر اقتصاد ایران یک اقتصاد بازارگراست، آیا بازارهای آن رقابتی و کارآ عمل می‌کنند و اگر نه، چرا؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش، در فصل ۵، ارائه شد و سپس در فصل‌های ۶ تا ۹ مورد آزمون قرار گرفت، چنین بود:

«بخش بزرگی از بازارهای ایران از دو نوع دوگانگی رنج می‌برند، دوگانگی میان عرضه‌کنندگان و دوگانگی میان عرضه و تقاضا. در بسیاری از بازارهای ایران دو دسته بنگاه‌های بسیار بزرگ و بسیار کوچک - در مقایسه با حجم بازار - به چشم

می‌خورند. هر دسته از این بنگاهها، بخش بزرگی از اشتغال و ارزش افزوده صنعت (بازار) را به خود اختصاص داده‌اند، در حالی که سهم بنگاههای متوسط مقیاس در این بازارها، اندک است.

«فقدان بنگاههای متوسط مقیاس، موجب فقدان ارتباط فراز و نشیب و دادوستد فن شناختی میان بنگاههای بزرگ و کوچک می‌گردد. بنابراین اختلاف در سطح دانش فنی و مقیاس تولید بنگاهها موجب اختلاف در کیفیت و هزینه‌های تولیدی این بنگاهها می‌شود و "اختلاف کالایی" راه را بر تقسیم بازار میان تولیدکنندگان می‌گشاید و بنابراین شرایط عملکرد غیررقابتی را مهیا می‌سازد. از سوی دیگر، حجم کوچک برخی از بازارها (که در جای خود، تا حدودی ناشی از توزیع نامناسب درآمد است) و احداث بنگاههای پیشرفته بزرگ مقیاس (که در جای خود ناشی از حمایت‌های دولتی است) امکان اشباع بازار توسط یک یا چند واحد تولیدی را فراهم آورده است و بنابراین عملکرد واحدها را در این‌گونه بازارها غیررقابتی ساخته است. دوگانگی میان عرضه و تقاضا، از یک سو ناشی از توزیع بسیار نابرابر درآمدها و از سوی دیگر ناشی از شکل‌گیری واحدهای بسیار مدرن و بزرگ است. اما هر دوی این عوامل نیز در جای خود از چگونگی دخالت دولت از اقتصاد و ساختار بودجه آن تأثیر پذیرفته است. از سوی دیگر، دوگانگی در بخش عرضه نیز دو عامل عمده دارد: نخست وجود هزینه‌های مبادله‌ای سنگین و دوم، فقدان بازارهای مالی یکپارچه و فعال. اما این دو عامل نیز در جای خود ناشی از ساختار بودجه و نوع مداخله دولت است. در واقع، دولت پیش از آن که وظایف سنتی و کلاسیک خود را — همچون حفاظت قانونی مؤثر از حقوق مالکیت و ... — به‌گونه‌ای درخور انجام دهد، به وظایف مدرن و مداخله‌گرانه — همچون حمایت‌های مالی، گمرکی و ... — روی آورده است.

«بطور خلاصه چهار پیش‌فرض مهم نئوکلاسیک در باره کارکرد بازارهای رقابتی، در ایران به اندازه کافی محقق نشده‌اند، و عمده‌ترین عامل عدم تحقق آنها نیز عملکرد دولت و بی‌توجهی به وظایف کلاسیک دولت بوده است. این پیش‌فرضها عبارتند از: بازارهای گسترده (کفایت تقاضا)، بازارهای مالی یکپارچه و فعال، تعریف و تضمین شدگی حقوق مالکیت، و فقدان هزینه مبادله.»

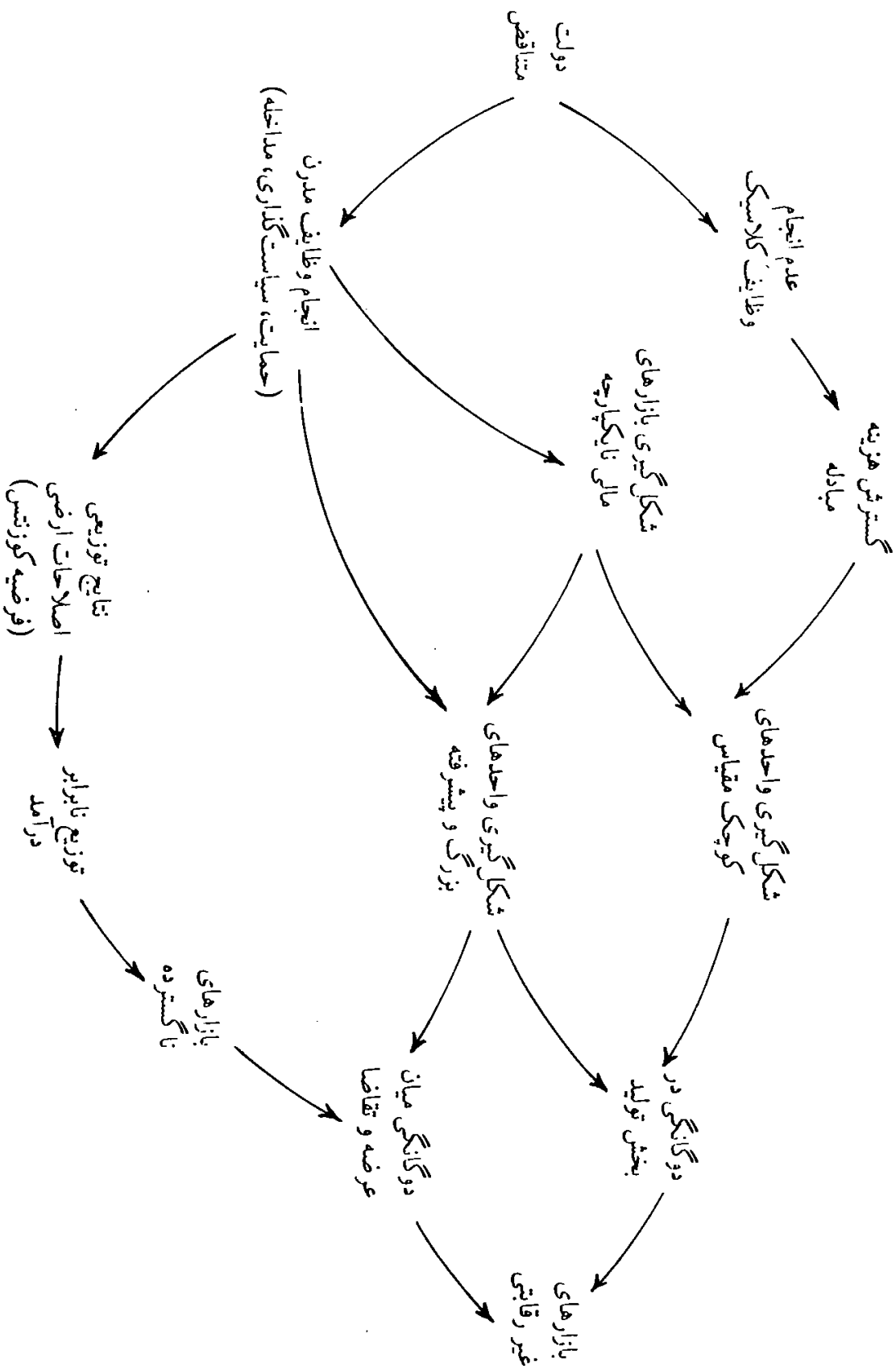
نمودار علت و معلولی مربوط به فرضیه بالا، بطور خلاصه در شکل (۱۱ - ۱) آمده است. بررسی تجربی این فرضیه در فصل های ۶ تا ۱۰ انجام شد. در فصل ۶ نخست نشان داده شد که چگونه عدم یکپارچگی در بازارهای مالی می تواند به رفتارهای غیر رقابتی در بازارهای کالایی بینجامد. آنگاه در بررسی تجربی بازارهای مالی ایران دریافتیم که نه تنها بازارهای مالی ایران غیر یکپارچه است، بلکه در سه دهه اخیر نیز بر این نا یکپارچگی افزوده شده است. بنابراین نتایج این فصل، وجود یکی از عوامل مؤثری را که برای شکل گیری دوگانگی در بخش عرضه در ایران برشمرده شد، تأیید می کند.

در فصل ۷، آن بخش از فرضیه که توزیع نا مناسب درآمد و نا گستردگی بازار را به عنوان یکی از عوامل دوگانگی میان عرضه و تقاضا بر شمرده، مورد آزمون قرار گرفت.

نتایج این فصل نشان دادند که فرضیه دوگانگی بخشی کوزنتس در ایران صادق است. یعنی هیچ روند مداوم و درونزای بهبود یا بنده ای در سه دهه اخیر - پس از اصلاحات ارضی - در توزیع درآمد در ایران مشاهده نشده است. بنابراین تحولات توزیع درآمد بسته به مداخلات دولت در این زمینه بوده است، و مداخلات توزیعی دولت نیز تابعی از درآمدهای متغیر نفت بوده است. در واقع عامل اصلی تحقق فرضیه دوگانگی بخشی کوزنتس در ایران، نیز دولت - به عنوان عامل اصلی انجام اصلاحات ارضی و انتقال نیروی کار از بخش کشاورزی به صنعت - بوده است.

علت یابی در باره عوامل نا کارایی بازارها در ایران، در فصل ۸ یک مرحله عقب تر می رود و بر مسأله "حقوق مالکیت" متمرکز می گردد. در این فصل پس از بحث های نظری در باره تأثیر حفاظت قانونی مؤثر از حقوق مالکیت بر عملکرد اقتصاد، روند عملکرد دولت پیرامون وظایف سنتی اش - و بویژه مسأله حفاظت از حقوق مالکیت - مورد بررسی قرار گرفت. نتایج این فصل حاکی از این بود که علی رغم پیشرفت های فن شناختی، و بنابراین ضرورت تحول در چارچوبهای نهادی و قانونی مربوط به حقوق مالکیت - که مستلزم صرف هزینه های بیشتری برای تحول در سازمان و تکنولوژی مربوط به حفاظت حقوق مالکیت بوده است - در سه دهه اخیر (که اقتصاد ایران در سلطه ماشینیسیم قرار گرفته است) سهم هزینه های مربوط به این امور در بودجه دولت کاهش یافته است. بنابراین، سه دهه اخیر شاهد عقب گرد در حفاظت قانونی مؤثر از حقوق مالکیت بوده است و بنابراین موجب سست شدن یکی دیگر از پیش فرضهای نئوکلاسیک در اقتصاد ایران شده است.

شکل ۱-۱: نمودار روابط علت و معلولی در ساختار بازارهای ایران



۱  
۲



آزمونهای تجربی و برآوردهای آماری فصل ۹، با تأیید نقش بسیار معنی دار هزینه مبادله در گسترش بازارهای مالی غیر یکپارچه و در گسترش دوگانگی در میان بنگاههای اقتصاد، این زنجیره استدلال را بطور یکجا تأیید کردند. بویژه آن که بر اساس این آزمونها، تغییرات سهم هزینه‌های امور عمومی در بودجه دولت، رابطه معنی داری با بازارهای مالی و ساختار بنگاههای اقتصاد دارد.

بنابراین، از آن جا که تمامی زنجیره‌های استدلال، در فرضیه پیش گفته، به نقش دولت در انجام وظایف کلاسیک و سستی اش ختم می‌شد، تأیید ارتباط هزینه‌های مربوط به این وظایف، با ساختار بازارهای مالی و کالایی، می‌تواند به منزله تأییدی بر کل زنجیره استدلالهای مربوط به فرضیه یاد شده، تلقی شود.

سرانجام، در فصل ۱۰، تأثیر همان عواملی که مانع تحقق کارایی ایستا و رقابت قیمتی در بازارهای ایران شده بود، بر عدم شکل‌گیری کارایی پویا و رقابت تکنولوژیک در ایران مورد بررسی قرار گرفت. در این فصل نشان داده شد که اقتصاد ایران فاقد هرگونه تحول و رقابت تکنولوژیک است. در واقع فقدان رقابت تکنولوژیک باعث حفظ و تداوم دوگانگی میان بنگاهها در صنایع ایران شده است و به انحراف بازارها از کارایی، دامن زده است. سرانجام عامل اصلی عدم بلوغ صنایع نوزاد نیز فقدان رقابت تکنولوژیک در ایران دانسته شد.

بطور کلی نتایج این بررسی حاکی از آن است که تغییرات سیاست‌های پولی، مالی و حمایتی و سیاست‌های خصوصی سازی و آزاد سازی، گرچه ممکن است اقتصاد را هرچه بیشتر در معرض ساز و کارهای بازاری قرار دهد ولی الزاماً به مفهوم کار آ بودن این ساز و کارها نیست. از سوی دیگر، همان گونه که دیدیم، تمامی مشکلات بازارهای ایران، به نوعی با عملکرد دولت مرتبط است. به دیگر سخن، دولت چارچوب نهادینی (قواعد بازی) را که مجموعه کارگزاران اقتصاد در آن به فعالیت و مبادله می‌پردازند، بطور کامل و روشن، تعریف، تعیین و تضمین نکرده است. در واقع به طور تاریخی ترکیب ناکاملی از نهادهای بازاری در ایران مستقر شده است، اما این ترکیب ناکامل نیز با انواع نهادهای نابازاری و مداخلات دولتی همواره در معرض آسیب بوده است. برای تحول در این مجموعه نهادها، تغییر جهت‌گیریهای عمومی و تمرکز سیاست‌های دولتی بر روی اموری که سرانجام به دقیق‌تر، گسترده‌تر و کامل‌تر شدن این چارچوب نهادین می‌انجامد، ضروری است. در واقع، تحول نقش دولت از یک دولت متناقض به یک دولت

سازگار ضروری است<sup>(۱)</sup>.

البته الزاماً همه هزینه‌های امور عمومی دولت از نوع هزینه‌هایی نیستند که موجب بهبود این چارچوب نهادین شود. بسیاری از اقلام زیر این گونه هزینه‌ها خود موجب مخدوش شدن حقوق مالکیت می‌شوند. شیوه عمل دستگاههای دولتی نیز در نتیجه نهایی بسیار مؤثر است. مثلاً هزینه‌های قانون‌گذاری نیز جزء هزینه‌های امور عمومی دولت محسوب می‌شود. اما قانون‌گذاری می‌تواند در جهت مخدوش ساختن حقوق مالکیت، یا در جهت گسترش

۱- اگر فرض کنیم از نظر اقتصادی، انواع دولت‌ها طیف گسترده‌ای هستند که از دولت «لیسه‌فیر» تا دولت «برنامه‌ریز کاملاً متمرکز» طبقه‌بندی می‌شوند، هر چه از منتهی‌الیه سمت راست طیف (دولت کاملاً آزاد لیسه‌فیر) به سوی منتهی‌الیه سمت چپ طیف (دولت برنامه‌ریز کاملاً متمرکز) حرکت می‌کنیم، وظایف یا کارکردهای «سلبی» دولت کاهش، و کارکردهای «ایجابی» آن افزایش می‌یابد. به گونه‌ای ساده، وظایف سلبی دولت‌ها در برگیرنده «نبایدها» و وظایف ایجابی آنها در برگیرنده «بایدها» است. حرکت از یک دولت کاملاً راست‌گرا به سوی یک دولت کاملاً چپ‌گرا، به مفهوم تبدیل نبایدها به بایدهاست.

مثلاً در یک دولت کاملاً آزاد لیسه‌فیر، کارکردهای ایجابی دولت (بایدها) عمدتاً محدود است به حفظ امنیت شهروندان در برابر تهاجم خارجی و ناامنی داخلی، حفاظت قانونی از حقوق مالکیت، تعریف استانداردها و مقیاس‌ها، و نشر پول. اما در برابر، کارکردهای سلبی بی‌شماری (نبایدها) از قبیل عدم تعرض به آزادی‌های فردی شهروندان، عدم مداخله در تجارت خارجی، عدم مداخله در توزیع درآمد و ثروت و ... برای دولت لیسه‌فیر قابل تصور است. اکنون هر چه از دولت لیسه‌فیر به سوی قطب دولت برنامه‌ریز متمرکز حرکت کنیم، از کارکردهای سلبی (نبایدها) کاسته و به کارکردهای ایجابی (بایدها) افزوده می‌شود. مثلاً در دولت کینزی، دولت برای کاهش نوسانات اقتصادی و ایجاد رشد، «باید» دست به مدیریت فعال بخش تقاضا بزند. در دولت سوسیال‌دمکرات، دولت علاوه بر این، «باید» بر توزیع نیز نظارت کند و از گروه‌های آسیب‌پذیر حمایت کند و ...

اکنون هر دولت، در هر نقطه از طیف دولت‌ها که قرار داشته باشد، آنگاه «سازگار» است که نخست، کارکردها و وظایف ایجابی دولت‌های نوع پیشین خود را به خوبی انجام دهد و سپس به کارکردهای ایجابی ویژه خود بپردازد. مثلاً یک دولت کینزی، آنگاه سازگار است که وظایف ایجابی دولت لیسه‌فیر، مثل تأمین امنیت داخلی و خارجی شهروندان، تعریف مقیاس‌ها و استانداردها، حفاظت از حقوق مالکیت و ... را به خوبی انجام داده باشد، آنگاه برای انجام وظایف ایجابی ویژه خود (مدیریت مؤثر بخش تقاضا) اقدام کند. در غیر اینصورت، در انجام درست وظایف ایجابی ویژه خود، شکست می‌خورد. مثلاً سیاست پولی و مالی آنگاه دارای نتایج معهود و انتظاری خواهد بود که امنیت برقرار باشد و حقوق مالکیت تعریف و تضمین شده باشد. یا یک دولت سوسیال‌دمکرات، در دنیای پر از ناامنی و بی‌قانونی، نخواهد توانست کارکردهای ایجابی ویژه خود را (مثل حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر)، به خوبی و بطور کامل انجام دهد.

بر این اساس، دولتی که پیش از پرداختن به، و انجام درست وظایف و کارکردهای ایجابی دولت‌های نوع پیشین خود، به کارکردهای ایجابی ویژه خود بپردازد، «دولت متناقض» است و در برآورده ساختن اهداف ویژه خود ناکام خواهد ماند.

سیاست های مداخله گرانه در بازارها، انجام شود.

بنابراین، تغییر فراگیر در جهت گیری ها و تفسیرهای رسمی از قوانین، و بنابراین تغییر عملی در شیوه برخورد دستگاههای دولتی با بخش خصوصی، نیز ضروری است. البته همه این تحولات نیز در جای خود، مستلزم تحول تدریجی در نگرشها و ارزشهای حاکم بر جامعه می باشد - که معمولاً مجامع رسمی می توانند به آنها جهت دهند.

از سوی دیگر بسیاری از اقلام هزینه های امور اجتماعی و اقتصادی نیز می تواند به بهبود وضعیت حقوق مالکیت و کاهش هزینه مبادله بینجامد. مثلاً هزینه های مربوط به آموزش رایگان، موجب می شود تا همه افراد به سطح مقبولی از فرهنگ دست یابند و مفاهیمی همچون احترام به حقوق دیگران، اطاعت از قانون، رفتار مسالمت آمیز و دیگر لوازم تمدن مبادله ای شهری، به صورت خلق خوی ثابت آنها در آید - و به این وسیله هزینه مبادله را کاهش دهد.

بنابراین، گرچه در این بررسی، بر بخشهای معینی از بودجه دولت تأکید شد، اما این جهت سهولت و یکنواختی در گردآوری آمارها بوده است. سیاست گذاری و تفکیک عملی هزینه های مربوط به وظایف سنتی دولت، مستلزم بررسی های دقیق بر روی همه اقلام بودجه دولت است. تحلیل ها و آزمونهای این پژوهش، تنها درآمدی است بر امکان کمی سازی برخی از شاخص های نهادی مربوط به اقتصاد ایران و لاجرم قابل گسترش و بهبود است. از این گذشته، دشواریهای عملی مربوط به تهیه اطلاعات در این موارد، مانع دست یابی به شاخص ها و آمارهای دقیق تر و اساسی تر بوده است. بنابراین گشایش های نظری و آماری بسیاری در این باره وجود دارد که می تواند به نگرش عمیق تر و دقیق تر در باره مسائل نهادی اقتصاد ایران کمک کند، ولی متأسفانه امکان استفاده از آنها در این بررسی وجود نداشته است.

بی گمان دشواریهای نهادی، از مهم ترین موانع کارایی اقتصاد ایران است و هرگونه برنامه ریزی برای آزاد سازی، خصوصی سازی، حذف موانع تجاری، ورود به اقتصاد جهانی، انتخاب استراتژیهای توسعه و .. باید با توجه به این موانع انجام شود. اقتصاد نهاد گرای جدید (NIE) با تحلیل های روز به روز شکوفان تر خود، بسیاری از مشکلات نظری را در این باره حل کرده است. بنابراین، استفاده از ابزارهای تحلیلی نهادگرایان، یکی از ضروریات سیاست گذاری در اقتصاد کنونی ایران است. بدین ترتیب، انجام پایان نامه ها و طرح های مطالعاتی درباره موضوعات نهادی و با تأکید بر مسائل ایران، یکی از قدمهای مهمی است که مجامع علمی ایران می توانند برای گسترش مباحث نهادی در میان سیاست گذاران اقتصادی، بر دارند.

## منابع:

این فهرست تنها در برگیرنده منابعی است که در پانوشته‌ها بارها به آنها ارجاع داده شده است.<sup>(۱)</sup> اطلاعات کتاب‌شناختی منابعی که تنها یک بار به آنها ارجاع داده شده است، در همان پانوشته مربوط آمده است.

- ۱- اسمیت، آدام؛ ثروت ملل؛ ترجمه سیروس ابراهیم‌زاده، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۷.
- ۲- اشرف، احمد؛ موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه؛ زمینه، تهران، ۱۳۵۹.
- ۳- امیر احمدی، هوشنگ؛ نقش دولت و جامعه مدنی در فرایند توسعه؛ ترجمه علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی اقتصادی شماره ۱۰۰ - ۹۹، ص ص ۱۲ - ۴.
- ۴- بار، رمون؛ اقتصاد سیاسی؛ ترجمه منوچهر فرهنگ، جلد اول، سروش، تهران، ۱۳۶۷.
- ۵- باری یر، ج.؛ اقتصاد ایران؛ مؤسسه حسابرسی سازمان صنایع، تهران، ۱۳۶۳.
- ۶- باستانی پاریزی؛ سیاست و اقتصاد عصر صفوی؛ تهران، ۱۳۴۸.
- ۷- بانک مرکزی؛ تغییرات قدرت خرید درآمدهای ارزی حاصل از صادرات نفت ایران و برآوردی از این درآمدها به قیمت ثابت؛ بی تاریخ.
- ۸- پتروشفسکی، ای. ب.، و دیگران؛ تاریخ ایران؛ ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۴.
- ۹- پژوهشگران، جمشید؛ اقتصاد بخش عمومی (جلد اول)، جهاددانشگاهی دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۰- تافلر، الین؛ موج سوم؛ ترجمه شهیندخت خوارزمی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۱- تمدن جهرمی، محمدحسین، نظامهای اقتصادی، جزوه درسی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، ۵ - ۱۳۶۴.
- ۱۲- تودارو، مایکل؛ توسعه اقتصادی در جهان سوم؛ ترجمه غلامعلی فرجادی، برنامه و بودجه، تهران، ۱۳۶۶.

---

۱- شماره‌هایی که در پانوشته صفحات در داخل [ ] آمده است اشاره به شماره‌های این مآخذ دارد.

- ۱۳ - خداداد کاشی، فرهاد؛ تحلیل ساختار و عملکرد بازار و سیاست‌های ضد انحصاری، مورد ایران؛ پایان نامه دکتری، دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
- ۱۴ - دانا. احمد؛ برنامه‌ریزی اقتصادی، قسمت دوم، جزوه درسی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، ۲ - ۱۳۷۱.
- ۱۵ - دورن بوش، رود ریگر و فیشر، استانلی؛ اقتصاد کلان، ترجمه دکتر محمد حسین تیزهوش تابان، سروش، تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۶ - دوروسنی، ژوئل و بینشون، جون؛ روش تفکر سیستمی؛ ترجمه امیر حسین جهانبگلو، پیشبرد، تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۷ - رزاقی، ابراهیم؛ اقتصاد ایران؛ نشر نی، تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۸ - لواسانی، شاپور؛ دولت و حکومت در ایران؛ نشر شمع، تهران، بی تاریخ.
- ۱۹ - سازمان برنامه و بودجه؛ الگوی توزیع درآمد در مناطق شهری و روستایی ایران؛ دفتر برنامه ریزی اجتماعی و نیروی انسانی، ۱۳۶۰.
- ۲۰ - سازمان برنامه و بودجه؛ مطالعه تطبیقی وضع درآمدها و هزینه‌ها در مناطق شهری ایران ۵۸ - ۱۳۵۱؛ تهران، ۱۳۶۰.
- ۲۱ - سازمان برنامه و بودجه؛ بررسی عملکرد گذشته و شناخت وضع موجود واحدهای پژوهشی بخش عمومی کشور، تهران، ۱۳۶۳.
- ۲۲ - سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی کشور، مجموعه مقالات سمینار تحقیق و توسعه (۱۳۶۸)، تهران، ۱۳۶۹.
- ۲۳ - سامتی، مرتضی؛ اندازه مطلوب فعالیت‌های اقتصادی دولت در ایران؛ پایان نامه دکتری در رشته اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، آبان ۱۳۷۲.
- ۲۴ - سروش، عبدالکریم؛ قبض و بسط تئوریک شریعت؛ صراط، تهران، ۱۳۷۰.
- ۲۵ - سلیمانی، مهدی؛ بررسی بازار غیر متشکل پول در ایران؛ دانشنامه کارشناسی ارشد، مرکز آموزش بانکداری ایران، تهران، ۱۳۷۳.
- ۲۶ - سیاست علمی و پژوهشی؛ فصلنامه شورای پژوهشهای علمی کشور، ویژه‌نامه گزارش ملی تحقیقات (سال ۱۳۷۱)، تهران، ۱۳۷۲.
- ۲۷ - سیف، احمد؛ اقتصاد ایران در قرن نوزدهم؛ نشر چشمه، تهران، ۱۳۷۳.

- ۲۸ - شجعی، زهرا؛ نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانون گذاری؛ مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، تهران، ۱۳۴۱.
- ۲۹ - شومپتر، ج.ای.؛ کاپیتالیزم، سوسیالیسم و دموکراسی؛ ترجمه حسن منصور، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۴.
- ۳۰ - صدر، سید محمد باقر؛ اقتصاد ما؛ جلد دوم، ترجمه ع. اسپهبدی، جهاد سازندگی، مشهد، ۱۳۶۰.
- ۳۱ - طالقانی، سید محمود؛ اسلام و مالکیت در مقایسه با نظامهای اقتصادی غرب؛ بی جا، بی تاریخ.
- ۳۲ - عبادی، جعفر؛ مباحثی در اقتصاد خرد؛ تهران، ۱۳۷۰.
- ۳۳ - عظیمی، حسین؛ مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران؛ نشر نی، تهران، ۱۳۷۱.
- ۳۴ - علیرضا نژاد، فرهاد، بررسی کارکرد نظام بازار و نقش دولت در مکتب اتریشی؛ رساله فوق لیسانس، دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
- ۳۵ - غلامی رنانی، محسن؛ صنعت فرآورده‌های نسوز، نقش و جایگاه آن در اقتصاد ایران؛ رساله فوق لیسانس، دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
- ۳۶ - فرشاد، مهدی؛ نگرش سیستمی؛ امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- ۳۷ - فرهنگ، منوچهر؛ زندگی اقتصادی ایران؛ ابوریحان، تهران، ۱۳۵۲.
- ۳۸ - فریدمن، میلتون و رز؛ آزادی انتخاب، ترجمه حسین حکیم زاده جهرمی، نشر پارس، تهران، ۱۳۶۷.
- ۳۹ - فریور، همایون؛ توسعه اقتصادی و نوسازی سیاسی؛ پایان نامه فوق لیسانس، دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
- ۴۰ - قدیری، باقر؛ سیر اندیشه اقتصادی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۴.
- ۴۱ - کاتوزیان، محمدعلی همایون؛ اقتصاد سیاسی ایران، جلد ۱، ترجمه محمدرضا نفیسی، پاپیروس، تهران، ۱۳۶۶.
- ۴۲ - کاتوزیان، محمدعلی همایون؛ اقتصاد سیاسی ایران، جلد ۲، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، پاپیروس، تهران، ۱۳۶۸.
- ۴۳ - کاتوزیان، محمدعلی همایون؛ استبداد، دموکراسی و نهضت ملی؛ نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۲.

- ۴۴ - کان، هرمان؛ ژاپن؛ ترجمه سروش حبیبی، شرکت سهامی انتشار - خوارزمی، تهران، ۱۳۵۸.
- ۴۵ - کتاب آگاه؛ مسائل ارضی و دهقانی؛ مجموعه مقالات، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۱.
- ۴۶ - کرنستون، موریس؛ تحلیلی نوین از آزادی، ترجمه جلال‌الدین اعلم، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۹.
- ۴۷ - گجراتی، دامودار؛ مبانی اقتصادی سنجی؛ ترجمه دکتر حمید ابریشمی، جلد دوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۲.
- ۴۸ - لمتون، ا.ک.س.؛ مالک و زارع در ایران؛ ترجمه منوچهر امیری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۴۹ - لوکایون، ژاک، و دیگران؛ بررسی تحلیلی توزیع درآمد و توسعه اقتصادی؛ ترجمه احمد اخوی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۵۰ - متوسلی، محمود؛ خصوصی سازی یا ترکیب مطلوب دولت و بازار؛ مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۵۱ - مرکز آمار ایران؛ گزارشی در زمینه شاخص‌های نابرابری توزیع درآمد در ایران؛ سالهای ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰؛ دفتر حسابهای اقتصادی، اسفند ۱۳۷۰.
- ۵۲ - مجله برنامه و توسعه، دوره ۲، شماره ۸، تابستان ۱۳۷۳.
- ۵۴ - مظاهری، حسین؛ مقایسه‌ای بین سیستمهای اقتصادی؛ جلد اول، مؤسسه در راه حق، قم، بی تاریخ.
- ۵۵ - مک کنا، سی.جی.؛ اقتصاد عدم اطمینان؛ ترجمه سعید مقاری و عبدالرضا فهیمی، دانشگاه امام حسین، تهران، ۱۳۷۲.
- ۵۶ - منتظر ظهور، محمود؛ اقتصاد، سازمان انتشارات دانشگاه تهران؛ چاپ هشتم، تهران، ۱۳۶۹.
- ۵۷ - مورگان، دیوید؛ ایران در قرون وسطی؛ ترجمه عباس مخبر، طرح نو، تهران، ۱۳۷۳.
- ۵۸ - نرکس، راگنار؛ مسائل تشکیل سرمایه در کشورهای توسعه نیافته؛ ترجمه عبدالله زندیه، مؤسسه تحقیقات اقتصادی، تهران، ۱۳۴۸.
- ۵۹ - نسیمی پور آذر، فیروز؛ بررسی انواع سوبسیدها و جنبه‌های مختلف اقتصادی آنها؛ مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، تهران، ۱۳۶۹.
- ۶۰ - نورث، داگلاس؛ دولت و هزینه مبادله در تاریخ، ترجمه علی طوسی اردکانی؛ در "برنامه توسعه" دوره ۲، شماره ۸، تابستان ۱۳۷۳، صفحات ۱۳۶ - ۱۱۷.

- ۶۱- وزارت امور اقتصادی و دارایی؛ سیاست های حمایتی از قشرهای آسیب پذیر؛ معاونت امور اقتصادی، ۱۳۷۱.
- ۶۲- وزارت کشاورزی؛ سیمای مالکیت اراضی مزروعی ایران؛ تهران، ۱۳۷۱.
- ۶۳- دوگل، ازرا؛ ژاپن کشور شماره یک؛ ترجمه شهیندخت خواهرزمی و علی اسدی، نشر فرهنگ، تهران، ۱۳۶۶.
- ۶۴- هانت. ای. ک.؛ تکامل نهادها و ایدئولوژیهای اقتصادی؛ ترجمه سهراب بهداد، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸.
- ۶۵- هندرسن، جیمز ام، و کوانت، ریچارد ای؛؛ تئوری اقتصاد خرد، ترجمه مسعود محمدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۰.

- 66- Angresano, James; *Comparative Economics*, Prentice-Hall, U.S., 1991.
- 67- Archibald, G.C.; *Monopolistic Competition*; in "New Palgrave, A Dictionary of Economics", Vol.3, 1989, PP.531-4.
- 68- Buchanan, James M. ; *Liberty, Markets and State: Political Economy in the 1980'S*; Wheatsheaf Books LTD, Great Britain: 1986.
- 69- Buchanan, J.M. & Tullock, G. ; *The Calculus of Consent: Logical Foundations of Constitutional Democracy*; University of Michigan Press, Ann Arbor, 1982.
- 70- Catter, A.M. & Marshall, F.R. ; *Labor Economics*; Homewood, Irwin, 1972.
- 71- Cheung, Steven N.S. ; *Public Property Right*; in "The World of Economics", 1991.
- 72- Clifton, J.A.; *Competitive Market Processes*; in "The New Palgrave, A Dictionary of Economics", Vol.1, 1989, PP.553-6.
- 73- Coase, R.H.; *The Problem of Social Cost*; J. of Law and Economics, No.3, Oct.1960, PP.1-44.
- 74- Demsetz, Harold ; *Toward a theory of property rights* ; American Economic



- Review, 57 (May 1967), PP.347-59.*
- 75- Demsetz, H.; *Economic, Legal and Political Dimensions of Competition*; Amsterdam, North-Holland Publishing Company, 1982.
- 76- Eatwel, John ; *Competition: Classical Conceptions* ; in "The New Palgrave, A Dictionary of Economics" Vol.1,1989, PP.537-40.
- 77- Friedman, M.; *Capitalism and Freedom*; The University of Chicago Press; Chicago, 1962.
- 78- Galbraith, John Kenneth; *Age of Uncertainty*; Houghton Mifflin, Boston, Mass., 1977.
- 79- Galenson, W.& Leibenstien, H. ; *Investment Criteria, Productivity and Economic Development*; *Quarterly Journal of Economics*, August 1955, PP.343-70.
- 80- Gill, Richard T. ; *Evolution of Modern Economics* ; Prentice - Hall ; New Delhi ; 1967.
- 81- Grossman, Gregory; *Economic Systems*; Prentice - Hall of India; New Delhi; 1984.
82. Halm, George N.; *Economic Systems: A Comparative Analysis*; Holt, Rinehart and Winston, Ltd.; India; 1971.
- 83- Haveman, Robert H. & Knopf, Kenyon A.; *The Market System*; John Wiley & Sons, Inc.; New York, 1966.
- 84- Heilbroner, Robert L. ; *The Making of Economic Society* ; Prentice - Hall, Inc. ; New Jersey ; 1968.
- 85- Kamien, Marton ; *Market Structure and innovation* ; in "The New Palgrave, A Dictionary of Economics", Vol.3, 1989, PP.345-7.
- 86- Klein, Philip A.; *The Institutional Challenge: Beyond Dissent*; in "Institutional Economics, Theory, Method, Policy", Edited by Marc R.Tool, 1993.

- 87- Langlois, R.N.; *Economics as a Process, Essays in the New Institutional Economics*; Cambridge University Press, 1986.
- 88- Layard, P. R. G. & Walters, A. A. ; *Microeconomic Theory*; McGraw-Hill, New York, 1987.
- 89- Leibenstein, Harrey; *Allocative Efficiency Versus X-Efficiency*; *American Economic Review*, Vol.56, No.3, PP.382-415, June 1966.
- 90- Lindblom, Charles E., *Politics and Markets*; Basic Books, Inc.; USA, 1977.
- 91- Little, I.M.D.; *A Critique of Welfare Economics*; 2nd ed., Clarendon Press, Oxford, 1957.
- 92- Machlup, Fritz (Editor); *Essays on Hayek*; Routledge & Kegan Paul, London, 1977.
- 93- *MacMillan Dictionary of Modern Economics*, The MacMillan Press LTD, USA, 1985.
- 94- Makowski, Louis; *Imperfect Competition*; in "The New Palgrave, A Dictionary of Economics", Vol.2, 1989, PP.723-6.
- 95- McNulty, Paul J.; *A note on the history of perfect competition*; *Journal of Political Economy* 75(4), Part 1, August 1967, 395-9.
- 96- McNulty, Paul J. ; *Competition: Austrian Conceptions* ; in "The New Palgrave, A Dictionary of Economics" Vol.1, 1989, PP.536-7.
- 97- Mehta, J.K. ; *Studies in Advanced Economics Theory*; S.Chand & Co. ; New Delhi, 1964.
- 98- Meza, d. De & Gould, J.R.; *The Social Efficiency of Private Decisions to Enforce Property Rights*; *J. Of Political Economy*, 1992, Vol.100, No.31, PP.561-80.
- 99- Moene, K.O.; *Poverty & Landownership*; *The American Economic Review*, March 1992, PP.52-62.

- 100- Musgrave, Richard; *The Theory of Public Finance*; McGraw-Hill, New York, 1959.
- 101- Nabli, M. & Nugent, J.B. (Ed); *The New Institutional Economic and Development*; North-Holland, Amsterdam, 1989.
- 102- Napoleoni, C. ; Translated by A. Cigno; *Economic Thought of the Twentieth Century*; Martin Robertson, London, 1972.
- 103- Niskanen, W.A.; *Bureaucrats between Self-Interest and Public Interest*; in "H. Hanusch (ed), *Anatomy of Government Deficiencies*", Springer-Verlag, New York, 1983.
- 104- North, Douglass; *Structure and Change*; in "Economic History, Norton and Company, 1981.
- 105- Oxenfeldt, A. & Holubnychy, V. ; *Economic Systems in Action*; Holt, Rinehart and Winston, Inc. ; USA, 1965.
- 106- Parsons, T. & Smelser, N. ; *Economy and Society*; Routledge & Kegan Paul; London; 1984.
- 107- Pejovich, S.; *Towards a General Theory of Property Rights*; In "The Economics of Property Rights" by Furubotn & Pejovich (Ed.), Ballinger Publishing Company, Cambridge, 1974, PP.341-53.
- 108- Pitelis, Christos; *Market and Non-Market Hierarchies: Theory of institutional failure*; Blackwell; Oxford; 1991.
- 109- Polanyi, Karl; *The Great Transformation*; Beacon Press, Boston, 1957.
- 110- Rawls, John; *A Theory of Justice* ; Belknap Press, Cambridge, Mass., 1971.
- 111- Salvatore, Dominik; *Microeconomic Theory*; Third Edition, McGraw-Hill, Inc. ; 1992.
- 112- Scherer, F.M.; *Market Structure* in "The New Palgrave, A Dictionary of Economics", Vol.3, 1989, PP.342-5.

- 113- Scherer, F.M.; *Schumpeter and Plausible Capitalism*; *J.Of Economic Literature*; Vol. XXX (Sep.1992), PP.1416-33.
- 114- Schumpeter, J.A.; *Capitilism, Socialism and Democracy*; NewYork, Harper & Bros, 1942.
- 115- Scully, Gerald W.; *Liberty and Economic Progress*; *Journal of Economic growth*, vol.3, No.2, Nov.1988.
- 116- Semmler, Willi; *Competition: Marxian Conceptions* ; in "The New Palgrave, A Dictionary of Economics", Vol.1, 1989, PP.540-42.
- 117- Smith, A.; *The Wealth of Nations*, 1776, Glasgow ed.; Oxford University Press, 1976.
- 118- Soto, Hernando de ; *The Missing Ingredient: What Poor Countries will Need to Make Their Work*; in *Economist*,11-17 Sep.1993, PP.10-14.
- 119- Stigler, G.J.; *Perfect Conpetition, Historically Contemplated*; *Journal of Political Economy* 85, February 1957, PP.1-17.
- 120- Stigler, George J. ; *Competition* ; in "The New Palgrave, A Dictionary of Economics", Vol.1, McNulty, 1989, PP.531-5.
- 121- *Tehran Stock Exchange; Privatization Policies in Iran and the Tehran Stock Exchange*; June 1995.
- 122- United Nations, Statistical Office; *National Income and its Distribution in Under-Developed Countries*; Series E, No.3, NewYork, 1951.
- 123- United Nations; *Yearbook. Of National Account Statistics*, 1974; (NewYork:UN, 1975).
- 124- Viner, Jacob; *The Intellectual History of Laissez Faire*; *Journal of Law and Economics*, Vol.3, October 1960, PP.45-69.
- 125- West, Edwin G. ; *ADAM SMITH and Modern Economics*; Edward Elgar Publishing Limited; England, 1992.

- 
- 126- Williamson, Oliver; *The Economic Institutions of Capitalism; The Free Press, New York, 1985.*
- 127- Williamson, Oliver E.; *Economic Organization; Harvester Wheatsheaf, New York, 1986.*
- 128- Williamson, Oliver E. & Winter, Sidney G.; *The Nature of the Firm; Oxford University Press; New York, 1993.*
- 129- Wolf, Jr. Charles; *Markets or Government : Choosing between Imperfect Alternatives; The MIT Press; Cambridge, 1993.*



# MARKET OR NONMARKET?

A Study of Market Failure  
in Iranian Economy

by  
Mohsen Renani (Ph.D)

---

Plan and Budget Organization

Center for Socio - Economic Documentation and Publications

---

معاونت امور اداری ، مالی و منابع انسانی  
مرکز مدارک علمی ، موزه و انتشارات

ISBN: 964-425-011-7